



۴۵۲

ترجمہ تَحْمِیلُ الْوَسَائِلِ

بنیادار جمہوری اسلامی زعیم حوزہ مامی علیہ

حضرت امام خمینی قدس سرہ

جلد دوم

شابک دورہ: ۶-۱۳۵-۴۷۰-۹۶۴

ISBN 964 - 470 - 135 - 6

شابک: ۴-۵۵۶-۴۷۰-۹۶۴

ISBN 964 - 470 - 556 - 4



ترجمہ تحریر الوسیلہ حضرت امام خمینی (ج ۲)

■ مؤلف:	حضرت امام خمینی (ع)
■ مترجم:	علی اسلامی
■ موضوع:	احکام
■ قطع:	وزیری
■ نوبت چاپ:	بیست و یکم
■ چاپ و نشر:	دفتر انتشارات اسلامی
■ تعداد مجلدات:	۴ جلد
■ تعداد صفحات:	۶۴۸
■ تاریخ انتشار:	۱۳۸۳
■ شمارگان:	۱۵۰۰

دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم

ترجمه تحریر الوسيله

* * *

تذکرات

- ۱ - فرهنگ نامه ای که در بعضی پاورقی ها اشاره به آن شده است مربوط به تمام تحریر الوسيله است که انشاء الله در جلد پایانی (جلد چهارم) قرار می گیرد.
- ۲ - بمنظور حفظ و رعایت امانت، و دقت در برگردان جملات و واژه های متن به فارسی، ممکن است خواننده محترم، به جملات و تعبیراتی برخورد کند که از روان بودن چندان بی برخوردار نباشد.
- ۳ - از ارائه نظرات اصلاحی و انتقادی و پیشنهادهای مفید تقدیر و تشکر مینمائیم.

كتاب الزكاة

و هي في الجملة من ضروريات الدين، و أن منكرها مندرج في الكفار
بتفصيل مرّ في كتاب الطهارة، وقد ورد عن أهل بيت الطهارة عليهم السلام
«وان مانع قيراط منها ليس من المؤمنين ولا من المسلمين» و «فليمت إن شاء
يهودياً و إن شاء نصرانياً» و «ما من ذي مال أو نخل أو زرع أو كرم يمنع من
زكاة ماله إلا طوّقه الله عزوجل ربعة أرضه الى سبع أرضين الى يوم القيامة» و
«ما من عبد منع من زكاة ماله شيئاً إلا جعل الله ذلك يوم القيامة ثعباناً من نار
مطوّقاً في عنقه ينهش من لحمه حتى يفرغ من الحساب» الى غير ذلك مما يبهز
العقول، و أما فضل الزكاة فعظيم و ثوابها جسيم، وقد ورد في فضل الصدقة
الشاملة لها «إنّ الله يربّيها كما يربّي أحدكم ولده حتى يلقاه يوم القيامة و هو
مثل احد» و «انها تدفع ميتة السوء» و «صدقة السر تطفئ غضب الرب» الى
غير ذلك .

* * *

کتاب زکات

(اصل وجوب) زکات فی الجمله از ضروریات دین است، و همانا منکر آن - به تفصیلی که در کتاب طهارت گذشت - در زمره کفار است. و از اهل بیت طهارت (علیهم السّلام) روایت شده که: «همانا منع کننده یک قیراط زکات، نه از مؤمنین است و نه از مسلمین»^۱ و «باید اگر خواست یهودی و اگر خواست نصرانی بمیرد»^۲. و «هیچ صاحب مال و یا درخت خرما و یا زراعت و یا درخت انگوری نیست که از (پرداختن) زکات مالش جلوگیری کند مگر آنکه خداوند عزّوجلّ زمین او را تا هفت طبقه طوقی قرار داده و تا روز قیامت بگردن او می افکند»^۳ و «هیچ بنده ای نیست که جلو (پرداختن) مقداری از زکات مالش را بگیرد مگر آنکه خداوند آن را روز قیامت به (صورت) آذلهایی از آتش طوق به گردن او قرار می دهد تا وقتی که از حساب فارغ شود از گوشت او بکند»^۴ و روایات دیگری که عقل ها را مبهوت می کند.

و اما فضیلت زکات با عظمت، و ثواب آن بزرگ است؛ و درباره فضیلت صدقه دادن که شامل زکات هم می شود روایت رسیده است که: «همانا خداوند صدقه را پرورش می دهد همانگونه که یکی از شما فرزند خود را پرورش می دهد تا اینکه روز قیامت با آن برخورد کند در حالی که مانند کوه احد باشد»^۵. و (نیز روایت شده که): «همانا صدقه جلوگیری از مردن بد می کند»^۶ و «صدقه پنهانی غضب پروردگار را خاموش می کند»^۷ و روایات دیگری که وارد شده است.

۱ - وسائل الشیعه، ج ۶، باب کفر و ارتداد، ح ۳، ص ۱۸.

۲ - وسائل الشیعه، ج ۶، باب کفر و ارتداد، ح ۵، ص ۱۸.

۳ و ۴ - وسائل الشیعه، ج ۶، باب تحریم منع زکات، ح ۱، ص ۱۱.

۵ - وسائل الشیعه، ج ۶، ابواب صدقه، ح ۲، ص ۲۵۵.

۶ - وسائل الشیعه، ج ۶، باب صدقه، ح ۵، ص ۲۷۵.

۷ - وسائل الشیعه، ج ۶، باب استحباب الصدقة فی اللیل ح ۲ ص ۲۷۹ - ---

وهنا مقصدان

المقصد الاول في زكاة المال

والكلام فيمن تجب عليه الزكاة، وفيما تجب فيه، وفي أصناف المستحقين لها و مصارفها، وفي أوصافهم.

القول فيمن تجب عليه الزكاة

مسألة ١ - يشترط فيمن تجب عليه الزكاة أمور:

أحدها - البلوغ، فلا تجب على غير البالغ، نعم لو اتجر له الولي الشرعي استحب له إخراج زكاة ماله، كما يستحب له إخراج زكاة غلاته وأما مواشيه فلا تتعلق بها على الأقوى، والمعتبر البلوغ أول الحول فيما اعتبر فيه الحول، وفي غيره قبل وقت التعلق.

ثانيها - العقل، فلا تجب في مال المجنون، والمعتبر العقل في تمام الحول فيما اعتبر فيه، وحال التعلق في غيره، فلو عرض الجنون فيما يعتبر فيه الحول يقطعه، بخلاف النوم، بل والسكر والإغماء على الأقوى، نعم إذا كان عروض الجنون في زمان قصير فني قطعه إشكال.

ثالثها - الحرية فلا زكاة على العبد وإن قلنا بملكه.

رابعها - الملك فلا زكاة في الموهوب ولا في القرض إلا بعد قبضهما، ولا في الموصى به إلا بعد الوفاة والقبول، لاعتباره في حصول الملكية للموصى له على الأقوى.

و در اینجا دو مقصد است مقصد اول در زکات مال است

و کلام در مورد کسی که زکات بر او واجب می شود، و در مورد آنچه زکات در آن واجب است، و در اصناف مستحقین زکات و مصارف آن، و در اوصاف آنان، می باشد.

گفتاری در مورد کسی که زکات بر او واجب است

مسأله ۱- در کسی که زکات بر او واجب است اموری شرط است:

اول آنها - بلوغ است؛ پس زکات بر نابالغ واجب نیست. البته اگر ولی شرعی برایش تجارت کند، برای ولی او مستحب است که زکات مال او را بدهد چنانکه برای ولی مستحب است زکات غلات او را بدهد. و اما بر حیوانات او بنا بر اقوی زکات تعلق نمی گیرد. و در آنچه تعلق زکات مشروط به سال است بلوغ از اول سال معتبر است؛ و در غیر آن، (بلوغ) قبل از وقت تعلق زکات، (معتبر است).

دوم آنها - عقل است؛ پس در مال دیوانه واجب نیست. و در آنچه سال معتبر است عاقل بودن در تمام سال لازم است؛ و در غیر آن (عاقل بودن) در حال تعلق زکات (لازم است). بنابراین اگر (در بین سال) جنون پیدا شود - نسبت به آنچه سال معتبر است - (جنون) سال را قطع می کند. برخلاف خوابیدن، بلکه و مستی و بیهوشی بنا بر اقوی (که موجب قطع سال نمی شود). البته اگر عروض دیوانگی زمانش کوتاه باشد، در این که سال قطع شود اشکال است.

سوم آنها - آزاد بودن است؛ پس بر بنده، زکات واجب نیست اگر چه او را مالک بدانیم. چهارم آنها - ملک بودن است؛ پس در هبه و قرض، زکات نیست مگر بعد از قبض آنها. و (همچنین) در مالی که برای او وصیت شده (زکات واجب نیست) مگر بعد از فوت موصی و قبول وصیت؛ زیرا قبول آن در تحقق ملک برای شخصی که برایش وصیت شده بنا بر اقوی معتبر است.

٨ - فيمن تجب عليه الزكاة

خامسها - تمام التمكن من التصرف، فلا زكاة في الوقف وإن كان خاصاً، ولا في نمائه إذا كان عاماً وإن انحصر في واحد، ولا في المرهون وإن أمكن فكاه، ولا في المجحود وإن كانت عنده بينة يتمكن من انتزاعه بها أو يمين، ولا في المسروق، ولا في المدفون الذي نسي مكانه، ولا في الضال، ولا في الساقط في البحر، ولا في الموروث عن غائب ولم يصل إليه أو إلى وكيله، ولا في الدين وإن تمكن من استيفائه.

سادسها - بلوغ النصاب، وسيأتي تفصيله إن شاء الله تعالى.

مسألة ٢ - لو شك في البلوغ حين التعلق أو في التعلق حين البلوغ لم يجب الاخراج، وكذا الحال في الشك في حدوث العقل في زمان التعلق مع كونه مسبقاً بالجنون، ولو كان مسبقاً بالعقل وشك في طرو الجنون حال التعلق وجب الاخراج.

مسألة ٣ - يعتبر تمام التمكن من التصرف فيما يعتبر فيه الحول في تمام الحول فإذا طرأ ذلك في أثناء الحول ثم ارتفع انقطع الحول ويحتاج إلى حول جديد، وفيما لا يعتبر فيه الحول ففي اعتباره حال تعلق الوجوب تأمل وإشكال، والأقوى ذلك، والأحوط العدم.

مسألة ٤ - ثبوت الخيار لغير المالك لا يمنع من تعلق الزكاة إلا في مثل الخيار المشروط برد الثمن مما تكون المعاملة مبنية على إبقاء العين، فلو اشترى نصاباً من الغنم وكان للبائع الخيار جرى في الحول من حين العقد لا من حين انقضائه.

مسألة ٥ - لا تتعلق الزكاة ببناء الوقف العام قبل أن يقبضه من ينطبق عليه عنوان الموقوف عليه، وأما بعد القبض فهو كسائر أمواله تتعلق به مع اجتماع شرائطه.

مسألة ٦ - زكاة القرض على المقرض بعد القبض وجرى الحول عنده، وليس على المقرض والدائن شيء قبل أن يستوفي طلبه، فلوم يستوفيه ولو فراراً من الزكاة لم تجب عليه.

پنجم آنها - تمکن کامل از تصرف در مال است؛ پس در وقف، زکات نیست اگر چه وقف خاص باشد. و (همچنین) در نمای وقف عام زکات نیست اگر چه (عنوان عام) منحصر در یک نفر شود. و (همچنین) در مالی که در رهن است زکات نیست، اگر چه بیرون آوردن آن از رهن ممکن باشد. و (همچنین) در مالی که در نزد کسی است ولی او انکار می کند زکات نیست. اگر چه صاحب مال شاهی داشته باشد که بواسطه آن و یا با قسم بتواند آن را بگیرد. و (همچنین) در مالی که به سرقت رفته. و (همچنین) در مالی که در زمین مدفون کرده و جای آن را فراموش کرده است. و (همچنین) در مالی که گم شده و (همچنین) در مالی که به دریا افتاده. و (همچنین) در ارثی که از شخص غایب می برد و هنوز به دست او یا وکیلش نرسیده. و (همچنین) در مالی که از کسی طلبکار است اگر چه دریافت آن ممکن باشد (در تمام این مال ها) زکات واجب نیست.

ششم آنها - رسیدن به حد نصاب است؛ و تفصیل آن ان شاء الله بزودی خواهد آمد.
مسئله ۲ - اگر به هنگام تعلق گرفتن زکات در بالغ شدن شخص، و یا به هنگام بالغ شدن شخص در تعلق گرفتن زکات، شک نماید دادن زکات واجب نیست. و مطلب همچنین است، در مورد شک در اینکه در زمان تعلق زکات عقل پیدا کرده یا نه؟ - یا آنکه قبلاً دیوانه بوده - (که دادن زکات واجب نیست)، ولی اگر قبلاً عاقل بوده و شک کند که در زمان تعلق زکات دیوانگی (بر او) عارض شده یا نه زکات دادن واجب است.

مسئله ۳ - در مورد چیزهایی که گذشتن سال معتبر است باید در تمام سال از توانایی کامل در تصرف آن برخوردار باشد؛ پس اگر در بین سال توانایی کامل پیدا کند سپس این توانایی بر طرف شود سال قطع می شود و احتیاج به سال جدید است. و در آنچه گذشتن سال معتبر نیست اعتبار توانایی کامل از تصرف در زمان تعلق وجوب، محل تأمل و اشکال است، و اقوی اعتبار آن، و احوط معتبر نبودن آن است.

مسئله ۴ - وجود داشتن اختیار (حق بر هم زدن معامله) برای غیر مالک، مانع از تعلق زکات نیست. مگر در مانند خیاری که مشروط به رد ثمن باشد، (یعنی) جایی که معامله مبنی بر باقی نگاه داشتن عین جنس باشد؛ پس اگر به اندازه نصاب گوسفند بخرد و فروشنده حق بر هم زدن معامله را داشته باشد گوسفند خریداری شده، از زمان عقد، در سال وارد می شود نه از زمان پایان گرفتن حق اختیار.

مسئله ۵ - به نمای وقف عام پیش از آن که کسی که عنوان موقوف علیه بر او منطبق است، آن را قبض کند زکات تعلق نمی گیرد. ولی بعد از قبض، این نماء مانند سایر اموال او است، با اجتماع شرایط، زکات به آن تعلق می گیرد.

مسئله ۶ - زکات قرض به عهده قرض گیرنده است (که) بعد از قبض و گذشتن سال در نزد او

مسألة ٧ - لو عرض عدم التمكن من التصرف بعد تعلق الوجوب أو بعد مضي الحول متمكناً فقد استقر وجوب الزكاة، فيجب عليه الأداء إذا تمكن، ولو تمكن بعد ما لم يكن متمكناً وقد مضى عليه سنون جرى في الحول من حينه، واستحباب الزكاة لسنة واحدة إذا تمكن بعد السنين محل إشكال فضلاً عما تمكن بعد مضي سنة واحدة.

مسألة ٨ - لو كان المال الزكوي مشتركاً بين اثنين أو أزيد تعتبر الحصص لا المجموع، فكل من بلغت حصته حد النصاب وجبت عليه الزكاة دون من لم تبلغ حصته النصاب.

مسألة ٩ - لو استطاع الحج بالنصاب فإن تم الحول أو تعلق الوجوب قبل وقت سير القافلة والتمكن من الذهاب وجبت الزكاة، فإن بقيت الاستطاعة بعد إخراجها وجب الحج وإلا فلا، وإن كان تمام الحول بعد زمان سير القافلة و أمكن صرف النصاب أو بعضه في الحج وجب، فإن صرفه فيه سقط وجوب الزكاة، وإن عصى ولم يحج وجبت الزكاة بعد تمام الحول، وإن تقارن خروج القافلة مع تمام الحول أو تعلق الوجوب وجبت الزكاة دون الحج.

مسألة ١٠ - تجب الزكاة على الكافر وإن لم تصح منه لو أداها، نعم للامام عليه السلام أو نائبه أخذها منه قهراً، بل له أخذ عوضها منه لو كان أتلّفها أو تلفت عنده على الأقوى، نعم لو أسلم بعد ما وجبت عليه سقطت عنه وإن كانت العين موجودة على إشكال، هذا لو أسلم بعد تمام الحول، وأما لو أسلم ولو بلحظة قبله فالظاهر وجوبها عليه.

القول فيما تجب فيه الزكاة وما تستحب

مسألة ١ - تجب الزكاة في الأنعام الثلاثة: الابل والبقر والغنم، و في

(باید زکات آن را بدهد)، و بر قرض دهنده و بستانکار پیش از وصول طلبش چیزی نیست؛ پس اگر طلبش را وصول نکند - اگر چه به خاطر فرار از زکات باشد - زکات بر او واجب نیست.

مسئله ۷ - اگر بعد از تعلق گرفتن وجوب یا بعد از گذشتن سال با حالت توانایی از تصرف، از تصرف در مال ناتوان شد وجوب زکات بر او مستقر شده است، بنابراین پرداختن زکات، هنگامی که متمکن از تصرف در مال شد، بر او واجب است، و اگر بعد از آنکه متمکن از تصرف نبوده و چندین سال (با همین حال) بر او گذشته است متمکن شود از همان زمانی که تمکن پیدا کرده در سال وارد می شود (و سال از همان وقت حساب می شود)، و استحباب زکات، برای یک سال (حتی) در جایی که بعد از چند سال متمکن شده محل اشکال است چه رسد به جایی که بعد از گذشت یک سال متمکن شده باشد.

مسئله ۸ - اگر مالی که زکات به آن تعلق می گیرد میان دو نفر یا بیشتر مشترک باشد، هر حصه، جداگانه حساب می شود نه تمامی حصه ها با هم؛ پس هر کس که سهمش به حد نصاب برسد زکات بر او واجب است، نه کسی که سهمش به حد نصاب نرسیده است.

مسئله ۹ - اگر به واسطه مالی که در حد نصاب است، از رفتن حج مستطیع شود پس (چند حالت دارد، حالت اول) اگر قبل از حرکت کاروان و امکان رفتن به حج، سال زکات تمام شود یا وجوب زکات تعلق گیرد باید زکات بدهد، سپس اگر بعد از پرداختن زکات استطاعتش باقی ماند حج واجب است و گرنه واجب نیست، و (حالت دوم) اگر تمام شدن سال زکات بعد از زمان حرکت کاروان باشد و صرف کردن تمامی نصاب یا بعض آن در حج ممکن باشد باید حج را انجام دهد و (در این صورت) اگر مال را در حج مصرف نمود وجوب زکات ساقط می شود، و اگر معصیت کرد و حج انجام نداد بعد از تمام شدن سال، زکات واجب می شود. و (حالت سوم) اگر حرکت کاروان با تمام شدن سال با تعلق وجوب مقارن شد، زکات واجب است و حج واجب نیست.

مسئله ۱۰ - زکات بر کافر واجب است اگر چه از او صحیح نیست اگر بپردازد. البته امام یا نایب او می تواند به اجبار از او بگیرد. بلکه اگر عین زکات را تلف کرده باشد یا در دست او تلف شده باشد بنابر اقوی می تواند عوض آن را از او بگیرد، ولی اگر بعد از واجب شدن زکات بر او، اسلام بیاورد از او ساقط می شود اگر چه عین موجود باشد - البته دارای اشکال است - و این در وقتی است که بعد از تمام شدن سال اسلام بیاورد و اما اگر پیش از تمام شدن سال مسلمان شود - اگر چه یک لحظه قبل از آن باشد - ظاهراً زکات بر او واجب است.

گفتاری، در مورد چیزهایی که زکات در آن واجب و (یا) مستحب است

مسئله ۱ - زکات در چهار پایان سه گانه، (یعنی) شتر و گاو و گوسفند و در نقدین (یعنی) طلا

١٢ _____ في نصاب الأنعام
التقدين: الذهب والفضة، وفي الغلات الأربع: الحنطة والشعير والتمر والزبيب،
ولا تجب فيما عدا هذه التسعة، وتستحب في الثمار وغيرها مما أنبتت الأرض
حتى الأشنان دون الخضر والبقول كالقث والباذنجان والخيار والبطيخ ونحو ذلك
و استحبها في الحبوب لا يخلو من إشكال، وكذا في مال التجارة والخيول
الأنثى، وأما الخيل الذكور وكذا البغال والحمير فلا تستحب فيها، والكلام في
التسعة المزبورة التي تجب فيها الزكاة يقع في ثلاثة فصول:

الأول في زكاة الأنعام

وشرائط وجوبها مضافاً إلى الشرائط العامة السابقة أربعة: النصاب والسوم
والحول وأن لا تكون عوامل.

القول في النصاب

مسألة ١ - في الإبل إثني عشر نصاباً: خمس، وفيها شاة، ثم عشر، وفيها
شأتان، ثم خمس عشرة، وفيها أربع شياة، ثم عشرون، وفيها أربع شياه، ثم
خمس وعشرون، وفيها خمس شياة، ثم ست وعشرون وفيها بنت مخاض، ثم
ست وثلاثون، وفيها بنت لبون، ثم ست وأربعون، وفيها حقة، ثم إحدى و
ستون، وفيها جذعة، ثم ست وسبعون وفيها بنتالبون، ثم إحدى وتسعون، وفيها
حقتان، ثم مائة وإحدى وعشرون، ففي كل خمسين حقة وفي كل أربعين بنت
لبون، بمعنى وجوب مراعاة المطابق منها، ولو لم تحصل المطابقة إلا بهما لوحظا
معاً، ويتخير مع المطابقة بكل منهما أو بهما، وعلى هذا لا يتصور صورة عدم
المطابقة بل هي حاصلة في العقود بأحد الوجوه المزبورة، نعم فيما اشتمل على

و نقره و در غلات چهارگانه (یعنی) گندم و جو و خرما و کشمش واجب است و در غیر این نه چیز زکات واجب نیست. و زکات در میوه‌ها و غیر آن از چیزهایی که از زمین می‌روید حتی گیاه اُشنان^۱ مستحب است برخلاف سبزیها و تره‌جات مانند قَت^۲ و بادنجان و خیار و خربزه و مانند آن (که مستحب نیست). و استحباب زکات در حیویات خالی از اشکال نیست. و همچنین است در مال التجاره و اسبهای ماده. (که خالی از اشکال نیست) و اما اسبهای نر و استرها و الاغها زکات در آنها مستحب نیست. و کلام در مورد نه چیزی که زکات در آن واجب است در سه فصل قرار می‌گیرد:

فصل اول در زکات چهار پایان

و شرایط وجوب زکات چهار پایان - علاوه بر شرایط عمومی گذشته - چهار چیز است:

۱ - نصاب ۲ - چریدن در بیابان ۳ - گذشتن سال ۴ - کاری نبودن آنها.

گفتاری درباره نصاب

مسأله ۱ - در شتر دوازده نصاب است: «پنج (شتر)» و «زکات» در آن یک گوسفند است. سپس «ده (شتر)» و در آن دو گوسفند است. و سپس «پانزده (شتر)» و در آن سه گوسفند است. و سپس «بیست (شتر)» و در آن چهار گوسفند است. و سپس «بیست و پنج (شتر)» و در آن پنج گوسفند است. و سپس «سی و شش (شتر)» و در آن یک شتر ماده است که داخل سال دوم شده باشد. و سپس «سی و شش (شتر)» و در آن یک شتر ماده است که داخل سال چهارم شده باشد. و سپس «چهل و شش (شتر)» و در آن یک شتر ماده است که داخل سال پنجم شده باشد. و سپس «شصت و یک (شتر)» و در آن یک شتر ماده است که داخل سال ششم شده باشد. و سپس «هفتاد و شش (شتر)» و در آن دو شتر ماده است که داخل سال سوم شده باشند. و سپس «نود و یک (شتر)» و در آن دو شتر ماده است که داخل سال چهارم شده باشند. و سپس «صد و یک (شتر)» که در هر پنجاه شتر یک ماده شتر است که داخل سال چهارم شده باشد و در هر چهل شتر یک شتر ماده ای که داخل سال سوم شده باشد؛ یعنی واجب است از این دو عدد هر عددی را که مطابق شود رعایت کند، و اگر مطابق نشود مگر با هر دو عدد باید هر دو ملاحظه شوند. و اگر با هر یک از آنها مطابقت حاصل شود مخیر است که به هر کدام بخواهد و یا با هر دو حساب کند. و بنا بر این موردی که مطابقت حاصل نشود تصور نمی‌شود، بلکه در اعداد اصلی به یکی از راههای مزبور مطابقت حاصل می‌شود. البته در جایی که عدد مشتمل بر خرده باشد، و خرده عبارت از یک تا نه است که میان دو عدد اصلی قرار

۱ - اُشنان: نباتی است که روی بدنه درخت و صخره‌ها می‌روید و برای شستن دست استفاده می‌کنند.

۲ - قَت: دانه‌ای که در برخی از گیاه صحرا وجود دارد و صخرانشینان بعد از کوبیدن و پختن، آن را می‌خورند.

النيف وهو ما بين العقدين من الواحد الى التسعة لا تتصور المطابقة فتراعى على وجه يستوعب الجميع ما عدا النيف، ففي مائة وإحدى وعشرين تحسب ثلاث أربعينات، و تدفع ثلاث بنات لبون، وفي مائة وثلاثين تحسب أربعينان و خمسون، فتدفع بنتالبون و حقة، وفي مائة وأربعين تحسب خمسينان و أربعون، فتدفع حقتان و بنت لبون و في مائة و خمسين تحسب ثلاث خمسينات، فتدفع ثلاث حقق، وفي مائة وستين تحسب أربع أربعينات، و تدفع أربع بنات لبون و هكذا الى أن يبلغ مأتين، فيتخير بين أن تحسب خمس أربعينات ويعطى خمس بنات لبون و أن تحسب أربع خمسينات ويعطى أربع حقق.

وفي البقر ومنه الجاموس نصابان: ثلاثون و أربعون، وفي كل ثلاثين تباع أو تبعة، و في كل أربعين مسنة، و يجب مراعاة المطابقة هنا فيما تمكن، ففي ثلاثين تباع أو تبعة و في أربعين مسنة، و ليس إلى ستين شيء فإذا بلغ الستين فلا يتصور عدم المطابقة في العقود إذا لو حظ ثلاثون ثلاثون أو أربعون أربعون أو هما معاً، ففي الستين يعد بالثلاثين و يدفع تبعة، و في السبعين يعد بالثلاثين والأربعين في دفع تبعة و مسنة، و في الثمانين يحسب أربعينان و يدفع مستنان، و في التسعين يحسب ثلاث ثلاثينات و يدفع ثلاث تبعات، و في المائة يحسب ثلاثونان و أربعون و يدفع تبعة و مسنة، و في المائة والعشر يحسب أربعونان و ثلاثون، و في المائة والعشرين يتخير بين أن يحسب أربع ثلاثينات أو ثلاث أربعينات.

و في الغنم خمسة نصب: أربعون، وفيها شاة، ثم مائة وإحدى وعشرون، و فيها شاتان، ثم مأتان و واحدة، و فيها ثلاث شياة، ثم ثلاثمائة و واحدة، و فيها أربع شياة على الأحوط. والمسألة مشكلة جداً، ثم أربعمئة فصاعداً ففي كل مائة شاة بالغاً ما بلغ.

مسألة ٢ - تجب الزكاة في كل نصاب من النصب المذكورة ولا تجب فيما

می گیرد، مطابقت تصور نمی شود و باید به شکلی رعایت شود که تمام عدد به جز خرده آن را همه را فرا گیرد. پس در صد و بیست و یک، سه چهل تا حساب می شود، و سه شتر ماده که داخل سال سوم شده باشند پرداخت می شود. و در صد و سی (شتر) دو چهل تا و یک پنجاه تا حساب می شود و سپس دو شتر ماده که داخل سال سوم شده باشند و یک ماده شتر که داخل سال چهارم شده باشد پرداخت می گردد. و در صد و چهل (شتر) دو پنجاه تا و یک چهل تا حساب می شود و سپس دو شتر ماده که داخل سال چهارم شده باشند و یک شتر ماده که داخل سال سوم شده باشد پرداخت می گردد. و در صد و پنجاه تا، سه پنجاه تا حساب می شود و سپس سه شتر ماده که داخل سال چهارم شده باشند پرداخت می گردد. و در صد و شصت چهار چهل تا حساب می شود و چهار شتر ماده که داخل سال سوم شده باشند پرداخت می گردد. و به همین ترتیب است تا آنکه به دویست برسد، سپس (در دویست شتر) مخیر است میان اینکه پنج (تا) چهل تا، حساب شود و پنج شتر ماده که داخل سال سوم شده باشند پرداخت گردد و یا چهار پنجاه تا حساب شود و چهار ماده شتر که داخل سال چهارم شده باشند پرداخت گردد.

در گاو که گاومیش را هم شامل می شود دو نصاب است: «سی» و «چهل»، در هر سی تا (گاو، زکات آن) یک گاو نریا ماده است که داخل سال دوم شده باشد. و در هر چهل (گاو، زکات آن) یک گاو ماده است که داخل سال سوم شده باشد. و در اینجا (نیز) باید تا جایی که ممکن است مطابقت را رعایت کند؛ پس در سی تا (گاو)، یک گاو نریا ماده است که داخل سال دوم شده باشد و در چهل تا (گاو) یک گاو ماده است که داخل سال سوم شده باشد، و تا به شصت نرسد چیزی (واجب) نیست؛ و همینکه به شصت تا رسید مطابق نشدن در اعداد اصلی (عقود) تصور نمی شود، وقتی سی تا سی تا، و یا چهل تا چهل تا، و یا هر دو با هم حساب شود. پس در شصت تا، با سی شمرده می شود و دو گاو که داخل سال دوم شده باشند پرداخت می گردد. و در هفتاد تا، با سی و چهل شماره می شود. سپس یک گاو که داخل سال دوم شده باشد و یک گاو ماده که داخل سال سوم شده باشد پرداخت می گردد. و در هشتاد تا، دو چهل تا حساب می شود و دو گاو ماده که داخل سال سوم شده باشند پرداخت می گردد. و در نود تا، سه تا سی تا حساب می شود و سه گاو که داخل سال دوم شده باشند پرداخت می گردد، و در صد تا، دو سی تا و یک چهل تا حساب می شود و دو گاو که داخل سال دوم شده باشند و یک گاو ماده که داخل سال سوم شده باشد پرداخت می گردد، و در صد و ده تا، دو چهل تا، و یک سی تا حساب می شود. و در صد و بیست تا، مخیر است که چهار سی تا و یا سه چهل تا حساب کند.

و در گوسفند پنج نصاب است: «چهل تا (گوسفند)»، و (زکات) در آن یک گوسفند است. سپس «صد و بیست و یک (گوسفند)»، و در آن دو گوسفند است. سپس «دویست و یک (گوسفند)»، و در آن سه گوسفند است. سپس «سیصد و یک (گوسفند)»، و در آن بنابر احتیاط چهار گوسفند است، و مسأله جداً مورد اشکال است. سپس «چهار صد تا و بیشتر از

نقص عن النصاب، كما لا يجب فيما بين النصابين شيء غير ما وجب في النصاب السابق بمعنى أن ما وجب في النصاب السابق يتعلق بما بين النصابين إلى النصاب اللاحق، فما بين النصابين عفو بمعنى عدم تعلق شيء به أكثر مما تعلق بالنصاب السابق لا بمعنى عدم تعلق شيء به رأساً.

مسألة ٣ - بنت المخاض ما دخلت في السنة الثانية، وكذا التبيع والتبيعة، و بنت اللبون ما دخلت في الثالثة، وكذا المسنة، والحقة ما دخلت في الرابعة، والجذعة ما دخلت في الخامسة.

مسألة ٤ - من وجب عليه من الابل كبنت المخاض مثلاً ولم تكن عنده و كان عنده أعلى منها بسنّ كبنت اللبون دفعها وأخذ شاتين أو عشرين درهماً، و إن كان ما عنده أخفض بسنّ دفعها و دفع معها شاتين أو عشرين درهماً، ولا يجزي ابن اللبون عن بنت المخاض اختياراً على الأقوى، نعم إذا لم تكونا معاً عنده تخير في شراء أيهما شاء، لكن لا ينبغي ترك الاحتياط بشراء بنت المخاض.

مسألة ٥ - لا يضم مال شخص إلى غيره وإن كان مشتركاً أو مختلطاً متحد المسرح والمراح والمشرب والفحل والحالب والمحلب، بل يعتبر في كل واحد منها بلوغ النصاب ولو بتلفيق الكسور، ولا يفرق بين مالي المالك الواحد ولو تباعد مكانهما.

القول في السوم

أي الرعي

مسألة ١ - يعتبر السوم تمام الحول، فلو علفت في أثنائه بما يخرجها عن اسم السائمة في الحول عرفاً فلا زكاة، نعم لا يقدر بمثل يوم أو يومين بل عدم قدح أيام

آن»، که در هر صد تا (گوسفند) یک گوسفند (زکات آن) می باشد تا به هر مقداری که برسد.

مسئله ۲- در هر یک از نصابهای مزبور زکات واجب است، و در کمتر از حد نصاب، زکات واجب نیست، چنانکه در مابین دو نصاب هم چیزی به جز آنچه در نصاب سابق واجب شده؛ واجب نیست یعنی آنچه در نصاب سابق واجب است، به مابین دو نصاب، تا نصاب لاحق هم تعلق دارد؛ پس مابین دو نصاب بخشوده است به این معنی که به آن، چیزی بیش از آنچه به نصاب سابق تعلق گرفته است تعلق نمی گیرد، نه به این معنی که اصلاً هیچ چیزی به آن تعلق نگیرد.

مسئله ۳- «بنت مخاض» شتر ماده ای است که در سال دوم داخل شده است. و همچنین است «تبیع» و «تبیعة» (که گاو نریا ماده است که در سال دوم داخل شده). و «بنت لبون» شتر ماده ای است که در سال سوم داخل شده. و همچنین است «مسنة» (گاو ماده ای است که در سال سوم داخل شده) و «حقه» ماده شتری است که در سال چهارم داخل شده. و «جذعه» ماده شتری که در سال پنجم داخل شده است.

مسئله ۴- کسی که بر او از جنس شتر، مثلاً «بنت مخاض» (ماده شتری که بسال دوم وارد شده) واجب شده باشد و آن را نداشته باشد ولی شتری که سن آن بالاتر است، مانند «بنت لبون» (ماده شتری که بسال سوم وارد شده) داشته باشد همان را (که دارد) می پردازد، و (بعنوان ما به التفاوت) دو گوسفند یا بیست درهم می گیرد. و اگر آنچه را که خود دارد سنش کمتر است (از آن که بر او واجب شده) همان را (که دارد)، می دهد و با آن دو گوسفند یا بیست درهم (علاوه) می پردازد، و دادن بنت لبون (شتر نری که در سال سوم داخل شده) به جای «بنت مخاض» در حال اختیار بنابر اقوی کافی نیست. البته اگر هیچ یک را نداشته باشد مخیر است که هر کدام را خواست بخرد. لیکن احتیاط آن است که همان «بنت مخاض» را خریداری کند. و ترک این احتیاط سزاوار نیست.

مسئله ۵- (در رسیدن به نصاب) مال شخصی ضمیمه مال دیگری نمی شود اگر چه مشترک یا مخلوط باشد (ویا) در چراگاه و خوابگاه و جای آب خوردن، و حیوان نر، و کسی که آنها را می دوشد و جای دوشیدن یکی باشند، بلکه در هر یک از آنها لازم است به تنهایی به حد نصاب برسد، ولو آنکه با تلفیق کسرها باشد (مانند اینکه نصف این پنج شتر مثلاً یا ربع آن ده شتر دیگر باهم به حد نصاب برسد) و بین دو مال یک مالک ولو اینکه جای آنها از هم دور باشد فرق نمی کند.

گفتاری در مورد «سوم» یعنی چریدن

مسئله ۱- (در وجوب زکات حیوان) شرط است که تمام سال از علف بیابان بچرد؛ پس اگر در بین سال از علوفه مالک به مقداری بخورد که عرفاً آن را از نام چرنده در تمام سال از علف بیابان بیرون برد به طوری که (و عنوان سائمه «چرنده در بیابان» در تمام سال بر آن صدق نکند) زکات ندارد. ولی بمثل یک روز یا دو روز باشد ضرری وارد نمی شود، بلکه ضرر نداشتن چند

قلائل إذا كانت متفرقة جداً غير بعيد.

مسألة ٢ - لا فرق في سقوط الزكاة في المعلوفة بين أن تعلف بنفسها أو علفها مالكة أو غيره من ماله أو من مال المالك باذنه أولاً، كما لا فرق بين أن يكون بالاختيار أو للاضطرار أو لوجود مانع عن السوم من ثلج و نحوه، وكذا لا فرق بين أن يعلفها بالعلف المجزور أو يرسلها لترعى بنفسها في الزرع المملوك، فإنها تخرج عن السوم بذلك كله، نعم الظاهر عدم خروجها عن صدق السوم باستيجار المرعى أو بشرائه إذا لم يكن مزروعاً، ثم إن ما يخل به هو الرعي في الأراضي المعدة للزرع إذا كان مزروعاً على النحو المتعارف المألوف، وأما لو فرض بذر البذور التي هي من جنس كلاً المرعى في المراتع من غير عمل في نمائها فلا يبعد عدم إخلاله بالسوم مع الرعي فيها، وكذا لا تخرج عنه بما يدفع إلى الظالم على الرعي في الأرض المباحة.

القول في الحول

مسألة ١ - يتحقق الحول بتمام الأحد عشر، والظاهر أن الزكاة تنتقل إلى أربابها بحلول الشهر الثاني عشر فتصير ملكاً متزلزلاً لهم فيتبعه الوجوب غير المستقر، فلا يجوز للمالك التصرف في النصاب تصرفاً معدماً لحقهم، ولو فعل ضمن، نعم لو اختل أحد الشروط من غير اختيار كأن نقص من النصاب بالتلف في خلال الشهر الثاني عشر يرجع الملك إلى صاحبه الأول وينقطع الوجوب، والأقوى احتساب الشهر الثاني عشر من الحول الأول لا الثاني، وأما الشهر الأحد عشر فكما ينقطع الحول باختلال أحد الشروط فيه بغير اختيار جاز له التصرف في النصاب بما يوجب اختلالها بأن عاوضها بغير جنسها وإن كان زكويّاً أو بجنسها كغنم سائمة ستة أشهر بغنم أو بمثلها كالضأن بالضأن أو غير

روز هم وقتی زیاد پراکنده باشد بعید نیست.

مسأله ۲- در سقوط زکات در مورد حیوانی که از علوفه مالک می خورد فرقی نیست که خود حیوان بخورد یا مالکش به آن بخوراند و یا غیر مالک به آن بخوراند، چه مال خودش و چه از مال صاحبش، چه با اذن مالک و چه بدون اذن او. چنانکه فرقی نیست که خوردن از علوفه مالک به اختیار باشد و یا به ناچاری و یا بواسطه مانعی از چریدن در بیابان مثل برف و مانند آن باشد. و همچنین بین اینکه علف چیده شده را به حیوان بخوراند یا حیوانها را رها کند تا خودشان در زراعتی که ملک او است بچرند، فرقی نیست؛ زیرا در تمام این صور، از (نام) بیابان چر بودن خارج می شود. البته اگر مرتعی را که کشت نشده اجاره کرده یا خریداری کند (و حیوانها را برای چریدن در آن رها کند) از بیابان چر بودن خارج نمی شوند، و آنچه به صدق بیابان چر بودن ضرر می زند چریدن در زمینهایی است که برای کشت آماده شده و به نحو متعارف و مرسوم کشت شده باشند ولی اگر فرض شود که تخم هایی را که از جنس گیاه مرتعها است در آنها بپاشد بدون آنکه برای رشد و نمو آن کاری انجام دهد ندارد بعید نیست که با چریدن حیوان در آن ضرری به صدق عنوان «بیابان چر بودن» وارد نشود و همچنین اگر به ستمگری مبلغی بدهد که حیوانات خود را در زمین مباح بچرانند، از بیابان چر بودن خارج نمی شوند.

گفتاری در مورد سال

مسأله ۱- سال (که در زکات حیوان معتبر است) با تمام شدن یازده ماه تحقق می یابد، و ظاهر آن است که زکات یاداخل شدن ماه دوازدهم به مستحقین آن منتقل می شود بنابراین ملک متزلزل آنان می شود و بدنبال آن وجوب پرداخت غیر مستقر می آید (که بر مالک حیوان نیز ادای آن بطور غیر مستقر واجب می شود)، پس مالک نمی تواند در نصاب تصرفی کند که حق مستحقین زکات را نابود می سازد، و اگر چنین کاری کند ضامن است، البته اگر یکی از شرایط، بدون اختیار از بین برود، مثل اینکه در بین ماه دوازدهم در اثر تلف شدن از نصاب کم شود تمام آن به ملک مالک اول بر می گردد و دیگر وجوب (زکات) برداشته می شود. و بنابر اقوی ماه دوازدهم جزء سال اول حساب می شود نه جزء سال دوم، و اما ماه یازدهم همچنانکه با از بین رفتن یکی از شرایط در آن ماه بدون اختیار سال قطع می شود، (همچنین) مالک هم می تواند در نصاب تصرفی کند که موجب از بین رفتن شرایط گردد؛ به این ترتیب که حیوان را به جنس دیگری معاوضه نماید- هر چند زکوی باشد- و یا به جنس خودش (معاوضه کند) مثل اینکه گوسفندی که شش ماه در بیابان چریده به گوسفند دیگری (معاوضه کند، که مثلاً بره را با میش معاوضه کند) و یا به مثل خودش مانند میش را به میش دیگری (معاوضه کند)، و یا به صورتهای دیگر (معاوضه نماید). بلکه ظاهر آن است که سال با این گونه کارها باطل می شود

ذلك، بل الظاهر بطلان الحول بذلك وإن فعله فراراً من الزكاة.

مسألة ٢ - لو كان مالكا للنصاب لا أزيد فحال عليه أحوال فإن أخرج في كل سنة زكاته من غيره تكررت لبقاء النصاب حينئذ و عدم نقصانه، نعم لو أخر إخراج الزكاة عن آخر الحول ولو بزمان يسير كما هو الغالب يتأخر مبدأ الحول اللاحق عن تمام الحول السابق بذلك المقدار فلا يجري النصاب في الحول الجديد إلا بعد إخراج زكاته من غيره، ولو أخرج زكاته منه أو لم يخرج أصلاً ليس عليه إلا زكاة سنة واحدة، ولو كان مالكا لما زاد عن النصاب ومضى عليه أحوال ولم يؤد زكاته تجب عليه زكاة ما مضى من السنين بما زاد على تلك الزيادة بواحد، فلو كان عنده واحدة وأربعون من الغنم، ومضى عليه أحوال ولم يؤد زكاتها تجب عليه زكاة سنتين، ولو كان عنده اثنتان وأربعون تجب عليه زكاة ثلاث سنين وهكذا، ولا تجب فيما زاد لنقصانه عن النصاب.

مسألة ٣ - مالك النصاب إذا حصل له في أثناء الحول ملك جديد بالنتاج أو بالارث أو الشراء ونحوها فإن كان بمقدار العفو ولم يكن نصاباً مستقلاً ولا مكملًا لنصاب آخر فلا شيء عليه، كما إذا كانت عنده أربعون من الغنم فولدت أربعين، أو خمس من الإبل فولدت أربع، وأما لو كان نصاباً مستقلاً كما لو ملك في أول السنة خمساً من الإبل وبعد ستة أشهر ستاً وعشرين أو مكملًا لنصاب آخر بأن كان بمقدار لو انضم إلى الأصل بعد إخراج الفريضة خرج من ذلك النصاب ودخل في نصاب آخر، كما لو ولدت أحد وثلاثون من البقر عشراً أو ثلاثون منه أحد عشر، ومنه ما إذا ملك خمساً من الإبل ثم ملك بعد ستة أشهر مثلاً خمساً، فإن تلك الخمس مكملة للخمس السابقة وليست مستقلة، فالخمس نصاب، والعشر نصاب واحد آخر لا نصابان، وخمس عشرة نصاب واحد فيه ثلاث شياه، ففي الأول يعتبر لكل من القديم والجديد حول بانفراده، ففي المثال المتقدم يجب عليه في آخر سنة الخمس شاة، وفي آخر سنة الجديد بنت مخاض،

اگر چه این کار را به خاطر فرار از زکات انجام دهد.

مسئله ۲- اگر کسی (فقط) مالک مقدار نصاب باشد و نه بیشتر، و چند سال بر او بگذرد، پس اگر زکات آن را از چیز دیگری بدهد (هر سال) زکات تکرار می شود زیرا مقدار نصاب در این صورت باقی مانده و نقصانی پیدا نکرده است، البته اگر دادن زکات را از آخر سال ولو به زمان کمی تأخیر بیندازد - که غالباً هم همین طور است - آغاز سال نو از آخر سال قبل به همین مقدار تأخیر می افتد؛ پس نصاب در سال جدید جریان ندارد مگر بعد از آنکه زکات آن را از جنس دیگری پردازد، ولی اگر زکاتش را از جنس خود نصاب بدهد یا اصلاً زکات آن را ندهد جز زکات یک سال بر او (واجب) نیست. و (اما) اگر بیش از حد نصاب را مالک باشد و چند سال بر او بگذرد و زکاتش را ندهد بر او واجب است زکات سالهای گذشته را یک سال پیش از تعدادی که از حد نصاب اضافه است، بدهد مثلاً اگر در نزد او چهل و یک گوسفند باشد و چند سال بر او بگذرد و زکاتش را ندهد بر او واجب است زکات دو سال را بدهد. و اگر چهل و دو گوسفند داشته باشد بر او واجب است زکات سه سال را بدهد، و به همین منوال. و در سالهایی که زاید بر این تعداد است زکات واجب نیست، زیرا (مال خالص او در آن سالها) از حد نصاب کمتر است.

مسئله ۳- اگر در بین سال برای کسی که مالک نصاب است ملک جدیدی با زاییدن حیوانات یا به ارث و یا خریدن و مانند آن حاصل شود اگر به مقدار معفو باشد و نصاب مستقلی نباشد و مکمل نصاب دیگری (هم) نباشد، چیزی بر او نیست. مثل اینکه چهل گوسفند داشته باشد و چهل تا بزایند، یا پنج شتر داشته باشد و چهار تا بزایند. و اما اگر نصاب مستقلی باشد - مثل اینکه در اول سال پنج شتر را مالک شود و بعد از شش ماه بیست و شش شتر مالک شود - و یا آنکه مکمل نصاب دیگری باشد به این ترتیب که (ملک جدید) به قدری باشد که اگر بعد از بیرون کردن (و پرداختن زکات واجب) به اصل مال ضمیمه شود از نصاب اول خارج شده و در نصاب دیگری داخل گردد، مثل اینکه سی و یک گاو، ده گوساله بزایند و یا سی گاو، یازده گوساله بزایند. و از این قسم است جایی که پنج شتر مالک باشد و بعد از شش ماه - مثلاً - پنج شتر (دیگر) مالک شود که این پنج شتر جدید مکمل پنج شتر اول است، و خود نصاب مستقلی نیست. پس پنج شتر یک نصاب است، و ده تا، یک نصاب دیگر است نه آنکه دو نصاب باشد. و پانزده (هم) یک نصاب است که در آن سه گوسفند (زکات) است. پس در صورت اول (که ملک جدید نصاب مستقلی باشد) برای هریک از نصاب قدیم و جدید، به تنهایی سال (جداگانه ای) است؛ بنابراین در مثال گذشته (که پنج شتر دارد و بعد از شش ماه بیست و شش شتر دیگر مالک می شود) در آخر سال پنج شتر، یک گوسفند واجب است، و در آخر سال بیست و شش شتر جدید یک ماده شتر که داخل سال دوم شده باشد؛ (واجب است) و پس از این سال

ثم يترك سنة الخمس ويستأنف للمجموع حولاً، وكذا لوملك في أثناء السنة نصيباً مستقلاً كسّت و ثلاثين وست و أربعين وهكذا، ويكون مبدأ حول النتاج أو الملك الجديد حصول الأخير الذي يكمل به النصاب لو كان التحقق متفرقاً، و في الثاني يستأنف حولاً واحداً للمجموع بعد تمام حول الأصل، و يكون مبدأ حول المجموع عند زمان انتهاء حول الأصل، وليس مبدأ حول النتاج حين الاستغناء عن اللبن بالرعي حتى فيما إذا كانت أمها معلوفة على الأقوى.

القول في الشرط الأخير

مسألة - يعتبر فيها أن لا تكون عوامل في تمام الحول، فلو كانت كذلك ولو في بعضه فلا زكاة فيها وإن كانت سائمة، والمرجع في صدق العوامل العرف.

بقي الكلام فيما يؤخذ في الزكاة

مسألة ١ - لا يؤخذ المريضة من نصاب السليم، ولا الهرمة من نصاب الشاب، ولا ذات العوار من نصاب الصحيح وإن عدّت منه، أما لو كان النصاب بأجمعه مريضاً بمرض متحد لم يكلف شراء صحيحة، و اجزأت مريضة منها، ولو كان بعضه صحيحاً و بعضه مريضاً فالأحوط لو لم يكن أقوى إخراج صحيحة من أواسط الشياه من غير ملاحظة التقسيط، وكذا لا تؤخذ الربي و هي الشاة الوالدة إلى خمسة عشر يوماً وإن بذها المالك إلا إذا كان النصاب كله كذلك، ولا الأكولة و هي السمينة المعدة للأكل، ولا فحل الضراب، بل لا يعدّ المذكورات من النصاب على الأقوى وإن كان الأحوط عدّها منه.

مسألة ٢ - الشاة المأخوذة في الزكاة في الغنم والابل وفي الجبر ما كمل له سنة

پنج شتر را رها کرده و برای همه شترها از نو یک سال قرار می دهد. و همچنین است اگر در بین سال نصاب مستقلی را مالک شود، مثل سی و شش یا چهل و شش و به همین منوال. و آغاز سال نوزادان (گوسفند یا گاو و شتر) و یا ملک جدید وقتی است که آخرین عدد که با آن نصاب کامل می شود به دست آید. اگر به تدریج و پراکنده حاصل می شوند. و در صورت دوم (که ملک جدید مکمل نصاب باشد) بعد از تمام شدن سال اصل، برای همه، یک سال (جدیدی) قرار می دهد و آغاز سال همه، وقت پایان یافتن سال اصل است؛ و بنا بر اقوی آغاز سال نتاج (یعنی نوزادان) وقت بی نیاز شدن آنها از شیر به واسطه چریدن نیست، اگر چه مادران آنها علوفه خوار باشند.

گفتاری در مورد آخرین شرط

مسأله - شرط است در (تعلق زکات به) چهار پایان که در هیچ وقت سال وسیله کار نباشند ولو در قسمتی از سال چنین باشد در آنها زکات (واجب) نیست اگر چه (تمام سال) بیابان چر باشد و معیار در اینکه حیوان وسیله کار است (یا نه؟، نظر) عرف است.

سخن در باره حیوانی که برای زکات گرفته می شود، باقی مانده است

مسأله ۱ - حیوان مریض (به عنوان زکات) از نصاب حیوانات سالم و پیر (به عنوان زکات) از نصاب جوانها و معیوب از نصاب صحیح گرفته نمی شود اگر چه جزء نصاب شمرده شود. اما اگر تمام عدد نصاب مریض باشند و مرض همه آنها یکی باشد (مالک) تکلیف نمی شود که حیوان صحیحی بخرد و دادن یکی از همین مریضها کفایت می کند. و اگر بعضی سالم و بعضی مریض باشند احتیاط واجب - اگر اقوی نباشد - آن است که یک گوسفند متوسط و صحیحی را بدون ملاحظه کردن نسبت مریض و صحیح آن بدهد. و همچنین گوسفندی که زائیده تا پانزده روز (برای زکات) گرفته نمی شود، اگر چه مالک آن را بدهد مگر زمانی که تمام گوسفندهای نصاب اینچنین باشند. و گوسفند فربه و پرواری که برای خوردن آماده کرده و گوسفند نری که برای تخم گیری گله لازم است (برای زکات) گرفته نمی شود؛ بلکه بنا بر اقوی آنها جزء نصاب شمرده نمی شوند اگر چه احتیاط مستحب شمارش آنها است.

مسأله ۲ - گوسفندی که برای زکات گوسفند و شتر و جبران زکات شتر^۱، گرفته می شود اگر از

(۱) برای روشن شدن معنای جبران، به مسأله ۴ از مسائل «گفتار نصاب»، ص ۲۹۰، مراجعه شود.

ودخل في الثانية إن كان من الضأن، وما دخل في الثالثة إن كان من المعز، و هو أقل ما يراد منها، ويجزي الذكر عن الأنثى وبالعكس، والمعز عن الضأن وبالعكس لأنها جنس واحد في الزكاة كالبقرة والجاموس، والابل العراب والبخاتي.

مسألة ٣ - لو كان للمالك أموال متفرقة في أماكن مختلفة كان له إخراج الزكاة من أيها شاء، ولا يتعين عليه أن يدفع من النصاب ولا من جنس ما تعلقت به الزكاة، بل له أن يدفع قيمتها السوقية من الدراهم والدنانير، بل وغيرهما من سائر الأجناس إن كان خيراً للفقراء، وإلا ففيه تأمل وإن لا يخلو من وجه، والإخراج من العين أفضل، والمدار في القيمة قيمة وقت الأداء والبلد الذي هي فيه لو كانت العين موجودة ولو كانت تالفة بالضمنان فالظاهر أن المدار قيمة يوم التلف وبلده، والأحوط أكثر الأمرين من ذلك ومن يوم الأداء وبلده.

الفصل الثاني في زكاة النقدين

ويعتبر فيها مضافاً إلى ما عرفت من الشرائط العامة أمور:

الأول - النصاب، وهو في الذهب عشرون ديناراً وفيه عشرة قراريط هي نصف الدينار، والدينار مثقال شرعي، وهو ثلاثة أرباع الصيرفي، فيكون العشرون ديناراً خمسة عشر مثقالاً صيرفياً، وزكاته ربع المثقال وثمانه، ولا زكاة فيما دون عشرين ولا فيما زاد عليها حتى يبلغ أربعة دنانير، وهي ثلاثة مثاقيل صيرفية ففيها قيراطان، إذ كل دينار عشرون قيراطاً، وهكذا كلما زاد أربعة، وليس فيما نقص عن أربعة دنانير شيء لكن لا بمعنى عدم تعلق الزكاة به رأساً كما قبل العشرين، بل المراد بالعفو عما بين النصابين هو أن ما زاد عن نصاب

جنس بره باشد باید یک سال کامل داشته و داخل سال دوم شده باشد و اگر از جنس بز باشد باید داخل سال سوم شده باشد و این کمترین گوسفندی است که مطالبه می شود، و گوسفند نر از ماده کفایت می کند و برعکس، و میش از بره (کفایت می کند) و برعکس، چون آنها در باب زکات یک جنس حساب می شوند؛ مانند گاو و گاومیش، و شتر عربی و غیر عربی (که در باب زکات یک جنس به حساب می آیند).

مسئله ۳- اگر مالک در جاهای مختلف اموال متفرقی داشته باشد از هر کدام بخواهد می تواند زکات را بدهد، و لازم نیست (زکاتش را) از خود نصاب و یا از جنسی که زکات به آن تعلق گرفته پردازد، بلکه می تواند قیمت بازار روز را از درهم و یا دینار بدهد بلکه از سایر اجناس اگر برای فقراء بهتر باشد (می تواند پردازد) و گرنه در اینکه بتواند زکات را از سایر اجناس بدهد تأمل است اگر چه خالی از وجه نیست. و دادن زکات از عین مال افضل است، و معیار در قیمت زکات، قیمت وقت اداء و شهری است که زکات در آن است اگر عین موجود باشد، و اگر تلف شده باشد به نحوی که مالک ضامنش باشد ظاهراً معیار قیمت روز تلف و شهری است که در آن تلف شده، و احتیاط آن است که از قیمت روز تلف و مکان تلف و قیمت روز اداء و مکان اداء هر کدام را که بیشتر باشد پردازد.

فصل دوم در زکات طلا و نقره است

در زکات «نقدین» (یعنی طلا و نقره) علاوه بر شرایط عمومی که دانستی اموری معتبر است:

اول- نصاب است، و آن در طلا «بیست دینار» است و زکات آن «ده قیراط» است که معادل نصف دینار می باشد و یک «دینار» یک مثقال شرعی است، و مثقال شرعی سه چهارم $\frac{3}{4}$ مثقال صیرفی است. پس بیست دینار پانزده مثقال صیرفی است و زکات آن یک چهارم $\frac{1}{4}$ مثقال و یک هشتم مثقال (یعنی $\frac{3}{8}$ مثقال) است. و در کمتر از بیست دینار زکات نیست و در مقداری که به بیست دینار اضافه می شود زکات نیست، تا وقتی که این مقدار به چهار دینار برسد.

و «چهار دینار» سه مثقال صیرفی است که زکات آن دو قیراط است، چون هر دیناری بیست قیراط است. و به همین منوال است هر وقت چهار دینار اضافه شود (که دو قیراط زکات آن است)، و در کمتر از چهار دینار چیزی (به عنوان زکات) نیست، اما نه به این معنا که اصلاً زکات به آن تعلق نمی گیرد مانند قبل از بیست دینار (نصاب اول)، بلکه منظور از اینکه از مقدار مابین دو نصاب عفو شده این است که آنچه از یک نصاب اضافه باشد تا به نصاب بعدی نرسد

إلى أن بلغ نصاباً آخر متعلق للفرض السابق، فالعشرون مبدأ النصاب الأول إلى أربعة وعشرين، وهو متعلق للفرض الأول أي نصف الدينار، فإذا بلغت أربعة وعشرين زاد قيراطان إلى ثمانية وعشرين فزاد قيراطان وهكذا.

ونصاب الفضة مائة درهم، وفيه خمس دراهم، ثم كلما زاد أربعين كان فيها درهم بالغاً ما بلغ، وليس فيما دون المائتين شيء وكذا فيما دون الأربعين، لكن بالمعنى المتقدم في الذهب، والدرهم ستة دنانير عبارة عن نصف مثقال شرعي وخمسه، لأن كل عشرة دراهم سبعة مثاقيل شرعية.

فائدة: الضابط الكلي في تأدية زكاة النقدين أنها بعد ما بلغا حد النصاب أعني عشرين ديناراً أو مائة درهم يعطي من كل أربعين واحداً فقد أدى ما وجب عليه وإن زاد على المفروض في بعض الصور بقليل ولا بأس به، بل أحسن وزاد خيراً.

الثاني - كونها منقوشين بسكة المعاملة من سلطان أو شبهه ولو في بعض الأزمنة والأمكنة بسكة الاسلام أو الكفر بكتابة أو غيرها ولو صاروا ممسوحين بالعارض، وأما الممسوحان بالأصل فلا تجب فيها إلا إذا كانا رائجين فتجب على الأحوط ولو اتخذ المسكوك حلية للزينة مثلاً فلا تجب الزكاة فيه زاده الاتخاذ في القيمة أو نقصه، كانت المعاملة على وجهها ممكنة أولاً.

الثالث - الحول، ويعتبر أن يكون النصاب موجوداً فيه أجمع، فلو نقص عنه في أثنائه أو تبدلت أعيان النصاب بجنسه أو غيره أو بالسبك ولو بقصد الفرار لم تجب فيه زكاة وإن استجبت في هذه الصورة، بل هو الأحوط، نعم لو كان السبك بعد وجوب الزكاة بحول الحول لم تسقط.

مسألة ١ - يضم الدراهم والدنانير بعضها إلى بعض بالنسبة إلى تحقق النصاب وإن اختلف من حيث الاسم والسكة، بل من حيث القيمة واختلاف الرغبة، فيضم القران الإيراني إلى المجيدي والروبية، بل يضم الرائج الفعلي إلى المهجور،

متعلق همان فرض سابق است. پس بیست دینار آغاز نصاب اول است تا بیست و چهار، و این نصاب متعلق واجب اول یعنی نصف دینار است، و زمانی که به بیست و چهار دینار برسد دو قیراط (برزکات آن) اضافه می شود، تا بیست و هشت دینار که (باز) دو قیراط اضافه می شود، و به همین منوال.

و نصاب نقره «دویست درهم است»، و (زکات) در آن پنج درهم است و بعد از آن هرگاه «چهل درهم» اضافه شود در آن یک درهم (زکات) است تا هر مبلغی که برسد. و در کمتر از دویست درهم چیزی (به عنوان زکات) نیست، و همچنین است در کمتر از چهل درهم، اما به همان معنایی که در طلا گذشت، و یک درهم، شش «دانیق» یعنی نصف مثقال شرعی و یک پنجم آن است (یعنی $\frac{1}{5}$ مثقال شرعی)، چون هر ده درهم هفت مثقال شرعی است.

فائده: قاعده کلی در پرداختن زکات طلا و نقره این است که بعد از آنکه به حد نصاب یعنی بیست دینار یا دویست درهم رسید از هر چهل تا یکی را بدهد، که حتماً آنچه را بر او واجب شده اداء کرده، اگر چه در بعضی موارد از مقدار واجب اندکی بیشتر می شود و مانعی ندارد بلکه کار نیکی انجام داده و خیر زیادتری را بجا آورده است.

دوم - آنکه طلا و نقره باید به سکه رایج برای معامله از جانب سلطان و مانند آن منقوش باشند اگر چه تنها در بعضی از زمانها و مکانها باشد، به سکه اسلام باشد یا کفر، با نوشته باشد یا غیر آن اگر چه بعداً در اثر عارضه پاک شده باشند، اما اگر از اول بدون نقش و غیر مسکوک باشند زکات در آنها واجب نیست مگر آنکه (به عنوان پول در معاملات) رایج باشند که بنا بر احتیاط واجب زکاتش واجب است.

و اگر طلا و نقره مسکوک را زیور زینتی قرار دهد در آن زکات واجب نیست چه این کار به قیمتش بیفزاید و چه از آن بکاهد، و چه به همان وضعی که دارد قابل معامله باشد یا نباشد.

سوم - سال است، و لازم است که نصاب طلا و نقره در تمام سال موجود باشد؛ پس اگر در بین سال از مقدار نصاب کم شود یا عین جنس را به جنس خودش و یا به جنس دیگری با آب کردن به غیر مسکوک تبدیل کند، زکات در آن واجب نیست اگر چه به قصد فرار از زکات باشد؛ هر چند در این صورت زکات مستحب، بلکه مطابق احتیاط است. البته اگر آب کردن و تبدیل آن به غیر مسکوک، بعد از گذشتن سال و تعلق وجوب باشد زکات ساقط نمی شود.

مسأله ۱ - درهم ها و دینارها در رابطه با تحقق یافتن نصاب، برخی از آنها به برخی دیگر ضمیمه می شود (تا آن که نصاب محقق شود) اگر چه در نام و سکه؛ بلکه از جهت قیمت و رغبت هم با هم اختلاف داشته باشند. پس «قران ایرانی» به «قران مجیدی» و به «روپیه» ضمیمه می شود؟

و أما بالنسبة إلى إخراج الزكاة فإن تطوع المالك بالإخراج من الأربغ والأكمل فقد أحسن وزاد خيراً، وإلا أخرج من كل بقسطه ونسبته على الأقوى، ولا يجوز الاجتزاء بالفرد الأدون عن الجميع.

مسألة ٢ - الدراهم المغشوشة بما يخرجها عن اسم الفضة الخالصة ولو الردية لا زكاة فيها حتى بلغ خالصها النصاب، ولو شك فيه ولم يكن طريق إلى التعرف لم تجب الزكاة، والأحوط التصفية ونحوها للاختبار وإن كان الأقوى عدم وجوبه.

مسألة ٣ - لو أخرج المغشوشة زكاة عن الخالصة أو المغشوشة فإن علم بأن ما فيها من الخالصة بمقدار الفريضة فهو، وإلا فلا بد من تحصيل العلم بذلك ولو باعطاء مقدار يعلم بأن ما فيه من الخالصة ليس بأنقص منها.

مسألة ٤ - لو ملك النصاب ولم يعلم هل فيه غش أم لا؟ فالأقوى عدم وجوب شيء وإن كان الأحوط التزكية.

مسألة ٥ - لو اقترض النصاب وتركه بحاله عنده حتى حال عليه الحول يكون زكاته عليه لا على المقرض، بل لو شرط كونها عليه لم يلزم الشرط إذا كان المقصود وجوبها عليه، نعم لو شرط عليه التبرع عنه بأداء ما وجب عليه يلزمه، ولو لم يف المقرض بالشرط لم تسقط عن المقرض، بل يجب عليه أداؤها.

الفصل الثالث في زكاة الغلات

وقد تقدم أنه لا تجب الزكاة إلا في أربعة أجناس: أي الحنطة والشعير والتمر والزبيب، ولا يلحق السلت الذي هو كالشعير في طبعه على ما قيل و كالحنطة في ملاسته وعدم قشره بالشعير، فلا تجب فيها الزكاة وإن كان أحوط، ولا يترك الاحتياط بالحاق العلس بالحنطة، ولا تجب في غيرها وإن استحبت في بعض

بلکه رایج فعلی به غیر رایج ضمیمه می شود، و اما در رابطه با پرداخت زکات اگر مالک به میل خود زکات را از مرغوبتر و کاملتر بدهد کار نیکی انجام داده و کار خیری را اضافه نموده است و گرنه بنابر اقوی از هر کدام به نسبت و سهمش زکات را ادا می کند، و جایز نیست به فرد پست بعنوان زکات همه اکتفاء نماید.

مسئله ۲- درهم های ناخالص که نام نقره خالص حتی نوع پستش بر آن صدق نکند زکات در آنها (واجب) نیست تا وقتی که مقدار نقره خالص آن به حد نصاب برسد. و اگر شک کند که مقدار خالص به حد نصاب رسیده یا نه و راهی برای فهمیدن نباشد زکات واجب نیست، و راه احتیاط که - برای آگاه شدن از مقدار خالص آن- تصفیه و مانند آن است اگر چه بنابر اقوی واجب نیست.

مسئله ۳- اگر نقره مغشوش ناخالص را به عنوان زکات نقره خالص و یا مغشوش بپردازد؛ اگر بداند که مقدار خالصی که در آن است به اندازه (زکات) واجب هست کفایت می کند، و گرنه باید تحصیل علم کند ولو به اینکه آن مقدار از ناخالص بدهد که یقین کند مقدار خالصی که در آن است از مقدار زکات واجب کمتر نیست.

مسئله ۴- اگر به مقدار نصاب مالک باشد و نداند که در آن ناخالصی هست یا نه؟ بنابر اقوی چیزی واجب نیست. اگر چه احتیاط زکات دادن است.

مسئله ۵- اگر به مقدار نصاب قرض بگیرد و آن را به همان حال نزد خود نگهدارد تا سال بر آن بگذرد زکاتش بر قرض کننده است نه قرض دهنده، بلکه اگر شرط کند که زکات بر قرض دهنده باشد و مقصود این باشد که وجوب زکات بر او باشد شرط اعتبار ندارد و لازم نیست. ولی اگر شرط کند که قرض دهنده تبرعاً زکاتی را که بر وام گیرنده واجب است از طرف او بپردازد لازم است به شرط عمل کند و اگر قرض دهنده به شرط خود وفا نکرد زکات از قرض گیرنده ساقط نمی شود بلکه بر قرض گیرنده واجب است آن را بپردازد.

فصل سوم در زکات غلات است

و- در بحث های سابق- گذشت که زکات واجب نیست مگر در چهار چیز یعنی گندم و جو و خرما و کشمش و «سَلْت» که می گویند از نظر خاصیت مانند جو و از نظر نرمی و پوست نداشتن مانند گندم است به جو ملحق نمی شود، و زکات در آن واجب نیست اگر چه احتیاط است.

و بنابر احتیاط واجب «عَلْس» ملحق به گندم است. و در غیر اینها زکات واجب نیست اگر چه - چنانکه گذشت- در بعضی چیزها مستحب است.

الأشياء كما مر، و حكم ما تستحب فيه حكم ما تجب فيه من اعتبار بلوغ النصاب و مقدار ما يخرج منه و نحو ذلك .

ويقع الكلام في زكاة الغلات في مطالب:

المطلب الأول

يعتبر فيها أمران: الأول - بلوغ النصاب، وهو خمسة أوسق، والوسق ستون صاعاً، فهو ثلاثمائة صاع، والصاع تسعة أرطال بالعراقي، و ستة بالمدني لأنه أربعة أمداد، والمد رطلان و ربع بالعراقي، و رطل و نصف بالمدني، فيكون النصاب ألفين و سبعمائة رطل بالعراقي، وألفاً و ثمانمائة رطل بالمدني، والرطل العراقي مائة و ثلاثون درهماً عبارة عن أحد و تسعين مثقالاً شرعياً و ثمانية و ستين مثقالاً و ربع مثقال صيرفي، و بحسب حقة النجف - التي هي عبارة عن تسعمائة و ثلاثة و ثلاثين مثقالاً صيرفياً و ثلث مثقال - ثمان و زنيات و خمس حقق و نصف إلا ثمانية و خمسين مثقالاً و ثلث مثقال، و بحقة الاسلامبول - و هي مأتان و ثمانون مثقالاً - سبع و عشرون وزنة و عشر حقق و خمسة و ثلاثون مثقالاً، و بالمتن الشاهي المتداول في بعض بلاد ايران - الذي هو عبارة عن ألف و مأتي مثقال و ثمانين مثقالاً صيرفياً - مائة من و أربعة و أربعون مثلاً إلا خمسة و أربعين مثقالاً صيرفياً، و بالمتن التبريزي المتداول في بعض بلاد ايران مأتان و ثمانية و ثمانون مثلاً إلا خمسة و أربعين مثقالاً صيرفياً، و بالكيلو المتعارف في هذا العصر (٨٤٧/٢٠٧) تقريباً، فلا زكاة في الناقص عن النصاب ولو يسيراً، كما أنه تجب في النصاب و مازاد عليه ولو يسيراً.

مسألة ١ - المدار في بلوغ النصاب ملاحظة حال الجفاف و إن كان زمان

و حکم چیزهایی که زکاتش مستحب است از نظر اینکه معتبر است به حد نصاب برسد، و از نظر مقداری که (بعنوان زکات) پرداخته می شود، و مانند آن حکم همان چیزی است که زکاتش واجب است.

«سخن در مورد زکات غلات ضمن چند مطلب قرار می گیرد»

مطلب اول

در زکات غلات دو امر معتبر است: اول رسیدن به حد نصاب است، و آن پنج «وسق» است و هر وسق شصت صاع است پس نصاب غلات سیصد صاع است و «صاع» به رطل اهل عراق نه رطل و یا به رطل اهل مدینه شش رطل است، چون صاع چهارمده است و هر مده دو رطل و یک چهارم رطل عراقی است، و یک و نیم رطل مدنی است؛ پس مقدار نصاب دو هزار و هفتصد رطل عراقی، و هزار و هشتصد رطل مدنی است. و رطل عراقی صدوسی درهم است که نود و یک مثقال شرعی و شصت و هشت مثقال و یک چهارم مثقال صیرفی است، و به حسب «حقه»^۱ نجف - که عبارت است از نهصد و سی و سه مثقال و ثلث مثقال صیرفی - از هشت وزنه و پنج و نیم «حقه»، پنجاه و هشت مثقال و ثلث مثقال کم تر می باشد. و به حقه اسلامبول - که مقدار آن دویست و هشتاد مثقال است - بیست و هفت «وزنه» و ده «حقه» و سی و پنج مثقال است.

و به «من» شاهی متداول در بعضی شهرهای ایران - که عبارت از هزار و دویست و هشتاد مثقال صیرفی است - از صد و چهل چهار من، چهل و پنج مثقال صیرفی کم، و به «من» تبریز که در بعضی شهرهای ایران متداول است دویست و هشتاد و هشت من، چهل و پنج مثقال صیرفی کم می باشد و به کیلو که در این زمان متعارف است تقریباً هشتصد و چهل و هفت کیلو و دویست و هفت گرم است، و در کمتر از حد نصاب - ولو اندکی کم باشد - زکات (واجب) نیست. چنانکه در مقدار نصاب و مازاد بر آن ولو اندکی باشد زکات واجب است.

مسئله ۱ - معیار در رسیدن به حد نصاب ملاحظه حال خشک شدن غلات است اگر چه زمان تعلّق وجوب قبل از آن است؛ پس اگر پنج وسق خرما تازه داشته باشد ولی در حال خشک

(۱) حقه: کیل.

التعلق قبل ذلك ، فلو كان عنده خمسة أوسق من الرطب لكن ينقص عنها حال الجفاف فلا زكاة، حتى أن مثل البربن وشبهه مما يؤكل رطباً إنما تجب الزكاة فيه إذا بلغ النصاب تمرّاً وإن قل التمر منه، ولو فرض عدم صدق التمر على يابسه لم تجب الزكاة.

مسألة ٢ - إذا كان له نخيل أو كروم أو زروع في بلاد متباعدة يدرك بعضها قبل بعض ولو بشهر أو شهرين أو أكثر يضم بعضها إلى بعض بعد أن كانت الثمرتان لعام واحد، وحينئذ إن بلغ ما أدرك منه النصاب تعلق الوجوب به و أخرج ما هو فريضته، وما لم يدرك يجب ما هو فريضته عند إدراكه قلّ أو أكثر، وإن لم يبلغ النصاب ما سبق إدراكه تربص حتى يدرك ما يكمل النصاب، ولو كان له نخل يطلع أو كرم يثمر في عام مرتين ضم الثاني إلى الأول على إشكال. الأمر الثاني - التملك بالزراعة إن كان مما يزرع أو انتقال الزرع أو الثمرة مع الشجرة أو منفردة إلى ملكه قبل تعلق الزكاة فتجب عليه الزكاة على الأقوى فيما إذا تمت مع ذلك في ملكه وعلى الأحوط في غيره.

مسألة ٣ - المشهور عند المتأخرين أن وقت تعلق الزكاة عند اشتداد الحب في الزرع و حين بدوّ الصلاح أعني حين الاصفرار أو الاحمرار في ثمرة النخل وعند انعقاد الحصرم في ثمرة الكرم، والأقوى أن المدار هو التسمية حنطة أو شعيراً أو تمرّاً، ولا يترك الاحتياط في الزبيب في الثمرة المترتبة على القولين في المسألة.

مسألة ٤ - وقت وجوب الإخراج حين تصفية الغلة واجتذاذ التمر واقتطاف الزبيب، وهذا هو الوقت الذي لو أخرها عنه ضمن أو يجوز للساعي مطالبة المالك فيه ويلزمه القبول، ولو طالبه قبله لم يجب عليه القبول، وفي جواز الإخراج في هذا الحال إشكال، بل الأقوى عدمه لو انجر الإخراج إلى الفساد ولو قلنا بأن وقت التعلق حين بدوّ الصلاح

مسألة ٥ - لو أراد المالك الاقتطاف حصراً أو عنباً أو بسرّاً أو رطباً جاز، و

شدن، از پنج وسق کمتر شود زکات ندارد، حتی اینکه مثل خرما یا «برین» و مانند آن که معمولاً تازه آن را می‌خورند تنها در صورتی زکات آن واجب است که خشک آن که «تمر» نامیده می‌شود به حد نصاب برسد اگر چه تمر آن کمتریافت می‌شود زکات ندارد. و اگر فرض شود که بر خشک آن «تمر» صدق نکند زکاتش واجب نیست.

مسئله ۲- اگر درختهای خرما یا انگور یا مزارع کشاورزی در شهرهایی دور از یکدیگر داشته باشد که محصول بعض آنها قبل از بعض دیگر بدست آید اگر چه بافاصله یک ماه یا دو ماه یا بیشتر باشد، باید همه آنها به یکدیگر ضمیمه شود، به شرط آنکه همه محصول و میوه یک سال باشد، در این حال اگر محصولات بدست آمده به حد نصاب برسد وجوب به آن تعلق می‌گیرد و زکات واجبی را می‌پردازد، و آنچه را به دست نیامده هر زمان به دست آمد - کم باشد یا زیاد - زکاتش واجب است و اگر مقداری که زودتر به دست آمده به حد نصاب نرسد صبر کند تا مقداری که نصاب را تکمیل می‌کند بدست آید که به حد نصاب برسد و اگر درخت خرما یا انگوری داشته باشد که در سال دو نوبت میوه می‌دهد نوبت دوم به اول ضمیمه می‌شود - با اشکالی که دارد -.

امر دوم - آنست که یا با کشت کردن - اگر از کشتی‌ها است - مالک شود و یا زراعت و یا میوه را همراه درخت و یا به تنهایی قبل از تعلق وجوب زکات به ملک او منتقل گردد که (در صورت انتقال به او) در صورتی که در ملک او (بازهم) رشد کند بنابر اقوی دادن زکات بر او واجب است، و در غیر این صورت، بنابر احتیاط (واجب است).

مسئله ۳ - مشهور نزد متأخرین فقهاء آنست که وقت تعلق زکات، هنگام محکم شدن دانه در زراعت (گندم و جو)، و هنگام پیدایش شایستگی یعنی هنگام زرد یا سرخ شدن، در مورد میوه درخت خرما، و هنگام بسته شدن غوره در مورد میوه درخت انگور است. و (لیکن) اقوی آن است که معیار این است که گندم یا جو یا خرما (تمر) نامیده شود، و در مورد کشمش احتیاط در مورد ثمره (و تفاوت) بین دو قول در مسئله ترک نشود.

مسئله ۴ - وقت وجوب ادای زکات، زمان تصفیه و جدا کردن گندم از کاه، و چیدن خرما و کشمش است. و این همان وقتی است که اگر دادن زکات را از آن تأخیر بیاندازد ضامن است، و عامل زکات می‌تواند در این زمان زکات را از مالک مطالبه کند و بر او لازم است قبول کند، و اگر قبل از این زمان مطالبه کند قبول آن بر مالک واجب نیست و در اینکه پرداختن زکات قبل از این زمان جائز باشد اشکال است. بلکه اگر پرداخت آن منجر به خراب شدنش گردد بنابر اقوی جائز نیست اگر چه بگوییم وقت تعلق زکات همان زمان پیدایش شایستگی (یعنی زمان زرد و یا سرخ شدن ثمر) است.

مسئله ۵ - مالک اگر بخواهد میوه را در حالی که می‌تواند غوره یا انگور یا خارک و یا خرما

٣٤ - في زكاة الغلات

وجب أداء الزكاة على الأحوط من العين أو القيمة بعد فرض بلوغ تمرها وزبيها النصاب وإن كان الأقوى عدم الوجوب.

مسألة ٦ - يجوز للمالك دفع الزكاة والتمر على الشجر قبل الجذاذ وبعد التعلق من نفس الثمر أو قيمته.

مسألة ٧ - لو ملك نخلاً أو كرمًا أو زرعاً قبل زمان التعلق فالزكاة عليه فيما تمت مع ذلك في ملكه على الأقوى، وفي غيره على الأحوط كما مر، فيجب عليه إخراج الزكاة بعد التعلق مع اجتماع الشرائط، بخلاف ما إذا ملك بعد زمان التعلق، فإن الزكاة على من انتقل عنه ممن كان مالكاً حال التعلق، ولو باعه مثلاً قبل أداء ما عليه فهو فضولي بالنسبة إلى حصة الزكاة يحتاج إلى إجازة الحاكم، فإن أجاز رد الثمن إليه بالنسبة ورجع إلى البائع به، وإن رده أدى الزكاة وله الرجوع إلى البائع بثمنه بالنسبة، هذا إذا أحرز عدم التأدية، ومع إحرازها أو احتمالها لا شيء عليه.

مسألة ٨ - لو باع الزرع أو الثمر وشك في أن البيع كان بعد زمان التعلق حتى تكون الزكاة عليه أو قبله حتى تكون على المشتري لم يكن عليه شيء إلا إذا علم زمان التعلق و جهل زمان البيع، فيجب عليه حينئذ إخراجها على الأقوى، ولو شك المشتري في ذلك فإن كان قاطعاً بأن البائع لم يؤد زكاته على تقدير كون الشراء بعد زمان التعلق يجب عليه إخراجها معاً على الأحوط فيما إذا احتمل أن الشراء في زمان تم نماء الزرع ولم ينم في ملكه، وعلى الأقوى في غيره، وإن لم يكن قاطعاً بذلك بل كان قاطعاً بأدائها على ذلك التقدير أو احتمله ليس عليه شيء مطلقاً حتى فيما إذا علم زمان البيع وشك في زمان التعلق وتأخره على الأقوى، وإن كان الأحوط في هذه الصورة إخراجها.

مسألة ٩ - لو مات المالك بعد تعلق الزكاة وقبل إخراجها تخرج من عين ما تعلقت به الزكاة إن كان موجوداً، ومن تركته إن تلف مضموناً عليه، نعم لورثته

تازه است بچینند. جائز است و بنا بر احتیاط واجب است زکات آن را اگر خرما و کشمش آن به حد نصاب برسد از عین و یا قیمت بدهد اگر چه اقوی آن است که واجب نیست.

مسئله ۶- زمانی که میوه بر درخت است قبل از چیدن و بعد از تعلق وجوب، مالک می تواند زکات را از خود میوه یا قیمت آن بپردازد.

مسئله ۷- اگر درخت خرما یا انگور یا زراعتی را قبل از زمان تعلق وجوب مالک شود، بنا بر اقوی در موردی که علاوه بر این در ملک خود او نمو کند، دادن زکات به عهده او است، بپردازد، و در غیر این مورد بنا بر احتیاط (به عهده او است)؛ چنانکه گذشت. بنا بر این بعد از تعلق وجوب با اجتماع شرایط بر او واجب است زکات را بدهد، برخلاف زمانی که بعد از تعلق وجوب مالک شود که همانا زکات بر عهده کسی است که ملک از او منتقل شده همانکه در حال تعلق وجوب مالک بوده است، و اگر آن را مثلاً فروخته باشد پیش از آنکه زکاتی را که بر او واجب است بپردازد معامله نسبت به سهم زکات فضولی است و نیاز به اجازه حاکم شرع دارد؛ پس اگر حاکم اجازه داد (خریدار) پول را به نسبتی که سهم زکاتست به حاکم می دهد و آن مبلغ را از فروشنده پس می گیرد و اگر حاکم معامله را رد کرد عین جنس زکات را به حاکم می دهد و می تواند پول آن را از بایع پس بگیرد. (البته) این در صورتی است که ندادن زکات (توسط فروشنده) احراز و مسلم شود اما در صورتی که احراز شود یا احتمال داده شود که زکات پرداخت شده چیزی بر عهده خریدار نیست.

مسئله ۸- اگر زراعت و یا میوه را بفروشد و شک کند که بعد از تعلق وجوب فروخته تا زکات بر او باشد یا قبل از آن فروخته تا زکات بر خریدار باشد، چیزی بر او نیست، مگر آنکه زمان تعلق زکات را بداند و زمان فروش را نداند، که در این صورت دادن زکات بنا بر اقوی بر او واجب است، و (اما) اگر خریدار در این جهت شک کند (که قبل از تعلق وجوب زکات خریده یا بعد از آن) پس اگر یقین دارد که بر فرض آنکه خرید بعد از زمان تعلق وجوب باشد فروشنده زکات آن را نداده، در موردی که احتمال می دهد خرید در زمانی بوده که نمو زراعت تمام شده و در ملک او نمو نداشته بنا بر احتیاط باید بهر حال زکاتش را بدهد (زمان تعلق را بداند یا نداند) و در موردی که این احتمال را ندهد بنا بر اقوی (باید زکاتش را بدهد). ولی اگر یقین ندارد که فروشنده زکات نداده بلکه یا یقین دارد که اگر فروشش بعد از تعلق وجوب باشد زکات را داده است و یا احتمال آن را بدهد (که زکات را داده) دیگر مطلقاً چیزی بر خریدار نیست (یعنی) حتی در آن مورد که زمان خریدن را بداند و تقدم و تأخر تعلق زکات را نسبت به خرید نداند بنا بر اقوی (چیزی بر او نیست). اگر چه در این صورت احتیاط آن است که زکات را بپردازد.

مسئله ۹- اگر مالک بعد از تعلق گرفتن زکات و قبل از پرداختن آن بمیرد در صورتی که عین جنس باقی باشد زکات از عین جنسی که زکات به آن تعلق گرفته پرداخت می شود و اگر به

أداء قيمة الزكوي مع بقائه أيضاً، ولو مات قبله وجبت على من بلغ سهمه النصاب من الورثة مع اجتماع سائر الشرائط على الأحوط فيما إذا انتقل اليهم بعد تمام نموه وقبل تعلق الوجوب، وعلى الأقوى إذا كان الانتقال قبل تمامه، فإذا لم يبلغ سهم واحد منهم النصاب أو اختل بعض شروط آخر فلا زكاة، ولو لم يعلم أن الموت كان قبل التعلق أو بعده فن بلغ سهمه النصاب يجب عليه إخراج زكاة حصته على الأقوى في بعض الصور، وعلى الأحوط في بعض، ومن لم يبلغ نصيبه حد النصاب لا يجب عليه شيء إلا إذا علم زمان التعلق وشك في زمان الموت فتجب على الأقوى.

مسألة ١٠ - لو مات الزارع أو مالك النخل والكرم و كان عليه دين فان كان موته بعد تعلق الوجوب وجب إخراج الزكاة كما مرّ حتى فيما إذا كان الدين مستوعباً للتركة، ولا يتحاّص الغرماء مع أرباب الزكاة إلا إذا صارت في ذمته في زمان حياته بسبب إتلافه أو التلف مع التفريط، فيقع التحاّص بينهم كسائر الديون، وإن كان موته قبل تعلق الوجوب فان كان قبل ظهور الحبّ والتمرفع استيعاب الدين التركة و كونه زائداً عليها بحيث يستوعب النماءات أيضاً لا تجب على الورثة الزكاة، بل تكون كأصل التركة بحكم مال الميت على الأقوى يؤدي منها دينه، و مع استيعابه التركة و عدم زيادته عليها لو ظهرت الثمرة بعد الموت يصير مقدار الدين بعد ظهورها من التركة أصلاً و نماءً بحكم مال الميت بنحو الاشاعة بينه و بين الورثة، ولا تجب الزكاة فيما يقابله، و يحسب النصاب بعد توزيع الدين على الأصل والثمرّة، فان زادت حصة الوارث من الثمرة بعد التوزيع و بلغت النصاب تجب الزكاة عليه، ولو تلف بعض الأعيان من التركة يكشف عن عدم كونه مما يؤدي منه الدين، و عدم كونه بحكم مال الميت، و كان ماله فيما سوى التالف واقعاً، و منه يظهر الحال لو كان الموت بعد ظهوره وقبل تعلق الوجوب، نعم الاحتياط بالانخراج مع الغرامة للديان أو استرضائهم مطلقاً حسن

نحوی تلف شده باشد که مالک ضامن آن باشد از ترکه اش پرداخت می شود. البته ورثه می توانند با وجود عین هم قیمت زکات را بدهند، و اگر مالک قبل از تعلق زکات بمیرد هر یک از ورثه که سهم او به حد نصاب برسد با اجتماع سایر شرایط در صورتی که بعد از تمام شدن نمو و قبل از تعلق زکات به او منتقل شده باشد بنابر احتیاط (واجب)، دادن زکات بر او واجب است. و در صورتی که قبل از تمام شدن نمو به او منتقل شده باشد بنابر اقوی (دادن زکات بر او واجب است). بنابر این اگر سهم هیچ یک از آنها به حد نصاب نرسد و یا بعضی شرایط دیگر را نداشته باشد زکات ندارد، و اگر معلوم نباشد که مرگ موثر قبل از تعلق گرفتن زکات بوده یا بعد از آن هر کس که سهم او به حد نصاب برسد - در بعضی از صور بنابر اقوی و در بعضی از صور - به احتیاط (واجب) دادن زکات سهمش بر او واجب است. و هر کس که سهم او به حد نصاب نرسد چیزی بر او واجب نیست مگر وقتی که زمان تعلق گرفتن زکات را بداند و در زمان فوت شک کند که (در این صورت) بنابر اقوی دادن زکات واجب است.

مسأله ۱۰ - اگر مالک زراعت یا درخت خرما و انگور فوت کند و بگردنش بدهی باشد پس اگر فوتش بعد از تعلق گرفتن وجوب باشد - همان طور که گذشت - دادن زکات واجب است حتی اگر بدهی تمام ترکه را فرا گیرد، و طلبکاران با مستحقین زکات سهم نمی شوند مگر آنکه زکات در زمان حیاتش به ذمه او منتقل گشته باشد به خاطر اینکه زکات را تلف نموده و یا در اثر کوتاهی او تلف شده باشد که (در این صورت) ترکه بین مستحقین زکات و سایر طلبکاران مانند بدهی های دیگر به نسبت سهم بندی می شود (و از هر یک به نسبت سهمش حقی به آن تعلق می گیرد) ولی اگر فوت مالک قبل از تعلق گرفتن وجوب باشد پس اگر قبل از پیدایش دانه و میوه باشد در صورتی که بدهی تمام ترکه را فرا گیرد و بیش از ترکه هم باشد به طوری که نماءات ترکه را هم فرا گیرد زکات بر ورثه واجب نیست، بلکه نماءات بنابر اقوی مثل اصل ترکه در حکم مال میت بوده و دینش از آن اداء می شود، و در صورتی که دین به اندازه اصل ترکه باشد و بیش از آن نباشد اگر میوه ای بعد از فوت پدید آید به مقدار بدهی از اصل ترکه و نماء آن در حکم مال میت است و بین ورثه و میت مشاع است و در مقداری که مقابل بدهی قرار می گیرد زکات واجب نیست، و نصاب، بعد از توزیع دین بر اصل ترکه و ثمره آن، حساب می شود؛ پس اگر بعد از توزیع سهم وارث از ثمره زیاد آمد و به حد نصاب رسید زکات بر او واجب است. و اگر بعضی از اعیان ترکه تلف شود کشف می کند از اینکه آن عین جزء اموالی که دین از آن پرداخت می شود نبوده و در حکم مال میت نبوده است و در واقع مال میت در غیر آن چیزی است که تلف شده است، و از آنچه گفتیم حکم جایی که فوت بعد از پیدایش ثمره و قبل از تعلق گرفتن وجوب باشد روشن می شود. البته احتیاط کردن به اینکه در همه جا زکات را بدهد و خسارت طلبکاران را جبران کند و یا آنها را راضی کند، در همه جا خوب است،

٣٨ _____ في زكاة الغلات
 سيما فيما كان الموت قبل ظهوره ولو كان الورثة قد أدوا الديون أو ضمنوه برضا
 الديان قبل تعلق الوجوب وجبت الزكاة على من بلغ سهمه النصاب مع اجتماع
 الشرائط.

مسألة ١١ - في المزارعة والمساقاة الصحيحتين حيث ان الحاصل مشترك بين
 المالك والعامل تجب على كل منهما الزكاة في حصته مع اجتماع الشرائط بالنسبة
 اليه، بخلاف الأرض المستأجرة للزراعة، فان الزكاة على المستأجر مع اجتماع
 الشرائط، وليس على المجرشيء وإن كانت الأجرة من الجنس الزكوي.

مسألة ١٢ - في المزارعة الفاسدة تكون الزكاة على صاحب البذر، وأجرة
 الأرض والعامل من المؤن، وفي المساقاة الفاسدة تكون الزكاة على صاحب
 الأصول، وتحسب أجرة مثل عمل المساق من المؤن.

مسألة ١٣ - لو كان عنده أنواع من التمر كالزاهدي والخستاي والقنطار وغير
 ذلك يضم بعضها إلى بعض في بلوغ النصاب، والأحوط الدفع من كل نوع
 بحصته وإن كان الأقوى جواز الاجتزاء بمطلق الجيد عن الكل وإن اشتمل على
 الأجود، ولا يجوز دفع الردي عن الجيد على الأحوط، وهكذا الحال في أنواع
 العنب.

مسألة ١٤ - يجوز تقبل كل من المالك والحاكم أو من يبعثه حصة الآخر
 بخرص أهل الخبرة، والظاهر أن التخريص هاهنا كالتخريص في المزارعة مما
 وردت فيها النصوص، وهو معاملة عقلائية برأسها، وفائدتها صيرورة المال
 المشاع معيناً على النحو الكلي في المعين في مال المتقبل، ولا بد في صحتها وقوعها
 بين المالك وولي الأمر، وهو الحاكم أو من يبعثه لعمل الخرص، فلا يجوز للمالك
 الاستبداد بالخرص والتصرف بعده كيف شاء، نعم بعد التقبل بالتخريص مع
 الوالي يجوز له التصرف بما شاء من دون احتياج إلى الضبط والحساب، ويشترط
 فيه الصيغة، وهي ما دلت على ذلك التقبل وتلك المعاملة، والظاهر أن التلف

مخصوصاً اگر فوت قبل از ظهور و پیدایش ثمره باشد، و اگر ورثه قبل از تعلق گرفتن وجوب زکات قرض‌ها را داده باشند و یا رضایت طلبکاران آن را ضمانت کرده باشند، کسی که سهمش به حد نصاب برسد با اجتماع سایر شرایط دادن زکات بر او واجب است.

مسئله ۱۱- در مزارعه و مساقات صحیح، چون مالک و عامل در محصول شرکت دارند بر هر یک از آنها در سهم خودش، زکات واجب است در صورتی که سایر شرایط را هم دارا باشد، برخلاف زمینی که برای زراعت به اجاره داده شده باشد که در صورت وجود شرایط، زکات بر مستأجر است، و بر موجد چیزی نیست هر چند مال الأجاره از جنسی که زکات دارد باشد.

مسئله ۱۲- در مزارعه باطل، زکات بر مالک بذراست و اجرت زمین و کارگر جزء مخارج است. و در مساقات باطل، زکات بر مالک درخت است و اجرت المثل کسی که آبیاری می کند جزء مخارج حساب می شود.

مسئله ۱۳- اگر انواع مختلفی از خرما داشته باشد مانند خرمای زاهدی، خستای و قنطار و غیر آنها در رسیدن به نصاب همه با هم ضمیمه می شوند و احتیاط آن است که از هر نوعی به نسبت خودش زکات آن را بدهد، اگر چه اقوی آن است که می تواند به نوع خوب آن از بقیه اکثفا کند، هر چند در میان آنها نوع بهتر از آن هم باشد. و بنابر احتیاط (واجب) جایز نیست نوع پست آن را به جای خوب پردازد، و همچنین است حکم انواع مختلف انگور.

مسئله ۱۴- جایز است هر یک از مالک و حاکم یا نماینده حاکم سهم دیگری را با تخمین اهل خبره قبول کند (مثلاً بعد از تخمین سهم طرف را به ۱۰۰ من از خود جنس زکوی قبول کند) و ظاهر آن است که تخمین در اینجا مانند تخمین در مزارعه، از مواردی است که بر آن روایات وارد شده است، و این خود یک معامله و قرارداد عقلایی مستقلی است، و فائده این معامله این است که مال مشاع به مال معین تبدیل می شود و به نحو کلی در معین در مال قبول کننده است، و شرط صحیح بودنش آن است که این معامله بین مالک و ولی امر یعنی حاکم یا کسی که حاکم به این منظور می فرستد، واقع گردد؛ پس جایز نیست مالک خودسرانه تخمین بزند و بعد هر طور خواست تصرف کند، البته بعد از آنکه (سهم فقراء را) از طریق تخمین زدن با حاکم قبول کرد می تواند به هر نحو که خواست تصرف کند بدون اینکه احتیاج به نوشتن و حساب کردن باشد و در این معامله به تخمین، صیغه خواندن شرط است، و آن عبارت است از چیزی که بر آن قبول کردن و آن معامله دلالت کند، و ظاهر آن است، که (پس از انجام معامله) ضمان تلف شدن به آفت

بآفة سماوية وظلم ظالم على المتقبل، إلا أن يكون مستغرقاً أو بمقدار صارت البقية أنقص من الكلي فلا يضمن ما تلف، ويجب ردّ ما بقي الى الحاكم إن كان المتقبل المالك دون الحاكم، ثم إن زاد ما في يد المالك المتقبل عما عيّن بالحرص كان له، وإن نقص كان عليه، ووقت الحرص بعد تعلق الزكاة.

المطلب الثاني

إنما تجب الزكاة بعد إخراج ما يأخذه السلطان من عين الحاصل بعنوان المقاسمة وما يأخذه نقداً باسم الخراج أيضاً على الأصح إذا كان مضروباً على الأرض باعتبار الجنس الزكوي، ولو كان باعتبار الأعم منه فبحسابه، ولو أخذ العمال زائداً على ما قرره السلطان ظلماً فإن أخذوا من نفس الغلة قهراً فالظلم وارد على الكل، ولا يضمن المالك حصة الفقراء، ويكون بحكم الخراج في أن اعتبار الزكاة بعد إخراجها بالنسبة، وإن أخذوا من غيرها فالأحوط عدم الاحتساب على الفقراء خصوصاً إذا كان الظلم شخصياً، بل عدم جوازه حينئذ لا يخلو من قوة، وإنما يعتبر إخراج ما يأخذه بالنسبة الى اعتبار الزكاة، فيخرج من الوسط ثم يؤدي العشر أو نصف العشر مما بقي، وأما بالنسبة الى اعتبار النصاب فإن كان ما ضرب على الأرض بعنوان المقاسمة فلا إشكال في أن اعتباره بعده، بمعنى أنه يلاحظ بلوغ النصاب في حصته لا في المجموع منها ومن حصة السلطان، ولو كان بغير عنوان المقاسمة ففيه إشكال، والأحوط لو لم يكن الأقوى اعتباره قبله.

مسألة ١ - الظاهر عدم اختصاص حكم الخراج بما يأخذه السلطان المخالف المدعي للخلافة والولاية على المسلمين بغير استحقاق، بل يعم سلاطين الشيعة الذين لا يدعون ذلك، بل لا يبعد شموله لكل مستول على جباية الخراج حتى فيما

تلف شدن به آفت آسمانی و یا ظلم ظالمی، بر کسی است که قبول کرده است؛ مگر آنکه تلف تمامی آن را فرا گیرد و یا به مقداری باشد که باقی مانده از مقدار کلی در معین (زکات) کمتر باشد که دیگر آن مقداری را که از بین رفته ضامن نیست، و اگر قبول کننده مالک بوده نه حاکم واجب است باقی مانده را به حاکم رد کند، و اگر آنچه در دست مالکی که سهم زکات را قبول کرده است از آنچه باتخمین تعیین شده است بیشتر باشد از آن خود او است و اگر کمتر باشد زیانش بر اوست. و وقت تخمین، بعد از تعلق گرفتن زکات است.

مطلب دوم

همانا زکات بعد از پرداختن آنچه را سلطان از عین در آمد به عنوان سهمیه می گیرد، واجب است، و (همچنین) بنابر قول صحیحتر بعد از پرداختن آنچه را به صورت نقد به نام خراج که بر زمین به اعتبار محصول زکوی آن بسته شده می گیرد، (واجب می شود). و اگر خراجی را که می گیرد بملاحظه درآمد زمین که اعم از جنس زکوی است باشد (و به لحاظ خصوص محصول زکوی نباشد بلکه برای منافع دیگری هم باشد) به مقدار مربوط به جنس زکوی کسر می شود. و اگر کارکنان دولت که خراج را جمع آوری می کنند ظلم کرده و بیش از آنکه سلطان مقرر کرده بگیرند در صورتی که از عین غلات به زور بگیرند این ظلم بر همه (هم مالک و هم مستحقین زکات) وارد می شود و مالک، ضامن سهم فقراء نیست و این مقداری که به زور گرفته اند حکم خراج را دارد که محاسبه زکات پس از پرداختن آن انجام می شود. و اگر از غیر جنس زکوی بگیرند احتیاط آنست که بر فقراء حساب نشود و مخصوصاً اگر ظلم شخصی باشد، بلکه جایز نبودن حساب کردن بر فقراء در این صورت خالی از قوت نیست. و پرداختن آنچه را سلطان (بعنوان خراج و مقاسمه) می گیرد، تنها نسبت به حساب کردن مقدار زکات در نظر گرفته می شود که سهم سلطان را از وسط می پردازد سپس ده یک یا نصف ده یک باقی مانده را می دهد. و اما نسبت به ملاحظه نصاب، پس اگر مالیات بر زمین به عنوان مقاسمه (و سهم بندی محصول) باشد بدون اشکال اعتبار نصاب بعد از پرداختن آن است یعنی ملاحظه می شود که سهم خود مالک به حد نصاب برسد نه مجموع سهم او و سهم سلطان. و اگر به غیر عنوان مقاسمه باشد در آن اشکال است. و احتیاط است - اگر اقوی نباشد - که نصاب قبل از پرداخت مالیات و مقاسمه اعتبار گردد.

مسأله ۱ - ظاهر آن است که حکم خراج به آنچه حاکم غیر شیعه که بدون استحقاق ادعای ولایت و خلافت بر مسلمین را دارد می گیرد اختصاص ندارد بلکه سلاطین شیعه را هم که چنین ادعایی ندارند شامل می شود، بلکه بعید نیست که شامل شود تمام کسانی را که بر جمع آوری مالیات مستولی می باشند حتی در جایی که سلطانی نباشد.

إذا لم يكن سلطان كبعض الحكومات المتشكلة في هذه الأعصار، وفي تعميم الحكم لغير الأراضي الخراجية - مثل ما يأخذ الجائر من أراضي الصلح أو التي كانت مواتاً فتملكت بالاحياء - وجه لا يخلو من قوة.

مسألة ٢ - الأقوى اعتبار خروج المؤن جميعها من غير فرق بين السابقة على زمان التعلق واللاحقة، والأحوط لو لم يكن الأقوى اعتبار النصاب قبل إخراجها، فإذا بلغ النصاب تعلق الزكاة به مع اجتماع سائر الشرائط، ولكن تخرج المؤن من الكل، ثم يخرج العشر أو نصف العشر من الباقي قلّ أو كثر، ولو استوعبت المؤونة تمام الحاصل فلا زكاة، والمراد بالمؤونة كل ما يغرمه المالك في نفقة هذه الثمرة و يصرفه في تنميتها و حفظها و جمعها، كالبذر و ثمن الماء المشتري لسقيها، و أجرة الفلاح والحارث والحارس والساقى والحصاد والجذاذ، و أجرة العوامل التي يستأجرها للزراعة و أجرة الأرض ولو كانت غصباً ولم ينو إعطاء أجرها لمالكها، و ما يصرفه لتجفيف الثمرة و إصلاح النخل و تسطيح الأرض و تنقية النهر، بل و في إحداثه لو كان هذا الزرع والنخل والكرم محتاجاً إليه، والظاهر أنه ليس منها ما يصرفه مالك البستان مثلاً في حفر بئر أو نهر أو بناء دولا ب أو ناعور أو حائط ونحو ذلك مما يعد من مؤونة تعمير البستان لا من مؤونة ثمرته، نعم إذا صرف ذلك مشتري الثمرة ونحوه لأجل الثمر الذي اشتراه أو ملكه بالاجارة يكون من مؤونته، ولا يحسب منها أجرة المالك إذا كان هو العامل، ولا أجرة المتبرع بالعمل، ولا أجرة الأرض والعوامل إذا كانت مملوكة له، بل الأحوط عدم احتساب ثمن العوامل والآلات التي يشتريها للزراعة والسقي مما يبقى عينيها بعد استيفاء الحاصل، نعم في احتساب ما يرد عليها من النقص بسبب استعمالها في الزرع والسقي وجه، لكن الأحوط خلافه، وفي احتساب ثمن الزرع والثمر إشكال لا يبعد الاحتساب، لكن يقسط على التبن والحنطة مثلاً بالنسبة.

مسألة ٣ - الظاهر أنه يلاحظ في البذر قيمته يوم الزرع لا مثله، سواء كان من

مانند بعضی حکومتهایی که در این زمانها تشکیل شده است (حکومت‌های جمهوری) و برای تعمیم حکم (زمین‌های خراجیه) به غیر آن - مانند چیزهایی که جثری از اراضی صلح و یا زمینهایی که موات بوده و به احیاء مالک شده‌اند می‌گیرد - وجهی است که خالی از قوت نیست.

مسئله ۲ - اقوی آنست که تمام هزینه‌ها بدون فرق بین مخارج قبل از تعلق گرفتن زکات و بعد از آن از حاصل کسری می‌شود، و احتیاط آنست - اگر اقوی نباشد - که (رسیدن به) نصاب، قبل از کسر کردن مخارج اعتبار می‌شود؛ پس اگر با اجتماع سایر شرایط به حد نصاب برسد، زکات به آن تعلق می‌گیرد اما هزینه‌ها از تمامی آن کسری می‌شود سپس یک دهم یا یک بیستم از باقیمانده را - کم باشد یا زیاد - پرداخت می‌شود. و اگر مخارج، تمامی حاصل را فرا بگیرد پس زکات (واجب) نیست. و مقصود از «هزینه»، تمام مخارجی است که مالک برای خود حاصل تحمل کند و در به عمل آوردن، نگهداری و جمع‌آوری آن صرف نماید؛ مانند بذر، پول آبی که برای آبیاری آن خریداری کرده، و اجرت کاشورز، و بذرکار، و نگهبان، و آبیاری، و دروگر، و خرمنکوب، و اجرت گاوهایی که جهت زراعت اجاره می‌کند و اجرت زمین اگر چه غصبی باشد و قصد دادن اجرت را به مالک نداشته باشد، و مخارج خشک کردن حاصل و اصلاح درختان خرما، و هموار کردن زمین و لایروبی جوی بلکه مخارج احداث جوی اگر زراعت و یا درختان خرما و انگور به آن نیاز داشته باشد. و ظاهر آن است که آنچه را مالک بستان برای حفر چاه یا نهر و یا ساختن دستگاه آبکشی و یا دیوار و مانند آن که از مخارج تعمیر بستان به حساب می‌آید نه از هزینه میوه آن، جزء مخارج حاصل نیست (و کسری نمی‌شود). البته اگر این مخارج را کسی که با خریدن و مانند آن حاصل را مالک شده بخاطر حاصلی که خریده و یا با اجاره مالک آن شده است متحمل گردد جزو هزینه‌اش حساب می‌شود. و (در هر حال) اجرت مالک اگر خودش کار کرده باشد جزء مخارج حساب نمی‌شود، و همچنین اجرت کسی که تبرعاً برای او کار کرده، و اجرت زمین و گاوها اگر ملک خود مالک باشد (جزء مخارج حساب نمی‌شود)، بلکه احتیاط آن است که پول خرید گاوها و آلات و ابزاری را که برای کشت کردن و آبیاری، خریداری کرده و عین آن بعد از برداشتن حاصل باقی می‌ماند حساب نکنند. البته در حساب کردن (ارزش) مقدار نقصی که در اثر استعمال در زراعت و آبیاری بر آنها وارد می‌شود وجهی هست، لیکن احتیاط خلاف آن است (که احتیاطاً آن را هم حساب نکنند) و به حساب آوردن پول خرید زراعت و میوه محل اشکال است، که بحساب آوردن آن بغیر نیست و لیکن به نسبت، بر کاه و گندم مثلاً تقسیم می‌شود.

مسئله ۳ - ظاهر آن است که در بذر، قیمت روز کشت - نه مثل آن - حساب شود، چه از مال خودش باشد یا آن را خریده باشد.

ماله أو اشتراه، فلو كان بعضه من ماله الغير المزكى فالظاهر صيرورة الفقراء شريكاً مع الزارع بمقدار حصتهم و تحسب البقية من المؤونة.

مسألة ٤ - لو كان مع الزكوي غيره وزعت المؤونة عليهما بالنسبة، وكذا الخراج الذي يأخذه السلطان إن كان مضروباً على الأرض باعتبار مطلق الزرع لا خصوص الزكوي، والظاهر توزيعها على التبن والحب.

مسألة ٥ - لو كان للعمل مدخلية في ثمر سنين عديدة فلا يبعد التفصيل بين ما كان عمله لها فيوزع عليها، وبين ما إذا عمل للسنة الأولى وإن انتفع منه في سائر السنين قهراً فيحسب من مؤونة الأولى، فيكون غيرها بلا مؤونة من هذه الجهة.

مسألة ٦ - لو شك في كون شيء من المؤن أولاً لم يحسب منها.

المطلب الثالث

كل ما سقي سيحاً ولو بحفر نهر ونحوه أو بعلاً - وهو ما يشرب بعروقه - أو عذياً - وهو ما يسقى بالمطر - ففيه العشر، وما يسقى بالعلاج بالدلو والدوالي والنواضح والمكائن ونحوها من العلاجات ففيه نصف العشر، وإن سقي بهما فالحكم للأكثر الذي يسند السقي إليه عرفاً، وإن تساوى بحيث لم يتحقق الاسناد المذكور بل يصدق أنه سقي بهما ففي نصفه العشر وفي نصفه الآخر نصف العشر، لكن لا ينبغي ترك الاحتياط باخراج العشر إذا كان الأكثر بغير علاج ولو مع صدق السقي بهما، ومع الشك فالواجب الأقل إلا في المسبوق بالسقي بغير علاج وشك في سلب ذلك فيجب الأكثر، بل الأحوط ذلك مطلقاً.

مسألة ١ - الأمطار العادية في أيام السنة لا تخرج ما يسقى بالدوالي عن حكمه، إلا إذا استغنى بها عن الدوالي أو صار مشتركاً بينهما.

و اگر مقداری از بذر از مالی باشد که زکات نداده ظاهر آن است که فقراء با زارع به مقدار سهم بذر خودشان شریک می شوند و بقیه آن از مخارج حساب می شود.

مسئله ۴ - اگر با مال زکوی مال دیگری هم باشد مخارج بر هر دو به نسبت، تقسیم می شود. و همچنین است خراجی که سلطان می گیرد اگر بر زمین قرار داده شود به اعتبار مطلق زراعت، نه خصوص آنچه زکات دارد، و ظاهر آن است که بر کاه و دانه به نسبت توزیع گردد.

مسئله ۵ - اگر کاری در ثمره چند سال دخالت داشته باشد بعید نیست، تفصیل باشد بین کاری که از ابتداء برای ثمر چند سال انجام گیرد که بر تمام آن سالها تقسیم می شود، و کاری که برای سال اول انجام می گیرد اگر چه در سالهای دیگر نیز قهراً از آن استفاده می شود، که از مخارج سال اول حساب می شود، و سالهای بعد، از این جهت بدون هزینه است.

مسئله ۶ - اگر شک کند در چیزی که از هزینه هست یا نه؟ از هزینه حساب نمی شود.

مطلب سوم

هر چیزی که با آب جاری آبیاری شود ولو با حفر کردن نهر و مانند آن، یا ریشه های آن از آب (داخل زمین) استفاده کند (و به صورت دیم باشد) و یا به وسیله باران آبیاری شود زکات آن یک دهم است.

و چیزی که با انجام کاری به وسیله دلوناعوره، شتر، موتور و مانند آن آبیاری شود زکاتش نصف یک دهم (یک بیستم) است. و اگر با هر دو نوع آبیاری شود حکم، تابع آن است که آبیاری زراعت به آن نسبت داده می شود؛ و اگر هر دو مساوی باشد بطوریکه آبیاری آن به هیچ - یک بالخصوص - نسبت داده نشود بلکه گفته شود که با هر دو آبیاری شده است در نصف آن یک دهم و در نصف دیگر نصف یک دهم (یک بیستم) است. ولیکن سزاوار است احتیاط ترک نشود و یک دهم را پرداخت کند در صورتی که بیشتر بدون علاج و انجام کاری آبیاری شده باشد هر چند صدق کند که به هر دو نوع آبیاری شده است. و اگر شک کند (که آیا از جهت آبیاری منشأ زکات بیشتر محقق شده یا نه)؟ همان اقل واجب است مگر آنکه مسبوق باشد به آبیاری بدون علاج و شک کند در برطرف شدن آن، که همان اکثر واجب است؛ بلکه بنابر احتیاط مطلقاً همان اکثر واجب است.

مسئله ۱ - بارانهای معمولی در ایام سال، چیزی را که با دلو و مانند آن آبیاری می شود از حکم خودش تغییر نمی دهد، مگر آنکه (به قدری زیاد باشد که) از آبیاری با دلو و مانند آن بی نیاز شود یا آبیاری مشترک بین هر دو گردد.

مسألة ٢ - لو أخرج شخص الماء بالدوالي على أرض مباحة مثلاً عبثاً أو لغرض فزرعها آخر و شرب الزرع بعروقه يجب العشر على الأقوى و كذا إذا أخرجه هو بنفسه لغرض آخر غير الزرع ثم بدا له أن يزرع زرعاً يشرب بعروقه، بل و كذا إذا أخرجه لزرع فزاد و جرى على أرض أخرى فبدا له أن يزرع فيها زرعاً يشرب بعروقه.

القول في أصناف المستحقين للزكاة ومصارفها

و هي ثمانية الأول . الفقراء والمساكين، والثاني أسوأ حالاً من الأول، وهم الذين لا يملكون مؤونة سنتهم اللاتقة بحالهم لهم و لمن يقومون به لا فعلاً ولا قوة، فمن كان ذا اكتساب يمون به نفسه و عياله على وجه يليق بحاله ليس من الفقراء والمساكين، ولا تحل له الزكاة، و كذا صاحب الصنعة والضيعة و غيرهما مما يحصل به مؤونته، ولو كان قادراً على الاكتساب لكن لم يفعل تكاسلاً فلا يترك الاحتياط بالاجتناب عن أخذها و إعطائها إياه، بل عدم الجواز لا يخلو من قوة.

مسألة ١ - مبدأ السنة التي تدور صفتا الفقر والغنى مدار مالكية مؤونتها و عدمها هو زمان إعطاء الزكاة فيلاحظ كفايته و عدمها في ذلك الزمان، فكل زمان كان مالكاً لمقدار كفاية سنته كان غنياً، فاذا نقص عن ذلك بعد صرفه بعضه يصير فقيراً.

مسألة ٢ - لو كان له رأس مال يكفي لمؤونة سنته لكن لم يكفه ربحه أو ضيعة تقوم قيمتها بمؤونة سنة أو سنوات لكن لا تكفيه عوائدها لا يكون غنياً فيجوز له أن يبقيا و يأخذ من الزكاة بقية المؤونة.

مسألة ٣ - الأحوط عدم إعطاء الفقير أزيد من مؤونة سنته، كما أن الأحوط

مسئله ۲- اگر کسی بیهوده یا به غرض خاصی آب را با ناعوره بر زمین مباح جاری کند، و کس دیگری آن زمین را کشت و ریشه های زراعت از آن آب استفاده کند بنا بر اقوی باید یک دهم را زکات بدهد. و همچنین است اگر خود کشاورز آب را به غرض دیگری غیر کشت کردن بر زمین جاری کند سپس تصمیم بگیرد که کشتی کند که ریشه آن از آن آب استفاده کند. بلکه و همچنین است اگر آب را برای یک نوع کشاورزی بر زمین جاری کند سپس آب زیاد آید و بر زمین دیگری جاری گردد و بعد تصمیم بگیرد در آن زمین هم زراعتی کند که ریشه آن از همان آب استفاده نماید.

گفتاری در مورد اقسام مستحقین زکات و مصرف های آن

مستحقین زکات و مصارف آن هشت مورد است: **اول و دوم:** - «فقراء و مساکین»؛ و دومی (مساکین) - حالش بدتر است از اولی - یعنی نیازش بشتر است - و آنها کسانی هستند که مخارج سال خود و کسانی که عهده دار خرج آنانند را به نحوی که شایسته آنها است ندارند، نه فعلاً و موجود و نه تدریجاً، پس کسی که دارای کسب و کاری است که با آن مخارج خود و عیالایش را به نحوی که لایق حال اوست به دست می آورد جزو فقرا و مساکین نیست و زکات برای او حلال نیست، و همچنین است کسی که دارای صنعت و ملک و آب و مانند آن است که به وسیله آن مخارج خود را تأمین می کند. و اگر کسی قدرت بر کسب و کار دارد لیکن تنبلی کند احتیاط ترک نشود که خود او از گرفتن زکات پرهیز کند، و دیگران هم از دادن زکات به او اجتناب کنند؛ بلکه جایز نبودن آن خالی از قوت نیست.

مسئله ۱- آغاز سالی که فقر و غنای شخص بستگی به داشتن یا نداشتن مخارج آن سال دارد، زمان دادن زکات است؛ پس بمقدار کفایت یکسال داشتن و نداشتن در این زمان ملاحظه می شود، پس هر زمان که بمقدار کفایت مخارج سالش را داشته باشد بی نیاز است، و اگر بعد از صرف قسمتی از آن از مقدار کفایت مخارج سالش کم شود فقیر است.

مسئله ۲- اگر سرمایه ای داشته باشد که خود آن برای مخارج سالش کافی است ولی سود و یا منافع آن کفایت مخارجش را نمی کند، و یا آب و ملکی داشته باشد که قیمت آن برای مخارج یک سال یا چند سال کفایت کند ولی درآمد آن کافی نباشد چنین کسی بی نیاز نیست و جایز است که اصل سرمایه و ملک را نگهدارد و کسری مخارج را از زکات بگیرد.

مسئله ۳- احتیاط (واجب) آن است که به فقیر بیش از مخارج یک سالش (زکات) ندهند،

للفقير عدم أخذه، و أن الأحوط أيضاً في المكتسب الذي لا يفي كسبه و صاحب الضبعة التي لا يفي حاصلها والتاجر الذي لا يكفي ربحه بمؤنثه الاقتصار على التثمة أخذاً وإعطاءً.

مسألة ٤ - دار السكنى والخدام وفرس الركوب المحتاج إليها بحسب حاله ولو لعزه و شرفه والثياب والألبسة الصيفية والشتوية والسفريات والحضرية ولو كانت للتجمل والفرش والظروف وغير ذلك لا يمنع عن إعطاء الزكاة وأخذها، نعم لو كان عنده أزيد من مقدار حاجته المتعارفة بحسب حاله وزيته بحيث لو صرفها تكفي لمؤونة سنته لا يجوز له الأخذ.

مسألة ٥ - لو كان قادراً على التكسب ولو بالاحتطاب والاحتشاش لكن ينافي شأنه أو يشق عليه مشقة شديدة لكبر أو مرض و نحو ذلك يجوز له أخذ الزكاة، وكذا إذا كان صاحب صنعة أو حرفة لا يمكنه الاشتغال بها لفقد الأسباب أو عدم الطالب.

مسألة ٦ - إن لم يكن له حرفة و صنعة لا ثقة بشأنه فعلاً و لكن يقدر على تعلمها بغير مشقة شديدة في جواز تركه التعلم وأخذ الزكاة إشكال فلا يترك الاحتياط، نعم لا إشكال في جوازه إذا اشتغل بالتعلم مادام مشتغلاً به.

مسألة ٧ - يجوز لطالب العلم القادر على التكسب اللائق بشأنه أخذ الزكاة من سهم سبيل الله إذا كان التكسب مانعاً عن الاشتغال أو موجباً للفتور فيه، سواء كان مما يجب تعلمه عيناً أو كفاية أو يستحب.

مسألة ٨ - لو شك أن ما في يده كافٍ لمؤونة سنته لا يجوز له أخذ الزكاة، إلا إذا كان مسبقاً بعدم وجود ما به الكفاية ثم وجد ما يشك في كفايته.

مسألة ٩ - لو كان له دين على الفقير جاز احتسابه زكاة ولو كان ميتاً بشرط أن لا يكون له تركة تفي بدينه، وإلا لا يجوز، نعم لو كانت له تركة لكن لا يمكن استيفاء الدين منها لامتناع الورثة أو غيره فالظاهر الجواز.

چنانکه احتیاط (واجب) آن است که فقیر هم بیش از مخارج یک سال نگیرد. و همچنین احتیاط (واجب) در مورد کاسب و صاحب آب و ملک و تاجری که کسب و یا درآمد آب و ملک و یا ربح آنان کفایت خرجشان را نمی کند آن است که هم در دادن دیگران بآنها و هم در گرفتن آنها به کسر مخارجشان بسنده شود (که خودشان بیش از کسر خرج همان سال را نگیرند، و دیگران هم بیش از آن به آنان ندهند).

مسئله ۴- خانه مسکونی، و خادم و اسب سواری که به حسب حالش ولو به خاطر عزت و شرافتش به آن نیاز داشته باشد، و (همچنین) لباس های تابستانی و زمستانی و لباس مسافرت و لباس وطن اگر چه برای تجمل باشد، و فرش و ظروف و مانند آن مانع از دادن زکات (به شخص) و گرفتن آن (برای او) نیست، البته اگر بیشتر از مقداری را که بحسب حال و شأنش به آن نیاز معمولی دارد، داشته باشد به طوری که اگر مقدار زاید را بفروشد برای مخارج سالش کفایت کند، جائز نیست زکات بگیرد.

مسئله ۵- اگر قادر بر کار باشد ولو با جمع آوری و فروش هیزم و گیاه لیکن با شأن او منافات داشته یا به خاطر پیری، مرض و مانند آن مشقت شدید داشته باشد برای او جایز است زکات بگیرد. و همچنین است اگر دارای صنعت یا حرفه ای باشد که به خاطر نداشتن ابزار کار یا نبودن مشتری نتواند مشغول کار شود.

مسئله ۶- اگر در حال حاضر حرفه یا صنعت مناسب شأنش نداشته باشد لیکن می تواند بدون مشقت زیاد بیاورد، پس در اینکه بتواند یاد نگیرد و زکات بگیرد اشکال است، بنابر این احتیاط را نباید ترک کند، البته وقتی که مشغول یاد گرفتن شد، مدتی که مشغول فرا گرفتن صنعت و حرفه است گرفتن زکات اشکالی ندارد.

مسئله ۷- برای کسی که مشغول تحصیل علم است و توانایی اشتغال به کسی که مناسب شأنش هست دارد گرفتن زکات از سهم «سبیل الله» جایز است، بشرط آنکه اشتغال بکار مانع اشتغال به تحصیل و یا موجب سستی در آن گردد بگیرد، چه تحصیل علمی باشد که بر او واجب عینی یا کفائی است، و چه تحصیل علمی باشد که تحصیل آن مستحب است.

مسئله ۸- اگر شک کند که آنچه را دارد برای مخارج سالش کفایت می کند یا نه؟ برای او جایز نیست زکات بگیرد، مگر آنکه قبلاً مخارج سال را نداشته سپس مقداری به دست آید که نمی داند کفایت می کند یا نه.

مسئله ۹- اگر از فقیر، طلبی دارد می تواند آن را زکات حساب کند اگر چه فقیر مرده باشد، بشرط آنکه ترکه ای که برای اداء دینش کفایت کند نداشته باشد، و گر نه جایز نیست. البته اگر ترکه ای داشته باشد اما پرداخت دین از ترکه به خاطر امتناع ورثه یا غیر آن ممکن نباشد ظاهراً جایز است که زکات حساب کند.

٥٠ _____ في أصناف المستحقين للزكاة

مسألة ١٠ - لو ادعى الفقير أن عرف صدقه أو كذبه عومل به، ولو جهل حاله أعطي من غير يمين مع سبق فقره، وإلا فالأحوط اعتبار الظن بصدقه الناشئ من ظهور حاله خصوصاً مع سبق غناه.

مسألة ١١ - لا يجب إعلام الفقير أن المدفوع إليه زكاة بل يستحب دفعها على وجه الصلة ظاهراً والزكاة واقعاً إذا كان ممن يترفع ويدخله الحياء منها.

مسألة ١٢ - لو دفع الزكاة إلى شخص على أنه فقير فبان غناه استرجعت منه مع بقاء العين بل مع تلفها ضامن مع علمه بكونها زكاة وإن كان جاهلاً بجرمتها على الغني، بل مع احتمال أنها زكاة فالظاهر ضمانه، نعم مع إعطائه بغير عنوانها سقط الضمان، كما أنه مع قطعه بعدمها سقط، ولا فرق في ذلك بين الزكاة المعزولة وغيرها، وكذا الحال فيما لو دفعها إلى غني جاهلاً بجرمتها عليه، ولو تعذر استرجاعها في الصورتين أو تلفت بلا ضمان أو معه وتعذر أخذ العوض منه كان ضامناً وعليه الزكاة إلا إذا أعطاه باذن شرعي، كدعوى الفقر بناء على اعتبارها، فالأقوى حينئذ عدم الضمان، نعم لو كان إحرازه بأمانة عقلية كالقطع فالظاهر الضمان، ولو كان الدافع هو المجتهد أو وكيله لا ضمان عليه مع عدم التقصير، بل ولا على المالك أيضاً لو دفعه إليه أو إلى وكيله بعنوان أنه ولي عام على الفقراء، وأما إذا كان بعنوان الوكالة عن المالك فالظاهر ضمانه، فيجب عليه أداء الزكاة ثانياً.

الثالث - العاملون عليها وهم الساعون في جبايتها المنصوبون من قبل الامام عليه السلام أو نائبه لأخذها وضبطها وحسابها، فإن لهم من الزكاة سهماً لأجل عملهم وإن كانوا أغنياء، والامام عليه السلام أو نائبه مخير بين أن يقدر لهم جعالة أو أجرة عن مدة مقررة وبين أن لا يجعل لهم جعلاً فيعطيهما ما يراه، والأقوى عدم سقوط هذا الصنف في زمان الغيبة مع بسط يد الحاكم ولو في بعض الأقطار.

مسئله ۱۰- اگر کسی ادعا کند که فقیر است پس اگر راست و دروغ بودنش معلوم شود برطبق آن عمل می شود، و اگر حالش نامعلوم باشد و در سابق فقیر بوده بدون قسم به او زکات داده می شود (می توان داد)، و اگر نه بنا بر احتیاط (واجب) لازم است از ظاهر حالش گمان به راستگویی او پیدا شود مخصوصاً اگر در سابق بی نیاز بوده است.

مسئله ۱۱- واجب نیست به فقیر اعلام کند که آنچه را به او داده زکات است، بلکه اگر از افراد محترمی است که خود را برتر می داند و از گرفتن زکات شرم دارد مستحب است در ظاهر به عنوان صله بدهد و در واقع زکات حساب کند.

مسئله ۱۲- اگر زکات را به شخصی بدهد به حساب اینکه او فقیر است و بعد معلوم شود که بی نیاز بوده در صورت باقی بودن عین زکات، از وی پس گرفته می شود، بلکه در صورتیکه تلف شده و (گیرنده) می دانسته که زکات است ضامن است، اگر چه نداند که گرفتن زکات بر شخص بی نیاز حرام است؛ بلکه در صورتی که احتمال زکات بودنش را می داده ظاهر آن است که ضامن است. البته در صورتی که به عنوان دیگری غیر از زکات داده باشد ضامن نیست، چنان که اگر (گیرنده) یقین پیدا کرده که زکات نیست ضامن نمی باشد، و در این حکم بین زکات جدا شده و غیر آن فرقی نیست. و همچنین است اگر مالک زکات را به شخص بی نیازی بدهد و نداند که زکات بر او حرام است، و در هر دو صورت اگر پس گرفتن عین زکات ممکن نباشد و یا به نحوی تلف شود که ضامن نباشد یا ضامن باشد و گرفتن عوض امکان نداشته باشد، مالک ضامن است؛ و بر او واجب است (بار دیگر) زکات را بپردازد مگر آنکه با اذن شرعی زکات را داده باشد مثل اینکه (گیرنده) ادعای فقر کند- بنا بر اینکه ادعای او را معتبر بدانیم- که در این حال بنا بر اقوی ضامن نیست؛ ولی اگر احراز فقر به اماره عقلی باشد مثل اینکه قطع (به فقیر بودن گیرنده) پیدا کند، ظاهر آن است که ضامن است. و اگر کسی که زکات را (به فقیر) می دهد مجتهد یا وکیل او باشد و کوتاهی نکرده باشد ضامن نیست؛ بلکه بر مالک هم چیزی نیست اگر به مجتهد یا وکیل او به عنوان اینکه ولی عام فقرا می باشد زکات را پرداخته باشد و اما اگر به عنوان وکالت از طرف مالک باشد ظاهر آن است که مالک ضامن است و بر او واجب است دوباره زکات را بدهد.

سوم- «عاملین زکات»، و آنها کسانی هستند که در جمع آوری زکات کوشش می کنند و از طرف امام (علیه السلام) یا نایب او برای گرفتن، نگهداری و حسابرسی زکات منصوب شده اند که برای آنان در مقابل کارشان سهمی از زکات قرار داده شده هر چند بی نیاز باشند، و امام یا نایب او می خیرند که برای آنان در مقابل مدت معینی جعاله یا اجرت قرار دهند و یا آنکه به این صورت چیزی قرار ندهد و آنچه خود صلاح بداند به آنها بدهد. واقوی آنست که این گروه (عاملین) در زمان غیبت ساقط نیستند، در صورتی که حاکم شرع مبسوط الید باشد ولو در بعضی از شهرها و مناطق

الرابع - المؤلفة قلوبهم، وهم الكفار الذين يراد ألفتهم إلى الجهاد أو الاسلام، والمسلمون الذين عقائدهم ضعيفة، فيعطون لتأليف قلوبهم، والظاهر عدم سقوطه في هذا الزمان.

الخامس - في الرقاب، وهم المكاتبون العاجزون عن أداء مال الكتابة والعبيد تحت الشدة بل مطلق عتق العبد، سواء وجد المستحق للزكاة أم لا فهذا الصنف عام لمطلق عتق الرقبة، لكن يشترط في المكاتب العجز المذكور.

السادس - الغارمون، وهم الذين عليهم الديون في غير معصية ولا إسراف ولم يتمكنوا من وفائها ولو ملكوا قوت سنتهم.

مسألة ١٣ - المراد بالدين كل ما اشتغلت به الذمة ولو كان مهراً لزوجته أو غرامة لما أتلّفه أو تلف عنده مضموناً، والأقوى عدم اعتبار الحلول فيه، والأحوط اعتباره.

مسألة ١٤ - لو كان المديون كسوباً يتمكن من قضائه تدريجاً فان لم يرض بذلك الديان ويطلبون منه التعجيل فلا إشكال في جواز إعطائه من هذا السهم، وإلا فالأحوط عدم إعطائه.

مسألة ١٥ - لو كان المديون ممن تجب نفقته على من عليه الزكاة جاز له إعطاؤه لو فاء دينه وإن لم يجز لنفقته.

مسألة ١٦ - كيفية صرف الزكاة في هذا المصرف إما بدفعها الى المديون ليوفي دينه، وإما بالدفع إلى الدائن وفاءً عن دينه، ولو كان الغريم مديوناً لمن عليه الزكاة جاز له احتساب ما في ذمته زكاة، كما جاز له أن يحتسب ما عنده من الزكاة وفاء للدين الذي على الغريم ويبرأ بذلك ذمته وإن لم يقبضها ولم يوكل المالك في قبضها، بل ولم يكن له إطلاع بذلك.

مسألة ١٧ - لو كان لمن عليه الزكاة دين على شخص وكان لذلك الشخص دين على فقير جاز له احتساب ما على ذلك الشخص زكاة ثم احتسابه له وفاء

چهارم - «مؤلفه قلوبهم»؛ و آنان کافرهایی هستند که هدف آنست که به جهاد کردن (برای اسلام) و یا به دین اسلام مایل می شوند. و مسلمانانی هستند که عقایدشان ضعیف است که به خاطر تألیف قلوبشان به آنها زکات داده می شود، و ظاهر آن است که این گروه (نیز) در این زمان ساقط نشده است.

پنجم - در مورد بنده ها، و آنان برده هایی هستند که با مالک خود قرارداد کتابت بسته اند (که در مقابل پرداخت مبلغی آزاد شوند) و از پرداختن مال الکتابه ناتوان باشند، و بنده هایی که (نزد مالک خود) به شدت و سختی به سر می برند. بلکه هر نوع آزاد کردن بندگان، (از این قسم محسوب می شود) چه مستحقّی برای زکات باشد یا نباشد؛ بنابر این این صنف هر نوع آزاد کردن بندگان را شامل می شود لیکن در «بنده مکاتب» ناتوانی که ذکر شد شرط است (که از پرداختن بدهکاری خود ناتوان باشد).

ششم - بدهکاران؛ و آنها کسانی هستند که بدون اسراف و معصیت بدهکار شده اند و توان پرداخت آن را ندارند اگر چه مخارج سالشان راداشته باشند.

مسئله ۱۳ - مقصود از «بدهی» هر چیزی است که ذمه شخص به آن مشغول باشد هر چند مهر همسرش یا غرامت چیزی که تلف کرده یا در دست او تلف شده - ولی ضامن است - باشد، و اقوی آن است که گذشتن سال بر دین معتبر نیست ولی احتیاط اعتبار آن است.

مسئله ۱۴ - اگر بدهکار، کاسبی باشد که می تواند به تدریج دین خود را ادا کند ولی طلبکاران به آن راضی نشده و پرداخت سریع آن را مطالبه کنند بدون اشکال جایز است که از این سهم به او بدهند، و گر نه احتیاط آن است که (از این سهم) به وی ندهند.

مسئله ۱۵ - اگر بدهکار از جمله کسانی باشد که نفقه اش بر مالک زکات واجب است مالک می تواند برای ادای دین بدهکار به او زکات بدهد اگر چه دادن زکات برای نفقه او جائز نیست.

مسئله ۱۶ - کیفیت مصرف کردن زکات در این مصرف (سهم بدهکاران) یا پرداختن به بدهکار است تا دین خود را ادا کند و یا پرداختن به طلبکار است به عنوان وفای دین بدهکار، و اگر بدهکار مدیون کسی باشد که زکات بعهده اش می باشد، مالک زکات می تواند آنچه در ذمه بدهکار است زکات حساب کند. چنانکه جایز است مقدار زکاتی که نزد مالک است به عنوان وفای دین بدهکار حساب کند (و برای خودش بردارد) و در مقابل ذمه او را ابراء کند اگر چه بدهکار آن را قبض نکند و مالک را هم وکیل در قبض ننماید بلکه اطلاع از آن هم نداشته باشد.

مسئله ۱۷ - اگر کسی که زکات بر او واجب است طلبی بر ذمه شخصی داشته باشد و آن شخص هم طلبی بر ذمه فقیری داشته باشد زکات دهنده می تواند طلب خود را که در ذمه آن شخص است زکات حساب کند و بعد از آن به عنوان اداء بدهی فقیر به آن شخص برای آن شخص حساب کند، چنان که می تواند آن شخص بدهکار، زکات دهنده را بر آن فقیر حواله

٥٤ - في أصناف المستحقين للزكاة

عما له على ذلك الفقير، كما جاز أن يحيله ذلك الشخص على ذلك الفقير فيبرأ بذلك ذمة ذلك الشخص عن دين من عليه الزكاة وذمة الفقير عن دين ذلك الشخص ويشغل لمن عليه الزكاة فجاز له أن يحسب ما في ذمته زكاة كما مر.

مسألة ١٨ - قد مر اعتبار كون الدين في غير معصية، والمدار صرفه فيها لا كون الاستدانة لأجلها، فلو استدان لا للمعصية فصرفه فيها لم يعط من هذا السهم بخلاف العكس.

السابع - في سبيل الله، ولا يبعد أن يكون هو المصالح العامة للمسلمين والاسلام، كبناء القناطر وإيجاد الطرق والشوارع وتعميرها، وما يحصل به تعظيم الشعائر وعلو كلمة الاسلام، أو دفع الفتن والمفاسد عن حوزة الاسلام و بين القبيلتين من المسلمين وأشباه ذلك، لا مطلق القربات كالأصلاح بين الزوجين والولد والوالد.

الثامن - ابن السبيل، وهو المنقطع به في الغربة وإن كان غنياً في بلده إذا كان سفره مباحاً، فلو كان في معصية لم يعط، وكذا لو تمكن من الاقتراض و غيره، فيدفع اليه منها ما يوصله إلى بلده على وجه يليق بحاله وشأنه، أو إلى محل يمكنه تحصيل النفقة ولو بالاستدانة، ولو وصل إلى بلده وفضل مما أعطي شيء ولو بسبب التقدير على نفسه أعاده على الأقوى حتى في مثل الدابة والثياب و نحوها، فيوصله إلى الدافع أو وكيله، ومع تعذره أو حرجيته يوصله إلى الحاكم، و عليه أيضاً إيصاله إلى أحدهما أو الاستيذان من الدافع في صرفه على الأحوط ولم يكن الأقوى.

مسألة ١٩ - إذا التزم بنذر أو شبهه أن يعطي زكاته فقيراً معيناً أو صرفها في مصرف معين من مصارف الزكاة وجب عليه، لكن لو سها وأعطى غيره أو صرفها في غيره أجزاء، ولا يجوز استردادها من الفقير حتى مع بقاء العين، بل الظاهر كذلك فيما لو أعطاه أو صرفها مع الالتفات والعمد وإن أثم بسبب مخالفة

دهد، که با این حواله دادن ذمه آن شخص از دین زکات دهنده بری می شود و ذمه فقیر از دین آن شخص بری شده و برای کسی که زکات بر او است مشغول می شود. و بعد از این جایز است - چنان که گذشت - آنچه را در ذمه فقیر است زکات حساب کند.

مسئله ۱۸ - قبلاً گذشت (و گفتیم) که باید بدهی در مورد معصیت نباشد البته معیار، صرف کردن آن در معصیت است نه گرفتن آن برای صرف در معصیت؛ پس اگر برای صرف در غیر معصیت وام بگیرد ولی در معصیت صرف کند، از این سهم (بدهکاران) به او داده نمی شود، برخلاف عکس (که برای معصیت وام بگیرد و در غیر معصیت مصرف کند که از این سهم به او داده می شود).

هفتم - فی سبیل الله؛ و بعید نیست که «سبیل الله» همان مصالح عمومی اسلام و مسلمین باشد مانند ساختن پل، ایجاد و اصلاح راه و خیابان، و هر کاری که با آن تعظیم شعائر و برتری کلمه اسلام حاصل شود، و یا جلوگیری فتنه و فساد از حوزه اسلام، و یا بین دو قبیله از مسلمین گرفته شود، و مانند آن، نه مطلق کارهایی که موجب تقرب به خدا است مانند اصلاح بین زن و شوهر، و فرزند و پدر.

هشتم - ابن السبیل؛ و آن کسی است که در غربت درمانده شده اگر چه در شهر خودش بی نیاز باشد، در صورتی که سفر او مباح باشد، پس اگر سفرش برای معصیت باشد (زکات) به او داده نمی شود.

و همچنین است اگر از قرض گرفتن و مانند آن متمکن باشد. (که در این صورت هم زکات به او داده نمی شود). و به ابن السبیل به اندازه ای از زکات داده می شود که او را یا به شهرش بطور آبرومند که لایق شأن او است برساند، و یا به جایی که بتواند ولو با قرض گرفتن تحصیل نفقه نماید. و اگر (ابن السبیل) به وطن رسید و مقداری از زکاتی که به او داده شده زیاد آمد - هر چند بواسطه سخت گرفتن بر خود باشد - بنابر اقوی باید آن را برگرداند حتی در مثل حیوان سواری و جامه و مانند آن؛ پس آن را بدهنده زکات یا به وکیل او می رساند، و اگر ممکن نباشد یا حرجی باشد به حاکم شرع می رساند. و بنابر احتیاط (واجب) - اگر اقوی نباشد - بر حاکم شرع است که آن را به یکی از آن دو برساند و یا از زکات دهنده اجازه مصرف آن را بگیرد.

مسئله ۱۹ - اگر با نذر و مانند آن ملتزم شود که زکاتش را به فقیر معینی بدهد یا در مصرف خاصی از مصارف زکات مصرف کند باید به آن عمل کند. لیکن اگر اشتباه کرد و به فقیر دیگری داد یا در مصرف دیگری مصرف نمود برای او کافی است، و جایز نیست آن را از فقیر پس بگیرد هر چند عین زکات موجود باشد، بلکه بنابر ظاهر حکم همین است اگر عمداً و با توجه هم به فقیر دیگر داده باشد و یا در مصرف دیگر صرف نموده باشد (که نباید پس بگیرد). اگر چه در این صورت تعدد به خاطر مخالفت با نذر گناهکار است و کفاره بر او واجب است.

النذر حينئذ، و تحب عليه الكفارة.

القول في أوصاف المستحقين للزكاة

و هي أمور: 'الاول - الايمان، فلا يعطى الكافر، ولا المخالف للحق و إن كان من فرق الشيعة، بل ولا المستضعف من فرق المخالفين إلا من سهم المؤلفه قلوبهم، ولا يعطى ابن الزنا من المؤمنين في حال صغره فضلاً عما كان من غيرهم، و يعطى اطفال الفرقة الحقة من غير فرق بين الذكر والأنثى ولا بين المميز وغيره، بل لو تولد بين المؤمن وغيره أعطي منها إذا كان الأب مؤمناً، و مع عدم إيمانه لا يعطى و إن كانت الأم مؤمنة، ولا تسلم إلى الطفل، بل تدفع إلى وليه أو يصرفها عليه بنفسه أو بواسطة أمين، والمجنون كالطفل، أما السفیه فيجوز الدفع اليه و إن تعلق الحجر به مع شرائطه.

الثاني - أن لا يكون شارب الخمر على الأحوط، بل غير متجاهر بمثل هذه الكبيرة على الأحوط، ولا يشترط فيه العدالة و إن كان أحوط، فيجوز الدفع إلى غير العادل من المؤمنين مع عدم التجاهر بما ذكر و إن تفاوتت مراتب الرجحان في الأفراد، نعم يقوى عدم الجواز إذا كان في الدفع إعانة على الأثم أو إغراء بالقبيح، و في المنع ردع عن المنكر، والأحوط اعتبار العدالة في العامل حال عمله و إن لا تبعد كفاية الوثوق والاطمئنان به، و أما في الغارم و ابن السبيل والرقاب فغير معتبرة فضلاً عن المؤلفه و في سبيل الله.

الثالث - أن لا يكون ممن تحب نفقته على المالك كالأبوين و إن علوا، والأولاد و إن نزلوا، والزوجة الدائمة التي لم يسقط عنه وجوب نفقتها بشرط أو غيره من الأسباب الشرعية، فلا يجوز دفعها اليهم للانفاق و إن سقط عنه وجوبه لعجزه من غير فرق بين إعطاء تمام الانفاق أو إتمام ما يجب عليه بها، كما لو

گفتاری در مورد شرایط کسانی که مستحق زکاتند

و آنها چند چیز است:

اول - ایمان، پس به کافر و مخالف با حق زکات داده نمی شود هر چند از گروه های شیعه باشد، بلکه به مستضعف از مخالفین نیز داده نمی شود مگر از سهم مؤلفه قلوبهم، و به زنازاده از مؤمنین در حالی که صغیر است (و بتکلیف نرسیده) زکات داده نمی شود تا چه رسد به زنازاده از غیر آنان، و به اطفال فرقه حقه (شیعه اثنا عشریه) زکات داده می شود بدون فرقی بین پسر و دختر و ممیز و غیر ممیز، بلکه اگر فرزندی از مؤمن و غیر مؤمن متولد شود زکات به او داده می شود اگر پدر مؤمن باشد، و در صورتی که پدر مؤمن نباشد زکات به او داده نمی شود هر چند مادرش با ایمان باشد، و زکات به طفل تسلیم نمی شود بلکه به ولی او داده می شود و یا خود زکات دهنده به مصرف طفل می رساند و یا بواسطه شخص امینی، و دیوانه هم مانند طفل است، اما سفیه، پس زکات به خود او داده می شود اگر چه با شرایط حجر ممنوع از تصرف می شود.

دوم - آنکه بنابر احتیاط شرا بخوار نباشد، بلکه بنابر احتیاط متجاهر به امثال این گناه کبیره نباشد.

و در کسی که زکات می گیرد عدالت شرط نیست اگر چه احوط است؛ پس جایز است به مؤمن غیر عادل که متجاهر به گناه کبیره نباشد زکات داده شود، هر چند مراتب رجحان در افراد متفاوت است، البته اگر در دادن زکات کمک به گناه یا وادار کردن به کار زشت باشد و ندادن آن منع از منکر باشد بنابر اقوی جایز نیست، و احتیاط آنستکه، عدالت در عامل زکات هنگامی که مشغول کار است معتبر است اگر چه کفایت وثوق و اطمینان بعید نیست، و اما در مورد بدهکار و ابن السبیل و بردگان، عدالت معتبر نیست تا چه رسد به مؤلفه قلوبهم و فی سبیل الله.

سوم - آنکه از کسانی که مخارجشان بر مالک واجبست نباشد، مثل پدر و مادر اگر چه بالا روند (یعنی اجداد) و فرزندان هر چه پایین بروند - و زن دائمی که وجوب نفقه اش بشرطی یا غیر آن از اسباب شرعی از گردن وی ساقط نشده باشد؛ بنابر این جایز نیست که به آنها برای مخارجشان زکات بدهد اگر چه وجوب انفاق از او بخاطر ناتوانیش ساقط شده باشد، بدون فرق بین آنکه تمام مخارج را بدهد یا آنکه آنچه را بر او واجب است، با زکات تکمیل کند. مثل اینکه بر غذا دادن بآنان قادر باشد و بر پوشاک و لباسشان قادر نباشد و بخواهد از زکات، لباس

كان قادراً على إطعامهم و عجز عن إكسائهم فأراد إعطاءه منها، نعم لا يبعد جوازه للتوسعة عليهم وإن كان الأحوط خلافه، ويجوز دفعها إليهم لأجل إنفاقهم على من تجب نفقته عليهم دونه كالزوجة للوالد أو الولد مثلاً كما أنه يجوز دفع الغير إليهم ولو للانفاق، ولو كان من تجب عليه باذلاً فالأحوط عدم الدفع وإن كان الأقوى في غير الزوجة جوازه، ولو عال أحداً تبرعاً جازله ولغيره دفع زكاته إليه حتى للانفاق من غير فرق بين كون الشخص المزبور قريباً أو أجنبياً، ولا بأس بدفع الزوجة زكاتها إلى زوجها وإن أنفقها عليها، وكذا غيرها ممن تجب نفقته عليه بسبب من الأسباب.

مسألة ١ - الممنوع إعطاؤه لواجي النفقة هو ما كان من سهم الفقراء ولأجل فقرهم، وأما من غيره كسهم الغارمين والمؤلفة قلوبهم وسبيل الله والرقاب وابن السبيل فيما زاد على نفقته الواجبة في الحضر فلا مانع منه إذا كانوا من مصاديقها على إشكال في الأخير، فيجوز للوالد إعطاء الزكاة ولده المشتغل بتحصيل العلم لما يحتاج إليه من الكتب العلمية وغيرها من سهم سبيل الله.

مسألة ٢ - يجوز دفع الزكاة إلى الزوجة الدائمة التي سقط وجوب نفقتها بالشرط ونحوه كما مر، وأما إذا كان السقوط لأجل التشويز فيشكل الجواز لتمكنها من تحصيلها بتركه، وكذا يجوز الدفع إلى المتمتع بها حتى من زوجها، نعم لو وجب على الزوج نفقتها من جهة الشرط لا يجوز له أن يدفع إليها ولا لغيره مع يسار الزوج وكونه باذلاً.

الرابع - أن لا يكون هاشمياً لو كانت الزكاة من غيره أما زكاة الهاشمي فلا بأس بتناولها منه، كما لا بأس بتناولها من غيره مع الاضطرار ولكن الأحوط إن لم يكن الأقوى الاقتصار على قدر الضرورة يوماً فيوماً، كما أن الأحوط له اجتناب مطلق الصدقة الواجبة ولو كان بالعارض وإن كان الأقوى خلافه، نعم لا بأس بدفع الصدقات المندوبة إليهم، والمشكوك كونه هاشمياً مع عدم بينة

آنان را بدهد. البته جواز آن برای توسعه بر آنها بعید نیست اگر چه احتیاط خلاف آن است. و جایز است که به آنها جهت اتفاق آنها برای کسی که نفقه او بعهده آنان می باشد مانند زن برای پدر یا فرزند مثلاً، پردازد، زکات را به آنان بدهد برای اینکه به مصرف مخارج کسی که مخارجش بر آنان واجب و بر زکات دهنده واجب نیست برسانند، مانند همسر پدر یا پسر مثلاً، چنان که دیگران می توانند به خود آنها نیز زکات بدهند، حتی برای خرجی آنان. البته اگر کسی که مخارج و نفقات آنان بر او واجب است (مخارجشان را) پردازد احتیاط آن است که زکات به آنها ندهند اگر چه اقوی در غیر همسر جواز آن است. و اگر کسی تبرعاً خرج فردی را بدهد خود او و دیگران می توانند حتی برای مخارج وی زکاتشان را به او بدهند بدون فرق بین آنکه فرد مذکور خویشاوند باشد یا بیگانه و مانعی ندارد که زن زکاتش را به شوهرش بدهد اگر چه شوهر آن را خرج خود زن بکنند؛ و همچنین است غیر زن از سایر افرادی که به سببی از اسباب نفقه آنان بر او واجب است.

مسئله ۱- زکاتی که انسان نمی تواند به افراد واجب النفقه خود بدهد زکاتی است که از سهم فقراء و به لحاظ فقر به آنها داده می شود، و اما از غیر آن مانند سهم بدهکاران و مؤلفه قلوبهم و سبیل الله و بندگان و ابن السبیل نسبت به مخارج اضافه از مخارجش که در وطن واجب است مانعی ندارد، بشرط آنکه از یکی از افراد اصناف مزبور باشد با اشکال در صنف آخری (یعنی ابن السبیل)؛ بنا بر این پدر جایز است به فرزندش که مشغول تحصیل علم است برای کتابها و دیگر چیزهایی که نیاز دارد از سهم سبیل الله زکات بدهد.

مسئله ۲- پرداختن زکات به زن دائمی که به وسیله شرط و مانند آن وجوب نفقه اش ساقط شده (برای شوهر) جایز است، و اما اگر ساقط شدن نفقه به خاطر نشوز و نافرمانی (زن) باشد جواز آن مشکل است؛ چون زن می تواند با ترک نشوز، و اطاعت کردن مخارج خود را تحصیل نماید و همچنین زکات دادن به زن غیر دائم حتی از ناحیه شوهرش جایز است البته اگر از جهت شرط نفقه او بر شوهر واجب شود برای شوهر جایز نیست به او زکات بدهد؛ و دیگران نیز در صورتی که شوهر تمکن داشته و نفقه او را بدهد (نمی توانند به او زکات بدهند).

چهارم- آنکه سید و از طایفه بنی هاشم نباشد اگر زکات از غیر هاشمی باشد، اما زکات هاشمی را مانعی ندارد از او بگیرد چنان که گرفتن زکات (برای هاشمی و سید) از غیر هاشمی در صورت اضطرار و ناچاری مانعی ندارد. لیکن احتیاط آن است اگر اقوی نباشد که روز بروز به مقداری که ناچار است اکتفاء کند (و بیش از نیاز روزانه نگیرد) چنانکه احتیاط برای هاشمی آن است که از گرفتن صدقه واجب مطلقاً اجتناب کند، ولو وجوب آن عرضی باشد، اگر چه اقوی خلاف آن است. البته دادن صدقات مستحبی به هاشمیین مانعی ندارد، و کسی که هاشمی بودن او مشکوک است در صورتی که بیته یا شیاعی بر هاشمی بودن او نیست در

٦٠ في بقية أحكام الزكاة
أو شياع بحكم غيره، فيعطى من الزكاة، نعم لو ادعى كونه هاشمياً لا تدفع
إليه من جهة إقراره بعدم الاستحقاق، لا من جهة ثبوت مدعاه بمجرد دعواه،
ولذا لا يعطى من الخمس أيضاً بذلك ما لم يثبت صحة دعواه من الخارج.

القول في بقية أحكام الزكاة

مسألة ١ - لا يجب بسط الزكاة على الأصناف الثمانية وإن استحب مع سعتها
ووجود الأصناف، فيجوز التخصيص ببعضها، وكذا لا يجب في كل صنف
البسط على أفرادها، فيجوز التخصيص ببعض.

مسألة ٢ - تجب النية في الزكاة، ولا تجب فيها أزيد من القربة والتعيين. دون
الوجوب والندب وإن كان أحوط، فلو كان عليه زكاة وكفارة مثلاً وجب
تعيين أحدهما حين الدفع، بل الأقوى ذلك بالنسبة إلى زكاة المال والفقرة، نعم
لا يعتبر تعيين الجنس الذي تخرج منه الزكاة أنه من الأنعام أو النقيدين أو الغلات
فيكفي مجرد كونه زكاة، لكن ذلك إذا كان المدفوع من غير الجنس الزكوي قيمة
فيوزع عليها بالنسبة، وأما إذا كان من أحدها فينصرف إليه إلا مع قصد كونه
بدلاً أو قيمة، نعم لو كان عنده أربعون من الغنم وخمس من الإبل فأخرج شاة
من غير تعيين يوزع بينهما إلا مع التردد في كونه إما من الإبل وإما من الغنم فإن
الظاهر عدم الصحة، ويتولى النية الحاكم عن الممتنع، ولو وكلّ أحداً في أداء
زكاته يتولى الوكيل النية إذا كان المال الذي يزكيه عند الوكيل وكان مخرجاً
لزكاته، وأما إذا أخرج مقدار الزكاة ودفع إلى شخص ليوصله إلى محله يجب
عليه أن ينوي كون ما أوصله الوكيل إلى الفقير زكاة، ويكفي بقاؤها في خزانة
نفسه وإن لم يحضرها وقت الأداء تفصيلاً، ولو دفع المال إلى الفقير بلا نية فله
تجديدها ولو بعد زمان طويل مع بقاء العين، وأما لو كانت تالفة فإن كانت

حکم غیر هاشمی است که از زکات به او داده می شود. البته اگر (شخص مشکوک) خودش ادعا کند که هاشمی است به خاطر اقرار به استحقاق نداشتن، زکات به او داده نمی شود نه از جهت آنکه با صرف ادعایش مدعای او ثابت شده باشد، و لذا تا وقتی که صحت ادعای او از خارج ثابت نشود به مجرد این ادعای خمس هم به او داده نمی شود.

گفتاری در مورد احکام دیگر زکات

مسئله ۱- پخش کردن زکات بر اصناف هشتگانه واجب نیست، اگر چه در صورت فراگیر بودن زکات و وجود همه اصناف مستحب است. پس اختصاص دادن زکات به بعضی از اصناف جایز است؛ و همچنین در هر صنفی واجب نیست بر همه افراد آن تقسیم کند، و اختصاص دادن آن به بعضی افراد صنف جایز است.

مسئله ۲- در ادای زکات نیت واجب است ولی در نیت بیش از قصد قریت و تعیین زکات واجب نیست و قصد وجوب و استحباب لازم نیست اگر چه احتیاط است؛ پس اگر بگردن کسی مثلاً هم زکات باشد و هم كفاره واجب است هنگام پرداختن یکی از آنها را تعیین کند، بلکه اقوی همین است نسبت به زکات مال و زکات فطره (که باید یکی را معین کند). البته تعیین جنسی که زکات آن را می دهد، مانند چهارپایان، طلا، نقره و غلات لازم نیست بلکه صرف (قصد) زکات بودن آن کفایت می کند. لیکن این مطلب در صورتی است که آنچه را می دهد از غیر جنس زکوی بوده و به عنوان قیمت آن باشد که به نسبت بر آنها تقسیم می شود. و اما اگر (آنچه را می دهد) از یکی از اجناس زکوی باشد به خودی خود به همان منصرف می شود، (و زکات آن جنس محسوب می شود) مگر آنکه قصد کند که بدل از جنس دیگر و یا قیمت آن باشد. البته اگر چهل گوسفند و پنج شتر داشته باشد و یک گوسفند بدون تعیین (اینکه زکات کدام باشد) بدهد بین هردو تقسیم می شود، مگر در صورتی که به طور مردّد نیت کند که یا زکات شترها باشد و یا زکات گوسفندها که ظاهراً صحیح نیست. و حاکم شرع از جانب کسی که از پرداخت زکات امتناع ورزد نیت می کند، و اگر کسی را در ادای زکاتش وکیل کند و مالی را هم که زکات آن را می دهد نزد وکیل باشد و خود وکیل زکات آن را پردازد خود وکیل هم نیت می کند؛ اما اگر مالک به مقدار زکات برداشته به دیگری بدهد که به موردش برساند بر خود مالک واجب است نیت کند که آنچه را وکیل به فقیر می رساند زکات باشد. و کافی است که این نیت در خزانه نفس او باقی بماند اگر چه در زمان پرداختن (به فقیر) تفصیلاً آن را در ذهنش حاضر ننماید. و اگر بدون نیت مال را به فقیر بدهد، تا وقتی عین مال موجود است می تواند تجدید نیت زکات کند هر چند بعد از زمانی طولانی باشد، اما اگر تلف شده باشد

مضمونة على وجه لم يكن معصية الله واشتغلت ذمة الآخذ بها فله أن يحسبها زكاة كسائر الديون، وأما مع الضمان على وجه المعصية لا يجوز احتسابها زكاة، كما أنه مع تلفها بلا ضمان لا محل لما ينويها زكاة.

مسألة ٣ - لو كان له مال غائب ودفع إلى الفقير مقدار زكاته ونوى أنه إن كان باقياً فهذا زكاته وإلا فصدقة مستحبة أو من المظالم مثلاً صح وأجزأ.

مسألة ٤ - الأحوط لو لم يكن الأقوى عدم جواز تأخير الزكاة ولو بالعزل مع الامكان عن وقت وجوبها الذي يغير وقت التعلق كالغلات بل فيما يعتبر فيه الحول أيضاً، لاحتمال أن يكون وقت الوجوب هو وقت الاستقرار بمضي السنة، بل الأحوط عدم تأخير الدفع والايصال أيضاً مع وجود المستحق، وإن كان الأقوى الجواز خصوصاً مع انتظار مستحق معين أو أفضل إلى شهرين أو أزيد في خلال السنة. والأحوط عدم التأخير عن أربعة أشهر، ولو تلفت مع التأخير بغير عذر ضمنها، ولا يجوز تقديمها قبل وقت الوجوب إلا قرضاً على المستحق، فيحسبها حينه عليه زكاة مع بقاءه على صفة الاستحقاق وبقاء الدافع والمال على شرائط الوجوب، وله أن يستعيد منه ويدفع إلى غيره إلا أن الأحوط الأولى الاحتساب حينئذ.

مسألة ٥ - الأفضل بل الأحوط دفع الزكاة إلى الفقيه في عصر الغيبة سيما إذا طلبها، لأنه أعرف بمواقعها، وإن كان الأقوى عدم وجوبه إلا إذا حكم بالدفع إليه لمصلحة الاسلام أو المسلمين، فيجب اتباعه وإن لم يكن مقلداً له.

مسألة ٦ - يستحب ترجيح الأقارب على غيرهم، وأهل الفضل والفقه والعقل على غيرهم، ومن لا يسأل من الفقراء على غيره.

مسألة ٧ - يجوز عزل الزكاة وتعيينها في مال مخصوص حتى مع وجود المستحق، والتعيين في غير الجنس مع إشكال وإن لا يخلو من وجه، فتكون أمانة في يده لا يضمنها إلا مع التعدي أو التفريط أو التأخير مع وجود المستحق، وليس

در صورتی که گیرنده از غیر راه (مصرف در) معصیت خدا ضامن آن باشد مالک می تواند آن را مثل سایر بدهکارها زکات حساب کند. و اما اگر از راه (صرف در) معصیت ضامن شده باشد جایز نیست آن را زکات حساب کند؛ کما اینکه در صورتی که تلف شده به نحوی که فقیر ضامن آن نباشد دیگر جایی برای چیزی که آن را زکات حساب کند نیست.

مسئله ۳- اگر مالی داشته باشد که نزدش نیست و به مقدار زکات آن به فقیر بدهد به نیت آنکه اگر آن مال باقی است زکات آن باشد و اگر نیست صدقه مستحبی یا رد مظالم باشد صحیح و کافی است.

مسئله ۴- احتیاط (واجب) آنست - اگر اقوی نباشد - تأخیر (در پرداختن) زکات ولو به صورت جدا کردن آن از مال، در صورت امکان، از وقت وجوب آن که مغایر با وقت تعلق است در مثل غلات، جایز نیست، بلکه همچنین است در چیزهایی که گذشتن سال معتبر است؛ چون احتمال دارد وقت وجوب اداء همان وقت استقرار زکات (بر مالک) به سبب گذشتن سال باشد. بلکه احتیاط آنست که پرداختن زکات و به مصرف رساندن آن را هم، با وجود مستحق، تأخیر نیندازد؛ اگر چه اقوی آن است که تأخیر آن تا دو ماه یا بیشتر در طول سال جایز است خصوصاً اگر منتظر مستحق معین یا افضل باشد. و احتیاط آن است که از چهار ماه بیشتر تأخیر بیفتد، و اگر بدون عذر تأخیر بپایانزد و تلف شود ضامن است. و مقدم داشتن زکات پیش از وقت وجوب، جایز نیست مگر به مستحق به عنوان قرض، که در این صورت وقتی که زکات واجب شد آن را زکات حساب می کند بشرط آنکه شخص مستحق بر صفت استحقاق باقی باشد و قرض دهنده و مال هم بر شرایط وجوب باقی باشند و می تواند از او پس بگیرد و به دیگری بدهد اگر چه در این صورت احتیاط مستحب آن است که زکات حساب کند.

مسئله ۵- افضل بلکه احوط آن است که در زمان غیبت، زکات را به فقیه بدهند خصوصاً وقتی که فقیه آن را مطالبه کند زیرا او به موارد مصرف آن آشناتر است؛ اگر چه اقوی آن است که دادن آن به فقیه واجب نیست، مگر وقتی که حکم کند که به خاطر مصلحت اسلام و مسلمین به او پردازند، که در این صورت، پیروی از او واجب است هر چند مقلد او نباشد.

مسئله ۶- مستحب است خویشاوندان را بر دیگران ترجیح دهد و همچنین اهل فضل و فقه و عقل را بر غیر آنان، و فقیری را که سؤال (گدایی) نمی کند بر فقیری که سؤال می کند (ترجیح دهد).

مسئله ۷- کنار گذاشتن زکات و تعیین آن در مال مخصوصی جایز است حتی در صورتی که مستحق هم موجود باشد و تعیین آن در غیر جنس زکوی (نیز جایز است) ولی (بطور کلی تعیین و عزل) همراه اشکال است؛ اگر چه خالی از وجه نیست. و بعد از جدا کردن و تعیین در دست او امانت است و ضامن آن نیست مگر اینکه در نگهداری آن کوتاهی کند و یا با وجود مستحق

له تبديلها بعد العزل.

مسألة ٨ - لو أتلف الزكاة المعزولة متلف فان كان مع عدم ما يوجب الضمان كالتأخير مثلاً يكون الضمان على المتلف فقط، و الا فعلى المالك أيضاً و ان كان قراره على المتلف.

مسألة ٩ - لو اتجر بما عزله تكون الخسارة عليه والربح للفقير اذا كان الاتجار لمصلحة الزكاة فأجاز ولي الأمر، وكذا في الاتجار بالنصاب قبل اخراج الزكاة على الأقرب، و أما اذا اتجر بهما لنفسه و أوقع التجارة بالعين الخارجي فتصححهما في الموردين بالاجازة محل إشكال، بل يقع باطلاً في الجميع في الأول، و بالنسبة في الثاني، و إن أوقع التجارة بالذمة و أدى من المعزول أو النصاب يكون ضامناً و الربح له إلا إذا أراد الأداء بهما حال إيقاع التجارة، فانه حينئذ محل إشكال.

مسألة ١٠ - يجوز نقل الزكاة من بلده سواء وجد المستحق في البلد أم لا، ولو تلفت يضمن في الأول دون الثاني، كما أن مؤونة النقل عليه مطلقاً.

مسألة ١١ - لو قبض الفقيه الزكاة بعنوان الولاية على أخذها برأت ذمة المالك و إن تلفت عنده بتفريط أو غيره أو أعطى غير المستحق اشتبهاً و إذا قبضها بعنوان الوكالة على المالك لم تبرأ ذمته إلا بعد الدفع الى المحل.

مسألة ١٢ - أجرة الكيال والوزان والكيل و نحو ذلك على المالك.

مسألة ١٣ - من كان عليه أو في تركته الزكاة و أدركه الموت يجب عليه الايصاء بإخراجها من تركته، و كذا سائر الحقوق الواجبة، ولو كان الوارث مستحقين جاز للوصي أداؤها اليهم من مال الميت، و كذا جاز أخذها لنفسه مع الاستحقاق و عدم انصراف في الوصية إلى أدائها الى الغير ويستحب دفع شيء منها إلى غير الوارث اذا أراد دفعها إليه.

مسألة ١٤ - يكره لرب المال أن يطلب من الفقير تملك ما دفعه اليه صدقة ولو

تأخیر بیندازد، و بعد از جدا کردن نمی تواند آن را به چیز دیگری تبدیل کند.

مسئله ۸- اگر زکاتی را که کنار گذاشته کسی تلف کند، پس اگر چیزی که موجب ضمان است - مانند تأخیر مثلاً - در میان نباشد پس ضمان آن تنها بر تلف کننده است و گرنه بر مالک هم هست؛ اگر چه استقرار آن (در نهایت) بر متلف است.

مسئله ۹- اگر با مالی که برای زکات کنار گذاشته تجارت کند خسارت بر مالک و سود آن برای فقرا است اگر تجارت به مصلحت زکات باشد و ولی امر (معامله را) اجازه دهد. و همچنین است بنابر اقرب تجارت کردن به نصاب (بعد از واجب شدن و) قبل از پرداختن زکات آن. و اما اگر با زکات و یا نصاب برای خودش تجارت کند و معامله را بر عین خارجی واقع نماید پس در هر دو صورت تصحیح آن با اجازه حاکم شرع محل اشکال است، بلکه در فرض اول (که با زکات معامله نموده) تمام آن باطل است و در دوم (که با نصاب معامله کرده) به نسبت مقدار زکات (باطل است). ولی اگر معامله را بر ذمه انجام دهد و (آنچه را به ذمه گرفته) از زکاتی که کنار گذاشته و یا از نصاب پردازد ضامن است؛ لیکن سود، ملک خود او می شود، مگر آنکه در زمان انجام معامله تصمیم داشته باشد که از زکات یا نصاب بدهد که در این صورت معامله محل اشکال است.

مسئله ۱۰- منتقل کردن زکات را از شهر خود (به جایی دیگر) جایز است چه مستحقّی در شهرش باشد و چه نباشد و اگر تلف شود در فرض اول (با وجود مستحق) ضامن است و در فرض دوم (که مستحق نباشد) ضامن نیست؛ چنان که مخارج انتقال در هر دو صورت بر مالک است. مسئله ۱۱- اگر فقیه به عنوان ولایت بر گرفتن زکات، آن را بگیرد ذمه مالک برئ می شود؛ اگر چه در نزد او به سبب کوتاهی کردن یا غیر آن تلف شود و یا اشتباهاً آن را به غیر مستحق بدهد. و اگر به عنوان وکالت از مالک بگیرد ذمه مالک برئ نمی شود مگر بعد از آنکه در مورد خودش مصرف و پرداخت شود.

مسئله ۱۲- اجرت کسی که کیل و وزن می کند و اجرت کیل و مانند آن بر مالک است.

مسئله ۱۳- کسی که در ذمه او یا در ترکه اش زکات است و مرگ او فرا رسد بر او واجب است وصیت کند که زکات را از ترکه اش پردازند؛ و همچنین است سایر حقوق واجب. و اگر ورثه مستحق زکات باشند وصی می تواند زکات را از مال میت به ورثه بدهد؛ و همچنین اگر وصی مستحق زکات باشد می تواند زکات میت را برای خودش بردارد اگر قرینه ای بر انصراف وصیت از او و پرداختن به دیگران نباشد، و اگر می خواهد به ورثه بدهد مستحب است مقداری از آن را به غیر ورثه بدهد.

مسئله ۱۴- برای مالک کراهت دارد که از فقیر بخواهد آنچه را به عنوان صدقه ولو صدقه مستحبی به او داده تملک کند، خواه تملکش مجانی باشد و خواه در مقابل عوض، و اگر فقیر

٦٦ _____ في زكاة الأبدان
مندوبة سواء كان التملك مجانياً أو بالعوض، ولو أراد الفقير بيعه بعد تقويمه عند من أراد كان المالك أحق به، لكن زوال الكراهة غير معلوم. نعم لو كانت الصدقة جزء حيوان لا يتمكن الفقير من الانتفاع به ولا يشتريه غير المالك أو يحصل للمالك ضرر بشراء غيره جاز شراؤه من دون كراهة.

مسألة ١٥ - لو دفع شخص زكاته إلى شخص ليصرفها في الفقراء أو خمسة إليه ليصرفه في السادة ولم يعين شخصاً و كان المدفوع إليه مصرفاً ولم ينصرف اللفظ عنه جاز له أن يأخذ مثل أحدهم من غير زيادة، وكذا له أن يصرفه في عياله خصوصاً إذا قال: هذا للفقراء أو للسادة، أو هذا مصرفه الفقراء والسادة، وإن كان الأحوط عدم الأخذ إلا باذن صريح، وكذا الحال لو دفع إليه مال آخر ليصرفه في طائفة و كان المدفوع إليه بصفتهم.

المقصد الثاني في زكاة الأبدان

وهي المسماة بزكاة الفطرة، وقد ورد فيها «إنه يتخوف الفوت على من لم تدفع عنه» و «إنها من تمام الصوم كما أن الصلاة على النبي صلى الله عليه وآله من تمام الصلاة» والكلام فيمن تجب عليه، وفي جنسها وفي قدرها، وفي وقتها، وفي مصرفها.

القول فيمن تجب عليه

مسألة ١ - تجب زكاة الفطرة على المكلف الحرّ الغني فعلاً أو قوة فلا تجب على الصبي ولا المجنون ولو إدوارياً إذا كان دور جنونه عند دخول ليلة العيد، ولا يجب على وليها أن يؤدي عنها من مالهما، بل الأقوى سقوطها عنها بالنسبة إلى

پس از آنکه نزد کسی که مایل است قیمت گذاری کند بخواهد آن را بفروشد مالک به خرید آن از دیگران سزاوارتر است؛ ولی برطرف شدن کراهت معلوم نیست. البته اگر صدقه جزئی از یک حیوان باشد که فقیر نتواند از آن بهره‌ای ببرد و غیر از مالک کسی دیگری آن را نخرد و یا آنکه با خرید دیگری بر مالک زیان وارد شود می‌تواند مالک بدون کراهت آن را بخرد.

مسئله ۱۵- اگر شخصی زکات خود را به کسی بدهد که آن را در مورد فقرا به مصرف رساند یا خمس مال خود را بدهد که در مورد سادات مصرف کند و مورد مخصوصی را معین نکند و خود آن شخص که مال را گرفته مورد مصرف (و مستحق زکات یا خمس) باشد، و عبارت مالک از او منصرف نباشد می‌تواند به اندازه یکی از آنان (فقراء یا سادات) و نه بیشتر برای خود بردارد، و نیز می‌تواند آن را خرج عیالات خود کند، مخصوصاً اگر مالک بگوید اینها برای فقرا و یا برای سادات است یا (بگوید) این مال مصرفش فقرا یا سادات است؛ اگر چه احتیاط (مستحب) آن است که برای خود بر ندارد مگر با اذن صریح مالک. و همچنین است حکم، اگر مال دیگری به او داده شود که در طایفه خاصی مصرف کند و خود او دارای همان صفت و خصوصیت باشد.

مقصد دوم در زکات بدن - فطره -

«زکات بدن» همان است که «زکات فطره» نامیده می‌شود، و همانا درباره این زکات، (حدیث) وارد شده که همانا «هر کس آن را ندهد ترس فوت او هست». و (نیز روایت شده که) «همانا زکات فطره جزء تکمیل روزه است، چنان که صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جزء تکمیل نماز است». و (اکنون) سخن (و بحث) درباره کسی است که زکات فطره بر او واجب است و در جنس و مقدار و وقت و مصرف آن است.

گفتاری در مورد کسی که زکات فطره بر او واجب است

مسئله ۱- زکات فطره بر شخص مکلف و آزادی که فعلاً بی نیاز یا در حکم بی نیاز باشد (یعنی مخارج سال خود را فعلاً دارد یا کسب و کاری دارد که به تدریج آن را تأمین می‌کند) واجب است؛ پس نه بر کودک واجب است و نه دیوانه، ولو آنکه ادواری باشد اگر غروب شب عید، دور جنون او باشد، بر ولی آن دو واجب نیست که از جانب آنان از مالشان زکات فطره ادا کند، بلکه اقوی آن است که زکات کسانی که نان خور کودک و دیوانه می‌باشند (نیز) از گردن آن دو ساقط است. و بر کسی که هنگام غروب شب عید بی هوش باشد واجب نیست، و بر بنده

من يعولانه، ولا على من هو مغمى عليه عند دخول ليلة العيد، ولا على المملوك، ولا على الفقير الذي لا يملك مؤونة سنته له ولعياله زائداً على ما يقابل الدين و مستثنياته لا فعلاً ولا قوة، والأحوط اعتبار الدين الحال في هذه السنة لا غيره نعم الأحوط الأولى لمن زاد على مؤونة يومه و ليلته صاع إخراجها، بل يستحب للفقير مطلقاً إخراجها ولو بأن يدير صاعاً على عياله ثم يتصدق على الأجنبي بعد أن ينتهي الدور إليه، هذا إذا لم يكن بينهم قاصر، وإلا فالأحوط أن يقتصر في الإدارة بينهم على المكلفين، ولو أخذ الولي عن القاصر يصرفها له ولا يردّها إلى غيره.

مسألة ٢ - يعتبر وجود الشرائط المذكورة عند دخول ليلة العيد، أي قبيله ولو بلحظة بأن كان واجداً لها فأدرك الغروب، فلا يكفي وجودها قبله إذا زال عنده، ولا بعده لو لم يكن عنده، فتجب على من بلغ مثلاً عنده أو زال جنونه، ولا تجب على من بلغ بعده أو زال جنونه، نعم يستحب أداؤها إذا كان ذلك قبل الزوال من يوم العيد.

مسألة ٣ - يجب على من استكمل الشرائط المزبورة إخراجها عن نفسه وعن من يعوله من مسلم و كافر و حرّ و عبد و صغير و كبير حتى المولود قبل هلال شوال و لو بلحظة، و كذا كل من يدخل في عيلولته قبله حتى الضيف و إن لم يتحقق منه الأكل، مع صدق كونه ممن يعوله و إن لم يصدق أنه عياله بخلاف المولود بعده. و كذا من دخل في عيلولته بعده، فلا تجب عليه فطرتهم، نعم هي مستحبة إذا كان ما ذكر قبل الزوال من العيد.

مسألة ٤ - من وجبت فطرته على الغير لضيافة أو عيلولة سقطت عنه ولو كان غنياً جامعاً لشرائط الوجوب لولا العيلولة، بل الأقوى سقوطها عنه و إن كان المضيف والمعيّل فقيراً و هو غني، والأحوط إخراجها عن نفسه لو علم بعدم إخراج الغير الذي خوطب بها نسياناً أو عصياناً و إن كان الأقوى عدم وجوبه، والأقوى

واجب نیست شخص فقیری که مخارج سال خود و عیال خود را علاوه بر مقداری که به اندازه بدهی و مستثنیات آن باشد ندارد، نه فعلاً و نه تدریجاً، زکات فطره واجب نیست، و احتیاط آن است که بدهی که در همین سال سررسید آن باشد ملاحظه شود نه بدهیهای دیگر. البته احتیاط مستحب برای هر کس که از مخارج شبانه روزش به اندازه یک صاع اضافه دارد آن است که زکات فطره را بدهد، بلکه برای فقیر مطلقاً (اگر چه به این اندازه هم اضافه نداشته باشد) مستحب است که زکات فطره را بدهد و لوبه اینکه یک صاع را بر نانخورهای خود دور بگرداند (یعنی به قصد فطره به یکی از عیالاتش بدهد و او به همین قصد به دیگری تا نفر آخر) و بعد از آن که دوره آخر رسید آن را به فردی که از خودشان نباشد به عنوان زکات بدهد، این در صورتی است که میان آنان فرد غیر مکلفی نباشد و گرنه احتیاط (واجب) آن است که در دور گرداندن بر مکلفین اکتفا کند؛ و اگر ولی زکات فطره را از غیر مکلف بگیرد آن را به مصرف خود او برساند و به دیگری رد نکند.

مسئله ۲ - وجود شرایط مزبور هنگام غروب شب عید معتبر است یعنی کمی قبل از دخول شب عید اگر چه یک لحظه باشد بطوری که دارای شرایط باشد سپس غروب را درک کند؛ پس اگر قبل از غروب شرایط را داشته و هنگام غروب زایل شود کافی نیست، و (همچنین) اگر هنگام غروب نباشد و بعد از آن حاصل شود کافی نیست بنابراین زکات بر کسی که هنگام غروب مثلاً بالغ شود یا جنون او بر طرف شود واجب است، و بر کسی که بعد از آن بالغ شود یا جنونش بر طرف شود واجب نیست؛ البته اگر این مطلب (یعنی بالغ و یا عاقل شدن) قبل از ظهر روز عید باشد مستحب است زکات فطره را بدهد.

مسئله ۳ - کسی که شرایط مزبور را به طور کامل دارا باشد برای خودش و کسی که نان او را می دهد، مسلمان باشد یا کافر، آزاد باشد یا بنده، صغیر باشد یا کبیر، حتی نوزادی که ولویک لحظه قبل از هلال شوال به دنیا آمده باشد باید زکات فطره را بدهد. و همچنین است تمام کسانی که قبل از هلال شوال در عائله او داخل شوند حتی میهمان، ولو چیزی هم نخورد در صورتی که صدق کند که از جمله کسانی است که نانش را می دهد اگر چه صدق نکند که جزء نانخورهای او است، برخلاف نوزادی که بعد از غروب متولد شود. و همچنین است کسانی که بعد از غروب در نانخوری او داخل شوند که فطره آنان بر او واجب نیست؛ البته اگر آنچه ذکر شد قبل از ظهر روز عید باشد دادن زکات فطره آنان مستحب است.

مسئله ۴ - کسی که به خاطر میهمان شدن یا نان غیر را خوردن فطره اش بر دیگری واجب است، از خود او ساقط است اگر چه بی نیاز بوده و اگر نان خور نمی شد همه شرایط وجوب زکات فطره دارا بود؛ بلکه اقوی آن است که زکات از وی ساقط می شود اگر چه میزبان و نان ده فقیر و میهمان یا نانخور غنی باشد. و احتیاط آن است که اگر بداند کسی که مخاطب پرداخت زکات فطره او است از روی فراموشی و یا از روی معصیت آن را نمی پردازد، خودش پردازد اگر

وجوبها على الضيف إذا لم يصدق أنه ممن يعوله، لكن لا ينبغي للمضيف ترك الاحتياط بالاخراج أيضاً مضافاً إلى إخراج الضيف.

مسألة ٥ - الغائب عن عياله يجب عليه أن يخرجها عنهم إلا إذا وكلهم في إخراجها من ماله و كانوا موثقاً بهم في الأداء.

مسألة ٦ - الظاهر أن المدار في العيال هو فعلية العيلولة لا على وجوب النفقة و إن كان الأحوط مراعاة أحد الأمرين، فلو كانت له زوجة دائمة في عيلولة الغير تجب على ذلك الغير فطرتها لا عليه، ولو لم تكن في عيلولة أحد تجب عليها مع اجتماع الشرائط، ومع عدمه لا تجب على أحد، وكذا الحال في المملوك .

مسألة ٧ - لو كان شخص في عيلولة إثنين تجب فطرته عليهما مع يسارهما، و مع يسار أحدهما تجب عليه حصته دون الآخر على الأحوط في الصورتين.

مسألة ٨ - تحرم فطرة غير الهاشمي على الهاشمي، والمدار هو المعيل لا العيال، والأحوط مراعاة كليهما.

مسألة ٩ - تجب فيها النية كغيرها من العبادات، ويجوز أن يتولى الإخراج من وجبت عليه، أو يوكل غيره في التأدية، فحينئذ لا بد للوكيل من نية التقرب، و إن وكله في الإيصال يجب عليه أن ينوي كون ما أوصله الوكيل إلى الفقير زكاة، و يكفي بقاء النية في خزانة نفسه، ولا يجب خطورها تفصيلاً، و يجوز أن يوكل غيره في الدفع من ماله والرجوع إليه فيكون بمنزلة الوكيل في دفعه من مال الموكل، ولا يبعد جواز التوكيل في التبرع بأن يوكله أن يؤدي زكاته من ماله بدون الرجوع إليه، نعم أصل التبرع بها بلا توكيل محل إشكال.

القول في جنسها

مسألة ١ - لا يبعد أن يكون الضابط فيه ما يتعارف في كل قوم أو قطر

چه اقوی آن است که واجب نیست. و اقوی آن است که دادن زکات فطره بر خود میهمان واجب است در جایی که صدق نمی کند که وی جزو کسانی است که میزبان نانشان را می دهد؛ و لیکن سزاوار است میزبان نیز احتیاط را ترک نکرده و فطره میهمان را بپردازد. علاوه بر آنکه خود میهمان نیز می پردازد.

مسئله ۵. کسی که نزد عیالات خود نیست بر او واجب است زکات آنان را بدهد مگر آنکه آنها را وکالت داده باشد که از مالش بپردازند و مورد اطمینان باشند که می پردازند.

مسئله ۶. ظاهر آن است که میزان در عیال (که زکات فطره اش واجب است)، نان خور بودن فعلی افراد است نه آنکه صرفاً واجب النفقه باشد، اگر چه احتیاط مراعات یکی از دو امر است. پس اگر همسر دائمی داشته باشد که نان خور غیر است فطره اش بر همان غیر واجب است نه بر او. و اگر نان خور هیچ کس نباشد با اجتماع سایر شرایط زکات فطره بر خود زن واجب است، و در صورت جمع نبودن شرایط، بر هیچ کس واجب نیست، همچنین است حکم در مورد بنده.

مسئله ۷. اگر کسی عائله دو نفر باشد، فطره او بر هر دوی آنها واجب است در صورتی که هر دو تمکن داشته باشند؛ و در صورتی که یکی از آنها تمکن داشته باشد به مقدار سهم خود بر او واجب است و بر دیگری چیزی واجب نیست بنابر احتیاط در هر دو صورت.

مسئله ۸. فطره غیر هاشمی بر هاشمی حرام است و معیار نان ده است نه نان خور (ناندهی که خودش هاشمی نیست نمی تواند فطره هاشمی را که نان خوار او است به هاشمی بدهد)، ولی احتیاط مستحب است که هر دو را مراعات کند.

مسئله ۹. در زکات فطره مانند سایر عبادات نیت واجب است، و کسی که زکات بر او واجب است می تواند خودش بپردازد و می تواند به دیگری وکالت بدهد تا بپردازد، و در این صورت باید وکیل قصد قربت کند؛ اگر فقط در رساندن آن را به مستحق او را وکیل نماید بر خود مالک واجب است نیت کند که آنچه را وکیل به فقیر می رساند زکات باشد، و باقی ماندن نیت در خزانه نفش کفایت می کند، و خطور دادن آن در ذهن تفصیلاً واجب نیست، و می تواند به دیگری وکالت دهد که از مال خودش بپردازد و سپس به او رجوع نماید (از او بگیرد) و این وکیل به منزله کسی است که وکیل شود از مال موکل بپردازد. و بعید نیست که وکالت دادن در تبرع هم جایز باشد؛ به این ترتیب که به شخصی وکالت دهد تا زکات فطره او را از مال خودش بدهد بدون آنکه به موکل رجوع نماید (و عوض آن را بگیرد). البته اصل تبرع به آن بدون وکالت دادن مالک محل اشکال است.

گفتاری در مورد جنس فطره

مسئله ۱. بعید نیست معیار در جنس زکات فطره همان چیزی باشد که هر قوم یا منطقه ای بطور

٧٢ في قدرها
التغذي به وإن لم يكتفوا به كالبز والشعير والأرز في مثل غالب بلاد إيران
والعراق، والأرز في مثل الجيلان وحواليه، والتمر والإقط واللبن في مثل النجد
وبراري الحجاز وإن كان الأقوى الجواز في الغلات الأربع مطلقاً، فإذا غلب في
قطر التغذية بالذرة ونحوها يجوز إخراجها كما يجوز إخراج الغلات الأربع، ومع
عدم الغلبة فالأحوط إخراج الغلات الأربع، ويجوز دفع الأثمان قيمة، وفي
إخراج غيرها مما لا يكون من جنسها قيمة إشكال، بل عدم الاجتزاء لا يخلو من
وجه، وتعتبر في القيمة حال وقت الإخراج وبلده.

مسألة ٢ - يعتبر في المدفوع فطرة أن يكون صحيحاً، فلا يجزي المعيب، كما لا
يجزي المزوج بما لا يتسامح فيه، بل يشكل إعطاء المعيب والممزوج قيمة عن
الصحيح وغير المزوج.

مسألة ٣ - الأفضل إخراج التمر ثم الزبيب، وقد يترجح الأنفع بملاحظة
المرجحات الخارجية، كما يرجح لمن يكون قوته من البرّ الأعلى الدفع منه لا من
الأدون أو الشعير.

القول في قدرها

وهو صاع من جميع الأقوات حتى اللبن، والصاع أربعة أمداد، وهي تسعة
أرطال بالعراقي وستة بالمدني، وهي عبارة عن ستمائة و أربعة عشر مثقالاً
صيرفياً و ربع مثقال، فيكون بحسب حقة النجف - التي هي تسعمائة مثقال و
ثلاثة و ثلاثون مثقالاً و ثلث مثقال - نصف حقة ونصف وقية و أحد و ثلاثون
مثقالاً إلا مقدار حصتين، و بحسب حقة اسلامبول - وهي مأتان و ثمانون
مثقالاً - حقتان و ثلاثة أرباع الوقية و مثقال و ثلاثة أرباع المثقال، و بحسب
المنّ الشاهي - و هو ألف و مأتان و ثمانون مثقالاً - نصف منّ إلا خمسة و

متعارف با آن تغذیه می کنند اگر چه تنها به آن غذا هم اکتفا نکنند، مانند گندم، جو و برنج در اکثر شهرستانهای ایران و عراق، و خصوص برنج در گیلان و اطراف آن، و خرما، و کشک و ماست در مثل نجد و صحراهای حجاز، اگر چه اقوی آن است که غلات چهارگانه مطلقاً جایز است. بنابر این اگر در منطقه ای نهالاً با ذرت و مانند آن تغذیه کنند جایز است زکات فطره را از همان ذرت بدهند، چنان که پرداختن غلات چهارگانه هم جایز است. و اگر غذای خاصی غلبه نداشته باشد احتیاط (واجب) دادن غلات چهارگانه است. و جایز است پول را به عنوان قیمت بدهند. و پرداختن غیر پول که از جنس خود زکات نباشد، به عنوان قیمت، محل اشکال است؛ بلکه کافی نبودن آن خالی از وجه نیست. و باید در قیمت، زمان و مکان پرداختن آن ملاحظه شود.

مسئله ۲- مالی که برای زکات فطره می دهد لازم است سالم باشد؛ پس اگر معیوب باشد کافی نیست، چنان که اگر ممزوج باشد به چیزی که قابل مسامحه نیست کفایت نمی کند؛ بلکه دادن جنس معیوب یا ممزوج به عنوان قیمت جنس صحیح و غیر ممزوج مورد اشکال است. مسئله ۳- برای زکات فطره خرما افضل است و بعد از آن کشمش، البته گاهی به ملاحظه امور خارجی چیز دیگری که نافع تر باشد ترجیح داده می شود. مثل اینکه برای کسی که غذای او گندم اعلی است بهتر است که از همان گندم اعلی بدهد نه از نوع پست تر، یا از جو.

گفتاری در مورد مقدار زکات فطره

مقدار زکات فطره از هر نوع قوت و غذایی که باشد یک صاع است حتی از ماست، و «صاع» چهارمده است و این چهارمده نه رطل - کیل - به رطل عراقی و شش رطل به رطل مدنی است و این چهارمده (یا نه رطل و شش رطل) ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است؛ پس صاع به حسب «حُقه»^۱ نجف - که نهصدوسی و سه مثقال و ثلث مثقال است - نصف حُقه و نصف «وُقیّه»^۲ و سی و یک مثقال، دو نخود کم می باشد، و به حسب «حُقه» اسلامبول - که دویست و هشتاد مثقال است - دو حقه و سه ربع «وُقیّه» و یک مثقال و سه چهارم مثقال است. و به حسب «من» شاهی - که هزار و دویست و هشتاد مثقال است - از نصف من، بیست و پنج مثقال و سه ربع مثقال کم. و به حسب کیلوگرم که در این زمان متعارف است نزدیک سه کیلوگرم است.

(۱) کیل: پیمانه است.

(۲) یک جزء از دوازده جزء رطل.

٧٤ _____ في وقت وجوب الفطرة
عشرون مثقالاً و ثلاثة أرباع المثقال، و بحسب الكيلو في هذا العصر ما يقارب
ثلاث كيلوات.

القول في وقت وجوبها

و هو دخول ليلة العيد، و يستمر وقت دفعها إلى وقت الزوال، والأفضل بل
الأحوط التأخير إلى النهار، ولو كان يصلي العيد فلا يترك الاحتياط باخراجها
قبل صلاته، فان خرج وقتها و كان قد عزلها دفعها الى مستحقها، وإن لم يعزلها
فالأحوط عدم سقوطها، بل يؤدي ناوياً بها القربة من غير تعرض للأداء
والقضاء.

- مسألة ١ - لا يجوز تقديمها على شهر رمضان، بل مطلقاً على الأحوط، نعم لا
بأس بإعطاء الفقير قرصاً ثم احتسابه عليه فطرة عند مجيء وقتها.
- مسألة ٢ - يجوز عزل الفطرة و تعيينها في مال مخصوص من الأجناس أو عزل
قيمتها من الأثمان، والأحوط بل الأوجه الاقتصار في عزل القيمة على الأثمان،
ولو عزل أقل مما تجب عليه اختص الحكم به و بقي الباقي غير معزول، ولو عزلها في
الأزيد ففي انعزالها بذلك حتى يكون المعزول مشتركاً بينه و بين الزكاة إشكال،
نعم لو عيّنها في مال مشترك بينه و بين غيره مشاعاً فالأظهر انعزالها بذلك اذا
كانت حصته بقدرها أو أقل منها، ولو خرج الوقت و قد عزلها في الوقت جاز
تأخير دفعها الى المستحق خصوصاً مع ملاحظة بعض المرجحات و ان كان
يضمنها مع التمكن ووجود المستحق لو تلفت. بخلافه فيما اذا لم يتمكن فانه لا
يضمن الا مع التعدي والتفريط في حفظه كسائر الأمانات.
- مسألة ٣ - الأحوط عدم نقلها بعد العزل الى بلد آخر مع وجود المستحق.

گفتاری در مورد وقت وجوب فطره

وقت وجوب زکات فطره هنگام داخل شدن شب عید است و وقت پرداختن آن تا ظهر روز عید ادامه دارد و افضل بلکه احوط آن است که (پرداختن را) بروز تأخیر بیندازد (و در روز عید بپردازد).

و اگر نماز عید را می‌خواند احتیاط را ترک نکند که قبل از نماز عید، زکات فطره را بدهد.

و اگر وقت دادن زکات گذشت و زکات را جدا کرده باشد باید آن را به مستحق بدهد و اگر جدا نکرده باشد احتیاط (واجب) آن است که زکات ساقط نمی‌شود بلکه آن را به قصد قربت و بدون نیت ادا و قضا می‌پردازد.

مسئله ۱ - مقدم داشتن زکات فطره بر ماه رمضان جایز نیست، بلکه (تقدیم آن) به هیچ نحو جایز نیست، البته مانعی ندارد به فقیر قرض دهد، و بعد از آن و در وقت وجوب، قرض را به عنوان فطره حساب نماید.

مسئله ۲ - جدا کردن فطره و معین کردن آن در مال مخصوصی از اجناس و یا جدا گذاشتن قیمت آن از نقدینه‌ها جایز است؛ و احوط بلکه صحیحتر آن است که در جدا کردن قیمت به نقدینه و پول اکتفا کند. و اگر کمتر از مقداری که بر او واجب است جدا کند حکم اختصاص به آن دارد و باقی مانده همچنان جدا نشده باقی می‌ماند، و اگر آن را در مالی بیش از مقدار زکات کنار بگذارد، جدا شدن آن با این عمل بطوری که آن مقدار جدا شده بین مالک و زکات مشترک باشد مشکل است؛ البته اگر زکات را در مالی که بین مالک و شخص دیگری به طور مشاع مشترک است تعیین کند و سهم او به مقدار زکات یا کمتر از آن باشد اظهر آن است که با این عمل زکات جدا و معین می‌شود. و اگر وقت ادای زکات بگذرد و آن را در وقت جدا کرده باشد می‌تواند ادای آن را به مستحق، تأخیر اندازد، خصوصاً با ملاحظه کردن بعضی مرجحات؛ اگر چه (در صورت تأخیر) با تمکن از پرداخت و بودن مستحق اگر تلف شود ضامن آن است، برخلاف جایی که متمکن از پرداخت آن نباشد که ضامن نیست مگر اینکه در نگهداری آن کوتاهی شود (که در این صورت) مانند سایر امانتها (ضامن است).

مسئله ۳ - احتیاط (واجب) است که زکات را بعد از جدا کردن با بودن مستحق به جای دیگر انتقال ندهند.

القول في مصرفها

الأقوى أن مصرفها مصرف زكاة المال و ان كان الأحوط الاقتصار على دفعها إلى الفقراء المؤمنين و اطفالهم، بل المساكين منهم و إن لم يكونوا عدولاً، و يجوز إعطاؤها للمستضعفين من المخالفين عند عدم وجود المؤمنين والأحوط أن لا يدفع إلى الفقير أقل من صاع أو قيمته و إن اجتمع جماعة لا تسعهم كذلك ، و يجوز أن يعطى الواحد أصواعاً بل إلى مقدار مؤونة سنته، والأحوط عدم الاعطاء والأخذ أزيد من مؤونتها، و يستحب اختصاص ذوي الأرحام والجيران و أهل الهجرة في الدين والفقه والعقل وغيرهم ممن يكون فيه بعض المرجحات، ولا يترك الاحتياط بعدم الدفع إلى شارب الخمر والمتجاهر بمثل هذه الكبيرة، ولا يجوز أن يدفع إلى من يصرفها في المعصية.

گفتاری در مورد مصرف زکات فطره

اقوی آن است که جای مصرف زکات فطره همان جای مصرف زکات مال است، اگر چه احتیاط (مستحب) آن است که به پرداختن زکات فطره به فقرای مؤمنین و فرزندانسان بلکه به مساکین مؤمنین اگر چه عادل نباشند اکتفاء شود؛ و دادن زکات فطره به مستضعفین از مخالفین وقتی که فقیر مؤمن نباشد جایز است. و احتیاط (واجب) آن است که به هر فقیر کمتر از یک صاع یا قیمت آن داده نشود. اگر چه عده ای از فقرا جمع شوند که زکات اینگونه (که هر یک یک صاع بگیرد) به همه آنان نرسد. و جایز است که به یک فقیر چندین صاع بلکه تا بمقدار مخارج سالش داده شود، و احتیاط (واجب) آن است که بیش از مخارج یک سال به فقیر ندهند و فقیر هم نگیرد. و مستحب است خویشاوندان، همسایگان و کسانی که به خاطر دین ترک وطن کرده اند و فقها و خردمندان و دیگر کسانی که دارای بعضی امتیازات هستند مقدم داشته شوند، و ترک احتیاط نشود که فطره به شرابخوار و متجاهربه مثل این گناه کبیره داده نشود. و (همچنین) دادن زکات فطره به کسی که آن را در معصیت خرج می کند جایز نیست.

كتاب الخمس

و هو الذي جعله الله تعالى لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم وذريته كثر الله نسلهم المبارك عوضاً عن الزكاة التي هي من أوساخ أيدي الناس إكراماً لهم، و من منع منه درهماً كان من الظالمين لهم والغاصبين لحقهم، فعن مولانا الصادق عليه السلام «إن الله لا إله إلا هو لَمَّا حرّم علينا الصدقة أنزل لنا الخمس، فالصدقة علينا حرام و الخمس لنا فريضة والكرامة لنا حلال» و عنه عليه السلام «لا يعذر عبد اشترى من الخمس شيئاً أن يقول يا رب اشتريته بمالي حتى يأذن له أهل الخمس» و عن أبي جعفر عليه السلام «ولا يحل لأحد أن يشتري من الخمس شيئاً حتى يصل إلينا حقنا».

والكلام فيما يجب فيه الخمس و في مستحقه و كيفية قسمته بينهم و في الأنفال.

القول فيما يجب فيه الخمس

يجب الخمس في سبعة أشياء:

کتاب خمس

خمس چیزی است که خداوند متعال، آن را برای محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و ذریه اش - خداوند نسل با برکت آنها را زیاد بفرماید- بمنظور احترام به آنان، عوض زکاتی که از آلودگیهای دستهای مردم است، قرار داده است و کسی که یک درهم از آن را جلوگیری کند جزء ستم کنندگان به آنها و غصب کننده های حق آنان می باشد که از مولای ما حضرت صادق (علیه السلام) است که: «به حقیقت خدایی که جز او خدا نیست وقتی که صدقه را بر ما حرام کرد برای ما خمس را نازل فرمود. پس صدقه بر ما حرام و خمس برای ما فریضه، و کرامت برای ما حلال است»^۱.

و (باز) از حضرت امام صادق (علیه السلام) است که: «هیچ بنده ای که چیزی از خمس خریده، معذور نیست که بگوید ای پروردگار من آن را به مال خودم خریدم تا اینکه اهل خمس به او اذن دهند» و از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) است که: «و برای احدی حلال نیست که چیزی از خمس بخره تا اینکه حق ما به ما برسد»^۲.
و کلام در چیزی است که خمس آن واجب است، و در مستحقین آن و کیفیت تقسیم آن بین آنها، و در انفال.

گفتاری در مورد چیزی که در آن خمس واجب است

خمس در هفت چیز واجب است:

۱- وسائل، کتاب خمس، باب اول از ابواب ما یجب فیہ الخمس، ج ۲.

۲- وسائل، کتاب خمس، باب اول از ابواب ما یجب فیہ الخمس، ج ۲.

الأول - ما يغتنم قهراً بل سرقة وغيلة - إذا كانتا في الحرب ومن شؤونه - و من أهل الحرب الذين يستحل دماءهم وأموالهم وسبي نسائهم وأطفالهم إذا كان الغزو معهم بإذن الإمام عليه السلام من غير فرق بين ما حواه العسكر وما لم يحوه كالأرض ونحوها على الأصح وأما ما اغتنم بالغزو من غير إذنه فإن كان في حال الحضور والتمكن من الاستيذان منه فهو من الأنفال، وأما ما كان في حال الغيبة وعدم التمكن من الاستيذان فالأقوى وجوب الخمس فيه سيما إذا كان للدعاء إلى الاسلام، وكذا ما اغتنم منهم عند الدفاع إذا هجموا على المسلمين في أماكنهم ولو في زمن الغيبة، وما اغتنم منهم بالسرقة والغيلة غير ما مرّ وكذا بالربا والدعوى الباطلة ونحوها فالأحوط إخراج الخمس منها من حيث كونه غنيمة لا فائدة، فلا يحتاج إلى مراعاة مؤونة السنة، ولكن الأقوى خلافه، ولا يعتبر في وجوب الخمس في الغنيمة بلوغها عشرين ديناراً على الأصح، نعم يعتبر فيه أن لا يكون غصباً من مسلم أو ذمي أو معاهد ونحوهم من محترمي المال، بخلاف ما كان في أيديهم من أهل الحرب وإن لم يكن الحرب معهم في تلك الغزوة، والأقوى إلحاق الناصب بأهل الحرب في اباحة ما اغتنم منهم وتعلق الخمس به، بل الظاهر جواز أخذ ماله أين وجد وبأي نحو كان، ووجوب إخراج خمسه.

الثاني - المعدن، والمرجع فيه العرف، ومنه الذهب والفضة والرصاص والحديد والصفرة والزبيق وأنواع الأحجار الكريمة والقيرو النفط والكبريت والسنج والكحل والزرنخ والملح والفحم الحجري، بل والجنس والمغرة وطين الغسل والأرمي على الأحوط، وما شك أنه منه لا يجب فيه الخمس من هذه الجهة ويعتبر فيه بعد إخراج مؤونة الإخراج والتصفية بلوغه عشرين ديناراً أو مأتي درهم عيناً أو القيمة على الأحوط. ولو اختلفا في القيمة يلاحظ أقلهما على الأحوط، وتلاحظ القيمة حال الإخراج، والأحوط الأولى إخراج من

اول - آنچه که از اهل جنگ، آنهایی که خون و اموالشان و اسیر نمودن زنان و اطفالشان حلال شده است در صورتی که جنگ با آنها به اذن امام (علیه السلام) باشد، به قهر بلکه به سرقت و فریب - در صورتی که این دو در جنگ و از شئون آن باشند - به غنیمت گرفته شود. و بین آنچه که جنگجویان آن را در بر گرفته باشند یا نه مانند زمین و مثل آن بنابر اصح فرقی نمی کند و اما آنچه که در جنگی که بدون اذن امام (علیه السلام) است به غنیمت گرفته شود. پس اگر در حضور آن حضرت و تمکن از گرفتن اذن از آن حضرت باشد، از انفال می باشد، و اما آنچه در حال غیبت آن حضرت و متمکن نبودن از اذن گرفتن باشد اقوی آن است که خمس در آن واجب است مخصوصاً اگر جنگ برای دعوت به اسلام باشد.

و همچنین است آنچه از آنان در وقت دفاع هنگامی که بر مسلمین در مکانهایشان ولودر زمان غیبت، هجوم آورده باشند، غنیمت گرفته شود، و آنچه که از آنان به سرقت و فریب - البته غیر آنچه که گذشت - و همچنین به ربا و طرح دعوی باطل و مانند آنها به غنیمت گرفته می شود پس احتیاط آن است که خمس از آن خارج شود از این جهت که غنیمت می باشد - نه فایده - پس احتیاجی به مراعات مخارج سال نیست (که بعد از رسیدن سال از مخارج اضافه باشد) و لیکن اقوی خلاف آن است. و در وجوب خمس در غنیمت بنابر اصح لازم نیست که به بیست دینار برسد، ولی لازم است که از مال مسلمان یا ذمی یا هم پیمان و مانند آنها از کسانی که مالشان محترم است، غصب نشده باشد برخلاف آنچه که در دست آنها از اهل جنگ باشد اگر چه در آن جنگ، جنگی با آنها نباشد (که گرفتن آن جایز و جزء غنایم جنگ است) و اقوی آن است که ناصبی هم در مباح بودن آنچه که از ایشان به غنیمت گرفته می شود و خمس به آن تعلق می گیرد به اهل جنگ ملحق می باشد، بلکه ظاهر آن است که گرفتن مال او هر جا و هر طوری که باشد جایز است و اخراج خمس آن واجب است.

دوم - معدن؛ و معیار و مرجع در آن عرف می باشد و از اقسام معدن است، طلا و نقره و سرب و آهن و برنج و جیوه و تمام اقسام سنگهای ارزشمند (مانند فیروزه، یاقوت) و قیر و نفت و کبریت و... و سرمه و زرنیخ و نمک و ذغال سنگ بلکه گچ و گل سرخ و گل سرشور و ارمنی بنابر احتیاط (واجب) جزء معدن است. و آنچه که مورد شک باشد که آیا از معدن است یا نه؟ خمس آن از جهت معدن واجب نیست و در آن معتبر است که بعد از کم کردن مخارج بیرون آوردن و تصفیه آن، به بیست دینار یا دویست درهم - عین آن یا قیمتش - بنابر احتیاط برسد و اگر (بیست دینار و دویست درهم) در قیمت مختلف باشند، بنابر احتیاط کمترین آنها از نظر قیمت ملاحظه می شود و قیمت وقت استخراج ملاحظه می شود و احتیاط بهتر آن است که اگر معدن به یک دینار برسد، بلکه مطلقاً، خمس آن داده شود بلکه سزاوار نیست این احتیاط ترک شود - و

المعدن البالغ ديناراً بل مطلقاً، بل لا ينبغي تركه، ولا يعتبر الإخراج دفعة على الأقوى، فلو أخرج دفعات وبلغ المجموع النصاب وجب خمس المجموع حتى فيما لو أخرج أقل منه و أعرض ثم عاد و أكمله على الأحوط لو لم يكن الأقوى، ولو اشترك جماعة في استخراجهم فالأقوى اعتبار بلوغ نصيب كل واحد منهم النصاب، وإن كان الأحوط إخراجهم إذا بلغ المجموع ذلك، ولو اشتمل معدن واحد على جنسين أو أزيد كفى بلوغ قيمة المجموع نصيباً على الأقوى، ولو كانت معادن متعددة لا يضم بعضها إلى بعض على الأقوى وإن كانت من جنس واحد، نعم لو عدت معدناً واحداً تخلل بين أبعاضها الأجزاء الأرضية يضم بعضها إلى بعض.

مسألة ١ - لا فرق في وجوب إخراج خمس المعدن بين كونه في أرض مباحة أو مملوكة، وأن كان الأول لمن استنبطه و الثاني لصاحب الأرض وإن أخرجه غيره، و حينئذ إن كان بأمر من مالكها يكون الخمس بعد استثناء المؤونة، و منها أجرة المخرج إن لم يكن متبرعاً، و إن لم يكن بأمره يكون المخرج له و عليه الخمس من دون استثناء المؤونة، لأنه لم يصرف مؤونة، و ليس عليه ما صرفه المخرج، ولو كان المعدن في الأرض المفتوحة عنوة فإن كان في معمرتها حال الفتح التي هي للمسلمين و أخرجه أحد منهم ملكه، و عليه الخمس إن كان بإذن والي المسلمين، وإلا فحل إشكال كما أنه لو أخرجه غير المسلمين ففي تملكه إشكال، و إن كان في مواتها حال الفتح يملكها المخرج، و عليه الخمس ولو كان كافراً كسائر الأراضي المباحة، ولو استنبط المعدن صبي أو مجنون تعلق الخمس به على الأقوى و وجب على الولي إخراجهم.

مسألة ٢ - قد مر أنه لا فرق في تعلق الخمس بما خرج عن المعدن بين كون المخرج مسلماً أو كافراً بتفصيل مر ذكره، فالمعادن التي يستخرجها الكفار من الذهب والفضة والحديد والنفط والفحم الحجري وغيرها يتعلق بها الخمس، و

بنابراقوی لازم نیست که یک دفعه از معدن خارج شود اگر چند دفعه خارج شود و مجموع آن به حد نصاب برسد خمس مجموع آن واجب است. حتی در موردی که کمتر از حد نصاب بیرون بیاورد و منصرف شود سپس برگردد و آن را تکمیل کند، بنابراین احتیاط (خمس دارد) اگر اقوی نباشد. و اگر عده‌ای در بیرون آوردن آن از معدن شرکت نمایند اقوی آن است که لازم است سهم هر کدام از آنان به حد نصاب برسد اگر چه احتیاط آن است که اگر مجموع در حد نصاب باشد خمس آن داده شود. و اگر یک معدن دارای دو جنس معدنی یا بیشتر باشد بنابراین اقوی به حد نصاب رسیدن قیمت مجموع آنها کفایت می‌کند.

و اگر معدنهای متعدد باشد بنابراین اقوی بعضی از آنها به بعضی دیگر ضمیمه نمی‌شود اگر چه از یک جنس باشند ولی اگر یک معدن حساب شود که بین قسمت‌های آن معدن اجزای زمین راه پیدا کرده (فاصله ایجاد کرده) باشد بعضی از آن به بعضی دیگر ضمیمه می‌شود.

مسئله ۱- در وجوب دادن خمس معدن بین اینکه در زمین مباحی باشد یا در زمین مملوکی، فرق نمی‌کند اگر چه اولی برای کسی است که آن را استخراج نموده و دومی برای صاحب زمین است اگر چه دیگری آن را خارج ساخته باشد و در این صورت اگر بدستور مالک زمین بوده، خمس آن بعد از استثنای مخارج آن است و اجرت بیرون آورنده آن در صورتی که تبرعاً نباشد، جزء آن مخارج می‌باشد، و اگر به دستور او نبوده آنچه خارج شده مال صاحب زمین است و خمس آن بدون استثنای مخارج بر او، واجب است زیرا خرجی نکرده است، و آنچه را که بیرون آورنده خرج کرده به عهده مالک نمی‌باشد. و اگر معدن در زمین «مفتوح عنوة»^۱ باشد پس اگر زمینی باشد که هنگام فتح مسلمین، آن زمین آباد بوده که مال مسلمین می‌باشد و یکی از مسلمانها از چنین زمینی استخراج نموده مالک آن می‌شود و خمس بر او واجب است. اگر باذن والی مسلمین باشد و گر نه محل اشکال است. کما اینکه اگر غیر مسلمین آن را استخراج کنند در مالک شدن آنان اشکال است. و اگر معدن در زمینی باشد که در حال فتح، موات بوده است، آن کسی که آن را بیرون آورده، مالک آن می‌شود و خمس بر او واجب است ولو اینکه کافر باشد، مانند سایر زمینهای مباح. و اگر معدن را بچه یا دیوانه استخراج کند بنابراین اقوی خمس به آن تعلق می‌گیرد. و بر ولی (بچه و دیوانه) واجب است که آن را بدهد.

مسئله ۲- تحقیقاً گذشت که فرقی نیست در تعلق گرفتن خمس به آنچه که از معدن خارج می‌شود بین اینکه بیرون آورنده مسلمان باشد یا کافر به تفصیلی که ذکر آن گذشت، پس معادنی را که کفار آنها را بیرون می‌آورند مانند طلا و نقره و آهن و نفت و ذغال سنگ و غیر آنها، خمس به آنها تعلق می‌گیرد و اگر والی مسلمین مبهسوط الید باشد، آن را از آنان

(۱) زمینی است که با جنگ از کفار گرفته شده، به فرهنگ اصطلاحات مراجعه شود.

مع بسط يد و الي المسلمين يأخذه منهم، لكن إذا انتقل منهم الى الطائفة المحقة لا يجب عليهم تخميسها حتى مع العلم بعدم التخميس فإن الأئمة عليهم السلام قد أباحوا لشيعتهم خمس الأموال غير الخمسة المنتقلة اليهم ممن لا يعتقد وجوب الخمس كافراً كان أو مخالفاً، معلداً كان المتعلق أو غيره من ربح التجارة و نحوه، نعم لو وصل اليهم - ممن لا يعتقد الوجوب في بعض أقسام ما يتعلق به الخمس من الامامية اجتهاداً أو تقليداً أو يعتقد عدم وجوبه مطلقاً بزعم أنهم عليهم السلام أباحوه مطلقاً لشيعتهم - ما يتعلق به الخمس يجب عليهم التخميس مع عدم تخميسه، نعم مع الشك في رأيه لا يجب عليه الفحص ولا التخميس مع احتمال أدائه ولكن مع العلم بمخالفة رأيها فالأحوط بل الأقوى التجنب حتى يخمس.

الثالث - الكنز، و المرجع في تشخيص مسماه العرف، فإذا لم يعرف صاحبه سواء كان في بلاد الكفار أو في الأرض الموات أو الخربة من بلاد الاسلام سواء كان عليه أثر الاسلام أم لا ففي جميع هذه الصور يكون ملكاً لواجده و عليه الخمس، نعم لو وجده في أرض مملوكة له بابتياح و نحوه عرقه المالك قبله مع احتمال كونه له، وإن لم يعرفه عرقه السابق إلى أن ينتهي الى من لا يعرفه أولاً يحتمل أنه له، فيكون له و عليه الخمس إذا بلغ عشرين ديناراً في الذهب ومأتي درهم في الفضة، وبأيها كان في غيرهما، ويلحق بالكنز على الأحوط ما يوجد في جوف الدابة المشتراة مثلاً، فيجب فيه بعد عدم معرفة البائع، ولا يعتبر فيه بلوغ النصاب، بل يلحق به أيضاً على الأحوط ما يوجد في جوف السمكة، بل لا تعريف فيه للبائع إلا في فرض نادر، بل الأحوط إلحاق غير السمكة والدابة من الحيوان بهما.

الرابع - الغوص، فكل ما يخرج به من الجواهر مثل اللؤلؤ والمرجان وغيرهما مما يتعارف إخراجه بالغوص يجب فيه الخمس إذا بلغ قيمته ديناراً فصاعداً، ولا

می گیرد. لیکن اگر از آنان به طایفه برحق (شیعه) منتقل شد دادن خمس آن برآنان واجب نیست حتی اگر بدانند که خمس آن را نداده اند؛ زیرا ائمه اطهار (علیهم السلام) خمس مالهایی را که خمس آن داده نشده و از کسانی که اعتقاد به وجوب خمس ندارند، کافر باشد یا مخالف، به شیعیان منتقل شده باشد برای شیعیان نشان مباح فرموده اند خواه معدن باشد آنچه خمس به آن تعلق گرفته یا غیر معدن همچون سود تجارت و مانند آن. اما اگر از امامیه کسی که از روی اجتهاد یا تقلید، اعتقاد به وجوب خمس در بعضی از اقسام آنچه که خمس به آن تعلق می گیرد ندارد یا آنکه معتقد است بطور کلی خمس واجب نیست به گمان اینکه ائمه اطهار (علیهم السلام) بطور کلی آن را برای شیعیان نشان اباحه فرموده اند. اگر از چنین کسانی از امامیه چیزی به آنان منتقل شود در صورتی که تخمیس نشده برآنان خمس آن واجب است، ولی در صورت شک در رأی او، نه بر او تفحص لازم است و نه تخمیس آن در صورتی که احتمال پرداختن خمس را بدهد و لیکن در صورت علم به مخالف بودن رأی آنها، احتیاط بلکه اقوی آن است که از آن اجتناب کند تا اینکه خمس آن داده شود.

سوم - گنج؛ و مرجع تشخیص چیزی که به آن گنج گفته می شود عرف است، پس اگر صاحب آن را شناسد چه در شهرهای کفار باشد، یا در زمین موات، یا زمین مخروبه از بلاد اسلام باشد، چه اثر اسلام بر آن باشد یا نه، در همه این صورتهای ملک یا بنده اش می باشد و بر او لازم است خمس آن را بپردازد. ولی اگر در زمین ملکی خودش که با خریدن و مانند آن ملک او شده گنج پیدا کند، باید آن را به اطلاع مالک قبل از خودش برساند، در صورتی که احتمال بدهد که مال او است و اگر او از آن بی اطلاع بود به مالک قبل از او اطلاع دهد، تا برسد به کسی که از آن خبر ندارد یا (به کسی برسد که) احتمال نمی دهد مال او باشد، پس مال یابنده اش می باشد و خمس آن بر او لازم است در صورتی که در طلا به بیست دینار و در نقره به دویست درهم برسد، و در غیر آنها به مقدار هر کدام آنها برسد، و آنچه که در شکم چار پای خریداری شده مثلاً، پیدا شود، احتیاطاً ملحق به گنج می باشد پس بعد از آنکه فروشنده از آن خبری نداشت، خمس در آن واجب است، و در آن رسیدن به نصاب معتبر نیست. بلکه آنچه که در شکم ماهی هم پیدا می شود احتیاطاً به گنج ملحق می باشد بلکه در آن اطلاع دادن به فروشنده لازم نیست مگر در فرضی که به ندرت پیدا می شود. بلکه حیوان غیر ماهی و غیر چار پا هم، احتیاطاً به آنها ملحق می باشد.

چهارم - فرو رفتن در آب؛ پس آنچه که از جواهر با غواصی بدست آید مانند لؤلؤ و مرجان و غیر آنها از چیزهایی که اخراج آن با غواصی در آب متعارف است خمس آن در صورتی که قیمت آن به یک دینار و بیشتر برسد واجب است و بین این که از یک نوع باشد یا نه، در یک دفعه باشد یا

٨٦ ————— فيما يجب فيه الخمس
 فرق بين اتحاد النوع وعدمه، وبين الدفعة والدفعات، فيضم بعضها الى بعض،
 فلو بلغ المجموع ديناراً وجب الخمس، و اشتراك جماعة في الاخراج هي هنا
 كالاشتراك في المعدن في الحكم.

مسألة ٣ - لو أخرج الجواهر من البحر ببعض الآلات من دون غوص يكون
 بحكمه على الأحوط، نعم لو خرجت بنفسها على الساحل أو على وجه الماء
 فأخذها من غير غوص تدخل في أرباح المكاسب لا الغوص إذا كان شغله ذلك
 فيعتبر فيها إخراج مؤونة السنة، ولا يعتبر فيها النصاب و أما لو عثر عليها من
 باب الاتفاق فتدخل في مطلق الفائدة و يجيء حكمه.

مسألة ٤ - لا فرق فيما يخرج بالغوص بين البحر والأنهار الكبيرة كدجلة
 والفرات و النيل إذا فرض تكون الجواهر فيها كالبحر.

مسألة ٥ - لو غرق شيء في البحر و أعرض عنه مالكة فأخرجه الغواص
 ملكه، و الأحوط إجراء حكم الغوص عليه إن كان من الجواهر، و أما غيرها
 فالأقوى عدمه.

مسألة ٦ - لو أخرج العنبر بالغوص جرى عليه حكمه، وإن أخذ على وجه الماء
 أو الساحل فمن أرباح المكاسب إذا أخذه المشتغل بذلك، و مع العثور الاتفاقي
 دخل في مطلق الفائدة.

مسألة ٧ - إنما يجب الخمس في الغوص والمعدن والكنز بعد إخراج ما يغمره
 على الحفر و السبك والغوص والآلات و نحو ذلك، بل الأقوى اعتبار النصاب
 بعد الاخراج.

الخامس - ما يفضل عن مؤونة السنة له ولعياله من الصناعات و الزراعات
 و أرباح التجارات، بل وسائر التكتسبات ولو بحيازة مباحات أو استثناءات أو
 استنتاجات أو ارتفاع قيم أو غير ذلك مما يدخل في مسمى التكتسب، ولا ينبغي
 ترك الاحتياط بإخراج خمس كل فائدة و إن لم يدخل في مسمى التكتسب،

چند دفعه؟ فرق نمی کند پس بعضی از آنها به بعضی دیگر ضمیمه می شود بنابراین، اگر مجموع به یک دینار رسید، خمس آن واجب است.

و حکم شرکت نمودن عده ای در بیرون آوردن آن مانند شرکت آنها در (استخراج) معدن می باشد.

مسئله ۳- اگر با بعضی از وسائل، بدون فرو رفتن در آب، جواهر را از دریا بیرون آورد بنابراین احتیاط در حکم غوص است.

ولی اگر خودش بیرون آید و بر ساحل دریا یا روی آب قرار گیرد پس بدون غوص آنها را بردارد داخل در ارباح مکاسب می شود- نه غوص- در صورتی که شغل او این باشد.

و بنا بر این کم کردن مخارج سالانه در آن معتبر است و در آن نصاب معتبر نیست و اما اگر اتفاقاً به آن برخورد و بردارد داخل در مطلق فایده می شود که حکم آن می آید.

مسئله ۴- در مورد چیزی که با غوص بیرون آورده می شود بین دریا و نه‌رهای بزرگ، مانند دجله و فرات و نیل در صورتی که فرضاً جواهر در آنها تکنون یافته به وجود آید، فرقی نیست.

مسئله ۵- اگر چیزی در دریا غرق شود و مالکش از آن منصرف شود و اعراض کند، سپس غواص آن را بیرون آورد، غواص مالک آن می شود و احتیاط آن است که- اگر از جواهر باشد- حکم غوص بر آن جاری گردد، و اما غیر از جواهر اقوی آن است که حکم غوص بر آن جاری نمی شود.

مسئله ۶- اگر با غواصی «عنبر» بیرون آورده شود حکم غوص بران جاری می شود و اگر بر روی آب یا ساحل گرفته شود از ارباح مکاسب می باشد در صورتی که کسی که شغلش این باشد آن را بگیرد، و در صورتی که اتفاقاً بر آن دست یابد، در مطلق فایده داخل می شود.

مسئله ۷- وقتی در غوص و معدن و گنج، خمس واجب است که خرجهای کنندن و ریخته گری و غواصی و ابزار و ادوات و مانند اینها را از آن کم کند بلکه اقوی آن است که بعد از کم کردن، خرجها، لازم است به حد نصاب برسد.

پنجم- آنچه که از مخارج سال خود و عائله اش از صنعتها و زراعتها و منافع تجارتها، بلکه و سایر کسبها و لوازم این که از راه حیازت مباحات یا نماها و نتایج یا بالا رفتن قیمتها یا غیر اینها بدست آید از چیزهایی که در مستای کسب کردن داخل است، اضافه بیاید. و سزاوار نیست ترک احتیاط به این که خمس هر فایده ای را بپردازد اگر چه در مستای کسب داخل

٨٨ ————— فيما يجب فيه الخمس
 كالهبات والهدايا والجوائز والميراث الذي لا يحتسب، وكذا فيما يملك بالصدقة
 المندوبة، وإن كان عدم التعلق بغير أرباح ما يدخل في مسمى التكسب لا يخلو
 من قوة، كما أن الأقوى عدم تعلقه بمطلق الارث والمهر و عوض الخلع،
 والاحتياط حسن، ولا خمس فيما ملك بالخمس أو الزكاة وإن زاد عن مؤونة
 السنة، نعم يجب الخمس في نمائها إذا قصد بإبقائها الاسترباح والاستثناء لا
 مطلقاً.

مسألة ٨ - لو كان عنده من الأعيان التي لم يتعلق بها الخمس أو أدى خمسها
 و ارتفعت قيمتها السوقية لم يجب عليه خمس تلك الزيادة إن لم تكن الأعيان من
 مال التجارة ورأس مالها، كما إذا كان المقصود من شرائها وإبقائها اقتناءها
 والانتفاع بمنافعها ونماؤها، وأما إذا كان المقصود الاتجار بها فالظاهر وجوب
 خمس ارتفاع قيمتها بعد تمام السنة إن أمكن بيعها وأخذ قيمتها، وإن لم يمكن
 إلا في السنة التالية تكون الزيادة من أرباح تلك السنة لا الماضية على الأظهر.

مسألة ٩ - لو كان بعض الأموال التي يتجر بها و ارتفعت قيمتها موجوداً عنده
 في آخر السنة وبعضها ديناً على الناس فإن باع الموجود أو أمكن بيعه وأخذ قيمته
 يجب عليه خمس ربحه وزيادة قيمته، وأما الذي على الناس فإن كان يطمئن
 باستحصاله متى أراد بحيث يكون كالموجود عنده يخمس المقدار الزائد على رأس
 ماله، وما لا يطمئن باستحصاله يصبر إلى زمان تحصيله فمضى حصله تكون
 الزيادة من أرباح سنة التحصيل.

مسألة ١٠ - الخمس في هذا القسم بعد إخراج الغرامات والمصارف التي
 تصرف في تحصيل الثماء والربح، وإنما يتعلق بالفاضل من مؤونة السنة التي
 أولها حال الشروع في التكسب فيمن عمله التكسب واستفادة الفوائد تدريجاً
 يوماً فيوماً مثلاً، وفي غيره من حين حصول الربح والفائدة فالزراع مبدأ سنته
 حين حصول فائدة الزرع ووصولها بيده، وهو عند تصفية الغلة، ومن كان عنده

نباشد، مانند بخشش و هدیه و جایزه‌ها و ارثیه‌ای که گمان آن را نداشته است و همچنین است در آن چیزی که از راه صدقه مستحب، مالک می‌شود. اگر چه تعلق نگرفتن خمس به غیر منافع آنچه که در مستمای کسب داخل است، خالی از قوت نیست، کما این که اقوی آن است که به مطلق ارث و مهر و عوض خلع تعلق نمی‌گیرد، و احتیاط خوب است. و در آنچه که با (گرفتن) خمس یا زکات ملک او شده اگر چه از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس (واجب) نیست. ولی اگر قصد داشته باشد که با نگهداشتن آنها، سود و رشد آنها را به چنگ آورد، (باچنین قصدی) خمس در نمای آنها واجب است نه مطلقاً.

مسئله ۸- اگر چیزهایی داشته باشد که خمس به آنها تعلق نگرفته یا خمس آنها را داده است و قیمت آنها در بازار بالا رود خمس آن زیاده، بر او واجب نیست در صورتی که آن چیزها عین مال تجارت و سرمایه تجارت نباشند مانند این که مقصود او از خرید او ابقاء آنها، نگهداری خود آنها و بهره‌بردن از منافع و نماء آنها باشد. و اما اگر مقصود این باشد که با آنها تجارت کند ظاهر آن است که خمس ترقی قیمت آنها پس از تمام شدن سال واجب است بشرط آنکه فروش آنها و گرفتن قیمتش ممکن باشد.

و اگر فقط در سال بعد ممکن باشد زیادی قیمت بنا بر ظاهر از منافع آن سال می‌باشد نه سال گذشته.

مسئله ۹- اگر بعضی از مالهایی که با آنها تجارت می‌کند و قیمتش بالا رفته در آخر سال نزد او موجود باشد و بعضی از آنها (هم) دین بر مردم باشد (یعنی از مردم طلبکار باشد) پس اگر آنچه را موجود است بفروشد یا فروختن و گرفتن قیمت آن ممکن باشد، خمس سود و زیادی قیمت آن بر او واجب است

و اما آن را که از مردم طلب دارد پس اگر مطمئن باشد که هر وقت بخواهد، آن را به دست می‌آورد بطوری که مانند موجود نزد او باشد خمس زیاده بر سرمایه اش را باید بدهد، و آنچه را مطمئن بدست آمدنش نباشد، تا زمان حصول آن طلب صبر می‌کند پس هر وقت آن را گرفت، آن زیادی از منافع سالی که بدستش آمده می‌باشد.

مسئله ۱۰- در این قسم، خمس بعد از کم کردن غرامت‌ها و مخارجی که در به دست آوردن نماء و سود به مصرف رسیده، می‌باشد، و فقط به آن (مقداری) که از مخارج سال اضافه آمده، تعلق می‌گیرد، (و مراد از سال، سالی است) که اول آن حال شروع در کسب است در مورد کسی که کار او کسب و به دست آوردن منافع تدریجی و مثلاً روز به روز است، و در مورد کسی که کاسب نیست، وقت پیدا شدن سود و فایده است؛ پس ابتدای سال کشاورز، وقت پیدا شدن فایده زراعت و رسیدن آن به دستش می‌باشد و آن وقتی است که غله را پاک کند. و

٩٠ - فيما يجب فيه الخمس
الأشجار المثمرة مبدأ سنته وقت اقتطاف الثمرة واجتذاذها، نعم لو باع الزرع أو الثمار قبل ذلك يكون مبدأ سنته وقت أخذ ثمن المبيع أو كونه كالموجود بأن يستحصل بالمطالبة.

مسألة ١١ - المراد بالمؤونة ما ينفقه على نفسه وعياله الواجب النفقة وغيرهم، ومنها ما يصرفه في زيارته وصدقاته وجوائزه وهداياه وضيافته ومصانعاته والحقوق اللازمة عليه بنذر أو كفارة ونحو ذلك، وما يحتاج إليه من دابة أو جارية أو عبد أو دار أو فرش أو اثاث أو كتب، بل ما يحتاج إليه لتزويج أولاده واختنائهم ولتوطين عياله وغير ذلك مما يعدّ من احتياجاته العرفية، نعم يعتبر فيما ذكر الاقتصار على اللائق بحاله دون ما يعدّ سفهاً وسرفاً، فلوزاد على ذلك لا يحسب منها، بل الأحوط مراعاة الواسط من المؤونة المناسب لمثله لا صرف غير اللائق بحاله وغير المتعارف من مثله، بل لا يخلو لزومها من قوة، نعم التوسعة المتعارفة من مثله من المؤونة، والمراد من المؤونة ما يصرفه فعلاً لا مقدارها، فلو قتر على نفسه أو تبرع بها متبرع لم يحسب مقداره منها، بل لو وجب عليه في أثناء السنة صرف المال في شيء كالحج أو أداء دين أو كفارة ونحوها ولم يصرف فيه عصياناً أو نسياناً ونحوه لم يحسب مقداره منها على الأقوى.

مسألة ١٢ - لو كان له أنواع من الاستفادات من التجارة والزرع وعمل اليد وغير ذلك يلاحظ آخر السنة مجموع ما استفاده من الجميع فيخمس الفاضل عن مؤونة سنته، ولا يلزم أن يلاحظ لكل فائدة سنة على حدة.

مسألة ١٣ - الأحوط بل الأقوى عدم احتساب رأس المال مع الحاجة إليه من المؤونة، فيجب عليه خمسة إذا كان من أرباح المكاسب، إلا إذا احتاج إلى مجموعه في حفظ وجاهته أو إعاشته مما يليق بحاله، كما لو فرض أنه مع إخراج خمسة يتنزل إلى كسب لا يليق بحاله أو لا يفي بمؤونته، فإذا لم يكن عنده مال فاستفاد باجارة أو غيرها مقداراً و أراد أن يجعله رأس ماله للتجارة ويتجر به

کسی که دارای درختهای میوه است، ابتداء سالش وقت چیدن میوه و برداشت آنها است ولی اگر زراعت و میوه‌ها را قبل از آن بفروشد ابتدای سالش وقتی است که پول جنس را بگیرد یا آن که ثمن مانند موجود نزد او، باشد یعنی طوری باشد که تا مطالبه کند بدستش آید.

مسئله ۱۱- مقصود از مؤونه، چیزی است که برای خود و عائله واجب النفقه و غیر واجب النفقه اش خرج می کند، و آنچه در زیارتها و صدقه‌ها و جائزه‌ها و هدیه‌ها و میهمانیها و قراردادهایش خرج می کند و حقوقی که با نذر یا کفاره و مانند آن بر او لازم می شود از مصادیق مؤونه است، و آنچه را بدان نیاز دارد از چارپا یا کنیز یا بنده یا خانه یا فرش یا اثاث یا کتاب بلکه آنچه را که به آن نیاز دارد برای ازدواج فرزندان و ختنه آنها و برای مرگ عائله اش و غیر اینها از چیزهایی که جزء احتیاجات عرفی او حساب می شود، (همه این مخارج از مؤونه سال می باشد). البته در آنچه که ذکر شد لازم است که اکتفاء نماید به آنچه که مناسب حال او است - نه آنکه سفاقت و اسراف به حساب آید - پس اگر بر مقدار مناسب حالش بیفزاید، جزء مؤونه سال حساب نمی شود. بلکه احتیاط آن است که در مصارف حد وسط آنچه را مناسب مثل خودش هست رعایت کند نه صرف مخارجی که لایق حال او نباشد و از مثل او متعارف نباشد بلکه لزوم رعایت آن خالی از قوت نیست. ولی توسعه مخارج که از مثل او متعارف است، از مؤونه می باشد. و مقصود از مؤونه آن چیزی است که بالفعل به مصرف برسد نه مقدار آن؛ پس اگر به خودش سخت بگیرد یا متبرعی مخارجش را تبرعاً بدهد به مقدار آن از مؤونه حساب نمی شود بلکه اگر در اثنای سال خرج کردن مال در چیزی مانند حج یا ادای دین یا کفاره و مانند آنها بر او واجب شود، و از روی معصیت یا فراموشی و مانند آن، در آن مصرف نکرده باشد بنا بر اقوی مقدار آن از مؤونه حساب نمی شود.

مسئله ۱۲- اگر چند نوع درآمد از راه تجارت و زراعت و کاردستی و غیر آن داشته باشد در آخر سال مجموع استفاده‌ای را که از همه داشته، ملاحظه می کند؛ پس خمس زیاده بر مؤونه سالش را می دهد، و لازم نیست که برای هر درآمدی، سالی جداگانه منظور نماید.

مسئله ۱۳- احوط، بلکه اقوی آن است که سرمایه - در صورت نیاز به آن - جزء مؤونه حساب نمی شود؛ پس در صورتی که از درآمد کسب‌ها باشد دادن خمس آن بر او واجب است مگر این که به جهت حفظ آبرو یا معاشش که مناسب حالش باشد، به تمام آن احتیاج داشته باشد، مثل این که اگر فرض شود که او با دادن خمس آن، به کسبی تنزل پیدا می کند که مناسب حال او نیست یا برای مخارجش کفایت نمی کند، پس اگر مالی نزد او نباشد (موجود نداشته باشد) و با اجاره یا غیر آن، مقداری فایده ببرد و بخواهد آن را برای تجارت سرمایه خود قرار بدهد تا با آن تجارت کند بر او واجب است خمس آن را پردازد. و هم چنین است حال در مورد ملکی که از

٩٢ . يجب عليه إخراج خمسة، وكذلك الحال في الملك الذي يشتريه من الأرباح ليستفيد من عائداته.

مسألة ١٤ - لو كان عنده أعيان من بستان أو حيوان مثلاً ولم يتعلق بها الخمس كما إذا انتقل اليه بالارث أو تعلق بها لكن أداه فتارة يبقيا للتكسب بعينها، كالأشجار غير المثمرة التي لا ينتفع إلا بخشبها وأغصانها فأبقاها للتكسب بهما، وكالغنم الذكر الذي يبقيه ليكبر ويسمن فيكتسب بلحمه، وأخرى للتكسب بنمائها المنفصل كالأشجار المثمرة التي يكون المقصود الانتفاع بثمرها، وكالأغنام الأنثى التي ينتفع بنتاجها ولبنها وصوفها، وثالثة للتعيش بنمائها وثمرها بأن كان لأكل عياله وأضيافه، أما في الصورة الأولى فيتعلق الخمس بنمائها المتصل فضلاً عن المنفصل كالصوف والشعر والوبر، وفي الثانية لا يتعلق بنمائها المتصل، وإنما يتعلق بالمنفصل منه، كما أن في الثالثة يتعلق بما زاد على ما صرفه في معيشته.

مسألة ١٥ - لو اتجر برأس ماله في السنة في نوع واحد من التجارة فباع واشترى مراراً فخسر في بعضها وربح في بعض آخر يجبر الخسران بالربح، فإذا تساوى فلا ربح، وإذا زاد الربح فقد ربح في تلك الزيادة وكذا لو اتجر في أنواع مختلفة من الأجناس في مركز واحد مما تعارف الاتجار بها فيه من غير استقلال كل برأسه كما هو المتعارف في كثير من البلاد والتجارات، بل وكذا لو اتجر بالأنواع المختلفة في شعب كثيرة يجمعها مركز واحد، كما لو كان لتجارة واحدة بحسب الدفتر والجمع والخرج شعب كثيرة مختلفة، كل شعبة تختص بنوع تجمعها شعبة مركزية أو مركز واحد بحسب المحاسبات والدخل والخرج، كل ذلك يجبر خسران بعض بربح بعض، نعم لو كان أنواع مختلفة من التجارة ومراكز متعددة غير مربوطة ببعضها ببعض بحسب الخرج والدخل والدفتر والحساب فالظاهر عدم جبر نقص بعض بالآخر، بل يمكن أن يقال: إن المعيار استقلال التجارات لا

منافع کسب آن را بخرد تا از عایدات آن استفاده ببرد.

مسئله ۱۴. اگر عین هایی از قبیل باغ یا حیوان مثلاً داشته باشد و خمس به آنها تعلق نگرفته باشد، مثل این که به ارث به او منتقل شده باشد، یا خمس به آنها تعلق گرفته و لیکن آن را اداء نموده باشد پس گاهی آنها را نگاه می دارد به این هدف که با عین آنها کسب کند مانند درختهای غیر میوه که جز از چوب و شاخه های آنها بهره ای از آن برده نمی شود که درختها را برای کسب کردن با چوب و شاخه اش نگاه دارد، و مانند گوسفند نری که آن را نگاه می دارد تا بزرگ و چاق شود سپس با گوشت آن کسب نماید. و گاهی دیگر به هدف اینکه با نمای جدا شده آنها کسب کند (آن را نگاه می دارد) مانند درختهای میوه که بهره بردن از میوه آنها مقصود است، و مانند گوسفندهای ماده که از نتاج و بچه، و شیر و پشم آنها استفاده می شود. بار سوم به این هدف که با نماء و میوه آن امرار معاش کند به این که برای خوردن عائله و میهمانهایش باشد (آن را نگاه می دارد) اما در صورت اول خمس به نمای متصل آن تعلق می گیرد تا چه رسد به نمای منفصل، مانند پشم و مو و کرک. و در صورت دوم خمس به نمای متصل آن تعلق پیدا نمی کند و تنها به نماء منفصل از آن متعلق می شود، کما این که در صورت سوم به آنچه که از مصرف آن در معاشش زیاد بیاید، خمس تعلق پیدا می کند.

مسئله ۱۵. اگر با سرمایه اش در سال در یک نوع کسب، تجارت نماید پس چند مرتبه بفروشد و بخرد و در بعضش ضرر و در بعضی دیگر سود کند، خسارتش با ربح جبران می شود پس اگر مساوی شوند، سودی (در میان) نیست و اگر ربح زیاد بیاید به همان مقدار زیاده سود برده است. و هم چنین است اگر با چند نوع جنس مختلف در یک مرکز از چیزهایی که تجارت با آنها در یک مرکز متعارف است بدون آن که هر یک به تنهایی مستقل باشند، تجارت نماید چنانچه در خیلی از شهرها و در خیلی از تجارتها متعارف می باشد، بلکه و هم چنین است اگر به تجارتهای مختلف در شعبه های زیادی که تحت یک مرکزیت می باشند، تجارت نماید مانند اینکه اگر برای یک تجارت بر حسب دفتر و جمع و خرج، شعبه های مختلف زیادی باشد، که هر شعبه ای اختصاص به تجارت خاصی داشته باشد و همه آنها تحت شعبه مرکزی یا یک مرکز از نظر محاسبات و دخل و خرج می باشند، تمام اینها ضرر بعضی با سود بعضی دیگر جبران می شود.

ولی اگر چند نوع تجارت گوناگون و مراکز متعددی باشند که از نظر خرج و دخل و دفتر و حساب، ارتباطی بهم نداشته باشند، ظاهر آن است که کمبود بعضی با «ربح» بعضی دیگر جبران نمی شود، بلکه ممکن است گفته شود که: معیار (جبران نشدن) این است که تجارتها از یکدیگر مستقل باشند نه آن که انواع تجارت، مختلف و متفاوت باشد.

اختلاف أنواعها.

مسألة ١٦ - لو اشترى المؤونة سنته من أرباحه بعض الأشياء كالحنطة والشعير والدهن والفحم وغير ذلك و زاد منها مقدار في آخر السنة يجب إخراج خمسة قليلاً كان أو كثيراً، وأما لو اشترى فرشاً أو ظرفاً أو فرساً ونحوها مما ينتفع بها مع بقاء عينها فالظاهر عدم وجوب الخمس فيها، إلا إذا خرجت عن مورد الحاجة، فيجب الخمس فيها على الأحوط.

مسألة ١٧ - إذا احتاج إلى دار لسكنائه مثلاً ولا يمكنه شراؤها إلا من أرباحه في سنين عديدة فالأقوى أنه من المؤونة إن اشترى في كل سنة بعض ما يحتاج إليه الدار، فاشترى في سنة أرضها مثلاً، وفي أخرى أحجارها، وفي ثالثة أخشابها وهكذا، أو اشترى مثلاً أرضها وأدى من سنين عديدة قيمتها إذا لم يمكنه إلا كذلك، وأما إبقاء الثمن في سنين للاشتراء فلا يعد من المؤونة، فيجب إخراج خمسة، كما أن جمع صوف غنمه من سنين عديدة لفراشه اللازم أو لباسه إذا لم يمكنه بغير ذلك يعد من المؤونة على الأقوى، وكذلك اشتراء الجهيزية لصبيته من أرباح السنين المتعددة في كل سنة مقدارها يعد من المؤونة لا إبقاء الأثمان للاشتراء.

مسألة ١٨ - لومات في أثناء حول الربح سقط اعتبار إخراج مؤونة بقية السنة على فرض حياته، ويخرج خمس ما فضل عن مؤونته إلى زمان الموت.

مسألة ١٩ - لو كان عنده مال آخر لا يجب فيه الخمس فالأقوى جواز إخراج المؤونة من الربح خاصة وإن كان الأحوط التوزيع، فلو قام بمؤونته غيره لوجب أو تبرع لم تحسب المؤونة، ووجب الخمس من جميع الربح.

مسألة ٢٠ - لو استقرض في ابتداء سنته لمؤونته أو اشترى بعض ما يحتاج إليه في الذمة أو صرف بعض رأس المال فيها قبل حصول الربح يجوز له وضع مقداره من الربح.

مسئله ۱۶- اگر بعضی از چیزها مانند گندم و جو و روغن و ذغال و غیر اینها را از سودی که برده برای مخارج سالش بخرد و در آخر سال مقداری از آنها زیاد بیاید، دادن خمس آن واجب است - کم باشد یا زیاد - و اما اگر فرش یا ظرف یا اسب و مانند اینها را - از چیزهایی که با باقی ماندن عین آنها مورد استفاده قرار می گیرد - بخرد ظاهر آن است که خمس آنها واجب نمی باشد مگر وقتی که از محل حاجت او بیرون رود که در این صورت احتیاطاً خمس آنها واجب است.

مسئله ۱۷- اگر برای سکونتش نیازی به خانه مثلاً داشته باشد و نتواند آن را بخرد مگر از درآمدش در طول چند سال، اقوی آن است که در صورتی که در هر سال بعضی از احتیاجات خانه را بخرد، جزء مؤونه می باشد؛ پس در یک سال مثلاً زمین آن را و در سال دیگر سنگها و در سال سوم چوبهای آن را می خرد و هکذا، یا مثلاً زمین آن را می خرد و در طول چند سال، قیمت آن را می پردازد در صورتی که غیر از این طور برایش ممکن نباشد، و اما اگر پول را چند سال نگاه دارد بمنظور اینکه بخرد، از مؤونه حساب نمی شود پس دادن خمس آن واجب است، کما این که جمع کردن پشم گوسفند را در طول چند سال بمنظور آنکه فرش یا لباسی که برایش لازم است تهیه نماید، در صورتی که بغیر این صورت برایش ممکن نباشد، بنابر اقوی از مؤونه حساب می شود.

و هم چنین است خریدن جهاز دخترش از منافع سالهای - متعدد در هر سال مقداری جهیزیه، که از مؤونه حساب می شود، برخلاف اینکه پولها را جهت خریدن آن جمع نماید (که از مؤونه حساب نمی شود).

مسئله ۱۸- اگر در اثنای سال درآمد، بمیرد ملاحظه کم کردن مخارج بقیه سال - بر فرض حیات او - ساقط می شود، و خمس آنچه را اضافه بر مخارجش تا وقت مردن، دارد، واجب می باشد.

مسئله ۱۹- اگر مال دیگر داشته باشد که خمس آن واجب نیست، اقوی آن است که جایز است مؤونه را فقط از ربح هزینه نماید اگر چه احتیاط آن است که مؤونه را بر ربح و آن مال، تقسیم نماید.

ولی اگر کسی دیگر به جهت وجوب یا تبرع، مؤونه او را به - عهده بگیرد، مؤونه حساب نمی شود و خمس تمام سود واجب است.

مسئله ۲۰- اگر برای مؤونه اش در اول سالش، قرض نماید یا بعضی از چیزهای مورد نیازش را به ذمه بخرد یا قبل از پیدا شدن سود قسمتی از سرمایه را در مؤونه اش مصرف نماید برایش جایز است به همان اندازه از سود کم کند (و خمس بقیه را بدهد).

٩٦ - فما يجب فيه الخمس

مسألة ٢١ - الدين الحاصل قهراً مثل قيم المتلفات وأروش الجنايات ويلحق بها النذور والكفارات يكون أدائه في كل سنة من مؤونة تلك السنة فيوضع من فوائدها وأرباحها كسائر المؤن، وكذا الحاصل بالاستقراض والنسيئة وغير ذلك إن كان لأجل مؤونة السنوات السابقة إذا أذاه في سنة الربح، فانه من المؤونة على الأقوى خصوصاً إذا كانت تلك السنة وقت أدائه، وأما الدين الحاصل من الاستقراض عن ولي الأمر من مال الخمس المعبر عنه بـ «لاستگردان» فلا يعد من المؤونة حتى لو أذاه في سنة الربح، أو كان زمان أدائه في تلك السنة وأذاه، بل يجب تخميس الجميع ثم أدائه من الم خمس أو أدائه واحتسابه حين أداء الخمس وردّ خمسه.

مسألة ٢٢ - لو استطاع في عام الربح فان مشى الى الحج في تلك السنة يكون مصارفه من المؤونة، وإذا أخرّ لعذر أو عصياناً يجب إخراج خمسه، ولو حصلت الاستطاعة من أرباح سنين متعددة وجب الخمس فيما سبق على عام الاستطاعة. وأما المقدار المتم لها في تلك السنة فلا خمس فيه لو صرفه في المشي الى الحج، و قد مرّ جواز صرف ربح السنة في المؤونة ولا يجب التوزيع بينه وبين غيره مما لا يجب فيه الخمس، فيجوز صرف جميع ربح سنته في مصارف الحج وإبقاء أرباح السنوات السابقة الخمسة لنفسه.

مسألة ٢٣ - الخمس متعلق بالعين، وتخير المالك بين دفعه منها أو من مال آخر لا يخلو من إشكال وإن لا يخلو من قرب إلا في الحلال المختلط بالحرام، فلا يترك الاحتياط فيه بإخراج خمس العين، وليس له أن ينقل الخمس الى ذمته ثم التصرف في المال المتعلق للخمس، نعم يجوز للحاكم الشرعي ووكيله المأذون أن يصالح معه و ينقل الخمس إلى ذمته، فيجوز حينئذ التصرف فيه، كما أن للحاكم المصالحة في المال المختلط بالحرام أيضاً.

مسألة ٢٤ - لا يعتبر الحول في وجوب الخمس في الأرباح وغيرها وإن جاز

مسئله ۲۱- بدهی که بطور قهری پیدا می شود مانند قیمت چیزهایی که تلف نموده وارش جنایات- و نذرها و کفارات هم ملحق به آنها می باشد. ادای آن در هر سال از مؤونه همان سال می باشد؛ پس مانند سایر مخارج، از فواید و منافع آن سال کم می شود، و هم چنین است بدهی که با قرض گرفتن و نسیه خریدن و غیر اینها جهت مؤونه سالهای قبل، پیدا شده است، در صورتی که آن را در سال ربح پرداخت نماید. و اما بدهی که از طریق قرض کردن از ولی امر از مال خمس، که از آن به دستگردان تعبیر می شود حاصل شود از مؤونه حساب نمی شود اگر چه در سال ربح آن را بپردازد یا زمان ادای آن در همان سال باشد و بپردازد، بلکه واجب است خمس همه ربح را محاسبه سپس آن بدهی را از مخمس اداء نماید یا آن بدهی را پرداخت کند و در وقت ادای خمس (ربح) آن بدهی را نیز به حساب بیاورد و خمس آن را رد کند.

مسئله ۲۲- اگر در سال ربح مستطیع شود پس اگر در همان سال به حج برود، مصارف حج از مؤونه است و اگر به جهت عذری از روی معصیت، حج را تأخیر بیندازد، خمس (همه) ربح واجب است.

و اگر استطاعت از منافع سالهای متعددی پیدا شود خمس آنچه که قبل از سال استطاعت است واجب است و اما مقداری که استطاعت او را در سال استطاعت تکمیل می نماید، در صورتی که در راه رفتن به حج خرج نماید، خمس ندارد؛ و همانا (قبلاً) گذشت که مصرف نمودن ربح سال در مؤونه، جایز است و واجب نیست مخارج را بین ربح و غیر ربح -و غیر از چیزهایی که خمس آن واجب نیست- تقسیم نماید پس مصرف نمودن همه ربح سالش را در مخارج حج و نگاه داشتن منافع سالهای قبل که تخمیس شده، برای خودش جایز می باشد.

مسئله ۲۳- خمس به عین تعلق می گیرد، و مختیر بودن مالک در این که از خود آن یا از مال دیگر بپردازد، خالی از اشکال نیست، اگر چه خالی از قرب نمی باشد، مگر در مورد حلالی که به حرام مخلوط شده است؛ که در مورد آن احتیاط ترک نشود که خمس عین آن را اداء نماید و حق ندارد که خمس را به ذمه بگیرد سپس در مالی که خمس به آن تعلق گرفته تصرف نماید، ولی برای حاکم شرع و وکیل مأذون او جایز است که با او مصالحه کند و خمس را به ذمه اش منتقل نماید.

پس در این صورت، تصرف او در آن (مالی که خمس به آن تعلق گرفته بود) جایز است کما این که حاکم شرع حق دارد در مال مخلوط به حرام هم، مصالحه کند.

مسئله ۲۴- (گذشتن) سال در واجب شدن خمس ارباح و غیر آنها لازم نیست اگر چه بمنظور

التأخير إلى آخره في الأرباح احتياطاً للمكتسب، ولو أراد التعجيل جاز له، وليس له الرجوع على الآخذ لو بان عدم الخمس مع تلف المأخوذ وعدم علمه بأنه من باب التعجيل.

السادس: الأرض التي اشتراها الذمي من مسلم، فإنه يجب على الذمي خمسها، ويؤخذ منه قهراً إن لم يدفعه بالاختيار، ولا فرق بين كونها أرض مزرع أو بستان أو دار أو حمام أو دكان أو خان أو غيرها مع تعلق البيع والشراء بأرضها مستقلاً، ولو تعلق بها تبعاً بأن كان المبيع داراً أو حماماً مثلاً فالأقوى عدم التعلق بأرضه، وهل يختص وجوب الخمس بما إذا انتقلت إليه بالشراء أو يعم سائر المعاوضات؟ فيه تردد، والأحوط اشتراط أداء مقدار خمس الأرض عليه في عقد المعاوضة لنفذه في مورد عدم ثبوته، ولا يصح اشتراط سقوطه في مورد ثبوته، فلو اشترط الذمي في ضمن عقد المعاوضة مع المسلم عدم الخمس أو كونه على البائع بطل، نعم لو اشترط عليه أن يعطي مقداره عنه صح، ولو باعها من ذمي آخر أو مسلم لم يسقط عنه الخمس بذلك، كما لا يسقط لو أسلم بعد الشراء، ومصرف هذا الخمس كغيره على الأصح، نعم لانصاب له، ولاتية حتى على الحاكم، لاحتين الآخذ ولا حين الدفع على الأصح.

مسألة ٢٥ - إنما يتعلق الخمس برقبة الأرض، والكلام في تخيره كالكلام فيه على ما مرّ قريباً، ولو كانت مشغولة بالغرس أو البناء مثلاً ليس لولي الخمس قلعه، وعليه أجرة حصة الخمس لو بقيت متعلقة له ولو أراد دفع القيمة في الأرض المشغولة بالزراع أو الغرس أو البناء تقوم مع وصف كونها مشغولة بها بالأجرة، فيؤخذ خمسها.

مسألة ٢٦ - لو اشترى الذمي الأرض المفتوحة عنوة فإن بيعت بنفسها في مورد صح بيعها كذلك - كما لو باعها ولي المسلم في مصالحهم - فلا إشكال في وجوب الخمس عليه، وأما إذا بيعت تبعاً للآثار في ما كانت فيها آثار من غرس أو

احتیاطی که به نفع صاحب در آمد است تأخیر آن تا آخر سال جایز است، و اگر بخواهد که زودتر از آن پردازد، جایز است و اگر معلوم شود که خمس نداشته، حق رجوع به گیرنده خمس ندارد در صورتی که آنچه گرفته است، تلف شده باشد و هم نداند که او زودتر اقدام به پرداخت خمس نموده است.

ششم - زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد، که همانا خمس آن بر ذمی واجب است، و اگر به اختیار خود آن را ندهد بزور از او گرفته می شود، و بین این که زمین زمین زراعت یا باغ یا خانه یا حمام یا دکان یا کاروانسرا یا غیر اینها باشد فرق نمی کند در صورتی که خرید و فروش بر زمین آن بطور مستقل واقع شده باشد، ولی اگر تعلق خرید و فروش به زمین بطور طبعی (و طفیلی) باشد، به این صورت که آنچه فروخته شده عبارت از خانه یا حمام مثلاً باشد اقوی آن است که خمس به زمین آن تعلق نمی گیرد. و آیا واجب بودن خمس اختصاص دارد به موردی که با خریدن به او منتقل شده باشد یا سایر معاوضات را هم شامل می شود؟ در آن تردید است، و احتیاط آن است که در عقد معاوضه، پرداخت مقدار خمس زمین را بر او شرط کند زیرا در موردی که خمس ثابت نباشد، شرط کردن آن نافذ است. و در موردی که شرعاً خمس ثابت است، شرط سقوط آن صحیح نیست. پس اگر ذمی در ضمن عقد معاوضه با مسلمان، شرط کند که خمس ندهد یا خمس آن بر فروشنده باشد، این شرط باطل است اما اگر بر او شرط کند که مقدار خمس را از طرف ذمی بدهد، صحیح است، و اگر ذمی (بعد از خریدن) زمین را به ذمی دیگر یا به مسلمان بفروشد، بواسطه این فروش، خمس آن از او ساقط نمی شود؛ کما این که اگر بعد از خریدن مسلمان شود، ساقط نمی گردد. و مصرف این خمس بنابر قول صحیحتر مانند خمس های دیگر است، البته برای این خمس نصابی نیست و بنابر قول صحیحتر نیستی حتی بر حاکم (واجب) نیست نه در وقت گرفتن و نه هنگام پرداختن آن.

مسئله ۲۵ - همانا خمس به خود زمین تعلق می گیرد، و کلام در تخییر ذمی مانند سخنی است که در خمس بود، بدانگونه که قریباً گذشت، و اگر در زمین درخت یا ساختمان مثلاً باشد، ولی خمس حق کندن آن را ندارد؛ و اگر زمین با همان وضع که خمس به آن تعلق گرفته باقی بماند، بر شخص ذمی لازم است اجرت سهم خمس از زمین را بدهد، و اگر بخواهد (هنگام دادن خمس زمین) قیمت زمینی را که زراعت یا درخت یا ساختمان دارد پردازد، بادر نظر گرفتن اینکه آنها در مقابل اجرت، در زمین باقی می مانند، زمین قیمت می شود پس خمس آن گرفته می شود.

مسئله ۲۶ - اگر ذمی زمین مفتوحه عنوة را بخرد پس اگر خود زمین در موردی که فروش خود آن صحیح است فروخته شود - مثل این که ولی مسلمین آن را در مصالح مسلمین بفروشد - پس اشکالی در اینکه دادن خمس آن بر ذمی واجب است نیست، و اما اگر به تبع آثار فروخته شود

١٠٠ ————— فيما يجب فيه الخمس
بناء، و كذا فيما إذا انتقلت اليه الأرض الزراعية بالشراء من المسلم المتقبل من
الحكومة الذي مرجعه الى تملك حق الاختصاص الذي كان للمتقبل فالأقوى
عدم الخمس وإن كان الأحوط اشتراط دفع مقدار الخمس الى أهله عليه.

مسألة ٢٧ - إذا اشترى الذمي من ولي الخمس الخمس الذي وجب عليه
بالشراء وجب عليه خمس ذلك الذي اشتراه وهكذا على الأحوط وإن كان
الأقوى عدمه فيما إذا قومت الأرض التي تعلق بها الخمس وأدى قيمتها، نعم لو
رد الأرض الى صاحب الخمس أو وليه ثم بداله اشتراؤها فالظاهر تعلقه بها.

السابع - الحلال المختلط بالحرام مع عدم تميز صاحبه أصلاً ولو في عدد
محصور و عدم العلم بقدره كذلك ، فإنه يخرج منه الخمس حينئذ، أما لو علم
قدر المال فان علم صاحبه دفعه اليه ولا خمس. بل لو علمه في عدد محصور
فالأحوط التخلص منهم، فان لم يمكن فالأقوى الرجوع الى القرعة، ولو جهل
صاحبه أو كان في عدد غير محصور تصدق باذن الحاكم على الأحوط على من
شاء ما لم يظنه بالخصوص، وإلا فلا يترك الاحتياط بالتصدق به عليه إن كان
محلاً له، نعم لا يجدي ظنه بالخصوص في المحصور، ولو علم المالك و جهل بالمقدار
تخلص منه بالصلح ومصرف هذا الخمس كمصرف غيره على الأصح.

مسألة ٢٨ - لو علم أن مقدار الحرام أزيد من الخمس ولم يعلم مقداره فالظاهر
كفاية إخراج الخمس في تحليل المال و تطهيره، إلا أن الأحوط مع إخراج
الخمس المصالحة عن الحرام مع الحاكم الشرعي بما يرتفع به اليقين بالاشتغال و
إجراء حكم مجهول المالك عليه، وأحوط منه تسليم المقدار المتيقن الى الحاكم
والمصالحة معه في المشكوك فيه، ويحتاج الحاكم بتطبيقه على المصرفين.

مسألة ٢٩ - لو كان حق الغير في ذمته لا في عين ماله لا محل للخمس، بل
حينئذ لو علم مقداره ولم يعلم صاحبه حتى في عدد محصور تصدق بذلك المقدار
عن صاحبه باذن الحاكم الشرعي أو دفعه إليه، وإن علم صاحبه في عدد محصور

در جایی که در آن آثاری مانند درخت یا ساختمان باشد و هم چنین در جایی که زمین زراعتی به خریدن از مسلمانی که آن را از حکومت قبول کرده به ذمی منتقل شود که برگشت این خرید به مالک شدن حق اختصاصی است که برای قبول کننده آن بوده است، پس آن است که (در هر دو صورت) خمس (واجب) نیست اگر چه احتیاط آن است که پرداخت مقدار خمس آن را به اهل آن، بر ذمی شرط کند.

مسئله ۲۷- اگر ذمی خمسی را که با خریدن زمین بر او واجب شده بود، از ولی خمس بخرد، بر او واجب است که خمس همین مقدار خریده شده را بدهد. و همچنین است (تا آخر) بنا بر احتیاط، اگر چه در جایی که زمینی را که خمس به آن تعلق گرفته است، قیمت کنند و قیمت آن را پردازد، اقوی آن است که خمس ندارد ولی اگر خود زمین را به صاحب خمس یا ولی خمس پردازد سپس تصمیم بگیرد که آن را بخرد ظاهر آن است که خمس به آن تعلق می گیرد. هفتم- حلالی که با حرام مخلوط شده و صاحب آن اصلاً و لودر ضمن عدد محصور می شناخته نمی شود و همچنین اصلاً به مقدار آن علم ندارد، پس در این صورت خمس آن پرداخته می شود. اما اگر مقدار مال (حرام) را بداند، پس اگر صاحب مال را هم می شناسد باید به او بدهد و خمسی ندارد، بلکه اگر او را در ضمن عدد محصور بداند احتیاط آن است که از آنان خلاصی پیدا کند (و بنحوی رضایتشان را تحصیل نماید) پس اگر ممکن نباشد اقوی آن است که (برای تعیین کردن مالک) به قرعه رجوع شود. و اگر صاحب آن را شناسد یا در ضمن عدّه غیر محصور باشد، احتیاطاً با اذن حاکم، به هر کسی بخواهد صدقه می دهد مادامی که گمان به خصوص شخصی (که او مالک آن باشد) نداشته باشد و گرنه نباید احتیاط را ترک کند که آن را به همان شخص مخصوص صدقه بدهد بشرط آنکه مورد صدقه باشد. ولی گمان بوجود او در عدّه محصور فایده ندارد. و اگر مالک را بشناسد ولی مقدار آن را نداند باید از راه صلح با او تخلص پیدا کند، و مصرف این خمس بنا بر قول صحیحتر مانند مصرف خمس های دیگر است.

مسئله ۲۸- اگر بداند که مقدار حرام بیشتر از خمس است ولی اندازه آن را نداند ظاهر آن است که پرداختن خمس در حلال کردن مال و پاک کردن آن کفایت می کند الا اینکه احتیاط (مستحب) آن است که علاوه بر دادن خمس، با حاکم شرع نسبت به حرام مصالحه کند به چیزی که با دادن آن یقین به اشتغال ذمه از بین برود، و حکم مجهول المالک را بر آن اجراء نماید؛ و احتیاط بیشتر از آن این است که مقدار مورد یقین را به حاکم شرع تحویل دهد و نسبت به مشکوک با او مصالحه کند، و حاکم شرع با تطبیق آن بر هر دو مصرف (یعنی مصرف خمس و مجهول المالک) احتیاط کند.

مسئله ۲۹- اگر حق کس دیگری در ذمه او باشد نه در عین مال او، جایی برای این خمس نیست؛ بلکه در این صورت اگر مقدار آن را بداند ولی صاحب آن را حتی در ضمن عدد

١٠٢ - فما يجب فيه الخمس
فالأقوى الرجوع الى القرعة، وإذا لم يعلم مقداره وتردد بين الأقل والأكثر أخذ
بالأقل و دفعه الى مالكه لو كان معلوماً بعينه، وإن كان مردداً بين محصور
فحكمه كما مر، ولو كان مجهولاً أو معلوماً في غير محصور تصدق به كما مر،
والأحوط حينئذ المصالحة مع الحاكم بمقدار متوسط بين الأقل والأكثر، فيعامل
معه معاملة معلوم المقدار.

مسألة ٣٠ - لو كان الحرام المختلط بالحلال من الخمس أوالزكاة أوالوقف
الخاص أو العام فهو كمعلوم المالك ولا يجزيه إخراج الخمس.

مسألة ٣١ - لو كان الحلال الذي في المختلط مما تعلق به الخمس وجب عليه
بعد تخميس التحليل خمس آخر للمال الحلال الذي فيه، وله الاكتفاء بإخراج
خمس القدر المتيقن من الحلال إن كان أقل من خمس البقية بعد تخميس
التحليل، و بخمس البقية إن كان بمقداره أو أكثر على الأقوى والأحوط
المصالحة مع الحاكم في موارد الدوران بين الأقل والأكثر.

مسألة ٣٢ - لو تبين المالك بعد إخراج الخمس ضمنه، فعليه غرامته له على
الأحوط، ولو علم بعد إخراج الخمس أن الحرام أقل منه لا يسترد الزائد، ولو
علم أنه أزيد منه فالأحوط التصديق بالزائد، وإن كان الأقوى عدم وجوبه لو لم
يعلم مقدار الزيادة.

مسألة ٣٣ - لو تصرف في المال المختلط بالحرام بالاتلاف قبل إخراج
الخمس تعلق الحرام بذمته، والظاهر سقوط الخمس، فيجري عليه
حكم رد المظالم، وهو وجوب التصديق، والأحوط الاستيذان من الحاكم، كما
أن الأحوط دفع مقدار الخمس إلى الهاشمي بقصد ما في الذمة باذن الحاكم،
ولو تصرف فيه بمثل البيع يكون فضولياً بالنسبة الى الحرام المجهول المقدار، فإن
أمضاه الحاكم يصير العوض إن كان مقبوضاً متعلقاً للخمس لصيرورته من
المختلط بالحرام الذي لا يعلم مقداره ولم يعرف صاحبه، ويكون المعوض بتمامه

محصولی نشناسد، آن مقدار را با اذن حاکم شرع از طرف صاحبش صدقه می دهد یا به حاکم تحویل می دهد. و اگر بداند که صاحب آن در ضمن عدد محصولی است اقوی آن است که به قرعه رجوع نماید. و اگر مقدار آن را نداند و بین کم و زیاد مردّد باشد، کم را در نظر گرفته به مالک آن - در صورتی که شخصاً معلوم باشد - می پردازد. و اگر بین عدد محصولی مردّد باشد پس حکم آن بدانگونه است که گذشت. و اگر مالک آن مجهول یا در عدد غیر محصولی معلوم باشد، آن را صدقه می دهد کما این که گذشت؛ و احتیاط آن است که در این صورت، با حاکم شرع به مقدار حدّ وسط بین کم و زیاد مصالحه کند پس با آن معامله آن که مقدارش معلوم است می شود (و آن را از طرف صاحبش صدقه می دهد).

مسأله ۳۰ - حرام مخلوط به حلال، اگر از خمس یا زکات یا وقف خاص یا وقف عام باشد مانند چیزی است که مالکش معلوم باشد، و دادن خمس آن کفایت نمی کند.

مسأله ۳۱ - اگر حلالی که در مخلوط به حرام است، از چیزهایی باشد که خمس به آن تعلّق گرفته است واجب است بعد از تخمیس حلال کردن آن، خمس دیگری برای مال حلالی که در آن است، بدهد. و می تواند که به دادن خمس مقدار مسلمی که حتماً حلال است اکتفا نماید در صورتی که بعد از تخمیس حلال کردن، کمتر از خمس بقیه باشد. (و می تواند) بنابر اقوی به خمس بقیه اکتفا نماید در صورتی که به مقدار آن یا بیشتر باشد، و احتیاطاً در مواردی که بین کمتر و زیاده مردّد است، با حاکم شرع مصالحه نماید.

مسأله ۳۲ - اگر بعد از دادن خمس، مالک معلوم شود ضامن آن می باشد پس احتیاطاً تاوان آن بر او است. و اگر بعد از دادن خمس، بداند که حرام کمتر از آن بوده است زیادی را پس نمی گیرد؛ و اگر بداند که حرام زیاده از آن می باشد احتیاط آن است که زیادی را صدقه بدهد اگر چه اقوی آن است که در صورتی که مقدار زیادی را نداند (صدقه دادن) واجب نیست.

مسأله ۳۳ - اگر در مال مخلوط به حرام قبل از پرداختن خمس، با تلف کردن آن تصرف نماید حرام به ذقه اش تعلّق می گیرد، و ظاهر آن است که خمس ساقط می شود، پس حکم ردّ مظالم بر آن جاری می شود؛ (که در مسأله ۲۹ گذشت) و آن واجب بودن صدقه دادن است. و احتیاط آن است که از حاکم شرع اذن بگیرد، کما این که با اذن حاکم شرع احتیاط آن است که مقدار خمس را به قصد «ما فی الذمه» به سیدهاشمی پردازد. و اگر در آن به مثل بیع تصرف کند، بیع نسبت به حرامی که مقدارش مجهول است، فضولی است، پس اگر حاکم شرع آن را اجازه دهد، عوض آن - در صورتی که گرفته شده باشد - متعلّق خمس می شود؛ زیرا این عوض مخلوط به حرامی می گردد که مقدارش معلوم نیست و صاحبش شناخته نیست، و تمام معوض، ملک خریدار می باشد؛ و اگر حاکم شرع آن را امضاء نکند، عوضی که گرفته شده، مخلوط به حرامی

ملكاً للمشتري، وإن لم يميّزه يكون العوض المقبوض من المختلط بالحرام الذي جهل مقداره و علم صاحبه، فيجري عليه حكمه، وأما المعوض فهو باق على حكمه السابق، فيجب تخميسه، ولولي الخمس الرجوع إلى البائع، كما أن له الرجوع إلى المشتري بعد قبضه.

القول في قسمته ومستحقه

مسألة ١ - يقسم الخمس ستة أسهم: سهم لله تعالى، و سهم للنبي صلى الله عليه وآله، و سهم للامام عليه السلام، وهذه الثلاثة الآن لصاحب الأمر أرواحنا له الفداء وعجل الله تعالى فرجه، وثلاثة للأيتام والمساكين وأبناء السبيل ممن انتسب بالأب إلى عبدالمطلب، فلو انتسب اليه بالأم لم يحل له الخمس، وحلت له الصدقة على الأصح.

مسألة ٢ - يعتبر الايمان أو ما في حكمه في جميع مستحقي الخمس، ولا يعتبر العدالة على الأصح، والأحوط عدم الدفع إلى المتهتك المتجاهر بالكبائر، بل يقوى عدم الجواز إن كان في الدفع إعانة على الأثم والعدوان وإغراء بالقبيح و في المنع ردع عنه، والأولى ملاحظة المرجحات في الأفراد.

مسألة ٣ - الأقوى اعتبار الفقر في اليتامى، أما ابن السبيل أي المسافر في غير معصية فلا يعتبر فيه في بلده، نعم يعتبر الحاجة في بلد التسليم وإن كان غنياً في بلده كما مرّ في الزكاة.

مسألة ٤ - الأحوط إن لم يكن الأقوى عدم دفع من عليه الخمس إلى من تجب نفقته عليه سيما زوجته إذا كان للنفقة، أما دفعه اليه لغير ذلك مما يحتاج اليه ولم يكن واجباً عليه فلا بأس، كما لا بأس بدفع خمس غيره اليه ولو للانفاق حتى الزوجة المعسر زوجها.

است که مقدار آن معلوم نیست و صاحبش مشخص است (که همان خریدار است)، پس حکم آن بر آن جاری می شود، و اما معوض بر حکم سابقش باقی می ماند، پس دادن خمس آن واجب است و ولی خمس حق دارد به فروشنده رجوع کند (و از او خمس را مطالبه نماید) کما این که حق دارد بعد از آنکه مشتری جنس را گرفته، به او رجوع نماید.

گفتاری در مورد تقسیم خمس و مستحقین آن

مسئله ۱- خمس به شش سهم تقسیم می شود: یک سهم برای خدای متعال، و یک سهم برای پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و یک سهم برای امام (علیه السلام) است. و الآن این سه سهم مال حضرت صاحب الامر (ارواحنا له الفداء و عجل الله تعالی فرجه) می باشد. و سه سهم دیگر مال یتیمان و مساکین و ابن سبیل ها است، از میان کسانی که از طرف پدر، به حضرت عبدالمطلب، انتساب دارند؛ پس اگر از طرف مادر به او نسبت پیدا کند، بنابر قول صحیحتر، خمس برایش حلال نیست و صدقه برای او حلال است.

مسئله ۲- ایمان یا آنچه در حکم ایمان است در تمام کسانی که مستحق خمس اند معتبر است، و بنابر اصح، عدالت (در آنها) معتبر نیست، و احتیاط آن است که به کسی که پرده دری نموده آشکارا گناهان کبیره را انجام می دهد، داده نشود، بلکه اگر در پرداخت خمس به او کمک به گناه و ستم و وادار نمودن وی به زشتی باشد و ندادن خمس به او او را از اینها باز دارد، جایز نبودن پرداخت خمس به او، تقویت می شود، و بهتر آن است که در افراد، ملاحظه مرجحات بشود.

مسئله ۳- اقوی، آن است که در مورد یتیم ها فقیر بودن لازم است. اما ابن السبیل یعنی مسافری که سفر او در معصیت نباشد، لازم نیست که در شهر خودش فقیر باشد، البته در شهری که خمس به او تسلیم می شود لازم است که به آن نیاز داشته باشد اگر چه در شهر خودش غنی باشد؛ همانگونه که در زکات گذشت.

مسئله ۴- احتیاط است- اگر اقوی نباشد- که کسی که خمس به عهده دارد به کسی که نفقه او به عهده اش می باشد مخصوصاً زوجه اش، خمس را به آنها ندهد در صورتی که برای نفقه آنها باشد.

اما دادن خمس او به آنها برای غیر نفقه- از آنچه که به آن احتیاج دارند و تأمین آن بر خمس دهنده واجب نباشد- اشکالی ندارد کما این که اگر غیر او، به آنها خمس بدهد و لو این که برای نفقه آنها باشد حتی به زوجه کسی که دست تنگ است، اشکالی ندارد.

مسألة ٥ - لا يصدق مدعي السيادة بمجرد دعواه، نعم يكفي في ثبوتها كونه معروفاً ومشتهراً بها في بلده من دون نكير من أحد، ويمكن الاحتياط في الدفع إلى مجهول الحال بعد إحراز عدالته بالدفع إليه بعنوان التوكيل في الإيصال إلى مستحقه أي شخص كان حتى الآخذ، ولكن الأولى عدم إعمال هذه الحيلة.

مسألة ٦ - الأحوط عدم دفع الخمس إلى المستحق أزيد من مؤونة سنته ولو دفعة، كما أن الأحوط له عدم أخذه.

مسألة ٧ - النصف من الخمس الذي للأصناف الثلاثة المتقدمة أمره بيد الحاكم على الأقوى، فلا بد إما من الإيصال إليه أو الصرف باذنه وأمره، كما أن النصف الذي للإمام عليه السلام أمره راجع إلى الحاكم فلا بد من الإيصال إليه حتى يصرفه فيما يكون مصرفه بحسب نظره وفتواه أو الصرف باذنه فيما عتّن له من المصرف، ويشكل دفعه إلى غير من يقلده إلا إذا كان المصرف عنده هو المصرف عند مقلده كتمّاً وكيفاً، أو يعمل على طبق نظره.

مسألة ٨ - الأقوى جواز نقل الخمس إلى بلد آخر، بل ربما يترجح عند وجود بعض المرجحات حتى مع وجود المستحق في البلد، وإن ضمن حينئذ لو تلف في الطريق أو البلد المنتقل إليه، بخلاف ما إذا لم يوجد فيه المستحق فإنه لا ضمان عليه، وكذا لو كان النقل باذن المجتهد وأمره فإنه لا ضمان عليه حينئذ حتى مع وجود المستحق في البلد، وربما وجب النقل لولم يوجد المستحق في البلد ولم يتوقع وجوده بعد، أو أمر المقلد بالنقل، وليس من النقل لو كان له دين على من في بلد آخر فاحتسبه مع إذن الحاكم الشرعي.

مسألة ٩ - لو كان المجتهد الجامع للشرائط في غير بلد الخمس يتعين نقل حصة الإمام عليه السلام إليه، أو الاستيذان منه في صرفها في بلده، بل الأقوى جواز ذلك لو وجد المجتهد في بلده أيضاً، لكنه ضامن إلا إذا تعين عليه النقل، بل الأولى والأحوط النقل إذا كان من في البلد الآخر أفضل أو كان هنا بعض

مسئله ۵- کسی که ادعای سید بودن می کند، به مجرد این ادعا، مورد تصدیق قرار نمی گیرد، البته اگر در شهر خودش به سید بودن معروف و مشهور باشد و کسی هم او را انکار نکند در ثبوت آن کفایت می کند، و ممکن است در پرداخت خمس به کسی که مجهول الحال و عدالتش احراز شده است حيله ای پیدا کرد به این ترتیب که خمس را به او پردازد، به عنوان اینکه او را در رساندن خمس به مستحقش - هر که می خواهد باشد حتی اگر خود گیرنده آن باشد - وکیل نماید. لیکن بهتر است که چنین حيله ای را بکار نیندد.

مسئله ۶- احتیاط آن است که خمس را بیشتر از مؤونه سال مستحق، به او ندهند ولو این که یک دفعه ای باشد، کما این که برای او هم احتیاط این است که نگیرد.

مسئله ۷- نصف خمس که مال اصناف سه گانه گذشته است، بنا بر اقوی امر آن در دست حاکم شرع می باشد، پس ناچار باید یا به خود او برساند یا به اذن و دستور او خرج نماید، کما این که نصف دیگر آن که مال امام (علیه السلام) است، امر آن به حاکم شرع برمی گردد پس یا باید به او برساند تا آن را در مواردی که طبق نظر و فتوایش مصرف آن است، به مصرف برساند، و یا با اذن او همان مصرفی که برایش معین می کند به مصرف برساند. و پرداخت آن به غیر مرجع تقلیدش مشکل است مگر این که به فتوای گیرنده محل صرف آن از نظر کم و کیف، همان مصارف مرجع تقلیدش باشد، یا طبق نظر او عمل نماید.

مسئله ۸- اقوی آن است که منتقل کردن خمس به شهر دیگر جایز است بلکه چه بسا با بودن بعضی از مرجحات، ترجیح دارد حتی در صورتی که در شهر، مستحق موجود باشد، اگر چه در این صورت اگر در راه یا در شهری که به آن منتقل شده تلف شد، ضامن می باشد، به خلاف آن وقتی که در شهر، مستحق پیدا نشود که ضمانتی بر او نیست. و هم چنین است (ضامن نیست) اگر منتقل نمودن آن به اذن مجتهد و دستور او باشد که در این صورت، ضمانتی بر او نیست حتی در صورتی که در شهر هم مستحق یافت شود و چه بسا انتقال آن به شهر دیگر در صورتی که در شهر مستحق نباشد و پیدا شدن آن هم بعداً متوقع نباشد، یا مرجع تقلید امر به انتقال کند، واجب است. و اگر از کسی در شهر دیگر طلب داشته باشد و با اذن حاکم شرع آن را عوض خمس حساب کند، (این کار) نقل خمس نمی باشد.

مسئله ۹- اگر مجتهد جامع الشرائط در غیر شهر خمس باشد باید سهم امام (علیه السلام) را به او منتقل نماید یا از او اذن بگیرد تا در شهر خودش به مصرف برساند؛ بلکه اقوی آن است که اگر مجتهد را در شهر خودش هم پیدا کند، انتقال دادن آن جایز است لیکن ضامن می باشد، مگر این که انتقال دادن آن بر او لازم باشد. بلکه بهتر و احتیاط بیشتر این است که اگر در شهر دیگر کسی افضل باشد یا بعضی از مرجحات در آنجا باشد، به آنجا انتقال دهد. و اگر مجتهدی

المرجح، ولو كان المجتهد الذي في البلد الآخر مقلده يتعين النقل إليه، إلا إذا أذن في صرفه في البلد، أو كان المصرف في نظر مجتهد بلده موافقاً مع نظر مقلده، أو كان يعمل على طبق نظره.

مسألة ١٠ - يجوز للمالك أن يدفع الخمس من مال آخر وإن كان عروضاً، ولكن الأحوط أن يكون ذلك باذن المجتهد حتى في سهم السادات.

مسألة ١١ - إذا كان في ذمة المستحق دين جاز له احتسابه خساً مع إذن الحاكم على الأحوط لولم يكن الأقوى، كما أن احتساب حق الامام عليه السلام موكل إلى نظر الحاكم.

مسألة ١٢ - لا يجوز للمستحق أن يأخذ من باب الخمس ويرده على المالك إلا في بعض الأحوال، كما إذا كان عليه مبلغ كثير ولم يقدر على أدائه بأن صار معسراً لا يرجى زواله وأراد تفريغ ذمته، فلا مانع حينئذ منه لذلك .

مسألة ١٣ - لو انتقل إلى شخص مال فيه الخمس ممن لا يعتقد وجوبه كالكفار والمخالفين لا يجب عليه إخراجه كما مرّ، سواء كان من ربح تجارة أو معدن أو غير ذلك ، و سواء كان من المناكح والمساكن والمتاجر أو غيرها، فإن أئمة المسلمين عليهم السلام قد أباحوا ذلك لشيعتهم، كما أباحوا لهم في أزمنة عدم بسط أيديهم تقبل الأراضي الخراجية من يد الجائر والمقاسمة معه، و عطاياه في الجملة، و أخذ الخراج منه، و غير ذلك مما يصل إليهم منه و من أتباعه، و بالجملة نزلوا الجائر منزلتهم، و أمضوا أفعاله بالنسبة إلى ما يكون محلّ الابتلاء للشيعة صوناً لهم عن الوقوع في الحرام والعسر والخرج.

القول في الأنفال

وهي ما يستحقه الامام عليه السلام على جهة الخصوص لمنصب إمامته كما

که از او تقلید می کند در شهر دیگر است متعین و لازم است به آنجا منتقل کند مگر این که به او اذن بدهد که در شهر خودش مصرف کند یا مصرف خمس بنظر مجتهد شهرش موافق نظر مرجع تقلیدش باشد، یا طبق نظر او عمل کند.

مسئله ۱۰- برای مالک جایز است که خمس را از مال دیگر بدهد اگر چه از اجناس باشد، لیکن احتیاط این است که این کار با اذن مجتهد باشد، حتی در سهم سادات.

مسئله ۱۱- اگر به ذمه مستحق بدهی باشد، برای او جایز است آن را با اذن حاکم شرع احتیاطاً- اگر اقوی نباشد- خمس حساب کند، کما این که حساب کردن سهم امام (علیه السلام) موکول به نظر حاکم شرع است.

مسئله ۱۲- برای مستحق جایز نیست که از باب خمس بگیرد و آن را به مالک برگرداند مگر در بعضی از حالات؛ مثل این که مبلغ زیادی بدهکار باشد و نتواند آن را پردازد به این که در عسر و سختی قرار بگیرد که امید زوالش نباشد و بخواهد که ذمه اش فراغت پیدا کند پس در این صورت مانعی از برگرداندن آن نیست.

مسئله ۱۳- اگر مالی که خمس به آن تعلق گرفته است از کسی که اعتقاد به وجوب آن ندارد مانند کفار و مخالفین، به کسی منتقل شود، دادن خمس آن- کما این که گذشت- واجب نیست، چه از ربح تجارت باشد یا از معدن یا از غیر آن. وجه از منکوحات و مساکن و متاجریا غیر آنها باشد؛ زیرا ائمه مسلمین (علیهم السلام) اینها را برای شیعیان مباح فرموده اند، همانطور که در زمانهایی که خودشان مبعوض الید نیستند قبول نمودن زمینهای خراجیه را از دست حکومت جور و قرار سهم بستن با او، و بخششهای او را تا حدودی، و گرفتن خراج از او و غیر اینها را از چیزهایی که از طرف ظالم و اتباع او به آنها می رسد، برای شیعیان مباح کرده اند. و خلاصه حاکم جور را به منزله خودشان قرار داده اند و کارهای او را نسبت به آنچه که محل ابتلاء شیعه است امضاء کرده اند، از جهت این که شیعیان را از افتادن در حرام و عسر و حرج حفظ کنند.

گفتاری در مورد انفال

انفال چیزهایی است که امام (علیه السلام) به خصوص به خاطر منصب امامتش، مستحق آن می باشد همانطور که بدلیل ریاست الهی (و امامتی) که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

كان للنبي صلى الله عليه وآله لرئاسته الإلهية، وهي أمور:

منها - كل مالم يوجف عليها بخيل وركاب أرضاً كانت أو غيرها انجلي عنها أهلها أو سلموها للمسلمين طوعاً.

و منها - الأرض الموات التي لا ينتفع بها إلا بتعميرها وإصلاحها لاستيجمها أو لانقطاع الماء عنها أو لاستيلائه عليها أو لغير ذلك ، سواء لم يجز عليها ملك لأحد كالمفاوز أو جرى ولكن قد باد ولم يعرف الآن ويلحق بها القرى التي قد جلى أهلها فخربت كبابل والكوفة ونحوهما، فهي من الأنفال بأرضها وآثارها كالأحجار ونحوها، والموات الواقعة في الأرض المفتوحة عنوة كغيرها على الأقوى، نعم ما علم أنها كانت معمورة حال الفتح فعرض لها الموتان بعد ذلك ففي كونها من الأنفال أو باقية على ملك المسلمين كالمعمورة فعلاً تردد وإشكال لا يخلو ثانيهما من رجحان.

و منها - أسياف البحار و شطوط الأنهار، بل كل أرض لا رب لها على إشكال في إطلاقه وإن لا يخلو من قرب وإن لم تكن مواتاً بل كانت قابلة للانتفاع بها من غير كلفة كالجزائر التي تخرج في دجلة والفرات ونحوهما.

و منها - رؤوس الجبال وما يكون بها من النبات والأشجار والأحجار ونحوها، وبطون الأودية، والآجام، وهي الأراضي الملتفة بالقصب والأشجار من غير فرق في هذه الثلاثة بين ما كان في أرض الامام عليه السلام أو المفتوحة عنوة أو غيرهما، نعم ما كان ملكاً لشخص ثم صار أجمة مثلاً فهو باق على ما كان.

و منها - ما كان للملوك من قطائع و صفايا.

و منها - صفوف الغنيمة كفرس جواد، وثوب مرتفع، و سيف قاطع و درع فاخر، و نحو ذلك .

و منها - الغنائم التي ليست باذن الامام عليه السلام.

و منها - إرث من لا وارث له.

داشت، انفال متعلق به او بود. و انفال چند چیز است: از آن جمله است - هر چیزی که با اسبان و سواران بر آن تاخته نشده است (و از طریق جنگ با کفار بدست مسلمانان نیفتاده است) زمین باشد یا غیر زمین، اهالی آن از آن کوچ کرده باشند و یا آن را با میل و رغبت به مسلمانان تسلیم نموده باشند.

و از آن جمله است - «زمین مواتی» که مورد استفاده نیست مگر این که آباد و اصلاح شود یا برای آن که نیزار است یا برای اینکه آب از آن قطع شده است یا برای اینکه آب آن را فرا گرفته و یا برای غیر اینها، چه ملک دیگری واقع نشده باشد مانند صحراهای بی آب و علف سوزان، یا ملک کسی بوده و لیکن مالک آن از بین رفته و الآن شناخته نشود. و قریه ها و شهرهایی که اهل آنها کوچ کرده سبس خراب شده است مانند بابل و کوفه و مانند اینها به زمین موات ملحق می شود، پس این شهرها زمین و آثار آن مانند سنگها و مثل آنها از انفال می باشد، و زمین مواتی که در زمین مفتوح عنوة واقع شده بنابر اقوی مانند غیر آن (جزء انفال) است. ولی اگر معلوم باشد که در حال فتح مسلمین، آباد بوده و بعد از آن حالت موات بر آن عارض شده است پس در این که از انفال است یا بر ملک مسلمین باقی می باشد مانند زمینی که فعلاً آباد است تردید و اشکال است که دومی آنها خالی از رجحان نیست.

و از آن جمله است - کناره های دریاها و نهرها، بلکه هر زمینی که صاحب نداشته باشد - البته اطلاق آن اشکال دارد - اگر چه خالی از قرب نمی باشد، و اگر چه موات نباشد بلکه بدون زحمت و تکلف قابل استفاده باشد، مانند جزائری که در دجله و فرات و مانند آنها بیرون می آید.

و از آن جمله است - سر کوهها و آنچه که از گیاه و درختها و سنگها و مانند آنها در آنها می باشد، و عرصه وادی ها و «آجام» و آن زمینهایی است که به نی و درختان پوشانده شده است.

و در این سه، بین آن که در زمین امام (علیه السلام) باشد یا در مفتوح عنوة یا در غیر اینها باشد فرقی نمی کند؛ البته آنچه که ملک شخصی باشد سپس مثلاً نیزار شود بر آنچه که بوده است باقی می ماند (و ملک صاحبش می باشد).

و از آن جمله است - آنچه از مختصات شاهان بوده است از اموال غیر منقول و منقول. و از آن جمله است - غنیمت ممتاز، مانند اسب سواری نجیب و لباس گرانقیمت و شمشیر بُرنده، و زره فاخر، و مانند اینها.

و از آن جمله است - غنیمت هایی که (جنگ در آن) با اذن امام (علیه السلام) نباشد.

و از آن جمله است - ارث کسی که وارثی نداشته باشد.

ومنها - المعادن التي لم تكن لمالك خاص تبعاً للأرض أو بالاحياء .
مسألة - الظاهر إباحة جميع الأنفال للشيعة في زمن الغيبة على وجه يجري عليها حكم الملك من غير فرق بين الغني منهم والفقير إلا في إرث من لا وارث له، فإن الأحوط لو لم يكن الأقوى اعتبار الفقر فيه، بل الأحوط تقسيمه على فقراء بلده، والأقوى إيصاله الى الحاكم الشرعي، كما أن الأقوى حصول الملك لغير الشيعي أيضاً بحياسة ما في الأنفال من العشب والحشيش والخطب وغيرها، بل وحصول الملك لهم أيضاً للموات بسبب الاحياء كالشيعي .

و از آن جمله است - معدن هایی که به تبع زمین یا بواسطه احیای آن، ملک مالک خاصی نباشد.

مسأله - ظاهر آن است که همه انفال در زمان غیبت (حضرت مهدی سلام الله علیه) برای عموم شیعه مباح می باشد، بصورتی که حکم ملک بر آن جریان دارد بدون آن که بین غنی و فقیر شیعه فرقی باشد، مگر در مورد ارث کسی که وارثی ندارد. زیرا احتیاط - اگر اقوی نباشد - آن است که فقیر بودن در آن معتبر است، بلکه احتیاط آن است که بین فقرای شهرمیت تقسیم شود، و اقوی آن است که باید به حاکم شرع رسانده شود، کما این که اقوی آن است که اگر غیر شیعه آنچه را که در انفال است از گیاه و علف و هیزم و غیر اینها حیازت کند، مالک آن می شود، بلکه اگر زمین موات را هم احیاء کنند مانند شیعه ملکیت برایشان حاصل می شود.

كتاب الحج

و هو من أركان الدين، و تركه من الكبائر، و هو واجب على كل من استجمع الشرائط الآتية.

مسألة ١ - لا يجب الحج طول العمر في أصل الشرع إلا مرة واحدة، و وجوبه مع تحقق شرائطه فوري بمعنى وجوب المبادرة إليه في العام الأول من الاستطاعة، ولا يجوز تأخيرها، وإن تركه فيه في الثاني وهكذا.

مسألة ٢ - لو توقف إدراكه على مقدمات بعد حصول الاستطاعة من السفر وتهيئة أسبابه وجب تحصيلها على وجه يدركه في ذلك العام، ولو تعددت الرفقة و تمكن من المسير بنحو يدركه مع كل منهم فهو بالتخير، والأولى اختيار أوثقهم سلامة و إدراكاً، ولو وجدت واحدة ولم يكن له محذور في الخروج معها لا يجوز التأخير إلا مع الوثوق بحصول أخرى.

مسألة ٣ - لولم يخرج مع الأولى مع تعدد الرفقة في المسألة السابقة أو مع وحدتها و اتفق عدم التمكن من المسير أو عدم إدراك الحج بسبب التأخير استقر عليه الحج وإن لم يكن آثماً، نعم لو تبين عدم إدراكه لوسار معهم أيضاً لم يستقر، بل و كذا لولم يتبين إدراكه لم يحكم بالاستقرار.

کتاب حج

حج از ارکان دین است و ترک آن از گناهان کبیره است و حج بر هر کسی که دارای شرایطی که می آید، باشد واجب است.

مسئله ۱- حج در اصل شرع مقدس در طول عمر جز یک مرتبه واجب نیست، و وجوب آن با تحقق شرایطش فوریت دارد به این معنی که در همان سال اول استطاعت باید به آن اقدام نماید و تأخیر آن جایز نیست و اگر در آن سال، آن را ترک نمود باید در سال دوم استطاعت بیاورد، و همچنین...

مسئله ۲- بعد از پیدا شدن استطاعت، اگر چنانچه رسیدن به حج متوقف بر مقدماتی از قبیل مسافرت و فراهم نمودن اسباب آن باشد تحصیل آنها بصورتی که در همان سال به حج برسد، واجب است. و اگر چنانچه رفقای سفر (کاروانها) متعدد باشند و توانایی طی راه را - به طوری که با هر کدام از آنها باشد به حج برسد - داشته باشد در انتخاب هر یک از آنها مختیر است، و بهتر آن است گروهی را انتخاب نماید که به سلامت رسیدنش به حج مطمئن تر باشد، و اگر تنها یک گروه یافت شود و برای شخص هیچ محذوری در رفتن به حج با آنان نباشد تأخیر انداختن جایز نیست مگر اینکه اطمینان داشته باشد که گروه دیگری پیدا می شود.

مسئله ۳- در مسئله قبل، اگر با گروه اول در صورتی که کاروانها متعدد بودند و یا در صورتی که فقط یک گروه بود به حج نرفت، و بخاطر همین تأخیر انداختن، اتفاقاً یا دیگر اصل رفتن ممکن نشد و یا آنکه به حج نرسید وجوب حج بر او استقرار پیدا می کند اگر چه گناهکار نباشد ولی اگر معلوم شود که اگر با آن گروهها هم حرکت می کرد به حج نمی رسید، استقرار پیدا نمی کند بلکه همچنین اگر رسیدن به حج (در صورت حرکت با آنها) معلوم نشود حکم به استقرار وجوب حج نمی شود.

القول في شرائط وجوب حجة الاسلام

وهي أمور : أحدها - الكمال بالبلوغ والعقل، فلا يجب على الصبي وإن كان مرهقاً، ولا على المجنون وإن كان إدوارياً إن لم يف دور إفاقته باتيان تمام الأعمال مع مقدماتها غير الحاصلة، ولو حج الصبي المميز صح لكن لم يجز عن حجة الاسلام، وإن كان واجداً لجميع الشرائط عدا البلوغ، والأقوى عدم اشتراط صحة حجه باذن الولي وإن وجب الاستيذان في بعض الصور.

مسألة ١ - يستحب للولي أن يحرم بالصبي غير المميز فيجعله محرماً ويلبسه ثوبي الاحرام، وينوي عنه، ويلقنه التلبية إن أمكن، وإلا يلبي عنه، ويجنبه عن محرمات الاحرام، ويأمره بكل من أفعاله، وإن لم يتمكن شيئاً منها ينوب عنه، ويطوف به، ويسعى به، ويقف به في عرفات ومشعر منى، ويأمره بالرمي، ولولم يتمكن يرمي عنه، ويأمره بالوضوء وصلاة الطواف، وإن لم يقدر يصلي عنه، وإن كان الأحوط إتيان الطفل صورة الوضوء والصلاة أيضاً، وأحوط منه توضؤه لولم يتمكن من إتيان صورته.

مسألة ٢ - لا يلزم أن يكون الولي محرماً في الاحرام بالصبي، بل يجوز ذلك وإن كان محلاً.

مسألة ٣ - الأحوط أن يقتصر في الاحرام بغير المميز على الولي الشرعي من الأب والجد والوصي لأحدهما والحاكم وأمينه أو الوكيل منهم والأم وإن لم تكن ولياً، والاسراء الى غير الولي الشرعي ممن يتولى أمر الصبي ويتكفله مشكل وإن لا يخلو من قرب.

مسألة ٤ - النفقة الزائدة على نفقة الحضر على الولي لا من مال الصبي إلا إذا كان حفظه موقوفاً على السفر به، ففؤونة أصل السفر حينئذ على الطفل لا مؤونة

گفتاری در مورد شرایط وجوب حجة الاسلام

و آنها چند چیز است: یکی از آنها کامل بودن به سبب بلوغ و عقل است، پس بر بچه اگر چه نزدیک بلوغش باشد، واجب نیست، و بر دیوانه (هم) واجب نیست اگر چه ادواری^۱ باشد در صورتی که دوران به عقل بودنش^۲ برای بجا آوردن تمام اعمال حج با تحصیل آن مقدماتی که حاصل نیستند، کافی نباشد، و اگر بچه ممیز حج بجا آورد صحیح است ولیکن کفایت از حجة الاسلام نمی کند هر چند که غیر از بلوغ همه شرایط را دارا باشد اقوی آن است که صحت حج بچه ممیز، مشروط به اذن ولی نیست هر چند که در بعضی از صورتها اذن گرفتن از ولی واجب است.

مسئله ۱- و برای ولی مستحب است که بچه غیر ممیز را به احرام وادارد، به این ترتیب که او را محرم نماید و دو جامه احرام را به او بپوشاند، و از طرف او نیت نماید، و در صورت امکان لبیک گفتن را به او تلقین کند، و گرنه خودش از طرف او لبیک بگوید، و او را از چیزهایی که در حال احرام جایز نیست دور بدارد به هریک از کارهای احرام امر کند، و اگر توانایی انجام هیچ یک از آنها را نداشته باشد از طرف او نیابت کند، و او را طواف وسعی دهد، و در عرفات و مشعر و مینى او را وقوف دهد، و به او امر کند که رمی نماید، و در صورتی که نتواند خودش از طرف او رمی نماید. و او را به وضو و نماز طواف امر کند، و اگر نتواند خودش از طرف او نماز بخواند، اگر چه احتیاط آن است که خود بچه هم صورت وضو و نماز را بجا آورد، و احتیاط بیشتر آن است که اگر بچه توانایی از آوردن صورت وضو نداشت، خود ولی او را وضو دهد.

مسئله ۲- در محرم نمودن بچه، لازم نیست که ولی محرم باشد بلکه اگر چه ولی محل هم باشد جایز است او را محرم نماید.

مسئله ۳- در محرم نمودن بچه غیر ممیز، احتیاط آن است که به ولی شرعی از قبیل پدر و جد، و وصی یکی از آن دو و حاکم شرع و امین او یا وکیل از طرف آنان و مادر- اگر چه ولی نیست- اکتفا شود، و سرایت دادن آن به غیر ولی شرعی از قبیل کسی که سرپرستی بچه را دارد و عهده دار کارهای او است، مورد اشکال است گر چه خالی از قرب نیست.

مسئله ۴- خرجی که علاوه بر نفقه بودن وقتی که در محل است پیش می آید بعهدة ولی می باشد. نه از مال بچه، مگر آنکه محافظت از بچه متوقف بر مسافرت بردن او باشد، که در این صورت خرج اصل مسافرت بعهدة بچه است، نه خرج حج دادن او، در صورتی که زیاده از اصل

(۱) گاهی دیوانه است.

(۲) وقتی که حالش خوب است و دیوانه نیست.

١١٨ ————— في شرائط وجوب حجة الاسلام
الحج به لو كانت زائدة.

مسألة ٥ - الهدي على الولي، وكذا كفارة الصيد، وكذا سائر الكفارات على الأحوط.

مسألة ٦ - لو حج الصبي المميز وأدرك المشعر بالغاً والمجنون وعقل قبل المشعر يجزئهما عن حجة الاسلام على الأقوى وإن كان الأحوط الاعادة بعد ذلك مع الاستطاعة.

مسألة ٧ - لو مشى الصبي الى الحج فبلغ قبل أن يحرم من الميقات و كان مستطيعاً ولو من ذلك الموضع فحجه حجة الاسلام.

مسألة ٨ - لو حج ندباً باعتقاد أنه غير بالغ فبان بعد الحج خلافه أو باعتقاد عدم الاستطاعة فبان خلافه لا يجزي عن حجة الاسلام على الأقوى إلا إذا أمكن الاشتباه في التطبيق.

ثانيها - الحرية، ثالثها - الاستطاعة من حيث المال وصحة البدن وقوته و تخلية السرب و سلامته وسعة الوقت و كفايته.

مسألة ٩ - لا تكفي القدرة العقلية في وجوبه، بل يشترط فيه الاستطاعة الشرعية، وهي الزاد والراحلة و سائر ما يعتبر فيها، و مع فقدها لا يجب ولا يكفي عن حجة الاسلام، من غير فرق بين القادر عليه بالمشي مع الاكتساب بين الطريق و غيره، كان ذلك مخالفاً لزيته و شرفه أم لا، و من غير فرق بين القريب والبعيد.

مسألة ١٠ - لا يشترط وجود الزاد والراحلة عنده عيناً، بل يكفي وجود ما يمكن صرفه في تحصيلها من المال، نقداً كان أو غيره من العروض.

مسألة ١١ - المراد من الزاد والراحلة ما هو المحتاج اليه في السفر بحسب حاله قوة و ضعفاً و شرفاً و ضعة، ولا يكفي ما هو دون ذلك، و كل ذلك موكول إلى العرف، ولو تكلف بالحج مع عدم ذلك لا يكفي عن حجة الاسلام، كما أنه لو

مسافرت باشد (که به عهده او نیست).

مسئله ۵- قربانی به عهده ولی می باشد، و همچنین است کفارة صید، و همچنین است بنابر احتیاط سایر کفارات.

مسئله ۶- اگر بچه ممیز حج نماید و به مشعر الحرام در حالیکه بالغ شده است برسد، و همچنین اگر دیوانه حج کند و قبل از مشعر عاقل شود بنابراقوی حج هر دو از حجة الاسلام کفایت می کند، اگر چه احتیاط آن است که بعد از آن در صورت استطاعت، حج را اعاده کند.

مسئله ۷- اگر بچه به حج برود و پیش از آنکه در میقات احرام ببندد بالغ شود و مستطیع باشد اگر چه از همانجا (یعنی فقط مخارج به حج رفتن از آنجا را داشته باشد، نه به حج رفتن از شهرش را) حج او حجة الاسلام است.

مسئله ۸- اگر به اعتقاد اینکه بالغ نیست حج مستحبی نماید و بعد از حج خلاف آن معلوم شود (که بالغ بوده است) و یا به اعتقاد اینکه مستطیع نیست (حج مستحبی کند) و خلاف آن روشن گردد بنابراقوی کفایت از حجة الاسلام نمی کند مگر آنکه اشتباه در تطبیق آنها ممکن باشد.

دوم آنها حر بودن است.

سوم آنها استطاعت از نظر مال و سلامتی و نیروی بدن و باز بودن و سالم و امن بودن راه و وسعت داشتن و کافی بودن وقت برای حج است.

مسئله ۹- در وجوب حج قدرت عقلی کافی نیست، بلکه در آن استطاعت شرعی معتبر است و استطاعت شرعی توشه سفر و مرکب و سایر چیزهایی که در آن اعتبار دارد می باشد، و با نبودن چنین استطاعتی، حج واجب نیست و کفایت از حجة الاسلام نمی کند؛ و بین کسی که با پیاده رفتن و کسب کردن و در راه بتواند حج کند و غیر او فرقی نیست، چنین کاری مخالف شأن و شخصیت او باشد یا نه؟ و (همچنین) بین دور و نزدیک فرقی نیست.

مسئله ۱۰- بودن عین زاد و راحله نزد او شرط نیست؛ بلکه وجود مالی که جهت تحصیل زاد و راحله امکان صرفش باشد، کفایت می کند، نقد باشد یا غیر نقد از اجناس دیگر (که قابل عرضه نمودن است).

مسئله ۱۱- مقصود از توشه و مرکب آن است که بحسب حال او از نظر قوت و ضعف، و بالا و پایین بودن شأن (اجتماعی او) در سفر حج به آن نیازمند است، و کمتر از آن کفایت نمی کند، و (تشخیص در) همه این موارد واگذار به عرف است، و اگر با نبود چنین زاد و راحله ای، با تکلف و سختی، حج بجا آورد کفایت از حجة الاسلام نمی کند، کما اینکه اگر کاسبی باشد

كان كسوباً قادراً على تحصيلهما في الطريق لا يجب ولا يكفي عنها.

مسألة ١٢ - لا يعتبر الاستطاعة من بلده ووطنه، فلو استطاع العراقي أو الإيراني و هو في الشام أو الحجاز وجب وإن لم يستطع من وطنه، بل لو مشى إلى قبل الميقات متسكعاً أو الحاجة و كان هناك جامعاً لشرائط الحج وجب، و يكفي عن حجة الاسلام، بل لو أحرم متسكعاً فاستطاع و كان أمامه ميقات آخر يمكن القول بوجوبه وإن لا يخلو من إشكال.

مسألة ١٣ - لو وجد مركب كسيارة أو طائرة ولم يوجد شريك للركوب فإن لم يتمكن من أجرته لم يجب عليه، وإلا وجب إلا أن يكون حرجياً عليه، وكذا الحال في غلاء الأسعار في تلك السنة، أو عدم وجود الزاد والراحلة إلا بالزيادة عن ثمن المثل، أو توقف السير على بيع أملاكه بأقل منه.

مسألة ١٤ - يعتبر في وجوب الحج وجود نفقة العود إلى وطنه إن أراده، أو إلى ما أراد التوقف فيه بشرط أن لا تكون نفقة العود إليه أزيد من العود إلى وطنه إلا إذا ألجأته الضرورة إلى السكنى فيه.

مسألة ١٥ - يعتبر في وجوبه وجدان نفقة الذهاب والاياب زائداً عما يحتاج إليه في ضروريات معاشه، فلا تباع دار سكناه اللاتقة بحاله، ولا ثياب تجمله، ولا أثاث بيته، ولا آلات صناعته، ولا فرس ركوبه أو سيارة ركوبه، ولا سائر ما يحتاج إليه بحسب حاله وزيه وشرفه، بل ولا كتبه العلمية المحتاج إليها في تحصيل العلم، سواء كانت من العلوم الدينية أو من العلوم المباحة المحتاج إليها في معاشه وغيره، ولا يعتبر في شيء منها الحاجة الفعلية، ولو فرض وجود المذكورات أو شيء منها بيده من غير طريق الملك كالوقف ونحوه وجب بيعها للحج بشرط كون ذلك غير مناف لشأنه ولم يكن المذكورات في معرض الزوال.

مسألة ١٦ - لو لم يكن المذكورات زائدة على شأنه عيناً لا قيمة يجب تبديلها و صرف قيمتها في مؤونة الحج أو تتميمها بشرط عدم كونه حرجاً ونقصاً ومهانة

که بتواند با کسب در راه زاد و راحله را تحصیل کند، واجب نمی باشد و کفایت از حجه الاسلام نمی کند.

مسئله ۱۲- شرط نیست که از شهر و وطنش مستطیع باشد؛ بنابراین اگر اهل عراق یا ایران در شام یا حجاز باشد و (از همانجا) استطاعت پیدا کند واجب است که حج کند اگر چه از وطنش استطاعت رفتن به حج را نداشته باشد، بلکه اگر با سختی یا برای کاری به قبل از میقات برود و در آنجا دارای شرایط حج باشد باید حج نماید و کفایت از حجه الاسلام می کند، بلکه اگر با سختی (به حج برود و) محرم شود و پس از آن مستطیع گردد و در جلو او میقات دیگری باشد ممکن است که گفته شود حج واجب است، گر چه خالی از اشکال نیست.

مسئله ۱۳- اگر مرکبی مانند اتومبیل یا هواپیما باشد و کسی دیگر برای سوار شدن نباشد (که در کرایه آن شریک شود) چنانچه به تنهایی بر کرایه آن توانایی نداشته باشد حج بر او واجب نیست، و گر نه واجب است، مگر اینکه این گونه حج برایش موجب حرج باشد، و همچنین است حال در گرانی قیمتها در آن سال، و یا نبودن زاد و راحله مگر با قیمت زیادتر از قیمت معمول، و یا بستگی داشتن حج به فروش املاکش با کمتر از قیمت معمول آن (که تحمل همه آنها واجبست مگر اینکه حرجی باشد).

مسئله ۱۴- در وجوب حج، داشتن نفقه برگشتن به وطنش اگر بخواهد به آنجا برگردد و یا به هر جایی که می خواهد آنجا توقف کند معتبر است بشرط آنکه خرج برگشت به آنجا از برگشت به وطنش زیادتر نباشد مگر آنکه ضرورتی او را وادار به سکونت در آنجا نماید.

مسئله ۱۵- در وجوب حج، داشتن مخارج رفت و برگشت علاوه بر آنچه در ضروریات زندگی به آن نیازمند است، معتبر است، پس خانه مسکونیش که مطابق شأن اوست و لباسهای تجمل (که نوعاً در میهمانیها و غیره پوشیده می شود) و اثاث خانه اش و وسائل کارش و اسب سواری یا اتومبیل سواریش و بقیه چیزهایی که بحسب شأن و شخصیت (اجتماعی) خود به آنها نیازمند است (هیچیک از اینها) فروخته نمی شود، بلکه کتابهای علمی که در تحصیل علم، به آنها احتیاج دارد خواه از علوم دینی باشد یا از علوم مباح که در زندگی و غیر زندگی نیاز به آنها دارد فروخته نمی شود، و در هیچ یک از این موارد لازم نیست که بالفعل نیازمند آنها باشد، و اگر فرضاً این چیزهایی که ذکر شد یا بعضی از آنها از راه غیر ملک، مانند وقف و مثل آن در دست او باشد، واجب است که (اموال خود را) برای حج بفروشد (و از آن وقفیها استفاده کند) بشرطی که این کار مخالف شوون او نباشد و این اشیاء (مثلاً وقفی) در آستانه از بین رفتن نباشند.

مسئله ۱۶- در صورتی که اشیای مذکور از نظر عین - نه از نظر قیمت - زیادتر از شأن او نباشد (که از نظر قیمت زیادتر از شأنش باشد) واجب است آنها را (به ارزان قیمت) تبدیل کند و قیمت آنها را در مصارف حج خرج نماید یا خرج حج را تکمیل کند بشرط آنکه این کار موجب

عليه و كانت الزيادة بمقدار المؤونة أو متممة لها ولو كانت قليلة.

مسألة ١٧ - لو لم يكن عنده من أعيان ما يحتاج اليه في ضروريات معاشه و تكسبه و كان عنده من النقود و نحوها ما يمكن شراؤها يجوز صرفها في ذلك ، من غير فرق بين كون النقد عنده ابتداءً أو بالبيع بقصد التبدل أو لا بقصده، بل لو صرفها في الحج في كفاية حجه عن حجة الاسلام إشكال بل منع، ولو كان عنده ما يكفيه للحج و نازعته نفسه للنكاح جاز صرفه فيه بشرط كونه ضرورياً بالنسبة إليه إما لكون تركه مشقة عليه أو موجباً لضرر أو موجباً للخوف في وقوع الحرام، أو كان تركه نقصاً و مهانة عليه، ولو كانت عنده زوجة ولا يحتاج إليها و أمكنه طلاقها و صرف نفقتها في الحج لا يجب ولا يستطيع.

مسألة ١٨ - لو لم يكن عنده ما يحج به ولكن كان له دين على شخص بمقدار مؤونته أو تتميمها يجب اقتضاؤه إن كان حالاً ولو بالرجوع إلى حاكم الجور مع فقد حاكم الشرع أو عدم بسط يده، نعم لو كان الاقتضاء حرجياً أو المديون معسراً لم يجب، و كذا لو لم يمكن إثبات الدين ولو كان مؤجلاً والمديون باذلاً يجب أخذه و صرفه فيه، ولا يجب في هذه الصورة مطالبته و إن علم بأدائه لو طالبه، ولو كان غير مستطيع و أمكنه الاقتراض للحج والأداء بعده بسهولة لم يجب ولا يكفي عن حجة الاسلام، و كذا لو كان له مال غائب لا يمكن صرفه في الحج فعلاً أو مال حاضر كذلك أو دين مؤجل لا يبذله المديون قبل أجله لا يجب الاستقراض والصرف في الحج، بل كفايته على فرضه عن حجة الاسلام مشكل بل ممنوع.

مسألة ١٩ - لو كان عنده ما يكفيه للحج و كان عليه دين فان كان مؤجلاً و كان مطمئناً بتمكّنه من أدائه زمان حلوله مع صرف ما عنده وجب، بل لا يبعد وجوبه مع التعجيل و رضى دائنه بالتأخير مع الوثوق بإمكان الأداء عند المطالبة، و في غير هاتين الصورتين لا يجب، ولا فرق في الدين بين حصوله قبل الاستطاعة

خرج و نقص و وهن بر او نباشد و زیادی بمقدار هزینه حج یا تکمیلی آن باشد گرچه کم باشد. **مسئله ۱۷** - اگر عین چیزهایی را که در ضروریات زندگی و کسب به آنها نیاز دارد دارا نباشد، ولی دارای پول نقد و مانند آن باشد که می تواند با آن نقدینه، از آن اعیان بخرد، جایز است که نقدینه را صرف خرید آنها نماید، و بین اینکه از اول نقدینه نزد او بوده یا اینکه بواسطه فروش چیزی بقصد تبدیل آن یا بدون چنین قصدی بدستش رسیده باشد فرق نمی کند، بلکه اگر (در صورت نیاز) آن را در راه حج هزینه نماید در اینکه حج او کفایت از حجة الاسلام بکند اشکال است بلکه (کفایت کردنش) ممنوع است، و اگر چیزی که کفایت از حج کند داشته باشد و تمایل درونی او را دعوت به ازدواج کند در صورتی که ازدواج برایش ضروری باشد یا ترک آن موجب مشقت یا ضرر یا موجب خوف اینکه به حرام بیفتد باشد و یا آنکه ازدواج نکردن برایش موجب نقص و وهن گردد، جایز است آن مال را در ازدواج صرف نماید، و اگر همسری داشته باشد که نیاز به آن ندارد برای او ممکن باشد زنش را طلاق داده و نفقه اش را هزینه حج کند، نه بر او واجب است و نه آنکه مستطیع است.

مسئله ۱۸ - اگر چیزی نداشته باشد که با آن حج نماید ولیکن از کسی طلبی داشته باشد که به مقدار هزینه حج یا تکمیلی آن باشد در صورتی که وقت طلب رسیده باشد واجب است آن را مطالبه کند ولو اینکه در نبود حاکم شرع یا مبسوط الید نبودن او به حاکم جور (ظالم - باطل) مراجعه نماید، ولی اگر مطالبه کردن آن موجب حرج باشد یا بدهکار در عسر و تنگدستی بسر می برد، مطالبه آن واجب نیست و همچنین است اگر ثابت کردن طلب (در دادگاه) امکان نداشته باشد (که حج واجب نیست)، و اگر طلبش مدت دار باشد (که هنوز سر رسیدش نشده)، ولی خود بدهکار بذل می نماید واجب است آن را بگیری و در حج به مصرف برسانی، و در این صورت، مطالبه کردن آن واجب نیست اگرچه بداند که در صورت درخواست او اداء می نماید، و اگر مستطیع نباشد ولی برایش ممکن است که قرض بگیرد و بعد آن را به آسانی پردازد حج بر او واجب نیست و کفایت از حجة الاسلام نمی کند، و همچنین است اگر مالی دارد که پیش او نیست بطوری که فعلاً نمی شود آن را هزینه حج نماید یا مالی پیش خود دارد که نتواند آن را به مصرف حج برساند، یا طلب مدت داری دارد که بدهکار قبل از رسیدن وقت آن، آن را نمی دهد، بر او قرض کردن و هزینه حج کردن واجب نیست بلکه اگر قرض کند و حج کند، کفایت کردنش از حجة الاسلام مشکل بلکه ممنوع است.

مسئله ۱۹ - اگر پیش خود مالی که برای حجتش کفایت می کند داشته باشد و از طرفی بدهکار هم هست چنانچه مهلت دار باشد و اطمینان هم دارد که در صورت مصرف نمودن مال (باز هم) می تواند سرمدت، بدهی را بپردازد واجب است که حج بجا آورد، بلکه اگر بدهی فوری داشته باشد ولی طلبکار به تأخیر آن رضایت دارد و از طرفی اطمینان دارد که هر وقت

١٢٤ ————— في شرائط وجوب حجة الاسلام

أو بعدها بأن تلف مال الغير على وجه الضمان عنده بعدها، وإن كان عليه خمس أو زكاة و كان عنده ما يكفيه للحج لولا هما فحالتها حال الدين مع المطالبة، فلا يكون مستطيعاً، والدين المؤجل بأجل طويل جداً كخمسین سنة و ما هو مبني على المسامحة و عدم الأخذ رأساً و ما هو مبني على الإبراء مع الاطمینان بذلك لم يمنع عن الاستطاعة.

مسألة ٢٠ - لو شك في أن ماله و وصل إلى حد الاستطاعة أو علم مقداره و شك في مقدار مصرف الحج و أنه يكفيه يجب عليه الفحص على الأحوط.

مسألة ٢١ - لو كان ما بيده بمقدار الحج وله مال لو كان باقياً يكفيه في رواج أمره بعد العود و شك في بقائه فالظاهر وجوب الحج كان المال حاضراً عنده أو غائباً.

مسألة ٢٢ - لو كان عنده ما يكفيه للحج فان لم يتمكن من المسير لأجل عدم الصحة في البدن أو عدم تخلية السرب فالأقوى جواز التصرف فيه بما يخرج به عن الاستطاعة، وإن كان لأجل عدم تهيئة الأسباب أو فقدان الرفقة فلا يجوز مع احتمال الحصول فضلاً عن العلم به، و كذا لا يجوز التصرف قبل مجيء وقت الحج، فلو تصرف استقر عليه لو فرض رفع العذر فيما بعد في الفرض الأول و بقاء الشرائط في الثاني، والظاهر جواز التصرف لو لم يتمكن في هذا العام، و إن علم بتمكنه في العام القابل فلا يجب إبقاء المال إلى السنين القابلة.

مسألة ٢٣ - إن كان له مال غائب بقدر الاستطاعة وحده أو مع غيره و تمكن من التصرف فيه ولو بالتوكيل يكون مستطيعاً و إلا فلا، فلو تلف في الصورة الأولى بعد مضي الموسم أو كان التلف بتقصير منه ولو قبل أو ان خروج الرفقة استقر عليه الحج على الأقوى، و كذا الحال لو مات مورثه و هو في بلد آخر.

مسألة ٢٤ - لو وصل ماله بقدر الاستطاعة و كان جاهلاً به أو غافلاً عن

مطالبه کند، می تواند آن را پردازد بعید نیست که حج بر او واجب باشد، و در غیر این دو صورت واجب نیست، و فرقی نیست بین اینکه بدهی قبل از استطاعت پیدا شود یا بعد از آن، به این ترتیب بعد از استطاعت مال دیگری نزد او طوری تلف شود که ضمان داشته باشد، و اگر خمس یا زکات بدهکار باشد و مالی که دارد اگر بدهی آن دو برای حج کفایت می کند، (و اگر آنها را پردازد مستطیع نباشد) وضع این دو بدهکاری مانند بدهی است که طلبکار مطالبه کند بنابراین این مستطیع نمی باشد، و بدهی با مدت بسیار طولانی مانند پنجاه سال و بدهی که بنا بر مسامحه و گذشت و نگرفتن آن است و بدهی که بناء (طلبکار) برابراه ذمه او استوار است در صورتی که بدهکار هم اطمینان به این مطلب دارد (چنین بدهی ها) مانع از استطاعت نمی شود. **مسئله ۲۰-** اگر در اینکه مالش به حد استطاعت رسیده شک نماید، یا آنکه مقدار مالش را بداند و لیکن در مقدار هزینه حج و اینکه کفایتش می کند یا نه شک نماید احتیاطاً فحوص واجب است.

مسئله ۲۱- اگر آنچه در دست دارد برای حج کافی باشد و مالی هم دارد که اگر باقی مانده باشد، بعد از برگشتن از حج با آن امورش می چرخد و لیکن شک نماید که این مال باقی است یا نه؟ ظاهر آن است که حج واجب باشد، خواه مال نزد او باشد و خواه غائب.

مسئله ۲۲- اگر نزد او مالی باشد که برای حجش کفایت می کند چنانکه به علت سالم نبودن خودش یا باز نبودن راه نتواند حج برود اقوی آن است که تصرف در آن مال بطوری که او را از استطاعت ببندارد، جایز است، و اگر (ناتوان بودنش از رفتن به حج) به علت فراهم نبودن مقدمات یا نبود کاروان باشد تصرف در آن در صورتی که احتمال مهیا شدن آن را می دهد جایز نیست تا چه رسد به اینکه بداند که پیدا می شود. و همچنین قبل از رسیدن وقت حج، تصرف در آن جایز نیست. بنابراین اگر در آن مال تصرف نمود چنانچه عذرش در فرض اول مسئله (مثلاً نبود قافله) بعداً برطرف شود و در فرض دوم آن شرایط باقی بماند، وجوب حج بر او استقرار دارد. و ظاهر آن است که اگر نتواند در سال استطاعت به حج برود تصرف در آن جایز است اگر چه بداند در سال آینده توانایی دارد؛ پس نگهداشتن آن مال تا سالهای بعد واجب نیست.

مسئله ۲۳- اگر مالی دارد که در دسترس نیست ولی تنها همان مال یا با غیر آن به قدر استطاعت باشد و بتواند در آن ولو با وکیل گرفتن تصرف نماید مستطیع می باشد و گرنه مستطیع نمی باشد. پس در صورت اول (که می تواند در آن تصرف کند) اگر بعد از گذشتن وقت حج، تلف شد یا تلف آن به کوتاهی کردن خودش باشد و لوقبل از زمان حرکت کاروانها بنا بر اقوی حج به گردنش استقرار پیدا می کند و همچنین است اگر کسی بمیرد که این از او ارث می برد و در شهر دیگری باشد.

مسئله ۲۴- اگر مالش بقدر استطاعت رسیده باشد ولی او نداند یا از وجوب حج بر او غافل

١٢٦ _____ في شرائط وجوب حجة الاسلام
وجوب الحج عليه ثم تذكر بعد تلفه بتقصير منه ولو قبل أو أن خروج الرفقة أو
تلف ولو بلا تقصير منه بعد مضي الموسم استقر عليه مع حصول سائر الشرائط
حال وجوده.

مسألة ٢٥ - لو اعتقد أنه غيرمستطيع فحج ندباً فإن أمكن فيه الاشتباه في
التطبيق صح وأجزأ عن حجة الاسلام لكن حصوله مع العلم والالتفات بالحكم
والموضوع مشكل، وإن قصد الأمر الندي على وجه التقييد لم يجز عنه، وفي صحة
حجه تأمل، وكذا لو علم باستطاعته ثم غفل عنها، ولو تخيل عدم فوريته فقصد
الندب لا يجزي، وفي صحته تأمل.

مسألة ٢٦ - لا يكفي في وجوب الحج الملك المتزلزل كما لو صالحه شخص
بشرط الخيار إلى مدة معينة إلا إذا كان واثقاً بعدم فسخه، لكن لو فرض فسخه
يكشف عن عدم استطاعته.

مسألة ٢٧ - لو تلفت بعد تمام الأعمال مؤونة عوده إلى وطنه أو تلف ما به
الكفاية من ماله في وطنه بناء على اعتبار الرجوع إلى الكفاية في الاستطاعة لا
يجزيه عن حجة الاسلام فضلاً عما لو تلف قبل تمامها سيما إذا لم يكن له مؤونة
الاطمأن.

مسألة ٢٨ - لو حصلت الاستطاعة بالاباحة اللازمة وجب الحج، ولو أوصى
له بما يكفيه له فلا يجب عليه بمجرد موت الموصي، كما لا يجب عليه القبول.
مسألة ٢٩ - لو نذر قبل حصول الاستطاعة زيارة أبي عبدالله الحسين
عليه السلام مثلاً في كل عرفة فاستطاع يجب عليه الحج بلا إشكال، وكذا
الحال لو نذر أو عاهد مثلاً بما يضاد الحج، ولو زاحم الحج واجب أو استلزمه فعل
حرام يلاحظ الأهم عند الشارع الأقدس.

مسألة ٣٠ - لو لم يكن له زاد وراحلة ولكن قيل له: «حج وعلّي نفقتك و
نفقة عيالك» أو قال: «حج بهذا المال» وكان كافياً لذهابه وإيابه ولعياله

باشد و پس از تلف مال بسبب تقصیر خودش متوجه شود، ولو پیش از وقت حرکت قافله باشد، و یا بعد از گذشت موسم حج مالش تلف شود اگر چه به تقصیر او نباشد، در صورتی که در وقت وجود آن مال، سایر شرایط استطاعت هم جمع بوده وجوب حج بر او مستقر است.

مسئله ۲۵ - اگر به اعتقاد اینکه مستطیع نیست حج مستحبی انجام دهد چنانچه اشتباه در تطبیق در مورد او ممکن باشد حج او صحیح است و از حجة الاسلام کفایت می کند، لیکن حصول این اشتباه با اینکه به موضوع و حکم حج علم و توجه دارد، مشکل است. و اگر امر استحبابی را بقید استحباب آن انجام دهد (که اگر واجب بود انجام نمی داد) از حجة الاسلام کفایت نمی کند و در صحت اصل حج او تأمل است. و همچنین است اگر استطاعتش را بداند و سپس از آن غفلت نماید. و اگر گمان کند که حج فوریت ندارد و قصد استحباب کند (از حجة الاسلام) مجزی نیست و در صحت آن تأمل است.

مسئله ۲۶ - مالی که ملکیت آن تزلزل دارد، در واجب شدن حج کافی نیست، مانند اینکه شخصی با او معامله صلحی را انجام دهد که برای طرف تا مدت معینی خیار فسخ باشد؛ مگر اینکه اطمینان داشته باشد که فسخ نمی کند، لیکن اگر فرض شود که فسخ کند معلوم می شود که مستطیع نبوده است.

مسئله ۲۷ - اگر بعد از تمام کردن اعمال حج، مؤونه برگشتش به وطن تلف شود، یا آن مالی که در وطنش او را کفایت می کرد تلف شود - بنابر اینکه داشتن مقداری از مال که او را بعد از برگشتن کفایت کند در استطاعت معتبر باشد - از حجة الاسلام او کفایت نمی کند تا چه رسد به اینکه قبل از تمام شدن اعمال تلف شود مخصوصاً در آن موردی که مؤونه تکمیل اعمال حج را نداشته باشد.

مسئله ۲۸ - اگر استطاعت از راه اباحه لازم و غیر متزلزل پیدا شود، حج واجب است و اگر برای وی به چیزی وصیت شود که برایش کفایت می کند پس به مجرد فوت وصیت کننده حج بر او واجب نمی شود کما اینکه قبول کردن وصیت (هم) بر او واجب نیست.

مسئله ۲۹ - اگر قبل از پیدایش استطاعت، نذر کرده باشد که مثلاً در هر عرفة به زیارت حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) برود سپس مستطیع شود، بدون اشکال بر او حج واجب است. و همچنین است حکم، اگر نذریا عهد نماید مثلاً به چیزی که با حج تضاد داشته باشد، و اگر واجبی با حج مزاحم شود یا حج مستلزم انجام فعل حرامی شود باید ملاحظه شود که نزد شارع مقدس کدام یک از آنها اهم می باشد (تا آن که اهم است رعایت گردد).

مسئله ۳۰ - اگر زاد و راحله نداشته باشد و لیکن به او گفته شود: «برو به حج خرج خودت و خرج عائله ات بمعده من» یا بگوید: «با این مال به حج برو» و آن مال برای رفت و برگشت و برای عائله او کافی باشد، حج بر او واجب می شود و بین اینکه مال را برای حج، ملک او کند

وجب عليه، من غير فرق بين تمليكه للحج أو إباحته له، ولا بين بذل العين أو الثمن، ولا بين وجوب البذل و عدمه، ولا بين كون الباذل واحداً أو متعدداً، نعم يعتبر الوثوق بعدم رجوع الباذل، ولو كان عنده بعض النفقة فبذل له البقية وجب أيضاً، ولو لم يبذل تمام النفقة أو نفقة عياله لم يجب، ولا يمنع الدين من وجوبه، ولو كان حالاً والدائن مطالباً وهو متمكن من أدائه لولم يحج في كونه مانعاً وجهان، ولا يشترط الرجوع إلى الكفاية فيه، نعم يعتبر أن لا يكون الحج موجباً لاختلال أمور معاشه فيما يأتي لأجل غيبته.

مسألة ٣١- لو وهبه ما يكفيه للحج لأن يحج وجب عليه القبول على الأقوى، وكذا لو وهبه وخيره بين أن يحج أولاً، وأما لولم يذكر الحج بوجه فالظاهر عدم وجوبه، ولو وقف شخص لمن يحج أو أوصى أو نذر كذلك فبذل المتصدي الشرعي وجب، وكذا لو أوصى له بما يكفيه بشرط أن يحج فيجب بعد موته، ولو أعطاه خمساً أو زكاة و شرط عليه الحج لغى الشرط ولم يجب، نعم لو أعطاه من سهم سبيل الله ليحج لا يجوز صرفه في غيره، ولكن لا يجب عليه القبول، ولا يكون من الاستطاعة المالية ولا البذلية، ولو استطاع بعد ذلك وجب عليه الحج.

مسألة ٣٢- يجوز للبازل الرجوع عن بذله قبل الدخول في الاحرام وكذا بعده على الأقوى، ولو وهبه للحج فقبل فالظاهر جريان حكم سائر الهبات عليه، ولو رجع عنه في أثناء الطريق فلا يبعد أن يجب عليه نفقة عوده، ولو رجع بعد الاحرام فلا يبعد وجوب بذل نفقة إتمام الحج عليه.

مسألة ٣٣- الظاهر أن ثمن الهدي على البازل، وأما الكفارات فليست على البازل وإن أتى بموجبها اضطراراً أو جهلاً أو نسياناً، بل على نفسه.

مسألة ٣٤- الحج البذلي مجز عن حجة الاسلام سواء بذل تمام النفقة أو متممها، ولو رجع عن بذله في الأثناء وكان في ذلك المكان متمكناً من الحج من ماله وجب عليه، ويجزيه عن حجة الاسلام إن كان واجداً لسائر الشرائط

یا برای او مباح کند که حج را با آن انجام دهد، فرقی نمی کند. و بین دادن عین مال یا قیمت آن و اینکه دادن مال واجب باشد یا نه، دهنده یک نفر باشد یا چند نفر؟ فرقی نمی کند، البته باید اطمینان داشته باشد که دهنده از دادنش بر نمی گردد. و اگر مقداری از مخارج حج را داشته باشد و بقیه به او داده شود باز هم حج بر او واجب می شود، و اگر تمام مصارف حج یا مخارج عائله او را ندهند حج واجب نمی شود، و (در این حج بذلی) بدهکاری مانع وجوب حج نمی شود، و (اما) اگر وقت پرداختن بدهی رسیده باشد و طلبکار هم مطالبه نماید و شخص هم بتواند در صورتی که حج نرود آن را بپردازد، در اینکه مانع آن شود یا نه؟ دو وجه است. و در وجوب حج (از این راه) داشتن مقدار مالی که بعد از برگشتن برای او کافی باشد شرط نیست البته لازم است که حج به علت اینکه حضور نداشته - موجب اختلال در امور زندگی او در آینده نشود.

مسئله ۳۱ - اگر بمقداری که برای حجش کافی است، کسی به او ببخشد که حج نماید بنابراین باید آن را قبول کند، و همچنین است اگر به او ببخشد و او را در انجام حج و غیر آن مخیر کند؛ و اگر به هیچ گونه اسم حج را نبرد ظاهر این است که حج واجب نمی شود. و اگر شخصی (مالی را) برای کسی که حج کند وقف نماید یا این چنین وصیت یا نذر نماید و متصدی شرعی آن (مالی را) بذل نماید حج واجب می شود، و همچنین است اگر برای او وصیت کند به چیزی که برای حج کافی می باشد بشرط آنکه حج نماید. که بعد از فوت وصیت کننده حج واجب می شود. ولی اگر خمس یا زکات را به او بدهد و شرط کند که حج کند این شرط بیهوده است و حج واجب نمی شود اما اگر از سهم سیل الله به او بدهد که حج نماید برای او جایز نیست که در غیر حج مصرف نماید لیکن قبول آن بر او واجب نیست، و این مورد از موارد استطاعت مالی و استطاعت بذلی نمی باشد، و اگر بعد از آن مستطیع شود حج بر او واجب می شود.

مسئله ۳۲ - شخصی که دهنده مال است می تواند قبل از احرام از دادنش برگردد، و همچنین است بنابر اقوی بعد از آن، و اگر برای حج به او ببخشد و او هم قبول کرده باشد ظاهر آن است که حکم بقیه هبه ها بر آن جاری است، و اگر در بین راه از دادنش (چه به صورت بخشش باشد یا غیر بخشش) رجوع نماید بعید نیست که مخارج برگشتش بعهده او باشد، و اگر بعد از احرام رجوع کند بعید نیست که مخارج تمام کردن حج بعهده او باشد.

مسئله ۳۳ - ظاهر آن است که پول قربانی بعهده دهنده مخارج حج است ولی کفارات بعهده او نیست اگر چه موجبات آنها را از روی اضطرار یا جهل یا فراموشی آورده باشد بلکه بعهده خود حج کننده می باشد.

مسئله ۳۴ - حج بذلی از حجة الاسلام کفایت می کند خواه تمامی هزینه حج را بدهد یا هزینه تکمیلی آن را، و اگر در بین اعمال از بذلش رجوع کند و شخص از همانجا با مال خودش

١٣٠ _____ في شرائط وجوب حجة الاسلام .

قبل إحرامه، وإلا فاجزاؤه محل إشكال.

مسألة ٣٥ - لو عين مقداراً ليحج به واعتقد كفايته فبان عدمها فالظاهر عدم وجوب الأتمام عليه سواء جاز الرجوع له أم لا، ولو بذل مالاً ليحج به فبان بعد الحج أنه كان مغضوباً فالأقوى عدم كفايته عن حجة الاسلام، وكذا لو قال: «حج وعلّي نفقتك» فبذل مغضوباً.

مسألة ٣٦ - لو قال: «اقترض و حج وعلّي دينك» ففي وجوبه عليه نظر، ولو قال: «اقترض لي و حج به» وجب مع وجود المقرض كذلك.

مسألة ٣٧ - لو آجر نفسه للخدمة في طريق الحج بأجرة يصير بها مستطيعاً وجب عليه الحج، ولو طلب منه إجارة نفسه للخدمة بما يصير مستطيعاً لا يجب عليه القبول، ولو آجر نفسه للنيابة عن الغير فصار مستطيعاً بمال الإجارة قدم الحج النيابي إن كان الاستيجار للسنة الأولى، فان بقيت الاستطاعة إلى العام القابل وجب عليه الحج لنفسه، ولو حج بالإجارة أو عن نفسه أو غيره تبرعاً مع عدم كونه مستطيعاً لا يكفيه عن حجة الاسلام.

مسألة ٣٨ - يشترط في الاستطاعة وجود ما يمون به عياله حتى يرجع، والمراد بهم من يلزمه نفقته لزوماً عرفياً وإن لم يكن واجب النفقة شرعاً على الأقوى.

مسألة ٣٩ - الأقوى اعتبار الرجوع إلى الكفاية من تجارة أو زراعة أو صنعة أو منفعة ملك كبستان و دكان و نحوهما بحيث لا يحتاج إلى التكفف ولا يقع في الشدة والخرج، و يكفي كونه قادراً على التكسب اللائق بحاله أو التجارة باعتباره ووجهته، ولا يكفي أن يمضي أمره بمثل الزكاة والخمس و كذا من الاستعطاء كالفقير الذي من عادته ذلك ولم يقدر على التكسب، و كذا من لا يتفاوت حاله قبل الحج و بعده على الأقوى، فاذا كان لهم مؤونة الذهاب والاياب و مؤونة عيالهم لم يكونوا مستطيعين، ولم يجز حجهم عن حجة الاسلام.

مسألة ٤٠ - لا يجوز لكل من الولد والوالد أن يأخذ من مال الآخر و يحج به،

توانایی ادامه حج را دارد، حج بر او واجب است و اگر سایر شرایط را قبل از احرام دارا بوده از حجة الاسلام کفایت می کند، و گرنه مجزی بودن آن مورد اشکال است.

مسئله ۳۵- اگر مقداری مال معین کند که با آن حج نماید و معتقد باشد که کفایت می کند سپس معلوم شود که کافی نبوده است، ظاهر این است که اتمام حج بر او واجب نیست خواه رجوع کردن برای او جایز باشد یا نه و اگر مالی را به او بدهد که با آن حج نماید و بعد از حج معلوم شود که غصبی بوده است اقوی آن است که از حجة الاسلام کفایت نمی کند. و همچنین است اگر بگوید: «برو حج، و مخارجت به عهده من» و مال غصبی را بذل کند.

مسئله ۳۶- اگر بگوید: «قرض بگیر و حج برو و قرضت بعهده من» در واجب شدن حج بر او نظر است. و اگر بگوید: «برای من قرض بگیر و با آن حج نما» با وجود چنین قرض دهنده ای حج بر او واجب می شود.

مسئله ۳۷- اگر برای خدمت در راه حج اجیر شود در برابر مزدی که با آن مستطیع می شود حج بر او واجب می شود، و اگر از او خواسته شود که برای خدمت کردن در برابر فردی که مستطیع می شود اجیر شود قبول آن واجب نیست، و اگر برای نیابت از حج دیگری اجیر شود و با آن پول مستطیع شود در صورتی که نیابتش برای سال اول باشد حج نیابتی را مقدم می دارد. پس اگر استطاعتش تا سال آینده باقی بماند بر او واجب است برای خودش حج نماید. و اگر بواسطه اجیر شدن حج بجا آورد، یا برای خودش، یا تبرعاً برای دیگری انجام دهد با اینکه مستطیع نبوده از حجة الاسلام کفایت نمی کند.

مسئله ۳۸- وجود چیزی که عائله اش با آن امرار معاش کند تا از حج برگردد، در استطاعت شرط است، و بنا بر اقوی مقصود از عائله کسانی هستند که عرفاً نفقه آنها بر او لازم باشد اگر چه شرعاً واجب النفقة او نباشند.

مسئله ۳۹- اقوی آن است که برگشتن از حج به سراغ چیزی که او را کفایت کند (در حصول استطاعت) معتبر می باشد از قبیل تجارت، یا کشاورزی، یا صنعت، یا منافع ملکی مانند باغ و دکان و مثل اینها، بطوری که بعد از برگشتن نیاز به خودداری (از خرج کردن). نشود و به سختی و حرج نیفتد، و همینکه بر کسی که مناسب شأنش باشد، یا تجارتی که با اعتبار و آبرویش بنماید توانایی داشته باشد کفایت می کند. و اگر امورش با مانند زکات و خمس بگذرد، کفایت نمی کند و همچنین است با مانند درخواست مثل فقری که عادتش این شده و توانایی برکسب ندارد و بنا بر اقوی همچنین است کسی که حال او قبل از حج و بعد از آن تفاوت نکند (و در هر حال نیازمند باشد). پس اگر اینها مخارج رفت و برگشت و خرج عائله را داشته باشند، مستطیع نیستند و حج آنها از حجة الاسلام کفایت نمی کند.

مسئله ۴۰- برای هیچ یک از فرزند و پدر جایز نیست که از مال دیگری گرفته و با آن حج

١٣٢ ————— في شرائط وجوب حجة الاسلام
ولا يجب على واحد منها البذل له، ولا يجب عليه الحج وإن كان فقيراً و كانت
نفقته على الآخر ولم يكن نفقة السفر أزيد من الحضر على الأقوى.

مسألة ٤١ - لو حصلت الاستطاعة لا يجب أن يحج من ماله، فلو حج متسكعاً
أو من مال غيره ولو غصباً صح وأجزأه، نعم الأحوط عدم صحة صلاة الطواف
مع غصبية ثوبه، ولو شراه بالذمة أو شرى الهدي كذلك فإن كان بناؤه الأداء من
الغصب ففيه إشكال، وإلا فلا إشكال في الصحة، وفي بطلانه مع غصبية ثوب
الاحرام والسعي إشكال، والأحوط الاجتناب.

مسألة ٤٢ - يشترط في وجوب الحج الاستطاعة البدنية، فلا يجب على مريض
لا يقدر على الركوب أو كان حرجاً عليه ولو على الحمل والسيارة والطيارة، و
يشترط أيضاً الاستطاعة الزمانية، فلا يجب لو كان الوقت ضيقاً لا يمكن الوصول
إلى الحج أو أمكن بمشقة شديدة، والاستطاعة السربية بأن لا يكون في الطريق
مانع لا يمكن معه الوصول إلى الميقات أو إلى تمام الأعمال وإلا لم يجب، وكذا
لو كان خائفاً على نفسه أو بدنه أو عرضه أو ماله و كان الطريق منحصراً فيه أو
كان جميع الطرق كذلك ولو كان الطريق الأبعد مأموناً يجب الذهاب منه، ولو
كان الجميع مخوفاً لكن يمكنه الوصول إليه بالدوران في بلاد بعيدة نائية لا تعدّ
طريقاً إليه لا يجب على الأقوى.

مسألة ٤٣ - لو استلزم الذهاب إلى الحج تلف مال له في بلده معتد به بحيث
يكون تحمله حرجاً عليه لم يجب، ولو استلزم ترك واجب أهم منه أو فعل حرام
كذلك يقدم الأهم، لكن إذا خالف وحج صح وأجزأه عن حجة الاسلام، ولو
كان في الطريق ظالم لا يندفع إلا بالمال فإن كان مانعاً عن العبور ولم يكن
السرب مخلي عرفاً ولكن يمكن تخليته بالمال لا يجب، وإن لم يكن كذلك لكن
يأخذ من كل عابر شيئاً يجب إلا إذا كان دفعه حرجياً.

مسألة ٤٤ - لو اعتقد كونه بالغاً فحج ثم بان خلافه لم يجز عن حجة الاسلام،

نماید و بر هیچ کدام از آنها واجب نیست به دیگری بذل نماید؛ و بنابراین اقوی حج بر او واجب نیست اگر چه فقیر باشد و نفقه اش به عهده دیگری باشد، و نفقه سفر حج بیشتر از نفقه بودن در محل نباشد.

مسئله ۴۱ - وقتی که استطاعت پیدا شد، واجب نیست از مال خودش حج نماید پس اگر با سختی یا از مال دیگری ولو اینکه غصبی باشد حج کند صحیح است و برایش کافی است؛ البته احتیاط آن است که نماز طواف با لباس غصبی صحیح نباشد، و اگر لباس را به ذمه خریده باشد و یا قربانی را اینگونه (در ذمه) بخرد چنانچه بنا داشته باشد که از مال غصبی پردازد مورد اشکال است، و گر نه صحت آن بدون اشکال است، و در باطل شدن حج با غصبی بودن لباس احرام و سعی اشکال است و احتیاط (واجب) آن است که اجتناب شود.

مسئله ۴۲ - در وجوب حج استطاعت بدنی شرط است؛ بنابراین این بر مریضی که توانایی بر سوار شدن ندارد یا سوار شدن موجب حرج بر او است ولو اینکه بر محمل و اتومبیل و هواپیما باشد، واجب نیست و (در وجوب آن)، استطاعت زمانی هم شرط است، پس اگر وقت تنگ باشد بطوری که به حج نرسد یا با مشقت شدید برسد واجب نیست؛ و استطاعت طریقی (نیز شرط است) به این ترتیب که در راه مانعی نباشد که با وجود آن رسیدن به میقات یا تمام اعمال حج امکان نداشته باشد. و گر نه حج واجب نیست. و همچنین است اگر بر جان یا بدن یا عرض یا مالش بترسد و راه فقط همین باشد یا همه راهها این چنین باشند (که حج بر او واجب نیست)؛ و اگر راه دورتر ایمنی دارد باید از آن راه برود، و اگر همه راهها ترسناک باشند و لیکن با دور زدن در شهرهای دور دست که راه مکه حساب نمی شوند امکان رسیدن به حج باشد بنابراین اقوی حج واجب نمی باشد.

مسئله ۴۳ - اگر رفتن به حج مستلزم آن باشد که مال مورد توجهی از او در شهرش تلف شود بطوری که تحمل آن برایش موجب حرج باشد واجب نیست؛ و اگر رفتن به حج مستلزم ترک واجبی شود که مهمتر از حج است یا مستلزم فعل حرامی این چنین شود اهم مقدم می شود. اما اگر مخالفت کند و حج را انجام دهد صحیح است و کفایت از حجة الاسلام می کند. و اگر در راه ظالمی باشد که جلوگیری از او جز با مال نمی شود چنانچه مانع از عبور شود و راه عرفاً خالی و بی مزاحم نباشد و باز کردن راه با مال ممکن باشد، حج واجب نیست؛ و اگر چنین نباشد (که جلو عبور را بگیرد) لیکن از هر رهگذری چیزی می گیرد حج واجب است مگر آنکه پرداخت همین مقدار موجب حرج باشد.

مسئله ۴۴ - اگر به اعتقاد اینکه بالغ شده حج نماید، سپس خلاف آن معلوم شود از حجة الاسلام کفایت نمی کند.

١٣٤- في شرائط وجوب حجة الاسلام
و كذا لو اعتقد كونه مستطيعاً مالاً فبان الخلاف، ولو اعتقد عدم الضرر
أوالخرج فبان الخلاف فان كان الضرر نفسياً أو مالياً بلغ حدالخرج أو كان
الحج حرجياً ففي كفايته إشكال، بل عدمها لا يخلو من وجه، وأما الضرر المالي
غيرالبالغ حدالخرج فغير مانع عن وجوب الحج، نعم لو تحمل الضرر والخرج
حتى بلغ الميقات فارتفع الضرر والخرج و صار مستطيعاً فالأقوى كفايته، ولو
اعتقد عدم المزاحم الشرعي الأهم فحج فبان الخلاف صح، ولو اعتقد كونه غير
بالغ فحج ندباً فبان خلافه ففيه تفصيل مرنظيره، ولو تركه مع بقاء الشرائط الى
تمام الأعمال استقر عليه، و يحتمل اشتراط بقائها إلى زمان إمكان العود إلى
محلّه على إشكال، وإن اعتقد عدم كفاية ماله عن حجة الاسلام فتركها فبان
الخلاف استقر عليه مع وجود سائر الشرائط، وإن اعتقد المانع من العدو
أوالخرج أوالضرر المستلزم له فترك فبان الخلاف فالظاهر استقراره عليه سيما في
الخرج، وإن اعتقد وجود مزاحم شرعي أهم فترك فبان الخلاف استقر عليه.

مسألة ٤٥ - لو ترك الحج مع تحقق الشرائط متعمداً استقر عليه مع بقائها إلى
تمام الأعمال، ولو حج مع فقد بعضها فان كان البلوغ فلا يجزيه إلا إذا بلغ قبل
أحد الموقفين، فانه مجز على الأقوى، و كذا لو حج مع فقد الاستطاعة المالية، و
إن حج مع عدم أمن الطريق أو عدم صحة البدن وحصول الخرج فان صار قبل
الاحرام مستطيعاً و ارتفع العذر صح و أجزأ بخلاف ما لو فقد شرط في حال
الاحرام إلى تمام الأعمال، فلو كان نفس الحج ولو ببعض أجزائه حرجياً أو
ضررياً على النفس فالظاهر عدم الاجزاء.

مسألة ٤٦ - لو توقف تخلية السرب على قتال العدو لا يجب ولو مع العلم
بالغلبة، ولو تخلى لكن يمنعه عدو عن الخروج للحج فلا يبعد وجوب قتاله مع
العلم بالسلامة والغلبة أوالاطمينان والوثوق بهما، ولا تخلو المسألة عن إشكال.

مسألة ٤٧ - لو انحصر الطريق في البحر أوالجو وجب الذهاب إلا مع خوف

همچنین است اگر اعتقاد داشته که استطاعت مالی دارد سپس خلاف آن روشن شود. و اگر اعتقاد پیدا کند که ضرر یا حرج نیست، سپس خلاف آن معلوم شود، چنانچه ضرر جانی یا مالی باشد که به حد حرج رسیده باشد، یا آنکه حرج حرجی باشد کفایت آن (از حجة الاسلام) مورد اشکال است بلکه عدم کفایت آن خالی از وجه نیست. و اما ضرر مالی که به حد حرج نرسیده مانع وجوب حج نمی باشد، ولی اگر تحمل ضرر و حرج را بنماید تا به میقات برسد و آنجا ضرر و حرج برطرف شود و مستطیع گردد، اقوی آن است که (از حجة الاسلام) کفایت می کند، و اگر معتقد شود که مزاحم شرعی مهمتری ندارد و حج نماید سپس خلاف آن معلوم شود حج او صحیح است، و اگر به اعتقاد اینکه بالغ نشده حج مستحبی انجام دهد، سپس خلاف آن معلوم شود در آن تفصیلی است که نظیر آن (در مسأله ۲۵) گذشت. و اگر حج را با اینکه تمام شرایط تا پایان اعمال باقی بود ترک نماید به عهده او استقرار می یابد، و احتمال دارد که باقی ماندن شرایط تا زمانی که امکان برگشت به محلش باشد شرط باشد و این احتمال دارای اشکال است. و اگر معتقد باشد که مالش برای حجة الاسلام کافی نیست و حج را انجام ندهد، سپس خلاف آن روشن شود، با وجود شرایط دیگر حج بر عهده او استقرار پیدا می کند. و اگر بوجود مانعی از قبیل دشمن، یا حرج یا ضرر مستلزم حرج معتقد گردد و حج را ترک کند سپس خلاف آن روشن شود، ظاهر آن است که حج به عهده او استقرار می یابد مخصوصاً در مورد حرج. و اگر بوجود مزاحم شرعی مهمتری معتقد باشد و حج را انجام ندهد و سپس خلاف آن روشن شود حج بر عهده او استقرار می یابد.

مسأله ۴۵ - اگر با وجود همه شرایط حج را عمداً ترک کند چنانچه تمام شرایط حج تا پایان اعمال باقی باشد، حج به عهده او استقرار می یابد، و اگر بعضی از شرایط را نداشته حج نماید چنانچه آن شرط بلوغ باشد کفایت نمی کند مگر اینکه قبل از یکی از دو وقوف (به عرفات یا مشعر) بالغ شود که بنابر اقوی (در این صورت) مجزی می باشد، و همچنین است اگر با نداشتن استطاعت مالی حج ننماید، و اگر با ناامن بودن راه یا سالم نبودن بدن و وجود حرج حج کند چنانچه پیش از احرام مستطیع شود و عذرش برطرف گردد حبش صحیح و مجزی است، بخلاف موردی که شرطی در حال احرام تا پایان اعمال نباشد (که مجزی نیست)، پس اگر خود حج ولو بعضی از اعمال آن حرجی یا موجب ضرر بر جان باشد ظاهراً مجزی نمی باشد.

مسأله ۴۶ - اگر باز کردن راه متوقف بر جنگ با دشمن باشد واجب نیست، اگر چه بداند که غالب می شود؛ و اگر راه باز باشد لیکن دشمنی نگذارد که او برای حج حرکت کند بعید نیست که جنگ با او با علم یا اطمینان و وثوق به اینکه سالم می ماند و غلبه پیدا می کند واجب باشد، و البته مسأله خالی از اشکال نیست.

مسأله ۴۷ - اگر راه منحصر به دریا و یا هوا باشد رفتن (به حج) واجب است مگر اینکه خوف

الغرق أو السقوط أو المرض خوفاً عقلاً أو استلزاماً بالخلل بأصل صلاته لا بتبديل بعض حالاتها، وأما لو استلزم أكل النجس وشربه فلا يبعد وجوبه مع الاحتراز عن النجس حتى الامكان والاقتصار على مقدار الضرورة ولو لم يحترز كذلك صح حجه وإن أثم، كما لو ركب المغصوب إلى الميقات بل إلى مكة ومنى وعرفات، فإنه أثم، وصح حجه، وكذا لو استقر عليه الحج وكان عليه خمس أو زكاة أو غيرها من الحقوق الواجبة، فإنه يجب أدائها. فلو مشى إلى الحج مع ذلك أثم وصح حجه، نعم لو كانت الحقوق في عين ماله فحكمه حكم الغصب وقدمت.

مسألة ٤٨ - يجب على المستطيع الحج مباشرة، فلا يكفيه حج غيره عنه تبرعاً أو بالاجارة، نعم لو استقر عليه ولم يتمكن منها لمرض ولم يرج زواله أو حصر كذلك أو هرم بحيث لا يقدر أو كان حرجاً عليه وجبت الاستنابة عليه، ولو لم يستقر عليه لكن لا يمكنه المباشرة لشيء من المذكورات ففي وجوبها وعدمه قولان، لا يخلو الثاني من قوة، والأحوط فورية وجوبها، ويجزيه حج النائب مع بقاء العذر إلى أن مات بل مع ارتفاعه بعد العمل بخلاف أثنائه فضلاً عن قبله، والظاهر بطلان الاجارة، ولو لم يتمكن من الاستنابة سقط الوجوب وقضي عنه، ولو استناب مع رجاء الزوال لم يجز عنه، فيجب بعد زواله، ولو حصل اليأس بعد عمل النائب فالظاهر الكفاية، والظاهر عدم كفاية حج المتبرع عنه في صورة وجوب الاستنابة، وفي كفاية الاستنابة من الميقات إشكال وإن كان الأقرب الكفاية.

مسألة ٤٩ - لو مات من استقر عليه الحج في الطريق فإن مات بعد الاحرام ودخل الحرم أجزاءً عن حجة الاسلام، وإن مات قبل ذلك وجب القضاء عنه وإن كان موته بعد الاحرام على الأقوى، كما لا يكتفي بالدخول في الحرم قبل الاحرام، كما إذا نسيه ودخل الحرم فوات، ولا فرق في الاجزاء بين كون الموت

غرق شدن یا افتادن یا بیماری داشته باشد بطوری که خوفش عقلایی باشد، یا آنکه رفتن از آن راه مستلزم اخلاص به اصل نمازش شود نه آنکه بعضی از حالات آن را تغییر دهد، ولی اگر مستلزم خوردن نجس و آشامیدن آن شود وجوب آن بعید نیست با اینکه (باید) حتی الامکان از نجس پرهیز نموده و (در خوردن و آشامیدن آن) اکتفا به مقدار ضرورت کند؛ و اگر این مقدار پرهیز نکند حج او صحیح است گرچه (بخاطر خوردن نجس) گناه کرده است. مانند این که مرکب غصبی را تا میقات بلکه تا مکه و منا و عرفات سوار شود که چنین شخصی گناهکار است و حجتش صحیح است و همچنین است اگر حج بر او مستقر شده و خمس یا زکات یا غیر آنها از حقوق واجب بدهکار باشد، که واجب است آنها را اداء نماید. اما اگر باوجود بدهکاری و نپرداختن آن به حج برود گناه کرده اما حجتش صحیح است، ولی اگر حقوق واجب در عین مال او باشد حکم آن مانند حکم غصب است که گذشت.

مسئله ۴۸ - واجب است که مستطیع خودش حج را انجام دهد، پس حج دیگری از (طرف) او به صورت تبرع یا اجیر شدن کفایت نمی کند، اما اگر حج بر او مستقر شده و لیکن به علت بیماری و یا محصور شدن که امید زوال آنها نرود یا به علت پیری که توانایی نداشته باشد یا موجب حرج بر او باشد، توانایی انجام حج را نداشته باشد (در این موارد) نایب گرفتن بر او واجب است. و اگر حج به عهده او استقرار نیافته لیکن به علت یکی از این مذکورات نتواند خودش انجام دهد، در این که نایب گرفتن واجب است یا نه؟ دو قول است که دومی (یعنی عدم وجوب) خالی از قوت نیست. و احتیاط آن است که وجوب نایب گرفتن (در موارد وجوب) فوری است، و با باقیماندن عذر او تا اینکه فوت نماید حج نایب از او کفایت می کند. بلکه در صورتی که عذرش بعد از اعمال حج برطرف شود، (حج نایب از او کفایت می کند) برخلاف آنکه در اثنای آن باشد تا چه رسد به اینکه قبل از عمل برطرف شود، و ظاهر آن است که (در صورت برطرف شدن عذر قبل یا در اثناء عمل) این اجاره باطل باشد. و اگر نتواند که نایب بگیرد وجوب آن ساقط نمی شود و باید حج از او قضاء شود. و اگر با امیدواری بزوال عذر نایب بگیرد از او کفایت نمی کند؛ بنابراین بعد از زوال عذر حج (بر او) واجب است. و اگر بعد از اعمال حج نایب ناامید شود ظاهراً کفایت می کند، و ظاهر آن است که حج نمودن شخص متبرع از طرف او در موردی که نایب گرفتن واجب است کافی نیست، و در اینکه نایب گرفتن از میقات کافی باشد اشکال است، اگر چه اقرب آن است که کفایت می کند.

مسئله ۴۹ - اگر کسی که حج بر او مستقر شده در راه حج فوت نماید، چنانچه بعد از احرام و داخل شدن به حرم باشد کفایت از حجة الاسلام او می کند، و اگر قبل از آن بمیرد بنا بر اقوی واجب است که از طرف او قضاء شود اگر چه فوتش بعد از احرام باشد، همانطوری که داخل شدن در حرم قبل از احرام کفایت نمی کند؛ مثل آنکه احرام را فراموش کند و داخل حرم شود سپس فوت نماید، و در کافی بودن آن بین آنکه فوت او در حال احرام باشد یا بعد از بیرون آمدن

١٣٨ ————— في شرائط وجوب حجة الاسلام
 حال الاحرام أو بعدالحل ، كما إذا مات بين الاحرامين ، ولومات في الحل بعد دخول الحرم محرماً ففي الاجزاء إشكال، والظاهر أنه لومات في أثناء عمرة التمتع أجزاءه عن حجه، والظاهر عدم جريان الحكم في حج النذر والعمرة المفردة لو مات في الأثناء، و في الافسادي تفصيل، ولا يجزي فيمن لم يستقر عليه الحج، فلا يجب ولا يستحب عنه القضاء لو مات قبلها.

مسألة ٥٠ - يجب الحج على الكافر ولا يصح منه، ولو أسلم وقد زالت استطاعته قبله لم يجب عليه، ولومات حال كفره لا يقضى عنه، ولو أحرم ثم أسلم لم يكفه، ووجب عليه الاعادة من الميقات إن أمكن، وإلا فن موضعه، نعم لو كان داخلياً في الحرم فأسلم فالأحوط مع الامكان أن يخرج خارج الحرم و يحرم، والمرتد يجب عليه الحج سواء كانت استطاعته حال إسلامه أو بعد ارتداده، ولا يصح منه، فان مات قبل أن يتوب يعاقب عليه، ولا يقضى عنه على الأقوى، وإن تاب وجب عليه و صح منه على الأقوى، سواء بقيت استطاعته أو زالت قبل توبته، ولو أحرم حال ارتداده فكالكافر الأصلي، ولو حج في حال إسلامه ثم ارتد لم يجب عليه الاعادة على الأقوى، ولو أحرم مسلماً ثم ارتد ثم تاب لم يبطل إحرامه على الأصح.

مسألة ٥١ - لو حج المخالف ثم استبصر لا تجب عليه الاعادة بشرط أن يكون صحيحاً في مذهبه وإن لم يكن صحيحاً في مذهبنا من غير فرق بين الفرق.

مسألة ٥٢ - لا يشترط إذن الزوج للزوجة في الحج إن كانت مستطبعة، ولا يجوز له منعها منه، وكذا في الحج النذري ونحوه إذا كان مضيقاً، وفي المندوب يشترط إذنه، وكذا الموسع قبل تضيقه على الأقوى، بل في حجة الاسلام له منعها من الخروج مع أول الرفقة مع وجود أخرى قبل تضيق الوقت، والمطلقة الرجعية كالزوجة ما دامت في العدة، بخلاف البائنة والمعتدة للوفاة، فيجوز لهما في المندوب أيضاً، والمنقطعة كالدائمة على الظاهر، ولا فرق في اشتراط الاذن بين

از احرام فرقی نمی‌کند، مثل آنکه بین دو احرام (حج و عمره) فوت نماید. و اگر بعد از آنکه با احرام داخل حرم شد در بیرون حرم بمیرد کفایت آن از حجة الاسلام اشکال دارد. و ظاهر آن است که اگر در اثنای عمره تمتع فوت نماید کفایت از حجش می‌کند و ظاهر آن است که این حکم در حج نذری و عمره مفرده در صورتی که در اثناء فوت نماید جاری نیست، و در حجی که فاسد شده (ولی باید تمام کند) تفصیل است، و این حکم درباره کسی که حج بر او مستقر نشده جاری نمی‌باشد؛ بنابراین اگر قبل از آنها بمیرد قضاء کردن از طرف اونه واجب است و نه مستحب

مسئله ۵۰- حج بر کافر واجب است ولی از او صحیح نیست و اگر مسلمان شود و قبل از اسلام، استطاعتش را از دست داده باشد حج بر او واجب نمی‌باشد و اگر در حال کفر بمیرد از او قضا نمی‌شود، و اگر احرام ببندد سپس مسلمان شود برای او کافی نیست، و اگر ممکن باشد بر او واجب است از میقات، اعاده احرام نماید. و گرنه از همانجا محرم شود، ولی اگر داخل حرم باشد و اسلام بیاورد احتیاط آن است که در صورت امکان از حرم خارج شود و احرام ببندد. و حج بر شخص مرتد واجب است چه استطاعتش در حال مسلمان بودنش باشد یا بعد از مرتد شدنش، ولی حج از او صحیح نمی‌باشد، پس چنانچه قبل از توبه بمیرد بر حج عقاب می‌شود و بنا بر اقوی از او قضا نمی‌شود، و اگر توبه کند حج بر او واجب است و بنا بر اقوی از او صحیح است، چه استطاعتش باقی بماند و چه قبل از توبه از بین برود. و اگر در حال ارتداد احرام ببندد مانند کافر اصلی می‌باشد؛ و اگر در حال مسلمان بودن، حج نماید سپس مرتد شود بنا بر اقوی اعاده بر او واجب نیست. و اگر در حال مسلمان بودن محرم شود سپس ارتداد پیدا کند و پس از آن توبه کند بنا بر اصح احرامش باطل نمی‌باشد.

مسئله ۵۱- اگر شخص مخالف حج نماید سپس مستبصر شود اعاده بر او واجب نیست به شرطی که حجش طبق مذهب خودش صحیح باشد، اگر چه طبق مذهب ما صحیح نباشد، بدون آنکه بین فرقه‌ها فرقی باشد.

مسئله ۵۲- زن اگر مستطیع باشد اجازه شوهر برای حج او شرط نیست و برای شوهر جایز نیست که او را از حج جلوگیری نماید. و همچنین است در حج نذری و مانند آن در صورتی که وقت آن ضیق باشد. و در حج ندبی اذن او معتبر است. و همچنین است بنا بر اقوی حج نذری که وقتش وسیع است قبل از آنکه وقتش ضیق شود، بلکه در مورد حجة الاسلام شوهر حق دارد او را از حرکت با کاروان‌های اولی باز دارد به شرطی که قبل از تنگ شدن وقت کاروان دیگری باشد. و زنی که طلاق رجعی داده شده است مادامی که در عده است مثل زوجه می‌باشد به خلاف زنی که طلاق بائن داده شده و زنی که عده وفات گرفته است؛ پس برای این دوزن حج رفتن به حج مستحبی هم جایز است، و زنی که به ازدواج موقت درآمده ظاهراً مانند زن دائمی است، و در شرط بودن اذن بین اینکه بخاطر بیماری و مانند آن از تمتعات ممنوع باشد یا نه؟ فرقی نمی‌کند.

أن يكون ممنوعاً من الاستمتاع لمرض ونحوه أولاً.

مسألة ٥٣ - لا يشترط وجود المحرم في حج المرأة إن كانت مأمونة على نفسها و بضعها، كانت ذات بعل أولاً، ومع عدم الأمن يجب عليها استصحاب محرم أو من تثق به ولو بالأجرة، ومع العدم لا تكون مستطية ولو وجد ولم تتمكن من أجرته لم تكن مستطية، ولو كان لها زوج و ادعى كونها في معرض الخطر وادّعت هي الأمن فالظاهر هو التداعي، و للمسألة صور، و للزوج في الصورة المذكورة منعها، بل يجب عليه ذلك ولو انفصلت المحاصمة بخلفها أو أقامت البيئة و حكم لها القاضي فالظاهر سقوط حقه، وإن حجت بلا محرم مع عدم الأمن صح حجّها سيما مع حصول الأمن قبل الشروع في الاحرام.

مسألة ٥٤ - لو استقر عليه الحج بأن استكملت الشرائط و أهمل حتى زالت أو زال بعضها وجب الاتيان به بأي وجه تمكن، وإن مات يجب أن يقضى عنه إن كانت له تركة، و يصح التبرع عنه، و يتحقق الاستقرار على الأقوى ببقائها إلى زمان يمكن فيه العود إلى وطنه بالنسبة إلى الاستطاعة المالية والبدنية والسرية، و أما بالنسبة إلى مثل العقل فيكفي بقاءه إلى آخر الأعمال، ولو استقر عليه العمرة فقط أو الحج فقط كما فيمن وظيفته حج الافراد أو القران ثم زالت استطاعته فكما مرّ يجب عليه بأي وجه تمكن، وإن مات يقضى عنه.

مسألة ٥٥ - تقضى حجة الاسلام من أصل التركة إن لم يوص بها، سواء كانت حج المتمتع أو القران أو الافراد أو عمرتها، وإن أوصى بها من غير تعيين كونها من الأصل أو الثلث فكذلك أيضاً، ولو أوصى باخراجها من الثلث وجب إخراجها منه، و تقدمت على الوصايا المستحبة و إن كانت متأخرة عنها في الذكر، و إن لم يف الثلث بها أخذت البقية من الأصل، و الحج النذري كذلك يخرج من الأصل، ولو كان عليه دين أو خمس أو زكاة و قصرت التركة فان كان المال المتعلق به الخمس أو الزكاة موجوداً قديماً، فلا يجوز صرفه في غيرهما، و

مسئله ۵۳- زن اگر نسبت به جان و عفت خود امنیت داشته باشد وجود محرم در حج او شرط نیست چه شوهردار باشد و چه نباشد و اگر چنین امنیتی نباشد بر زن واجب است محرمی همراه خود ببرد یا کسی را که اطمینان به او باشد همراه ببرد و لو اینکه مبلغی اجرت به او بپردازد، و اگر چنین کسی یافت نشود مستطیع نمی باشد، و اگر چنین کسی پیدا شود ولی نتواند اجرت او را بدهد مستطیع نمی باشد. و اگر زن شوهر داشته باشد و شوهرش ادعا کند که زن در این مسافرت در معرض خطر است ولی زن ادعا کند که در امن می باشد ظاهر آن است که اینجا هر دو مدعی و منکر هستند و مسئله دارای صوری است. و در صورت مذکور (که شوهر مدعی خطر است) شوهر حق دارد او را منع کند بلکه بر او واجب است او را جلوگیری نماید، و اگر مرافعه با قسم زن یا اقامه بینه پایان پذیرد و قاضی به نفع زن حکم کند ظاهر آن است که حق شوهر ساقط می شود، و اگر با نداشتن امنیت بدون محرم، حج نماید حجتش صحیح است مخصوصاً در موردی که قبل از شروع در احرام، امنیت پیدا شود.

مسئله ۵۴- اگر حج بر او مستقر شود به اینکه شرایط حج کامل باشد و در رفتن به حج اهمال نماید تا اینکه همه شرایط یا بعضی از آنها از دست برود باید بهر وجهی که می تواند حج را انجام دهد، و اگر فوت کند چنانچه ترکه ای^۱ داشته باشد واجب است از طرف او قضا شود، و تبرع از او صحیح می باشد، و بنابر اقوی استقرار حج با باقی ماندن شرایط آن تا زمانی که بتواند در آن زمان (پس از انجام اعمال) بوطنش برگردد- نسبت به شرط استطاعت مالی، بدنی و طریقی- تحقق پیدا می کند، و اما نسبت به عقل همینکه تا آخر اعمال حج باقی باشد کفایت می کند. و اگر فقط عمره یا فقط حج به عهده او مستقر شود مثل کسی که وظیفه اش حج افراد یا قران است، سپس استطاعتش از بین برود- حکم او هم همان است که گذشت- که به هر وجهی که می تواند باید انجام دهد، و در صورت فوت باید از طرف او قضا شود.

مسئله ۵۵- اگر وصیتی نسبت به حج نکرده باشد هزینه حجة الاسلام از اصل ترکه است، خواه حج تمتع یا قران یا افراد یا عمره این دو باشد. و اگر وصیت به حج کرده لیکن معین نکرده است که از اصل یا ثلث است؟ نیز همچنین است. و اگر وصیت کند که آن را از ثلث بدهند باید از آن پرداخت شود، و بروصیتهای مستحبی مقدم است اگر چه در ذکر کردن متأخر باشد و اگر ثلث برای آن کافی نشد بقیه اش از اصل مال گرفته می شود، و حج نذری همچنین است از اصل گرفته می شود، و اگر بدهکاری یا خمس یا زکات بر عهده اش باشد و ترکه کم آید چنانچه مالی که خمس یا زکات به آن تعلق یافته موجود باشد خمس و زکات مقدمند؛ پس جایز نیست که آن مال در غیر آنها صرف شود. و اگر خمس و زکات در ذمه او باشد اقوی آن است که ترکه

(۱) به فرهنگ اصطلاحات مراجعه شود.

إن كانا في الذمة فالأقوى توزيعه على الجميع بالنسبة، فإن وفّت حصة الحج به فهو، وإلا فالظاهر سقوطه وإن وفّت ببعض أفعاله كالطواف فقط مثلاً، وصرف حصته في غيره، ومع وجود الجميع توزع عليها، وإن وفّت بالحج فقط أو العمرة فقط ففي مثل حج القران والافراد لا يبعد وجوب تقديم الحج، وفي حج التمتع فالأقوى السقوط وصرفها في الدين.

مسألة ٥٦ - لا يجوز للورثة التصرف في التركة قبل استيجار الحج أو تأدية مقدار المصرف الى وليّ أمر الميت لو كان مصرفه مستغرقاً لها، بل مطلقاً على الأحوط وإن كانت واسعة جداً و كان بناء الورثة على الأداء من غير مورد التصرف، وإن لا يخلو الجواز من قرب، لكن لا يترك الاحتياط.

مسألة ٥٧ - لو أقر بعض الورثة بوجوب الحج على الميت و أنكره الآخرون لا يجب عليه إلا دفع ما يخصه من التركة بعد التوزيع لو أمكن الحج بها ولو ميقاتاً، وإلا لا يجب دفعها، والأحوط حفظ مقدار حصته رجاء لإقرار سائر الورثة أو وجدان متبرع للتمتة، بل مع كون ذلك مرجوً الوجود يجب حفظه على الأقوى، والأحوط رده إلى وليّ الميت ولو كان عليه حج فقط ولم يكف تركته به فالظاهر أنها للورثة، نعم لو احتمل كفايتها للحج بعد ذلك أو وجود متبرع يدفع التمتة وجب إبقاؤها، ولو تبرّع متبرع بالحج عن الميت رجعت أجرة الاستيجار إلى الورثة سواء عينها الميت أم لا، والأحوط صرف الكبار حصتهم في وجوه البر.

مسألة ٥٨ - الأقوى وجوب الاستيجار عن الميت من أقرب المواقيت إلى مكة إن أمكن، وإلا فن الأقرب إليه فالأقرب، والأحوط الاستيجار من البلد مع سعة المال، وإلا فن الأقرب إليه فالأقرب، لكن لا يحسب الزائد على أجرة الميقاتية على صغار الورثة، ولو أوصى بالبلدي يجب و يحسب الزائد على أجرة الميقاتية من الثلث، ولو أوصى ولم يعين شيئاً كفت الميقاتية إلا إذا كان هناك انصراف إلى البلدية أو قامت قرينة على إرادتها، فحينئذ تكون الزيادة على

بین همه آنها بالنسبة تقسیم شود پس اگر حصه حج برایش کافی باشد که همان وگرنه ظاهر آن است که حج سیاق می باشد اگر چه برای بعضی از افعال حج مانند تنها طواف مثلاً کافی باشد، و (در این صورت) سهم حج در غیر آن مصرف می شود، و در صورتی که همه آنها (یعنی خمس و زکات و بدهی) باشند سهم حج بر همه آنها تقسیم می گردد، و اگر برای تنها حج یا تنها عمره (نه حج و عمره هر دو) کافی باشد در مثل حج قرآن و افراد بعید نیست که تقدیم حج، واجب باشد و در حج تمتع اقوی سقوط آن و مصرف شدن سهم آن در بدهکاری است.

مسئله ۵۶. برای ورثه، تصرف در ترکه میت پیش از اجیر گرفتن برای حج یا پرداختن مخارج آن به ولی امر میت در صورتی که مخارج حج همه ترکه را فرا گیرد جایز نیست، بلکه بنابر احتیاط بطور کلی جائز نیست اگر چه ترکه بسیار وسیع باشد و ورثه هم بنا داشته باشند که از غیر مورد تصرف آن را اداء نمایند اگر چه جواز تصرف در آن خالی از قرب نیست لیکن احتیاط، ترک نشود.

مسئله ۵۷. اگر بعضی از ورثه به وجوب حج بر میت اعتراف نماید و دیگر ورثه منکر آن باشند فقط پرداخت آنچه که بعد از تقسیم ترکه سهم او شده واجب است در صورتی که حج کردن با سهم او ولو از میقات ممکن باشد، وگرنه پرداخت آن واجب نیست و احتیاط آن است که مقدار سهمش را نگهدارد، به امید آنکه بقیه ورثه هم به آن اعتراف کنند یا کسی پیدا شود که بقیه هزینه حج را تبرعاً بدهد، بلکه در صورتی که بوجود چنین چیزی امیدوار باشد حفظ آن بنابر اقوی واجب است، و احتیاط آن است که به ولی میت داده شود. و اگر بر میت فقط حج واجب باشد و ترکه اش برای آن کافی نباشد ظاهر آن است که ترکه برای ورثه می باشد ولی اگر احتمال اینکه بعداً برای حج کفایت کند متبرعی پیدا شود که بقیه را بپردازد داده شود واجب است که ترکه را نگهدارند. و اگر متبرعی برای حج از طرف میت تبرع کند اجرت اجیر گرفتن به ورثه بر می گردد چه میت آن را تعیین کرده باشد یا نه؟ و احتیاط آن است که ورثه کبیر سهم خود را در امور خیریه مصرف نمایند.

مسئله ۵۸. اقوی آن است که اجیر گرفتن برای حج میت در صورت امکان از نزدیکترین میقاتها به مکه، واجب است (و بیشتر از این واجب نیست) و اگر ممکن نباشد از الاقرب فالاقرب واجب است و احتیاط آن است که در صورت وسعت مال از شهر نایب بگیرند و گرنه از الاقرب به شهر فالاقرب باشد. لیکن در این صورت اضافه بر اجرت حج از میقات پای ورثه صغیر حساب نمی شود. و اگر به حج بلدی وصیت کرده باشد (همان) واجب است، و اجرت علاوه بر اجرت حج میقاتی، از ثلث مال حساب می شود و اگر وصیت به حج کرده ولی چیزی را تعیین ننموده باشد حج میقاتی کفایت می کند، مگر آنکه در آنجا چنین وصیتی انصراف به حج بلدی داشته باشد یا قرینه ای باشد که منظور میت، حج بلدی است، در چنین صورتی اجرت

الميقاتية من الثلث، ولو زاد على الميقاتية ونقص عن البلدية يستأجر من الأقرب إلى بلده فالأقرب على الأحوط، ولو لم يمكن الاستيجار إلا من البلد وجب، وجميع مصرفه من الأصل.

مسألة ٥٩ - لو أوصى بالبلدية أو قلنا بوجوبها مطلقاً فخولف واستؤجر من الميقات وأتى به أو تبرع عنه متبرع منه برأت ذمته وسقط الوجوب من البلد، وكذا لو لم يسع المال إلا من الميقات، ولو عيّن الاستيجار من محل غير بلده تعين، والزيادة على الميقاتية من الثلث، ولو استأجر الوصي أو الوارث من البلد مع عدم الإيصاء بتخيل عدم كفاية الميقاتية ضمن ما زاد على الميقاتية للورثة أو لبقيتهم.

مسألة ٦٠ - لو لم تف التركة بالاستيجار من الميقات إلا الاضطراري منه كمكة أو أدنى الحلّ وجب، ولو دار الأمر بينه وبين الاستيجار من البلد قدم الثاني، ويخرج من أصل التركة، ولو لم يمكن إلا من البلد وجب، وإن كان عليه دين أو خمس أو زكاة يوزع بالنسبة لو لم يكف التركة.

مسألة ٦١ - يجب الاستيجار عن الميت في سنة الفوت، ولا يجوز التأخير عنها خصوصاً إذا كان الفوت عن تقصير، ولو لم يمكن إلا من البلد وجب وخارج من الأصل وإن أمكن من الميقات في السنين الأخرى، وكذا لو أمكن من الميقات بأزيد من الأجرة المتعارفة في سنة الفوت وجب ولا يؤخر، ولو أهمل الوصي أو الوارث فتلفت التركة ضمن، ولو لم يكن للميت تركة لم يجب على الورثة حجّه وإن استحبّ على وليّه.

مسألة ٦٢ - لو اختلف تقليد الميت و من كان العمل وظيفته في اعتبار البلدي والميقاتي فالمدار تقليد الثاني، ومع التعدد والاختلاف يرجع إلى الحاكم وكذا لو اختلفا في أصل وجوب الحج وعدمه فالمدار هو الثاني، ومع التعدد والاختلاف فالمرجع هو الحاكم، وكذا لو لم يعلم فتوى مجتهده، أو لم يعلم مجتهده،

زیادتر از اجرت حج میقاتی از ثلث می باشد، و اگر مبلغی را که وصیت کرده از حج میقاتی زیادتر و از حج بلدی کمتر باشد احتیاطاً از محلّ اقرب به شهر فالاقرب اجیر گرفته می شود، و اگر اجیر گرفتن جز از شهر ممکن نباشد همان واجب است، و همه هزینه آن از اصل مال می باشد.

مسئله ۵۹. اگر به حج بلدی وصیت نموده یا قائل شویم که در همه حال حج بلدی واجب است سپس مخالفت شود و از میقات اجیر گرفته شود و حج را انجام دهد یا مبرعی از میقات از طرف میت حج کند، ذمه او بری می شود و وجوب حج از بلد ساقط می گردد. و همچنین است اگر مال جز (برای حج) از میقات گنجایش نداشته باشد، و اگر اجیر گرفتن از جایی غیر شهرش را تعیین کرده باشد همان متعین است و مزد زیادتر از حج میقاتی از ثلث است، و اگر با اینکه میت وصیت ننموده وصی یا وارث به گمان اینکه حج میقاتی کافی نیست از شهر اجیر بگیرد، آنچه را بیشتر از مزد حج میقاتی است برای ورثه یا برای بقیه آنان ضامن می باشد.

مسئله ۶۰. اگر ترکه برای اجیر گرفتن از میقات کافی نباشد مگر برای میقات اضطراری، مثل مکه یا ادنی الحل، واجب است و اگر امر دائر بین میقات اضطراری و اجیر گرفتن از شهر باشد دومی مقدم است و از اصل ترکه داده می شود؛ و اگر بجز از شهر ممکن نباشد واجب است. و اگر میت بدهی یا خمس یا زکات داشته باشد در صورتی که ترکه کافی نباشد به نسبت بین آنها تقسیم می شود.

مسئله ۶۱. در همان سال مرگ، اجیر گرفتن برای حج میت واجب است و تأخیر از آن مخصوصاً اگر فوت شدن حج از روی تقصیر باشد، جایز نیست و اگر (در سال اول) جزء از شهر ممکن نباشد واجب است و از اصل مال برداشت می شود اگر چه در سالهای دیگر از میقات ممکن باشد. و همچنین است اگر در همان سال فوت، حج میقاتی با مزد زیادتر از متعارف، ممکن باشد واجب است و تأخیر جایز نیست، و اگر وصی یا ورثه سستی و مسامحه کنند (و در سال اول اجیر نگیرند) و بعد ترکه تلف شود، ضامن می باشد، و اگر میت ترکه ای نداشته باشد حج میت بر ورثه واجب نیست اگر چه بر ولی مستحب است.

مسئله ۶۲. اگر تقلید میت و کسی که عمل (اجیر گرفتن برای حج)، وظیفه او است در لازم بودن حج بلدی و حج میقاتی، اختلاف داشت معیار تقلید نفر دوم (ولی میت) است، و در صورت تعدد ولی (مانند وارث و وصی) و اختلاف داشتن تقلیدشان به حاکم شرع رجوع می شود.

و همچنین است اگر میت و ولی او (از نظر اختلاف در تقلید) در اصل واجب بودن حج و واجب نبودن آن اختلاف داشته باشند معیار نفر دوم است، و در صورت تعدد و اختلاف باید به حاکم شرع مراجعه شود. و همچنین است اگر فتوای مجتهد میت را نداند، یا مجتهد او معلوم

أو لم يكن مقلداً، أو لم يعلم أنه كان مقلداً أم لا، أو كان مجتهداً واختلف رأيه مع متصدي العمل، أو لم يعلم رأيه.

مسألة ٦٣- لو علم استطاعته مالا ولم يعلم تحقق سائر الشرائط ولم يكن أصل محرز لها لا يجب القضاء عنه. ولو علم استقراره عليه وشك في إتيانه يجب القضاء عنه، وكذا لو علم بإتيانه فاسداً، ولو شك في فساده يحمل على الصحة.

مسألة ٦٤- يجب استيجار من كان أقل أجراً مع إحراز صحة عمله وعدم رضى الورثة أو وجود قاصر فيهم، نعم لا يبعد عدم وجوب المبالغة في الفحص عنه وإن كان أحوط.

مسألة ٦٥- من استقر عليه الحج وتمكن من أدائه ليس له أن يحج عن غيره تبرعاً أو بالإجارة، وكذا ليس أن يتطوع به؛ فلو خالف ففي صحته إشكال، بل لا يبعد البطلان، من غير فرق بين علمه بوجوبه عليه وعدمه، ولو لم يتمكن منه صح عن الغير، ولو آجر نفسه مع تمكن حج نفسه بطلت الإجارة وإن كان جاهلاً بوجوبه عليه.

القول في الحج بالنذر والعهد واليمين

مسألة ١- يشترط في انعقادها البلوغ والعقل والقصد والاختيار، فلا تنعقد من الصبي وإن بلغ عشرين وإن صحّت العبادات منه، ولا من المجنون والغافل والساهي والسكران والمكره، والأقوى صحتها من الكافر المقرّ بالله تعالى، بل وممن يحتمل وجوده تعالى ويقصد القرية رجاءاً فيما يعتبر قصدها.

مسألة ٢- يعتبر في انعقاد يمين الزوجة والولد إذن الزوج والوالد. ولا تكفي الإجازة بعده، ولا يبعد عدم الفرق بين فعل واجب أو ترك حرام وغيرهما، لكن لا ينبغي ترك الاحتياط فيهما بل لا يترك. ويعتبر إذن الزوج في انعقاد نذر

نباشد، یا مقلد نباشد، یا معلوم نباشد که مقلد بوده یا نه؟ یا مجتهد بوده و رأی او با کسی متصدی عمل است مختلف باشد، یا رأی او معلوم نباشد.

مسئله ۶۳- اگر استطاعت مالی او معلوم باشد ولیکن تحقق بقیه شرایط معلوم نباشد و اصل و قاعده ای هم نباشد که تحقق آن شرایط با آن ثابت شود قضا از طرف میت واجب نیست، ولی اگر استقرار حج بر او معلوم باشد ولی در اینکه او انجام داده یا نه شک باشد؟ قضا از او واجب است، و همچنین است اگر معلوم باشد که آن را بطور فاسد انجام داده است؛ و اگر در فاسد بودن آن شک باشد حمل بر صحت می شود.

مسئله ۶۴- در صورتی که ورثه راضی نباشند یا در میان آنان، صغیری باشد واجب است اجیری برای حج گرفته شود که کمتر از همه مزد می گیرد به شرط آنکه احراز شود که صحیح انجام می دهد، ولی بعید نیست که تفحص زیاد از چنین کسی واجب نباشد اگر چه موافق احتیاط است.

مسئله ۶۵- کسی که حج بر او مستقر باشد و توانایی بر انجام آن داشته باشد، حق ندارد که از دیگری بطور تبرعی یا استیجاری حج نماید، و همچنین نمی تواند حج مستحبی انجام دهد؛ پس اگر مخالفت کند (و حج نماید) در صحت آن اشکال است بلکه بعید نیست که باطل باشد. و بین اینکه وجوب حج را بر خود بدانند یا نه؟ فرقی نیست. و اگر ناتوان از انجام آن باشد (برای او) بجا آوردن حج به نیابت حج از دیگری صحیح است، و اگر-باینکه می تواند حج خودش را انجام دهد- خود را اجیر دیگر کند، اجازه باطل است اگر چه وجوب حج را بر خود نداند.

گفتاری در مورد حج با نذر و عهد و قسم

مسئله ۱- در انعقاد آنها (نذر و عهد و قسم) بلوغ و عقل و قصد و اختیار، شرط است، پس از بچه منعقد نمی شود اگر چه به ده سالگی رسیده باشد هر چند که عباداتش صحیح است. و از دیوانه و از کسی که غفلت و سهو و مستی دارد و از کسی که اکراه شده باشد منعقد نمی شود. ولی اقوی آن است که (نذر و عهد و قسم) از کافری که اقرار به خدای تعالی دارد بلکه از کسی که وجود خدای متعال را احتمال می دهد و در جایی که قصد قربت معتبر است رجاء قصد قربت مینماید صحیح می باشد.

مسئله ۲- در انعقاد سوگند زن و فرزند اذن شوهر و پدر معتبر است، و اجازه دادن بعد از آن کافی نیست، و بعید نیست که (در منعقد نشدن بدون اذن) بین فعل واجب یا ترک حرام و غیر اینها فرقی نباشد، لیکن ترک احتیاط در این دو سزاوار نیست بلکه ترک نشود، و در انعقاد نذر زن اذن شوهر معتبر است، و اما نذر فرزند ظاهر آن است که اذن پدرش در آن لازم نیست، کما

١٤٨ - في الحج المنذور
 الزوجة، و أما نذر الولد فالظاهر عدم اعتبار إذن والده فيه، كما أن انعقاد العهد لا يتوقف على إذن أحد على الأقوى، والأقوى شمول الزوجة للمنقطعة وعدم شمول الولد لولد الولد، ولا فرق في الولد بين الذكر والأنثى، ولا تلحق الأم بالأب ولا الكافر بالمسلم.

مسألة ٣ - لو نذر الحج من مكان معين فحج من غيره لم تبرأ ذمته ولو عينه في سنة فحج فيها من غير ما عينه وجبت عليه الكفارة، ولو نذر أن يحج حجة الاسلام من بلد كذا فحج من غيره صح، ووجبت الكفارة ولو نذر أن يحج في سنة معينة لم يجز التأخير، فلو أخر مع التمكن عصى و عليه القضاء والكفارة، ولو لم يقيد بزمان جاز التأخير إلى ظن الفوت ولومات بعد تمكنه يقضى عنه من أصل التركة على الأقوى، ولو نذر ولم يتمكن من أدائه حتى مات لم يجب القضاء عنه، ولو نذر معلقاً على أمر ولم يتحقق المعلق عليه حتى مات لم يجب القضاء عنه، نعم لو نذر الإحجاج معلقاً على شرط فوات قبل حصوله وحصل بعد موته مع تمكنه قبله فالظاهر وجوب القضاء عنه، كما أنه لو نذر إحجاج شخص في سنة معينة فخالف مع تمكنه وجب عليه القضاء والكفارة، وإن مات قبل إتيانها يقضيان من أصل التركة، وكذا لو نذر إحجاجه مطلقاً أو معلقاً على شرط وقد حصل و تمكن منه وترك حتى مات.

مسألة ٤ - لو نذر المستطيع أن يحج حجة الاسلام انعقد، ويكفيه إتيانها، ولو تركها حتى مات وجب القضاء عنه والكفارة من تركته، ولو نذرهما غير المستطيع انعقد، ويجب عليه تحصيل الاستطاعة إلا أن يكون نذره الحج بعد الاستطاعة.

مسألة ٥ - لا يعتبر في الحج النذري الاستطاعة الشرعية، بل يجب مع القدرة العقلية إلا إذا كان حرجياً أو موجباً لضرر نفسي أو عرضي أو مالي إذا لزم منه الحرج.

مسألة ٦ - لو نذر حجاً غير حجة الاسلام في عامها وهو مستطيع انعقد، لكن

اینکه بنا بر اقوی انعتقاد عهد بر اذن هیچ کس (نه پدر و نه شوهر و نه شخص دیگر) متوقف نیست، و اقوی آن است که زوجه شامل زنی که در ازدواج موقت است (نیز) می شود، ولی فرزند شامل فرزند فرزند (نوه) نمی شود و در فرزند، بین پسر و دختر فرقی نیست و مادر به پدر و کافر به مسلمان ملحق نمی شود.

مسئله ۳- اگر نذر کند که از جای معینی به حج برود سپس از غیر آنجا برود برئ الذمه نمی شود و اگر همان حج از جای معین را (بناظر) تعیین کرده باشد که در سال معینی بجا آورد و در همان سال از غیر جایی که معین کرده بود حج نماید کفاره بر او واجب است، و اگر نذر کند که حجة الاسلام را از شهر خاصی انجام دهد و سپس از غیر آن حرکت کند (حجة الاسلام او) صحیح است، و کفاره (حنث نذر) واجب است. و اگر نذر کند که در سال معینی به حج برود تأخیر از آن جایز نیست، و اگر با داشتن توانایی آن را تأخیر بیندازد معصیت کرده و کفاره و قضا بر او واجب است. و اگر نذرش را مقید به زمانی نکند تأخیر آن تا وقتی که گمان فوت آن را پیدا کند، جایز است، و اگر بعد از آنکه توانایی بر حج داشت بمیرد (و حج نکند) باید از طرف او قضاء شود و بنا بر اقوی از اصل ترکه قضاء است. ولی اگر نذر کند و توانایی بر حج پیدا نکند تا آنکه بمیرد قضا از او واجب نیست. و اگر نذر حج را معلق به شرطی کند و قبل از حصول آن شرط بمیرد قضا از او واجب نیست. ولی اگر نذر کند که کسی را به حج بفرستد و به حج فرستادنش را معلق به شرطی کند و قبل از حاصل شدن شرط بمیرد و بعد از فوتش شرط وجود پیدا کند، با اینکه قبل از فوت توانایی بر آن داشته ظاهر آن است که قضا از او واجب است، کما اینکه اگر نذر کند که کسی را در سال معینی به حج بفرستد و با اینکه توانایی بر آن داشت، تخلف کند قضا و کفاره بر او واجب است. و اگر قبل از انجام دادن قضا و کفاره بمیرد باید هر دو را از اصل ترکه قضاء نمایند. و همچنین است اگر نذر کند کسی را به حج بفرستد چه به صورت نذر مطلق و چه به صورت نذر معلق بر شرطی و آن شرط حاصل شود و توانایی بر حج فرستادن داشته باشد و ترک نماید تا بمیرد. (که هر دو از اصل ترکه قضا می شود).

مسئله ۴- اگر مستطیع نذر کند که حجة الاسلام را بجا آورد منعقد می شود و بجا آوردن حجة الاسلام برایش کافی است، و اگر آن را ترک نماید تا بمیرد قضا از او و کفاره از (اصل) ترکه اش واجب است. و اگر غیر مستطیع حجة الاسلام را نذر کند نذر منعقد می شود و تحصیل استطاعت بر او واجب می شود مگر اینکه نذرش عبارت از «حج بعد از استطاعت» باشد.

مسئله ۵- در حج نذری، استطاعت شرعی معتبر نیست، بلکه با داشتن توانایی عقلی واجب است مگر آنکه انجام آن همراه حرج باشد یا موجب ضرر بر جان یا آبرو یا مال گردد و آن ضرر موجب حرج بر او باشد.

مسئله ۶- اگر حج غیر از حجة الاسلام را در سال حجة الاسلام نذر کند و مستطیع هم باشد

تقدم حجة الاسلام، ولو زالت الاستطاعة يجب عليه الحج النذري، ولو تركهما لا يبعد وجوب الكفارة، ولو نذر حجاً في حال عدمها ثم استطاع يقدم حجة الاسلام ولو كان نذره مضيقاً، وكذا لو نذر إتيانه فوراً ففوراً تقدم حجة الاسلام، ويأتي به في العام القابل، ولو نذر حجاً من غير تقييد وكان مستطيعاً أو حصل الاستطاعة بعده ولم يكن انصراف فالأقرب كفاية حج واحد عنها مع قصدهما، لكن مع ذلك لا يترك الاحتياط في صورة عدم قصد التعميم لحجة الاسلام باتيان كل واحد مستقلاً مقدماً لحجة الاسلام.

مسألة ٧- يجوز الاتيان بالحج المندوب قبل الحج النذري الموسع، ولو خالف في المضيق وأتى بالمستحب صح وعليه الكفارة.

مسألة ٨- لو علم أن على الميت حجاً ولم يعلم أنه حجة الاسلام أو حج النذر وجب قضاؤه عنه من غير تعيين ولا كفارة عليه، ولو تردد ما عليه بين ما بالنذر أو الحلف مع الكفارة وجبت الكفارة أيضاً، ويكفي الاقتصار على إطعام عشرة مساكين، والأحوط الستون.

مسألة ٩- لو نذر المشي في الحج انعقد حتى في مورد أفضلية الركوب ولو نذر الحج راكباً انعقد وجب حتى لو نذر في مورد يكون المشي أفضل وكذا لو نذر المشي في بعض الطريق، وكذا لو نذر الحج حافياً، ويشترط في انعقاده تمكن الناذر وعدم تضرره بهما وعدم كونها حرجين. فلا ينعقد مع أحدها لو كان في الابتداء، ويسقط الوجوب لو عرض في الأثناء، ومبدأ المشي أو الحفاء تابع للتعيين ولو انصرفاً، ومنتهاه رمي الجمار مع عدم التعيين.

مسألة ١٠- لا يجوز لمن نذره ماشياً أو المشي في حجة أن يركب البحر ونحوه، ولو اضطر إليه لمانع في سائر الطرق سقط، ولو كان كذلك من الأول لم ينعقد، ولو كان في طريقه نهر أو شط لا يمكن العبور إلا بالمركب يجب أن يقوم فيه على الأقوى.

منعقد می شود لیکن حجة الاسلام مقدم می شود؛ و اگر استطاعت از بین رفت حج نذری بر او واجب است و اگر هر دو را ترک کند بعید نیست که کفاره واجب باشد. و اگر وقتی که مستطیع نبود نذر کند حجی انجام دهد سپس مستطیع شود حجة الاسلام مقدم می شود ولو اینکه وقت نذرش ضیق باشد. و همچنین است اگر نذر کند که آن حج را فوراً ففوراً (که هر زمان انجام نداد و بعد از آن باز هم فوراً) انجام دهد حجة الاسلام مقدم است و حج نذری را در سال آینده بجا آورد. و اگر حجی را بدون قید (که حجة الاسلام نباشد) نذر نماید و مستطیع باشد یا بعد از آن استطاعت پیدا شود و انصرافی (به غیر حجة الاسلام) نباشد، اقرب آن است که با قصد هر دوی آنها یک حج از آنها کفایت می کند لیکن با این حال در صورتی که قصد نکرده باشد که نذرش حجة الاسلام را شامل شود احتیاط ترک نشود که هر کدام را مستقلاً بجا آورد بطوری که حجة الاسلام مقدم باشد.

مسئله ۷- بجا آوردن حج مستحبی قبل از حج نذری موعت جایز است و اگر در مورد نذر مضیق مخالفت کند و (در زمان او)، حج مستحبی بجا آورد صحیح است و کفاره بر او واجب است.

مسئله ۸- اگر بداند که حجی به عهده میت است و معلوم نباشد که حجة الاسلام است یا حج نذری؟ قضای آن به نیابت از میت بدون آنکه تعیین شود واجب است و کفاره ای بر میت نیست، و اگر آنچه بر میت واجب است مردّد باشد میان حجی که با نذر واجب شده یا با قسم (و در هر دو صورت) همراه کفاره (باشد)؟ کفاره هم واجب است و اکتفاء بر اطعام ده مسکین (کفاره مخالفت قسم) کفایت می کند، ولی احتیاط (اطعام) شصت (مسکین) است. (کفاره نذر).

مسئله ۹- اگر نذر کند که پیاده به حج برود، حتی در جایی که سوار شدن افضل است منعقد می گردد. و اگر نذر کند که سواره حج کند منعقد می شود و واجب می گردد حتی اگر نذر کند در موردی (هم) که پیاده رفتن افضل است و همچنین است اگر نذر کند که قسمتی از راه حج را پیاده برود. و همچنین است اگر نذر کند که پا برهنه حج کند، و در انعقاد این نذر شرط است که توانایی داشته باشد و به وسیله پیاده روی و پابرهنگی ضرری به او نرسد و در حرج نیفتد پس اگر از اول، یکی از آنها (ناتوانی و ضرر و حرج) باشد نذر منعقد نمی شود و اگر در اثنای راه پیدا شود وجوب آن ساقط می شود، و مبدأ پیاده یا پا برهنه رفتن تابع تعیین و قصد ناذر است ولو اینکه از راه انصراف مشخص گردد، و آخر پیاده روی یا پا برهنه رفتن در صورتی که تعیین نکرده باشد، رمی جمرات است.

مسئله ۱۰- برای کسی که حج را پیاده نذر کرده یا پیاده روی در حَجَّش را نذر نموده باشد، جایز نیست که سواره بر دریا و مانند آن شود، و اگر به علت مانعی که در بقیة راهها است ناچار باشد که در دریا و مانند آن سوار شود وجوب پیاده روی ساقط می گردد، و اگر از اول چنین (ناچار) باشد نذرش منعقد نمی شود و اگر در راه حج نه ریاضی شطی باشد که عبور از آن جز با مرکب ممکن نباشد واجب است که بنا بر اقوی در آن بایستد.

مسألة ١١ - لو نذر الحج ماشياً فلا يكفي عنه الحج راكباً، فمع كونه موسعاً يأتي به، ومع كونه مضيقاً يجب الكفارة لو خالف دون القضاء، ولو نذر المشي في حرج معين وأتى به راكباً صح، وعليه الكفارة دون القضاء، ولو ركب بعضاً دون بعض فبحكم ركوب الكل.

مسألة ١٢ - لو عجز عن المشي بعد انعقاد نذره يجب عليه الحج راكباً مطلقاً، سواء كان مقيداً بسنة أم لا، مع اليأس عن التمكن بعدها أم لا، نعم لا يترك الاحتياط بالإعادة في صورة الإطلاق مع عدم اليأس من المكنة وكون العجز قبل الشروع في الذهاب إذا حصلت المكنة بعد ذلك، والأحوط المشي بالمقدار الميسور، بل لا يخلو من قوة، وهل الموانع الأخر كالمرض أو خوفه أو عدو أو نحو ذلك بحكم العجز أو لا؟ وجهان ولا يبعد التفصيل بين المرض ونحو العدو باختيار الأول في الأول والثاني في الثاني.

القول في النيابة

وهي تصح عن الميت مطلقاً وعن الحي في المندوب وبعض صور الواجب.

مسألة ١ - يشترط في النائب أمور: الأول البلوغ على الأحوط من غير فرق بين الاجاري والتبرعي باذن الولي أولاً، وفي صحتها في المندوب تأمل، الثاني العقل، فلا تصح من المجنون ولو إدوارياً في دور جنونه، ولا بأس بنياية السفه.

الثالث الايمان، الرابع الوثوق باتيانه، وأما بعد إحراز ذلك فلا يعتبر الوثوق باتيانه صحيحاً، فلو علم باتيانه وشك في أنه يأتي به صحيحاً صحت الاستنابة ولو قبل العمل على الظاهر، والأحوط اعتبار الوثوق بالصحة في هذه الصورة، الخامس معرفته بأفعال الحج وأحكامه ولو بإرشاد معلم حال كل عمل، السادس عدم اشتغال ذمته بحج واجب عليه في ذلك العام كما مر، السابع أن لا

مسئله ۱۱- اگر حج را پیاده نذر کند حج سواره از آن کفایت نمی کند، پس در صورتی که نذرش موسع است باید آن را بجا آورد، و در صورتی که مضیق باشد، اگر مخالفت کند کفاره بر او واجب است نه قضاء. و اگر نذر کند پیاده روی را در حج معینی و همان حج را سواره بجا آورد صحیح است، و کفاره بر او واجب است نه قضاء. و اگر قسمتی از آن را سوار شود نه قسمت دیگر را در حکم آن است که همه را سوار شده باشد.

مسئله ۱۲- اگر بعد از آنکه نذرش منعقد شده از پیاده روی عاجز شود حج بر او سواره بطور مطلق واجب است چه مقید به سالی باشد یا نه؟ مأیوس از متمکن شدن بعد از آن باشد یا نه؟ ولی- در صورتی که مطلق بوده و مأیوس از تمکن نباشد و ناتوانیش قبل از شروع به رفتن باشد (در سالهای) بعد از آن تمکن حاصل شود- احتیاط ترک نشود که اعاده کند و احتیاط آن است که به مقدار ممکن پیاده روی کند بلکه خالی از قوت نیست؛ و آیا موانع دیگری مثل بیماری یا خوف آن یا دشمن و یا مانند آن در حکم عجز است یا نه؟ دو وجه است، و بعید نیست که بین بیماری و مثل دشمن فرق باشد به اینکه اولی در اولی و دومی در دومی اختیار شود (بیماری در حکم عجز باشد و مثل دشمن در حکم آن نباشد).

گفتاری درباره نیابت (حج)

نیابت از میت بدون هیچ قید، و از شخص زنده در حج مستحبی و در بعضی از صورتهای حج واجب، صحیح است.

مسئله ۱- در نایب چند امر شرط است:

اول- بلوغ است احتیاطاً و بین حج استیجاری و تبرعی چه با اذن ولی باشد یا نه، فرقی نیست، و در اینکه نیابت در حج مستحبی صحیح باشد تأمل است.

دوم- عقل، بنابر این از دیوانه ولو اینکه ادواری باشد، در زمان دیوانگی، صحیح نیست و نیابت شخص سفیه مانعی ندارد.

سوم- ایمان.

چهارم- اطمینان به اینکه انجام می دهد، ولی معتبر نیست که بعد از احراز اصل انجام دادن، اطمینان به صحیح آوردن آن باشد، پس اگر بداند که انجام می دهد ولی شک کند که صحیح انجام می دهد یا نه؟ نایب گرفتن او صحیح است ولو اینکه- بنا بر ظاهر- قبل از عمل باشد. ولی در این صورت، احتیاط آن است که اطمینان به صحیح انجام دادن او لازم باشد.

پنجم- آنکه افعال و احکام حج را بداند ولو اینکه در وقت هر عملی بوسیله ارشاد و هدایت معلمی.

يكون معذوراً في ترك بعض الأعمال، والاكتفاء بتبرعه أيضاً مشكل.

مسألة ٢ - يشترط في المنوب عنه الاسلام، فلا يصح من الكافر، نعم لو فرض انتفاعه به بنحو إهداء الثواب فلا يبعد جواز الاستيجار لذلك، ولو مات مستطيعاً لا يجب على وارثه المسلم الاستيجار عنه، ويشترط كونه ميتاً أو حياً عاجزاً في الحج الواجب، ولا يشترط فيه البلوغ والعقل فلو استقر على المجنون حال إفاقته ثم مات مجنوناً يجب الاستيجار عنه، ولا المماثلة بين النائب والمنوب عنه في الذكورة والأنوثة، وتصح استنابة الصرورة رجلاً كان أو امرأة عن رجل أو امرأة.

مسألة ٣ - يشترط في صحة الحج النيابة قصد النيابة وتعيين المنوب عنه في النية ولو إجمالاً، لا ذكر اسمه وإن كان مستحباً في جميع المواطن والمواقف، وتصح النيابة بالجمالة كما تصح بالاجارة والتبرع.

مسألة ٤ - لا تفرغ ذمة المنوب عنه إلا باتيان النائب صحيحاً، نعم لو مات النائب بعد الاحرام ودخول الحرم أجراً عنه، وإلا فلا وإن مات بعد الاحرام، وفي إجراء الحكم في الحج التبرعي إشكال، بل في غير حجة الاسلام لا يخلو من إشكال.

مسألة ٥ - لو مات الأجير بعد الاحرام ودخول الحرم يستحق تمام الأجرة إن كان أجيراً على تفرغ الذمة كيف كان، وبالنسبة إلى ما أتى به من الأعمال إذا كان أجيراً على نفس الأعمال المخصوصة ولم تكن المقدمات داخلة في الاجارة، ولم يستحق شيئاً حينئذ إذا مات قبل الاحرام، وأما الاحرام فمع عدم الاستثناء داخل في العمل المستأجر عليه، والذهاب إلى مكة بعد الاحرام وإلى منى و عرفات غير داخل فيه، ولا يستحق به شيئاً، ولو كان المشي والمقدمات داخلاً في الاجارة فيستحق بالنسبة إليه مطلقاً ولو كان مطلوباً من باب المقدمة، هذا مع التصريح بكيفية الاجارة ومع الاطلاق كذلك أيضاً، كما أنه معه

ششم - آنکه در آن سال ذمه اش به حج واجبی مشغول نباشد کما اینکه گذشت.
هفتم - آنکه در ترک بعضی از اعمال حج معذور نباشد، و اکتفاء به تبرع انجام دادن شخص معذور هم دارای اشکال است.

مسئله ۲ - اسلام در منوب عنه (کسی که از او نیابت می شود) شرط است، پس حج به نیابت از کافر صحیح نیست، ولی اگر فرض شود که کافر از حج، به نحو هدیه کردن ثواب آن، سود می برد بعید نیست که اجیر گرفتن برای این جهت جایز باشد، و اگر کافر مستطیع بمیرد، اجیر گرفتن از طرف او بر وارث مسلمان او واجب نیست، و شرط است که منوب عنه فوت کرده یا زنده ای ناتوان باشد - در مورد حج واجب - و در او بلوغ و عقل شرط نیست، پس اگر بر دیوانه در وقتی که حالش خوب است حج استقرار یافته باشد سپس در حال دیوانگی بمیرد اجیر گرفتن از او واجب است، و شرط نیست که نایب و منوب عنه در مرد بودن و زن بودن، مثل هم باشند، و نایب گرفتن کسی که سال اول حجش باشد، مرد باشد یا زن؟ برای مرد یا زن باشد، صحیح است.

مسئله ۳ - در صحت حج نیابتی شرط است که قصد نیابت کرده و منوب عنه را ولو اجمالاً در نیت مشخص کند. و ذکر نام او لازم نیست اگر چه در تمام موطن و موقف ها مستحب است؛ و نیابت به نحو جعاله صحیح است کما اینکه با اجاره و تبرع صحیح می باشد.

مسئله ۴ - ذمه منوب عنه فراغت پیدا نمی کند مگر آنکه نایب بطور صحیح (عمل را) انجام دهد. البته اگر نایب بعد از محرم شدن و وارد شدن به حرم بمیرد، کفایت از منوب عنه می کند وگرنه کافی نیست اگر چه بعد از احرام بمیرد. و جریان این حکم در حج تبرعی دارای اشکال است، بلکه در غیر حجة الاسلام خالی از اشکال نیست.

مسئله ۵ - اگر اجیر (نایب) بعد از احرام و داخل شدن حرم، بمیرد چنانچه اجیر شده باشد که ذمه او را به هر نحوی که شد فارغ نماید، استحقاق تمام اجرت را دارد و اگر چنانچه برای خود اعمال مخصوص حج اجیر شده باشد و کارهای مقدماتی داخل در اجاره نباشد، به مقداری که از اعمال حج انجام داده استحقاق اجرت پیدا می کند، و در این صورت اگر قبل از احرام بمیرد، مستحق چیزی نمی باشد، و اما احرام، چنانچه استثنائی در میان نباشد در عملی که مورد اجاره قرار گرفته داخل است و رفتن به مکه بعد از احرام، و رفتن به منی و عرفات داخل در آن نیست و بواسطه این رفتن، مستحق چیزی نمی شود، و اگر راه رفتن و کارهای مقدماتی داخل در اجاره باشد نسبت به آن مطلقاً ولو اینکه مطلوبیت آن از باب مقدمه باشد استحقاق پیدا می کند و این در صورتی است که به کیفیت اجاره تصریح شده باشد. و در صورتی که اجاره مطلق هم باشد این چنین است، کما اینکه در صورت مطلق بودن اجاره اگر چنانچه عرفاً نمونه حج صحیح را

يستحق تمام الأجرة لو أتى بالمصدق الصحيح العرفي ولو كان فيه نقص مما لا يضر بالاسم، نعم لو كان النقص شيئاً يجب قضاؤه فالظاهر أنه عليه لا على المستأجر.

مسألة ٦ - لومات قبل الاحرام تنفسخ الاجارة إن كانت للحج في سنة معينة مباشرة أو الأعم مع عدم إمكان إتيانه في هذه السنة، ولو كانت مطلقة أو الأعم من المباشرة في هذه السنة ويمكن الاحجاج فيها يجب الاحجاج من تركته، وليس هو مستحقاً لشيء على التقديرين لو كانت الاجارة على نفس الأعمال فيما فعل.

مسألة ٧ - يجب في الاجارة تعيين نوع الحج فيما إذا كان التخيير بين الأنواع كالمستحبي والمنذور المطلق مثلاً، ولا يجوز على الأحوط العدول إلى غيره وإن كان أفضل إلا إذا أذن المستأجر، ولو كان ما عليه نوع خاص لا ينفع الاذن بالعدول، ولو عدل مع الاذن يستحق الأجرة المسماة في الصورة الأولى وأجرة مثل عمله في الثانية إن كان العدول بأمره، ولو عدل في الصورة الأولى بدون الرضا صح عن المنوب عنه، والأحوط التخلص بالتصالح في وجه الاجارة إذا كان التعيين على وجه القيدية، ولو كان على وجه الشرطية فيستحق إلا إذا فسخ المستأجر الاجارة، فيستحق أجرة المثل لا المسماة.

مسألة ٨ - لا يشترط في الاجارة تعيين الطريق وإن كان في الحج البلدي، لكن لو عين لا يجوز العدول عنه إلا مع إحراز أنه لا غرض له في الخصوصية، وإنما ذكرها على المتعارف وهو راض به، فحينئذ لو عدل يستحق تمام الأجرة وكذا لو اسقط حق التعيين بعد العقد، ولو كان الطريق المعين معتبراً في الاجارة فعُدل عنه صح الحج عن المنوب عنه و برأت ذمته إذا لم يكن ما عليه مقيداً بخصوصية الطريق المعين، ولا يستحق الأجير شيئاً لو كان اعتباره على وجه القيدية، بمعنى أن الحج المتقيد بالطريق الخاص كان مورداً للاجارة، ويستحق

بجا آورد، مستحق تمام اجرت می باشد ولو اینکه دارای نقصی باشد که ضرری به حج صحیح عرفی نمی رساند؛ البته اگر این نقص چیزی باشد که قضای آن واجب باشد، ظاهر این است که به عهده موجر است و بر مستأجر نیست.

مسئله ۶- اگر قبل از احرام بمیرد چنانچه اجاره برای حج در سال معینی بطور مباشرت یا اعم از آن باشد و انجام دادن آن به اینکه در این سال امکان نداشته باشد، اجاره فسخ می شود. و اگر اجاره مطلق یا اعم از مباشرت در این سال باشد و ممکن باشد که در همین سال، کسی به حج فرستاده شود واجب است از ترکه اش، کسی به حج فرستاده شود و در هر دو فرض چنانچه اجاره بر خود اعمال حج باشد، برای آنچه انجام داده مستحق چیزی نمی شود.

مسئله ۷- در جایی که بین چند نوع (حج) تخییر است (از جهت اینکه حج مخصوصی بعهدۀ منوب عنه نیست)، معین کردن نوع حج در اجاره واجب است، مانند حج مستحبی و نذری که مطلق است (ومی تواند بصورت تمتع و قران و افراد انجام دهد) مثلاً بنا بر احتیاط عدول کردن بغیر آن جایز نیست اگر چه آن غیر افضل باشد مگر آنکه اجیر گیرنده اذن بدهد، و اگر حجتی که بر عهده او است نوع خاصی از حج باشد اذن به عدول کردن فایده ندارد، و اگر با اذن او عدول نماید در صورت اول (که حج مخصوصی بر عهده اش نبود) مستحق همان اجرت می شود که قرار داده شده است و در صورت دوم (که حج خاصی بعهدۀ اش بوده) چنانچه عدول از آن به دستور خود مستأجر باشد، اجیر استحقاق اجرة المثل را دارد، و اگر در صورت اول بدون رضایت اجیر گیرنده عدول کند حج از منوب عنه صحیح می باشد، ولی در جایی که تعیین آن به نحو قید باشد (مثلاً او را اجیر کند که حج تمتع انجام دهد) احتیاط آن است که وجه اجاره را با مصالحه مشخص و تمام کند و اگر تعیین آن به نحو شرطیت باشد (به این ترتیب که مثلاً او را اجیر کند که حجتی انجام دهد و شرط کند که آن حج بصورت تمتع باشد) اجیر مستحق مال الاجاره می باشد مگر آنکه مستأجر، اجاره را فسخ نماید که مستحق اجرة المثل است. نه اجرتی که قرارداد شده.

مسئله ۸- در اجاره تعیین «راه» شرط نیست اگر چه در حج بلدی باشد، اما اگر راه را معین کند عدول از آن جایز نیست مگر اینکه احراز کند که برای او غرض مخصوصی در تعیین راه نبوده است بلکه آن راه را چون متعارف بوده ذکر کرده است و (گرنه) اجیر گیرنده راضی به عدول از آن راه می باشد. در چنین صورتی اگر عدول کند مستحق تمام اجرت می شود؛ و همچنین است اگر بعد از قرارداد، حق تعیین را ساقط نماید. و اگر راه مشخصی در اجاره شرط شده باشد و اجیر از آن عدول نماید (و از راه دیگری به حج برود) حج از منوب عنه صحیح است و ذمه اش فارغ می شود در صورتی که حجتی که به عهده منوب عنه بوده مقید به خصوص آن راه معین نباشد، و اجیر- در صورتی که تعیین راه بصورت قید باشد به این معنی که حج مقید به راه خاص مورد اجاره باشد- چیزی را استحقاق پیدا نمی کند، و در صورتی که تعیین آن در اجاره به نحو جزئیات باشد (گویا مورد اجاره دو چیز بوده است یکی اصل حج و دیگری از این راه) در

١٥٨ في النيابة
من المسمى بالنسبة و يسقط منه بمقدار المخالفة إذا كان الطريق معتبراً في الاجارة
على وجه الجزئية.

مسألة ٩ - لو آجر نفسه للحج المباشري عن شخص في سنة معينة ثم آجر عن
آخر فيها مباشرة بطلت الثانية، ولو لم يشترط فيها أو في إحداها المباشرة صحتا،
و كذا مع توسعتها أو توسعة إحداهما أو إطلاقهما أو إطلاق إحداها لو لم يكن
انصراف منها إلى التعجيل، ولو اقترنت الاجارتان في وقت واحد بطلتا مع
التقييد بزمان واحد و مع قيد المباشرة فيهما.

مسألة ١٠ - لو آجر نفسه للحج في سنة معينة لا يجوز له التأخير والتقديم إلا
برضى المستأجر، ولو أخر فلا يبعد تخير المستأجر بين الفسخ و مطالبة الأجرة
المسماة و بين عدمه و مطالبة أجرة المثل من غير فرق بين كون التأخير لعذر أو لا،
هذا إذا كان على وجه التقييد، وإن كان على وجه الاشتراط فللمستأجر خيار
الفسخ، فان فسخ يرجع إلى الأجرة المسماة، وإلا فعلى المؤجر أن يأتي به في سنة
أخرى و يستحق الأجرة المسماة، ولو أتى به مؤخراً لا يستحق الأجرة على الأول
و إن برأت ذمة المنوب عنه به، و يستحق المسماة على الثاني إلا إذا فسخ
المستأجر، فيرجع إلى أجرة المثل، وإن اطلق و قلنا بوجوب التعجيل لا يبطل
مع الاهمال، و في ثبوت الخيار للمستأجر و عدمه تفصيل.

مسألة ١١ - لو صد الأجير أو أحصر كان حكمه كالحاج عن نفسه فيما عليه من
الأعمال، و تنفسخ الاجارة مع كونها مقيدة بتلك السنة، و يبقى الحج على ذمته
مع الاطلاق، و للمستأجر خيار التخلف إذا كان اعتبارها على وجه الاشتراط
في ضمن العقد، ولا يجزي عن المنوب عنه ولو كان ذلك بعد الاحرام و دخول
الحرم، ولو ضمن المؤجر الحج في المستقبل في صورة التقييد لم تجب إجابته، و
يستحق الأجرة بالنسبة إلى ما أتى به من الأعمال على التفصيل المتقدم.

مسألة ١٢ - ثوبا الاحرام و ثمن الهدي على الأجير إلا مع الشرط، و كذا لو

این صورت از اجرتیکه مقرر شده به نسبتی که به اجاره عمل کرده استحقاق پیدا می کند و به مقداری که مخالفت کرده از آن کم می شود.

مسئله ۹- اگر خودش را اجیر کند که برای کسی در سال معینی شخصاً حج نماید سپس خود را در همان سال اجیر کند که برای شخص دیگری شخصاً حج انجام دهد، دومی باطل است. و اگر در هر دو اجاره یا در یکی از آنها شرط نشده باشد که خودش انجام دهد هر دو اجاره صحیح می باشند. و همچنین است در صورتی که هر دو یا یکی از آنها وقتش وسیع باشد یا هر دو یا یکی از آنها مطلق باشد، (یعنی در عقد اجاره سال مخصوصی ذکر نشده باشد) در صورتی که انصرافی از آنها به زود انجام دادن آن (که ناچار باید در همین سال انجام شود) نباشد. و اگر دو اجاره مقارن هم در یک زمان واقع شوند در صورتی که مقید به یک زمان و اینکه هر دو را شخصاً انجام دهد باشند هر دو باطل می باشد.

مسئله ۱۰- اگر خود را برای حج در سال معینی اجیر کند برایش جایز نیست جز با رضایت مستأجر، از آن سال مقدم داشته و یا به تأخیر بیندازد، و اگر تأخیر انداخت بعید نیست که مستأجر- بین فسخ نمودن اجاره و مطالبه اجرتی که در قراردادشان بوده و بین فسخ نکردن و مطالبه اجرة المثل- مخیر باشد، و فرق نمی کند که تأخیر بخاطر عذری باشد یا نه، و این در وقتی است که اجاره به نحو قیدیت (حج مقید به امسال مثلاً) باشد و اگر به نحو شرطیت باشد (که او را اجیر نماید که حج انجام دهد و شرط کند که آن حج در سال معینی باشد) مستأجر حق فسخ دارد. پس اگر فسخ نمود به اجرتیکه در قرارداد است رجوع می نماید (و آن را پس می گیرد) و گرنه بر اجیر لازم است حج را در سال دیگری انجام دهد و اجرتی را که در قرارداد است استحقاق پیدا می کند، و اگر با تأخیر حج را انجام دهد در صورت اول (که تعیین آن سال به نحو قیدیت باشد) مستحق اجرت نمی باشد اگر چه با همین حج ذمه منوب عنه فارغ می شود. و در صورت دوم (که تعیین آن سال به نحو شرطیت باشد) استحقاق اجرت قراردادی را پیدا می کند مگر آنکه مستأجر فسخ نماید که در این صورت به اجرة المثل بر می گردد.

و اگر اجاره مطلق باشد- و گفتیم که زود انجام دادن واجب است- با مسامحه کاری (و انجام ندادن در سال اول) اجاره باطل نمی شود و در اینکه مستأجر حق فسخ دارد یا نه؟ تفصیل است.

مسئله ۱۱- اگر اجیر محصور یا مصدود شد، حکم او در اعمالی که بر او واجب است مانند کسی است که برای خودش حج انجام می دهد. و اجاره در صورتی که مقید به آن سال باشد فسخ می شود، و در صورتی که مطلق باشد حج بر ذمه او باقی می ماند. و اگر حج در آن سال را به نحو شرط در ضمن عقد اجاره اعتبار کرده، مستأجر بخاطر تخلف اجیر حق فسخ دارد، و کفایت از منوب عنه نمی کند ولو اینکه این ممنوعیت (صد و حصر) بعد از احرام و داخل شدن به حرم باشد، و در صورتی که اجاره مقید به همان سال باشد و اجیر ضمانت کند که در آینده، حج را بجا می آورد بر مستأجر واجب نیست از او قبول کند، و اجرت را نسبت به آن کارهایی

أتى بموجب كفارة فهو من ماله.

مسألة ١٣ - إطلاق الاجارة يقتضي التعجيل بمعنى الحلول في مقابل الأجل، لا بمعنى الفورية بشرط عدم انصراف إليها، فحينئذ حالها حال البيع، فيجوز للمستأجر المطالبة، وتجب المبادرة معها، كما أن إطلاقها يقتضي المباشرة، فلا يجوز للأجير أن يستأجر غيره إلا مع الاذن.

مسألة ١٤ - لو قصرت الأجرة لا يجب على المستأجر إتمامها، كما أنها لو زادت ليس له الاسترداد.

مسألة ١٥ - يملك الأجير الأجرة بالعقد، لكن لا يجب تسليمها إلا بعد العمل لولم يشترط التعجيل ولم تكن قرينة على إرادته من انصراف أو غيره كشاهد حال ونحوه، ولا فرق في عدم وجوبه بين أن تكون عيناً أو ديناً، ولو كانت عيناً فنماؤها للأجير، ولا يجوز للوصي والوكيل التسليم قبله إلا باذن من الموصي أو الموكل، ولو فعلاً كانا ضامنين على تقدير عدم العمل من المؤجر أو كون عمله باطلاً، ولا يجوز للوكيل اشتراط التعجيل بدون إذن الموكل، وللوصي اشتراطه إذا تعذر بغير ذلك، ولا ضمان عليه مع التسليم إذا تعذر، ولو لم يقدر الأجير على العمل كان للمستأجر خيار الفسخ، ولو بقي على هذا الحال حتى انقضى الوقت فالظاهر انفساخ العقد، ولو كان المتعارف تسليمها أو تسليم مقدار منها قبل الخروج يستحق الأجير مطالبته على المتعارف في صورة الإطلاق، ويجوز للوكيل والوصي دفع ذلك من غير ضمان.

مسألة ١٦ - لا يجوز استيجار من ضاق وقته عن إتمام الحج تمتعاً وكانت وظيفته العدول إلى الافراد عمن عليه حج التمتع، ولو استأجره في سعة الوقت ثم اتفق الضيق فالأقوى وجوب العدول، والأحوط عدم إجزائه عن المنوب عنه.

مسألة ١٧ - يجوز التبرع عن الميت في الحج الواجب مطلقاً والمندوب بل يجوز التبرع عنه بالمندوب وإن كان عليه الواجب حتى قبل الاستيجار له، وكذا يجوز

که انجام داده - بنابر تفصیلی که گذشت - استحقاق پیدا می کند.

مسئله ۱۲ - دو جامه احرام و پول قربانی به عهده اجیر است مگر اینکه شرط کند (که به عهده مستأجر باشد). و همچنین است اگر کاری که موجب کفاره است بجا آورد کفاره از مال خود اجیر باید داده شود.

مسئله ۱۳ - مطلق بودن اجاره (از نظر تعیین زمان) اقتضا می کند تعجیل را - که به معنای حلول و رسیدن وقت آن است - در مقابل اجل و مدتی که نرسیده است. نه به معنی فوریت، به شرط آنکه انصرافی به آن نداشته باشد بنابراین حال این اجاره مانند بیع است. (که اقتضاء حال بودن ثمن یا مثنی را دارد) پس برای مستأجر جایز است که مطالبه کند و با این مطالبه مبادرت و انجام فوری آن واجب است همچنان که مطلق بودن اجاره اقتضای می کند که خود اجیر باید انجام دهد؛ بنابراین برای اجیر جایز نیست که دیگری را اجیر نماید مگر در صورتی که (از مستأجر) اذن بگیرد.

مسئله ۱۴ - اگر اجاره (از مخارج حج) کم بیاید بر مستأجر واجب نیست که آن را کامل کند همچنان که اگر زیاد آمد، مستأجر حق پس گرفتن آن را ندارد.

مسئله ۱۵ - اجیر با بستن قرارداد اجاره، مالک اجرت می شود، لیکن تسلیم آن به اجیر واجب نیست مگر بعد از عمل در صورتی که شرط زودتر پرداختن را نکرده باشد و قرینه ای هم براینکه مقصود زودتر پرداختن است نباشد مثل اینکه انصراف به آن داشته باشد یا غیر انصراف مثل شاهد حال و مانند آن باشد، و در واجب نبودن تسلیم فرق نمی کند که اجرت عین باشد یا دین. و اگر اجرت عین باشد، نماء و رشد آن ملک اجیر می باشد، و برای وصی میت و وکیل مستأجر جایز نیست که قبل از عمل، آن را تسلیم نماید مگر آنکه با اذن موصی و موکل باشد. و اگر وصی و وکیل آن را قبل از عمل تسلیم نمایند. بر فرضی که اجیر کار (حج) را انجام ندهد یا کارش باطل باشد ضامن می باشند. و برای وکیل بدون اذن موکل جایز نیست که شرط تعجیل را بپذیرد، و وصی می تواند آن را بپذیرد در صورتی که غیر از آن ممکن نباشد، و در این صورت، وقتی که وصی آن را تسلیم نموده ضامن نمی باشد. و اگر اجیر توانایی انجام عمل (حج) را نداشته باشد مستأجر حق فسخ دارد، و اگر بر همین حال (ناتوانی) باقی بماند تا وقت بگذرد ظاهر آن است که عقد اجاره خود به خود فسخ می شود، و در صورتی که اجاره بطور مطلق باشد ولی متعارف هم این است که قبل از خروج و حرکت برای حج تمام اجرت یا بعض آن را تسلیم نمایند اجیر حق دارد طبق معمول، آن را مطالبه نماید، و برای وکیل و وصی جایز است که آن را پرداخت نمایند و ضامن نمی باشند.

مسئله ۱۶ - اجیر نمودن کسی که وقتش برای تمام نمودن حج تمتع تنگ شده و وظیفه اش عدول به حج افراد می باشد از جانب کسی که حج تمتع به عهده اش هست جایز نیست. و اگر در وسعت وقت، او را اجیر نماید سپس اتفاق بیفتد که وقت تنگ شود اقوی آن است که عدول واجب است و احتیاط آن است که برای منوب عنه کفایت نمی کند.

الاستيجار عنه في المندوب مطلقاً، وقد مرّ حكم الحي في الواجب، و أما المندوب فيجوز التبرع عنه كما يجوز الاستيجار له حتى إذا كان عليه حج واجب لا يتمكن من أدائه فعلاً، بل مع تمكنه أيضاً فجواز الاستيجار للمندوب قبل أداء الواجب إذا لم يخل بالواجب لا يخلو من قوة، كما أن الأقوى صحة التبرع عنه.

مسألة ١٨ - لا يجوز أن ينوب واحد عن اثنين أو أزيد في عام واحد في الحج الواجب إلا إذا كان وجوبه عليهما على نحو الشركة، كما إذا نذر كل منهما أن يشترك مع الآخر في تحصيل الحج، ويجوز في المندوب كما يجوز بعنوان إهداء الثواب.

مسألة ١٩ - يجوز أن ينوب جماعة عن الميت أو الحي في عام واحد في الحج المندوب تبرعاً أو بالاجارة، بل يجوز ذلك في الحج الواجب أيضاً كما إذا كان على الميت حجان مختلفان نوعاً كحجة الاسلام والنذر أو متحدان نوعاً كحجتين للنذر، و أما استنابة الحج النذري للحي المعذور فحل إشكال كما مرّ، وكذا يجوز إن كان أحدهما واجباً والآخر مستحباً، بل يجوز استيجار أجيرين لحج واجب واحد كحجة الاسلام في عام واحد، فيصح قصد الوجوب من كل منهما ولو كان أحدهما أسبق شروعا، لكنهما يراعيان التقارن في الختم.

القول في الوصية بالحج

مسألة ١ - لو أوصى بالحج أخرج من الأصل لو كان واجباً، إلا أن يصرح بخروجه من الثلث فأخرج منه، فان لم يف أخرج الزائد من الأصل، ولا فرق في الخروج من الأصل بين حجة الاسلام والحج النذري والافسادى، وأخرج من الثلث لو كان نديباً، ولولم يعلم كونه واجباً أو مندوباً فع قيام قرينة أو تحقق انصراف فهو، وإلا فيخرج من الثلث إلا أن يعلم وجوبه عليه سابقاً وشك

مسأله ۱۷ - حج کردن به عنوان تبرع حج کردن به نیابت از میت در هر نوع حج واجب و در حج مستحب جایز است بلکه تبرع از او به حج مستحب اگر چه در عهده اش حج واجب باشد حتی قبل از آنکه برایش اجیر گرفته شود، جایز است. و همچنین اجیر گرفتن از طرف میت در حج مستحبی مطلقاً (چه واجب بعهدہ اش باشد و چه نباشد) جایز است.

حکم شخص زنده در حج واجب گذشت، و اما حج مستحبی پس تبرع از شخص زنده جایز است همچنانکه اجیر گرفتن برای آن حتی وقتی که حج واجب به عهده اش باشد که فعلاً نتواند آن را انجام دهد جایز است، بلکه در صورتی هم که متمکن از آن باشد. اینکه اجیر گرفتن برای مستحبی قبل از ادای واجب بشرطیکه اخلاقی به واجب نرساند جایز باشد، خالی از قوت نیست کما اینکه اقوی آن است که تبرع از شخص زنده (در حج مستحبی) صحیح است.

مسأله ۱۸ - نیابت یک نفر از دو نفر یا بیشتر در یک سال در حج واجب، جایز نیست مگر آنکه آن دو نفر در وجوب آن حج شریک باشند مثل آنکه هر کدام از آنها نذر کند که در تحصیل حج با دیگری شرکت نماید؛ و در حج مستحبی (نیابت از بیش از یک نفر) جایز است؛ همچنان که به عنوان هدیه کردن ثواب جایز می باشد.

مسأله ۱۹ - نیابت کردن چند نفر از میت یا زنده در یک سال در حج مستحبی بصورت تبرع و یا اجیر شدن جایز است بلکه این نیابت چند نفر در حج واجب هم جایز است مثل اینکه بر عهده میت دو نوع مختلف از حج، مانند حجة الاسلام و نذر، یا دو حج از یک نوع مانند دو حج نذری باشد. ولی نایب گرفتن برای حج نذری شخص زنده که خودش نمی تواند آن را انجام دهد، مورد اشکال است همانطوری که گذشت، و همچنین اگر یکی از آن دو واجب و دیگری مستحب باشد نیابت کردن چند نفر از یک نفر جایز است، بلکه اجیر گرفتن دو نفر برای یک حج واجب در یک سال مثل حجة الاسلام جایز است؛ پس قصد وجوب کردن هریک از آنها صحیح است اگر چه یکی از آنها جلوتر شروع کرده باشد لیکن باید مراعات کنند که مقارن هم تمام نمایند.

گفتاری درباره وصیت به حج

مسأله ۱ - اگر وصیت به حج نماید هرگاه حج واجب باشد از اصل مال پرداخت می شود مگر اینکه صریحاً بگوید حج را از ثلث مال انجام بدهید که از ثلث مال پرداخت می شود. پس اگر ثلث مال برای حج کفایت نکرد، زیادی مخارج حج از اصل برداشت می شود، و در جایی که باید از اصل مال برداشت شود بین حجة الاسلام و حج نذری و حجبی که آن را خراب کرده (و باید جبران شود) فرق نمی کند. و اگر حج مستحبی باشد از ثلث مال برداشت می شود. و اگر معلوم نباشد که واجب است یا مستحب؟ پس در صورتی که قرینه ای و یا انصرافی (به یکی از آنها) باشد که همان باید عمل شود، و گرنه از ثلث مال برداشته می شود مگر اینکه وجوب حج بر او سابقاً معلوم باشد و شک در انجام آن باشد که از اصل مال می باشد.

في أدائه فن الأصل .

مسألة ٢ - يكفي الميقاتي سواء كان الموصى به واجباً أو مندوباً، لكن الأول من الأصل والثاني من الثلث، ولو أوصى بالبلدية فالزائد على أجره الميقاتية من الثلث في الأول وتمامها منه في الثاني.

مسألة ٣ - لولم يعين الأجرة فاللزم على الوصي مع عدم رضا الورثة أو وجود قاصر فيهم الاقتصار على أجره المثل، نعم لغير القاصر أن يؤدي لها من سهمه بما شاء، ولو كان هناك من يرضى بالأقل منها وجب على الوصي استيجاره مع الشرط المذكور، ويجب الفحص عنه على الأحوط مع عدم رضا الورثة أو وجود قاصر فيهم، بل وجوبه لا يخلو من قوة خصوصاً مع الظن بوجوده، نعم الظاهر عدم وجوب الفحص البالغ، ولو وجد متبرع عنه يجوز الاكتفاء به بمعنى عدم وجوب المبادرة إلى الاستيجار، بل هو الأحوط مع وجود قاصر في الورثة، فإن أتى به صحيحاً كفى، وإلا وجب الاستيجار، ولو لم يوجد من يرضى بأجرة المثل فالظاهر وجوب دفع الأزيد لو كان الحج واجباً ولا يجوز التأخير إلى العام القابل ولو مع العلم بوجود من يرضى بأجرة المثل أو الأقل وكذا لو أوصى بالمبادرة في الحج المندوب، ولو عين الموصي مقدراً للأجرة تعين وخرج من الأصل في الواجب إن لم يزد على أجره المثل، وإلا فالزيادة من الثلث، وفي المندوب كله من الثلث، فلو لم يكف ما عينه للحج فالواجب التتميم من الأصل في الحج الواجب، وفي المندوب تفصيل.

مسألة ٤ - يجب الاقتصار على استيجار أقل الناس أجره مع عدم رضى الورثة أو وجود القاصر فيهم، والأحوط لكبار الورثة أن يستأجروا ما يناسب حال الميت شرفاً.

مسألة ٥ - لو أوصى وعين المرة أو التكرار بعدد معين تعين، ولو لم يعين كفى حج واحد إلا مع قيام قرينة على ارادته التكرار، ولو أوصى بالثلث ولم يعين إلا

مسئله ۲- حج میقاتی کفایت می کند چه آنچه را که وصیت کرده واجب باشد یا مستحب، و لیکن اولی (حج واجب) از اصل مال و دومی (حج مستحب) از ثلث آن است و اگر وصیت کند که حج بلدی بجا آورند اجرت اضافه بر اجرت حج میقاتی در اولی (حج واجب) از ثلث است و تمامی اجرت دومی در (حج مستحبی) از ثلث است.

مسئله ۳- اگر (میت) اجرت را معین نکرده باشد، بروصی - با عدم رضایت ورثه یا بودن قاصر (مانند صغیر و دیوانه) در بین آنان - لازم است که به اجرة المثل اقتضار نماید. (و بیشتر از آن نپردازد) البته وارث غیر قاصر می تواند از سهم خودش برای اجرت هر اندازه که خواست بپردازد، و اگر کسی که - به کمتر از اجرة المثل راضی است - پیدا شود، بروصی واجب است - که با شرط مذکور او را اجیر نماید (یعنی با وجود قاصر در میان ورثه و یا عدم رضایت آنان در صورتی که میت اجرت را معین نکرده) - و واجب است برای یافتن چنین شخصی، - با عدم رضایت ورثه یا بودن قاصر در بین آنان - احتیاطاً فحص نماید. بلکه وجوب فحص خصوصاً با گمان به وجود او، خالی از قوت نیست، البته فحص خیلی زیاد واجب نیست. و اگر کسی پیدا شود که به نیابت از او تبرعاً حج انجام بدهد، اکتفاء به آن جایز است، به این معنی که شتاب و اقدام به اجیر گرفتن واجب نیست. بلکه با وجود قاصر در بین ورثه، احتیاط همین است. پس اگر حج را بطور صحیح انجام داد، کفایت می کند، و گر نه اجیر گرفتن واجب است. و اگر کسی پیدا نشد که به اجرة المثل راضی باشد در صورتی که حج واجب باشد، ظاهر آن است که پرداخت بیشتر از اجرة المثل واجب است و جایز نیست که به سال آینده تأخیر بیندازد ولو اینکه بداند (در سال آینده) کسی که به اجرة المثل یا کمتر راضی باشد هست. و همچنین است اگر به مبادرت (زود انجام دادن) در حج مستحبی وصیت کرده باشد.

و اگر موصی، مقداری را برای اجرت (حج) معین کرده باشد، همان متعین است و در حج واجب در صورتی که بیشتر از اجرة المثل نباشد، از اصل مال برداشت می شود و اگر بیشتر از آن باشد، مقدار زائد از ثلث می باشد، و در حج مستحبی تماماً از ثلث برداشت می شود. پس اگر آنچه را که معین کرده برای حج کافی نباشد، واجب آن است که در حج واجب از اصل مال تکمیل شود و در حج مستحبی تفصیل است.

مسئله ۴- در صورت عدم رضایت ورثه یا بودن قاصر در بین آنان، واجب است به اجیر گرفتن کسی که از دیگران اجرت کمتری می گیرد، اقتضار شود. و برای ورثه کبیر احتیاط آن است که آن را که مناسب حال میت و شخصیت او است اجیر نمایند.

مسئله ۵- اگر وصیت کند و یک مرتبه یا چند مرتبه مشخص را معین کند همان متعین است (و باید انجام داد) و اگر معین نکرده باشد یک حج کفایت می کند مگر اینکه قرینه ای باشد که قصد او تکرار می باشد، و اگر وصیت به ثلث مال نماید و جز حج را معین ننماید بعید نیست که صرف آن در حج لازم باشد. و اگر وصیت به تکرار حج نماید، دو مرتبه کفایت می کند مگر

١٦٦ في الوصية بالحج
الحج لا يبعد لزوم صرفه في الحج، ولو أوصى بتكرار الحج كفى مرتان إلا أن تقوم قرينة على الأزيد، ولو أوصى في الحج الواجب و عين أجيراً معيناً تعين، فان كان لا يقبل إلا بأزيد من أجرة المثل خرجت الزيادة من الثلث إن أمكن، وإلا بطلت الوصية واستؤجر غيره بأجرة المثل، إلا أن يأذن الورثة، وكذا في نظائر المسألة ولو أوصى في المستحب خرج من الثلث، فان لم يقبل إلا بالزيادة منه بطلت، فحينئذ إن كانت وصية بنحو تعدد المطلوب يستأجر غيره منه وإلا بطلت.

مسألة ٦ - لو أوصى بصرف مقدار معين في الحج سنين معينة و عين لكل سنة مقداراً معيناً و اتفق عدم كفاية ذلك المقدار لكل سنة صرف نصيب سنتين في سنة أو ثلاث سنين في سنتين مثلاً وهكذا، ولو فضل من السنين فضلة لا تفي بحجة ولو من الميقات فالأوجه صرفها في وجوه البر، ولو كان الموصي به الحج من البلد و دار الأمرين جعل أجرة سنتين مثلاً لسنة و بين الاستيجار بذلك المقدار من الميقات لكل سنة يتعين الأول، هذا كله إذا لم يعلم من الموصي إرادة الحج بذلك المقدار على وجه التقييد، وإلا فتبطل الوصية إذا لم يرج إمكان ذلك بالتأخير أو كانت مقيدة بسنين معينة.

مسألة ٧ - لو أوصى و عين الأجرة في مقدار فان كان واجباً ولم يزد على أجرة المثل أو زاد و كفى ثلثه بالزيادة أو أجاز الورثة تعين، وإلا بطلت و يرجع إلى أجرة المثل، وإن كان مندوباً فكذلك مع وفاء الثلث به وإلا فبقدر وفائه إذا كان التعيين لاعلى وجه التقييد، وإن لم يف به حتى من الميقات ولم يأذن الورثة أو كان على وجه التقييد بطلت.

مسألة ٨ - لو عين للحج أجرة لا يرغب فيها أحد ولو للميقاتي و كان الحج مستحباً بطلت الوصية إن لم يرج وجود راغب فيها و تصرف في وجوه البر، إلا إذا علم كونه على وجه التقييد فترجع إلى الوارث، من غير فرق في الصورتين بين

اینکه قرینه‌ای بر بیشتر از دو مرتبه باشد. و اگر در مورد حج واجب وصیت کند و شخص مشخصی را به عنوان اجیر معین نماید همان متعین است، پس اگر او جز با بیشتر از اجرت المثل قبول نمی‌کند مقدار زاید، در صورت امکان از ثلث داده می‌شود و گرنه وصیت باطل است و غیر او با اجرة المثل اجیر گرفته می‌شود، مگر اینکه ورثه اذن بدهند. و همچنین است در نظائر این مسأله. و اگر در مورد حج مستحبی (اینچنین) وصیت نماید از ثلث برداشت می‌شود پس اگر (شخص مورد وصیت) بجز با زیاده‌تر از ثلث قبول نمی‌نماید این وصیت باطل است، و در این صورت اگر وصیت به صورت چند خواسته‌ای بوده است (و یکی از آن خواسته‌ها - که شخص معین است - نشده ولی خواسته دیگرش - که اصل حج است - باقی است) باید دیگری از ثلث اجیر گرفته شود و اگر به صورت چند خواسته‌ای نباشد، (به طور کلی، وصیت) باطل است.

مسأله ۶. و اگر وصیت کند مقدار معینی را در چند سال مشخص به مصرف حج برسانند و برای هر سال (هم) مقداری را تعیین نماید هر ساله مقدار معینی برای حج صرف نمایند و اتفاقاً این مقدار برای حج هر سال، کفایت نکند باید سهمیه دو سال را در حج یک سال یا مثلاً سهمیه سه سال را در دو سال و هکذا، صرف نمود. و اگر از مصرف آن سال‌ها مقداری زیاد بیاید که برای یک حج ولو حج میقاتی کفایت نکند بهتر آنست که آن را در موارد کارهای خیر مصرف نمایند. و اگر آنچه را که وصیت کرده حج از شهر میت باشد و امر دائر شود بین اینکه اجرت مثلاً دو سال برای حج یک سال قرار داده شود (و حج بلدی بجا آورده شود) و بین اینکه به همین مقدار برای حج هر سالی از میقات اجیر گرفته شود، شق اول متعین است (که حج بلدی بیاورند) و تمام این‌ها در صورتی است که معلوم نباشد که موصی اراده داشته با همین مقدار بطور مقید (نه افزون بر آن) هر ساله حج آورده شود و گرنه وصیت باطل است در صورتی که امید امکان بجا آوردن حج با چنین مبلغی ولو با تأخیر نباشد یا اینکه چنین وصیتی مقید به چند سال معین باشد.

مسأله ۷. و اگر وصیت کند و اجرت را در مقدار مشخصی تعیین نماید چنانچه حج واجب باشد و آن مقدار از اجرة المثل زیاده‌تر نباشد و یا اگر زیاده‌تر است ثلث او برای زیاده کافی باشد و یا آنکه ورثه اجازه دهند، همان مقدار متعین می‌شود، و گرنه وصیت باطل است و به اجرة المثل برمی‌گردد. و اگر چنانچه حج مستحبی باشد حکم همین است در صورتی که ثلث برای آن کفایت کند، و گرنه بمقداری که ثلث می‌رسد برداشته می‌شود بشرط آنکه تعیین مقدار از جانب موصی به نحو تقیید (بخصوص آن مقدار) نباشد. و اگر ثلث حتی برای حج میقاتی کفاف ندهد و ورثه هم (نسبت به زیاده‌تر از ثلث) اذن ندهند یا وصیت او به نحو تقیید (بمقدار معین شده) نباشد، وصیت باطل می‌شود.

مسأله ۸. اگر برای حج اجرتی تعیین نماید که هیچ کس ولو برای میقاتی تمایلی به آن نشان نمی‌دهد و حج مستحبی باشد، در صورتی که امید این نباشد که کسی که راغب به این اجرت باشد وصیت باطل است و باید در موارد خیره به مصرف برسد مگر اینکه معلوم باشد که وصیت او به نحو تقیید است که در این صورت به وارث برمی‌گردد، و در هر دو صورت بین تعذری که

١٦٨- في الوصية بالحج
التعذر الطارىء وغيره، ومن غير فرق بين ما لو أوصى بالثلث وعين له مصارف وغيره.

مسألة ٩- لو أوصى بأن يحج عنه ماشياً أو حافياً أو مع مركوب خاص صح، واعتبر خروجه من الثلث إن كان نديباً، وخروج الزائد عن أجره الحج الميقاتي وكذا التفاوت بين المذكورات والحج المتعارف إن كان واجباً، ولو كان عليه حج نذري ماشياً ونحوه خرج من أصل التركة أوصى به أم لا، ولو كان نذره مقيداً بالمباشرة فالظاهر عدم وجوب الاستيجار إلا إذا أحرز تعدد المطلوب.

مسألة ١٠- لو أوصى بحجتين أو أزيد وقال إنها واجبة عليه صدق وتخرج من أصل التركة إلا أن يكون إقراره في مرض الموت وكان متهماً فيه فتخرج من الثلث.

مسألة ١١- لو أوصى بما عنده من المال للحج ندباً ولم يعلم أنه يخرج من الثلث أم لا لم يجز صرف جميعه، ولو ادعى أن عند الوارثة ضعف هذا أو أنه أوصى بذلك وأجازوا الوارثة يسمع دعواه بالمعنى المعهود في باب الدعاوي، لا بمعنى إنفاذ قوله مطلقاً.

مسألة ١٢- لو مات الوصي بعد قبض أجره الاستيجار من التركة وشك في استيجاره له قبل موته فإن كان الحج موسعاً يجب الاستيجار من بقية التركة إن كان واجباً، وكذا إن لم تمض مدة يمكن الاستيجار فيها، بل الظاهر وجوبه لو كان الوجوب فورياً ومضت مدة يمكن الاستيجار فيها ومن بقية ثلثها إن كان مندوباً، والأقوى عدم ضمانه لما قبض، ولو كان المال المقبوض موجوداً عنده أخذ منه، نعم لو عامل معه معاملة الملكية في حال حياته أو عامل ورثته كذلك لا يبعد عدم جواز أخذه على إشكال خصوصاً في الأول.

مسألة ١٣- لو قبض الوصي الأجرة وتلفت في يده بلا تقصير لم يكن ضامناً، ووجب الاستيجار من بقية التركة أو بقية الثلث، وإن اقتسمت استرجعت،

بعداً پیش آمده و غیر آن فرقی نیست، و بین اینکه به ثلث وصیت کرده و موارد مصرف آن را تعیین نموده باشد و بین غیر آن فرقی نیست.

مسئله ۹- اگر وصیت کند که بطور پیاده یا پا برهنه یا با مرکب خاصی بنیابت از او حج نمایند صحیح است، و لازم است در صورتی که حج مستحبی باشد از ثلث برداشت شود. و در صورتی که حج واجب باشد مقدار زیادتر از اجرت حج میقاتی و همچنین (مقدار) تفاوت بین اجرت آنچه را ذکر کرده (مثل پیاده و غیره) و بین اجرت حج متعارف (که قهراً اجرت آنها بیشتر از حج متعارف خواهد بود) از ثلث برداشته شود. و اگر به عهده او حج پیاده نذری و مانند آن باشد از اصل ترکه برداشته می شود، خواه وصیت به آن کرده باشد یا نه؟ و اگر نذرش مقید باشد که خودش حج را انجام دهد ظاهر آن است که اجیر گرفتن (بعد از مرگش) واجب نیست، مگر اینکه متعدد بودن خواسته میت (در نذر) احراز شود.

مسئله ۱۰- اگر به دو حج یا بیشتر وصیت کند و بگوید که اینها بر او واجب است باید او را تصدیق نمود، و اجرت همه آنها از اصل ترکه برداشت می شود مگر اینکه اقرار میت در معرض موت باشد و در این اقرار مورد اتهام باشد که (در این صورت) باید از ثلث برداشت شود.

مسئله ۱۱- اگر وصیت نماید مالی را که نزدش است برای حج مستحبی صرف شود و معلوم نباشد که آن مقدار (ممکن است) از ثلث برداشت شود یا نه، صرف نمودن همه آن جایز نیست، و اگر ادعا کند که نزد ورثه دو برابر این مال می باشد یا (ادعا کند که) وصیت به آن کرده و ورثه هم اجازه داده اند ادعای او به معنایی که در باب دعاوی معهود است - نه به معنای اینکه گفته اش در هر حال نافذ باشد - قبول می شود (بنابر این او مدعی است و ورثه مدعی علیه و باید طبق قوانین قضاء اسلامی عمل نمود).

مسئله ۱۲- اگر وصی بعد از آنکه اجرت اجیر گرفتن را از ترکه میت برداشت فوت نماید و در اینکه وصی برای حج (میت) قبل از فوتش شخصی را اجیر کرده (یا نه؟) شک شود پس اگر چنانچه وقت حج وسیع باشد در صورتی که حج واجب باشد باید از بقیه ترکه میت برای حج اجیر گرفت. و همچنین است اگر (از زمان برداشت وصی) مدت آنچنانی نگذشته باشد که اجیر گرفتن در آن مدت ممکن باشد. بلکه در صورتی که وجوب حج فوری باشد و مدتی گذشته باشد که اجیر گرفتن در آن مدت ممکن باشد ظاهر آن است که اجیر گرفتن واجب است، و اگر حج مستحبی باشد باید از بقیه ثلث ترکه برداشت شود. و اقوی آن است که آنچه را وصی برداشت کرده ضامن نمی باشد. و اگر مالی را که وصی برداشت کرده نزد او موجود است از او (یعنی قهراً از ورثه وصی) گرفته می شود، البته اگر وصی در حال حیاتش با آن مال معامله ملک نموده باشد یا ورثه او چنین معامله ای کرده باشند، بعید نیست گرفتن آن جایز نباشد، گرچه این جایز نبودن خصوصاً در صورت اول مورد اشکال است.

مسئله ۱۳- اگر وصی اجرت را گرفته باشد و بدون تقصیر، در دست او تلف شده باشد ضامن

ولو شك في أن تلفها كان عن تقصير أولاً لم يضمن، ولو مات الأجير قبل العمل ولم يكن له تركة أو لم يمكن أخذها من ورثته يستأجر من البقية أو بقية الثلث.

مسألة ١٤ - يجوز النيابة عن الميت في الطواف الاستحبابي، وكذا عن الحي إذا كان غائباً عن مكة أو حاضراً ومعذوراً عنه، وأما مع حضوره وعدم عذره فلا تجوز، وأما سائر الأفعال فاستحبابها مستقلاً وجواز النيابة فيها غير معلوم حتى السعي، وإن يظهر من بعض الروايات استحبابه.

مسألة ١٥ - لو كان عند شخص وديعة ومات صاحبها وكان عليه حجة الاسلام وعلم اوطن أن الورثة لا يؤدون عنه ان ردها إليهم وجب عليه أن يحج بها عنه، وإن زادت عن أجرة الحج ردّ الزيادة إليهم، والأحوط الاستيذان من الحاكم مع الامكان، والظاهر عدم الاختصاص بما إذا لم يكن للورثة شيء و كذا عدم الاختصاص بحج الودعي بنفسه، وفي إلحاق غير حجة الاسلام بها من أقسام الحج الواجب أو سائر الواجبات مثل الزكاة ونحوها إشكال، وكذا في إلحاق غير الوديعة كالعين المستأجرة والعارية ونحوهما، فالأحوط إرجاع الأمر إلى الحاكم وعدم استبداده به، وكذا الحال لو كان الوارث منكراً أو ممتنعاً ولا يمكن إثباته عند الحاكم أو أمكن إجباره، فيرجع في الجميع إلى الحاكم ولا يستبد به.

مسألة ١٦ - يجوز للنائب بعد الفراغ عن الأعمال للمنوب عنه أن يطوف عن نفسه وعن غيره، وكذا يجوز أن يأتي بالعمرة المفردة عن نفسه وعن غيره.

مسألة ١٧ - يجوز لمن أعطاه رجل مالا لاستيجار الحج أن يحج بنفسه ما لم يعلم أنه أراد الاستيجار من الغير ولو بظهور لفظه في ذلك، ومع الظهور لا يجوز التخلف إلا مع الاطمينان بالخلاف، بل الأحوط عدم مباشرته إلا مع العلم بأن مراد المعطي حصول الحج في الخارج، وإذا عين شخصاً تعين إلا إذا علم عدم أهليته وأن المعطي مشتبّه في ذلك أو أن ذكره من باب أحد الأفراد.

نمی باشد و اجیر گرفتن (برای حج) از بقیه ترکه یا بقیه ثلث واجب است، و اگر ترکه قسمت شده باشد بر گرداننده می شود. و اگر شک شود که تلف شدن آن از روی تقصیر بوده یا نه؟ ضامن نمی باشد. و اگر اجیر قبل از عمل فوت نماید و ترکه ای نداشته باشد یا گرفتن آن از ورثه اجیر ممکن نباشد باید از بقیه ترکه یا بقیه ثلث (مجدداً) اجیر گرفته شود.

مسئله ۱۴ - نیابت از میت در طواف مستحبی جایز است و همچنین است از شخص زنده در صورتی که از مکه غائب باشد یا در مکه حاضر باشد ولی از طواف معذور باشد؛ ولی اگر در مکه حضور داشته باشد و عذری برای طواف ندارد، جایز نیست. و اما بقیه اعمال حج حتی سعی، استحباب آنها بطور استقلال و جواز نیابت در آنها، معلوم نیست اگر چه از بعضی از روایات ظاهر می شود که سعی (بطور استقلال و تنها) مستحب باشد.

مسئله ۱۵ - اگر امانتی نزد شخصی باشد و صاحب آن فوت نماید و بر عهده اش حجة الاسلام باشد و بداند یا گمان کند که اگر آن را به ورثه او برگرداند حج او را انجام نمی دهند بر او واجب است با آن امانت برای او حج نماید، و اگر ودیعه از اجرت حج زیادتر باشد باید این زیادی را به ورثه او برگرداند. و احتیاط آن است که در صورت امکان از حاکم شرع اذن بگیرد، و ظاهر آن است که این مطلب اختصاص به موردی که ورثه چیزی نداشته باشند ندارد و همچنین اختصاص به موردی که امانتدار شخصاً حج را انجام دهد، ندارد. و در ملحق ساختن اقسام (دیگر) حج واجب یا سایر واجبات مانند زکات و مثل آن، به حجة الاسلام، اشکال است. و همچنین است الحاق غیر ودیعه - مثل عینی که اجاره داده شده و عاریه ای و مانند اینها - به ودیعه. پس احتیاط (در آنها) این است که کار را به حاکم شرع ارجاع دهد و به تنهایی اقدام نکند. و همچنین است حال، اگر وارث (و جوب حجة الاسلام را بر میت) انکار نماید یا (از دادن حج برای او) امتناع ورزد ولی اثبات آن نزد حاکم شرع یا اجبار او ممکن باشد؛ پس در همه اینها به حاکم شرع رجوع می کند و نباید تنها اقدام نماید.

مسئله ۱۶ - نائب بعد از آنکه از انجام اعمال حج برای متوب عنه فراغت یافت، جایز است که برای خود و دیگری طواف نماید و همچنین می تواند برای خود و دیگری عمره مفرده بجا آورد.

مسئله ۱۷ - اگر مردی مالی را به شخصی بدهد که برای حج، اجیر بگیرد، برای این شخص جایز است که خودش حج را انجام بدهد مادامی که معلوم نیست که قصد آن مرد، اجیر گرفتن غیر خود این شخص است و لوازش طریق ظهور لفظ و کلماتش در این مطلب باشد، و اگر لفظ آن مرد بطور ظاهر بفهماند نباید از آن تخلف نماید؛ مگر اینکه اطمینان بخلاف آن ظهور داشته باشد. بلکه احتیاط آن است که خودش انجام ندهد مگر اینکه بداند منظور پول دهنده این بوده است که حج تحقق پیدا کند. و اگر پول دهنده شخصی را تعیین کند، باید همان را اجیر نماید مگر اینکه گیرنده پول بداند که تعیین شده او، صلاحیت (برای انجام حج) ندارد و پول دهنده در این جهت اشتباه کرده است یا اینکه بداند که آن شخص وابه عنوان یکی از افراد معرفی نموده است (نه آنکه خصوصیتی داشته باشد).

القول في الحج المندوب

مسألة ١ - يستحب لفاقد الشرائط من البلوغ والاستطاعة وغيرهما أن يحج مهماً أمكن، وكذا من أتى بحجه الواجب، ويستحب تكراره بل في كل سنة، بل يكره تركه خمس سنين متوالية، ويستحب نية العود إليه عند الخروج من مكة، ويكره نية عدمه.

مسألة ٢ - يستحب التبرع بالحج عن الأقارب وغيرهم أحياءً وأمواتاً وكذا عن المعصومين عليهم السلام أحياءً وأمواتاً، والطواف عنهم عليهم السلام وعن غيرهم أمواتاً وأحياءاً مع عدم حضورهم في مكة أو كونهم معذورين ويستحب إحجاج الغير استطاع أم لا، ويجوز إعطاء الزكاة لمن لا يستطيع الحج ليحج بها.

مسألة ٣ - يستحب لمن ليس له زاد وراحلة أن يستقرض ويحج إذا كان واثقاً بالوفاء.

مسألة ٤ - يستحب كثرة الانفاق في الحج، والحج أفضل من الصدقة بنفقته.

مسألة ٥ - لا يجوز الحج بالمال الحرام، ويجوز بالمشتبه كجوائز الظلمة مع عدم العلم بحرمتها.

مسألة ٦ - يجوز إهداء ثواب الحج إلى الغير بعد الفراغ عنه، كما يجوز أن يكون ذلك من نيته قبل الشروع فيه.

مسألة ٧ - يستحب لمن لا مال له يحج به أن يأتي به ولو باجارة نفسه عن غيره.

القول في أقسام العمرة

مسألة ١ - تنقسم العمرة كالحج إلى واجب أصلي وعرضي ومندوب فتجب

گفتاری درباره حج مستحبی

مسئله ۱- برای کسی که شرایط (حج) از قبیل بلوغ و استطاعت و غیر اینها را ندارد، مستحب است هر وقت که ممکن شود، حج نماید، و همچنین است کسی که حج واجبش را انجام داده باشد. و تکرار حج بلکه انجام آن در همه سال مستحب است بلکه ترک حج در پنج سال پی در پی مکروه می باشد، و مستحب است که در وقت خروج از مکه، نیت برگشت به حج را داشته باشد و نیت برنگشتن مکروه است.

مسئله ۲- مستحب است که تبرعاً به نیابت از خویشان و غیر ایشان زنده و یا مرده باشند حج نمایند. و همچنین مستحب است به نیابت حضرات معصومین (علیهم السلام) زنده و (یا) فوت کرده باشند حج نمایند، و طواف به نیابت حضرات معصومین (علیهم السلام) مستحب است، و به نیابت غیر معصومین، مرده و (یا) زنده باشند در صورتی که در مکه حضور نداشته باشند یا معذور از طواف باشند مستحب است. و دیگری را به حج فرستادن، مستطیع باشد یا نه؟ مستحب است و دادن زکات به کسی که استطاعت برای حج ندارد تا با این زکات حج نماید، جایز است.

مسئله ۳- برای کسی که توشه و مرکب ندارد مستحب است که قرض کند و حج نماید در صورتی که اطمینان داشته باشد که می تواند آن را اداء نماید.

مسئله ۴- زیاد خرج کردن در حج مستحب است؛ و حج نمودن، از صدقه دادن مخارج حج افضل است.

مسئله ۵- حج با مال حرام جایز نیست و حج با مال مشتبّه مانند انعامهای ظالمین جایز است در صورتی که نداند که حرام است.

مسئله ۶- بعد از فارغ شدن از اعمال حج، جایز است ثواب آن را به دیگری هدیه نماید همچنان که جایز است که این هدیه کردن قبل از شروع در حج جزء نیتش باشد.

مسئله ۷- برای کسی که مالی ندارد که با آن حج نماید، مستحب است که حج را بیاورد ولو اینکه خود را برای نیابت از دیگری اجیر نماید.

اقسام عمره

مسئله ۱- عمره مانند حج ۴ واجب اصلی و واجب عرضی و مستحب تقسیم می شود. پس

١٧٤ _____ في أقسام الحج
بأصل الشرع على كل مكلف بالشرائط المعتبرة في الحج مرة في العمر، وهي واجبة فوراً كالحج، ولا يشترط في وجوبها استطاعة الحج بل تكفي استطاعتها فيه وإن لم يتحقق استطاعته، كما أن العكس كذلك، فلو استطاع للحج دونها وجب دونها.

مسألة ٢ - تجزي العمرة المتمتع بها عن العمرة المفردة، وهل تجب على من وظيفته حج التمتع إذا استطاع لها ولم يكن مستطيعاً للحج؟ المشهور عدمه، وهو الأقوى، وعلى هذا لا تجب على الأجير بعد فراغه عن عمل النيابة وإن كان مستطيعاً لها، وهو في مكة، وكذا لا تجب على من تمكن منها ولم يتمكن من الحج لمانع، لكن الأحوط الاتيان بها.

مسألة ٣ - قد تجب العمرة بالنذر والحلف والعهد والشرط في ضمن العقد والاجارة والافساد وإن كان إطلاق الوجوب عليها في غير الأخير مسامحة على ما هو التحقيق، وتجب أيضاً لدخول مكة بمعنى حرمة بدونها فإنه لا يجوز دخولها إلا محرماً إلا في بعض الموارد: منها من يكون مقتضى شغله الدخول والخروج كراراً كالحطاب والحشاش، وأما استثناء مطلق من يتكرر منه فشكل، ومنها غير ذلك كالمريض والمبطون مما ذكر في محله، وما عدا ذلك مندوب، ويستحب تكرارها كالحج و اختلفوا في مقدار الفصل بين العمرتين، والأحوط فيما دون الشهر الاتيان بها رجاءً.

القول في أقسام الحج

وهي ثلاثة: تمتع وقران وإفراد، والأول فرض من كان بعيداً عن مكة، والآخران فرض من كان حاضراً أي غير بعيد، وحد البعد ثمانية وأربعون ميلاً من كل جانب على الأقوى من مكة، ومن كان على نفس الحد فالظاهر أن

عمره در اصل شرع (مقدس اسلام) با شرایطی که در حج معتبر است بر هر مکلف در طول عمرش یک مرتبه واجب است، و عمره مانند حج وجوب فوری دارد، و در وجوب عمره، استطاعت داشتن برای حج شرط نیست بلکه استطاعت داشتن برای عمره در وجوب آن کفایت می‌کند اگر چه استطاعت برای حج حاصل نشده باشد کما اینکه عکس این مطلب هم همینطور است، که اگر برای حج استطاعت پیدا کرد و برای عمره مستطیع نبود، حج واجب می‌شود و عمره وجوب پیدا نمی‌کند.

مسئله ۲ - عمره تمتع، از عمره مفرده کفایت می‌کند. و آیا عمره مفرده در صورتی که استطاعتش را داشته باشد، بر کسی که وظیفه اش حج تمتع است و مستطیع برای حج نباشد، واجب می‌شود یا نه؟ مشهور بین فقها آن است که واجب نیست؛ و همین اقوی است. بنابراین بر اجیر که از عمل نیابت حج فارغ شده اگر چه استطاعت عمره مفرده را دارد و در مکه می‌باشد، واجب نمی‌شود. و همچنین بر کسی که متمکن از عمره مفرده می‌باشد ولی به خاطر مانعی برای حج تمکن ندارد، واجب نمی‌باشد لیکن احتیاط آن است که عمره مفرده را بیاورد.

مسئله ۳ - گاهی عمره بواسطه نذر و قسم و عهد، و شرط در ضمن عقد و اجیر شدن و خراب کردن آن واجب می‌شود اگر چه تعبیر و اطلاق وجوب بر آن در غیر مورد اخیر (خراب کردن) بنا بر تحقیق از روی مسامحه است. و نیز عمره برای وارد شدن به مکه واجب می‌شود به این معنی که بدون عمره وارد شدن به مکه حرام است زیرا وارد شدن به مکه مگر با احرام جایز نیست مگر در بعضی از موارد (که بدون احرام جایز است) از جمله آن موارد است، کسی که شغلش اقتضا کند مکرراً وارد شود و خارج گردد مانند هیثم فروش و گیاه فروش؛ و اما اینکه هر کس که ورودش به مکه تکرار می‌شود، از حرمت ورود به مکه بدون احرام، استثناء شود مورد اشکال است، و از جمله آن موارد است غیر آن شخص مانند مریض و مبطون - از آنچه در محل خود ذکر شده است - و غیر این موارد (عمره) مستحب است. و تکرار عمره مانند حج مستحب است و در مقدار فاصله بین دو عمره (علماء) اختلاف دارند و احتیاط آن است که در فاصله کمتر از یک ماه به قصد رجاء آورده شود.

گفتاری در مورد اقسام حج

اقسام حج سه است: «تمتع» و «قران» و «افراد»، و اولی بر کسی که از مکه دور است واجب می‌باشد و دوتای دیگر بر کسی که حاضر است یعنی دور نیست واجب می‌باشد. و حدّ دوری از هر طرف مکه بنا بر اقویّ چهل و هشت میل می‌باشد، و کسی که در سر این حدّ است ظاهر این است که وظیفه اش تمتع است، و اگر در اینکه منزلش داخل حد یا خارج از آن است

وظيفته التمتع، ولو شك في أن منزله في الحد أو الخارج وجب عليه الفحص، ومع عدم تمكنه يراعي الاحتياط، ثم إن ما مرّ أنما هو بالنسبة إلى حجة الاسلام، و أما الحج النذري وشبهه فله نذر أي قسم شاء، وكذا حال شقيقه، وأما الافساد فتابع لما أفسده.

مسألة ١ - من كان له وطنان أحدهما دون الحد والآخر خارجه أو فيه لزمه فرض أغلبهما، لكن بشرط عدم إقامة سنتين بمكة، فإن تساويا فإن كان مستطيعاً من كل منهما تخير بين الوظيفتين وإن كان الأفضل اختيار التمتع، وإن كان مستطيعاً من أحدهما دون الآخر لزمه فرض وطن الاستطاعة.

مسألة ٢ - من كان من أهل مكة وخرج إلى بعض الأمصار ثم رجع إليها فالأحوط أن يأتي بفرض المكي، بل لا يخلو من قوة.

مسألة ٣ - الآفاقي إذا صار مقيماً في مكة فإن كان ذلك بعد استطاعته ووجوب التمتع عليه فلا إشكال في بقاء حكمه سواء كانت إقامته بقصد التوطن أو المجاورة ولو بأزيد من سنتين، وأما لو لم يكن مستطيعاً ثم استطاع بعد إقامته في مكة فينقلب فرضه إلى فرض المكي بعد الدخول في السنة الثالثة لكن بشرط أن تكون الإقامة بقصد المجاورة، وأما لو كان بقصد التوطن فينقلب بعد قصده من الأول، وفي صورة الانقلاب يلحقه حكم المكي بالنسبة إلى الاستطاعة أيضاً، فتكفي في وجوبه استطاعته منها، ولا يشترط فيه حصولها من بلده، ولو حصلت الاستطاعة بعد الإقامة في مكة قبل مضي السنتين لكن بشرط وقوع الحج على فرض المبادرة إليه قبل تجاوز السنتين فالظاهر أنه كما لو حصلت في بلده، فيجب عليه التمتع ولو بقيت إلى السنة الثالثة أو أزيد، وأما المكي إذا خرج إلى سائر الأمصار مجاوراً لها فلا يلحقه حكمها في تعيين التمتع عليه إلا إذا توطن وحصلت الاستطاعة بعده فيتعين عليه التمتع ولو في السنة الأولى.

مسألة ٤ - المقيم في مكة لو وجب عليه التمتع كما إذا كانت استطاعته في بلده

شک نماید، واجب است فحص نماید، و اگر متمکن از فحص نباشد باید مراعات احتیاط نماید. سپس آنچه که گذشت نسبت به حجة الاسلام است. و اما حج نذری شبیه آن، پس شخص حق دارد هر نوع حجی را که می خواهد نذر نماید، و همچنین است حال هر دو عدل آن و اما حج افسادی تابع حجی است که آن را فاسد کرده است (که اگر حج تمتع را خراب کرده حج تمتع بر او واجب است و همچنین...).

مسأله ۱- کسی که دو وطن دارد که یکی از آنها در کمتر از حد و دیگری در خارج از حد یا در سرحد می باشد لازم است که در هر کدام که بیشتر سکونت دارد واجب آن را انجام دهد به شرطی که دو سال در مکه اقامت نکرده باشد. پس اگر هر دو وطن مساوی باشند چنانچه از هر دو وطن مستطیع باشد بین دو وظیفه مخیر می باشد، اگر چه افضل آن است که تمتع را اختیار نماید و اگر از یکی از آنها مستطیع باشد دیگر لازم است که وظیفه وطن استطاعت را انجام دهد

مسأله ۲- کسی که اهل مکه باشد و به بعضی از شهرها برود (از حد خارج شود) سپس به مکه برگردد احتیاط آن است که واجب شخص مکی را بجا آورد بلکه خالی از قوت نیست.

مسأله ۳- شخص آفاقی (بیرون از حد) در صورتی که مقیم مکه شود چنانچه این اقامت بعد از استطاعتش و وجوب حج تمتع بر او، باشد بدون اشکال حکم وجوب تمتع بر او باقی است چه اقامتش در مکه به قصد توطن باشد چه به قصد مجاورت باشد ولو اینکه بیشتر از دو سال باشد و چنانچه مستطیع نبوده و بعد از اقامتش در مکه مستطیع شود، واجب او به واجب شخص مکی (که اصلاً اهل مکه است) بعد از اینکه وارد سال سوم اقامتش شود تبدیل می شود؛ لیکن بشرط آنکه اقامتش به قصد مجاورت باشد و اما اگر به قصد توطن باشد بعد از این قصد، از همان اول تبدیل به واجب مکی می شود. و در جایی که واجبش تبدیل به واجب مکی می شود نسبت به استطاعت هم حکم شخص مکی بر او بار است. بنابراین در وجوب حج، استطاعتش از مکه کفایت می کند، و در وجوب حج بر او شرط نیست که از شهر خودش استطاعت حاصل شود. و اگر بعد از اقامت در مکه قبل از گذشت دو سال، استطاعت حاصل شد؛ لیکن (تأمل شود) بشرط آنکه اگر با شتاب اقدام به حج می نمود پیش از گذشتن دو سال، حج واقع می شد، (در چنین وضعیتی) ظاهر آن است که وی مانند این است که استطاعتش در شهر خودش حاصل شود پس بر او حج تمتع واجب است ولو اینکه حجة الاسلام تا سال سوم یا بیشتر بر عهده اش باقی بماند.

و اما شخص مکی در صورتی که به دیگر شهرها به عنوان اینکه مجاور آنها باشد حکم آن شهرها در متعین شدن تمتع بر او بار نمی شود مگر اینکه آن جا را وطن خود قرار دهد و بعد از آن، استطاعت حاصل شود که در این صورت تمتع بر او متعین است ولو در سال اول باشد.

مسأله ۴- کسی که در مکه اقامت دارد، در صورتی که حج تمتع بر او واجب شود مثل اینکه

أو استطاع في مكة قبل انقلاب فرضه يجب عليه الخروج الى الميقات لاحرام
عمرة التمتع، والأحوط أن يخرج الى محل أرضه فيحرم منه، بل لا يخلو من قوة، و
إن لم يتمكن فيكفي الرجوع الى أدنى الحل، والأحوط الرجوع الى ما يتمكن من
خارج الحرم مما هو دون الميقات، وإن لم يتمكن من الخروج الى أدنى الحل
أحرم من موضعه، والأحوط الخروج الى ما يتمكن.

القول في صورة حج التمتع إجمالاً

وهي أن يحرم في أشهر الحج من إحدى المواقيت بالعمرة المتمتع بها إلى
الحج، ثم يدخل مكة المعظمة فيطوف بالبيت سبعا، ويصلي عند مقام ابراهيم
(ع) ركعتين، ثم يسعى بين الصفا والمروة سبعا، ثم يطوف للنساء احتياطاً سبعا
ثم ركعتين له، وإن كان الأقوى عدم وجوب طواف النساء وصلاته، ثم يقصر
فيحل عليه كل ما حرم عليه بالاحرام، وهذه صورة عمرة التمتع التي هي أحد
جزئي حجه، ثم ينشئ إحراماً للحج من مكة المعظمة في وقت يعلم أنه يدرك
الوقوف بعرفة، والأفضل إيقاعه يوم التروية بعد صلاة الظهر، ثم يخرج الى
عرفات فيقف بها من زوال يوم عرفة الى غروبه، ثم يفيض منها ويمضي الى
المشعر فيبيت فيه ويقف به بعد طلوع الفجر من يوم النحر الى طلوع الشمس
منه، ثم يمضي الى منى لأعمال يوم النحر، فيرمي جمرة العقبة، ثم ينحر أو يذبح
هديه، ثم يخلق إن كان ضرورة على الأحوط، ويتخير غيره بينه وبين التقصير، و
يتعين على النساء التقصير، فيحل بعد التقصير من كل شيء إلا النساء
والطيب، والأحوط اجتناب الصيد أيضاً، وإن كان الأقوى عدم حرمة عليه
من حيث الاحرام، نعم يحرم عليه حرمة الحرم، ثم يأتي الى مكة ليومه إن شاء،
فيطوف طواف الحج ويصلي ركعتيه ويسعى سعيه، فيحل له الطيب، ثم يطوف

استطاعتش در شهر خودش حاصل شده باشد یا در مکه قبل از آنکه واجبش تبدیل شود استطاعت پیدا کرده باشد بر او واجب است برای احرام عمره تمتع به میقات برود و احتیاط آن است که به محلی که زمین میقات است، برود و از آنجا احرام ببندد بلکه خالی از قوت نیست. و اگر توانایی نداشته باشد برگشتن تا ادنی الحل کفایت می کند و احتیاط آن است که به آنجایی که از خارج حرم تمکن دارد و نرسیده به میقات است برگردد، و اگر نمی تواند تا ادنی الحل خارج شود از همان موضع و جای خودش محرم شود و احتیاط آن است که تا جایی که می تواند، برود.

گفتاری درباره صورت فشرده حج تمتع

صورت آن این است که در ماههای حج از یکی از میقاتها برای عمره تمتع احرام می بندد سپس داخل مکه معظمه شده، و هفت دوزیست را طواف می نماید، و نزد مقام ابراهیم (علیه السلام) دو رکعت نماز می گزارد سپس هفت مرتبه بین صفا و مروه سعی می نماید، سپس احتیاطاً هفت دور طواف نساء بجا می آورد، پس از آن دو رکعت نماز طواف نساء می خواند؛ اگر چه اقوی آن است که طواف نساء و نماز آن واجب نیست. سپس تقصیر می کند و در نتیجه همه آن چیزهایی که بواسطه احرام بر او حرام شده بود حلال می شود و این صورت عمره تمتع است که یکی از دو جزء حجش می باشد.

سپس در مکه برای حج در وقتی که می داند به وقوف عرفه می رسد، احرام می بندد و افضل آن است که این احرام را در روز «ترویبه» بعد از نماز ظهر قرار دهد. پس از آن به عرفات می رود و در آنجا از ظهر روز عرفه تا غروبش بعنوان «وقوف» می ماند، سپس از عرفات کوچ می کند و به مشعر می رود و در مشعر بیتوته می کند و در روز «عید قربان» بعد از طلوع سپیده تا طلوع آفتاب در مشعر وقوف می کند سپس برای انجام اعمال روز عید به منی می رود، پس جمره عقبه را رمی می کند، سپس قربانیش را نحریا ذبح می نماید، سپس اگر بار اولش است بنا بر احتیاط سرش را می تراشد، ولی غیر او بین تراشیدن سر و تقصیر کردن مخیر است، و بر زنهای لازم است تقصیر نمایند. و بعد از تقصیر همه چیز به جز زنان و بوی خوش حلال می شود و احتیاط آن است که از صید هم اجتناب نماید، اگر چه اقوی آن است که از جهت احرام بر او حرام نباشد؛ بلی بخاطر احترام حرم، بر او حرام می باشد. سپس اگر بخواهد همان روز عید به مکه سی آید و طواف حج بجا می آورد و دو رکعت نماز طواف را می خواند، و سعی حج را انجام می دهد، پس از آن بوی خوش بر او حلال می شود، سپس طواف نساء را بجا می آورد و دو رکعت نماز طواف

طواف النساء ويصلي ركعتيه فتحل له النساء، ثم يعود إلى منى لرمي الجمار فيبيت بها ليالي التشريق، وهي الحادية عشرة والثانية عشرة والثالث عشرة، وبيتوته الثالث عشرة إنما هي في بعض الصور كما يأتي، ويرمي في أيامها الجمار الثلاث، ولو شاء لا يأتي إلى مكة ليومه بل يقيم بمنى حتى يرمي جماره الثلاث يوم الحادي عشر، ومثله يوم الثاني عشر، ثم ينفر بعد الزوال لو كان قد اتقى النساء والصيد، وإن أقام إلى النفر الثاني وهو الثالثة عشر ولو قبل الزوال لكن بعد الرمي جاز أيضاً، ثم عاد إلى مكة للطوافين والسعي، والأصح الاجتزاء بالطواف والسعي تمام ذي الحجة، والأفضل الأحوط أن يمضي إلى مكة يوم النحر، بل لا ينبغي التأخير لغده فضلاً عن أيام التشريق إلا لعذر.

مسألة ١ - يشترط في حج التمتع أمور:

أحدها - النية، أي قصد الاتيان بهذا النوع من الحج حين الشروع في إحرام العمرة، فلو لم ينو أو نوى غيره أو تردد في نيته بينه وبين غيره لم يصح.
ثانيها - أن يكون مجموع عمرته وحجه في أشهر الحج، فلو أتى بعمرته أو بعضها في غيرها لم يجز له أن يتمتع بها، وأشهر الحج شوال وذو القعدة وذو الحجة بتمامه على الأصح.

ثالثها - أن يكون الحج والعمرة في سنة واحدة، فلو أتى بالعمرة في سنة و بالحج في الأخرى لم يصح ولم يجز عن حج التمتع، سواء أقام في مكة إلى العام القابل أم لا، وسواء أحل من إحرام عمرته أو بقي عليه إلى العام القابل.
رابعها - أن يكون إحرام حجه من بطن مكة مع الاختيار، وأما عمرته فحل إحرامها المواقيت الآتية، وأفضل مواضعها المسجد، وأفضل مواضعه مقام إبراهيم (ع) أو حجر اسماعيل (ع) ولو تعذر الإحرام من مكة أحرم مما يتمكن، ولو أحرم من غيرها اختياراً متعمداً بطل إحرامه، ولو لم يتداركه بطل حجه، ولا يكفيه العود إليها من غير تجديد، بل يجب أن يجدده فيها، لأن إحرامه من غيرها

نساء را می خواند و در نتیجه زنان بر او حلال می شوند. پس از آن برای رمی جمرات به منی بر می گردد و در شبهای «تشریق» که شب یازدهم و شب دوازدهم و شب سیزدهم باشد در منی شیش را می گذراند. و (البته) بیتوته شب سیزدهم فقط در بعضی از مواقع است که می آید. و در روزهای این شبها جمرات سه گانه را رمی می نماید.

و اگر بخواهد: روز عید به مکه نمی رود بلکه در منی می ماند تا سه جمعه را روز یازدهم و نیز در روز دوازدهم رمی نماید، سپس اگر از زنان و صید پرهیز داشته، بعد از ظهر روز دوازدهم از منی کوچ می کند. و اگر در منی تا کوچ دوم که روز سیزدهم است و لوقبل از ظهر لیکن بعد از رمی جمرات بماند هم جایز است، سپس برای دو طواف (حج و نساء) و سعی به مکه بر می گردد و قول صحیحتر آن است که بطواف و سعی تا آخر ذیحجه اکتفاء می شود، و فضیلت بیشتر و احتیاط آن است که روز عید به مکه برود بلکه سزاوار نیست که به فردایش تأخیر اندازد تا چه رسد به اینکه از ایام تشریق تأخیر اندازد مگر آنکه بخاطر عذری باشد.

مسأله ۱- در حج تمتع چند چیز شرط است:

اول آنها - نیت است یعنی انجام این نوع حج را در وقت شروع در احرام عمره، قصد نماید. بنابراین اگر آن را قصد ننماید یا نیت غیر آن را بکند یا در نیتش بین آن و بین غیر آن مردد باشد، حجش صحیح نیست.

دوم آنها - این است که مجموع عمره و حجش در ماههای حج باشد، بنابراین اگر تمام عمره اش را یا قسمتی از آن را در غیر ماههای حج بجا آورد جایز نیست که به آن تمتع نماید (نمی تواند آن را عمره تمتع حساب کند) و ماههای حج، شوال و ذوالقعدة و تمام ذوالحجه بنابر قولی صحیحتر می باشد.

سوم آنها - این است که حج و عمره در یک سال باشند؛ بنابراین اگر عمره را در یک سال بیاورد و حج را در سال دیگری صحیح نیست، و کفایت از حج تمتع نمی کند. چه در مکه تا سال آینده اقامت نماید یا نه، و چه از احرام عمره اش بیرون آید یا با آن احرام تا سال آینده باقی بماند.

چهارم آنها - این است که احرام حجش در صورت اختیار از داخل مکه باشد و اما محل احرام عمره حج تمتع میقاتهایی است که می آیند؛ و با فضیلت ترین جاهای مکه مسجدالحرام است و با فضیلت ترین جاهای مسجدالحرام مقام ابراهیم یا حجر اسماعیل است و اگر احرام از مکه ممکن نباشد از هر جایی که ممکن است احرام ببندد و اگر اختیاراً و عمدتاً از غیر مکه احرام ببندد احرامش باطل است و اگر آن را جبران ننماید حجش باطل است و صرف برگشتن به مکه بدون آنکه احرام را از نو ببندد کافی نیست، بلکه واجب است که آن را در مکه تجدید نماید، زیرا احرامی را که در غیر مکه بسته مثل نبستن است و اگر از غیر مکه از روی نادانی یا

كالعدم، ولو أحرم من غيرها جهلاً أو نسياناً وجب العود إليها والتجديد مع الامكان، و مع عدمه جددته في مكانه.

خامسها - أن يكون مجموع العمرة والحج من واحد وعن واحد، فلو استؤجر إثنان لحج التمتع عن ميت أحدهما لعمرته والآخر لحجه لم يجزه عنه، وكذا لو حج شخص وجعل عمرته عن شخص وحجه عن آخر لم يصح.

مسألة ٢ - الأحوط أن لا يخرج من مكة بعد الإحلال عن عمرة التمتع بلا حاجة، ولو عرضته حاجة فالأحوط أن يحرم للحج من مكة ويخرج لحاجته و يرجع محرماً بالأعمال الحج، لكن لو خرج من غير حاجة ومن غير إحرام ثم رجع وأحرم وحج صح حجه.

مسألة ٣ - وقت الاحرام للحج موسع فيجوز التأخير إلى وقت يدرك وقوف الاختياري من عرفة، ولا يجوز التأخير عنه، ويستحب الاحرام يوم التروية، بل هو أحوط.

مسألة ٤ - لو نسي الاحرام و خرج إلى عرفات وجب الرجوع للاحرام من مكة، ولو لم يتمكن لضيق وقت أو عذر أحرم من موضعه ولو لم يتذكر الى تمام الأعمال صح حجه، والجاهل بالحكم في حكم الناسي، ولو تعمد ترك الاحرام إلى زمان فوت الوقوف بعرفة ومشعر بطل حجه.

مسألة ٥ - لا يجوز لمن وظيفته التمتع أن يعدل إلى غيره من القسمين الأخيرين اختياراً، نعم لو ضاق وقته عن إتمام العمرة وإدراك الحج جاز له نقل النية إلى الافراد، ويأتي بالعمرة بعد الحج، و حد ضيق الوقت خوف فوات الاختياري من وقوف عرفة على الأصح، والظاهر عموم الحكم بالنسبة إلى الحج المندوب، فلو نوى التمتع ندباً و ضاق وقته عن إتمام العمرة وإدراك الحج جاز له العدول إلى الافراد، والأقوى عدم وجوب العمرة عليه.

مسألة ٦ - لو علم من وظيفته التمتع ضيق الوقت عن إتمام العمرة وإدراك

فراموشی احرام ببندد واجب است در صورت امکان به مکه برگردد و احرام را تجدید نماید، و اگر ممکن نباشد از همان جای خودش تجدید می نماید.

پنجم آنها - این است که مجموع عمره و حج توسط یک نفر و برای یک نفر باشد. بنابراین اگر دو نفر برای انجام حج تمتع به نیابت از میتی اجیر شوند که یکی از آنها برای عمره اش و دیگری برای حجش، کفایت از او نمی کند و همچنین اگر کسی حج (تمتع) انجام دهد و عمره اش را به نیابت از شخصی و حجش را به نیابت شخص دیگری قرار دهد صحیح نیست.

مسئله ۲ - احتیاط این است که بعد از محل شدن و بیرون آمدن از عمره تمتع بدون آنکه نیازی باشد، از مکه بیرون نرود؛ و اگر نیازی برایش پیش بیاید (که از مکه خارج شود) احتیاط این است که در مکه برای حج، احرام ببندد و برای حاجتش از مکه بیرون رود و با حالت احرام برای اعمال حج برگردد. ولیکن اگر بدون نیاز و بدون احرام از مکه خارج شود سپس برگردد و احرام ببندد و حج نماید حجش صحیح است.

مسئله ۳ - وقت احرام برای حج وسیع است، بنابراین تأخیر انداختن آن تا وقتی که (بعد از آن) به وقوف اختیاری عرفه می رسد، جایز است، و تأخیر انداختن از این وقت جایز نیست. و مستحب است که در روز ترویبه احرام ببندد بلکه آن مطابق احتیاط است.

مسئله ۴ - اگر احرام را فراموش کند و به سوی عرفات بیرون برود واجب است که برای احرام بستن از مکه برگردد و اگر به جهت ضیق وقت یا برای عذری نتواند به مکه برگردد از همانجا محرم می شود و اگر تا پایان اعمال یادش نیاید حجش صحیح است و کسی که حکم را نمی داند مانند کسی است که فراموش کرده باشد، و اگر عمداً احرام را تا زمان فوت وقوف عرفه و مشعر، ترک نماید حجش باطل است.

مسئله ۵ - برای کسی که وظیفه اش حج تمتع است جایز نیست که اختیاراً به دو قسم دیگر حج (قران و افراد) عدول نماید. ولی اگر وقتش برای تمام کردن عمره و رسیدن به حج تنگ شود جایز است که نیت را به حج افراد برگرداند و عمره را بعد از حج بجا آورد. و حد تنگی وقت بنابر قول صحیحتر، خوف نرسیدن به وقوف اختیاری عرفه می باشد، و ظاهراً این است که این حکم نسبت به حج مستحبی عمومیت دارد (و آن را هم شامل می شود) بنابراین اگر قصد حج تمتع مستحبی نماید و وقت برای تکمیل عمره و رسیدن به حج تنگ شود برایش جایز است که به حج افراد عدول نماید، و اقوی این است که عمره بر او واجب نیست.

مسئله ۶ - اگر کسی که وظیفه اش حج تمتع است قبل از اینکه داخل عمره شود بداند که وقت برای تکمیل عمره و رسیدن به حج تنگ است بعید نیست که از اول، عدول به افراد جایز

الحج قبل أن يدخل في العمرة لا يبعد جواز العدول من الأول الى الافراد، بل لو علم حال الاحرام بضيق الوقت جاز له الاحرام بحج الافراد و إتيانه ثم إتيان عمرة مفردة بعده، و تم حجه و كفى عن حجة الاسلام، ولو دخل في العمرة بنية التمتع في سعة الوقت و آخر الطواف والسعي متعمداً إلى أن ضاق الوقت ففى جواز العدول و كفايته إشكال، والأحوط العدول و عدم الاكتفاء لو كان الحج واجباً عليه.

مسألة ٧ - الحائض أو النفساء إذا ضاق وقتها عن الطهر و إتمام العمرة يجب عليها العدول إلى الافراد والاتمام ثم الاتيان بعمرة بعدالحج، ولو دخل مكة من غير إحرام لعذر و ضاق الوقت أحرم لحج الافراد، و أتى بعد الحج بعمرة مفردة، و صح و كفى عن حجة الاسلام.

مسألة ٨ - صورة حج الافراد كحج التمتع إلا في شيء واحد، و هو أن الهدي واجب في حج التمتع و مستحب في الافراد.

مسألة ٩ - صورة العمرة المفردة كعمرة التمتع إلا في أمور: أحدها أن في عمرة التمتع يتعين التقصير ولا يجوز الحلق: و في العمرة المفردة تخير بينهما، ثانيها أنه لا يكون في عمرة التمتع طواف النساء و إن كان أحوط، و في العمرة المفردة يجب طواف النساء، ثالثها ميقات عمرة التمتع أحد المواقيت الآتية، و ميقات العمرة المفردة أدنى الحل و إن جاز فيها الاحرام من تلك المواقيت.

القول في المواقيت

و هي المواضع التي عينت للاحرام، و هي خمسة لعمرة الحج:
الأول - ذوالحليفة، و هو ميقات أهل المدينة و من يمر على طريقهم، والأحوط الاقتصار على نفس مسجد الشجرة، لا عنده في الخارج، بل لا يخلو من وجه.

باشد، بلکه اگر در حال احرام علم پیدا کند که وقت تنگ است برایش جایز است که برای حج افراد محرم شود و آن را بجا آورد سپس بعد از آن عمره مفرده بجا آورد، و حجش تمام است و کفایت از حجة الاسلام می کند.

و اگر به نیت تمتع در وسعت وقت، داخل عمره شود و عمدتاً طواف و سعی را تأخیر اندازد تا وقت تنگ شود در جواز عدول و کافی بودن آن اشکال است و احتیاط آن است که عدول کند و اگر حج بر او واجب باشد اکتفاء به آن ننماید.

مسئله ۷- زن حائض یا نفساء در صورتی که وقتش برای پاک شدن و تکمیل عمره تنگ شود بر او واجب است که به حج افراد عدول نماید و آن را تمام کند سپس بعد از حج، عمره بجا آورد و اگر به خاطر عذری بدون احرام داخل مکه شده و وقت ضیق شود برای حج افراد احرام می بندد و بعد از حج، عمره مفرده بجا می آورد و صحیح است و کفایت از حجة الاسلام می کند.

مسئله ۸- کیفیت حج افراد مانند حج تمتع است مگر در یک چیز، و آن این است که قربانی در حج تمتع واجب است و در حج افراد مستحب است.

مسئله ۹- کیفیت عمره مفرده مانند عمره تمتع است مگر در چند چیز: یکی از آنها این است که در عمره تمتع تقصیر متعین است و سر تراشیدن جایز نیست و در عمره مفرده بین تقصیر و حلق مخیر است.

دوم آنها این است که در عمره تمتع طواف نساء نیست- اگر چه احتیاط است- ولی در عمره مفرده طواف نساء واجب است.

سوم آنها (این است که) میقات عمره تمتع یکی از میقاتهایی است که می آیند و میقات عمره مفرده نزدیکترین قسمت بیرون حرم است اگر چه محرم شدن از آن میقاتها برای عمره مفرده جایز است.

گفتاری در مورد میقاتها

میقاتها، جاهایی است که برای احرام تعیین شده است؛ و برای عمره حج، پنج موضع است:

اول: «ذوالحلیفه»؛ و آن میقات اهل مدینه و کسی که از راه آنها عبور می کند می باشد. و احتیاط آن است که به خود مسجد شجره اکتفا شود نه آنکه بیرون مسجد نزد آن محرم شود بلکه (این مطلب) خالی از وجه نیست.

مسألة ١ - الأقوى عدم جواز التأخير اختياراً إلى الجحفة، وهي ميقات أهل الشام، نعم يجوز مع الضرورة لمرض أو ضعف أو غيرهما من الأعذار.

مسألة ٢ - الجنب والحائض والنفساء جاز لهم الاحرام حال العبور عن المسجد إذا لم يستلزم الوقوف فيه، بل وجب عليهم حينئذ، ولو لم يمكن لهم بلا وقوف فالجنب مع فقد الماء أو العذر عن استعماله يتيمم للدخول والاحرام في المسجد، وكذا الحائض والنفساء بعد نقائهما، وأما قبل نقائهما فان لم يمكن لهما الصبر إلى حال النقاء فالأحوط لهما الاحرام خارج المسجد عنده و تجديده في الجحفة أو محاذاتها.

الثاني - العقيق، وهو ميقات أهل نجد والعراق ومن يمر عليه من غيرهم و أوله المسلخ ووسطه غمرة و آخره ذات عرق، والأقوى جواز الاحرام من جميع مواضعه اختياراً، والأفضل من المسلخ ثم من غمرة، ولو اقتضت التقية عدم الاحرام من أوله والتأخير إلى ذات العرق فالأحوط التأخير، بل عدم الجواز لا يخلو من وجه.

الثالث - الجحفة، وهي لأهل الشام ومصر والمغرب ومن يمر عليها من غيرهم.

الرابع - يللم، وهو لأهل اليمن ومن يمر عليه.

الخامس - قرن المنازل، وهو لأهل الطائف ومن يمر عليه.

مسألة ٣ - تثبت تلك المواقيت مع فقد العلم بالبينة الشرعية أو الشيع الموجب للاطمينان، ومع فقدهما بقول أهل الاطلاع مع حصول الظن فضلاً عن الوثوق، فلو أراد الاحرام من المسلخ مثلاً ولم يثبت كون المحل الكذائي ذلك لا بد من التأخير حتى يتيقن الدخول في الميقات.

مسألة ٤ - من لم يمر على أحد المواقيت جاز له الاحرام من محاذة أحدها. ولو كان في الطريق ميقتان يجب الاحرام من محاذة أبعدهما إلى مكة على الأحوط،

مسئله ۱- اقوی آنست که در حال اختیار، تأخیر انداختن احرام (از مسجد شجره) تا جحفه جایز نیست، و جحفه میقات اهل شام است ولی با ضرورت تأخیر انداختن بخاطر بیماری یا ضعف یا غیر اینها از عذرهای دیگر جایز است.

مسئله ۲- برای شخص جنب و حائض و نفساء، محرم شدن در حال عبور از مسجد در صورتی که مستلزم توقف در مسجد نباشد، جایز است بلکه در این صورت (محرم شدن در حال عبور) بر آنها واجب است.

و اگر بدون توقف برای آنها ممکن نباشد پس شخص جنب در صورتی که آب نداشته باشد یا از استعمال آن عذر داشته باشد برای داخل شدن به مسجد تیمم می کند و در مسجد، احرام می بندد.

و همچنین است حائض و نفساء بعد از آنکه از خون پاک شوند، و اما قبل از پاک شدن چنانچه برای آنها صبر کردن تا حال پاکی ممکن نباشد احتیاط آن است که بیرون مسجد نزد مسجد محرم شوند و در جحفه یا محاذات جحفه، تجدید احرام نمایند.

دوم- «عقیق»؛ و آن میقات اهل نجد و عراق و کسی که از غیر ایشان از آن عبور می کند می باشد و اول آن «مسلخ» و وسط آن «غمره» و آخر آن «ذات عرق» است و اقوی آنست که احرام بستن از همه جاهای آن جایز است و افضل آن است که از مسلخ سپس از غمره باشد و اگر تقیه اقتضا کند که از اول مسلخ احرام نبندد و به ذات عرق تأخیر بیندازد احتیاط آن است که تأخیر اندازد بلکه جایز نبودن احرام بستن از اول آن خالی از وجه نیست.

سوم- «جحفه»؛ و آن میقات اهل شام و مصر و مغرب و کسی که از غیر ایشان از آن عبور می کند، می باشد.

چهارم- «یلملم»؛ و آن میقات اهل یمن و کسی که از آن عبور می کند، می باشد.

پنجم- «قرن المنازل»؛ و آن میقات اهل طائف و کسی که از آن عبور می کند، می باشد.

مسئله ۳- این میقاتها در صورت علم نداشتن به آنها، با بیئنه شرعی یا شیاعی که موجب اطمینان است ثابت می شوند، و اگر بیئنه و شیاع مذکور نبود، با گفته اهل اطلاع که موجب حصول گمان باشد تا چه رسد به اینکه موجب اطمینان باشد، ثابت می شوند. پس اگر بخواهد مثلاً از مسلخ، احرام ببندد و ثابت نشود که فلان محل مسلخ است، باید تأخیر بیندازد تا یقین بداخل شدن به میقات بنماید.

مسئله ۴- کسی که بر هیچ یک از میقاتها عبور نمی کند، برایش جایز است که از محاذات یکی از آنها احرام ببندد و اگر در راه دو میقات باشد واجب است احتیاطاً از محاذات هر یک از آن دو که از مکه دورتر است محرم شود، و بهتر آن است که در محاذات میقات آخری تجدید

والأولى تجديد الاحرام في الآخر.

مسألة ٥ - المراد من المحاذاة أن يصل في طريقه إلى مكة إلى موضع يكون الميقات على يمينه أو يساره بخط مستقيم بحيث لو جاوز منه يتمايل الميقات إلى الخلف، والميزان هو المحاذاة العرفية لا العقلية الدقيقة، ويشكل الاكتفاء بالمحاذاة من فوق كالحاصل لمن ركب الطائرة لو فرض إمكان الاحرام مع حفظ المحاذاة فيها، فلا يترك الاحتياط بعدم الاكتفاء بها.

مسألة ٦ - تثبت المحاذاة بما يثبت به الميقات على ما مر، بل بقول أهل الخبرة وتعيينهم بالقواعد العلمية مع حصول الظن منه.

مسألة ٧ - ما ذكرنا من المواقيت هي ميقات عمرة الحج، وهنا مواقيت أخرى: الأول مكة المعظمة، وهي لحج التمتع.

الثاني دويرة الأهل أي المنزل، وهي لمن كان منزله دون الميقات إلى مكة بل لأهل مكة، وكذا المجاور الذي انتقل فرضه إلى فرض أهل مكة وإن كان الأحوط إحرامه من الجعرانة، فانهم يحرمون بحج الافراد والقران من مكة، والظاهر أن الاحرام من المنزل للمذكورين من باب الرخصة، وإلا فيجوز لهم الاحرام من أحد المواقيت.

الثالث أدنى الحل، وهو لكل عمرة مفردة سواء كانت بعد حج القران أو الافراد أم لا، والأفضل أن يكون من الحديبية أو الجعرانة أو التنعيم، وهو أقرب من غيره إلى مكة.

القول في أحكام المواقيت

مسألة ١ - لا يجوز الاحرام قبل المواقيت، ولا ينعقد، ولا يكفي المرور عليها محرماً، بل لابد من إنشائه في الميقات، ويستثنى من ذلك موضعان:

احرام نماید.

مسئله ۵- منظور از محاذات آن است که در راهش به مکه به جایی برسد که میقات به خط مستقیم در طرف راست یا چپ او قرار می گیرد بطوری که اگر از آنجا بگذرد میقات متمایل به پشت او شود، و معیار آن است که عرف جایی را محاذات بدانند نه آنکه طبق دقت های عقلی محاذات میقات باشد. و اکتفاء نمودن به محاذاتی که از بالا است مشکل است مثل محاذاتی که برای کسی که سوار هواپیما است پیدا می شود در صورتی که فرض شود که محرم شدن، با رعایت محاذات در آن امکان داشته باشد، بنابر این احتیاط ترک نشود به اینکه به آن اکتفاء نشود.

مسئله ۶- محاذات، با آنچه که میقات ثابت می شد- بنابر آنچه که گذشت- ثابت می شود بلکه از قول کسانی که اهل خبره هستند و از روی قواعد علمی محاذات را تعیین نموده و موجب حصول گمان باشد، ثابت می شود.

مسئله ۷- آنچه از میقاتها ذکر کردیم میقات عمره حج می باشد و در اینجا میقاتهای دیگری (هم) هست:

اول «مکه معظمه» که میقات حج تمتع می باشد.

دوم «دویره الاهل» یعنی منزل است و آن میقات کسی است که منزلش بعد از میقات به طرف مکه باشد بلکه میقات برای اهل مکه است، و همچنین است مجاوری که واجب او به واجب اهل مکه تغییر یافته است، اگر چه احتیاط آن است که احرام بستن مجاور از «جرعانه» باشد. پس آنها از مکه برای حج افراد و قران محرم می شوند؛ و ظاهراً این است که محرم شدن از منزل برای افراد یاد شده از باب رخصت و اجازه است و گرنه بر ایشان جایز است که از یکی از میقاتها محرم شوند.

سوم «ادنی الحل»، و آن میقات برای هر عمره مفرده ای است چه بعد از حج قران یا افراد باشد یا نه، و افضل آن است که از حدیبیه یا جعرا نه یا تنعیم باشد و تنعیم به مکه از غیر آن نزدیک تر است.

گفتاری درباره احکام میقاتها

مسئله ۱- احرام قبل از میقاتها جایز نیست، و بسته نمی شود، و عبور از آنها با حالت احرام کفایت نمی کند، بلکه باید در میقات، احرام را (بانیت) ایجاد نماید و از این، دو مورد استثناء می شود:

أحدهما - إذا نذر الاحرام قبل الميقات، فانه يجوز ويصح ويجب العمل به، ولا يجب تجديد الاحرام في الميقات ولا المرور عليها، والأحوط اعتبار تعيين المكان، فلا يصح نذر الاحرام قبل الميقات بلا تعيين على الأحوط، ولا يبعد الصحة على نحو الترديد بين المكانين بأن يقول: لله علي أن أحرم إما من الكوفة أو البصرة وإن كان الأحوط خلافه، ولا فرق بين كون الاحرام للحج الواجب أو المندوب أو للعمرة المفردة، نعم لو كان للحج أو عمرة التمتع يشترط أن يكون في أشهر الحج.

مسألة ٢ - لو نذر و خالف نذره عمداً أو نسياناً ولم يحرم من ذلك المكان لم يبطل إحرامه إذا أحرم من الميقات، وعليه الكفارة إذا خالفه عمداً.

ثانيهما - إذا أراد إدراك عمرة رجب و خشي فوتها إن أخر الاحرام إلى الميقات، فيجوز أن يحرم قبل الميقات، و تحسب له عمرة رجب و إن أتى ببقية الأعمال في شعبان، والأولى الأحوط تجديده في الميقات، كما أن الأحوط التأخير إلى آخر الوقت و إن كان الظاهر جوازه قبل الضيق إذا علم عدم الادراك إذا أخر إلى الميقات، والظاهر عدم الفرق بين العمرة المندوبة والواجبة والمندور فيها و نحوه.

مسألة ٣ - لا يجوز تأخير الاحرام عن الميقات، فلا يجوز لمن أراد الحج أو العمرة أو دخول مكة أن يجاوز الميقات اختياراً بلا إحرام بل الأحوط عدم التجاوز عن محاذة الميقات أيضاً و إن كان أمامه ميقات آخر، فلو لم يحرم منه وجب العود إليه، بل الأحوط العود و إن كان أمامه ميقات آخر، و أما إذا لم يرد النسك ولا دخول مكة بأن كان له شغل خارج مكة و إن كان في الحرم فلا يجب الاحرام.

مسألة ٤ - لو أخر الاحرام من الميقات عالماً عامداً ولم يتمكن من العود إليه لضيق الوقت أو لعذر آخر ولم يكن أمامه ميقات آخر بطل إحرامه و حجه، و

اولی از آنها: وقتی است که محرم شدن قبل از میقات را نذر کرده باشد، زیرا این نذر جایز و صحیح است و عمل به آن واجب است و تجدید کردن احرام در میقات واجب نیست و لازم نیست که از آن عبور کند، و احتیاط آن است که مکان را معین کند؛ بنابراین نذر احرام بستن قبل از میقات بدون آنکه جا را تعیین بکند احتیاطاً صحیح نیست.

و اگر در تعیین بین دو مکان مردد باشد، بعید نیست که صحیح باشد به اینکه بگوید: برای خدا بر عهده من است که احرام ببندم یا از کوفه یا از بصره، اگر چه احتیاط خلاف آن است، و بین اینکه احرام برای حج واجب یا مستحب و یا برای عمره مفرده باشد فرقی نمی کند، البته اگر برای حج یا عمره تمتع باشد شرط است که در ماههای حج باشد.

مسئله ۲- اگر نذر کند و عمداً یا از روی فراموشی نذرش را مخالفت کند و از همانجا (که تعیین کرده) محرم نشود در صورتی که از میقات احرام ببندد احرامش باطل نیست، و اگر عمداً مخالفت نذرش کرده دادن کفاره بر او لازم است.

دوم آنها: جایی است که بخواهد به عمره ماه رجب برسد و بترسد که اگر احرام را تا میقات تأخیر بیندازد عمره رجبه فوت شود؛ بنابراین محرم شدن قبل از میقات جایز است و برایش عمره ماه رجب محسوب می شود اگر چه بقیه اعمال را در ماه شعبان بیاورد و بهتر و با احتیاط موافقتر آن است که در میقات آن را تجدید نماید، کما اینکه احتیاط آن است که تا آخر وقت تأخیر بیندازد اگر چه ظاهر این است که اگر بداند که در صورت تأخیر تا میقات، به عمره نمی رسد، محرم شدن قبل از ضیق وقت، جایز باشد و ظاهر این است که بین عمره مستحبی و واجب و نذری و مانند آن، فرقی نیست.

مسئله ۳- تأخیر انداختن احرام از میقات جایز نیست؛ بنابراین برای کسی که اراده حج یا عمره یا داخل شدن مکه را دارد، جایز نیست که بدون احرام از میقات اختیاراً بگذرد بلکه احوط آن است که از محاذات میقات هم نگذرد اگر چه در جلوش میقات دیگری باشد پس اگر از میقات محرم نشود واجب است به میقات برگردد (و محرم شود) بلکه احتیاط آن است که برگردد اگر چه جلوش میقات دیگری (هم) باشد.

و اما اگر تصمیم انجام مناسک حج و داخل شدن مکه را ندارد به اینکه در خارج مکه کاری داشته باشد بر او احرام واجب نیست اگر چه در حرم باشد.

مسئله ۴- اگر احرام را از میقات عالماً عامداً تأخیر بیندازد و بخاطر تنگی وقت یا عذر دیگری نتواند به میقات برگردد و میقات دیگری جلوش نباشد، احرام و حجش باطل است، و واجب است در صورتی که مستطیع باشد در سال آینده حج را بجا آورد و اگر مستطیع نباشد

وجب عليه الاتيان في السنة الآتية إذا كان مستطيعاً، و أما إذا لم يكن مستطيعاً فلا يجب و إن أثم بترك الاحرام.

مسألة ٥ - لو كان مريضاً ولم يتمكن من نزع اللباس و لبس الثوبين يجزيه النية والتلبية، فاذا زال العذر نزع و لبسهما، ولا يجب عليه العود إلى الميقات .

مسألة ٦ - لو كان له عذر عن إنشاء أصل الاحرام في الميقات لمرض أو إغماء و نحو ذلك فتجاوز عنه ثم زال وجب عليه العود إلى الميقات مع التمكن منه، وإلا أحرم من مكانه، والأحوط العود إلى نحو الميقات بمقدار الامكان و إن كان الأقوى عدم وجوبه، نعم لو كان في الحرم خرج إلى خارجه مع الامكان، و مع عدمه يحرم من مكانه، والأولى الأحوط الرجوع الى نحو خارج الحرم بمقدار الامكان، و كذا الحال لو كان تركه لسيان أو جهل بالحكم أو الموضوع، و كذا الحال لو كان غير قاصد للنسك ولا لدخول مكة فجاوز الميقات ثم بدا له ذلك ، فانه يرجع الى الميقات بالتفصيل المتقدم، ولو نسي الاحرام ولم يتذكر إلى آخر أعمال العمرة ولم يتمكن من الجبران فالأحوط بطلان عمرته و إن كانت الصحة غير بعيدة ولولم يتذكر إلى آخر أعمال الحج صحت عمرته و حجه .

القول في كيفية الاحرام

الواجبات وقت الاحرام ثلاثة: الأول: القصد، لا بمعنى قصد الاحرام، بل بمعنى قصد أحد النسك ، فاذا قصد العمرة مثلاً و لبي صار محرماً و يترتب عليه أحكامه، و أما قصد الاحرام فلا يعقل أن يكون محققاً لعنوانه، فلو لم يقصد أحد النسك لم يتحقق إحرامه سواء كان عن عمد أو سهو أو جهل، و يبطل نسكه أيضاً إذا كان الترك عن عمد، و أما مع السهو والجهل فلا يبطل، و يجب عليه تجديد الاحرام من الميقات إن أمكن، و إلا فن حيث أمكن على التفصيل

بر او واجب نیست اگر چه به جهت ترک احرام، گناه کرده است.

مسئله ۵- اگر مریض باشد و نتواند لباسش را بکند و دو جامه را بپوشد، نیت کردن و لبیک گفتن برای او کافی است و وقتی عذرش برطرف شد باید لباسش را بکند و دو جامه را بپوشد و بر او واجب نیست که به میقات برگردد.

مسئله ۶- اگر برای نیت اصل احرام در میقات به علت بیماری یا بیهوشی و مانند اینها، عذر داشته باشد، و از میقات بگذرد سپس عذرش برطرف شود در صورت تمکن واجب است به میقات برگردد، و اگر نه از همانجا که هست محرم می شود، و احتیاط آن است که به قدر امکان به طرف میقات برگردد اگر چه اقوی آن است که واجب نیست.

اما اگر در حرم است باید در صورت امکان به خارج حرم رود و اگر ممکن نیست از همانجا که هست محرم می شود. و بهتر و با احتیاط موافقتر آن است که به مقدار امکان بسمت بیرون حرم برگردد.

و همچنین است حال، اگر احرام را بخاطر فراموشی یا ندانستن حکم یا موضوع ترک کرده باشد.

و همچنین است حال، اگر قصد انجام مناسک و وارد شدن به مکه را نداشته باشد و از میقات بگذرد سپس تصمیم به آن بگیرد، پس این شخص به تفصیلی که گذشت، باید به میقات برگردد. و اگر احرام را فراموش کند و تا آخر اعمال عمره یادش نیاید و نتواند که جِآن نماید احتیاط آن است که عمره اش باطل است اگر چه صحت آن بعید نیست و اگر تا آخر اعمال حج یادش نیامد عمره و حجش صحیح است.

گفتاری درباره کیفیت احرام

واجبات وقت محرم شدن سه (چیز) است:

اول: قصد است نه به معنای قصد احرام بلکه به معنای قصد یکی از عبادتها (حج یا عمره). پس وقتی مثلاً قصد عمره نماید و تلبیه بگوید محرم می شود و احکام احرام بر او مترتب می شود، و اما قصد احرام ممکن نیست که عنوانش را تحقق بخشد، بنا بر این اگر قصد یکی از عبادتها را ننماید احرامش متحقق نمی شود چه از عمد باشد یا اشتباه یا ندانستن، و عبادتش (حج یا عمره اش) هم در صورتی که عمداً ترک نموده باشد باطل می شود. و اما در صورت اشتباه و ندانستن باطل نمی شود و در صورت امکان بر او واجب است که از میقات تجدید احرام نماید، و اگر نه از هر جا که ممکن است؛ بنا بر تفصیلی که گذشت.

١٩٤ ————— في كيفية الاحرام المتقدم.

مسألة ١ - يعتبر في النية القربة والخلوص كما في سائر العبادات، فمع فقدهما أو فقد أحدهما يبطل إحرامه، و يجب أن تكون مقارنة للشروع فيه، فلا يكفي حصولها في الأثناء، فلو تركها وجب تجديدها.

مسألة ٢ - يعتبر في النية تعيين المنوي من الحج والعمرة، و أن الحج تمتع أو قران أو أفراد، و أنه لنفسه أو غيره، و أنه حجة الاسلام أو الحج النذري أو النذبي، فلو نوى من غير تعيين و أو كله إلى ما بعد ذلك بطل و أما نية الوجه فغير واجبة إلا إذا توقف التعيين عليها، ولا يعتبر التلفظ بالنية ولا الاخطار بالبال.

مسألة ٣ - لا يعتبر في الاحرام قصد ترك المحرمات لا تفصيلاً ولا اجمالاً، بل لو عزم على ارتكاب بعض المحرمات لم يضرّ باحرامه، نعم قصد ارتكاب ما يبطل الحج من المحرمات لا يجتمع مع قصد الحج.

مسألة ٤ - لو نسي ما عينه من حج أو عمرة فإن اختصت الصحة واقعاً بأحدهما تجدد النية لما يصح فيقع صحيحاً، ولو جاز العدول من أحدهما إلى الآخر يعدل فيصح، ولو صح كلاهما، ولا يجوز العدول بعمل على قواعد العلم الاجمالي مع الامكان وعدم الحرج، وإلا فيحسب إمكانه بلا حرج.

مسألة ٥ - لو نوى كحج فلان فان علم أن حجّه لماذا، صحّ وإلا فالأوجه البطلان.

مسألة ٦ - لو وجب عليه نوع من الحج أو العمرة بالأصل فنوى غيره بطل، ولو كان عليه ما وجب بالنذر وشبهه فلا يبطل لو نوى غيره، ولو نوى نوعاً ونطق بغيره كان المدار ما نوى، ولو كان في أثناء نوع وشك في أنه نواه أو نوى غيره بنى على أنه نواه.

مسألة ٧ - لو نوى مكان عمرة التمتع حجه جهلاً فان كان من قصده إتيان

مسئله ۱- در نیت، برای خدا بودن و خالص بودن لازم است مثل بقیه عبادتها. پس با نبود آنها یا نبود یکی از آنها، احرامش باطل است، و واجب است که نیت مقارن شروع در احرام باشد، که اگر در اثنای آن باشد کفایت نمی کند پس اگر آن را ترک نماید تجدیدش واجب است.

مسئله ۲- در نیت لازم است آنچه را قصد انجامش را دارد معین کند، که حج است یا عمره و اینکه حج تمتع است یا قران یا افراد، و اینکه برای خودش است یا برای دیگری، و اینکه حجه الاسلام است یا حج نذری یا مستحبی؛ پس اگر بدون آنکه مشخص کند (بطور سر بسته) نیت نماید و تعیین آن را به بعد واگذار نماید باطل است، و اما نیت وجه آن (یعنی صفت وجوب و استحباب آن) واجب نیست مگر اینکه تعیین عمل متوقف بر آن باشد، و به زبان آوردن نیت لازم نیست. و گذراندن بذهن لازم نیست.

مسئله ۳- در احرام، قصد ترک محرمات لازم نیست نه به صورت یکی یکی و جدا ر نه به صورت فشرده بلکه اگر تصمیم بر ارتکاب بعضی از محرمات را داشته باشد، ضرری به احرامش نمی رساند، البته قصد ارتکاب حرامی که حج را باطل می کند با قصد حج، جمع نمی شود.

مسئله ۴- اگر آنچه را که تعیین کرده است فراموش کند که حج است یا عمره، پس اگر چنانچه صحت در واقع اختصاص به یکی از آنها داشته باشد، باید نیت چیزی را که صحیح است تجدید نماید و در نتیجه صحیح واقع می شود.

و چنانچه عدول از یکی از آنها به دیگری جایز باشد باید عدول کند و صحیح می باشد و چنانچه هر دو صحیح باشند و عدول جایز نباشد باید طبق قواعد علم اجمالی در صورت مکان و نبود حرج، عمل نماید، وگرنه بحسب آنچه برایش ممکن است و حرجی ندارد (عمل نماید).

مسئله ۵- اگر (در مقام تعیین)، مثل حج فلان شخص، نیت کند پس اگر می داند که حج او برای چه چیز است صحیح است و گرنه اوجه آن است که باطل باشد.

مسئله ۶- اگر بر او یک قسم از حج یا عمره به اصل شرع واجب شود و او نیت غیر آن را بنماید باطل است، و اگر بر عهده او چیزی باشد که با نذر و شبه آن واجب شده است و او غیر آن را نیت کند باطل نیست. و اگر یک قسمی را نیت نماید و غیر آن را به زبان بیاورد آنچه که نیت کرده معیار است. و اگر در اثنای یک قسم باشد و شک نماید که همین قسم را نیت نموده یا غیر آن را باید بنا بگذارد که همان را نیت نموده است.

مسئله ۷- اگر از روی نادانی جای عمره تمتع، حج تمتع را قصد نماید چنانچه قصدش آوردن عملی باشد که غیر او آن را انجام می دهد و گمان کند آنچه را که در اول می آورد اسمش حج

العمل الذي يأتي به غيره وظن أن ما يأتي به أولاً إسمه الحج فالظاهر صحته و يقع عمرة، و أما لو ظن أن حج التمتع مقدّم على عمرته فنوى الحج بدل العمرة ليذهب إلى عرفات و يعمل عمل الحج ثم يأتي بالعمرة فاحرامه باطل يجب تجديده في الميقات إن أمكن، وإلا فبالتفصيل الذي مرّ في ترك الاحرام.

الثاني من الواجبات: التلبّيات الأربع، وصورتها على الأصح أن يقول: «لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك» فلو اكتفى بذلك كان محرماً وصح إحرامه، والأحوط الأولى أن يقول عقيب ما تقدم: «إنّ الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك لبيك» وأحوط منه أن يقول بعد ذلك: «لبيك اللهم لبيك إنّ الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك لبيك».

مسألة ٨ - يجب الاتيان بها على الوجه الصحيح بمراعاة أداء الكلمات على القواعد العربية، فلا يجزي الملحون مع التمكن من الصحيح ولو بالتلقين أو التصحيح، و مع عدم تمكنه فالأحوط الجمع بين إتيانها بأي نحو أمكنه و ترجمتها بلغته، والأولى الاستنابة مع ذلك، ولا تصح الترجمة مع التمكن من الأصل، والأخرس يشير إليها باصبعه مع تحريك لسانه، والأولى الاستنابة مع ذلك، ويلجئ عن الصبي غير المميز.

مسألة ٩ - لا ينعقد إحرام عمرة التمتع و حجّه ولا إحرام حجّ الافراد ولا إحرام العمرة المفردة إلا بالتلبية، و أما في حجّ القران فيتخير بينها وبين الاشعار أو التقليد، والاشعار مختص بالبدن، والتقليد مشترك بينها وبين غيرها من أنواع الهدى، والأولى في البدن الجمع بين الاشعار والتقليد، فهنعقد إحرام حجّ القران بأحد هذه الأمور الثلاثة، لكن الأحوط مع اختيار الاشعار والتقليد ضمّ التلبية أيضاً، والأحوط وجوب التلبية على القارن وإن لم يتوقف انعقاد إحرامه عليها، فهي واجبة عليه في نفسها على الأحوط.

مسألة ١٠ - لو نسي التلبية وجب عليه العود إلى الميقات لتداركها، وإن لم

است ظاهر این است که صحیح است و عمره واقع می شود، و اما اگر گمان کند که حج تمتع مقدم بر عمره تمتع است و بجای عمره نیت حج نماید تا به عرفات برود و کارهای حج را انجام دهد سپس عمره را بجا آورد، احرامش باطل است که واجب است در صورت امکان آن را در میقات تجدید نماید، و گرنه به تفصیلی که در ترک احرام گذشت (عمل نماید).

دوم: از واجبات، لبیک گفتن های چهارگانه است و سورت آنها بنا بر قول صحیحترین است که می گوید: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» پس اگر اکتفاء به این کرد محرم می باشد و احرامش صحیح است

و احوط اولی این است که بدنبال کلمات گذشته بگوید: «إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ»

و احتیاط بیشتر این است که بعد از آن بگوید: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ».

مسئله ۸- واجب است که تلبیه را با مراعات ادای کلمات بر طبق قواعد دستوری عرب، صحیح اداء کنند. بنا بر این در صورت توانایی بر ادای صحیح آن ولو با تلقین یا درست کردن غلط، اداء کردن غلط مجزی نیست. و در صورتی که نتواند آن را صحیح اداء کند احتیاط آن است که بین اینکه بهرنحوی که برایش ممکن است و ادای ترجمه آن به زبان خودش جمع نماید. و بهتر آن است که علاوه بر این برای ادای آن کسی را نائب بگیرد، و در صورت تمکن بر اصل آن، ترجمه آن صحیح نیست. و شخص لال با انگشتش اشاره به آن می کند و زبانش را حرکت می دهد، و بهتر آن است که علاوه بر این، نائب بگیرد. و از طرف بچه غیر ممیز، تلبیه گفته می شود.

مسئله ۹- احرام عمره تمتع و حج تمتع و حج افراد و عمره مفرده به جز با لبیک گفتن بسته نمی شود و اما در حج قرآن، بین لبیک گفتن و بین اشعار یا تقلید مخیر است و اشعار اختصاص به شترهای قربانی دارد و تقلید مشترک بین آنها و غیر آنها از اقسام قربانی می باشد، و بهتر است که در شتر بین اشعار و تقلید جمع نماید، پس احرام حج قرآن به یکی از این سه چیز منعقد می شود.

لیکن احتیاط آن است که در صورت اختیار کردن اشعار و تقلید، لبیک گفتن را هم ضمیمه نماید. و احتیاط (واجب) آن است که لبیک گفتن بر شخصی که حج قرآن بجا می آورد، واجب است اگر چه بسته شدن احرامش متوقف بر لبیک گفتن نمی باشد؛ پس تلبیه فی حد نفسه بنا بر احتیاط، بر او واجب است.

مسئله ۱۰- اگر لبیک گفتن را فراموش کند واجب است برای جبران آن به میقات برگردد و

١٩٨ _____ في كيفية الاحرام
 يتمكن يأتي فيه التفصيل المتقدم في نسيان الاحرام على الأحوط لو لم يكن
 الأقوى، ولو أتى قبل التلبية بما يوجب الكفارة للمحرم لم تجب عليه لعدم انعقاده
 إلا بها.

مسألة ١١ - الواجب من التلبية مرة واحدة ، نعم يستحب الاكثار بها و
 تكرارها ما استطاع خصوصاً في دبر كل فريضة أو نافلة، وعند صعود شرف أو
 هبوط واد، وفي آخر الليل، وعند اليقظة، وعند الركوب وعند الزوال، وعند
 ملاقة راكب، وفي الأسفار.

مسألة ١٢ - المعتمر عمره التمتع يقطع تلبيته عند مشاهدة بيوت مكة والأحوط
 قطعها عند مشاهدة بيوتها في الزمن الذي يعتمر فيه إن وسع البلد، والمعتمر عمره
 مفردة يقطعها عند دخول الحرم لو جاء من خارجه وعند مشاهدة الكعبة إن
 كان خرج من مكة لأحرامها، والحاج بأي نوع من الحج يقطعها عند زوال يوم
 عرفة، والأحوط أن يقطع على سبيل الوجوب.

مسألة ١٣ - الظاهر أنه لا يلزم في تكرار التلبية أن يكون بالصورة المعتبرة في
 انعقاد الاحرام، بل يكفي أن يقول: «لبيك اللهم لبيك» بل لا يبعد كفاية
 لفظة «لبيك».

مسألة ١٤ - لو شك بعد التلبية أنه أتى بها صحيحة أم لا بنى على الصحة، ولو
 أتى بالنية ولبس الثوبين و شك في إتيان التلبية بنى على العدم مادام في
 الميقات، وأما بعد الخروج فالظاهر هو البناء على الاتيان خصوصاً إذا تلبس
 ببعض الأعمال المتأخرة.

مسألة ١٥ - إذا أتى بما يوجب الكفارة و شك في انه كان بعد التلبية حتى
 تجب عليه أو قبلها لم تجب عليه، من غير فرق بين مجهولي التاريخ أو كون تاريخ
 أحدهما مجهولاً.

الثالث من الواجبات: لبس الثوبين بعد التجرد عما يحرم على المحرم لبسه،

اگر نمی تواند همان تفصیلی که در فراموش کردن احرام گذشت بنا بر احتیاط بر او جاری است اگر اقوی نباشد. و اگر قبل از لبیک گفتن چیزی را انجام دهد که برای شخص محرم موجب کفاره می باشد بر او کفاره واجب نیست زیرا احرام جز با لبیک گفتن منعقد نمی شود.

مسئله ۱۱- تلبیه واجب یک مرتبه است البته زیاد گفتن و تکرار آن هر چه بتواند، مستحب است. مخصوصاً بعد از هر نماز واجب و مستحبی. و هنگام بالا رفتن به قسمتهای بلند و پائین رفتن به دره ها و زمینهای گود و در آخر شب، و در وقت بیدار شدن، و هنگام سوار و وقت ظهور وقتی که سواره را ملاقات می کند و در سحرها.

مسئله ۱۲- کسی که عمره تمتع بجا می آورد، در وقت مشاهده خانه های مکه، باید لبیک گفتن را قطع کند (و دیگر نگوید) و اگر شهر مکه وسعت یافته باشد احتیاط آن است که در زمانی که عمره بجا می آورد، وقتی خانه ها را مشاهده کرد، تلبیه را قطع نماید، و کسی که عمره مفرده بجا می آورد، در صورتی که از خارج مکه می آید، تلبیه را در وقت وارد شدن به حرم قطع می نماید.

و کسی که از مکه برای احرام عمره مفرده خارج شده است وقت مشاهده کعبه، آن را قطع نماید.

و کسی که حج بجا می آورد هر قسم حجبی باشد وقت ظهر روز عرفه، تلبیه را قطع می کند و احتیاط آن است که قطع تلبیه به نحو وجوب است.

مسئله ۱۳- ظاهر این است که در تکرار تلبیه، لازم نیست که به همان صورتی که در بستن احرام معتبر است باشد بلکه همین که بگوید: «لبیک اللهم لبیک» کفایت می کند بلکه بعید نیست که لفظ «لبیک» کفایت کند.

مسئله ۱۴- اگر بعد از گفتن تلبیه شک کند که آیا صحیح انجام داده است یا نه؟ بنا را بر صحت آن بگذارد، و اگر نیت نماید و دو جامه را بپوشد و در ادای تلبیه شک نماید، مادامی که در میقات است بنا را بر این بگذارد که تلبیه نگفته است، و اما بعد از خروج از میقات ظاهر این است که باید بنا را بر گفتن آن بگذارد مخصوصاً اگر این شک وقتی که مشغول آوردن بعضی از اعمال متأخر از آن شده است باشد.

مسئله ۱۵- اگر چیزی را که موجب کفاره است انجام دهد و شک کند که آیا بعد از تلبیه بوده است که کفاره بر او واجب باشد؟ یا قبل از تلبیه بوده است کفاره بر او واجب نیست و بین اینکه تاریخ هر دو یا یکی از آنها مجهول باشد، فرقی نیست.

سوم: از واجبات، پوشیدن دو جامه است بعد از آنکه از آنچه که پوشیدنش بر محرم حرام

يُتَزَرُّ بأحدهما و يتردى بالآخر، والأقوى عدم كون لبسهما شرطاً في تحقق الاحرام، بل واجباً تعبدياً، والظاهر عدم اعتبار كيفية خاصة في لبسهما، فيجوز الاتزار بأحدهما كيف شاء، والارتداء بالآخر أو التوشح به أو غير ذلك من الهيئات، لكن الأحوط لبسهما على الطريق المألوف، وكذا الأحوط عدم عقد الثوبين ولو بعضهما ببعض، وعدم غرزهما بآبرة ونحوها، لكن الأقوى جواز ذلك كله ما لم يخرج عن كونها رداءً وإزاراً نعم لا يترك الاحتياط بعدم عقد الازار على عنقه، ويكفي فيها المسمى وإن كان الأولى بل الأحوط كون الازار مما يستر السرة والركبة والرداء مما يستر المنكبين.

مسألة ١٦ - الأحوط عدم الاكتفاء بثوب طويل يتزر ببعضه و يرتدي بالباقي إلا في حال الضرورة، ومع رفعها في أثناء العمل لبس الثوبين، وكذا الأحوط كون اللبس قبل النية والتلبية، فلو قدمهما عليه أعادهما بعده، والأحوط النية و قصد التقرب في اللبس، وأما التجرد عن اللباس فلا يعتبر فيه النية وإن كان الأحوط والأولى الاعتبار.

مسألة ١٧ - لو أحرم في قيص عالماً عامداً فعل محرماً، ولا تجب الاعادة، و كذا لو لبسه فوق الثوبين أو تحتها وإن كان الأحوط الاعادة، ويجب نزع فوراً، ولو أحرم في القميص جاهلاً أو ناسياً وجب نزع وصح إحرامه، ولو لبسه بعد الاحرام فاللازم شقه وإخراجه من تحت، بخلاف ما لو أحرم فيه فانه يجب نزع لاشقه.

مسألة ١٨ - لا تجب استدامة لبس الثوبين، بل يجوز تبديلها ونزعها لازالة الوسخ أو للتطهير، بل الظاهر جواز التجرد منها في الجملة.

مسألة ١٩ - لا بأس بلبس الزيادة على الثوبين مع حفظ الشرائط ولواختياراً.

مسألة ٢٠ - يشترط في الثوبين أن يكونا مما تصح الصلاة فيهما، فلا يجوز في

الحرير وغير المأكول والمغصوب والمتنجس بنجاسة غير معفوة في الصلاة، بل

است برهنه شود، یکی از آنها را لنگ و دیگری را رداء قرار می دهد (که به دوش می اندازد) و اقوی آنست که پوشیدن آنها در تحقق احرام شرط نیست، بلکه پوشیدن آنها واجب تعبدی است، و ظاهر این است که در پوشیدن آنها ترتیب خاصی معتبر نیست؛ پس جایز است یکی از آنها را به صورت لنگ بهر ترتیبی که می خواهد ببندد و دیگری را رداء نماید یا یک دوش خود را بپوشاند و دیگری را برهنه نگاهدارد و یا غیر از اینها از کیفیت های دیگر (آنها را بپوشد).

لیکن احتیاط آن است که آنها را به ترتیب متعارف بپوشد، و همچنین احتیاط آن است که آنها را ولو اینکه قسمتی از آنها را با قسمتی دیگر گره نزنند، و همچنین با سوزن و مانند آن آنها را ربط ندهد. لیکن اقوی آنست همه اینها، مادامی که از عنوان لنگ و رداء بیرون نشوند جایز است، ولی نباید احتیاط ترک شود که لنگ را بگردن گره نزنند. و در آنها آنچه بدان لنگ و رداء گفته شود کفایت می کند اگر چه بهتر بلکه احوط آن است که لنگ، چیزی باشد که ناف و زانو را بپوشاند، و رداء چیزی که هر دو دوش را بپوشاند.

مسئله ۱۶ - احتیاط آن است که به جامه بلندی که قسمتی از آن را لنگ و بقیه را رداء قرار می دهد اکتفا ننماید، مگر اینکه در حال ضرورت باشد، و اگر در اثنای عمل، ضرورت برطرف شد باید دو جامه بپوشد. و همچنین احتیاط آن است که پوشیدن آنها قبل از نیت کردن و لبیک گفتن باشد، پس اگر نیت و لبیک را بر پوشیدن مقدم داشت باید آنها را بعد از پوشیدن اعاده نماید. و احتیاط آن است که، در پوشیدن لباس ها نیت و قصد تقرب شود و اما در برهنه شدن از لباس، نیت معتبر نیست اگر چه احوط و اولی این است که با نیت باشد.

مسئله ۱۷ - اگر عالماً و عامداً در پیراهنی محرم شود، کار حرامی نموده است و اعاده احرام واجب نیست، و همچنین است اگر پیراهن را روی دو لباس احرام یا زیر آنها بپوشد اگر چه احتیاط اعاده است، و واجب است فوراً آن را بکند، و اگر از روی نادانی یا فراموشی در پیراهن محرم شود، واجب است آن را بکند و احرامش صحیح است، و اگر بعد از محرم شدن آن را بپوشد لازم است که آن را پاره نموده و از زیر در آورد بخلاف جایی که در پیراهن محرم شود زیرا در این صورت بیرون آوردن آن واجب است نه کندن آن.

مسئله ۱۸ - پوشیدن دائمی دو جامه واجب نیست بلکه تعویض آنها و بیرون آوردن آنها جهت تمیز نمودن یا آب کشیدن جایز است، بلکه ظاهر این است که فی الجمله برهنه شدن از آنها جایز است.

مسئله ۱۹ - پوشیدن بیشتر از دو جامه با رعایت شرائط ولو اختیاراً اشکالی ندارد.

مسئله ۲۰ - شرط است در این دو جامه که نماز در آنها صحیح باشد. پس محرم شدن در جامه حریر و غیر مأکول و غصبی، و جامه ای که با نجاستی نجس شده که در نماز از آن عفو نشده جایز نیست.

٢٠٢ - في ترك الاحرام
الأحوط للنساء أيضاً أن لا يكون ثوب إحرامهن من حرير خالص، بل الأحوط
لهن عدم لبسه إلى آخر الاحرام.

مسألة ٢١ - لا يجوز الاحرام في إزار رقيق بحيث يرى الجسم من ورائه،
والأولى أن لا يكون الرداء أيضاً كذلك .

مسألة ٢٢ - لا يجب على النساء لبس ثوبي الاحرام، فيجوز لهن الاحرام في
ثوبهن المخيط.

مسألة ٢٣ - الأحوط تطهير ثوبي الاحرام أو تبدلها إذا تنجسا بنجاسة غير معفوة
سواء كان في أثناء الأعمال أم لا، والأحوط المبادرة إلى تطهير البدن أيضاً حال
الاحرام، ومع عدم التطهير لا يبطل إحرامه ولا تكون عليه كفارة.

مسألة ٢٤ - الأحوط أن لا يكون الثوب من الجلود وإن لا يبعد جوازه إن صدق
عليه الثوب، كما لا يجب أن يكون منسوجاً، فيصح في مثل اللبدمع صدق الثوب.
مسألة ٢٥ - لو اضطر إلى لبس القباء أو القميص لبرد و نحوه جاز لبسهما،
لكن يجب أن يقلب القباء ذليلاً و صدرأ، وتردّى به ولم يلبسه بل الأحوط أن
يقلبه بطناً و ظهرأ، ويجب أيضاً أن لا يلبس القميص وتردّى به، نعم لولم يرفع
الاضطرار إلا بلبسهما جاز.

مسألة ٢٦ - لولم يلبس ثوبي الاحرام عالماً عامداً أو لبس المخيط حين إرادة
الاحرام عصي، لكن صح إحرامه، ولو كان ذلك عن عذر لم يكن عاصياً أيضاً.
مسألة ٢٧ - لا يشترط في الاحرام الطهارة من الحدث الأصغر ولا الأكبر،
فيجوز الاحرام حال الجنابة والحيض والنفاس.

القول في ترك الاحرام

والمحرمات منه أمور:

در تروک احکام ————— ۲۰۳

بلکه برای زنان هم احتیاط آن است که لباس احرامشان از حریر خالص نباشد و حتی برای
زنها احتیاط آن است که تا آخر احرام آن را نپوشند.

مسئله ۲۱- محرم شدن در لنگ نازک بطوری که بدن زیر آن دیده شود جایز نیست و بهتر آن
است که رداء هم این طوری نباشد.

مسئله ۲۲- بر زنهای پوشیدن دو جامه احرام واجب نیست؛ پس برای آنها جایز است که در
لباس دوخته خود محرم شوند.

مسئله ۲۳- احتیاط آن است که دو جامه احرام را- در صورتی که با نجاست غیر معفونجس
شوند- تطهیر یا تعویض نماید. چه در اثنای عمل باشد یا نه. و احتیاط آن است که بدن را هم
فوراً در حال احرام تطهیر نماید، و در صورت عدم تطهیر، احرامش باطل نمی شود و کفاره بر او
نیست.

مسئله ۲۴- احتیاط آن است که جامه احرام از پوستها نباشد اگر چه بعید نیست که در صورت
صدق لباس بر آن جایز باشد کما اینکه واجب نیست که بافتنی باشد پس (محرم شدن) در مانند
نمد- در صورت صدق جامه بر آن صحیح است.

مسئله ۲۵- اگر به جهت سرما و مانند آن به پوشیدن قبا یا پیراهن ناچار شود، جایز است لیکن
واجب است که از جهت پائین و بالا قبا را وارونه کند و آن را رداء نماید، و نپوشد؛ بلکه احتیاط
آن است که از جهت پشت و رو آن را وارونه نماید.

و نیز واجب است که پیراهن را نپوشد و آن را رداء قرار دهد.

اما اگر ناچارش جز به پوشیدن آنها برطرف نگردد، جایز است آنها را بپوشد.

مسئله ۲۶- اگر عالمأ عامداً دو جامه احرام را نپوشد یا در وقت قصد محرم شدن، دوخته
بپوشد، معصیت کرده است، لیکن احرامش صحیح است و اگر این کارش به جهت عذری باشد
معصیت کار هم نیست.

مسئله ۲۷- در احرام طهارت از حدث اصغر و اکبر شرط نیست پس محرم شدن در حال
جنابت و حیض و نفاس جایز است.

گفتاری درباره تروک احرام

محرمات آن چند چیز است:

الأول - صيد البر اصطيداً وأكله - ولو صاده محل - وإشارة ودلالة وإغلاقاً وذبحاً وفرخاً وبيضه، فلو ذبحه كان ميتة على المشهور وهو أحوط، والطيور حتى الجراد بحكم الصيد البري، والأحوط ترك قتل الزنبور والنحل إن لم يقصدا إيذائه، وفي الصيد أحكام كثيرة تركناها لعدم الابتلاء بها.

الثاني - النساء وطياً وتقبيلاً ولمساً ونظراً بشهوة، بل كل لذة وتمتع منها.

مسألة ١ - لو جامع في إحرام عمرة التمتع قبلاً أو دبراً بالأنثى أو الذكر عن علم وعمد فالظاهر عدم بطلان عمرته، وعليه الكفارة، لكن الأحوط إتمام العمل واستينافه لو وقع ذلك قبل السعي، ولو ضاق الوقت حج أفراداً وأتى بعده بعمرة مفردة، وأحوط من ذلك إعادة الحج من قابل ولو ارتكبه بعد السعي فعليه الكفارة فقط، وهي على الأحوط بدنة من غير فرق بين الغني والفقير.

مسألة ٢ - لو ارتكب ذلك في إحرام الحج عالماً عامداً بطل حجه إن كان قبل وقوف عرفات بلا إشكال، وإن كان بعده وقبل الوقوف بالمشرع فكذلك على الأقوى، فيجب عليه في الصورتين إتمام العمل والحج من قابل، وعليه الكفارة، وهي بدنة، ولو كان ذلك بعد الوقوف بالمشرع فإن كان قبل تجاوز النصف من طواف النساء صح حجه وعليه الكفارة وإن كان بعد تجاوزه عنه صح ولا كفارة على الأصح.

مسألة ٣ - لو قبل امرأة بشهوة فكفارته بدنة، وإن كان بغير شهوة فشاة وإن كان الأحوط بدنة، ولو نظر إلى أهله بشهوة فأمنى فكفارته بدنة على المشهور، وإن لم يكن بشهوة فلا شيء عليه ولو نظر إلى غير أهله فأمنى فالأحوط أن يكفر ببذنة مع الامكان، وإلا فببقرة، وإلا فبشاة ولو لامسها بشهوة فأمنى فعليه الكفارة، والأحوط بدنة وكفاية الشاة لا تخلو من قوة، وإن لم يمين فكفارته شاة.

مسألة ٤ - لو جامع امرأته المحرمة فإن أكرهها فلا شيء عليها وعليه

اول: شکار صحرا، از حیث شکار نمودن و خوردن. ولو اینکه کسی که محرم نیست آن را شکار کرده باشد. و اشاره کردن و راهنمایی نمودن و بستن و سربردن و از جهت جوجه و تخم. پس اگر آن را سربرد بنابر مشهور می شود و این احوط است، و پرنده ها حتی ملخ در حکم شکار صحرائی می باشند، و احتیاط آن است که کشتن زنبور و مورچه در صورتی که قصد ادبیت او را ندارند، ترک شود، و در صید، احکام زیادی است و چون که مبتلا به نمی باشند آنها را نیاوردیم.

دوم: زنان، از حیث نزدیکی کردن و بوسیدن و لمس نمودن و از روی شهوت نگاه نمودن، بلکه هر لذت و تمتعی از او بردن.

مسئله ۱- اگر در احرام عمره تمتع، از قُبُل یا دُبُر یا زن یا مرد و از روی علم و عمد، نزدیکی کند ظاهر این است که عمره اش باطل نمی شود، و بر او کفاره (واجب) است لیکن اگر نزدیکی قبل از سعی واقع شده باشد احتیاط آن است که عمل (عمره) را تمام کند و از نو شروع نماید. و اگر وقت تنگ شود حج افراد بجا می آورد و بعد از آن عمره مفرده می آورد و احوط از آن این است که در آینده حج را اعاده نماید، و اگر بعد از سعی نزدیکی کند فقط بر او کفاره (واجب) است و کفاره بنابر احتیاط یک شتر است و فرقی بین فقیر و غنی نمی باشد.

مسئله ۲- اگر همان کار (نزدیکی) را در احرام حج عالمأ عامداً مرتکب گردد چنانچه قبل از وقوف عرفات باشد، بدون اشکال حجتش باطل می شود، و همچنین است اگر بعد از وقوف عرفات و قبل از وقوف به مشعر باشد بنابر اقوی (حجتش باطل می شود). پس در هر دو صورت بر او واجب است که عملش را تمام کند و سال آینده حج بجا آورد، و کفاره بر او (واجب) است، که یک شتر باشد، و اگر این عمل (نزدیکی) بعد از وقوف به مشعر باشد چنانچه قبل از گذشتن از نصف طواف نساء باشد حجتش صحیح است و کفاره بر او (واجب) است و اگر بعد از گذشتن از نصف طواف نساء باشد حجتش صحیح است و کفاره هم ندارد بنا بر اصح.

مسئله ۳- اگر زنی را از روی شهوت ببوسد کفاره اش یک شتر است، و اگر بدون شهوت باشد (کفاره اش) گوسفند است اگر چه احتیاط یک شتر است. و اگر به زن خودش از روی شهوت نگاه کند و منی از او بیرون بیاید کفاره اش بنابر مشهور فقها یک شتر است، و اگر از روی شهوت نباشد چیزی بر او نیست، و اگر به غیر زن خودش نگاه کند و از او منی بیرون آید، احتیاط آن است که در صورت امکان، یک شتر کفاره بدهد و گرنه یک گاو و اگر آن هم ممکن نباشد یک گوسفند (کفاره بدهد). و اگر از روی شهوت او را لمس کند و از او منی بیاید کفاره بر او (واجب) است و احتیاط یک شتر است و کفایت گوسفند خالی از قوت نیست، و اگر منی بیرون نیاید کفاره اش یک گوسفند است.

مسئله ۴- اگر با زن خودش که در حال احرام است نزدیکی نماید، چنانچه او را مجبور کرده

كفارتان، و إن طاوعته فعلها كفارة و عليه كفارة.

مسألة ٥ - كل ما يوجب الكفارة لو وقع عن جهل بالحكم أو غفلة أو نسيان لا يبطل به حجه وعمرته ولا شيء عليه.

الثالث - إيقاع العقد لنفسه أو لغيره ولو كان محلاً، وشهادة العقد وإقامتها عليه على الأحوط ولو تحملها محلاً وإن لا يبعد جوازها، ولو عقد لنفسه في حال الاحرام حرمت عليه دائماً مع علمه بالحكم، ولو جهله فالعقد باطل لكن لا تحرم عليه دائماً، والأحوط ذلك سيما مع المقاربة.

مسألة ٦ - تجوز الخطبة في حال الاحرام، والأحوط تركها، ويجوز الرجوع في الطلاق الرجعي.

مسألة ٧ - لو عقد محلاً على امرأة محرمة فالأحوط ترك الوقاع ونحوه، ومفارقتها بطلاق، ولو كان عالماً بالحكم طلقها ولا ينكحها أبداً.

مسألة ٨ - لو عقد لمحرّم فدخل بها فع علمهم بالحكم فعلى كل واحد منهم كفارة، وهي بدنة، ولو لم يدخل بها فلا كفارة على واحد منهم ولا فرق فيما ذكر بين كون العاقد والمرأة محليين أو محرمين، ولو علم بعضهم الحكم دون بعض يكفر العالم عن نفسه دون الجاهل.

مسألة ٩ - الظاهر عدم الفرق فيما ذكر من الأحكام بين العقد الدائم والمنقطع. الرابع - الاستمناء بيده أو غيرها بأية وسيلة، فإن أمني فعليه بدنة والأحوط بطلان ما يوجب الجماع بطلانه على نحو ما مر.

الخامس - الطيب بأنواعه حتى الكافور صبغاً وإطلاءاً أو بخوراً على بدنه أو لباسه، ولا يجوز لبس ما فيه رائحته، ولا أكل ما فيه الطيب كالزعفران والأقوى عدم حرمة الزنجبيل والدار صيني، والأحوط الاجتناب.

مسألة ١٠ - يجب الاجتناب عن الرياحين أي كل نبات فيه رائحة طيبة إلا بعض أقسامها البرية كالخرامى، وهونبت زهره من أطيب الأزهار على ما قيل،

باشد چیزی بر زن نیست و بر مرد دو كفاره (واجب) است و اگر زن با او موافقت کند بر زن یک كفاره و بر مرد (هم) یک كفاره (واجب) است.

مسئله ۵- هر چیزی که موجب كفاره است چنانچه از روی جهل به حکم یا از روی غفلت یا فراموشی انجام بگیرد حج و عمره اش با آن باطل نمی شود و چیزی بر او نیست.

سوم: عقد کردن برای خود یا برای دیگری ولو اینکه آن دیگری در احرام نباشد. و بنا بر احتیاط شاهد شدن در عقد و اقامه شهادت بر آن اگر چه آن را در وقتی که محل بوده است متحمل شده است (جایز نیست) گر چه جایز بودن آن بعید نیست، و اگر در حال احرام برای خودش عقد کند، در صورتی که حکم را می دانسته آن زن دائماً بر او حرام می شود، و اگر حکم را نمی دانسته عقد باطل است لیکن آن زن دائماً بر او حرام نمی شود و احتیاط آن است که مخصوصاً در صورت نزدیکی با او، حرام دائمی (محسوب) شود.

مسئله ۶- خواستگاری نمودن در حال احرام جایز است ولی احتیاط ترک آن است و رجوع در طلاق رجعی جایز است.

مسئله ۷- اگر مرد در حالی که محل است بر زنی که محرم است (برای خودش) عقد ببندد احتیاط آن است که با او نزدیکی و مانند آن نکند و با طلاق از او جدا شود و اگر حکم را می دانسته او را طلاق دهد و هرگز با او ازدواج نکند.

مسئله ۸- اگر برای شخصی که محرم است عقد نماید، و او با آن زن نزدیکی و دخول نماید، پس اگر آنان (هر سه) حکم را می دانستند بر هر یک از آنها كفاره واجب است و كفاره یک شتر است، و اگر به او دخول نکرده باشد بر هیچ کدام از آنها كفاره نیست، و در این حکم، بین عقد کننده و زن، محل باشند یا محرم فرقی نیست. و اگر بعضشان حکم را می دانسته و بعضی نمی دانسته، شخصی که می دانسته باید برای خودش كفاره بدهد نه حاهل.

مسئله ۹- در احکامی که گفته شد، بین عقد دائم و عقد منقطع ظاهراً فرقی نیست.

چهارم: به صدد بیرون آوردن منی بر آمدن، با دستش یا غیر دست به هر وسیله ای باشد؛ پس اگر منی بیرون آید یک شتر بر او (واجب) است، و احتیاط آن است که چیزی که جماع موجب بطلان آن می شد بنابر آنچه که گذشت (بواسطه استمناء هم) باطل شود.

پنجم: (استعمال) عطریات با همه اقسامش حتی کافور، بطور رنگ آمیزی و مالیدن و بخور دادن، بر بدن باشد یا لباسش، و پوشیدن چیزی که بوی عطری دارد جایز نیست، و خوردن چیزی که دارای عطر است مانند زعفران جایز نیست، و اقوی آنست که زنجبیل و دارچین حرام نیست و احتیاط اجتناب است.

مسئله ۱۰- واجب است که از ریاحین یعنی هر روئیده ای که دارای بوی خوش و عطری است کناره گیری شود، مگر بعضی از انواع آنها که صحرایی است مانند «خزومی» - که بنا بر آنچه

٢٠٨ _____ في تروك الاحرام

و القيصوم والشيخ و الإذخر، و يستثنى من الطيب خلوق الكعبة، و هو مجهول عندنا، فالأحوط الاجتناب من الطيب المستعمل فيها.

مسألة ١١ - لا يجب الاجتناب عن الفواكه الطيبة الريح كالتفاح والأترج أكلاً واستشماماً وإن كان الأحوط ترك استشمامه.

مسألة ١٢ - يستثنى ما يستشم من العطر في سوق العطارين بين الصفا والمروة، فيجوز ذلك .

مسألة ١٣ - لو اضطر إلى لبس ما فيه الطيب أو أكله أو شربه يجب إمساك أنفه، ولا يجوز إمساك أنفه من الرائحة الخبيثة، نعم يجوز الفرار منها و التنحي عنها.

مسألة ١٤ - لا بأس ببيع الطيب و شرائه والنظر اليه. لكن يجب الاحتراز عن استشمامه.

مسألة ١٥ - كفارة استعمال الطيب شاة على الأحوط، ولو تكرر منه الاستعمال فان تخلل بين الاستعمالين الكفارة تكررت، و إلا فان تكرر في أوقات مختلفة فالأحوط الكفارة، و إن تكرر في وقت واحد لا يبعد كفاية الكفارة الواحدة.

السادس - لبس المخيط للرجال كالقميص والسر اويل والقباء و أشباهها بل لا يجوز لبس ما يشبه بالمخيط كالقميص المنسوج والمصنوع من اللبد، والأحوط الاجتناب من المخيط ولو كان قليلاً كالقلنسوة والتكة، نعم يستثنى من المخيط شد الهميان المخيط الذي فيه النقود.

مسألة ١٦ - لو احتاج إلى شد فتقه بالمخيط جاز، لكن الأحوط الكفارة، ولو اضطر إلى لبس المخيط كالقباء ونحوه جاز وعليه الكفارة.

مسألة ١٧ - يجوز للنساء لبس المخيط بأي نحو كان، نعم لا يجوز لهن لبس القفازين.

گویند گیاهی است که گلش از خوشبوترین گل ها است. و «قیصوم» و «شیخ» و «اذخر»، و از عطریات، «خلوق کعبه» استثناء شده است و (چونکه) خلوق نزد ما ناشناخته است؟ پس احتیاط آن است که از بوی عطری که در کعبه بکار رفته کناره گیری شود.

مسئله ۱۱. کناره گیری از میوه های خوشبو مانند سیب و ترنج از نظر خوردن و بوئیدن، لازم نیست، اگر چه احتیاط آن است که بوئیدنش را ترک کند.

مسئله ۱۲. استعمال عطری که در بازار عطر فروشها بین صفا و مروه است استثناء شده است، پس استعمال آن جایز است.

مسئله ۱۳. اگر به پوشیدن یا خوردن یا آشامیدن چیزی که دارای عطر است، ناچار گردد واجب است که بینی اش را بگیرد. و گرفتن بینی از بوی بد جایز نیست ولی می تواند که از آن فرار کند و دور شود.

مسئله ۱۴. خرید و فروش عطریات و نگاه به آنها اشکالی ندارد لیکن اجتناب از بوئیدن آنها واجب است.

مسئله ۱۵. کفاره استعمال عطریات بنا بر احتیاط یک گوسفند است.

و اگر استعمال عطریات را تکرار کند چنانچه بین دو مرتبه استعمال نمودن، کفاره را رد کرده است، کفاره تکرار می شود و گر نه چنانچه این تکرار در اوقات مختلف بوده است احتیاط (تکرار) کفاره است و اگر چنانچه در یک وقت تکرار شده باشد بعید نیست که یک کفاره کفایت کند.

ششم: پوشیدن (لباس) دوخته برای مردان، مانند پیراهن و شلوار و قبا و مانند اینها، بلکه پوشیدن چیزی که شباهت به دوخته داشته باشد مانند پیراهن بافته شده و یا از نمذ درست شده جایز نیست.

و احتیاط آن است که از دوخته ولو اینکه کم باشد مانند کلاه و کمر بند دوخته اجتناب شود ولی بستن همیانی که پولها در آن است، از دوخته استثناء شده است.

مسئله ۱۶. اگر نیاز به بستن فتقش با دوخته داشته باشد جایز است، لیکن احتیاط (دادن) کفاره است.

و اگر به پوشیدن دوخته مثل قبا و مانند آن ناچار گردد جایز است ولی کفاره بر او (واجب) است.

مسئله ۱۷. برای زنها پوشیدن دوخته هر طوری که باشد جایز است ولی پوشیدن «قَازین» برای آنها جایز نیست.

(۱) چیزی بوده است که زنهای عرب در آن پنبه می گذاشته اند و برای حفظ از سرما دستها را در آن می گذاشته اند.

٢١٠ _____ في تروك الاحرام

مسألة ١٨ - كفارة لبس المحيط شاة، فلو لبس المتعدد في كل واحد شاة، ولو جعل بعض الألبسة في بعض و لبس الجميع دفعة واحدة فالأحوط الكفارة لكل واحد منها، ولو اضطر إلى لبس المتعدد جاز ولم تسقط الكفارة.

مسألة ١٩ - لو لبس المحيط كالقميص مثلاً و كفر ثم تجرد عنه و لبسه ثانياً أو لبس قميصاً آخر فعليه الكفارة ثانياً، ولو لبس المتعدد من نوع واحد كالقميص أو القباء فالأحوط تعدد الكفارة وإن كان ذلك في مجلس واحد.

السابع - الاكتحال بالسواد إن كان فيه الزينة وإن لم يقصدها، ولا يترك الاحتياط بالاجتناب عن مطلق الكحل الذي فيه الزينة، ولو كان فيه الطيب فالأقوى حرمة.

مسألة ٢٠ - لا تختص حرمة الاكتحال بالنساء، فيحرم على الرجال أيضاً.

مسألة ٢١ - ليس في الاكتحال كفارة، لكن لو كان فيه الطيب فالأحوط التكفير.

مسألة ٢٢ - لو اضطر إلى الاكتحال جاز.

الثامن - النظر في المرأة من غير فرق بين الرجل والمرأة، وليس فيه الكفارة، لكن يستحب بعد النظر أن يلي، والأحوط الاجتناب عن النظر في المرأة ولو لم يكن للزينة.

مسألة ٢٣ - لا بأس بالنظر إلى الأجسام الصيقلية والماء الصافي مما يرى فيه الأشياء، ولا بأس بالمنظرة إن لم تكن زينة وإلا فلا تجوز.

التاسع - لبس ما يستر جميع ظهر القدم كالحف والجورب وغيرها ويختص ذلك بالرجال ولا يحرم على النساء، وليس في لبس ما ذكر كفارة ولو احتاج إلى لبسه فالأحوط شق ظهره.

العاشر - الفسوق، ولا يختص بالكذب، بل يشمل السباب والمفاخرة أيضاً، وليس في الفسوق كفارة، بل يجب التوبة عنه، ويستحب الكفارة بشيء

مسئله ۱۸ - کفاره پوشیدن دوخته، یک گوسفند است پس اگر لباسهای (دوخته) متعدد پوشید برای هر کدام آنها یک گوسفند است، و اگر بعضی از لباسها را توی بعضی دیگر قرار داد و همه را یک دفعه پوشید احتیاط آن است که برای هر کدام از آنها یک کفاره بدهد، و اگر به پوشیدن چند لباس ناچار شود جایز است ولی کفاره ساقط نمی شود.

مسئله ۱۹ - اگر لباس دوخته مثلاً پیراهن بپوشد و کفاره بدهد سپس آن را در آورد و مرتبه دوم آن را یا پیراهن دیگر را بپوشد، برای مرتبه دوم بر او کفاره واجب است و اگر چند لباس دوخته از یک نوع مانند پیراهن یا قبا را بپوشد احتیاط آن است که کفاره متعدد می شود اگر چه در یک مجلس باشد.

هفتم: سرمه کشیدن با سیاهی است که در آن زینت باشد هر چند قصد زینت را نکند، باید احتیاط ترک نشود که از هر سرمه که دارای زینت است اجتناب گردد و اگر دارای بوی عطر باشد اقوی آن است که حرام است.

مسئله ۲۰ - حرمت سرمه کشیدن اختصاص به زنها ندارد که بر مردان هم حرام می باشد.

مسئله ۲۱ - در سرمه کشیدن، کفاره نیست، ولی اگر دارای بوی عطری باشد احتیاطاً کفاره بدهد.

مسئله ۲۲ - اگر به سرمه کشیدن ناچار شود جایز است.

هشتم: نگاه کردن به آئینه، و فرقی بین زن و مرد نیست و کفاره ندارد لیکن بعد از نگاه کردن مستحب است که تلبیه بگوید و احتیاط آن است که از نگاه کردن در آئینه اجتناب کند اگر چه بمنظور آراستن خود نباشد.

مسئله ۲۳ - نگاه کردن به اجسامی که صیقلی اند و به آبی که صاف است بطوری که چیزها در آن دیده می شود اشکال ندارد. و عینک در صورتی که زینت نباشد اشکالی ندارد و گر نه جایز نیست.

نهم: پوشیدن چیزی که همه روی پا را می پوشاند، مانند «خف»^۱ و جوراب و غیر اینها؛ و این اختصاص به مردها دارد و بر زنها حرام نیست و در پوشیدن چیزی که ذکر شد کفاره نیست و اگر نیاز به پوشیدن آن پیدا کند احتیاط آن است که رویش را بشکافد.

دهم: «فسوق» است؛ و اختصاص به دروغ ندارد. بلکه شامل فحش دادن و فخر کردن به دیگران هم می شود، و در فسوق کفاره نیست، بلکه توبه کردن از آن واجب است، و مستحب است چیزی را کفاره بدهد و بهتر آن است که گاوی را ذبح کند.

(۱) یک نوع کفشی است شبیه چکمه.

والأحسن ذبح بقرة.

الحادي عشر- الجدال، وهو قول: «لا والله» و «بلى والله» وكل ما هو مرادف لذلك في أي لغة كان إذا كان في مقام إثبات أمر أو نفيه، ولو كان القسم بلفظ الجلالة أو مرادفه فهو جدال، والأحوط إلحاق سائر أسماء الله تعالى كالرحمان والرحيم وخالق السماوات ونحوها بالجلالة، وأما القسم بغيره تعالى من المقدسات فلا يلحق بالجدال.

مسألة ٢٤- لو كان في الجدال صادقاً فليس عليه كفارة إذا كرر مرتين، وفي الثالث كفارة وهي شاة، ولو كان كاذباً فالأحوط التكفير في المرة بشاة، وفي المرتين ببقرة، وفي ثلاث مرات ببذنة، بل لا يخلو من قوة.

مسألة ٢٥- لو جادل بكذب فكفر ثم جادل ثانياً فلا يبعد وجوب شاة لا بقرة، ولو جادل مرتين فكفر ببقرة ثم جادل مرة أخرى فالظاهر أن كفارته شاة، ولو جادل في الفرض مرتين فالظاهر أنها بقرة لا بذنة.

مسألة ٢٦- لو جادل صادقاً زائداً على ثلاث مرات فعليه شاة، نعم لو كفر بعد الثلاث ثم جادل ثلاثاً فما فوقها يجب عليه كفارة أخرى ولو جادل كاذباً عشر مرات أو أزيد فالكفارة بذنة، نعم لو كفر بعد الثلاثة أو أزيد ثم جادل تكررت على الترتيب المتقدم.

مسألة ٢٧- يجوز في مقام الضرورة لاثبات حق أو إبطال باطل القسم بالجلالة وغيرها.

الثاني عشر- قتل هوام الجسد من القملة والبرغوث ونحوهما، وكذا هوام جسد سائر الحيوانات، ولا يجوز إلقاؤها من الجسد ولا نقلها من مكانها إلى محل تسقط منه، بل الأحوط عدم نقلها إلى محل يكون معرض السقوط، بل الأحوط الأولى أن لا ينقلها إلى مكان يكون الأول أحفظ منه، ولا يبعد عدم الكفارة في قتلها، لكن الأحوط الصدقة بكف من الطعام.

یازدهم: «جدال» است؛ و آن گفتن: «لا والله» و «بلی والله» است و هر چیزی که در هر زبانی هم معنای آن باشد در صورتی که در مقام اثبات چیزی یا نفی آن باشد. و اگر قسم به لفظ جلاله «الله» یا مرادف آن باشد جدال می باشد.

او احتیاط آن است که سایر نامهای خدای متعال مانند رحمان و رحیم و خالق آسمانها و مانند اینها به لفظ جلاله ملحق باشد، و اما سوگند به غیر خدای متعال از مقدسات، ملحق به جدال نمی باشد.

مسئله ۲۴- اگر در جدال راستگو باشد و (حد اکثر) آن را دوبار تکرار کند کفاره ای بر او نیست:

و در مرتبه سوم کفاره هست که یک گوسفند باشد؛ و اگر دروغگو باشد احتیاط آن است که در یک مرتبه، یک گوسفند کفاره بدهد، و در دو مرتبه یک گاو و در سه مرتبه یک شتر (کفاره دهد) بلکه خالی از قوت نیست.

مسئله ۲۵- اگر به دروغ جدال کند و کفاره بدهد سپس برای مرتبه دوم جدال نماید بعید نیست که یک گوسفند واجب باشد نه یک گاو، و اگر دوبار جدال کند و یک گاو کفاره دهد سپس بار دیگر جدال نماید ظاهر این است که کفاره اش یک گوسفند باشد و در همین فرض اگر دو بار (دیگر) جدال کند ظاهر این است که کفاره اش یک گاو است نه یک شتر.

مسئله ۲۶- اگر بیشتر از سه مرتبه با راستگویی جدال نمود بر او یک گوسفند است. البته اگر بعد از سه مرتبه کفاره بدهد سپس سه مرتبه (دیگر) و بیشتر جدال نماید کفاره دیگری بر او واجب است.

و اگر به دروغ ده مرتبه یا بیشتر جدال نماید کفاره اش یک شتر است اما اگر بعد از سه مرتبه یا بیشتر کفاره بدهد سپس جدال نماید کفاره بر ترتیب گذشته تکرار می شود.

مسئله ۲۷- در مقام ناچاری برای ثابت کردن حقی یا باطل کردن باطلی قسم به لفظ جلاله و غیر آن جایز است.

دوازدهم: کشتن جانورانی که در بدن سکونت می گیرند از قبیل شپش و کک و مانند اینها. و همچنین است حیواناتی که در بدن دیگر حیوانات می باشند. و انداختن آنها از بدن و انتقال دادن آنها از جایشان به جایی که از آن می افتد جایز نیست بلکه احتیاط آن است که آنها را به جایی که در معرض سقوط می باشند انتقال ندهد؛ بلکه احوط اولی آن است که به جایی که محل اولی شان بیشتر آن ها را حفظ می کند آنها را انتقال ندهد، و بعید نیست که در کشتن آنها کفاره نباشد لیکن احتیاط آن است که مشتی از طعام صدقه بدهد.

٢١٤ ————— في ترك الاحرام

الثالث عشر- لبس الخاتم للزينة، فلو كان للاستحباب أو الخاصة فيه لا للزينة لا إشكال فيه، والأحوط ترك استعمال الخاتم للزينة، بل لو كان فيه الزينة فالأحوط تركه وإن لم يقصدها، بل الحرمة في الصورتين لا تخلو من وجه ولو استعمله قبل الاحرام للزينة أو لغيرها لا إشكال فيه ولو بقي أثره حال الاحرام، وليس في لبس الخاتم واستعمال الخاتم كفارة وإن فعل حراماً.

الرابع عشر- لبس المرأة الحلي للزينة، فلو كان زينة فالأحوط تركه وإن لم يقصدها، بل الحرمة لا تخلو عن قوة، ولا بأس بما كانت معتادة به قبل الاحرام، ولا يجب إخراجها، لكن يحرم عليها إظهاره للرجال حتى زوجها، وليس في لبس الحلي كفارة وإن فعلت حراماً.

الخامس عشر- التدهين وإن لم يكن فيه طيب، بل لا يجوز التدهين بالمطيب قبل الاحرام لو بقي طيبه إلى حين الاحرام، ولا بأس بالتدهين مع الاضطرار، ولا بأكل الدهن إن لم يكن فيه طيب، ولو كان في الدهن طيب فكفارته شاة حتى للمضطرب، وإلا فلا شيء عليه.

السادس عشر- إزالة الشعر كثيره وقليله حتى شعرة واحدة عن الرأس واللحية و سائر البدن بحلق أو نتف أو غيرهما بأي نحو كان ولو باستعمال النورة، سواء كانت الإزالة عن نفسه أو غيره ولو كان محلاً.

مسألة ٢٨- لا بأس بإزالة الشعر للضرورة كدفع القملة وإيدائه العين مثلاً، ولا بأس بسقوط الشعر حال الوضوء أو الغسل بلا قصد الإزالة.

مسألة ٢٩- كفارة حلق الرأس إن كان لغير ضرورة شاة على الأحوط بل لا يبعد ذلك ولو كان للضرورة اثني عشر مداً من الطعام لسته مساكين لكل منهم مدان، أو دم شاة أو صيام ثلاثة أيام والأحوط في إزالة شعر الرأس بغير حلق كفارة الحلق.

مسألة ٣٠- كفارة نتف الإبطين شاة، والأحوط ذلك في نتف إحداهما، وإذا مس شعره فسقط شعرة أو أكثر فالأحوط كف طعام يتصدق به.

سیزدهم: انگشتر به دست کردن به جهت زینت؛ که اگر برای استحباب یا خاصیتی که در آن است باشد نه برای زینت، اشکالی در آن نیست، و احتیاط آن است که حنا را برای زینت استعمال نکند، بلکه اگر در حنا زینت باشد احتیاط ترک آن است اگر چه قصد زینت را نداشته باشد، بلکه در این دو صورت، حرمت، خالی از وجه نیست، و اگر قبل از احرام برای زینت یا غیر آن استعمال کرده باشد اشکالی در آن نیست ولو اینکه اثر آن در حال احرام باقی باشد. و در انگشتر به دست کردن و حنا بستن کفاره نیست اگر چه فعل حرام انجام داده است.

چهاردهم: پوشیدن زن زیور را برای زینت. پس اگر زینت باشد احتیاط ترک آن است اگر چه قصد زینت ننماید، بلکه حرمت آن خالی از قوت نیست؛ ولی زیوری که قبل از احرام عادت به آن داشته است اشکال ندارد و بیرون آوردن آن واجب نیست لیکن نشان دادن آن به مردان حتی شوهرش بر او حرام است و در پوشیدن زیورها کفاره نیست اگر چه فعل حرام انجام داده است. پانزدهم: روغن مالیدن؛ اگر چه دارای بوی خوش و عطر نباشد؛ بلکه مالیدن روغنی که دارای عطری قبل از احرام، در صورتی که بوی آن تا وقت احرام باقی می ماند جایز نیست، ولی در ضرورت و ناچاری، مالیدن روغن اشکالی ندارد.

و خوردن روغنی که دارای بوی خوش و عطر نیست اشکالی ندارد، و اگر روغن دارای بوی عطر باشد کفاره اش یک گوسفند است حتی برای کسی که اضطراب به آن دارد، و اگر دارای بوی عطر نباشد چیزی بر او نیست.

شانزدهم: از بین بردن مو؛ زیاد و کم آن حتی یک مو از سر و ریش و بقیه بدن چه با تراشیدن یا کندن یا غیر آن ها بهر نحوی که باشد ولو اینکه با استعمال «نوره» باشد چه مورا از خود ازاله کند یا از غیر خودش ولو اینکه آن دیگری در حال احرام نباشد.

مسئله ۲۸ - به جهت ضرورت و ناچاری، ازاله مو اشکالی ندارد، مانند جلوگیری از شپش و اذیت رساندن موبه چشم مثلاً و مویی که در حال وضو یا غسل بدون قصد ازاله آن، می افتد اشکالی ندارد.

مسئله ۲۹ - کفاره تراشیدن سر اگر غیر ضروری باشد احتیاطاً یک گوسفند است بلکه وجوب این کفاره بعید نیست، و اگر تراشیدن آن بخاطر ناچاری باشد «کفاره اش» دوازده مد طعام به شش فقیر است که به هر کدامشان دو مد داده شود، یا ذبح یک گوسفند یا روزه سه روز است و احتیاط آن است که در ازاله موی سر که با تراشیدن نباشد کفاره تراشیدن باشد.

مسئله ۳۰ - کفاره کندن موی زیر هر دو بغل یک گوسفند است و همین کفاره گوسفند برای کندن موی یکی از آنها احتیاط است، و اگر دستی به مویش بکشد و یک مویا بیسر بیفتد احتیاطاً یک کف طعام صدقه بدهد.

السابع عشر - تغطية الرجل رأسه بكل ما يغطيه حتى الحشيش والحناء والطين ونحوها على الأحوط فيها، بل الأحوط أن لا يضع على رأسه شيئاً يغطي به رأسه، و في حكم الرأس بعضه، والأذن من الرأس ظاهراً فلا يجوز تغطيته، ويستثنى من الحكم عصام القربة و عصابة الرأس للصداع.

مسألة ٣١ - لا يجوز ارتماسه في الماء ولا غيره من المائعات، بل لا يجوز ارتماس بعض رأسه حتى أذنه فيما يغطيه، ولا يجوز تغطية رأسه عند النوم، فلو فعل غفلة أو نسياناً أزاله فوراً، ويستحب التلبية حينئذ بل هي الأحوط، نعم لا بأس بوضع الرأس عند النوم على المخدة ونحوها، ولا بأس بتغطية وجهه مطلقاً.

مسألة ٣٢ - كفارة تغطية الرأس بأي نحو شاة، والأحوط ذلك في تغطية بعضه، والأحوط تكررها في تكرار التغطية وإن لا يبعد عدم وجوبه حتى إذا تخللت الكفارة، وإن كان الاحتياط مطلوباً فيه جداً.

مسألة ٣٣ - تجب الكفارة إذا خالف عن علم وعمد، فلا تجب على الجاهل بالحكم ولا على الغافل والساهي والناسي.

الثامن عشر - تغطية المرأة وجهها بنقاب و برقع ونحوها حتى المروحة والأحوط عدم التغطية بما لا يتعارف كالحشيش والطين، وبعض الوجه في حكم تمامه، نعم يجوز وضع يديها على وجهها، ولا مانع من وضعه على المخدة ونحوها للنوم.

مسألة ٣٤ - يجب ستر الرأس عليها للصلاة و وجب ستر مقدار من أطراف الوجه مقدمة، لكن إذا فرغت من الصلاة يجب رفعه عن وجهها فوراً.

مسألة ٣٥ - يجوز إسدال الثوب وإرساله من رأسها إلى وجهها إلى أنفها، بل إلى نحرها للستر عن الأجني، والأولى الأحوط أن تسدله بوجه لا يلصق بوجهها ولو بأخذه بيدها.

مسألة ٣٦ - لا كفارة على تغطية الوجه ولا على عدم الفصل بين الثوب

هفدهم: پوشانیدن مرد است سر خود را با هر چه که آن را بپوشاند؛ حتی احتیاطاً با گیاه و حنا و گِل و مانند اینها (سرش را بپوشاند). بلکه احتیاط آن است که چیزی را بر سر نگذارد که بوسیله آن سرش پوشیده شود؛ و قسمتی از سر در حکم تمام سر است و ظاهراً گوش از سر می باشد پس پوشانیدن آن جایز نیست.

و بند مشک آب و دستمال سر برای سردرد، از این حکم استثناء شده است.

مسئله ۳۱- جایز نیست سر را زیر آب و زیر مایع دیگری کند بلکه قسمتی از سر حتی گوش را جایز نیست در چیزی فرو برد که آن را می پوشاند، و در وقت خوابیدن پوشانیدن سر جایز نیست، پس اگر از روی غفلت یا فراموشی آن را پوشانید فوراً پوشش را برطرف می کند، و در این حال لبیک گفتن مستحب بلکه احوط است. ولی گذاشتن سر بر بالش و مانند آن در وقت خواب، اشکالی ندارد و پوشانیدن صورتش بطور کلی اشکال ندارد.

مسئله ۳۲- کفاره پوشیدن سر به هر نحوی که باشد، یک گوسفند است. و در پوشانیدن قسمتی از سر هم احتیاطاً یک گوسفند است. و در صورتی که بطور مکرر سر را بپوشاند، احتیاط تکرار کفاره است، اگر چه بعید نیست که تکرار کفاره واجب نباشد حتی در آن صورتی که در بین پوشانیدن ها کفاره را داده باشد اگر چه در این صورت، احتیاط بسیار مطلوب است.

مسئله ۳۳- در صورتی که عمداً و از روی علم مخالفت کند (و سرش را بپوشاند) کفاره واجب است؛ بنابراین بر کسی که حکم را نمی داند و بر شخص غافل و بر کسی که سهو کرده و فراموش نموده کفاره واجب نیست.

هجدهم: پوشانیدن زن است روی خود را به نقاب و برقع^۱ و مانند اینها حتی بادبز. و احتیاط آن است که روی خود را با چیزهایی که متعارف هم نیست بپوشاند مانند گیاه و گل. و قسمتی از صورت در حکم تمام آن است، ولی گذاشتن دودستش را بر صورتش جایز است. و برای خواب صورت را روی بالش و مانند آن گذاشتن مانعی ندارد.

مسئله ۳۴- پوشانیدن سر برای نماز بر زن واجب است، و پوشانیدن مقداری از اطراف صورت به عنوان مقدمه (پوشانیدن سر)، واجب است لیکن وقتی از نماز فارغ شد فوراً باید آن را از روی (اطراف) صورتش بردارد.

مسئله ۳۵- جایز است بمنظور پوشش از نامحرم لباسش (مثلاً چادر) را از روی سرش به روی صورتش رها کند (و بکشد) تا به مقابل بینی بلکه تا مقابل گودی گردنش برسد و بهتر و احتیاط آن است که آن را طوری رها کند که به صورتش نچسبد و لوبه اینکه با دستش آن را نگهدارد.

مسئله ۳۶- نه بر پوشانیدن صورت، کفاره است و نه بر فاصله نینداختن میان لباس (چادر) و

(۱) تکه پارچه که زنان با آن چهره خود را می پوشانند.

والوجه و إن كانت أحوط في الصورتين.

التاسع عشر - التظليل فوق الرأس للرجال دون النساء، فيجوز لهن بأية كيفية، و كذا جاز للأطفال، ولا فرق في التظليل بين كونه في المحمل المغطى فوقه بما يوجهه أو في السيارة والقطار والطائرة والسفينة ونحوها المسقفة بما يوجهه، والأحوط عدم الاستظلال بما لا يكون فوق رأسه كالسير على جنب المحمل أو الجلوس عند جدار السفينة والاستظلال بهما و إن كان الجواز لا يخلو من قوة.

مسألة ٣٧ - حرمة الاستظلال مخصوصة بحال السير وطبي المنازل من غير فرق بين الراكب وغيره، و أما لو نزل في منزل كمنى أو عرفات أو غيرها فيجوز الاستظلال تحت السقف والخيمة وأخذ المظلة حال المشي فيجوز لمن كان في منى أن يذهب مع المظلة إلى المذبح أو إلى محل رمي الجمرات و إن كان الاحتياط في الترك .

مسألة ٣٨ - جلوس المحرم حال طي المنزل في المحمل وغيره مما هو مسقف إذا كان السير في الليل خلاف الاحتياط و إن كان الجواز لا يخلو من قوة، فيجوز السير محرماً مع الطائرة السائرة في الليل.

مسألة ٣٩ - إذا اضطر إلى التظليل حال السير لبرد أو حر أو مطر أو غيرها من الأعذار جاز، وعليه الكفارة.

مسألة ٤٠ - كفارة الاستظلال شاة و إن كان عن عذر على الأحوط والأقوى كفاية شاة في إحرام العمرة و شاة في إحرام الحج و إن تكرر منه الاستظلال فيهما.

العشرون - إخراج الدم من بدنه ولو بنحو الخدش أو المسواك ، و أما إخراجها من بدن غيره كقلع ضرسه أو حجامته فلا بأس به ، كما لا بأس بإخراجها من بدنه عند الحاجة والضرورة، ولا كفارة في الإدماء ولو لغير ضرورة.

الحادى والعشرون - قلم الأظفار وقصها كلاً أو بعضاً من اليد أو الرجل من

صورت اگر چه در (هر) دو صورت، احتیاط کفاره است.

نوزدهم: سایه قرار دادن بالای سر خود برای مردان نه زنان.

پس سایه قراردادن سر برای زنها به هر کیفیتی باشد جایز است، و همچنین برای اطفال جایز است، و در سایه قرار دادن، بین آنکه در محملی باشد که روپوشی که سایبانست دارد یا در اتومبیل و قطار و هواپیما و کشتی و مانند اینها که دارای سقف سایبان باشد، فرقی نیست.

و احتیاط آن است که به چیزی که بالای سرش نیست و استظلال نکند مانند راه رفتن در کنار محمل یا نشستن در کنار دیواره کشتی که روی سرش به این وسیله سایه شود، اگر چه جواز اینگونه استظلال خالی از قوت نیست.

مسئله ۳۷- حرمت استظلال مخصوص به وقت سیر و پیمودن (راه برای) منزلها است و بین سواره و غیر سواره فرقی نمی باشد، ولی اگر در منزل مانند منی یا عرفات یا غیر اینها فرود آمد (و منزل کرد) جایز است که زیر سایه سقف و چادر رود و در حال راه رفتن، چتر بردارد، بنابراین برای کسی که در منی است جایز است با چتر به کشتارگاه یا محل رمی جمرات برود؛ اگر چه احتیاط در ترک آن است.

مسئله ۳۸- نشستن شخص محرم در حال پیمودن (راه برای) منزل، در محمل و غیر آن از چیزهایی که دارای سقف است وقتی که حرکتشان در شب باشد، خلاف احتیاط است اگر چه جواز آن خالی از قوت نیست پس حرکت شخص محرم با هواپیمایی که شب حرکت می کند جایز است.

مسئله ۳۹- اگر در حال پیمودن راه به جهت سرما یا گرما یا باران یا عذرهای دیگر به استظلال اضطرار پیدا کند، جایز است و کفاره بر او واجب است.

مسئله ۴۰- کفاره سایه قرار دادن، یک گوسفند است، حتی بنا بر احتیاط اگر چه از روی عذر باشد، و اقوی آنست که یک گوسفند در احرام عمره و یک گوسفند در احرام حج کفایت می کند اگر چه چند مرتبه در آنها استظلال نموده باشد.

بیستم: بیرون آوردن خون از بدنش ولو با خراشیدن یا مسواک باشد؛ و اما بیرون آوردن خون از بدن دیگری مثل کندن دندان او یا حجامت او اشکالی ندارد همان طوری که در وقت ناچاری و نیاز، اگر از بدن خودش خون بیرون بیاورد اشکالی ندارد. و در خون انداختن ولو اینکه ضروری نباشد، کفاره نیست.

بیست و یکم: چیدن و کوتاه کردن همه و یا بعضی از ناخنها از دست و یا پا است؛ و بین

٢٢٠ ————— في ترك الاحرام

غير فرق بين آلاته كالمقراض والمدية ونحوهما، والأحوط عدم إزالته ولو بالضرس ونحوه، بل الأحوط عدم قص الظفر من اليد الزائدة أو الإصبع الزائدة وإن لا يبعد الجواز لو علم أنها زائدان.

مسألة ٤١ - الكفارة في كل ظفر من اليد أو الرجل مد من الطعام ما لم يبلغ في كل منها العشرة، فلو قص تسعة أظفار من كل منها فعليه لكل واحد مد.

مسألة ٤٢ - الكفارة لقص جميع أظفار اليد شاة، ولقص جميع أظفار الرجل شاة، نعم لو قصهما في مجلس واحد فللمجموع شاة إلا مع تخلل الكفارة بين قص الأول والثاني فعليه شاتان، ولو قص جميع أظفار إحديهما وبعض الأخرى فجميع شاة، ولللبعض لكل ظفر مد، ولو قص جميع إحديهما في مجلس أو مجلسين وجميع الأخرى في مجلس آخر أو مجلسين آخرين فعليه شاتان، ولو قص جميع أظفاريده في مجالس عديدة فعليه شاة، وكذا في قص ظفر الرجل.

مسألة ٤٣ - لو كان أظفاريده أو رجله أقل من عشرة فقص الجميع فلكل واحد مد، والأحوط دم شاة، ولو كانت أكثر فقص الجميع فعليه شاة، وكذا لو قص جميع أظفاره الأصلية على الأحوط، ولو قص بعض الأصلية وبعض الزائدة فلكل من الأصلية مد، والأولى الأحوط تكفير مد لكل من الزائدة.

مسألة ٤٤ - لو اضطر إلى قلم أظفاره أو بعضها جاز، والأحوط الكفارة بنحو ما ذكر.

الثاني والعشرون - قلع الضرس ولو لم يدم على الأحوط، وفيه شاة على الأحوط.

الثالث والعشرون - قلع الشجر والحشيش النابتين في الحرم وقطعهما، ويستثنى منه موارد: الأول ما نبت في داره ومنزله بعد ما صارت داره ومنزله، فإن غرسه وأنبتة بنفسه جاز قلعهما وقطعهما، وإن لم يغرس الشجر بنفسه فالأحوط الترك وإن كان الأقوى الجواز، ولا يترك الاحتياط في الحشيش إن لم

وسیله ناخن گرفتن مثل قیچی و چاقو و مانند اینها فرقی نیست و احتیاط آن است که ناخن را ولو با دندان و مانند آن نگیرد بلکه احتیاط آن است که ناخن دست زیادی یا انگشت زیادی را (هم) نگیرد اگر چه در صورتی که زیادی بودن آنها معلوم باشد، بعید نیست که گرفتن ناخن آنها جایز باشد.

مسئله ۴۱ - کفاره هر ناخنی از دست یا پا مادامی که در هر کدام از آنها به ده نرسیده است یک مد طعام می باشد پس اگر نه ناخن پا و نه تای دست را بگیرد باید برای هریک از آنها یک مد طعام بدهد.

مسئله ۴۲ - کفاره گرفتن تمام ناخنهای دست یک گوسفند است، و کفاره گرفتن تمام ناخنهای پا (هم) یک گوسفند است، ولی اگر ناخنهای پا و دست را در یک نشست بگیرد (کفاره) برای همه آنها یک گوسفند است، مگر اینکه میان گرفتن اولی (تمام ناخنهای دست) و گرفتن دومی (تمام ناخنهای پا) کفاره بدهد که در این صورت دو گوسفند بر او (واجب) است و اگر تمام ناخنهای یکی از آنها (مثلاً دستها) و بعضی از ناخنهای دیگری (مثلاً پا) را بگیرد، برای گرفتن تمام ناخنهای (مثلاً دست) یک گوسفند و برای بعضی از ناخنهای (پا) برای هر ناخنی، یک مد طعام (واجب) است و اگر تمام ناخنهای یکی از آنها (مثلاً دست) را در یک یا دو نشست و تمام ناخنهای دیگری (مثلاً پا) را در یک یا دو نشست دیگر بگیرد بر او دو گوسفند (واجب) است و اگر تمام ناخنهای دستش را در نشستهای متعددی بگیرد بر او یک گوسفند (واجب) است؛ و همچنین است در گرفتن ناخن پا.

مسئله ۴۳ - اگر ناخنهای دست یا پایش کمتر از ده باشد و همه را بگیرد (باید) برای هریک ناخن یک مد (طعام واجب) است و احتیاط قربانی نمودن یک گوسفند است. و اگر بیشتر از ده ناخن باشد و همه را بگیرد بر او یک گوسفند (واجب) است. و بنا بر احتیاط همچنین است اگر تمام ناخنهای اصلیش را بگیرد. و اگر بعضی از ناخنهای اصلی و بعضی از ناخنهای زیادی را بگیرد برای هریک از ناخنهای اصلی یک مد (طعام، واجب) است و بهتر و احوط آن است که برای هریک از ناخنهای زیادی (هم) یک مد طعام کفاره بدهد.

مسئله ۴۴ - اگر به گرفتن تمام ناخنهایش یا بعضی از آنها ناچار گردد، گرفتن آن جایز است و احتیاطاً کفاره را به نحوی که ذکر شد اداء نماید.

بیست و دوم: کندن دندان است ولو اینکه بنا بر احتیاط خون نیاید؛ و کفاره اش بنا بر احتیاط یک گوسفند است.

بیست و سوم: کندن درخت و گیاهی که در حرم روئیده اند و بریدن آنها؛ و مواردی از آن استثناء شده است اول: آنچه که در خانه و منزلش بعد از آنکه خانه و منزل او گردیده، بروید، که اگر خودش آنها را کاشته باشد کندن و بریدن آنها جایز است و اگر خودش درخت را

٢٢٢ _____ في الطواف

ينبتة بنفسه، ولو اشترى داراً فيه شجر وحشيش فلا يجوز له قطعها، الثاني شجر الفواكه والنخيل سواء أنبتته الله تعالى أو الآدمي، الثالث الإذخر وهو حشيش.

مسألة ٤٥ - لو قطع الشجرة التي لا يجوز قطعها أو قلعها فإن كانت كبيرة فعليه بقرة، وإن كانت صغيرة فعليه شاة على الأحوط.

مسألة ٤٦ - لو قطع بعض الشجر فالأقوى لزوم الكفارة بقيمته، وليس في الحشيش كفارة إلا الاستغفار.

مسألة ٤٧ - لو مشى على النحو المتعارف وقطع حشيشاً فلا بأس به كما جاز تعليف ناقتة به، لكن لا يقطع هو لها.

مسألة ٤٨ - لا يجوز للمحل أيضاً قطع الشجر والحشيش من الحرم فيما لا يجوز للمحرم.

الرابع والعشرون - لبس السلاح على الأحوط كالسيف والخنجر والطبنجة ونحوها مما هو آلات الحرب إلا لضرورة، ويكره حمل السلاح إذا لم يلبسه إن كان ظاهراً، والأحوط الترك .

القول في الطواف

الطواف أول واجبات العمرة، وهو عبارة عن سبعة أشواط حول الكعبة المعظمة بتفصيل و شرائط آتية، وهو ركن يبطل العمرة بتركه عمداً إلى وقت فوته سواء كان عالماً بالحكم أو جاهلاً، ووقت فوته ما إذا ضاق الوقت عن إتيانه وإتيان سائر أعمال العمرة وإدراك الوقوف بعرفات.

مسألة ١ - الأحوط لمن أبطل عمرته عمداً الاتيان بحج الافراد وبعده بالعمرة والحج من قابل.

مسألة ٢ - لو ترك الطواف سهواً يجب الاتيان به في أي وقت أمكنه، وإن

نکاشته باشد احتیاط در ترک آن است اگر چه اقوی جواز آن است و اگر گیاه را خودش نکاشته باشد احتیاط را ترک نکند (و آن را نکند و نبُرد). و اگر خانه‌ای بخرد که در آن درخت و گیاه باشد، قطع آنها جایز نیست.

مورد دوم: درخت میوه‌ها و درخت خرما، چه خدای متعال آن را رویانده باشد. و چه انسان.

مورد سوم: الأذخر، و آن گیاهی است.

مسئله ۴۵ - اگر درختی را که بریدن آن جایز نیست بُرد یا بکند چنانچه بزرگ باشد بر او (به عنوان کفاره) یک گاو (واجب) است و اگر کوچک باشد بنابر احتیاط بر او یک گوسفند (واجب) است.

مسئله ۴۶ - اگر قسمتی از درخت را قطع کند اقوی آنست که باید قیمت آن را کفاره بدهد و در کندن گیاه کفاره‌ای نیست مگر استغفار.

مسئله ۴۷ - اگر بطور متعارف راه برود و گیاهی را قطع کند اشکالی ندارد همان طوری که می‌تواند شترش را با گیاه علف دهد لیکن باید او «علفها را» برای شتر قطع نکند.

مسئله ۴۸ - برای شخصی هم که محل است بریدن درخت و گیاه از حرم، در جایی که برای محرم جایز نیست، جایز نمی‌باشد.

بیست و چهارم: به تن داشتن اسلحه بنابر احتیاط، مثل شمشیر و خنجر و تیانه و مانند اینها از چیزهایی که اسباب جنگ محسوب می‌شود مگر بخاطر ناچاری.

و مکروه است سلاح را همراه بردارد در صورتی که به تن او نبوده و ظاهر باشد، و احوط ترک آن است.

گفتاری درباره طواف

طواف اولین واجبات عمره است و آن عبارت از هفت بار گشتن دور کعبه معظمه است، به تفصیل و شرایطی که می‌آید و طواف رکن است که ترک عمدی آن تا وقت فوت آن، عمره را باطل می‌کند چه حکم را بدانند یا ندانند، و وقت فوت آن وقتی است که برای آوردن آن و آوردن سایر اعمال عمره و رسیدن به وقوف عرفات وقت تنگ باشد.

مسئله ۱ - برای کسی که عمداً عمره‌اش را باطل کرده است احتیاط آن است که حج افراد و بعد از آن عمره بجا آورد و در سال آینده حج بیاورد.

مسئله ۲ - اگر سهواً طواف را ترک کند واجب است هر وقتی که ممکنش شود آن را بیاورد. و

٢٢٤ _____ في واجبات الطواف

- رجع إلى محله و أمكنه الرجوع بلا مشقة وجب، وإلا استتاب لا تيانه .
- مسألة ٣ - لولم يقدر على الطواف لمرض و نحوه فان أمكن أن يطاف به ولو بحمله على سرير وجب، و يجب مراعاة ما هو معتبر فيه بقدر الامكان؛ وإلا تجب الاستتابة عنه .
- مسألة ٤ - لو سعى قبل الطواف فالأحوط إعادته بعده، ولو قدم الصلاة عليه يجب إعادتها بعده .

القول في واجبات الطواف

- وهي قسمان: الأول في شرائطه، وهي أمور :
- الأول - النية بالشرائط المتقدمة في الاحرام .
- الثاني - الطهارة من الأكبر والأصغر، فلا يصح من الجنب والحائض و من كان محدثاً بالأصغر، من غير فرق بين العالم والجاهل والناسي .
- مسألة ١ - لو عرضه في أثناء الحدث الأصغر فان كان بعد إتمام الشوط الرابع توضأ وأتى بالبقية وصح، وإن كان قبله فالأحوط الاتمام مع الوضوء والاعادة، ولو عرضه الأكبر وجب الخروج من المسجد فوراً و أعاد الطواف بعد الغسل لولم يتم أربعة أشواط، وإلا أتمه .
- مسألة ٢ - لو كان له عذر عن المائبة يتيمم بدلاً عن الوضوء أو الغسل، والأحوط مع رجاء ارتفاع العذر الصبر إلى ضيق الوقت .
- مسألة ٣ - لو شك في أثناء الطواف أنه كان على وضوء فان كان بعد تمام الشوط الرابع توضأ و أتم طوافه وصح، وإلا فالأحوط الاتمام ثم الاعادة، ولو شك في أثناءه في أنه اغتسل من الأكبر؟ يجب الخروج فوراً، فان أتم الشوط الرابع فشك أتم الطواف بعد الغسل و صح، والأحوط الاعادة، وإن عرضه الشك قبله

اگر به محفلش برگشته و می تواند بدون مشقت به مکه برگردد واجب است و گرنه برای انجام طواف باید نایب بگیرد.

مسئله ۳- اگر بخاطر بیماری و مانند آن توانایی بر طواف نداشته باشد چنانچه ممکن باشد که او را طواف بدهند ولو به اینکه او را روی تخت بگذارند واجب است و مراعات چیزهایی که در طواف معتبر است به قدر امکان واجب است و گرنه باید از طرف او نایب گرفته شود.

مسئله ۴- اگر قبل از طواف سعی نماید احتیاط آن است که بعد از طواف سعی را اعاده نماید و اگر نماز را بر طواف مقدم داشته است باید آن را بعد از طواف اعاده نماید.

واجبات طواف

واجبات طواف دو قسم است: اول در شرایط آن است، و آنها چند چیز است:

اول: نیت؛ با همان شرایطی که در احرام گذشت.
دوم: طهارت از حدث اکبر و اصغر؛ بنا بر این از جنب و حائض و از کسی که محدث به حدث اصغر است صحیح نمی باشد، و بین عالم و جاهل و فراموش کننده فرقی نیست.

مسئله ۱- اگر در اثنای طواف، حدث اصغری از او سر بزند پس اگر بعد از تمام کردن شوط چهارم باشد باید وضو بگیرد و بقیه طواف را بجا آورد و صحیح است، و اگر قبل از تمام کردن شوط چهارم است احتیاط آن است که طواف را با وضو تمام کند و اعاده نماید و اگر حدث اکبر از او سر بزند باید فوراً از مسجد خارج شود و بعد از غسل، طواف را در صورتی که چهار شوط را تمام نکرده باشد، اعاده نماید، و گرنه همان را تمام کند.

مسئله ۲- اگر از طهارت با آب عذر داشته باشد باید بدل از وضو یا غسل، تیمم نماید و احتیاط آن است که با امید برطرف شدن عذر، تا تنگ شدن وقت صبر نماید.

مسئله ۳- اگر در اثنای طواف شک کند که وضو داشته است (یا نه؟) پس اگر بعد از تمام شدن شوط چهارم باشد باید وضو بگیرد و طوافش را تمام نماید و صحیح است، و گرنه احتیاط آن است که آن را تمام نکند سپس اعاده نماید. و اگر در اثنای طواف شک کند که آیا از حدث اکبر غسل نموده (یا نه؟) واجب است فوراً (از مسجد) خارج شود، پس اگر شوط چهارم را تمام کرده سپس شک نموده است، باید بعد از غسل، طواف را تمام کند و صحیح است، و احتیاط اعاده آن است، و اگر قبل از تمام شدن شوط چهارم این شک پیدا شده است باید بعد از غسل

٢٢٦ _____ في واجبات الطواف
أعاد الطواف بعد الغسل، ولو شك بعد الطواف لا يعتني به، و يأتي بالطهور
للأعمال اللاحقة.

الثالث - طهارة البدن واللباس، والأحوط الاجتناب عما هو المعفوع عنه في
الصلاة كالدم الأقل من الدرهم وما لا تتم فيه الصلاة حتى الخاتم، وأما دم
القروح والجروح فإن كان في تطهيره حرج عليه لا يجب، والأحوط تأخير
الطواف مع رجاء إمكان التطهير بلا حرج بشرط أن لا يضيق الوقت، كما أن
الأحوط تطهير اللباس أو تعويضه مع الامكان.

مسألة ٤ - لو علم بعد الطواف بنجاسة ثوبه أو بدنه حاله فالأصح صحة
طوافه، ولو شك في طهارتها قبل الطواف جاز الطواف بهما وصح إلا مع العلم
بالنجاسة والشك في التطهير.

مسألة ٥ - لو عرضته نجاسة في أثناء الطواف أتمه بعد التطهير وصح وكذا لو
رأى نجاسة واحتمل عروضها في الحال، ولو علم أنها كانت من أول الطواف
فالأحوط الاتمام بعد التطهير ثم الاعادة سيما إذا طال زمان التطهير، فالأحوط
حينئذ الاتيان بصلاة الطواف بعد الاتمام ثم إعادة الطواف والصلاة، ولا فرق
في ذلك الاحتياط بين إتمام الشوط الرابع وعدمه.

مسألة ٦ - لو نسي الطهارة و تذكر بعد الطواف أو في أثناءه فالأحوط
الاعادة.

الرابع - أن يكون مختوناً، وهو شرط في الرجال لا النساء والأحوط مراعاته
في الأطفال، فلو أحرم الطفل الأغلف بأمر وليه أو أحرمه وليه صح إحرامه ولم
يصح طوافه على الأحوط، فلو أحرم بالحج حرم عليه النساء على الأحوط،
وتحل بطواف النساء مختوناً أو الاستنابة له للطواف، ولو ولد الطفل مختوناً صح
طوافه.

الخامس - ستر العورة، فلو طاف بلا ستر بطل طوافه، و تعتبر في الساتر

طواف را اعاده نماید، و اگر بعد از طواف شک نماید نباید اعتناء کند، و برای اعمال بعدی تحصیل طهارت می نماید.

سوم: طهارت بدن و لباس؛ و احتیاط آن است که از آنچه در نماز عفو شده مثل خون کمتر از یک درهم و چیزی که نماز با آن تمام نیست حتی انگشتر، اجتناب نماید، و اما خون قروح و جروح پس اگر تطهیر آن موجب حرج بر او باشد واجب نیست، و احتیاط آن است که با امید اینکه تطهیر بدون حرج برای او ممکن شود، به شرطی که وقت ضیق نشود طواف را تأخیر بیندازد، کما اینکه احتیاط آن است که در صورت امکان لباس را تطهیر یا تعویض کند.

مسئله ۴- اگر بعد از طواف بداند که لباس یا بدنش در حال طواف نجس بوده قول صحیحتر آن است که طوافش صحیح است، و اگر قبل از طواف در طهارت بدن و لباس شک داشته باشد، طواف با آنها جایز و صحیح است مگر اینکه نجس بودن آنها را بداند و در تطهیر آنها شک داشته باشد.

مسئله ۵- اگر در اثنای طواف نجاستی به او برسد باید بعد از اینکه آن را تطهیر نمود طوافش را تمام نماید و صحیح است. و همچنین است اگر نجاستی را ببیند و احتمال بدهد که در همان حال پیدا شده است؛ ولی اگر بداند که آن نجاست از اول طواف بوده احتیاط آن است که بعد از تطهیر، طواف را تمام کند سپس طواف را اعاده نماید، مخصوصاً اگر زمان تطهیر آن طول بکشد.

بنابر این در این صورت احتیاط این است که بعد از تمام کردن طواف، نماز طواف را بخواند سپس طواف و نماز را اعاده نماید و در این احتیاط، فرقی بین تمام کردن شوط چهارم و تمام نکردن آن نیست.

مسئله ۶- اگر طهارت را فراموش کند و بعد از طواف یا در اثنای آن یادش بیاید احتیاط، اعاده آن است.

چهارم: اینکه ختنه شده باشد؛ و این شرط در مردان است نه زنان و احتیاط، رعایت آن در اطفال است، پس اگر طفلی که ختنه نشده به دستور ولیّش محرم شود یا ولیّش او را محرم نماید، احرامش صحیح است و طوافش بنابر احتیاط صحیح نیست، پس اگر به احرام حج محرم شده باشد زنهای بنابر احتیاط بر او حرام می باشند و در صورتی که ختنه شود و طواف نساء بجا آورد یا برای طواف برایش نایب گرفته شود، (زنها برای او) حلال می شوند، و اگر طفل بصورت ختنه شده متولد شود طوافش صحیح است.

پنجم: پوشاندن عورت؛ پس اگر بدون ستر عورت طواف نماید طوافش باطل است و چیزی که

الاباحة فلا يصح مع المغصوب، بل لا يصح على الأحوط مع غصبية غيره من سائر لباسه.

السادس - الموالاة بين الأشواط عرفاً على الأحوط بمعنى أن لا يفصل بين الأشواط بما يخرج عن صورة طواف واحد.

القسم الثاني - ما عد جزءاً لحقيقته، ولكن بعضها من قبيل الشرط، والأمر سهل.

وهي أمور:

الأول - الابتداء بالحجر الأسود، وهو يحصل بالشروع من الحجر الأسود من أوله أو وسطه أو آخره.

الثاني - الختم به، ويجب الختم في كل شوط بما ابتدأ منه، ويتم الشوط به، وهذا الشرطان يحصلان بالشروع من جزء منه، والدور سبعة أشواط، والختم بما بدأ منه، ولا يجب بل لا يجوز ما فعله بعض أهل الوسوسة وبعض الجهال مما يوجب الوهن على المذهب الحق، بل لو فعله في صحة طوافه إشكال.

مسألة ٧ - لا يجب الوقوف في كل شوط، ولا يجوز ما فعله الجهال من الوقوف والتقدم والتأخر بما يوجب الوهن على المذهب.

الثالث - الطواف على اليسار بأن تكون الكعبة المعظمة حال الطواف على يساره، ولا يجب أن يكون البيت في تمام الحالات محاذياً حقيقة للكتف، فلو انحرف قليلاً حين الوصول إلى حجر اسماعيل (ع) صح وإن تمايل البيت إلى خلفه ولكن كان الدور على المتعارف، وكذا لو كان ذلك عند العبور عن زوايا البيت، فإنه لا إشكال فيه بعد كون الدور على النحو المتعارف مما يفعله سائر المسلمين.

مسألة ٨ - الاحتياط بكون البيت في جميع الحالات على الكتف الأيسر وإن كان ضعيفاً جداً ويجب على الجهال والعوام الاحتراز عنه لو كان موجباً للشبهة

عورت را می پوشاند باید مباح باشد.

پس طواف با غصبی صحیح نیست بلکه بنابر احتیاط، در صورتی که از بقیه لباسهایش غصبی باشد طوافش صحیح نیست.

ششم: بودن موالات عرفی بین شوطها احتیاطاً؛ به این معنی که بین شوطها طوری فاصله نیندازد که آن را از صورت طواف واحد خارج کند.

قسم دوم: (از واجبات طواف) چیزهاییست که جزء حقیقت طواف شمرده شده است، ولیکن بعضی از آنها از قبیل شرط می باشند و مطلب سهل است و آنها چند چیز است:

اول: آغاز کردن بطواف از حجر الأسود، و این به شروع (نمودن طواف) از (محاذات) حجرالأسود از اول یا وسط یا آخر آن حاصل می شود.

دوم: خاتمه دادن طواف به حجر الأسود، و در هر شوطی واجب است از همانجایی که شروع نموده به همانجا ختم نماید. و با آن یک شوط تمام می شود، و این دو شرط (اول و دوم) با شروع نمودن به طواف از جزئی از حجرالأسود و هفت شوط دورزدن و پایان دادن طواف آنجا که از آن شروع نموده بود حاصل می شوند.

و واجب بلکه جایز نیست آنچه را که بعضی از وسواسها و بعضی از نادانها از کارهایی که موجب وهن بر مذهب حق می شود بجا می آورند بلکه اگر چنین کرد در صحیح بودن طوافش اشکال است.

مسئله ۷- ایست کردن و توقف در هر شوطی واجب نیست، و آنچه را که بعضی از نادانها بجا می آورند، که می ایستند، جلو می روند، عقب می روند بطوری که موجب وهن بر مذهب می شود جایز نیست.

سوم: طواف نمودن به طرف چپ؛ به اینکه کعبه معظمه در حال طواف در طرف چپ او قرار بگیرد، و واجب نیست که بیت شریف در تمام حالات طواف محاذی حقیقی دوش او باشد پس اگر در وقتی که به حجر اسماعیل (علیه السلام) می رسد مختصری انحراف پیدا کند طوافش صحیح است، اگر چه بیت متمایل به پشت سر او شود ولیکن دورزدن او بر طبق متعارف باشد و همچنین است اگر این مختصر انحراف هنگام گذشتن از زاویه های بیت پیدا شود، که قطعاً اشکالی ندارد. بعد از آنکه دورزدن بنحو متعارف باشد همانگونه که سایر مسلمین انجام می دهند، اشکالی ندارد.

مسئله ۸- احتیاط به اینکه بیت در تمام حالات طواف به طرف کتف چپ او باشد اگر چه خیلی ضعیف است و اشخاص جاهل و عوام در صورتی که موجب شهرت (انگشت نما شدن) و وهن مذهب شود، باید از آن اجتناب نمایند، لیکن اگر شخص دانا و عاقلی بخواهد احتیاط کند

ووهن المذهب لكن لا مانع منه لو فعله عالم عاقل بنحو لا يكون مخالفاً للتقية أو موجباً للشهرة.

مسألة ٩ - لو طاف على خلاف المتعارف في بعض أجزاء شوطه مثلاً - كما لو صار بواسطة المزاحمة وجهه إلى الكعبة أو خلفه إليها أو طاف على خلفه على عكس المتعارف - يجب جبرانه، ولا يجوز الاكتفاء به.

مسألة ١٠ - لو سلب بواسطة الازدحام الاختيار منه في طوافه فطاف ولو على اليسار بلا اختيار وجب جبرانه وإتيانه باختيار، ولا يجوز الاكتفاء بما فعل.

مسألة ١١ - يصح الطواف بأي نحو من السرعة والبطء ماشياً وراكباً لكن الأولى المشي اقتصاداً.

الرابع - إدخال حجر اسماعيل عليه السلام في الطواف، فيطوف خارجه عند الطواف حول البيت، فلو طاف من داخله أو على جداره بطل طوافه وتجب الاعادة، ولو فعله عمداً فحكمه حكم من أبطل الطواف عمداً كما مر، ولو كان سهواً فحكمه حكم إبطال الطواف سهواً، ولو تخلف في بعض الأشواط فلا أحوط إعادة الشوط، والظاهر عدم لزوم إعادة الطواف وإن كانت أحوط.

الخامس - أن يكون الطواف بين البيت ومقام إبراهيم عليه السلام ومقدار الفصل بينهما في سائر الجوانب، فلا يزيد عنه، وقالوا: إن الفصل بينهما ستة وعشرين ذراعاً ونصف ذراع، فلا بد أن لا يكون الطواف في جميع الأطراف زائداً على هذا المقدار.

مسألة ١٢ - لا يجوز جعل مقام إبراهيم داخلًا في طوافه، فلو أدخله بطل، ولو أدخله في بعضه أعاد ذلك البعض، والأحوط إعادة الطواف بعد إتمام دوره باخراجه.

مسألة ١٣ - يضيق محل الطواف خلف حجر اسماعيل بمقداره، وقالوا بقي هناك ستة أذرع ونصف تقريباً، فيجب أن لا يتجاوز هذا الحد ولو تخلف أعاد

به نحوی که مخالف تقیه یا موجب شهرت نباشد مانعی ندارد.

مسئله ۹- اگر در بعضی از اجزای شوطش خلاف متعارف، طواف نماید- مثلاً مثل اینکه اگر بواسطه تراحم جمعیت صورتش رو به کعبه یا پشتش به کعبه شود، یا بر عکس متعارف عقب عقبکی طواف نماید- واجب است آن را جبران کند و اکتفا به آن جایز نیست.

مسئله ۱۰- اگر بواسطه ازدحام جمعیت، اختیار از او در طوافش گرفته شد و بی اختیار طواف کرد ولو اینکه بیت در طرف چپ او باشد، واجب است آن را جبران کند و با اختیار بجا آورد و اکتفاء به آنچه که انجام داده جایز نیست.

مسئله ۱۱- طواف بهر نحو باشد از سرعت و کندی، پیاده و سواره صحیح است لیکن بهتر آن است که پیاده معتدل باشد.

چهارم: داخل نمودن حجر اسماعیل (علیه السلام) را در طواف؛ بنا بر این در وقت طواف دور بیت بیرون حجر اسماعیل طواف مینماید، پس اگر از داخل حجر اسماعیل یا روی دیوار آن طواف نماید طوافش باطل است، و اعاده اش واجب است، و اگر عمداً چنین کند حکم آن مانند حکم کسی است که عمداً طواف را باطل نموده است، کما اینکه گذشت. و اگر سهواً باشد حکمش حکم کسی است که طواف را سهواً باطل نموده است. و اگر این خلافکاری در بعضی از شوطها باشد احتیاط اعاده آن شوط است، و ظاهر این است که لازم نیست طواف را اعاده نماید اگر چه موافق احتیاط است.

پنجم: اینکه طواف میان بیت و مقام ابراهیم (علیه السلام) و در این مقدار فاصله در بقیه اطراف بیت باشد.

پس فاصله را بیشتر از این مقدار نکنند، و گفته اند که: فاصله بین مقام و بیت بیست و شش ذراع و نیم است پس باید طواف در همه اطراف در بیشتر از این مقدار نباشد.

مسئله ۱۲- جایز نیست که مقام ابراهیم (علیه السلام) را در طوافش داخل نماید، پس اگر آن را داخل طواف نمود باطل می شود؛ و اگر در قسمتی از طواف، آن (مقام) را داخل طواف کرد همان را اعاده نماید.

و احتیاط آن است که بعد از آنکه همان دو را با بیرون قرار دادن مقام از طواف، تمام کرد،- طواف را اعاده کند.

مسئله ۱۳- پشت حجر اسماعیل به اندازه حجر، محل طواف تنگ می شود، و گفته اند که: آنجا تقریباً شش ذراع و نیم باقی می ماند، پس واجب است که از این حد تجاوز نکنند و اگر تخلف کرد همان جزء را در حد اعاده نماید.

هذا الجزء في الحدّ.

السادس - الخروج عن حائط البيت وأساسه، فلو مشى عليها لم يجز ويجب جبرانه، كما لو مشى على جدران الحجر وجب الجبران وإعادة ذلك الجزء، ولا بأس بوضع اليد على الجدار عند الشاذروان، والأولى تركه.

السابع - أن يكون طوافه سبعة أشواط.

مسألة ١٤ - لو قصد الإتيان زائداً عليها أو ناقصاً عنها بطل طوافه ولو أتمه سبعاً، والأحوط إلحاق الجاهل بالحكم بل الساهي والغافل بالعمد في وجوب الاعادة.

مسألة ١٥ - لو تخيل استحباب شوط بعد السبعة الواجبة فقصد أن يأتي بالسبعة الواجبة وأتى بشوط آخر مستحب صح طوافه.

مسألة ١٦ - لو نقص من طوافه سهواً فإن جاوز النصف فالأقوى وجوب إتمامه، إلا أن يتخلل الفعل الكثير، فحينئذٍ الأحوط الإتمام والإعادة وإن لم يجاوزه أعاد الطواف، لكن الأحوط الإتمام والإعادة.

مسألة ١٧ - لو لم يتذكر بالنقص إلا بعد الرجوع إلى وطنه مثلاً يجب مع الامكان الرجوع إلى مكة لاستينافه، ومع عدمه أو حرجيته تجب الاستنابة، والأحوط الإتمام ثم الإعادة.

مسألة ١٨ - لو زاد على سبعة سهواً فإن كان الزائد أقل من شوط قطع وصح طوافه، ولو كان شوطاً أو أزيد فالأحوط إتمامه سبعة أشواط بقصد القرية من غير تعيين الاستحباب أو الوجوب، وصلى ركعتين قبل السعي وجعلها للفريضة من غير تعيين للطواف الأوّل أو الثاني، وصلى ركعتين بعد السعي لغير الفريضة.

مسألة ١٩ - يجوز قطع الطواف المستحب بلا عذر، وكذا المفروض على الأقوى، والأحوط عدم قطعه بمعنى قطعه بلا رجوع إلى أن تفوت الموالة العرفية.

مسألة ٢٠ - لو قطع طوافه ولم يأت بالمنافي - حتى مثل الفصل الطويل - أتمه

ششم: بیرون بردن طواف کننده از دیوار بیت و پایه آن؛ پس اگر روی آنها راه رود جایز نیست، و باید آن را جبران کند، کما اینکه اگر روی دیوارهای حجر راه رود واجب است جبران کند و آن جزء را اعاده نماید. و دست گذاشتن روی دیوار بیت در طرف شاذروان اشکالی ندارد و بهتر آن است که آن را ترک نماید.

هفتم: آنکه طوافش هفت دور باشد.

مسئله ۱۴- اگر قصد کند که بیشتر از هفت دور یا کمتر از آن طواف کند طوافش باطل است ولو اینکه آن را هفت دور تمام کند و احتیاط آن است که کسی که حکم را نمی داند بلکه کسی که سهو کرده و شخص غافل، در وجوب اعاده به شخصی که عمداً چنین قصدی کرده ملحق شود.

مسئله ۱۵- اگر خیال کند که بعد از هفت شوط واجب، یک شوط مستحب است و قصد کرد هفت شوط را که انجام داد یک شوط دیگر که مستحب است بیاورد، طوافش صحیح است.

مسئله ۱۶- اگر سهواً از طوافش کم کند پس اگر از نصف گذشته است اقوی آن است که باید آن را تمام کند مگر اینکه کار زیادی در بین آن واقع شده باشد، که در این صورت احتیاط تمام کردن آن و اعاده آن است، و اگر از نصف نگذشته باشد طواف را اعاده کند لیکن احتیاط آن است که آن را تمام و اعاده کند.

مسئله ۱۷- اگر نقص طواف یادش نیاید مگر پس از اینکه مثلاً به وطنش برگردد در صورت امکان واجب است برای از نوبجا آوردن طواف، به مکه برگردد، و در صورتی که ممکن نیست یا موجب حرج بر او است واجب است کسی را نایب بگیرد و احتیاط تمام کردن آن سپس اعاده آن است.

مسئله ۱۸- اگر سهواً بر هفت دور بیفزاید پس اگر زیادی کمتر از یک شوط است باید قطع کند و طوافش صحیح است، و اگر زیادی یک شوط یا بیشتر باشد احتیاط آن است که آن را با قصد قربت بدون تعیین وجوب یا استحباب به هفت شوط برساند، و قبل از سعی دو رکعت نماز بخواند و آنها را برای طواف فریضه قرار دهد بدون آنکه طواف اول یا دوم را معین کند و بعد از سعی دو رکعت نماز برای غیر فریضه بخواند.

مسئله ۱۹- قطع طواف مستحبی بدون عذر جایز است و همچنین است طواف واجب بنابر اقوی، ولی احتیاط آن است که آن را قطع ننماید، به این معنی که آن را قطع نماید بدون آنکه برگردد تا وقتی که موالات عرفی از دست برود.

مسئله ۲۰- اگر طوافش را قطع نماید و منافی - حتی مانند فاصله طولانی - بجا نیاورده باشد آن را تمام می کند و طوافش صحیح است، و اگر منافی بجا آورده باشد پس اگر بعد از دور چهارم

٢٣٤ _____ في واجبات الطواف
وصح طوافه، ولو أتى بالمنافي فان قطعه بعد تمام الشوط الرابع فالأحوط إتمامه و
إعادته.

مسألة ٢١ - لو حدث عذر بين طوافه من مرض أو حدث بلا اختيار فان كان
بعد تمام الشوط الرابع أتمه بعد رفع العذر وصح، وإلا أعاده.

مسألة ٢٢ - لو شك بعد الطواف والانصراف في زيادة الأشواط لا يعتني به و
بنى على الصحة، ولو شك في النقيصة فكذلك على إشكال، فلا يترك الاحتياط،
ولو شك بعده في صحته من جهة الشك في أنه طاف مع فقد شرط أو وجود مانع
بنى على الصحة حتى إذا حدث قبل الانصراف بعد حفظ السبعة بلا نقيصة و
زيادة.

مسألة ٢٣ - لو شك بعد الوصول إلى الحجر الأسود في أنه زاد على طوافه بنى
على الصحة، ولو شك قبل الوصول في أن ما بيده السابع أو الثامن مثلاً بطل، ولو
شك في آخر الدور أو في الأثناء أنه السابع أو السادس أو غيره من صور النقصان
بطل طوافه.

مسألة ٢٤ - كثير الشك في عدد الأشواط لا يعتنى بشكه، والأحوط استنابة
شخص وثيق لحفظ الأشواط، والظن في عدد الأشواط في حكم الشك.

مسألة ٢٥ - لو علم في حال السعي عدم الاتيان بالطواف قطع وأتى به ثم
أعاد السعي، ولو علم نقصان طوافه قطع وأتم ما نقص، ورجع وأتم ما بقي من
السعي وصح، لكن الأحوط فيها الاتمام والاعادة لو طاف أقل من أربعة
أشواط، وكذا لو سعى أقل منها فتذكر.

مسألة ٢٦ - التكلم والضحك وإنشاد الشعر لا تضر بطوافه لكنها مكروهة و
يستحب فيه القراءة والدعاء وذكر الله تعالى.

مسألة ٢٧ - لا يجب في حال الطواف كون صفحة الوجه إلى القدام بل يجوز
الميل إلى اليمين واليسار والعقب بصفحة وجهه، و جاز قطع الطواف و تقبيل

طوافش را قطع نموده باشد احتیاط آن است که آن را تمام نماید و اعاده اش کند.
 مسأله ۲۱- اگر در بین طوافش عذری از قبیل بیماری یا حادثی بدون اختیار پیدا شود پس اگر بعد از تمام شدن دور چهارم باشد بعد از برطرف شدن عذر آن را تمام می کند و صحیح است، و گرنه باید اعاده اش نماید.

مسأله ۲۲- اگر بعد از طواف و انصراف از آن، در زیاد شدن شوطها شک نماید اعتنا نمی کند و بنا بر صحت می گذارد، و اگر در کم شدن شوطها شک نماید همچنین است (که به شکش اعتنا نمی کند) ولی دارای اشکال است پس احتیاط ترک نشود. و اگر بعد از طواف در صحت طواف شک کند از جهت اینکه شک دارد که با نبود شرط یا وجود مانع طواف نموده است (یا نه؟) بنا را بر صحت می گذارد حتی در صورتی هم که قبل از انصراف پیدا کردن برایش شک حادث شود بعد از آنکه هفت شوط را بدون کم و زیاد محافظت نموده باشد.

مسأله ۲۳- هرگاه بعد از رسیدن به حجر الأسود در اینکه بر طوافش اضافه نموده است (یا نه؟) شک نماید بنا را بر صحت می گذارد، و اگر قبل از رسیدن (به حجر الأسود) در آن دوری که در دست دارد شک نماید که آیا مثلاً این دور هفتم است یا هشتم طوافش باطل است، و اگر در آخر یا وسط دور شک کند که آیا این دور هفتم است یا ششم یا غیر آن از صورتهای کمبود، طوافش باطل است.

مسأله ۲۴- کسی که در عدد دورها زیاد شک می کند، نباید به شکش اعتناء کند و احتیاط آن است که شخص مورد اطمینانی را برای حفظ نمودن دورها، نائب بگیرد؛ و گمان در عدد دورها در حکم شک است.

مسأله ۲۵- اگر در حال سعی بداند که طواف را انجام نداده باید سعی را قطع کند و طواف را بجا آورد. سپس سعی را اعاده نماید؛ و اگر بداند که طوافش ناقص است باید سعی را قطع کند و کمبود طوافش را تکمیل کند و برگردد مابقی سعی را بجا آورد و صحیح است. لیکن احتیاط در این صورت آن است در صورتی که کمتر از چهار دور طواف نموده است، آن را تمام کند و اعاده نماید. و همچنین است اگر کمتر از چهار دور سعی نموده باشد سپس یادش بیاید (که بقیه سعی را تمام و بعد اعاده نماید).

مسأله ۲۶- سخن گفتن و خندیدن و سرودن شعر ضرری به طوافش نمی رساند لیکن اینها مکروه می باشند و در طواف، قرائت قرآن و دعا و ذکر خدای متعال مستحب است.

مسأله ۲۷- در حال طواف واجب نیست که صفحه صورت به جلو باشد بلکه جایز است که با صفحه صورت به طرف راست و چپ و عقب تمایل پیدا کند، و جایز است که طواف را قطع نماید (دست از آن بردارد) و بیت را ببوسد و برای اتمام طواف برگردد، کما اینکه نشستن و دراز

٢٣٦ - في صلاة الطواف
البيت والرجوع لا تمامه، كما جاز الجلوس والاستلقاء بينه بمقدار لا يضر بالموالة العرفية، وإلا فالأحوط الاتمام والاعادة.

القول في صلاة الطواف

مسألة ١ - يجب بعد الطواف صلاة ركعتين له، وتجب المبادرة إليها بعده على الأحوط، وكيفيتها كصلاة الصبح، ويجوز فيها الاتيان بكل سورة إلا العزائم، ويستحب في الأولى التوحيد وفي الثانية الجحد، و جاز الاجهار بالقراءة والاختفات.

مسألة ٢ - الشك في عدد الركعات موجب للبطلان، ولا يبعد اعتبار الظن فيه، وهذه الصلاة كسائر الفرائض في الأحكام.

مسألة ٣ - يجب أن تكون الصلاة عند مقام ابراهيم عليه السلام، والأحوط وجوباً كونها خلفه، وكلما قرب إليه أفضل، لكن لا بحيث يزاحم الناس، ولو تعذر الخلف للازدحام أتى عنده من اليمين أو اليسار، ولولم يمكنه أن يصلي عنده يختار الأقرب من الجانبين والخلف، ومع التساوي يختار الخلف، ولو كان الطرفان أقرب من الخلف لكن خرج الجميع عن صدق كونها عنده لا يبعد الاكتفاء بالخلف، لكن الأحوط إتيان صلاة أخرى في أحد الجانبين مع رعاية الأقربية، والأحوط إعادة الصلاة مع الامكان خلف المقام لو تمكن بعدها إلى أن يضيق وقت السعي.

مسألة ٤ - لو نسي الصلاة أتى بها أينما تذكر عند المقام، ولو تذكر بين السعي رجع وصلى ثم أتم السعي من حيث قطعه وصح، ولو تذكر بعد الأعمال المترتبة عليها لا تجب إعادتها بعدها، ولو تذكر في محل يشق عليه الرجوع إلى المسجد الحرام صلى في مكانه ولو كان بلداً آخر، ولا يجب الرجوع الى الحرم ولو كان

کشیدن در بین طواف به اندازه ای که بمولات عرفی ضرر نرساند جایز است و اگر نه احتیاطاً آن را تمام و اعاده نماید.

گفتاری درباره نماز طواف

مسئله ۱ - بعد از طواف، دو رکعت نماز برای طواف واجب است، و احتیاطاً واجب است که بعد از طواف بخواندن نماز شتاب کند، و کیفیت آن مانند نماز صبح است، و در هر دو رکعت خواندن هر سوره ای غیر از چهار سوره سجده دار جایز است، و در رکعت اول سوره توحید (قل هو الله...) و در رکعت دوم سوره جحد (قل یا ایها الکافرون...) مستحب است، و بلند و آهسته بخواندن قرائت (در آن) جایز است.

مسئله ۲ - شک در عدد رکعات نماز طواف سبب بطلان آن است، و بعید نیست که گمان در عدد رکعات اعتبار داشته باشد؛ و این نماز در احکام مانند بقیه نمازهای واجب می باشد.

مسئله ۳ - واجب است که نماز طواف نزد مقام ابراهیم (علیه السلام) باشد و احتیاط واجب آن است که پشت مقام باشد، و هر چه نزدیک به مقام باشد افضل است، لیکن نه بگونه ای که برای مردم مزاحمت ایجاد شود. و اگر بخاطر ازدحام جمعیت ممکن نباشد که در پشت مقام بخواند، در نزد مقام طرف راست یا چپ آن بخواند، و اگر ممکنش نباشد که نزد مقام بخواند هر یک از پشت مقام و دو طرف آن را که به مقام نزدیکتر است برای خواندن نماز اختیار کند، و اگر هر دو نسبت به مقام مساوی بودند، پشت مقام را انتخاب نماید، و اگر دو طرف نزدیکتر از پشت باشند به مقام لیکن همه آنها از اینکه نزد مقام به آن گفته شود خارج باشند بعید نیست که به خواندن نماز در پشت، اکتفا شود.

لیکن احتیاط آن است که نماز دیگری در یکی از دو طرف که نزدیکتر است بخواند و احتیاط آن است که در صورت امکان نماز را پشت مقام اعاده کند اگر بعد از خواندن آن تا وقتی که وقت سعی تنگ شود تمکن پیدا نماید.

مسئله ۴ - اگر نماز طواف را فراموش کند هر وقتی یادش بیاید باید آن را نزد مقام بخواند. و اگر در بین سعی یادش بیاید برمی گردد و نماز را می خواند سپس از هر جا که سعی را قطع نموده است آن را تمام می کند و سعی صحیح است. و اگر بعد از اعمالی که بعد از نماز باید آنها را انجام دهد یادش بیاید، اعاده آن اعمال بعد از نماز واجب نیست. و اگر در جایی یادش بیاید که برایش برگشتن به مسجد الحرام مشقت دارد نماز را در همانجا ولو اینکه شهر دیگری باشد می خواند، و برگشتن به حرم واجب نیست ولو اینکه آسان باشد. و کسی که حکم را

سهلاً، والجاهل بالحكم بحكم الناسي في جميع الأحكام.
 مسألة ٥ - لومات و كان عليه صلاة الطواف يجب على ولده الأكبر القضاء.
 مسألة ٦ - لولم يتمكن من القراءة الصحيحة ولم يتمكن من التعلم صلى بما
 أمكنه و صحت، ولو أمكن تلقينه فالأحوط ذلك، والأحوط الاقتداء بشخص
 عادل، لكن لا يكتفي به كما لا يكتفي بالنائب.

القول في السعي

مسألة ١ - يجب بعد ركعتي الطواف السعي بين الصفا والمروة، ويجب أن
 يكون سبعة أشواط، من الصفا إلى المروة شوط، ومنها إليه شوط آخر، ويجب
 البدء بالصفا والختم بالمروة، ولو عكس بطل، و تجب الاعادة أينما تذكر ولو بين
 السعي.

مسألة ٢ - يجب على الأحوط أن يكون الابتداء بالسعي من أول جزء من
 الصفا، فلو صعد إلى بعض الدرج في الجبل و شرع كفى، ويجب الختم بأول جزء
 من المروة، و كفى الصعود إلى بعض الدرج، و يجوز السعي ماشياً وراكباً،
 والأفضل المشي.

مسألة ٣ - لا يعتبر الطهارة من الحدث ولا الخبث ولا ستر العورة في السعي، و
 إن كان الأحوط الطهارة من الحدث.

مسألة ٤ - يجب أن يكون السعي بعد الطواف و صلاته، فلو قدمه على
 الطواف أعاده بعده ولو لم يكن عن عمد و علم.

مسألة ٥ - يجب أن يكون السعي من الطريق المتعارف، فلا يجوز الانحراف
 الفاحش، نعم يجوز من الطبقة الفوقانية أو التحتانية لو فرض حدوثها بشرط أن
 تكون بين الجبلين لا فوقهما أو تحتها، والأحوط اختيار الطريق المتعارف قبل

نمی داند در تمام احکام در حکم شخصی است که فراموش کرده است.
مسئله ۵- اگر بمیرد و بر (گردن) او نماز طواف باشد قضاء آن بر فرزند بزرگترش واجب است.

مسئله ۶- اگر توانایی بر قرائت صحیح نداشته باشد و برایش ممکن نباشد که یاد بگیرد به همان نحوی که برایش ممکن است نماز را بخواند و صحیح است. و اگر تلقین کردن به او ممکن است احتیاط همین است.
و احتیاط آن است که به شخص عادلی اقتدا کند لیکن نباید به آن اکتفا کند کما اینکه به نایب نباید اکتفاء نماید.

گفتاری درباره سعی

مسئله ۱- بعد از دو رکعت نماز طواف، سعی بین صفا و مروه واجب است، و واجب است که هفت شوط باشد که از صفا تا مروه یک شوط است، و از مروه تا صفا شوط دیگر. و واجب است از صفا شروع و به مروه ختم شود، و اگر برعکس سعی کند باطل است، و (اگر برعکس کرد) هر جا یادش آمد واجب است اعاده کند ولو اینکه در بین سعی باشد.

مسئله ۲- احتیاطاً واجب است شروع کردن به سعی از جزء اول صفا باشد و اگر روی بعضی از پله های کوه صفا برود و شروع نماید کفایت می کند، و واجب است که در جزء اول مروه ختم شود و روی بعضی از پله ها رفتن کفایت می کند، و پیاده و سواره سعی نمودن جایز است و افضل آن است که پیاده باشد.

مسئله ۳- در سعی، نه طهارت از حدث و نه از نجاست و نه ستر عورت معتبر نیست اگر چه احتیاط آن است که طهارت از حدث داشته باشد.

مسئله ۴- واجب است که سعی بعد از طواف و نماز آن باشد پس اگر آن را بر طواف مقدم بدارد، باید بعد از طواف آن را اعاده نماید ولو اینکه از روی علم و عمد نباشد.

مسئله ۵- واجب است که سعی، از راه متعارف باشد پس انحراف زیاد از راه متعارف جایز نیست.

بلی سعی کردن از طبقه فوقانی یا از طبقه تحتانی اگر درست شود بشرط اینکه سعی بین دو کوه باشد نه بالا یا پایین آنها- جایز می باشد.

و احتیاط آن است که از راهی که قبل از احداث دو طبقه متعارف بوده سعی نماید.

إحداث الطبقتين.

مسألة ٦ - يعتبر عند السعي إلى المروة أو إلى الصفا الاستقبال إليهما، فلا يجوز المشي على الخلف أو أحد الجانبين، لكن يجوز الميل بصفحة وجهه إلى أحد الجانبين أو إلى الخلف، كما يجوز الجلوس والنوم على الصفا أو المروة أو بينهما قبل تمام السعي ولو بلا عذر.

مسألة ٧ - يجوز تأخير السعي عن الطواف وصلاته للاستراحة وتخفيف الحر بلا عذر حتى إلى الليل، والأحوط عدم التأخير إلى الليل، ولا يجوز التأخير إلى الغد بلا عذر.

مسألة ٨ - السعي عبادة يجب فيه ما يعتبر فيها من القصد و خلوصه و هو ركن، و حكم تركه عمداً أو سهواً حكم ترك الطواف كما مر.

مسألة ٩ - لو زاد فيه سهواً شوطاً أو أزيد صح سعيه، والأولى قطعه من حيث تذكر و إن لا يبعد جواز تسميته سبعاً، ولو نقصه وجب الاتمام أينما تذكر، ولو رجع إلى بلده وأمكنه الرجوع بلا مشقة وجب، ولو لم يمكنه أو كان شاقاً استتاب، و لو أتى ببعض الشوط الأول وسهى ولم يأت بالسعي فالأحوط الاستئناف.

مسألة ١٠ - لو أحل في عمرة التمتع قبل تمام السعي سهواً بتخيّل الاتمام و جامع زوجته يجب عليه إتمام السعي، والكفارة بذبح بقرة على الأحوط، بل لو قصر قبل تمام السعي سهواً و فعل ذلك فالأحوط الاتمام والكفارة، والأحوط إلحاق السعي في غير عمرة التمتع به فيها في الصورتين.

مسألة ١١ - لو شك في عدد الأشواط بعد التقصير يمضي ويبني على الصحة، و كذا لو شك في الزيادة بعد الفراغ عن العمل، ولو شك في النقيصة بعد الفراغ والانصراف ففي البناء على الصحة إشكال، فالأحوط إتمام ما احتمل من النقص، ولو شك بعد الفراغ أو بعد كل شوط في صحة ما فعل بنى على الصحة، و كذا لو شك في صحة جزء من الشوط بعد المضى.

مسئله ۶- در سعی بسوی مروه یا بسوی صفا، روبه آنها نمودن لازم است؛ پس سعی با حالت به پشت راه رفتن یا به یکی از دو طرف رفتن جایز نیست لیکن جایز است صفحه صورت را به یکی از دو طرف یا به پشت متمایل گرداند، کما اینکه نشستن و خوابیدن روی صفا یا مروه یا بین آنها، پیش از تمام شدن سعی و بدون عذر جایز است.

مسئله ۷- تأخیر انداختن سعی از طواف و نماز آن، به منظور استراحت و تخفیف گرمی هوا و بدون عذر حتی تا شب جایز است، و احتیاط آن است که تا شب تأخیر نیندازد، و تأخیر انداختن آن به فردا بدون عذر جایز نیست.

مسئله ۸- سعی عبادت است و آنچه در عبادت از قصد قربت و خالص بودن نیت معتبر است در سعی واجب است، و سعی رکن است و حکم ترک آن عمداً یا سهواً حکم ترک طواف است، کما اینکه گذشت.

مسئله ۹- اگر سهواً یک شوط یا بیشتر بر سعی بیفزاید سعیش صحیح است، و بهتر آن است که از هر جا متوجه شد آن را قطع نماید اگر چه بعید نیست که به هفت شوط رساندن آن جایز باشد، و اگر سعی را ناقص (و کمتر از هفت شوط) انجام داده باشد هر جا متوجه شد واجب است آن را کامل کند؛ و اگر به شهر خودش برگشته و بتواند که بدون مشقت (به مکه) برگردد واجب است و اگر نتواند یا سخت باشد باید نایب بگیرد. و اگر قسمتی از شوط اول را بجا آورد و سهو نماید و سعی بجا نیاورد احتیاط آن است که از سر بگیرد.

مسئله ۱۰- اگر در عمره تمتع سهواً قبل از تمام کردن سعی به خیال اینکه تمام کرده، از احرام بیرون آید و با زوجه اش نزدیکی کند بر او واجب است سعی را تمام کند، و بنا بر احتیاط با ذبح یک گاو کفاره بدهد، بلکه اگر قبل از تمام کردن سعی، سهواً تقصیر نماید و آن کار (نزدیکی با همسر) را انجام دهد احتیاط آن است که آن را تمام کند و کفاره بدهد؛ و احتیاط آن است که سعی در غیر عمره تمتع به سعی در آن در هر دو صورت ملحق شود.

مسئله ۱۱- اگر بعد از تقصیر در عدد شوط های سعی شک نماید بگذرد (و اهمیت ندهد) و بنا را بر صحت بگذارد. و همچنین است اگر بعد از فارغ شدن از عمل در زیادی سعی شک نماید. و اگر بعد از فراغ از عمل و انصراف از آن در کمبود (داشتن سعی) شک نماید بنا بر صحت گذاشتن اشکال دارد، و احتیاط آن است که هر چه که احتمال کمی آن را می دهد تکمیل نماید.

و اگر بعد از فارغ شدن یا بعد از هر شوطی، در صحت آنچه که انجام داده شک کند، بنا را بر صحت می گذارد؛ و همچنین است اگر بعد از انجام قسمتی از دور، در صحت آن قسمت شک نماید.

مسألة ١٢ - لو شك وهو في المروة بين السبع والزيادة كالتسع مثلاً بني على الصحة، ولو شك في أثناء الشوط أنه السبع أو الست مثلاً بطل سعيه، وكذا في أشباهه من احتمال النقيصة، وكذا لو شك في أن ما بيده سبع أو أكثر قبل تمام الدور.

مسألة ١٣ - لو شك بعد التقصير في إتيان السعي بني على الاتيان، ولو شك بعد اليوم الذي أتى بالطواف في إتيان السعي لا يبعد البناء عليه أيضاً، لكن الأحوط الاتيان به إن شك قبل التقصير.

القول في التقصير

مسألة ١ - يجب بعد السعي التقصير أي قص مقدار من الظفر أو شعر الرأس أو الشارب أو اللحية، والأولى الأحوط عدم الاكتفاء بقص الظفر، ولا يكفي حلق الرأس فضلاً عن اللحية.

مسألة ٢ - التقصير عبادة تجب فيه النية بشرائطها، فلو أخل بها بطل إحرامه إلا مع الجبران.

مسألة ٣ - لو ترك التقصير عمداً وأحرم بالحج بطلت عمرته، والظاهر صيرورة حجه إفراداً، والأحوط بعد إتمام حجه أن يأتي بعمره مفردة وحج من قابل، ولو نسي التقصير إلى أن أحرم بالحج صحت عمرته، ويستحب الفدية بشاة، بل هي أحوط.

مسألة ٤ - يحل بعد التقصير كل ما حرم عليه بالاحرام حتى النساء.

مسألة ٥ - ليس في عمرة التمتع طواف النساء، ولو أتى به رجاء أو احتياطاً لا مانع منه.

مسئله ۱۲- اگر در حالی که در مروه است بین هفت و زیاده مانند نه مثلاً شک نماید باید بنا را بر صحت بگذارد و اگر در اثنای دور در اینکه دور هفتم است یا مثلاً دور ششم شک نماید سعیش باطل است.

و همچنین است نظایر آن که احتمال نقص در آنها بدهد.

و همچنین است اگر قبل از تمام شدن دور در آنچه که در دست دارد شک نماید که هفتم است یا بیشتر.

مسئله ۱۳- اگر بعد از تقصیر در اصل انجام دادن سعی شک نماید باید بنا بگذارد که سعی نموده است

و اگر در روز بعد از روزی که طواف نموده، در آوردن سعی شک نماید باز هم بعید نیست که بنا بر صحت آن است لیکن احتیاط آن است که اگر قبل از تقصیر شک نموده سعی را بجا آورد.

گفتاری درباره تقصیر

مسئله ۱- واجب است بعد از سعی، تقصیر نماید؛ یعنی مقداری از ناخن یا موی سر یا شارپ یا محاسن را بچیند و بهتر و احوط آن است که به گرفتن ناخن اکتفا نکند، و تراشیدن سر تا چه رسد به محاسن کفایت نمی کند.

مسئله ۲- تقصیر عبادتی است که نیت در آن با شرایطش واجب است و اگر اخلاقی به نیت وارد آورد احرامش باطل است مگر اینکه جبران کند.

مسئله ۳- اگر عمداً تقصیر را ترک کند و برای حج محرم شود، عمره اش باطل است؛ و ظاهر این است که حجش تبدیل به حج افراد می شود، و احتیاط آن است که بعد از تمام کردن حجش، عمره مفرده ای بجا آورد و در سال آینده حج نماید. و اگر تقصیر را فراموش کند تا اینکه برای حج احرام ببندد، عمره اش صحیح است، و مستحب است که یک گوسفند فدیة بدهد، بلکه موافق احتیاط است.

مسئله ۴- هر چیزی که به واسطه محرم شدن بر او حرام شده بود حتی زنهار، با تقصیر بر او حلال می شود.

مسئله ۵- در عمره تمتع، طواف نساء نیست و اگر به قصد رجاء و احتیاطاً طواف نساء را انجام دهد مانعی ندارد.

القول في الوقوف بعرفات

مسألة ١ - يجب بعد العمرة الاحرام بالحج والوقوف بعرفات بقصد القرية كسائر العبادات، والأحوط كونه من زوال يوم عرفة إلى الغروب الشرعي، ولا يبعد جواز التأخير بعد الزوال بمقدار صلاة الظهرين إذا جمع بينهما، والأحوط عدم التأخير، ولا يجوز التأخير إلى العصر.

مسألة ٢ - المراد بالوقوف مطلق الكون في ذلك المكان الشريف، من غير فرق بين الركوب وغيره، والمشي وعدمه، نعم لو كان في تمام الوقت نائماً أو مغمى عليه بطل وقوفه.

مسألة ٣ - الوقوف المذكور واجب، لكن الركن منه مسمى الوقوف ولو دقيقة أو دقيقتين، فلو ترك الوقوف حتى مسماه عمداً بطل حجه، ولكن لو وقف بقدر المسمى وترك الباقي عمداً صح حجه وإن أثم.

مسألة ٤ - لو نفر عمداً من عرفات قبل الغروب الشرعي وخرج من حدودها ولم يرجع فعليه الكفارة ببذنة يذبحها لله في أي مكان شاء، والأحوط الأولى أن يكون في مكة، ولو لم يتمكن من البذنة صام ثمانية عشر يوماً، والأحوط الأولى أن يكون على ولاء، ولو نفر سهواً وتذكر بعده يجب الرجوع، ولو لم يرجع أثم ولا كفارة عليه وإن كان أحوط، والجاهل بالحكم كالناسي، ولو لم يتذكر حتى خرج الوقت فلا شيء عليه.

مسألة ٥ - لو نفر قبل الغروب عمداً وندم ورجع ووقف إلى الغروب أو رجع لحاجة لكن بعد الرجوع وقف بقصد القرية فلا كفارة عليه.

مسألة ٦ - لو ترك الوقوف بعرفات من الزوال إلى الغروب لعذر كالنسيان وضييق الوقت ونحوهما كفى له إدراك مقدار من ليلة العيد ولو كان قليلاً، وهو

گفتاری دربارهٔ وقوف در عرفات

مسئله ۱- واجب است بعد از عمره برای حج محرم شود، و با قصد قربت مانند بقیهٔ عبادتها، در عرفات وقوف نماید و احتیاط آن است که وقوف از ظهر روز عرفه تا غروب شرعی آن باشد، و بعید نیست که به مقدار خواندن نماز ظهر و عصر که با هم بخواند جایز باشد از ظهر تا تأخیر بیندازد.

و احتیاط آن است که تأخیر نیندازد، و تأخیر انداختن تا عصر جایز نیست.

مسئله ۲- منظور از وقوف، مطلق بودن در آن مکان شریف است و فرقی بین سوار شدن و غیر آن و راه رفتن و عدم آن نیست.

اما اگر در تمام وقت، خواب یا بیهوش باشد و قوفش باطل است.

مسئله ۳- وقوف یاد شده واجب است، ولی مقدار رکن آن مستمای وقوف است ولو اینکه یک دقیقه یا دو دقیقه باشد.

پس اگر وقوف را حتی مستمای آن را عمداً ترک نماید حجتش باطل است ولی اگر به مقدار مستمای «بودن» وقوف کند و بقیه آن را، عمداً ترک کند حجتش صحیح است اگر چه گناه کرده است.

مسئله ۴- اگر عمداً قبل از غروب شرعی از عرفات کوچ کند. و از حدود آن خارج شود و بر نگردد بر او (واجب) است یک شتر کفاره بدهد و هر جا که بخواهد آن را برای خدا ذبح نماید، و احتیاط بهتر آن است که ذبح در مکه باشد؛ و اگر توانایی دادن شتر را نداشته باشد هجده روز روزه می گیرد، و احتیاط بهتر آن است که روزه ها پی در پی باشد. و اگر سهواً کوچ نماید و بعد از آن یادش بیاید واجب است برگردد و اگر برگردد گناه کرده است ولی کفاره ندارد اگر چه کفاره احوط است.

و کسی که حکم را نمی داند مانند کسی است که فراموش کند، و اگر یادش نیاید تا وقت- بگذرد چیزی بر او نیست.

مسئله ۵- اگر قبل از غروب، عمداً کوچ کند و پشیمان شود و برگردد و تا غروب وقوف نماید یا برای کاری برگردد لیکن بعد از برگشتن به قصد قربت وقوف کند کفاره ای بر او نیست.

مسئله ۶- اگر وقوف به عرفات را بخاطر عذری مانند فراموشی و ضیق وقت و مانند اینها از ظهر تا غروب ترک نماید، برای او کافی است که به وقوف ولو مختصری از شب عید (در

٢٤٦ _____ في الوقوف بعرفات والمشعر الحرام
الوقت الاضطراري للعرفات، ولو ترك الاضطراري عمداً و بلا عذر فالظاهر
بطلان حجه و إن أدرك المشعر، ولو ترك الاختياري والاضطراري لعذر كفى في
صحة حجه إدراك الوقوف الاختياري بالمشعر الحرام كما يأتي.

مسألة ٧ - لو ثبت هلال دي الحجة عند القاضي من العامة و حكم به ولم
يثبت عندنا فان أمكن العمل على طبق المذهب الحق بلا تقية و خوف و جب، و
إلا وجبت التبعة عنهم، و صح الحج لولم تتبين المخالفة للواقع، بل لا يبعد
الصحة مع العلم بالمخالفة، ولا تجوز المخالفة، بل في صحة الحج مع مخالفة التقية
إشكال، و لما كان أفق الحجاز و نجد مخالفاً لآفاقنا سيما أفق إيران فلا يحصل
العلم بالمخالفة إلا نادراً.

القول في الوقوف بالمشعر الحرام

يجب الوقوف بالمشعر من طلوع الفجر من يوم العيد إلى طلوع الشمس، و هو
عبادة يجب فيه النية بشرائها، والأحوط وجوب الوقوف فيه بالنية الخالصة ليلة
العيد بعد الافاضة من عرفات إلى طلوع الفجر، ثم ينوي الوقوف بين الطلوعين، و
يستحب الافاضة من المشعر قبل طلوع الشمس بنحو لا يتجاوز عن وادي محسر،
ولو جاوزه عصي ولا كفارة عليه، والأحوط الافاضة بنحو لا يصل قبل طلوع
الشمس إلى وادي محسر والركن هو الوقوف بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس
بمقدار صدق مسمى الوقوف ولو دقيقة أو دقيقتين، فلو ترك الوقوف بين الطلوعين
مطلقاً بطل حجه بتفصيل يأتي.

مسألة ١ - يجوز الافاضة من المشعر ليلة العيد بعد وقوف مقدار منها للضعفاء -
كالنساء و الأطفال والشيوخ - و من له عذر - كالخوف والمرض - ولمن ينفر بهم و
يراقبهم ويمرضهم ، والأحوط الذي لا يترك أن لا ينفروا قبل نصف الليل ،

عرفات)، برسد و این وقت، وقت اضطراری عرفات است، و اگر بدون عذر و عمداً وقوف اضطراری را ترک کند، ظاهر این است که حجش باطل است اگرچه به مشعر برسد. و اگر به جهت عذری، وقوف اختیاری و اضطراری عرفه را ترک نماید، رسیدن به وقوف اختیاری مشعرالحرام در صحت حجش کفایت می کند، کما اینکه خواهد آمد.

مسئله ۷- اگر اول ماه ذیحجه نزد قاضی اهل تسنن ثابت شود و به آن حکم نماید و نزد ما ثابت نشود پس اگر بدون تقيه و خوفی عمل بر طبق مذهب حق ممکن باشد باید عمل کرد، و گر نه واجب است از آنها تبعیت شود. و اگر مخالفت با واقع، آشکار نشود حج صحیح است؛ بلکه اگر علم به مخالفت با واقع (هم) باشد بعید نیست که صحیح باشد. و مخالفت با آنها جایز نیست بلکه در صحت حج کسی که با تقيه مخالفت کرده، اشکال است، و از آنجایی که افق حجاز و نجد با افقهای ما مخصوصاً افق ایران متفاوت است، لذا علم به مخالفت واقع پیدا نمی شود مگر بطور ندرت.

گفتاری در مورد وقوف در مشعرالحرام

از طلوع فجر تا طلوع آفتاب روز عید، وقوف در مشعرالحرام واجب است و این وقوف عبادتی است که در آن نیت با شرایطش واجب است، و احتیاط آن است که بعد از کوچ کردن از عرفات، وقوف با نیت خالص در مشعر شب عید تا طلوع فجر واجب باشد سپس نیت وقوف بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب را بنماید.

و مستحب است که قبل از طلوع آفتاب از مشعر کوچ کند بطوری که از «وادی محسر» نگذرد و اگر از آن گذشت، معصیت کرده ولی کفاره ندارد و احتیاط آن است که (از مشعر) طوری کوچ کند که قبل از طلوع آفتاب به وادی محسر نرسد، و رکن، همان وقوف بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب است به مقداری که نام وقوف بر آن صادق باشد ولو اینکه یک دقیقه یا دو دقیقه باشد، که اگر بطور کلی وقوف بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب را ترک نماید حجش باطل است به تفصیلی که می آید.

مسئله ۸- برای ضعیفاء مانند زنها و اطفال و پیر مردان و (برای) کسانی که عذری دارند مانند خوف و بیماری و برای کسی که آنان را کوچ می دهد و مراقبت و پرستاری می کند، جایز است که در شب عید بعد از آنکه مقداری وقوف کردند، کوچ نمایند و احتیاطی که نباید ترک شود آن است که قبل از نصف شب کوچ ننمایند. بنابراین بر این گروه ها وقوف بین الطلوعین

فلا يجب على هذه الطوائف الوقوف بين الطلوعين.

مسألة ٢ - من خرج قبل طلوع الفجر بلا عذر ومتعمداً ولم يرجع إلى طلوع الشمس فإن لم يفته الوقوف بعرفات ووقف بالمشعر ليلة العيد إلى طلوع الفجر صح حجه على المشهور، وعليه شاة، لكن الأحوط خلافه، فوجب عليه بعد إتمامه الحج من قابل على الأحوط.

مسألة ٣ - من لم يدرك الوقوف بين الطلوعين والوقوف بالليل لعذر وأدرك الوقوف بعرفات فإن أدرك مقداراً من طلوع الفجر من يوم العيد إلى الزوال ووقف بالمشعر ولو قليلاً صح حجه.

مسألة ٤ - قد ظهر مما مرّ أن لوقوف المشعر ثلاثة أوقات: وقتاً اختيارياً وهو بين الطلوعين، ووقتاً اضطراريين: أحدهما ليلة العيد لمن له عذر، والثاني من طلوع الشمس من يوم العيد إلى الزوال كذلك، وأن لوقوف عرفات وقتاً اختيارياً هو من زوال يوم عرفة إلى الغروب الشرعي واضطرابياً هو ليلة العيد للمعذور، فحينئذٍ بملاحظة إدراك أحد الموقفين أو كليهما اختيارياً أو اضطرارياً فرداً وتركيباً عمداً أو جهلاً أو نسياناً أقسام كثيرة، نذكر ما هو مورد الابتلاء.

الأول - إدراك اختياريهما، فلا إشكال في صحة حجه من هذه الناحية.

الثاني - عدم إدراك الاختياري والاضطراري منهما، فلا إشكال في بطلانه عمداً كان أو جهلاً أو نسياناً، فيجب عليه الاتيان بعمرة مفردة مع إحرامه الذي للحج، والأولى قصد العدول إليها، والأحوط لمن كان معه الهدي أن يذبحه. ولو كان عدم الإدراك من غير تقصير لا يجب عليه الحج إلا مع حصول شرائط الاستطاعة في القابل، وإن كان عن تقصير يستقر عليه الحج، ويجب من قابل ولو لم يحصل شرائطها.

الثالث - درك اختياري عرفة مع اضطراري المشعر النهاري، فإن ترك اختياري المشعر عمداً بطل، وإلا صح.

واجب نیست.

مسئله ۲- کسی که بدون عذر و عمد پیش از طلوع فجر از مشعر بیرون رود و تا طلوع آفتاب بر نگردد چنانچه وقوف در عرفات از اوفوت نشده و شب عید تا طلوع فجر در مشعر وقوف کرده باشد حجش بنابر مشهور (فقها) صحیح است و بر او یک گوسفند (واجب) است لیکن احتیاط خلاف آن است.

بنابر این پس از تمام کردن حجش بر او واجب است در سال آینده بنابر احتیاط، حج بجا آورد.

مسئله ۳- کسی که بخاطر عذری به وقوف بین الطلوعین و وقوف شب عید نرسد، ولی به وقوف عرفات رسیده باشد اگر چنانچه به مقداری از طلوع فجر تا ظهر روز عید برسد و در مشعر ولو مختصری وقوف نماید حجش صحیح است.

مسئله ۴- از آنچه گذشت روشن شد که برای وقوف در مشعر سه وقت است: یک وقت اختیاری، و آن بین الطلوعین است، و دو وقت اضطراری: یکی از آنها شب عید است برای کسی که عذر دارد، و دومی از طلوع آفتاب روز عید تا ظهر همان روز است باز برای کسی که عذر دارد؛ و (معلوم شد که) برای وقوف عرفات، یک وقت اختیاری است که آن از ظهر روز عرفه تا غروب شرعی آن روز است. و یک وقت اضطراری است که آن شب عید است برای کسی که دارای عذر است. پس در این صورت با ملاحظه رسیدن به یکی از دو موقف (عرفات و مشعر) یا هر دوی آنها، اختیاری آنها یا اضطراری آنها بطور مفرد یا مرکب از روی عمد یا جهل یا فراموشی، اقسام زیادی پیدا می شود که ما موارد مورد ابتلاء آنها را ذکر می کنیم.

اول: رسیدن به اختیاری هر دوی آنها که بدون اشکال حجش از این جهت صحیح است.

دوم: نرسیدن به وقوف اختیاری و اضطراری هر دوی آنها، که بدون اشکال حجش باطل است عمدأ باشد یا از روی جهل و یا از روی فراموشی.

بنابراین بر او واجب است با همان احرامی که برای حج بسته عمره مفرده بجا آورد، و بهتر آن است که قصد عدول به عمره مفرده نماید، و احتیاط برای کسی که قربانی همراه دارد آن است که آن را ذبح کند. و اگر نرسیدن (به وقوفها) بدون تقصیر باشد حج بر او واجب نیست مگر اینکه در سال آینده شرایط استطاعت برایش پیدا شود؛ و اگر (نرسیدنش) از روی تقصیر باشد حج بر او مستقر می شود، و واجب است سال آینده بجا آورد اگر چه شرایط استطاعت را نداشته باشد.

سوم: رسیدن به اختیاری عرفه و اضطراری روزانه مشعر؛ پس اگر عمدأ (وقوف) اختیاری مشعر را ترک کرده باشد حجش باطل است، و اگر عمدی نباشد صحیح است.

٢٥٠ صورادراك اختياري الموقفين واضطرابها

الرابع - درك اختياري المشعر مع اضطرابي عرفة، فان ترك اختياري عرفة عمداً بطل وإلا صح.

الخامس - درك اختياري عرفة مع اضطرابي المشعر الليلي، فان ترك اختياري المشعر بعذر صح، وإلا بطل على الأحوط.

السادس - درك اضطرابي عرفة و اضطرابي المشعر الليلي، فان كان صاحب عذر وترك اختياري عرفة عن غير عمد صح على الأقوى، وغير المعذور إن ترك اختياري عرفة عمداً بطل حجه، وإن ترك اختياري المشعر عمداً فكذلك على الأحوط، كما أن الأحوط ذلك في غير العمد أيضاً.

السابع - درك اضطرابي عرفة و اضطرابي المشعر اليومي، فان ترك أحد الاختيارين متعمداً بطل، وإلا فلا يبعد الصحة وإن كان الأحوط الحج من قابل لو استطاع فيه.

الثامن - درك اختياري عرفة فقط، فان ترك المشعر متعمداً بطل حجه و إلا فكذلك على الأحوط.

التاسع - درك اضطرابي عرفة فقط، فالحج باطل.

العاشر - درك اختياري المشعر فقط، فصح حجه إن لم يترك اختياري عرفة متعمداً، وإلا بطل.

الحادي عشر - درك اضطرابي المشعر النهاري فقط، فبطل حجه .

الثاني عشر - درك اضطرابيه الليلي فقط، فان كان من أولي الأعذار ولم يترك وقوف عرفة متعمداً صح على الأقوى وإلا بطل.

القول في واجبات منى

وهي ثلاثة:

چهارم: رسیدن به اختیاری مشعر با اضطراری عرفه.
پس اگر عمداً (وقوف) اختیاری عرفه را ترک کرده باشد حجش باطل است و اگر عمداً نباشد، صحیح است.

پنجم: رسیدن به اختیاری عرفه با اضطراری شبانه مشعر.
پس اگر (وقوف) اختیاری مشعر را به خاطر عذری ترک کرده باشد حجش صحیح است و گرنه بنا بر احتیاط باطل است.

ششم: رسیدن به اضطراری عرفه با اضطراری شبانه مشعر؛ پس اگر دارای عذر است و بدون عمد، (وقوف) اختیاری عرفه را ترک نموده، بنا بر اقوی حجش صحیح است، و شخصی که عذری ندارد اگر عمداً (وقوف) اختیاری عرفه را ترک نموده، حجش باطل است و اگر عمداً (وقوف) اختیاری مشعر را ترک نموده بنا بر احتیاط همچنین است (حجش باطل است) کما اینکه در غیر عمد هم احتیاط همین است (که اگر ترک او از روی عمد هم نباشد احتیاطاً حجش باطل است).

هفتم: رسیدن به اضطراری عرفه با اضطراری روزه مشعر؛ پس اگر عمداً یکی از دو (وقوف) اختیاری را ترک کرده باشد حجش باطل است و گرنه بعید نیست که صحیح باشد اگر چه احتیاط آن است که اگر استطاعت پیدا کند سال آینده حج نماید.
هشتم: رسیدن به (وقوف) اختیاری عرفه فقط.

پس اگر عمداً (وقوف) مشعر را ترک کرده حجش باطل است، و گرنه بنا بر احتیاط چنین است (باطل است).

نهم: رسیدن به (وقوف) اضطراری عرفه فقط؛ پس حجش باطل است.

دهم: رسیدن به (وقوف) اختیاری مشعر فقط.

پس حجش صحیح است در صورتی که عمداً (وقوف) اختیاری عرفه را ترک نکرده باشد و گرنه باطل است.

یازدهم: رسیدن به (وقوف) اضطراری روزه مشعر فقط؛ پس حجش باطل است.

دوازدهم: رسیدن به (وقوف) اضطراری شبانه مشعر فقط؛ پس اگر از صاحبان عذر است و وقوف عرفه را عمداً ترک نکرده است بنا بر اقوی، حجش صحیح است و گرنه باطل است.

گفتاری در مورد واجبات منی^۱

واجبات منی^۱ سه چیز است:

الأول : رمي جرة العقبة بالحصى، والمعتبر صدق عنوانها، فلا يصح بالرمل ولا بالحجارة ولا بالخرزف ونحوها، ويشترط فيها أن تكون من الحرم، فلا تجزي من خارجه، وأن تكون بكرة لم يرم بها ولو في السنين السابقة، وأن تكون مباحة، فلا يجوز بالمغصوب ولا بما حازها غيره بغير إذنه، ويستحب أن تكون من المشعر.

مسألة ١ - وقت الرمي من طلوع الشمس من يوم العيد إلى غروبه ولونسي جاز إلى اليوم الثالث عشر، ولو لم يتذكر إلى بعده فالأحوط الرمي من قابل ولو بالاستنابة.

مسألة ٢ - يجب في رمي الجمار أمور: الأول - النية الخالصة لله تعالى كسائر العبادات، الثاني - إلقاؤها بما يسمى رمياً، فلو وضعها بيده على المرمى لم يجز، الثالث - أن يكون الالتقاء بيده، فلا يجزي لو كان برجله، والأحوط أن لا يكون الرمي بآلة كالمقلاع وإن لا يبعد الجواز، الرابع - وصول الحصاة إلى المرمى، فلا يحسب ما لا تصل، الخامس - أن يكون وصولها برميها، فلو رمى ناقصاً فأتمه حركة غيره من حيوان أو إنسان لم يجز، نعم لو رمى فأصابته حجراً أو نحوه وارتفعت منه ووصلت المرمى صح، السادس - أن يكون العدد سبعة، السابع - أن يتلاحق الحصيات، فلو رمى دفعة لا يحسب إلا واحدة ولو وصلت على المرمى متعاقبة، كما أنه لو رماها متعاقبة صح وإن وصلت دفعة.

مسألة ٣ - لو شك في أنها مستعملة أم لا جاز الرمي بها، ولو احتمل أنها من غير الحرم وحلت من خارجه لا يعتني به، ولو شك في صدق الحصاة عليها لم يجز الاكتفاء بها، ولو شك في عدد الرمي يجب الرمي حتى يتيقن كونه سبعة، وكذا لو شك في وصول الحصاة إلى المرمى يجب الرمي إلى أن يتيقن به، والظن فيما ذكر بحكم الشك، ولو شك بعد الذبح أو الحلق في رمي الجمرة أو عدده لا يعتني به، ولو شك قبلها بعد الانصراف في عدد الرمي فإن كان في النقيصة فالأحوط

اول: با سنگریزه، جمره عقبه را رمی کند و باید بر سنگها عنوان «حصی» صدق کند پس با ماسه و با سنگ درشت و خرف و مانند اینها جایز نیست، و در این سنگها شرط است که از حرم باشند؛

بنابر این سنگی که از خارج حرم است کافی نیست. و (باید) بکر باشند که ولودر سالهای قبل با آنها رمی نکرده باشند، و (باید) مباح باشند؛ بنابر این با سنگ غصبی و سنگی که دیگری آن را حیازت کرده بدون اذن او جایز نیست. و مستحب است که از مشعر باشند.

مسئله ۱- وقت رمی از طلوع آفتاب روز عید تا غروب آن روز است و اگر فراموش کرد تا روز سیزدهم جایز است و اگر تا بعد از سیزدهم یادش نیامد احتیاط آن است که در سال آینده ولو اینکه نایب بگیرد رمی کند.

مسئله ۲- در رمی جمرات چند چیز واجب است: اول: نیت خالص برای خدای متعال مانند بقیه عبادات، دوم: افکندن آنها است بطوری که رمی و سنگ اندازی نامیده شود، بنابر این اگر با دستش آنها را روی جمره قرار دهد کفایت نمی کند. سوم: اینکه افکندن با دست باشد، پس اگر با پا بیندازد کافی نیست، و احتیاط آن است که با وسیله ای پرتاب نشود مانند «فلاخن» اگر چه بعید نیست که جایز باشد. چهارم: رسیدن سنگها به جمره، پس سنگهایی که به جمرات نرسد حساب نمی شود. پنجم: رسیدن آن به جمره به واسطه پرتاب او باشد بنابر این اگر انداختن ناقص باشد (که به جمره نمی رسد) و حرکت دیگری از حیوان یا انسان آن را کامل کند (و موجب رسیدن آن سنگ به جمره شود) کفایت نمی کند، ولی اگر رمی کند و به سنگی یا مانند آن بخورد (کمانه کند) و از آنجا بلند شود و به جمره بخورد صحیح است. ششم: آنکه شماره اش هفت (سنگ) باشد. هفتم: آنکه سنگها دنبال یکدیگر باشند پس اگر یک دفعه آنها را بزنند یک سنگ حساب می شود، ولو اینکه پی در پی به جمره بخورند، کما اینکه اگر آنها را پی در پی بزنند اگر چه یکدفعه برسند صحیح است.

مسئله ۳- اگر شک کند که آیا این سنگها قبلاً بکار گرفته شده اند یا نه؟ جایز است با آنها رمی نماید، و اگر احتمال دهد که آنها از غیر حرّمند و از بیرون آورده شده اند، اعتناء نکند، و اگر شک کند که به آنها «حصی» گفته می شود یا نه؟ نمی تواند به آنها اکتفا کند، و اگر در عدد زدن سنگها شک نماید باید به قدری رمی کند که یقین به هفت پیدا کند. و همچنین است اگر شک کند که سنگها به جمره رسیده یا نه؟ واجب است رمی کند تا یقین به رسیدن به جمره پیدا کند و گمان در آنچه که ذکر شد در حکم شک است، و اگر بعد از قربانی کردن یا سر تراشیدن در اصل رمی جمره یا در عدد آن شک نماید اعتناء نمی کند، و اگر قبل از قربانی و حلق، بعد از برگشتن از رمی در عدد آن شک کند پس اگر شک در نقیصه داشته باشد احتیاط آن

الرجوع والإتمام، ولا يعتني بالشك في الزيادة، ولو شك بعد الفراغ في الصحة بنى عليها بعد حفظ العدد.

مسألة ٤ - لا يعتبر في الحصى الطهارة ولا في الرامي الطهارة من الحدث أو الخبث.

مسألة ٥ - يستتاب في الرمي عن غير المتمكّن كالأطفال والمرضى والمغمى عليهم، ويستحب حمل المريض مع الامكان عند المرمى ويرمى عنده، بل هو أحوط، ولو صح المريض أو أفاق المغمى عليه بعد تمامية الرمي من النائب لا تجب الإعادة، ولو كان ذلك في الأثناء استأنف من رأس، وكفاية ما رماه النائب محل إشكال.

مسألة ٦ - من كان معذوراً في الرمي يوم العيد جاز له الرمي في الليل.

مسألة ٧ - يجوز الرمي ماشياً وراكباً، والأوّل أفضل.

الثاني من الواجبات: الهدى ويجب أن يكون إحدى النعم الثلاث: الإبل والبقر والغنم، والجاموس بقراً، ولا يجوز سائر الحيوانات، والأفضل الإبل ثم البقر، ولا يجزى واحد عن إثنين أو الزيادة بالاشتراك حال الاختيار، وفي حال الاضطرار يشكل الاجتزاء، فالأحوط الشركة والصوم معاً.

مسألة ٨ - يعتبر في الهدى أمور:

الأوّل - السن فيعتبر في الإبل الدخول في السنة السادسة، وفي البقر الدخول في الثالثة على الأحوط، والمعز كالبقرة، وفي الضأن الدخول في الثانية على الأحوط.

الثاني - الصحة والسلامة، فلا يجزى المريض حتى الأقرع على الأحوط.

الثالث - أن لا يكون كبيراً جداً.

الرابع - أن يكون تامّ الأجزاء، فلا يكفي الناقص كالخصي، وهو الذي أخرجت خصيته، ولا مرضوض الخصية على الأحوط، ولا الخصي في أصل

است که برگردد و عدد را تمام کند، و اعتنا به شک در زیاده نمی کند.
و اگر بعد از آنکه عدد را حفظ نموده بعد از فارغ شدن از رمی، در صحت آن شک نماید باید بنا را بر صحت بگذارد.

مسئله ۴- لازم نیست که سنگها پاک باشند، و در کسی که رمی می کند طهارت از حدث یا نجاست، شرط نیست.

مسئله ۵- برای کسی که توانایی بر رمی ندارد نایب گرفته می شود مانند اطفال و مریضها و بیهوشها.

و مستحب است در صورت امکان مریض نزد جمره برده شود و در حضور او رمی شود، بلکه موافق احتیاط است.

و اگر مریض خوب شود یا بیهوش به هوش آید بعد از آنکه نایب سنگها را زده باشد، اعاده واجب نیست، و اگر در اثناء باشد خودش از نوبجا می آورد، و آنچه را که نایب زده، کفایت آن مورد اشکال است.

مسئله ۶- کسی که روز عید برای رمی عذر دارد برایش جایز است که در شب رمی کند.

مسئله ۷- رمی پیاده و سواره جایز است و اولی افضل است (که پیاده باشد).

دوم: از واجبات قربانی کردن است، و باید یکی از چهار پایان سه گانه: شتر و گاو و گوسفند باشد و گاومیش (جزء) گاو است، و (قربانی) سایر حیوانات جایز نیست، و افضل شتر، سپس گاو است.

و یک قربانی از طرف دو نفر یا بیشتر بطور شریکی در حال اختیار، کفایت نمی کند، و در حال اضطرار، کفایت آن اشکال دارد

پس احتیاط آن است که هم شرکت باشد و هم روزه (بگیرند).

مسئله ۸- در قربانی چند چیز معتبر است:

اول: سن است؛ پس لازم است شتر داخل سال ششم، و گاو بنا بر احتیاط داخل سال سوم شده باشد، و بز مانند گاو است، و جنس بره بنا بر احتیاط (باید) داخل سال دوم شده باشد.

دوم: صحیح و سالم بودن؛ بنا بر این بیمار کفایت نمی کند حتی بنا بر احتیاط نباید کچلی داشته باشد.

سوم: آنکه خیلی بزرگ (پیر) نباشد.

چهارم: آنکه تمام الاجزاء باشد، پس ناقص کفایت نمی کند، مانند خصی، و آن حیوانی است که دو خایه آن را بیرون آورده باشند، و بنا بر احتیاط حیوانی که بیضه آن را کوبیده اند کفایت نمی کند، و نه حیوانی که در اصل خلقت بی خایه است و نه دم بریده و نه گوش بریده

الخلقة، ولا مقطوع الذنب ولا الأذن، ولا يكون قرنه الداخل مكسوراً، ولا بأس بما كسر قرنه الخارج، ولا يبعد الاجتزاء بما لا يكون له أذن ولا قرن في أصل خلقتة، والأحوط خلافه، ولو كان عماه أو عرجه واضحاً لا يكفي على الأقوى، وكذا لو كان غير واضح على الأحوط، ولا بأس بشقاق الأذن وثقبه، والأحوط عدم الاجتزاء به، كما أن الأحوط عدم الاجتزاء بما ابيضت عينه.

الخامس - أن لا يكون مهزولاً، ويكفي وجود الشحم على ظهره، والأحوط أن لا يكون مهزولاً عرفاً.

مسألة ٩ - لولم يوجد غير الخصي لا يبعد الاجتزاء به وإن كان الأحوط الجمع بينه وبين التام في ذي الحجة من هذا العام، وإن لم يتيسر في العام القابل أو الجمع بين الناقص والصوم، ولو وجد الناقص غير الخصي فالأحوط الجمع بينه وبين التام في بقية ذي الحجة، وإن لم يمكن في العام القابل، والاحتياط التام الجمع بينهما وبين الصوم.

مسألة ١٠ - لو ذبح فانكشف كونه ناقصاً أو مريضاً يجب آخر، نعم لو تخيل السمن ثم انكشف خلافه يكفي، ولو تخيل هزاله فذبح برجاء السمن بقصد القرية فتبين سمنه يكفي، ولو لم يحتمل السمن أو يحتمله لكن ذبح من غير مبالاة لا برجاء الاطاعة لا يكفي، ولو اعتقد الهزال و ذبح جهلاً بالحكم ثم انكشف الخلاف فالأحوط الاعادة، ولو اعتقد النقص فذبح جهلاً بالحكم فانكشف الخلاف فالظاهر الكفاية.

مسألة ١١ - الأحوط أن يكون الذبح بعد رمي جمرة العقبة، والأحوط عدم التأخير من يوم العيد، ولو أخر لعذر أو لغيره فالأحوط الذبح أيام التشريق، وإلا ففي بقية ذي الحجة، وهو من العبادات يعتبر فيه النية نحوها، ويجوز فيه النيابة و ينوي النائب، والأحوط نية المنوب عنه أيضاً، ويعتبر كون النائب شيعياً على الأحوط، بل لا يخلو من قوة، وكذا في ذبح الكفارات.

(کفایت نمی کند) و باید شاخ داخلش (شاخ کوچک) شکسته نباشد و حیوانی که شاخ بیرونیش (شاخ بزرگ) شکسته باشد اشکال ندارد. و بعید نیست که به حیوانی که در اصل خلقت گوش و شاخ ندارد اکتفاء گردد و (البته) احتیاط خلاف آن است، و اگر کوری یا لنگیش آشکار باشد بنابر اقوی کفایت نمی کند. و همچنین است احتیاطاً اگر کوری و لنگی آن آشکار نباشد. و شکاف داشتن گوش و سوراخ داشتن آن مانعی ندارد و احتیاطاً به آن اکتفاء نکند، کما اینکه احتیاط آن است که به حیوانی که چشمش سفید شده باشد اکتفاء نکند.

پنجم: اینکه لاغر نباشد و همینکه در کمرش پیه باشد کفایت می کند و احتیاط آن است که عرفاً لاغر نباشد.

مسئله ۹- اگر غیر از خصی پیدا نشود بعید نیست که به همان اکتفاء شود اگر چه احتیاط آن است که بین آن خصی و بین حیوانی که کامل است در ذبحجه همین سال جمع نماید، و اگر ممکن نشد در سال آینده (باشد)، و یا جمع بین حیوان ناقص و روزه (کند) و اگر حیوان ناقصی که خصی نیست پیدا کند احتیاط آن است که بین آن و حیوانی که کامل است در بقیه ماه ذبحجه جمع نماید، و اگر ممکن نشد در سال آینده (باشد) و احتیاط کامل آن است که بین آن دو حیوان و روزه جمع کند.

مسئله ۱۰- اگر قربانی کند سپس معلوم شود که ناقص یا مریض بوده است حیوان دیگری واجب است ولی اگر به خیال چاقی باشد (و ذبح کند) سپس خلاف آن روشن شود کفایت می کند. و اگر خیال می کرد که لاغر است و به امید چاقی و به قصد قربت آن را قربانی کند سپس معلوم شود که چاق بوده کفایت می کند، و اگر احتمال چاقی نمی داد یا احتمال آن را می داد ولی از روی لایبالی گری و نه به امید انجام اطاعت خدا آن را ذبح کند کفایت نمی کند، و اگر اعتقاد داشته که لاغر است ولی چون حکم را نمی دانسته، آن را ذبح کند سپس خلاف آن معلوم شود (که لاغر نبوده است) احتیاطاً (قربانی را) اعاده کند، و اگر اعتقاد داشته که ناقص است و حکم را نمی دانسته و ذبح کرده است سپس خلاف آن معلوم شد (که کامل بوده است)، ظاهر این است که کفایت کند.

مسئله ۱۱- احتیاط آن است که قربانی بعد از رمی جمره عقبه باشد، و احتیاط آن است که از روز عید تأخیر نیفتد، و اگر به جهت عذری بدون آن تأخیر بیندازد احتیاط آن است که در ایام تشریق ذبح کند، و گرنه در بقیه ماه ذبحجه (قربانی نماید) و قربانی کردن از عبادات است که نیت در آن همانند آنها معتبر است، و در قربانی کردن، نیابت جایز است، و نیت را نایب می کند، و احتیاط آن است که منوب عنه هم نیت نماید، و بنابر احتیاط لازم است نایب شیعه سه بلکه خالی از قوت نیست. و همچنین است در ذبح کفاره ها.

مسألة ١٢ - لو شك بعد الذبح في كونه جامعاً للشرائط أولاً لا يعتني به، ولو شك في صحة عمل النائب لا يعتني به، ولو شك في أن النائب ذبح أولاً يجب العلم باتيانته، ولا يكفي الظن، ولو عمل النائب على خلاف ما عينه الشرع في الأوصاف أو الذبح فإن كان عامداً عالماً ضمن ويجب الاعادة، فإن فعل جهلاً أو نسياناً ومن غير عمد فإن أخذ للعمل أجرة ضمن أيضاً، وإن تبرع فالضمان غير معلوم، وفي الفرضين تجب الاعادة.

مسألة ١٣ - يستحب أن يقسم الهدى أثلاثاً، يأكل ثلثه ويتصدق بثلثه و يهدي ثلثه، والأحوط أكل شيء منه وإن لا يجب.

مسألة ١٤ - لو لم يقدر على الهدى بأن لا يكون هو ولا قيمته عنده يجب بدله صوم ثلاثة أيام في الحج و سبعة أيام بعد الرجوع منه.

مسألة ١٥ - لو كان قادراً على الاقتراض بلا مشقة و كلفة و كان له ما بازاء القرض أي كان واجداً لما يؤدي به وقت الأداء وجب الاقتراض والهدى، ولو كان عنده من مؤن السفر زائداً على حاجته و يتمكن من بيعه بلا مشقة وجب بيعه لذلك، ولا يجب بيع لباسه كائناً ما كان، ولو باع لباسه الزائد وجب شراء الهدى، والأحوط الصوم مع ذلك .

مسألة ١٦ - لا يجب عليه الكسب لثمن الهدى، ولو اكتسب و حصل له ثمنه يجب شراؤه.

مسألة ١٧ - يجب وقوع صوم ثلاثة أيام في ذي الحجة، والأحوط وجوباً أن يصوم من السابع إلى التاسع، ولا يتقدم عليه، ويجب التوالي فيها، ويشترط أن يكون الصوم بعد الاحرام بالعمرة، ولا يجوز قبله، ولو لم يتمكن من صوم السابع صام الثامن والتاسع و آخر اليوم الثالث إلى بعد رجوعه من منى، والأحوط أن يكون بعد أيام التشريق أي الحادي عشر والثاني عشر والثالث عشر.

مسألة ١٨ - لا يجوز صيام الثلاثة في أيام التشريق في منى، بل لا يجوز الصوم

مسئله ۱۲- اگر بعد از ذبح شک کند که آیا جامع شرایط بوده یا نه، به شگش اعتناء نمی کند.

و اگر در صحت عمل نایب شک نماید، اعتناء نمی کند؛ و اگر شک کند که آیا نایب قربانی کرده یا نه؟ لازم است علم پیدا کند که ذبح کرده است، و گمان کافی نیست، و اگر نایب برخلاف آنچه شرع مقدس در اوصاف و در ذبح معین کرده عمل نماید پس اگر می دانسته و عمداً چنین کرده ضامن است، و اعاده واجب است، و اگر نمی دانسته یا از روی فراموشی و بدون عمد چنین کرده، چنانچه برای کارش مزدی دریافت نموده باز هم ضامن است، و اگر تبرعاً اقدام کرده معلوم نیست که ضامن باشد، و در هر دو فرض مسئله واجب است اعاده شود.

مسئله ۱۳- مستحب است که قربانی سه قسمت شود، یک سوم آن را خودش بخورد، و یک سومش را صدقه بدهد، و یک سومش را هدیه نماید؛ و احتیاط آن است که چیزی از آن بخورد اگر چه واجب نیست.

مسئله ۱۴- اگر توانایی بر قربانی نداشته باشد، به اینکه نه قربانی داشته باشد و نه قیمت آن را واجب است بجای آن سه روز روزه در حج و هفت روز روزه بعد از مراجعت از حج بگیرد.

مسئله ۱۵- اگر بدون مشقت و سختی بتواند قرض بگیرد و مقابل قرض را داشته باشد، یعنی چیزی داشته باشد که در سر رسید ادای دین، آن را پردازد واجب است قرض کند و قربانی نماید، و اگر بیش از نیازش از توشه های مسافرت نزدش باشد و بدون مشقت بتواند آن را بفروشد واجب است که برای تهیه قربانی آن را بفروشد، و واجب نیست لباسهایش را بفروشد هر طوری که باشد، و اگر لباس اضافه اش را بفروشد واجب است که قربانی بخرد، و احتیاط آن است که علاوه بر آن روزه بگیرد.

مسئله ۱۶- واجب نیست که برای تهیه قربانی، کاسبی کند، و اگر کسب کرد و قیمت قربانی را تهیه کرد واجب است که قربانی بخرد.

مسئله ۱۷- واجب است که سه روز روزه را در ماه ذیحجه قرار دهد، و احتیاط واجب آن است که از روز هفتم تا نهم را روزه بگیرد، و جلوتر نیندازد و واجب است این روزه ها پی در پی باشد و شرط است که این روزه بعد از احرام برای عمره باشد، و قبل از آن جایز نیست، و اگر نتواند که روز هفتم را روزه بگیرد روز هشتم و نهم را روزه می گیرد و روز سوم را تأخیر بیندازد تا پس از آنکه از منی برگردد و احتیاط آن است که (این روز سوم) بعد از ایام تشریق یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم باشد.

مسئله ۱۸- روزه سه روز جایز نیست که در ایام تشریق در منی باشد، بلکه روزه گرفتن در

في أيام التشريق في منى مطلقاً سواء في ذلك الآتي بالحج وغيره.

مسألة ١٩ - الأحوط الأولى لمن صام الثامن والتاسع صوم ثلاثة أيام متوالية بعد الرجوع من منى، وكان أولها يوم النفر أي اليوم الثالث عشر، وينوي أن يكون ثلاثة من الخمسة للصوم الواجب.

مسألة ٢٠ - لو لم يصم اليوم الثامن أيضاً آخر الصيام إلى بعد الرجوع من منى فصام ثلاثة متوالية، ويجوز لمن لم يصم الثامن الصوم في ذي الحجة، وهو موسع له إلى آخره وإن كان الأحوط المبادرة إليه بعد أيام التشريق.

مسألة ٢١ - يجوز صوم الثلاثة في السفر، ولا يجب قصد الإقامة في مكة للصيام، بل مع عدم المهلة للبقاء في مكة جاز الصوم في الطريق ولو لم يصم الثلاثة إلى تمام ذي الحجة يجب الهدى يذبحه بنفسه أو نائبه في منى ولا يفديه الصوم.

مسألة ٢٢ - لو صام الثلاثة ثم تمكن من الهدى لا يجب عليه الهدى ولو تمكن في أثنائها يجب.

مسألة ٢٣ - يجب صوم سبعة أيام بعد الرجوع من سفر الحج، والأحوط كونها متوالية، ولا يجوز صيامها في مكة ولا في الطريق، نعم لو كان بناؤه الإقامة في مكة جاز صيامها فيها بعد شهر من يوم قصد الإقامة، بل جاز صيامها إذا مضى من يوم قصد مدة لورجع وصل إلى وطنه، ولو أقام في غير مكة من سائر البلاد أو في الطريق لا يجوز صيامها ولو مضى المقدار المتقدم، نعم لا يجب أن يكون الصيام في بلده، فلورجع إلى بلده جاز له قصد الإقامة في مكان آخر لصيامها.

مسألة ٢٤ - من قصد الإقامة في مكة هذه الأيام مع وسائل النقل الحديثة فالظاهر جواز صيام السبعة بعد مضي مقدار الوصول معها إلى وطنه وإن كان الأحوط خلافه، لكن لا يترك الاحتياط بعدم الجمع بين الثلاثة والسبعة.

مسألة ٢٥ - لو لم يتمكن من صوم ثلاثة أيام في مكة ورجع إلى محله فإن بقي

ایام تشریق در منی^۱ مطلقاً - چه برای کسی که حج آمده و چه غیر او - جایز نیست.

مسئله ۱۹ - احتیاط بهتر برای کسی که روز هشتم و نهم را روزه گرفته، آن است که بعد از برگشتن از منی^۱ سه روز پی در پی روزه بگیرد که اول آنها روز کوچ یعنی روز سیزدهم باشد، و نیت می کند که سه روز از پنج روز برای روزه واجب باشد.

مسئله ۲۰ - اگر روز هشتم را هم روزه نگیرد روزه را تا مراجعت از منی^۱ تأخیر بیندازد و پس از آن سه روز پی در پی روزه بگیرد؛ و برای کسی که روز هشتم را روزه نگرفته جایز است که در ذیحجه روزه بگیرد، و تا آخر ماه (وقت) برای او توسعه دارد، اگر چه احتیاط این است که بعد از ایام تشریق زود روزه بگیرد.

مسئله ۲۱ - روزه این سه روز در مسافرت جایز است، و برای روزه گرفتن، واجب نیست که در مکه قصد اقامه نماید، بلکه در صورتی که برای ماندن در مکه مهلت (و فرصتی) نباشد جایز است در راه روزه بگیرد، و اگر سه روز را تا آخر ذیحجه روزه نگرفت قربانی (بر او) واجب است که خودش یا نایبش در منی^۱ ذبح نماید، و روزه برایش فایده ای ندارد.

مسئله ۲۲ - اگر سه روز روزه را بگیرد سپس بر قربانی توانایی پیدا کند قربانی بر او واجب نیست، و اگر در اثنای سه روز ممکن شود قربانی واجب است.

مسئله ۲۳ - واجب است بعد از مراجعت از سفر حج هفت روز روزه بگیرد، و احتیاط آن است که پی در پی باشند، و جایز نیست که این هفت روزنه در مکه و نه در راه باشد، ولی اگر بنایش این بوده که در مکه اقامت کند، جایز است که بعد از گذشت یک ماه از روزی که قصد اقامت نموده روزه ها را در مکه بگیرد، بلکه اگر از روزی که قصد اقامت کرده مدتی بگذرد که اگر در این مدت باز می گشت به وطنش می رسید، جایز است (بعد از این مدت) روزه ها را (در مکه) بگیرد، و اگر در غیر مکه در سایر شهرها قصد اقامت کند یا در راه باشد ولو اینکه مدتی که ذکر شد بگذرد، روزه گرفتن آن سه روز جایز نیست، و البته واجب نیست که روزه ها را در شهر خودش بگیرد؛ پس اگر به وطنش برگردد برایش جایز است برای گرفتن روزه ها در جای دیگر قصد اقامه نماید.

مسئله ۲۴ - کسی که در این زمانها با وجود وسایل نقلیه جدید در مکه قصد اقامه نماید ظاهر این است که بعد از آنکه (از وقت قصدش) مدتی بگذرد که با این گونه وسائل (در آن مدت) به وطنش می رسید، جایز است که هفت روز را روزه بگیرد اگر چه احتیاط خلاف آن است؛ لیکن احتیاط را ترک نکند که بین روزه سه روز و هفت روز جمع ننماید.

مسئله ۲۵ - اگر روزه سه روز را در مکه نتواند بگیرد و به محلش برگردد چنانچه از ماه ذیحجه

٢٦٢. في الحلق والتقصير
شهر ذي الحجة صام فيه في محله لكن يفصل بينها وبين السبعة ، ولو مضى
الشهر يجب الهدى، يذبحه في منى ولو بالاستنابة.
مسألة ٢٦ - لو تمكن من الصوم ولم يصم حتى مات يقضي عنه الثلاثة وليه،
والأحوط قضاء السبعة أيضاً.

الثالث من واجبات منى: التقصير.

مسألة ٢٧ - يجب بعد الذبح الحلق أو التقصير ويتخير بينهما إلا طوائف: الأولى
النساء، فإن عليهن التقصير لا الحلق، فلو حلقن لا يجزيهن، الثانية الصرورة، أي
الذي كان أول حجه، فإن عليه الحلق على الأحوط، الثالثة الملبد، وهو الذي
ألزق شعره بشيء لزوج كعسل أو صمغ لدفع القمل ونحوه، فعليه الحلق
على الأحوط، الرابعة من عقص شعره، أي جمعه ولفه وعقده، فعليه الحلق
على الأحوط، الخامسة الخنثى المشكل، فانه إذا لم يكن من إحدى الثلاثة
الأخيرة يجب عليه التقصير، وإلا جمع بينه وبين الحلق على الأحوط.

مسألة ٢٨ - يكفي في التقصير قص شيء من الشعر أو الظفر بكل آلة شاء،
والأولى قص مقدار من الشعر والظفر أيضاً، والأحوط لمن عليه الحلق أن يخلق
جميع رأسه، ويجوز فيها المباشرة والايكال إلى الغير ويجب فيها النية بشرائطها
ينوي بنفسه، والأولى نية الغير أيضاً مع الايكال إليه.

مسألة ٢٩ - لو تعين عليه الحلق ولم يكن على رأسه شعر يكفي إمرار الموصى
على رأسه، ويجزي عن الحلق، ولو تخير من لا شعر له بينه وبين التقصير يتعين
عليه التقصير. ولو لم يكن له شعر حتى في الحاجب ولا ظفر يكفي له إمرار الموصى
على رأسه.

مسألة ٣٠ - الاكتفاء بقصر شعر العانة أو الإبط مشكل، وخلق اللحية لا
يجزي عن التقصير ولا الحلق.

مسألة ٣١ - الأحوط أن يكون الحلق والتقصير في يوم العيد وإن لا يبعد جواز

باقی مانده باید روزه را در آن ماه در جای خودش بگیرد؛ لیکن بین آن سه روز و هفت روز، فاصله بیندازد، و اگر ماه گذشته باشد قربانی واجب است، که آن را در منی ذبح کند و لوبه اینکه نایب بگیرد.

مسئله ۲۶ - اگر بتواند روزه بگیرد و نگیرد تا فوت نماید، باید ولی او سه روز را از او قضا نماید، و احتیاط آن است که هفت روز را هم قضا نماید.

سوم: از واجبات منی تقصیر است.

مسئله ۲۷ - بعد از ذبح واجب است سر تراشد یا تقصیر نماید و بین آن دو مخیر است، مگر چند دسته:

اول: زنان که بر آنها تقصیر (واجب) است نه حلق؛ پس اگر سر را تراشند کفایتشان نمی کند.

دوم: صروره یعنی کسی که اولین حج او است؛ که احتیاطاً بر او حلق (واجب) است.

سوم: ملبّد و او کسی است که موی سرش را با چیز چسبنده ای مانند عسل یا صمغ به منظور جلوگیری از سپش و مانند آن چسبانده است که بنابر احتیاط بر این شخص سر تراشیدن (واجب) است. چهارم: کسی که موی خود را جمع نموده و پیچانده و گره زده است که بنابر احتیاط بر این شخص سر تراشیدن (واجب) است. پنجم: خنثای مشکل که اگر از این سه دسته اخیر نباشد بر او تقصیر واجب است و گرنه بنا بر احتیاط باید بین تقصیر و حلق جمع نماید.

مسئله ۲۸ - در تقصیر، چیدن مقداری از موی ناخن به هر وسیله ای که بخواهد کفایت می کند، ولی بهتر آن است که مقداری هم از مو و (هم از) ناخن را بگیرد. و برای کسی که باید حلق نماید احتیاط آن است که همه سرش را تراشد، و در تقصیر و حلق جایز است که خودش انجام دهد یا به دیگری واگذار نماید، و در هر دو نیت با شرایطش واجب است، و باید خودش نیت کند و بهتر آن است که وقتی به دیگری موكول نموده او هم نیت کند.

مسئله ۲۹ - اگر سر تراشیدن بر او تعیین پیدا کرده و بر سرش موئی نباشد، تیغ کشیدن بر سرش کافی است و کفایت از تراشیدن می کند، و اگر کسی که موندارد بین تقصیر و حلق مخیر باشد بر او متعین است که تقصیر نماید. و اگر موئی حتی در ابرو نداشته باشد، و ناخنی (هم) نباشد، برای او کشیدن تیغ بر سرش کفایت می کند.

مسئله ۳۰ - اکتفاء به کوتاه کردن موی عانه (زیر ناف) یا زیر بغل اشکال دارد، و تراشیدن ریش نه از تقصیر کفایت می کند و نه از حلق.

مسئله ۳۱ - احتیاط آن است که حلق و تقصیر در روز عید باشد اگر چه بعید نیست که تأخیر

فما يجب بعد أعمال منى —————
التأخير إلى آخر أيام التشريق، و محلها منى، ولا يجوز اختياراً في غيره، ولو ترك فيه ونفر يجب عليه الرجوع إليه من غير فرق بين العالم والجاهل والناسي وغيره، ولو لم يمكنه الرجوع حلق أو قصر في مكانه و أرسل بشعره إلى منى لو أمكن، و يستحب دفنه مكان خيمته.

مسألة ٣٢ - الأحوط تأخير الحلق والتقشير عن الذبح، و هو عن الرمي، فلو خالف الترتيب سهواً لا تجب الاعادة لتحصيله، ولا يبعد إلحاق الجاهل بالحكم بالساهي، ولو كان عن علم و عمد فالأحوط تحصيله مع الامكان.

مسألة ٣٣ - يجب أن يكون الطواف والسعي بعد التقشير أو الحلق فلو قدمهما عمداً يجب أن يرجع و يقصر أو يحلق ثم يعيد الطواف والصلاة والسعي، و عليه شاة، و كذا لو قدم الطواف عمداً، ولا كفارة في تقديم السعي و إن وجبت الاعادة و تحصيل الترتيب، ولو قدمهما جهلاً بالحكم أو نسياناً و سهواً فكذلك إلا في الكفارة، فانها ليست عليه.

مسألة ٣٤ - لو قصر أو حلق بعد الطواف أو السعي فالأحوط الاعادة لتحصيل الترتيب، ولو كان عليه الحلق عيناً يرمي موسى على رأسه احتياطاً.

مسألة ٣٥ - يحل للمحرم بعد الرمي والذبح والحلق أو التقشير كل ما حرم عليه بالاحرام إلا النساء والطيب، ولا يبعد حلية الصيد أيضاً، نعم يحرم الصيد في الحرم للمحرم وغيره لاحترامه.

القول فيما يجب بعد أعمال منى

و هو خمسة: طواف الحج، و ركعتاه، والسعي بين الصفا والمروة و طواف النساء و ركعتاه.

مسألة ١ - كيفية الطواف والصلاة والسعي كطواف العمرة و ركعتيه

انداختن تا آخر ایام تشریق جایز باشد و محل هر دوی آنها منی است، و در غیر منی اختیاراً جایز نیست، و اگر آنها را در منی ترک کند و (از منی) کوچ نماید بر او واجب است به منی برگردد، و فرقی بین عالم و جاهل و ناسی و غیر ناسی نیست، و اگر نمی تواند برگردد همانجا سرش را بتراشد یا تقصیر نماید و در صورت امکان مویش را به منی بفرستد؛ و مستحب است آن را در محل چادر خودش زیر خاک کند.

مسئله ۳۲- احتیاط آن است که حلق و تقصیر را از قربانی، و قربانی را از رمی (جمرة عقبه) عقب بیندازد.

پس اگر سهواً این ترتیب را بهم بزند برای تحصیل آن اعاده واجب نیست، و بعید نیست که جاهل به حکم مانند شخصی باشد که سهو کرده است.

و اگر (بهم زدن ترتیب) از روی علم و عمد باشد، احتیاط آن است که در صورت امکان آن را تحصیل کند.

مسئله ۳۳- واجب است که طواف و سعی بعد از تقصیر یا حلق باشد، پس اگر عمداً آنها را جلو بیندازد واجب است برگردد و تقصیر یا حلق نماید سپس طواف و نماز و سعی را اعاده کند، و یک گوسفند بر او (واجب) است؛ و همچنین است اگر عمداً طواف را مقدم بدارد. و در جلو انداختن سعی کفاره نیست اگر چه اعاده و تحصیل ترتیب واجب است، و اگر از روی جهل به حکم یا فراموشی یا از روی سهو آن دو (طواف و سعی) را جلو بیندازد همچنین است (که باید برگردد و حلق یا تقصیر نماید سپس آنها را اعاده کند) مگر در کفاره که کفاره ای بر او نیست.

مسئله ۳۴- اگر بعد از طواف یا سعی تقصیر یا حلق نماید احتیاط آن است که برای تحصیل ترتیب، اعاده نماید، و اگر خصوص حلق بر او (واجب) بوده احتیاطاً تیغ را بر سرش بکشد.

مسئله ۳۵- بعد از رمی و قربانی و حلق یا تقصیر هر چیزی که بر مُحَرَّم بواسطه احرام، حرام شده بود حلال می شود مگر زنها و عطریات، و بعید نیست که صید هم حلال باشد؛ البته صید کردن در حرم برای محرم و غیر محرم بخاطر احترام حرم، حرام است.

گفتاری درباره آنچه بعد از اعمال منی واجب است

و آن پنج چیز است: طواف حج، و دو رکعت نماز آن، و سعی بین صفا و مروه، و طواف نساء، و دو رکعت نماز آن.

مسئله ۱- کیفیت طواف و نماز و سعی (حج) مانند طواف عمره و دو رکعت نماز آن و سعی

٢٦٦ _____ فيما يجب بعد أعمال منى

والسعي فيها بعينها إلا في النية، فتجب ههنا نية ما يأتي به.

مسألة ٢ - يجوز بل يستحب بعد الفراغ عن أعمال منى الرجوع يوم العيد إلى مكة للأعمال المذكورة، ويجوز التأخير إلى اليوم الحادي عشر ولا يبعد جوازه إلى آخر الشهر، فيجوز الاتيان بها حتى آخر يوم منه.

مسألة ٣ - لا يجوز تقديم المناسك الخمسة المتقدمة على الوقوف بعرفات والمشعر ومناسك منى اختياريًا، ويجوز التقديم لطوائف:

الأولى - النساء إذا خفن عروض الحيض أو النفاس عليهن بعد الرجوع ولم تتمكن من البقاء إلى الطهر.

الثانية - الرجال والنساء إذا عجزوا عن الطواف بعد الرجوع لكثرة الزحام، أو عجزوا عن الرجوع إلى مكة.

الثالثة - المرضى إذا عجزوا عن الطواف بعد الرجوع للازدحام أو خافوا منه.

الرابعة - من يعلم أنه لا يتمكن من الأعمال إلى آخر ذي الحجة.

مسألة ٤ - لو انكشف الخلاف فيما عدا الأخيرة من الطوائف كما لو لم يتفق الحيض والنفاس أو سلم المريض أو لم يكن الازدحام بما يخاف منه لا تجب عليهم إعادة مناسكهم وإن كان أحوط، وأما الطائفة الأخيرة فإن كان منشأ اعتقادهم المرض أو الكبر أو العلة يجزيهم الأعمال المتقدمة، وإلا فلا يجزيهم، كمن اعتقد أن السيل يمنعه أو أنه يحبس فانكشف خلافه.

مسألة ٥ - مواطن التحلل ثلاثة : الاول عقيب الحلق أو التقصير فيحل من كل شيء إلا الطيب والنساء والصيد ظاهرًا وإن حرم لاحترام الحرم، الثاني بعد طواف الزيارة وركعتيه والسعي فيحل له الطيب، الثالث بعد طواف النساء وركعتيه فيحل له النساء.

مسألة ٦ - من قدم طواف الزيارة والنساء لعذر كالطوائف المتقدمة لا يحل له

عمره است بجز در نیت که در اینجا واجب است نیت عملی را که انجام می دهد بکند (مثلاً طواف حج و نماز طواف حج و...).

مسئله ۲ - جایز بلکه مستحب است که بعد از فارغ شدن از اعمال منی، در روز عید برای اعمال (پنجگانه) ذکر شده به مکه برگردد، و جایز است که تا روز یازدهم تأخیر بیندازد، و بعید نیست که تأخیر آن تا آخر ماه جایز باشد؛ پس جایز است که این اعمال راحتی آخرین روز ماه ذیحجه بجا آورد.

مسئله ۳ - مقدم داشتن اعمال پنجگانه گذشته (حج) اختیاراً بر وقوف عرفات و مشعر و اعمال (سه گانه) منی جایز نیست، ولی مقدم داشتن برای چند دسته جایز است:

دسته اول: زنهار، هنگامی که بر خود بترسند که در برگشتن، حیض یا نفاس عارضشان شود و نتوانند تا پاک شدن بمانند.

دسته دوم: مردان و زنانی که بعد از برگشتن به مکه بخاطر کثرت ازدحام جمعیت، از طواف عاجز شوند یا از برگشت به مکه عاجز باشند.

دسته سوم: اشخاص مریضی که بعد از برگشتن به مکه بخاطر ازدحام جمعیت، از طواف عاجز باشند یا خوف آن را داشته باشند.

دسته چهارم: کسانی که می دانند تا آخر ماه ذیحجه توانایی بر اعمال پیدا نمی کنند.

مسئله ۴ - اگر خلاف (اعتقادشان) برای دسته های مذکور غیر از گروه آخر، آشکار شد، مثل اینکه حیض و نفاس اتفاق نیفتاد، یا مریض خوب شد یا ازدحام آن چنانی نبود که از آن بترسد، بر آنها اعاده اعمالشان واجب نیست اگر چه موافق احتیاط است، و اما دسته چهارم پس اگر منشأ اعتقادشان (براینکه نمی توانند انجام دهند) مرض یا پیری یا علیلی باشد، اعمال گذشته برایشان کفایت می کند وگرنه کفایتشان نمی کند مثل کسی که عقیده داشت که سیل مانع او می شود (که عمل را انجام دهد) یا زندانی می شود و بعداً خلاف آن کشف شد.

مسئله ۵ - جاهای حلال شدن (چیزهایی که بوسیله احرام حرام شده بود) سه جا است: اول: بعد از سر تراشیدن یا تقصیر کردن، پس همه چیز مگر عطریات و زنها ظاهراً. و صید بر او حلال می شود اگر چه (صید) به احترام حرم، حرام است. دوم: بعد از طواف زیارت (یعنی طواف حج) و نماز آن و سعی، که بر او عطریات حلال می شود. سوم: بعد از طواف نساء و دو رکعت نماز آن، که بر او زن ها حلال می شوند.

مسئله ۶ - کسی که به خاطر عذری مانند چند دسته گذشته، طواف زیارت و طواف نساء را جلو می اندازد، عطریات و زنها بر او حلال نمی شود، و همه محرمات بعد از تقصیر و حلق برای

١٢٦٨ | فيما يجب بعد اعمال منى

الطيب والنساء، وانما تحل المحرمات جميعاً له بعد التقصير والحلق.

مسألة ٧ - لا يختص طواف النساء بالرجال، بل يعم النساء والخنثى والخصي والطفل المميز، فلو تركه واحد منهم لم يحل له النساء ولا الرجال لو كان امرأة، بل لو أحرم الطفل غير المميز وليه يجب على الأحوط أن يطوف به طواف النساء حتى يحل له النساء.

مسألة ٨ - طواف النساء وركعتاه واجبان، وليساً ركناً، فلو تركهما عمداً لم يبطل الحج به وإن لا تحل له النساء، بل الأحوط عدم حل العقد والخضبة والشهادة على العقد له.

مسألة ٩ - لا يجوز تقديم السعي على طواف الزيارة، ولا على صلاته اختياراً، ولا تقديم طواف النساء عليهما، ولا على السعي اختياراً، فلو خالف الترتيب أعاد بما يوجبه على الأحوط.

مسألة ١٠ - يجوز تقديم طواف النساء على السعي عند الضرورة كالخوف عن الحيض وعدم التمكن من البقاء الى الطهر، لكن الأحوط الاستنابة لآتيانه، ولو قدمه عليه سهواً أو جهلاً بالحكم صح سعيه وطوافه وإن كان الأحوط إعادة الطواف.

مسألة ١١ - لو ترك طواف النساء سهواً ورجع الى بلده فان تمكن من الرجوع بلا مشقة يجب، وإلا استناب فيحل له النساء بعد الاتيان.

مسألة ١٢ - لو نسي وترك الطواف الواجب من عمره أو حج أو طواف النساء ورجع وجامع النساء يجب عليه الهدى ينحره أو يذبحه في مكة والأحوط نحر الابل، ومع تمكنه بلا مشقة يرجع ويأتي بالطواف، والأحوط إعادة السعي في غير نسيان طواف النساء، ولو لم يتمكن استناب.

مسألة ١٣ - لو ترك طواف العمرة أو الزيارة جهلاً بالحكم ورجع يجب عليه بدنة وإعادة الحج.

او حلال می شود.

مسئله ۷- طواف نساء اختصاص به مردها ندارد، بلکه زنها و خنثی و خصی و بچه ممیز را (هم) شامل می شود (که آنها هم باید بجا آورند).

پس اگر یکی از اینها آن را ترک نماید برایش زنها حلال نمی شوند، و اگر زن است برایش مردها حلال نمی شوند؛ بلکه اگر طفل غیر ممیز را ولّیش محرم کرد احتیاطاً واجب است او را طواف نساء دهد تا برایش زنها حلال شوند.

مسئله ۸- طواف نساء و دو رکعت نماز آن واجبند، و رکن نمی باشند؛ پس اگر آنها را عمداً ترک نماید حجّش باطل نمی شود، اگر چه زنها برایش حلال نمی شوند بلکه احتیاط آن است که عقد و خواستگاری و شهادت بر عقد، برایش حلال نمی شود.

مسئله ۹- مقدم داشتن سعی نه بر طواف زیارت و نه بر نماز آن اختیاریّ جایز نیست، و مقدم داشتن طواف نساء نه بر آنها و نه بر سعی اختیاریّ جایز نمی باشد؛ پس اگر مخالف این ترتیب عمل کند باید اعاده کند به طوری که ترتیب حاصل شود.

مسئله ۱۰- در وقت ضرورت، مقدم داشتن طواف نساء بر سعی جایز است، مانند ترس داشتن از اینکه حیض پیدا شود و نتواند بماند تا پاک شود، لیکن احتیاط آن است که برای انجام آن نائب بگیرد.

و اگر سهواً یا از روی ندانستن حکم طواف نساء را بر سعی مقدم دارد سعی و طوافش صحیح است اگر چه احتیاط آن است که طوافش را اعاده کند.

مسئله ۱۱- اگر سهواً طواف نساء را ترک کند و به وطنش برگردد پس اگر بدون مشقت می تواند برگردد واجب است و گرنه نائب می گیرد و بعد از انجام دادن نائب، زنها برای او حلال می شوند.

مسئله ۱۲- اگر فراموش کند و طواف واجب عمره یا حج یا طواف نساء را ترک نماید و برگردد و با زن نزدیکی کند، بر او قربانی، واجب است که در مکه آن را نحر یا ذبح کند، و احتیاط آن است که شتر نحر نماید، و در صورتی که بدون مشقت بتواند برمی گردد و طواف را بجا می آورد.

و احتیاط آن است که در غیر فراموشی طواف نساء، سعی را اعاده کند و اگر خود تواند نائب بگیرد.

مسئله ۱۳- اگر از روی ندانستن حکم، طواف عمره یا زیارت را ترک نماید و برگردد بر او واجب است یک شتر (کفاره دهد) و حج را اعاده کند.

القول في المبيت بمنى

مسألة ١ - إذا قضى مناسكه بمكة يجب عليه العود إلى منى للمبيت بها ليلتي الحادية عشرة والثانية عشرة، والواجب من الغروب إلى نصف الليل.

مسألة ٢ - يجب المبيت ليلة الثالثة عشرة إلى نصفها على طوائف: منهم من لم يتق الصيد في إحرامه للحج أو العمرة، والأحوط لمن أخذ الصيد ولم يقتله المبيت، ولو لم يتق غيرها من محرمات الصيد كأكل اللحم والاراءة والإشارة وغيرها لم يجب، ومنهم من لم يتق النساء في إحرامه للحج أو العمرة وطأ دبراً أو قبلاً أهلاً له أو أجنبية، ولا يجب في غير الوطء كالقبيل واللمس ونحوهما، ومنهم من لم يفض من منى يوم الثاني عشر وأدرك غروب الثالث عشر.

مسألة ٣ - لا يجب المبيت في منى في الليالي المذكورة على أشخاص: الأول المرضى والممرضين لهم، بل كل من له عذر يشق معه البيتوتة، الثاني من خاف على ماله المعتد به من الضياع أو السرقة في مكة، الثالث الرعاة إذا احتاجوا إلى رعي مواشيهم بالليل، الرابع أهل سقاية الحاج بمكة، الخامس من اشتغل في مكة بالعبادة إلى الفجر ولم يشتغل بغيرها إلا الضروريات كالأكل والشرب بقدر الاحتياج، وتجديد الوضوء وغيرها، ولا يجوز ترك المبيت بمنى لمن اشتغل بالعبادة في غير مكة حتى بين طريقها إلى منى على الأحوط.

مسألة ٤ - من لم يكن في منى أول الليل بلا عذر يجب عليه الرجوع قبل نصفه، و بات إلى الفجر على الأحوط.

مسألة ٥ - البيتوتة من العبادات تجب فيها النية بشرائطها.

مسألة ٦ - من ترك المبيت الواجب بمنى يجب عليه لكل ليلة شاة متعمداً كان أو جاهلاً أو ناسياً، بل تجب الكفارة على الأشخاص المعدودين في المسألة الثالثة

گفتاری درباره ماندن شب در منی^۱

مسئله ۱- وقتی اعمالش را در مکه انجام داد بر او واجب است که جهت شب ماندن در منی دو شب یازدهم و دوازدهم به منی برگردد و مقدار واجب (بیتوته) از غروب تا نصف شب است. مسئله ۲- بیتوته شب سیزدهم تا نصف شب، بر چند دسته واجب است: از آن دسته ها کسی است که: در احرام حج یا عمره از صید اجتناب نکرده باشد. و برای کسی که صید را گرفته و نکشته احتیاط آن است که بیتوته کند. و اگر از غیر این دو مورد، از محرمات دیگر صید مانند خوردن گوشت صید و راهنمایی کردن و اشاره نمودن و غیر اینها اجتناب نکرده (بیتوته شب سیزدهم) بر او واجب نیست. و از آن دسته ها (که واجب است شب سیزدهم بیتوته کنند) کسی است که: در احرام حج یا عمره از زنهای اجتناب نکرده است چه به صورت وطی در دُبر باشد یا قُبُل، همسرش باشد یا بیگانه، و بیتوته در غیر نزدیکی کردن واجب نیست، مانند بوسیدن و لمس کردن و مانند اینها.

و از آن دسته ها کسی است که: روز دوازدهم از منی کوچ نکرده و به غروب شب سیزدهم رسیده است (که باید شب سیزدهم را در منی بیتوته کند).

مسئله ۳- بیتوته در شبهای مذکور بر اشخاصی واجب نیست: اول: بیماران و پرستاران آنها بلکه هر کسی که دارای عذری باشد که با وجود آن بیتوته برایش مشقت دارد. دوم: کسی که بر مال قابل اعتناء خودش (که در مکه دارد) بترسد که در مکه تلف گردد یا دزدیده شود. سوم: چوپانها، هنگامی که نیاز داشته باشند که حیوانات خود را در شب بچرانند. چهارم: کسانی که متکفل آب دادن به حجاج در مکه هستند. پنجم: کسی که در مکه، شب را تا طلوع فجر به عبادت مشغول باشد، و به غیر عبادت مگر کارهای ضروری مانند خوردن و آشامیدن بقدر نیاز، و تجدید وضو و غیر اینها مشغول نباشد.

و ترک بیتوته در منی برای کسی که در غیر مکه مشغول عبادت باشد جایز نیست حتی اگر در بین راه مکه به منی باشد بنا بر احتیاط.

مسئله ۴- کسی که در اول شب بدون عذر، در منی نباشد بر او واجب است قبل از نصف شب به منی برگردد و بنا بر احتیاط تا سفیده صبح در منی بیتوته کند.

مسئله ۵- بیتوته از عبادات است که در آن نیت با شرایطش لازم است.

مسئله ۶- کسی که بیتوته واجب را در منی عمدتاً یا از روی جهل یا فراموشی ترک کند بر او واجب است برای هر شب، یک گوسفند (کفاره بدهد)، بلکه کفاره بر اشخاصی که در مسئله ۳

- إلا الخامس منهم، والحكم في الثالث والرابع مبني على الاحتياط.
- مسألة ٧ - لا يعتبر في الشاة في الكفارة المذكورة شرائط الهدى، وليس لذبحه محل خاص، فيجوز بعد الرجوع إلى محله.
- مسألة ٨ - من لم يكن تمام الليل في خارج منى فإن كان مقداراً من أول الليل إلى نصفه في منى لا إشكال في عدم الكفارة عليه، وإن خرج قبل نصفه أو كان مقداراً من أول الليل خارجاً فالأحوط لزوم الكفارة عليه.
- مسألة ٩ - من جاز له النفريوم الثاني عشر يجب أن ينفر بعد الزوال ولا يجوز قبله، ومن نفريوم الثالث عشر جاز له ذلك في أي وقت منه شاء.

القول في رمي الجمار الثلاث

- مسألة ١ - يجب رمي الجمار الثلاث: أي الجمرة الأولى والوسطى والعقبة في نهار الليالي التي يجب عليه المبيت فيها حتى الثالث عشر لمن يجب عليه مبيت ليله، فلو تركه صح حجه ولو كان عن عمد وإن أثم معه.
- مسألة ٢ - يجب في كل يوم رمي كل جمرة بسبع حصيات، ويعتبر فيها وفي الرمي ما يعتبر في رمي جمرة العقبة على ما تقدم بلا افتراق.
- مسألة ٣ - وقت الرمي من طلوع الشمس إلى الغروب، فلا يجوز في الليل اختياراً، ولو كان له عذر من خوف أو مرض أو علة أو كان راعياً جاز في ليل يومه أو الليل الآتي.
- مسألة ٤ - يجب الترتيب بأن يبتدىء بالجمرة الأولى ثم الوسطى ثم العقبة، فإن خالف ولوعن غير عمد تجب الاعادة حتى يحصل الترتيب.
- مسألة ٥ - لو رمى الجمرة الأولى بأربع حصيات ثم رمى الوسطى بأربع ثم اشتغل بالعقبة صح، وعليه إتمام الجميع بأي نحو شاء، لكن الأحوط لمن فعل

شمرده شدند غیر از پنجمین آنها، واجب است، و این حکم در سومین و چهارمین آنها براساس احتیاط است.

مسئله ۷- در گوسفند این كفاره، شرایط قربانی معتبر نیست، و برای ذبح آن محل خاصی نیست بنابراین جایز است که بعد از برگشتن به محلش آن را بکشد.

مسئله ۸- کسی که تمام شب را خارج منی نباشد، پس اگر مقداری از اول شب تا نصف آن در منی بوده بدون اشکال كفاره‌ای بر او نیست، و اگر پیش از نیمه شب از منی خارج شود یا مقداری از اول شب را در خارج منی باشد احتیاط آن است که كفاره بر او لازم است.

مسئله ۹- کسی که برایش کوچ کردن روز دوازدهم جایز است واجب است که بعد از ظهر از منی کوچ نماید و قبل از ظهر جایز نیست، و کسی که روز سیزدهم کوچ می کند هر موقع روز بخواهد برایش جایز است.

گفتاری درباره رمی جمره‌های سه گانه

مسئله ۱- رمی «جمرات سه گانه» واجب است، یعنی جمره اول و وسطی و عقبه، در روز شب‌هایی که بیتوته‌اش بر او واجب است، حتی روز سیزدهم برای کسی که بیتوته شب آن بر او واجب است. پس اگر رمی را ترک کند حجتش صحیح است ولو اینکه عمداً ترک کرده باشد اگر چه گناه کرده است.

مسئله ۲- واجب است که در هر روز هر جمره‌ای را با هفت سنگ بزند، و آنچه که در رمی جمره عقبه - بنابر آنچه که گذشت - معتبر بود بدون هیچ فرقی در سنگها و در رمی (اینجا) معتبر است.

مسئله ۳- وقت رمی از طلوع آفتاب تا غروب است، پس اختیاراً در شب جایز نیست، و اگر دارای عذری مثل خوف و مرض یا عیالی باشد و یا چوپان باشد (رمی) در شب روزش یا شب بعدی جایز است.

مسئله ۴- ترتیب (در رمی جمرات) واجب است که به جمره اول شروع کند سپس جمره وسطی و پس از آن جمره عقبه (را بزند) پس اگر مخالف این ترتیب عمل کند ولو اینکه از روی غیر عمد باشد، اعاده آن بطوری که ترتیب حاصل شود واجب است.

مسئله ۵- اگر جمره اول را با چهار سنگ بزند سپس چهار سنگ به جمره وسطی بزند سپس به رمی جمره عقبه مشغول شود صحیح است و بر او واجب است همه آنها را به هر نحوی که می خواهد تمام کند، لیکن برای کسی که عمداً چنین کرده، احتیاط اعاده است. و همچنین

ذلك عمداً الاعادة، وكذا جاز رمي المتقدمة بأربع ثم إتيان المتأخرة، فلا يجب التقديم بجميع الحصيات.

مسألة ٦ - لو نسي الرمي من يوم قضاءه في اليوم الآخر، ولو نسي من يومين قضاها في اليوم الثالث، وكذا لو ترك عمداً، ويجب تقديم القضاء على الأداء، وتقديم الأقدم قضاءً، فلو ترك رمي يوم العيد وبعده أتى يوم الثاني عشر أولاً بوظيفة العيد ثم بوظيفة الحادي عشر ثم الثاني عشر، وبالجملة يعتبر الترتيب في القضاء كما في الأداء في تمام الجمار وفي بعضها، فلو ترك بعضها كالجمرة الأولى مثلاً وتذكر في اليوم الآخر أتى بوظيفة اليوم السابق مرتبة ثم بوظيفة اليوم، بل الأحوط فيما إذا رمى الجمرات أو بعضها بأربع حصيات فتذكر في اليوم الآخر أن يقدم القضاء على الأداء وأقدم القضاء على غيره.

مسألة ٧ - لو رمى على خلاف الترتيب وتذكر في يوم آخر أعاد حتى يحصل الترتيب ثم يأتي بوظيفة اليوم الحاضر.

مسألة ٨ - لو نسي رمي الجمار الثلاث ودخل مكة فان تذكر في أيام التشريق يجب الرجوع مع التمكن، والاستنابة مع عدمه، ولو تذكر بعدها أو آخر عمداً إلى بعدها فالأحوط الجمع بين ماذكر والقضاء في العام القابل في الأيام التي فات منه إما بنفسه أو بنائبه، ولو نسي رمي الجمار الثلاث حتى خرج من مكة فالأحوط القضاء في العام القابل ولو بالاستنابة وحكم نسيان البعض في جميع ما تقدم كنسيان الكل، بل حكم من أتى بأقل من سبع حصيات في الجمرات الثلاث أو بعضها حكم نسيان الكل على الأحوط.

مسألة ٩ - المعذور كالمريض والعليل وغير القادر على الرمي كالطفل يستتيب، ولو لم يقدر على ذلك كالمغمى عليه يأتي عنه الولي أو غيره، والأحوط تأخير النائب إلى اليأس من تمكن المنوب عنه، والأولى مع الامكان حمل المعذور والرمي بمشهد منه، ومع الامكان وضع الحصى على يده والرمي بها، فلو أتى

جایز است که جمره جلوی را با چهار سنگ بزند سپس جمره بعدی را بزند؛ بنابراین واجب نیست که همه سنگها مقدم باشند.

مسئله ۶- اگر رمی یک روز را فراموش کند، باید روز دیگر آن را قضا نماید، و اگر دو روز را فراموش کرد باید در روز سوم هر دو را قضا نماید؛ و همچنین است اگر عمداً رمی را ترک نماید. و واجب است قضاء را بر اداء مقدم دارد، و آن را که جلوتر قضا شده مقدم دارد، پس اگر رمی روز عید و بعد آن را ترک نماید روز دوازدهم اولاً وظیفه رمی روز عید را بجای می آورد سپس وظیفه روز یازدهم و پس از آن روز دوازدهم را (انجام می دهد). و خلاصه اینکه: ترتیب به همانگونه که در اداء است، در قضاء (هم) معتبر است (هم) در تمام جمرات و (هم) در بعض آنها. بنابراین اگر بعضی ها را مثلاً مانند جمره اول را، ترک کرده باشد و در روز دیگر متوجه شود باید اول وظیفه روز قبل را به ترتیب انجام دهد، سپس وظیفه همان روز را بیاورد. بلکه احتیاط آن است که در جایی که تمام جمره ها را یا بعضی از آنها را با چهار سنگ رمی نماید و در روز دیگر یادش بیاید، قضا را بر اداء مقدم بدارد و آن را که جلوتر قضا شده بر غیر آن مقدم دارد.

مسئله ۷- اگر برخلاف ترتیب رمی کند و در روز دیگری یادش بیاید، باید (اول رمی آن روز را) طوری اعاده کند که ترتیب حاصل شود سپس وظیفه روز حاضر را بیاورد.

مسئله ۸- اگر رمی جمرات سه گانه را فراموش کند و داخل مکه شود چنانچه در ایام تشریق یادش بیاید در صورت امکان، واجب است به منی برگردد، و گرنه باید نائب بگیرد، و اگر بعد از ایام تشریق یادش بیاید یا عمدتاً تا بعد از ایام تشریق تأخیر بیندازد احتیاط آن است که بین آنچه که ذکر شد و قضای آن، در سال آینده در همان روزهایی که رمی از او فوت شده بوسیله خودش یا نائبش، جمع نماید. و اگر رمی جمرات سه گانه را فراموش کند تا آنکه از مکه خارج شود احتیاط آن است که آنها را در سال آینده ولو به اینکه نائب بگیرد قضا نماید، و حکم فراموش کردن بعضی از آنها در جمیع آنچه که گذشت مانند فراموش کردن همه آنها است؛ بلکه حکم کسی که در هر سه جمره یا در بعضی از آنها کمتر از هفت سنگ زده باشد بنا بر احتیاط همان حکم فراموش کردن همه آنها است.

مسئله ۹- شخصی که عذر دارد مانند مریض و علیل و کسی که قدرت بر رمی ندارد مانند طفل، باید نائب بگیرد، و اگر توانایی بر نائب گرفتن هم ندارد مانند بیهوش، باید ولی یا غیر او از طرف او رمی نماید، و احتیاط آن است که نائب تا مأیوس شدن از توانایی منوب عنه (رمی را) تأخیر بیندازد، و بهتر آن است که در صورت امکان، شخص صاحب عذر را نزد جمره ببرند و در حضور او رمی نمایند، و در صورت امکان، سنگ را توی دست او بگذارند و با دست او آن را

٢٧٦ _____ في رمي الجمار الثلاث
النائب بالوظيفة ثم رفع العذر لم يجب عليه الاعادة لو استنابه مع اليأس، وإلا
تجب على الأحوط.

مسألة ١٠ - لو يئس غير المعذور كويله مثلاً عن رفع عذره لا يجب استبدانه في
النيابة وإن كان أحوط، ولو لم يقدر على الاذن لا يعتبر ذلك .

مسألة ١١ - لو شك بعد مضي اليوم في إتيان وظيفته لا يعتني به، ولو شك بعد
الدخول في رمي الجمرة المتأخرة في إتيان المتقدمة أو صحتها لا يعتني به، كما لو
شك بعد الفراغ أو التجاوز في صحة ما أتى بنى على الصحة، ولو شك في العدد
واحتمل النقصان قبل الدخول في رمي الجمرة المتأخرة يجب الاتيان ليحزر
السبع حتى مع الانصراف والاشتغال بأمر آخر على الأحوط، ولو شك بعد
الدخول في المتأخرة في عدد المتقدمة فإن أحرز رمي أربع حصيات و شك في
البقية يتمها على الأحوط بل و كذا لو شك في ذلك بعد إتيان وظيفة المتأخرة،
ولو شك في أنه أتى بالأربع أو أقل بنى على إتيان الأربع وأتى بالبقية.

مسألة ١٢ - لو تيقن بعد مضي اليوم بعدم إتيان واحد من الجمار الثلاث جاز
الاكتفاء بقضاء الجمرة العقبة، والأحوط قضاء الجميع، ولو تيقن بعد رمي
الجمار الثلاث بنقصان الثلاث فما دون عن أحدها يجب إتيان ما يحتمل
النقصان والرمي بكل واحد من الثلاث، ولو تيقن في الفرض بنقصان أحدها
عن أربع لا يبعد جواز الاكتفاء برمي الجمرة العقبة وتتميم ما نقص، والأحوط
الاتيان بتمام الوظيفة في الجمرة العقبة، و أحوط منه استئناف العمل في
جميعها.

مسألة ١٣ - لو تيقن بعد مضي الأيام الثلاثة بعدم الرمي في يوم من غير العلم
بعينه يجب قضاء رمي تمام الأيام مع مراعاة الترتيب، وإن احتمل جواز
الاكتفاء بقضاء وظيفة آخر الأيام.

* * *

رمی نمایند. پس اگر نائب وظیفه اش را انجام دهد سپس عذر (از منوب عنه) برطرف شود، در صورتی که با یأس از توانایی خود او را نیابت داده، اعاده بر او واجب نیست و گرنه بنا بر احتیاط اعاده اش واجب است.

مسئله ۱۰- اگر غیر شخص معذور مثلاً مانند ولی او از برطرف شدن عذرش مأیوس شود اذن خواستن از او در نیابت، واجب نیست، اگر چه موافق احتیاط است. و اگر توانایی بر اذن دادن نداشته باشد (مانند بیهوش) این اذن معتبر نیست.

مسئله ۱۱- اگر بعد از گذشت روز، شک کند که آیا وظیفه آن روز را انجام داده است یا نه؟ نباید اعتناء کند، و اگر بعد از آنکه وارد رمی جمره بعدی شده در اصل رمی جمره جلویی و یا در صحت رمی آن شک نماید، نباید اعتناء به این شک کند، کما اینکه اگر بعد از فارغ شدن و یا گذشتن از آن، در صحت آنچه که انجام داده شک نماید باید بنا را بر صحت آن بگذارد، و اگر قبل از آنکه وارد رمی جمره بعدی شود در عدد (سنگهایی که زده) شک نماید و احتمال کمبود بدهد واجب است که آن را رمی نماید تا (زدن) هفت تا را احراز کند و بنا بر احتیاط حتی در صورتی که از آن منصرف شده و به چیز دیگری هم مشغول شده باشد (باید آن را رمی کند تا یقین نماید) و اگر بعد از آنکه وارد جمره بعدی شد، در عدد رمی جمره جلویی شک نماید، چنانچه رمی چهار سنگ را احراز نموده (یقین دارد) و در بقیه شک دارد، بنا بر احتیاط آن ها را کامل می کند؛ بلکه همچنین است اگر بعد از آنکه رمی جمره بعدی را تمام نموده در عدد جمره جلویی شک نماید، و اگر شک نماید که آیا چهار سنگ زده یا کمتر؟ باید بنا را بر زدن چهارتا بگذارد و بقیه را رمی نماید.

مسئله ۱۲- اگر بعد از گذشتن روز یقین کند که یکی از جمرات سه گانه را نزده است جایز است که اکتفاء به قضاء رمی جمره عقبه نماید؛ و احتیاط آن است که رمی همه را قضاء نماید. و اگر بعد از آنکه هر سه جمره را رمی کرد به کمبود سه سنگ و یا کمتر از یکی از آنها یقین پیدا کند باید هر سه جمره را هر چه که احتمال کسری می دهد بزند. و اگر در همین فرض به کمبود یکی از آنها از چهار سنگ یقین پیدا کند بعید نیست که اکتفاء به رمی جمره عقبه و تکمیل کسری در آن جایز باشد. و احتیاط آن است که تمام وظیفه (هفت سنگ) را در مورد جمره عقبه انجام دهد؛ و احتیاط بیشتر آن است که عمل رمی را در هر سه جمره از نوبجا آورد.

مسئله ۱۳- اگر بعد از گذشتن روزهای سه گانه رمی، یقین کند که یکی از روزها را رمی ننموده است و خصوص آن روز را نداند (که کدام روز بوده است) باید با مراعات ترتیب، رمی تمام هر سه روز را قضاء نماید؛ اگر چه احتمال داده می شود که اکتفا به قضای روز آخر، جایز باشد.

القول في الصّد والحصر

مسألة ١ - المصدود من منعه العدو أو نحوه عن العمرة أو الحج، والمحصور من منعه المرض عن ذلك .

مسألة ٢ - من أحرم للعمرة أو الحج يجب عليه الإتمام، ولو لم يتم بقي على إحرامه، فلو أحرم للعمرة فمنعه عدو أو نحوه كعمال الدولة أو غيرهم عن الذهاب إلى مكة ولم يكن له طريق غير ما صد عنه أو كان ولم يكن له مؤونة الذهاب منه يجوز له التحلل من كل ما حرم عليه، بأن يذبح في مكانه بقرة أو شاة أو ينحر إبلاً، والأحوط قصد التحلل بذلك ، و كذا الأحوط التقصير، فيحل له كل شىء حتى النساء.

مسألة ٣ - لو دخل باحرام العمرة مكة المعظمة و منعه العدو أو غيره عن أعمال العمرة فحكمه ما مر، فيتحلل بما ذكر، بل لا يبعد ذلك لو منعه من الطواف أو السعي، ولو حبسه ظالم أو حبس لأجل الدين الذي لم يتمكن من أدائه كان حكمه كما تقدم.

مسألة ٤ - لو أحرم لدخول مكة أو لآتيان النسك وطالبه ظالم ما يتمكن من أدائه يجب إلا أن يكون حرجاً، ولو لم يتمكن أو كان حرجاً عليه فالظاهر أنه بحكم المصدود.

مسألة ٥ - لو كان له طريق إلى مكة غير ما صد عنه و كانت له مؤونة الذهاب منها بقي على الاحرام ويجب الذهاب إلى الحج، فان فات منه الحج يأتي بأعمال العمرة المفردة ويتحلل، ولو خاف في المفروض عدم إدراك الحج لا يتحلل بعمل المصدود، بل لابد من الادامة، ويتحلل بعد حصول الفوت بعمل العمرة المفردة.

گفتاری در مورد صَدّه و حصر

مسأله ۱- مصدود کسی است که دشمن و یا مانند آن، او را از عمره یا حج جلوگیری کند، و محصور کسی است بیماری او را از این جهت باز دارد.

مسأله ۲- کسی که برای عمره یا حج محرم شد واجب است که تمام کند و اگر آن را تمام نکرد در احرام باقی می ماند؛ بنا بر این اگر برای عمره احرام بست و دشمن و نحو آن مانند عمال دولت یا غیر آنها او را از رفتن به مکه جلوگیری کردند، و برای او راهی غیر از همان راهی که مصدود شده نبود، یا بود ولیکن مخارج رفتن از آن راه را نداشت، برایش جایز است آنچه را که بر او حرام شده بود بر خود حلال کند، به اینکه در همانجا یک گاو یا گوسفند سرببرد یا یک شتر نحر کند و احتیاط آن است که با این قربانی نیت تحلل (و در حلالیت قرار گرفتن نسبت به محرّمات احرام) نماید.

و همچنین احتیاط آن است که تقصیر کند؛ پس همه چیز حتی زنهار بر او حلال می شود.

مسأله ۳- اگر با احرام عمره داخل مکه معظمه شود و دشمن یا غیر دشمن او را از اعمال عمره جلوگیری کند حکم او همان است که گذشت؛ پس به آنچه که ذکر شد محل می شود، بلکه اگر او را (فقط) از طواف یا سعی منع کند بعید نیست که همین حکم را داشته باشد. و اگر ظالمی او را زندانی کند یا برای بدهی که نمی تواند آن را اداء کند به زندان بفتد حکمش همانگونه است که گذشت.

مسأله ۴- اگر برای ورود به مکه یا برای انجام اعمال، محرم شود و ظالمی مالی از او بخواهد که می تواند آن را اداء کند واجب است پرداخت کند مگر آنکه موجب حرج باشد، و اگر توانایی بر آن ندارد یا موجب حرج بر او باشد ظاهر این است که وی در حکم مصدود می باشد.

مسأله ۵- اگر برایش راهی به مکه غیر از آنچه که از آن مصدود شده است باشد و مخارج رفتن از آن راه را داشته باشد، در احرام باقی می ماند و واجب است به حج برود، و اگر حج از او فوت شود باید عمره مفرده بجا آورد و محل شود، و اگر در همین فرض ترس نرسیدن به حج را داشته باشد با عملی که مصدود انجام می دهد، محل نمی شود بلکه چاره ای از ادامه ندارد و بعد از آنکه حج از او فوت شد، با عمره مفرده محل می شود.

مسألة ٦ - يتحقق الصد عن الحج بان لا يدرك لأجله الوقوفين لا اختياريهما ولا اضطراريهما، بل يتحقق بعدم إدراك ما يفوت الحج بفوته ولو عن غير علم و عمد، بل الظاهر تحققه بعد الوقوفين بمنعه عن أعمال منى ومكة أو أحدهما ولم يتمكن من الاستنابة، نعم لو أتى بجميع الأعمال و منع عن الرجوع إلى منى للمبيت و أعمال أيام التشريق لا يتحقق به الصد، و صح حجه و يجب عليه الاستنابة للأعمال من عامه، ولو لم يتمكن في العام القابل.

مسألة ٧ - المصدود عن العمرة أو الحج لو كان ممن استقر عليه الحج أو كان مستطيعاً في العام القابل يجب عليه الحج، ولا يكفي التحلل المذكور عن حجة الاسلام.

مسألة ٨ - المصدود جازله التحلل بما ذكر ولومع رجاء رفع الصد.

مسألة ٩ - من أحرم للعمرة ولم يتمكن بواسطة المرض من الوصول إلى مكة لو أراد التحلل لابد من الهدي، والأحوط إرسال الهدي أو ثمنه بوسيلة أمين إلى مكة، و يواعده أن يذبحه أو ينحره في يوم معين و ساعة معينة، فمع بلوغ الميعاد يقصر فيتحلل من كل شيء إلا النساء، والأحوط أن يقصد النائب عند الذبح تحلل المنوب عنه.

مسألة ١٠ - لو أحرم بالحج ولم يتمكن بواسطة المرض عن الوصول إلى عرفات والمشعر و أراد التحلل يجب عليه الهدي، والأحوط بعثه أو بعث ثمنه إلى منى للذبح و واعد أن يذبح يوم العيد بمنى، فإذا ذبح يتحلل من كل شيء إلا النساء.

مسألة ١١ - لو كان عليه حج واجب فحصر بمرض لم يتحلل من النساء إلا أن يأتي بأعمال الحج و طواف النساء في القابل، ولو عجز عن ذلك لا يبعد كفاية الاستنابة، و يتحلل بعد عمل النائب، ولو كان حجه مستحباً لا يبعد كفاية الاستنابة لطواف النساء في التحلل عنها، والأحوط إتيانه بنفسه.

مسألة ١٢ - لو تحلل المصدود في العمرة و أتى النساء ثم بان عدم الذبح في

مسأله ۶- مصدود شدن از حج به این است که به خاطر آن به دو وقوف (عرفات و مشعر) نرسد نه به اختیاری آنها و نه به اضطراری آنها، بلکه مصدود شدن از حج تحقق پیدا می کند به نرسیدن به چیزی که با فوت آن، حج فوت می شود، هر چند از روی علم و عمد نباشد. بلکه ظاهراً تحقق پیدا می کند به اینکه بعد از وقوفین، او را از اعمال منی و مکه و یا یکی از آنها منع کنند و نائب هم نتواند بگیرد. ولی اگر همه اعمال را بجا آورد و از برگشتن به منی برای بیتوته و انجام کارهای ایام تشریق ممنوع گردد مصدود شدن تحقق پیدا نمی کند و حجش صحیح است و بر او واجب است برای انجام اعمال در همین سال نائب بگیرد و اگر نتواند، در سال آینده نائب بگیرد.

مسأله ۷- کسی که از عمره یا حج مصدود شده اگر از کسانی است که حج بر او مستقر شده است یا در سال آینده مستطیع باشد، واجب است حج کند؛ و محل شدن مذکور از حجة الاسلام کفایت نمی کند.

مسأله ۸- برای مصدود جایز است با آنچه که ذکر شد محل شود ولو اینکه امید داشته باشد که منع از او برداشته می شود.

مسأله ۹- کسی که برای عمره محرم شده و بواسطه بیماری نتوانسته به مکه برسد در صورتی که بخواهد محل شود باید قربانی کند، و احتیاط آن است که بوسیله شخص امینی قربانی یا قیمت آن را به مکه بفرستد، و با او وعده بگذارد که در روز معین و در ساعت معینی آن را ذبح یا نحر کند و همچنین موعده مقرر رسید تقصیر کند و نسبت به همه چیز غیر از زنها در حلالیت قرار می گیرد و احتیاط آن است که نائب در وقت ذبح، قصد محل شدن منوب عنه را بنماید.

مسأله ۱۰- اگر برای حج محرم شود و بواسطه بیماری نتواند به عرفات و مشعر برسد در صورتی که بخواهد محل شود بر او قربانی واجب است و احتیاط آن است که قربانی یا قیمت آن را به منی بفرستد و قرار بگذارد که در روز عید در منی ذبح شود و وقتی که ذبح شد از همه چیز غیر از زنها محل می شود.

مسأله ۱۱- اگر بر او حج واجبی باشد و بواسطه بیماری محصور شود از جهت زنها در حلیت قرار نمی گیرد مگر اینکه اعمال حج و طواف نساء را در سال آینده بجا آورد، و اگر از آن ناتوان باشد بعید نیست که نائب گرفتن کفایت کند، و بعد از عمل نائب، محل می شود، و اگر حجش مستحب باشد بعید نیست که نائب گرفتن برای طواف نساء در محل شدن از آنها کفایت کند و احتیاط آن است که خودش بجا آورد.

مسأله ۱۲- اگر مصدود در عمره، خود را محل نماید و با زنها نزدیکی نماید سپس روشن شود که در روز مقرر، ذبح واقع نشده است، نه گناه کرده و نه کفاره دارد؛ لیکن فرستادن قربانی یا

٢٨٢ - في الصّد والحصر
اليوم الموعود لا إثم عليه ولا كفارة، لكن يجب إرسال الهدي أو ثمنه ويواعد
ثانياً، ويجب عليه الاجتناب من النساء، والأحوط لزوماً الاجتناب من حين
كشف الواقع وإن احتمل لزومه من حين البعث.
مسألة ١٣ - يتحقق الحصر بما يتحقق به الصد.

مسألة ١٤ - لو برأ المريض وتمكن من الوصول إلى مكة بعد إرسال الهدي أو
ثمنه وجب عليه الحج، فإن كان محرمًا بالتمتع وأدرك الأعمال فهو وإن ضاق
الوقت عن الوقوف بعرفات بعد العمرة يحج إفراداً والأحوط نية العدول إلى
الافراد، ثم بعد الحج يأتي بالعمرة المفردة، ويجزئه عن حجة الاسلام، ولو وصل
إلى مكة في وقت لم يدرك اختياري المشعرتبديل عمرته بالمفردة، والأحوط قصد
العدول و يتحلل، و يأتي بالحج الواجب في القابل مع حصول الشرائط،
والمصدود كالمحصور في ذلك .

مسألة ١٥ - لا يبعد إلحاق غير المتمكن كالمعلول والضعيف بالمريض في
الأحكام المتقدمة، ولكن المسألة مشككة، فالأحوط بقاءه على إحرامه إلى أن
يفيق، فإن فات الحج منه يأتي بعمرة مفردة و يتحلل، و يجب عليه الحج مع
حصول الشرائط في القابل.

مسألة ١٦ - الأحوط أن يكون يوم الميعاد في إحرام عمرة التمتع قبل خروج
الحاج إلى عرفات، و في إحرام الحج يوم العيد.

قیمت آن و دو مرتبه وعده گذاشتن، واجب است، و بر او واجب است از زنها کناره بگیرد. و احتیاط لازم آن است که از وقتی که واقع مطلب معلوم شد (که ذبح نکرده) کناره گیری نماید گرچه احتمال داده شده که کناره گیری از وقتی لازم باشد که قربانی یا پول آن را می فرستد. **مسئله ۱۳-** به آنچه که مصدود شدن محقق می شود محصور شدن هم با همان تحقق پیدا می کند.

مسئله ۱۴- اگر مریض بعد از فرستادن قربانی یا قیمت آن، خوب شود و بتواند به مکه برسد حج بر او واجب است، پس اگر به احرام تمتع محرم باشد به اعمال برسد که همان، و اگر وقت برای وقوف عرفات بعد از انجام عمره ضیق باشد حج افراد بجا آورد و احتیاط آن است که نیت عدول به حج افراد نماید، سپس بعد از حج، عمره مفرده بجا آورد و از حجة الاسلام کفایت می کند. و اگر در وقتی به مکه برسد که به وقوف اختیاری مشعر نرسیده، عمره اش به عمره مفرده تبدیل می شود، و احتیاط آن است که قصد عدول (به عمره مفرده) نماید و خود را محل کند و در صورتی که شرایط حاصل است در سال آینده حج واجب را بیاورد؛ و مصدود در این مطلب مانند محصور است.

مسئله ۱۵- کسی که توانایی ندارد مانند معلول و ضعیف، بعید نیست که در احکام گذشته به مریض ملحق باشد، ولیکن مسئله دارای اشکال است، پس احتیاط آن است که بر احرام باقی بماند تا خوب شود. پس اگر حج از او فوت شد عمره مفرده می آورد و محل می شود، و با حاصل بودن شرایط بر او واجب است در سال آینده حج بجا آورد.

مسئله ۱۶- احتیاط آن است که روزی را که در احرام عمره تمتع (برای ذبح) وعده می گذارد قبل از خروج حجاج برای عرفات باشد، و در احرام حج روز عید باشد.

كتاب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

و هما من أسمى الفرائض و أشرفها، و بهما تقام الفرائض، و وجوبها من ضروريات الدين، و منكره مع الالتفات بلازمه والالتزام به من الكافرين وقد ورد الحثّ عليهما في الكتاب العزيز والأخبار الشريفة بألسنة مختلفة، قال الله تعالى: «و لتكن منكم أمة يدعون إلى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و أولئك هم المفلحون» و قال تعالى: «كنتم خير أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر و تؤمنون بالله» إلى غير ذلك .

و عن الرضا عليه السلام «كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إذا أمتي تواكلت الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فليأذنوا بوقاع من الله» و عن النبي صلى الله عليه وآله «إن الله عزوجل ليبغض المؤمن الضعيف الذي لا دين له، فقيل وما المؤمن الضعيف الذي لا دين له؟ قال: الذي لا ينهى عن المنكر» و عنه صلى الله عليه وآله أنه قال: «لا تزال أمتي بخير ما أمروا بالمعروف و نهوا عن المنكر و تعاونوا على البرّ، فإذا لم يفعلوا ذلك نزعتم منهم البركات، و سلط بعضهم على بعض، ولم يكن لهم ناصر في الأرض ولا في السماء» و عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه خطب فحمد الله و أثنى عليه ثم قال: «أما بعد فانه

کتاب امر به معروف و نهی از منکر

این دو از والاترین و شریفترین واجبات می باشند و به وسیله اینها واجبات برپا می شود، و وجوب اینها از ضروریات دین است و منکر آن در صورت توجه به لازمه انکار و ملزم شدن به آن از کفار می باشد. و در کتاب عزیز (قرآن) و احادیث شریفه با زبانهای مختلف بر آنها ترغیب و توجه شده است. خداوند متعال می فرماید: «و باید از شما امتی باشند که دعوت به خیر نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند، و اینان هستند که رستگارانند»^۱. و (باز) خداوند متعال می فرماید: «شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شدید. امر به معروف می کنید و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان می آورید»^۲ و آیاتی دیگر.

و از حضرت رضا (علیه السلام) [نقل شده] است که: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین بود که [بارها] می فرمود: وقتی امت من امر به معروف و نهی از منکر را واگذارند، پس باید با خدا اعلان جنگ نمایند»^۳.

و از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) [منقول] است که: «حقیقتاً خدای عزوجل نسبت به مؤمن ضعیفی که دین ندارد، بغض دارد. پس گفته شد: مؤمن ضعیفی که دین ندارد، یعنی چه؟ فرمود: کسی است که نهی از منکر نمی کند»^۴ و (باز) از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است که فرمود: «مبادامی که امت من امر به معروف و نهی از منکر می کنند و بر نیکی کمک می نمایند، در خیر می باشند. پس وقتی چنین نکردند، برکتها از آنان سلب می شود و بعضی از آنها بر بعضی دیگر مسلط می شوند و برای آنها یآوری نیست نه در زمین و نه در آسمان»^۵ و از امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که خطبه خواند و ستایش خدا را نمود و بر او ثنا فرستاد سپس فرمود: «اما بعد همانا از پیشینیان، کسانی که هلاک شدند، تنها وقتی بود که گناهان را انجام

(۱) سورة آل عمران، آیه ۱۰۴. (۲) سورة آل عمران، آیه ۱۱۰. (۳) بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۹۲.

(۴) بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۷. (۵) بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۹۴ (با اندکی تفاوت).

٢٨٦ ————— في وجوب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وأقسامها

أما هلك من كان قبلكم حيثما عملوا من المعاصي ولم ينههم الربانيون والأخبار عن ذلك، وأنهم لما تمادوا في المعاصي ولم ينههم الربانيون والأخبار عن ذلك، نزلت بهم العقوبات، فأؤمروا بالمعروف وأنهوا عن المنكر، واعلموا أن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر لن يقرباً أجلاً، ولن يقطعاً رزقاً» الحديث وعن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: «يكون في آخر الزمان قوم يتبع فيهم قوم مراؤون فيتقرون ويتنسكون حدثاء سفهاء لا يوجبون أمراً بمعروف ولا نهياً عن منكر إلا إذا أمنوا الضرر يطلبون لأنفسهم الرخص والمعاذير - ثم قال -: ولو أضرت الصلاة بسائر ما يعملون بأموالهم وأبدانهم لرفضوها كما رفضوا أسمى الفرائض وأشرفها، إن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضة عظيمة بها تقام الفرائض، هنالك يتم غضب الله عز وجل عليهم فيعتهم بعقابه، فيهلك الأبرار في دار الأشرار، والصغار في دار الكبار» وعن محمد بن مسلم قال: «كتب أبو عبد الله عليه السلام إلى الشيعة ليعطفن ذوو السن منكم والتهي على ذوي الجهل وطلاب الرئاسة، أو لتصيبنكم لعنتي أجمعين» إلى غير ذلك من الأحاديث.

القول في أقسامهما وكيفية وجوبها

- مسألة ١ - ينقسم كل من الأمر والنهي في المقام إلى واجب و مندوب فما وجب عقلاً أو شرعاً وجب الأمر به، وما قبح عقلاً أو حرم شرعاً وجب النهي عنه، وما ندب واستحب فالأمر به كذلك وما كره فالنهي عنه كذلك .
- مسألة ٢ - الأقوى أن وجوبها كفائي فلو قام به من به الكفاية سقط عن الآخرين، وإلا كان الكل مع اجتماع الشرائط تاركين للواجب.
- مسألة ٣ - لو توقف إقامة فريضة أو إقلاع منكر على اجتماع عدة في الأمر أو النهي لا يسقط الوجوب بقيام بعضهم، ويجب الاجتماع في ذلك بقدر

می دادند و ربانیون و احبار، آنان را از این کار، نهی نمی کردند بدرستی که آنان چون در معاصی، به آخرین درجه رسیدند و ربانیون و احبار، آنان را از این کار منع ننمودند، عقوبتها بر آنان نازل شد؛ پس امر به معروف و نهی از منکر بنماید و بدانید که امر به معروف و نهی از منکر هرگز اجلی را نزدیک نمی کنند و رزقی را قطع نمی نمایند»، تا آخر حدیث^۱.

و از ابو جعفر امام محمد باقر (علیه السلام) است که فرمود: «در آخر الزمان گروهی هست که در میان آنان از دسته ای ریاکار پیروی می شود که قرآن خواندن و عبادت کردن را به خود می بندند تا ز بدوران رسیدگان و بی خردانند نه امر به معروف را واجب می شمارند و نه نهی از منکر را، مگر زمانی که از ضرر آن آسوده خاطر باشند بدنبال اینند که برای خودشان رخصتی بیابند و عذری پیدا کنند - سپس فرمود: - و اگر نماز به دیگر کارهایی که با اموالشان و یا با بدنهایشان انجام می دهند ضرر می رسانید حتما نماز را (هم) ترک می کردند همانگونه که بالا ترین و شریفترین واجبات (یعنی امر به معروف و نهی از منکر) را ترک کردند، همانا امر به معروف و نهی از منکر واجب بزرگی است که با آن واجبات (دیگر) برپا می شود، در آنجا (که) امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند (غضب خدای عزوجل به مرحله کمال می رسد و خداوند همه را با عقابش فرا می گیرد، پس نیکان در خانه بدان و کوچکان در خانه بزرگتران نابود می شوند)»^۲. و از محمد بن مسلم (روایت) است که گفت: «حضرت امام صادق (علیه السلام) به شیعیان نوشت که حتماً سالمندان و خردمندان شما به نادانان و ریاست طلبان توجهی می کنند و یا آنکه لعنت من حتماً به همه شما خواهد رسید»^۳. و احادیث دیگری از این قبیل.

گفتاری در مورد اقسام امر به معروف و نهی از منکر

و کیفیت وجوب آنها

مسأله ۱- در اینجا هر کدام از امر به معروف و نهی از منکر به واجب و مستحب تقسیم می شود، پس چیزی که عقلاً یا شرعاً واجب است، امر به آن واجب می باشد و چیزی که عقلاً قبیح، یا شرعاً حرام است، نهی از آن واجب می باشد. و چیزی که مندوب و مستحب باشد، امر به آن (هم) همچنین (مستحب) است و آنچه مکروه باشد، نهی از آن، چنین است.

مسأله ۲- اقوی آن است که (نحوه) وجوب امر به معروف و نهی از منکر کفایی است. بنابر این، اگر «مَنْ يَهْدِي الْكُفَّاءَةَ»^۱ قیام به امر به معروف و نهی از منکر نماید، از دیگران ساقط می شود و گرنه، همه در صورتی که شرایط وجوب جمع باشد، ترک واجب نموده اند.

مسأله ۳- اگر اقامه واجبی، یا ریشه کن کردن منکری (در جامعه)، متوقف بر این باشد که

(۱) بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۴ (با اندکی تفاوت).

(۲) وسائل، ج ۱۱، باب اول از ابواب امر به معروف، ح ۶ و ۸.

(۳) «مَنْ يَهْدِي الْكُفَّاءَةَ» تعداد افرادی هستند که برای امر به معروف و نهی از منکر کافی باشند.

الكفاية.

- مسألة ٤ - لو قام عدة دون مقدار الكفاية ولم يجتمع البقية ولم يمكن للقائم جمعهم سقط عنه الوجوب و بقي الاثم على المتخلف.
- مسألة ٥ - لو قام شخص أو أشخاص بوظيفتهم ولم يؤثر لكن احتمل آخر أو آخرون التأثير وجب عليهم مع اجتماع الشرائط.
- مسألة ٦ - لو قطع أو اطمأن بقيام الغير لا يجب عليه القيام، نعم لو ظهر خلاف قطعه يجب عليه، و كذا لو قطع أو اطمأن بكفاية من قام به لم يجب عليه، ولو ظهر الخلاف وجب.
- مسألة ٧ - لا يكفي الاحتمال أو الظن بقيام الغير أو كفاية من قام به، بل يجب عليه معهما، نعم يكفي قيام البيئة.
- مسألة ٨ - لو عدم موضوع الفريضة أو موضوع المنكر سقط الوجوب وإن كان بفعل المكلف، كما لو أراق الماء المنحصر الذي يجب حفظه للطهارة أو لحفظ نفس محترمة.
- مسألة ٩ - لو توقفت إقامة فريضة أو قلع منكر على ارتكاب محرم أو ترك واجب فالظاهر ملاحظة الأهمية.
- مسألة ١٠ - لو كان قادراً على أحد الأمرين: الأمر بالمعروف الكذائي أو النهي عن المنكر الكذائي يلاحظ الأهم منهما، ومع التساوي مخير بينهما.
- مسألة ١١ - لا يكفي في سقوط الوجوب بيان الحكم الشرعي أو بيان مفسد ترك الواجب و فعل الحرام، إلا أن يفهم منه عرفاً ولو بالقرائن الأمر أو النهي أو حصل المقصود منهما، بل الظاهر كفاية فهم الطرف منه الأمر أو النهي لقريئة خاصة وإن لم يفهم العرف منه.
- مسألة ١٢ - الأمر والنهي في هذا الباب مولوي من قبل الأمر والنهي ولو كانا سافلين، فلا يكفي فيها أن يقول: إن الله أمرك بالصلاة أو نهاك عن شرب

عده‌ای با هم در امر (به معروف) یا نهی (از منکر) اجتماع نمایند، با اقدام بعضی از آنان، وجوب ساقط نمی‌شود و باید در این جهت به مقدار کافی اجتماع کنند.

مسئله ۴ - اگر عده‌ای که کمتر از مقدار کفایتند قیام کنند و بقیه با آنان اجتماع ننمایند و برای قیام کننده جمع نمودن بقیه ممکن نباشد، واجب از قیام کننده ساقط می‌شود و گناه بر (گردن) تخلف کننده باقی می‌ماند.

مسئله ۵ - اگر شخصی یا اشخاصی به وظیفه خود قیام نمایند ولی اثر نکنند، اما دیگری یا دیگران احتمال تأثیر بدهند، با اجتماع شرایط بر آنان واجب می‌باشد.

مسئله ۶ - اگر قطع یا اطمینان پیدا کند که دیگری (برای انجام این وظیفه) بپا خاسته، بر او واجب نیست بپا خیزد، ولی اگر خلاف قطعش آشکار شود، (بپا خاستن) بر او واجب می‌باشد. و همچنین اگر قطع یا اطمینان پیدا کند که کسی که بپا خاسته، کفایت می‌کند، (دیگر) بر او واجب نمی‌باشد، و اگر خلاف آن آشکار شود، واجب است.

مسئله ۷ - احتمال یا گمان به اینکه دیگری قیام نموده، یا کسی که قیام نموده کفایت می‌کند، کافی نیست؛ بلکه با دادن احتمال یا داشتن گمان نیز بر او واجب است. ولی اگر بین (یعنی شهادت دو عادل) قائم شود کفایت می‌کند.

مسئله ۸ - اگر موضوع واجب یا موضوع منکر از بین برود وجوب ساقط می‌شود اگر چه از بین رفتن آن با کار مکلف باشد مانند اینکه اگر خود مکلف آب منحصری را که حفظ آن برای طهارت یا برای حفظ نفس محترمه‌ای واجب است بریزد.

مسئله ۹ - اگر بر پا داشتن واجب یا بر کندن منکری متوقف بر ارتکاب حرام یا ترک واجبی باشد ظاهر آن است که باید ملاحظه اهمیت را نماید.

مسئله ۱۰ - اگر بر یکی از دو کار توانایی داشته باشد: امر به معروف این چنینی، یا نهی از منکر آنچنانی باید از میان آنها مهمتر را ملاحظه کند و در صورت تساوی، میان آن دو مختیر است.

مسئله ۱۱ - بیان کردن حکم شرعی یا بیان کردن مفاسد ترک نمودن واجب و انجام دادن حرام، در سقوط واجب کفایت نمی‌کند؛ مگر اینکه عرفاً از بیان آنها ولو با قرائن امر (به معروف) و یا نهی (از منکر) فهمیده شود یا مقصود از امر (به معروف) و نهی (از منکر) که انجام واجب و ترک منکر است، با بیان آنها حاصل شود. بلکه ظاهر آن است که اگر بخاطر قرینه خاصی طرف از بیان آنها امر (به معروف) و نهی (از منکر) را بفهمد کفایت می‌کند، اگر چه عرف از آن نفهمد.

مسئله ۱۲ - امر و نهی در این باب از امر و ناهی مولویت دارد (که باید دستور به انجام واجب و ترک حرام بدهد) ولو اینکه در مرتبه پایین باشند پس در آنها کفایت نمی‌کند اینکه بگوید:

٢٩٠. في شرائط وجوب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر
الخمر إلا أن يحصل المطلوب منها، بل لابد وأن يقول: صلّ مثلاً أو لا تشرب
الخمر ونحوهما مما يفيد الأمر والنهي من قبله.
- مسألة ١٣ - لا يعتبر فيهما قصد القربة والاخلاص، بل هما توصليان لقطع
الفساد وإقامة الفرائض، نعم لو قصدها يؤجر عليهما.
- مسألة ١٤ - لا فرق في وجوب الإنكار بين كون المعصية كبيرة أو صغيرة.
- مسألة ١٥ - لو شرع في مقدمات حرام بقصد التوصل إليه فإن علم بموصليتها
يجب نهيه عن الحرام، وإن علم عدمها لا يجب إلا على القول بحرمة المقدمات أو
حرمة التجري، وإن شك في كونها موصلة فالظاهر عدم الوجوب إلا على المبنى
المذكور.
- مسألة ١٦ - لو همّ شخص باتيان محرم و شك في قدرته عليه فالظاهر عدم
وجوب نهيه، نعم لو قلنا بأن عزم المعصية حرام يجب النهي عن ذلك.

القول في شرائط وجوب

وهي أمور:

- الأول - أن يعرف الأمر أو الناهي أن ما تركه المكلف أو ارتكبه معروف أو
منكر، فلا يجب على الجاهل بالمعروف والمنكر، والعلم شرط الوجوب
كالاستطاعة في الحج.
- مسألة ١ - لا فرق في المعرفة بين القطع أو الطرق المعتبرة الاجتهادية أو التقليد،
فلو قلّد شخصان عن مجتهد يقول بوجوب صلاة الجمعة عيناً فتركها واحد منها
يجب على الآخر أمره باتيانها، وكذا لو رأى مجتهداً حرمة العصير الزبيبي المغلي
بالنار فارتكبه أحدهما يجب على الآخر نهيه.
- مسألة ٢ - لو كانت المسألة مختلفة فيها واحتمل أن رأي الفاعل أو التارك أو

«بدرستی که خدا تو را به نماز فرمان داده یا تو را از خوردن شراب نهی کرده است» مگر اینکه مقصود از امر به معروف و نهی از منکر (با آن) حاصل شود، بلکه لایذ است اینکه بگوید: مثلاً، نماز بخوان، یا شراب نخور، و مانند اینها از جملاتی که مفید امر کردن و نهی نمودن از جانب وی می باشد.

مسئله ۱۳ - در امر کردن و نهی نمودن، قصد قربت و اخلاص معتبر نیست بلکه اینها دو واجب توصّلی می باشند، برای ریشه کن کردن فساد و به پاداشتن واجبات. البته اگر قصد قربت داشته باشد در مقابل امر به معروف و نهی از منکر مأجور می باشد.

مسئله ۱۴ - در وجوب انکار، (و نهی از منکر) بین اینکه گناه کبیره باشد یا صغیره، فرقی نیست.

مسئله ۱۵ - اگر به قصد رسیدن به حرام شروع به مقدمات آن نماید، پس اگر چنانچه معلوم باشد که آن مقدمات او را به حرام می رسانند نهی کردن او از حرام واجب است، و اگر چنانچه معلوم باشد که به حرام نمی رسانند نهی او واجب نیست مگر بنا بر قول به اینکه مقدمات حرام، یا تجرّی، حرام می باشد؛ و اگر در موصل بودن آن شک نماید ظاهر آن است که (نهی از آن) واجب نمی باشد مگر بنا بر مبنائی که ذکر شد (که مقدمات حرام یا تجرّی حرام می باشد).

مسئله ۱۶ - اگر شخصی قصد انجام حرامی را نماید و در توانایی او بر آن کار شک باشد ظاهر آن است که نهی از آن، واجب است؛ ولی اگر گفتیم که عزم بر معصیت حرام است نهی از آن واجب است.

گفتاری در مورد شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر

این شرایط چند چیز است:

[شرط] اوّل اینکه: امر کننده و نهی کننده بداند که آنچه را که شخص مکلف ترک کرده یا انجام داده معروف یا منکر است، پس بر کسی که معروف و منکر را نمی شناسد واجب نیست و علم (در امر به معروف و نهی از منکر) مانند استطاعت در حج، شرط وجوب است.

مسئله ۱ - در شناختن معروف و منکر، بین قطع، یا طرّقی که بر حسب اجتهاد معتبر است و یا تقلید فرقی نیست؛ بنا بر این، اگر دو نفر از مجتهدی تقلید نمایند که قائل به وجوب عینی نماز جمعه است و یکی از آنها نماز جمعه را ترک نماید بر دیگری واجب است که او را امر به خواندن نماز جمعه کند. و همچنین اگر مجتهد آنها آب انگوری را که با آتش جوش آمده، حرام بداند و یکی از آنان مرتکب آن شود، بر دیگری واجب است او را نهی نماید.

مسئله ۲ - اگر مسئله مورد اختلاف باشد، و احتمال داده شود که نظر فاعل آن کار یا تارک آن

٢٩٢ ————— في شرائط وجوب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

تقليده مخالف له و يكون ما فعله جائزاً عنده لا يجب، بل لا يجوز إنكاره فضلاً عما لو علم ذلك .

مسألة ٣ - لو كانت المسألة غير خلافية واحتمل أن يكون المرتكب جاهلاً بالحكم فالظاهر وجوب أمره ونهيه سيما إذا كان مقصراً، والأحوط إرشاده إلى الحكم أولاً ثم إنكاره إذا أصر ستيماً إذا كان قاصراً.

مسألة ٤ - لو كان الفاعل جاهلاً بالموضوع لا يجب إنكاره ولا رفع جهله، كما لو ترك الصلاة غفلة أو نسياناً، أو شرب المسكر جهلاً بالموضوع، نعم لو كان ذلك مما يهتم به ولا يرضى المولى بفعله أو تركه مطلقاً يجب إقامته وأمره أو نهيه، كقتل النفس المحترمة.

مسألة ٥ - لو كان ما تركه واجباً برأيه أو رأي من قلده أو ما فعله حراماً كذلك و كان رأي غيره مخالفاً لرأيه فالظاهر عدم وجوب الإنكار، إلا إذا قلنا بجرمة التجري أو الفعل المتجرى به.

مسألة ٦ - لو كان ما ارتكبه مخالفاً للاحتياط اللازم بنظرهما أو نظر مقلدهما فالأحوط إنكاره، بل لا يبعد وجوبه.

مسألة ٧ - لو ارتكب طرفي العلم الاجمالي للحرام أو أحد الأطراف يجب في الأول نهيه، ولا يبعد ذلك في الثاني أيضاً، إلا مع احتمال عدم منجزية العلم الاجمالي عنده مطلقاً، فلا يجب مطلقاً، بل لا يجوز، أو بالنسبة إلى الموافقة القطعية فلا يجب، بل لا يجوز في الثاني، وكذا الحال في ترك أطراف المعلوم بالاجمال وجوبه.

مسألة ٨ - يجب تعلم شرائط الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر و موارد الوجوب وعدمه والجواز وعدمه حتى لا يقع في المنكر في أمره ونهيه.

مسألة ٩ - لو أمر بالمعروف أو نهى عن المنكر في مورد لا يجوز له يجب على غيره نهيه عنهما.

و یا تقلیدش مخالف او باشد و آنچه را که وی انجام می دهد نزد خودش جایز باشد امر و نهی او واجب نیست؛ بلکه انکار او جایز نیست تا چه رسد به اینکه چنین چیزی دانسته شود.

مسئله ۳- اگر مسئله مورد اختلاف نباشد ولی احتمال داده شود که شخصی که آن را مرتکب می شود نادان به حکم مسئله باشد ظاهر آن است که امر و نهی او واجب است؛ مخصوصاً اگر (در ندانستن حکم) مقصر باشد. و احتیاط آن است که اولاً او را به حکم مسئله ارشاد نماید آنگاه اگر به آن اصرار نمود انکارش کند؛ مخصوصاً اگر (جاهل) قاصر باشد.

مسئله ۴- اگر فاعل، جاهل به موضوع باشد نه انکار او و نه بر طرف کردن جهل او واجب نیست. مثل اینکه نماز را از روی غفلت یا فراموشی ترک نماید، یا مایع مست کننده ای را از باب اینکه موضوع را نمی داند (که مست کننده است) بنوشد. ولی اگر مطلب از چیزهایی با اهمیت باشد و مولا مطلقاً به فعل یا ترک آن رضایت نداشته باشد واجب است آن را برپا دارد و او را امر یا نهی نماید، مانند قتل نفس محترمه.

مسئله ۵- اگر آنچه را که او ترک نموده طبق رأی خودش یا رأی کسی که از او تقلید می نماید واجب باشد یا آنچه را که انجام داده همچنین (طبق رأی او یا رأی کسی که از او تقلید می نماید) حرام باشد، و رأی غیر او مخالف رأی او باشد ظاهر آن است که انکار او واجب نیست، مگر اینکه قائل باشیم تجزّی یا کاری که با آن تجزّی می شود حرام است.

مسئله ۶- اگر آنچه را که مرتکب شده مخالف احتیاطی باشد که آن احتیاط به نظر خودشان یا به نظر مرجع تقلیدشان لازم باشد احتیاط آن است که او را انکار نماید بلکه بعید نیست که واجب باشد.

مسئله ۷- اگر مرتکب هر دو طرف یا یکی از اطراف علم اجمالی که به حرام تعلق یافته، بشود واجب است در صورت اول او را نهی نماید و در صورت دوم هم بعید نیست واجب باشد؛ مگر با احتمال منجز نبودن علم اجمالی در نزد او مطلقاً (حتی نسبت به مخالفت قطعی) که (در این صورت) مطلقاً (نه نسبت به انجام یک طرف و یا همه اطراف علم اجمالی) نهی او واجب نیست، بلکه جایز نیست و یا (با احتمال منجز نبودن) یا بالنسبه به موافقت قطعی که (بنابر این) نهی او در صورت دوم (یعنی ارتکاب یکی از اطراف علم) واجب نیست، بلکه جایز نیست. و همچنین است حال و وضع نسبت به ترک اطراف که علم اجمالی به وجوب تعلق یافته است.

مسئله ۸- یاد گرفتن شرایط امر به معروف و نهی از منکر و موارد واجب بودن و واجب نبودن آن و موارد جواز و عدم آن واجب است تا در امر و نهی، به منکر نیفتد.

مسئله ۹- اگر در موردی امر به معروف یا نهی از منکر بنماید که برای او جایز نیست، بر غیر او واجب است که او را از آن کار نهی نماید.

٢٩٤ _____ في شرائط وجوب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

مسألة ١٠ - لو كان الأمر أو النهي في مورد بالنسبة إلى بعض موجباً لو هن الشريعة المقدسة ولو عند غيره لا يجوز خصوصاً مع صرف احتمال التأثير، إلا أن يكون المورد من المهمات، والموارد مختلفة.

الشرط الثاني - أن يجوز و يحتمل تأثير الأمر أو النهي، فلو علم أو اطمأن بعدمه فلا يجب.

مسألة ١ - لا يسقط الوجوب مع الظن بعدم التأثير ولو كان قوياً، فع الاحتمال المعتد به عند العقلاء يجب.

مسألة ٢ - لو قامت البيئة العادلة على عدم التأثير فالظاهر عدم السقوط مع احتماله.

مسألة ٣ - لو علم أن إنكاره لا يؤثر إلا مع الاشفاق بالاستدعاء والموعظة فالظاهر وجوبه كذلك، ولو علم أن الاستدعاء والموعظة مؤثران فقط دون الأمر والنهي فلا يبعد وجوبها.

مسألة ٤ - لو ارتكب شخص حرامين أو ترك واجبين وعلم أن الأمر بالنسبة اليهما معاً لا يؤثر واحتمل التأثير بالنسبة إلى أحدهما بعينه وجب بالنسبة إليه دون الآخر، ولو احتمل التأثير في أحدهما لا بعينه تجب ملاحظة الأهم، فلو كان تاركاً للصلاة والصوم وعلم أن أمره بالصلاة لا يؤثر واحتمل التأثير في الصوم يجب، ولو احتمل التأثير بالنسبة إلى أحدهما يجب الأمر بالصلاة، ولو لم يكن أحدهما أهم يتخير بينهما، بل له أن يأمر بأحدهما بنحو الاجمال مع احتمال التأثير كذلك.

مسألة ٥ - لو علم أو احتمل أن أمره أو نهيه مع التكرار يؤثر وجب التكرار.

مسألة ٦ - لو علم أو احتمل أن إنكاره في حضور جمع مؤثر دون غيره فان كان الفاعل متجاهراً جاز و وجب، وإلا ففي وجوبه بل جوازه إشكال.

مسألة ٧ - لو علم أن أمره أو نهيه مؤثر لو أجازه في ترك واجب آخر أو ارتكاب

مسئله ۱۰- اگر در جایی امر یا نهی نسبت به بعضی موجب وهن شریعت مقدس و لو نزد غیر او باشد جایز نیست، خصوصاً آنجایی که صرفاً احتمال تأثیر می رود. مگر اینکه مورد، از موارد با اهمیت باشد، و (البته) موارد فرق می کند.

[شرط] دوم اینکه: احتمال تأثیر امر یا نهی را بدهد؛ پس اگر بداند یا اطمینان پیدا کند که تأثیر ندارد واجب نمی باشد.

مسئله ۱- با گمان به عدم تأثیر ولو اینکه ظن قوی باشد وجوب (امر یا نهی) ساقط نمی شود. پس با وجود احتمال مورد توجه عقلاء (نسبت به تأثیر) واجب می باشد.

مسئله ۲- اگر بینة عادلّی بر نداشتن تأثیر، اقامه شود، ظاهر آن است که در صورتی که احتمال تأثیر می رود ساقط نمی شود.

مسئله ۳- اگر بداند که انکار (و امر و نهی) او مؤثر واقع نمی شود مگر اینکه با درخواست و موعظه جفت (و همراه) نماید ظاهر آن است که انکار این چنین واجب است؛ و اگر بداند که تنها موعظه و تقاضا اثر می گذارند نه امر و نهی، وجوب آنها بعید نیست.

مسئله ۴- اگر شخصی مرتکب دو حرام شود یا دو واجب را ترک کند و بداند که امر کردن نسبت به هر دو با هم مؤثر نیست، ولی نسبت به یکی از آنها عیناً احتمال تأثیر را می دهد، نسبت به همان واجب است نه دیگری.

و اگر احتمال تأثیر نسبت به یکی از آنها را- به طور غیر مشخص- بدهد، واجب است ملاحظه مهمتر را بنماید.

پس اگر تارک نماز و روزه باشد و بداند که امر او به نماز اثر نمی گذارد و در مورد روزه احتمال تأثیر می دهد (امر کردن به روزه) واجب.

و اگر احتمال تأثیر نسبت به یکی از آنها را (بطور غیر مشخص) بدهد واجب است امر به نماز کند، و اگر یکی از آنها مهمتر نباشد بین آنها مخیر است؛ بلکه می تواند بطور اجمال، به یکی از آنها امر نماید، در صورتی که احتمال دهد این چنین امر کردن مؤثر باشد.

مسئله ۵- اگر بداند یا احتمال دهد که امر یا نهی او در صورت تکرار شدن تأثیر می گذارد، تکرار کردن آن واجب است.

مسئله ۶- اگر بداند یا احتمال دهد که انکار او در حضور عده ای مؤثر است، نه غیر آن، پس اگر چنانچه مرتکب آن، آشکارا به آن اقدام نموده است جایز و واجب است؛ و گرنه وجوب انکار بلکه جواز آن اشکال دارد.

مسئله ۷- اگر بداند که امر یا نهی او در صورتی مؤثر است که به او اجازه ترک واجب دیگری یا ارتکاب حرام دیگری را بدهد. پس اگر مورد اجازه، مهمتر باشد، بدون اشکال (اجازه دادن)

٢٩٦. في شرائط وجوب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر

حرام آحر رفع أهمية مورد الاجازة لا إشكال في عدم الجواز وسقوط الوجوب، بل الظاهر عدم الجواز مع تساويهما في الملاك وسقوط الوجوب، وأما لو كان مورد الأمر والنهي أهم فإن كانت الأهمية بوجه لا يرضى المولى بالتخلف مطلقاً كقتل النفس المحترمة وجبت الاجازة وإلا ففيه تأمل وإن لا يخلو من وجه.

مسألة ٨ - لو علم أن إنكاره غير مؤثر بالنسبة إلى أمر في الحال لكن علم أو احتمال تأثير الأمر الحالي بالنسبة إلى الاستقبال وجب، وكذا لو علم أن نهيه عن شرب الخمر بالنسبة إلى كأس معين لا يؤثر لكن نهيه عنه مؤثر في تركه فيما بعد مطلقاً أو في الجملة وجب.

مسألة ٩ - لو علم أن أمره أو نهيه بالنسبة إلى التارك والفاعل لا يؤثر لكن يؤثر بالنسبة إلى غيره بشرط عدم توجه الخطاب إليه وجب توجهه إلى الشخص الأول بداعي تأثيره في غيره.

مسألة ١٠ - لو علم أن أمر شخص خاص مؤثر في الطرف دون أمره وجب أمره بالأمر إذا تواكل فيه مع اجتماع الشرائط عنده.

مسألة ١١ - لو علم أن فلاناً هم بارتكاب حرام واحتمل تأثير نهيه عنه وجب.

مسألة ١٢ - لو توقف تأثير الأمر أو النهي على ارتكاب محرم أو ترك واجب لا يجوز ذلك، وسقط الوجوب، إلا إذا كان المورد من الأهمية بمكان لا يرضى المولى بتخلفه كيف ما كان كقتل النفس المحترمة، ولم يكن الموقوف عليه بهذه المثابة، فلو توقف دفع ذلك على الدخول في الدار المغصوبة ونحو ذلك وجب.

مسألة ١٣ - لو كان الفاعل بحيث لو نهاه عن المنكر أصرّ عليه ولو أمره به تركه يجب الأمر مع عدم محذور آخر، وكذا في المعروف.

مسألة ١٤ - لو علم أو احتمال تأثير النهي أو الأمر في تقليل المعصية لاقطعها وجب، بل لا يبعد الوجوب لو كان مؤثراً في تبديل الأهم بالمهم، بل لا إشكال

جایز نیست، و وجوب (امری یا نهی) ساقط می شود. بلکه در صورت مساوی بودن آنها از نظر ملاک، ظاهر این است که (اجازه دادن) جایز نیست، و وجوب ساقط می شود. و اما اگر مورد امر و نهی مهمتر باشد پس اگر اهمیت آن طوری است که مولا به تخلف از آن در هیچ صورت رضایت ندارد مانند قتل نفس محترمه، واجب است (به ترک واجب یا ارتکاب حرام دیگر) اجازه بدهد، وگرنه در اینکه اجازه دادن جایز باشد تأمل است اگر چه خالی از وجه نیست.

مسئله ۸- اگر بداند که انکارش نسبت به مطلبی در حال حاضر بی تأثیر است و لیکن می داند یا احتمال می دهد که (همین) امر فعلی نسبت به آینده اثر دارد (امر کردن) واجب است. و همچنین اگر بداند که نهی او از خوردن شراب نسبت به کاسه مشخصی بی اثر است لیکن نهی او از آن برای بعد بطور کلی یا تا حدودی در ترک شرب خمر مؤثر است، (نهی کردن) واجب است.

مسئله ۹- اگر بداند که امری یا نهی او نسبت به ترک کننده و فاعل کاری اثر ندارد لیکن نسبت به غیر او به شرطی که خطاب بوی توجه پیدا نکند اثر دارد، واجب است که به انگیزه تأثیر در شخص دوم، خطابش را به شخص اول متوجه سازد.

مسئله ۱۰- اگر بداند که امر شخص خاصی در طرف اثر ندارد نه امر خودش، واجب است به آن شخص - در صورتی که واگذاری این کار بوی با اجتماع همه شرایط نزد او باشد - امر کند تا به طرف امر نماید.

مسئله ۱۱- اگر بداند که فلانی تصمیم دارد مرتکب حرام شود و احتمال دهد نهی کردنش از حرام تأثیر داشته باشد واجب است (او را از آن نهی نماید).

مسئله ۱۲- اگر تأثیر امری یا نهی متوقف بر ارتکاب حرام یا ترک واجبی باشد، چنین نهی و امری جایز نیست، و وجوب ساقط می شود؛ مگر آنکه مورد، آن چنان مهم باشد که شارع به تخلف از آن بهر طوری که باشد راضی نباشد، مثل قتل نفس محترمه، و آنچه این امر و نهی به آن توقف دارد به این درجه (از اهمیت) نباشد. پس اگر جلوگیری از قتل نفس محترمه متوقف بر وارد شدن به خانه غصبی و مانند آن باشد واجب است.

مسئله ۱۳- اگر فاعل (حرام) بگونه ای است که اگر او را نهی از منکر کند به آن اصرار می ورزد و اگر او را امر به منکر کند، آن را ترک می کند در صورتی که محذور دیگری نباشد واجب است (به چنین فاعلی) امر نماید، و همچنین است در معروف.

مسئله ۱۴- اگر بداند یا احتمال دهد که امری یا نهی در کم کردن معصیت مؤثر است نه در ریشه کن کردن آن، واجب است؛ بلکه اگر در تبدیل اهم به مهم تأثیر داشته باشد بعید نیست که (بازهم) واجب باشد. بلکه اگر اهم به منزله ای باشد که مولا در هر حال راضی به حصول آن

في شرائط وجوب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر
فيه لو كان الأهم بمثابة لا يرضى المولى بحصوله مطلقاً.

مسألة ١٥ - لو احتمل أن إنكاره مؤثر في ترك المخالفة القطعية لأطراف العلم
لا الموافقة القطعية وجب.

مسألة ١٦ - لو علم أن نفيه مثلاً مؤثر في ترك المحرم المعلوم تفصيلاً و ارتكاب
بعض أطراف المعلوم بالاجمال مكانه فالظاهر وجوبه إلا مع كون المعلوم بالاجمال
من الأهمية بمثابة ما تقدم دون المعلوم بالتفصيل فلا يجوز، فهل مطلق الأهمية
يوجب الوجوب؟ فيه إشكال.

مسألة ١٧ - لو احتمل التأثير و احتمل تأثير الخلاف فالظاهر عدم الوجوب.

مسألة ١٨ - لو احتمل التأثير في تأخير وقوع المنكر و تعويقه فان احتمل عدم
تمكنه في الآتية من ارتكابه وجب، وإلا فالأحوط ذلك، بل لا يبعد وجوبه.

مسألة ١٩ - لو علم شخصان إجمالاً بأن إنكار أحدهما مؤثر دون الآخر وجب
على كل منهما الإنكار، فان أنكر أحدهما فأثر سقط عن الآخر، وإلا يجب عليه.

مسألة ٢٠ - لو علم إجمالاً أن إنكار أحدهما مؤثر والآخر مؤثر في الإصرار على
الذنب لا يجب.

الشرط الثالث - أن يكون العاصي مصراً على الاستمرار، فلو علم منه الترتك
سقط الوجوب.

مسألة ١ - لو ظهرت منه أمانة الترتك فحصل منها القطع فلا إشكال في سقوط
الوجوب، و في حكمه الاطمينان، و كذا لو قامت البينة عليه إن كان مستندها
المحسوس أو قريباً منه، و كذا لو أظهر الندامة والتوبة.

مسألة ٢ - لو ظهرت منه أمانة ظنية على الترتك فهل يجب الأمر أو النهي أولاً؟
لا يبعد عدمه، و كذا لو شك في استمراره وتركه، نعم لو علم أنه كان قاصداً
للاستمرار والارتكاب و شك في بقاء قصده يحتمل وجوبه على إشكال.

مسألة ٣ - لو قامت أمانة معتبرة على استمراره وجب الإنكار، ولو كانت غير

نباشد، اشکالی در وجوب (امریا نهی) نیست.

مسئله ۱۵- اگر احتمال بدهد که انکار (و امریا نهی) او در ترک مخالفت قطعی - نه در موافقت قطعی - نسبت به اطراف علم (اجمالی) مؤثر است، (انکار) واجب است.

مسئله ۱۶- اگر بداند که نهی او تأثیر می‌کند که حرامی که تفصیلاً معلوم است ترک شود و جای آن بعضی از اطراف علم اجمالی (حرام) انجام گردد می‌شود ظاهر آن است که واجب باشد؛ مگر اینکه آن معلوم اجمالی آنچنان اهمیتی داشته باشد که گذشت و حرام تفصیلی در آن حد نباشد. که (در این صورت) جایز نیست و آیا (در مفروض مسئله) هر اهمیتی موجب وجوب می‌شود؟ در آن اشکال است.

مسئله ۱۷- اگر (هم) احتمال تأثیر بدهد و (هم) احتمال تأثیر خلاف بدهد، ظاهر آن است که (امریا نهی) واجب نیست.

مسئله ۱۸- اگر احتمال بدهد که (نهی او) در تأخیر وقوع منکر و عقب افتادن آن اثر دارد پس اگر احتمال بدهد که در آینده (هم) توانایی بر ارتکاب آن را پیدا نمی‌کند، واجب است و گرنه احتیاط آن است که نهی نماید؛ بلکه بعید نیست واجب باشد.

مسئله ۱۹- اگر دو نفر بدانند که انکار (و امریا نهی) یکی از آنها اجمالاً تأثیر دارد و دیگری تأثیر ندارد بر هر دو واجب است که انکار نمایند. پس اگر یکی از آنها انکار کند و اثر بگذارد از دیگری ساقط می‌شود و گرنه بر او واجب است.

مسئله ۲۰- اگر اجمالاً معلوم باشد که انکاری یکی از آنها مؤثر است، و انکار دیگری در اصرار ورزیدن (شخص) بر گناه تأثیر می‌گذارد، واجب نمی‌باشد.

[شرط] سوم اینکه: شخص معصیت کار اصرار بر استمرار گناه داشته باشد، پس اگر از حال او معلوم باشد که گناه را ترک می‌کند وجوب (انکار) ساقط می‌شود.

مسئله ۱- اگر علامت ترک گناه از او آشکار شود که از آن علامت یقین (به ترک گناه) حاصل شود بدون اشکال وجوب ساقط است، و اطمینان در حکم یقین می‌باشد. و همچنین است اگر بینه - در صورتی که مستند آن امر حسی یا نزدیک به حسی باشد - بر ترک قائم شود. و همچنین است اگر اظهار پشیمانی و توبه نماید.

مسئله ۲- اگر از معصیت کار علامتی که موجب گمان بر ترک گناه است، ظاهر شود آیا امر یا نهی واجب است یا نه؟ بعید نیست که واجب نباشد. و همچنین است اگر در استمرار او و ترک آن شک نماید. ولی اگر بداند که شخص گناهکار قصد استمرار و انجام گناه را داشته و فعلاً در بقای قصد او شک نماید احتمال دارد (امریا نهی) واجب باشد ولی دارای اشکال است.

مسئله ۳- اگر دلیل معتبری بر استمرار او بر گناه قائم شود، انکار (و امریا نهی) واجب است،

٣٠٠ _____ في شرائط وجوب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

معتبرة في وجوبه تردد، والأشبه عدمه.

مسألة ٤ - المراد بالاستمرار ارتكاب ولو مرة أخرى لا الدوام، فلو شرب مسكراً وقصد الشرب ثانياً فقط وجب النهي.

مسألة ٥ - من الواجبات التوبة من الذنب، فلو ارتكب حراماً أو ترك واجباً تجب التوبة فوراً، ومع عدم ظهورها منه وجب أمره بها، وكذا لو شك في توبته، وهذا غير الأمر والنهي بالنسبة إلى سائر المعاصي فلو شك في كونه مصرراً أو علم بعدمه لا يجب الإنكار بالنسبة إلى تلك المعصية، لكن يجب بالنسبة إلى ترك التوبة.

مسألة ٦ - لو ظهر من حاله علماً أو اطميناناً أو بطريق معتبر أنه أراد ارتكاب معصية لم يرتكبها إلى الآن فالظاهر وجوب نهيه.

مسألة ٧ - لا يشترط في عدم وجوب الإنكار إظهار ندامته وتوبته، بل مع العلم ونحوه، على عدم الاستمرار لم يجب وإن علم عدم ندامته من فعله، وقد مر أن وجوب الأمر بالتوبة غير وجوب النهي بالنسبة إلى المعصية المرتكبة.

مسألة ٨ - لو علم عجزه أو قام الطريق المعتبر على عجزه عن الإصرار واقعاً وعلم أن من نيته الإصرار لجهله بعجزه لا يجب النهي بالنسبة إلى الفعل غير المقدور، وإن وجب بالنسبة إلى ترك التوبة والعزم على المعصية لوقلنا بحرمته.

مسألة ٩ - لو كان عاجزاً عن ارتكاب حرام وكان عازماً عليه لو صار قادراً فلو علم ولو بطريق معتبر حصول القدرة له فالظاهر وجوب إنكاره، وإلا فلا إلا على عزمه على القول بحرمته.

مسألة ١٠ - لو اعتقد العجز عن الاستمرار وكان قادراً واقعاً وعلم بارتكابه مع علمه بقدرته فإن علم بزوال اعتقاده فالظاهر وجوب الإنكار بنحو لا يعلمه بخطأه، وإلا فلا يجب.

مسألة ١١ - لو علم إجمالاً بأن أحد الشخصين أو الأشخاص مصر على ارتكاب

و اگر معتبر نباشد در واجب بودن انکار تردید است، و شبه آن است که واجب نباشد.
مسئله ۴ - مقصود از استمرار، آن است که گناه را مرتکب گردد ولو اینکه یک مرتبه دیگر باشد، نه آنکه (مقصود) گناه کردن دائم باشد. پس اگر مسکری بیاشامد و قصد داشته باشد که فقط مرتبه دوم (هم) بخورد، نهی (او) واجب است.

مسئله ۵ - توبه کردن از گناه، از واجبات است؛ پس اگر مرتکب حرامی شود یا واجبی را ترک نماید، واجب است فوراً توبه نماید، و در صورتی که توبه کردنش معلوم نشود واجب است او را امر به توبه نمایند. و همچنین است اگر در توبه اش شک باشد. و این، غیر از امر و نهی نسبت به بقیه گناهان است؛ پس اگر در اینکه او اصرار (بر گناهی که انجام داده است) دارد، شک باشد یا معلوم باشد که اصرار ندارد، نسبت به همان معصیت، انکار (و امر یا نهی) واجب نیست لیکن نسبت به ترک توبه، واجب است.

مسئله ۶ - اگر از حال شخص به صورت علم یا اطمینان و یا از دلیل معتبری یا اطمینان ظاهر شود که او می خواهد معصیتی را مرتکب گردد که تا به حال آن را انجام نداده است. ظاهر آن است که نهی او واجب است.

مسئله ۷ - در واجب نبودن انکار، اظهار پشیمانی و توبه او شرط نیست؛ بلکه در صورت علم - و مانند آن - بر نداشتن استمرار بر گناه، (انکار) واجب نیست، اگر چه بداند که از کارش پشیمان نشده است. و (قبلاً) گذشت که وجوب امر به توبه غیر از وجوب نهی نسبت به گناهی است که مرتکب آن شده است.

مسئله ۸ - اگر بداند یا دلیل معتبری قائم شود بر اینکه او واقعاً از اصرار بر گناه ناتوان است، و بداند که او به جهت اینکه نمی داند که ناتوان است قصد اصرار بر گناه را دارد، نهی او نسبت به فعلی که مقدور او نیست واجب نمی باشد؛ اگر چه نسبت به ترک توبه و تصمیم برگناه - اگر آن را حرام بدانیم - (نهی او) واجب است.

مسئله ۹ - اگر (فعلاً) از انجام حرام ناتوان باشد ولی تصمیم داشته باشد که اگر توانا گشت آن را انجام دهد، پس اگر ولو بوسیله دلیل معتبری بداند که برای او قدرت پیدا می شود، ظاهر آن است که انکار (و نهی) او واجب است، وگرنه واجب نیست مگر (نهی و انکار) بر تصمیم او (بر گناه)، بنا بر قول به حرمت آن.

مسئله ۱۰ - اگر معتقد باشد که از استمرار بر گناه ناتوان است ولی در واقع قادر باشد، و بداند که در صورتی که علم به قدرت خود پیدا کند گناه را انجام می دهد پس اگر بداند که اعتقادش (بناتوانی) را از دست می دهد، ظاهر آن است که انکار (و نهی) واجب است به طوری که او را به اشتباهش آگاه نکنند وگرنه (که نداند عقیده اش به ناتوانی را از دست می دهد) واجب نیست.

المعصية وجب ظاهراً توجه الخطاب الى عنوان منطبق عليه بأن يقول من كان شارب الخمر فليتركه، وأما نهى الجميع أو خصوص بعضهم فلا يجب، بل لا يجوز، ولو كان في توجه النهي الى العنوان المنطبق على العاصي هتك عن هؤلاء الأشخاص فالظاهر عدم الوجوب، بل عدم الجواز.

مسألة ١٢ - لو علم بارتكابه حراماً أو تركه واجباً ولم يعلم بعينه وجب على نحو الإبهام، ولو علم إجمالاً بأنه إما تارك واجباً أو مرتكب حراماً وجب كذلك أو على نحو الإبهام.

الشرط الرابع - أن لا يكون في إنكاره مفسدة.

مسألة ١ - لو علم أو ظن أن إنكاره موجب لتوجه ضرر نفسي أو عرضي أو مالي يعتد به عليه أو على أحد متعلقيه كأقربائه وأصحابه وملازميه فلا يجب و يسقط عنه، بل وكذا لو خاف ذلك لاحتمال معتد به عند العقلاء، والظاهر إلحاق سائر المؤمنين بهم أيضاً.

مسألة ٢ - لا فرق في توجه الضرر بين كونه حالياً أو استقبالياً، فلو خاف توجه ذلك في المال عليه أو على غيره سقط الوجوب.

مسألة ٣ - لو علم أو ظن أو خاف للاحتمال المعتد به وقوعه أو وقوع متعلقيه في الحرج والشدة على فرض الإنكار لم يجب، ولا يبعد إلحاق سائر المؤمنين بهم.

مسألة ٤ - لو خاف على نفسه أو عرضه أو نفوس المؤمنين و عرضهم حرم الإنكار، وكذا لو خاف على أموال المؤمنين المعتد بها، وأما لو خاف على ماله بل علم توجه الضرر المالي عليه فان لم يبلغ الى الحرج والشدة عليه فالظاهر عدم حرمة، ومع إيجابه ذلك فلا تبعد الحرمة.

مسألة ٥ - لو كانت إقامة فريضة أو قلع منكر موقوفاً على بذل المال المعتد به لا يجب بذله، لكن حسن مع عدم كونه بحيث يقع في الحرج والشدة، ومعه فلا يبعد عدم الجواز، نعم لو كان الموضوع مما يهتم به الشارع ولا يرضى بخلافه مطلقاً

مسئله ۱۱- اگر اجمالاً بدانند که یکی از دو نفر یا چند نفر اصرار بر ارتکاب گناه دارد، ظاهراً واجب است خطاب را متوجه عنوانی کنند که بر او تطبیق می شود به این صورت که بگویند: «کسی که شربخوار است باید آن را ترک نماید» و اما نهی همه یا بعضی از آنان بالخصوص واجب نیست؛ بلکه جایز نیست. و اگر در متوجه ساختن نهی به عنوانی که منطبق بر گناه کار است نسبت به بقیه اشخاص هتک حرمت باشد، ظاهر آن است که (نهی از منکر) واجب نیست؛ بلکه جایز نیست.

مسئله ۱۲- اگر بدانند که حرامی را انجام داده یا واجبی را ترک نموده است ولی عیناً آن را ندانند، (انکار) به نحو ابهام واجب است، و اگر اجمالاً بدانند که او یا واجبی را ترک می کند و یا حرامی را مرتکب می شود، (انکار او) این چنین با بطور ابهام واجب است.

[شرط] چهارم اینکه: در انکار (و امر یا نهی) او مفسده ای نباشد.

مسئله ۱- اگر بدانند یا گمان کنند که انکار او موجب ضرر جانی یا آبرویی یا مالی که مورد توجه است، بر او یا بر یکی از مربوطین او مانند خویشان و یاران و همراهانش می شود، (انکار) واجب نیست و از او ساقط می شود؛ بلکه همچنین است اگر بخاطر احتمال که عقلاء به آن اعتناء می کنند ترس متوجه شدن چنین ضرری را داشته باشد، (واجب از او ساقط می شود). و ظاهر آن است که بقیه مؤمنین هم به خویشان و دوستانش ملحق می شوند.

مسئله ۲- در متوجه شدن ضرر فرقی نیست بین اینکه بالفعل باشد یا در آینده؛ پس اگر ترس داشته باشد که در آینده، ضرری به او یا به غیر او می رسد، وجوب (انکار) ساقط می شود.

مسئله ۳- اگر بدانند یا گمان کنند یا به جهت احتمالی که عقلاء به آن اعتناء می کنند بترسد که در صورت انکار، او یا مربوطین او در تنگنا و سختی واقع می شوند (انکار) واجب نمی باشد و بعید نیست که سایر مؤمنین نیز، به مربوطین ملحق باشند.

مسئله ۴- اگر بر جان و یا آبروی خودش و یا بر جان و آبروی مؤمنین، ترس داشته باشد، انکار (و امر یا نهی) حرام است. و همچنین است اگر بر اموال مؤمنین که مورد توجه است بترسد. (انکار حرام است) ولی اگر بر مال خودش بترسد بلکه بدانند که ضرر مالی به او می رسد، پس اگر چنانچه در حدی نباشد که او را به تنگنا و سختی بیندازد، ظاهر آن است که انکار او حرام نیست؛ و در صورتی که موجب حرج و سختی باشد، بعید نیست که انکار، حرام باشد.

مسئله ۵- اگر اقامه واجب یا ریشه کن کردن منکری متوقف بر بذل مالی باشد که مورد توجه است، بذل آن واجب نیست؛ لیکن در صورتی که بگونه ای نباشد که در حرج و سختی بیفتد، خوب است، و در صورتی که موجب آن باشد بعید نیست که جایز نباشد. ولی اگر موضوع از چیزهایی باشد که شارع مقدس به آن اهمیت می دهد و در هر حال، خلاف آن را رضایت ندارد،

٣٠٤ ————— في شرائط وجوب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر
يجب.

مسألة ٦ - لو كان المعروف والمنكر من الأمور التي يهتم به الشارع الأقدس كحفظ نفوس قبيلة من المسلمين و هتك نواميسهم أو محو آثار الاسلام و محو حجته بما يوجب ضلالة المسلمين أو إخماء بعض شعائر الاسلام كبيت الله الحرام بحيث يحى آثاره و محله و أمثال ذلك لا بد من ملاحظة الأهمية، ولا يكون مطلق الضرر ولو النفسي أو الحرج موجباً لرفع التكليف، فلو توقفت إقامة حجج الاسلام بما يرفع بها الضلالة على بذل النفس أو النفوس فالظاهر وجوبه فضلاً عن الوقوع في ضرر أو حرج دونها.

مسألة ٧ - لو وقعت بدعة في الاسلام و كان سكوت علماء الدين و رؤساء المذهب أعلى الله كلمتهم موجباً لهتك الاسلام و ضعف عقائد المسلمين يجب عليهم الإنكار بأية وسيلة ممكنة سواء كان الإنكار مؤثراً في قلع الفساد أم لا، و كذا لو كان سكوتهم عن إنكار المنكرات موجباً لذلك ، ولا يلاحظ الضرر والحرج بل تلاحظ الأهمية.

مسألة ٨ - لو كان في سكوت علماء الدين و رؤساء المذهب أعلى الله كلمتهم خوف أن يصير المنكر معروفاً أو المعروف منكراً يجب عليهم إظهار علمهم، ولا يجوز السكوت ولو علموا عدم تأثير إنكارهم في ترك الفاعل، ولا يلاحظ الضرر والحرج مع كون الحكم مما يهتم به الشارع الأقدس جداً.

مسألة ٩ - لو كان في سكوت علماء الدين و رؤساء المذهب أعلى الله كلمتهم تقوية للظالم و تأييد له والعياذ بالله يحرم عليهم السكوت، و يجب عليهم الاظهار ولو لم يكن مؤثراً في رفع ظلمه.

مسألة ١٠ - لو كان سكوت علماء الدين و رؤساء المذهب أعلى الله كلمتهم موجباً لجرأة الظلمة على ارتكاب سائر المحرمات و إبداع البدع يحرم عليهم السكوت، و يجب عليهم الإنكار وإن لم يكن مؤثراً في رفع الحرام الذي يرتكب.

واجب است.

مسئله ۶- اگر معروف و منکر از چیزهایی باشد که شارع اقدس به آن اهمیت می دهد مانند حفظ جان قبیله ای از مسلمین، و هتک حرمت نوامیس آنها، یا از بین بردن آثار اسلام و محو دلیل (حقانیت) اسلام بطوری که موجب گمراهی مسلمین گردد یا از بین بردن بعضی از شعائر اسلام مانند بیت الله الحرام بطوری که آثار و محل آن محو شود، و مانند اینها، باید ملاحظه مهمتر بودن را نماید، و هر ضرری اگر چه ضرر جانی باشد یا حرج، موجب رفع تکلیف نمی باشد

پس اگر برپاداشتن حجت ها (و دلیلهای حقانیت) اسلام- بطوری که بوسیله آنها- گمراهی- برطرف شود- متوقف بر بذل جان یا جانها باشد ظاهر آن است که واجب باشد، چه- رسد به اینکه در ضرر یا حرجی که کمتر از بذل جان است واقع شود.

مسئله ۷- اگر در اسلام بدعتی واقع شود و سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) موجب هتک اسلام و تضعیف اعتقادات مسلمین شود بر آنان واجب است به هر وسیله ای که ممکن است، انکار نمایند، چه انکار آنها در ریشه کن ساختن فساد، مؤثر باشد یا نه؟

و همچنین است اگر سکوت آنان از انکار منکرات، موجب آن باشد و (اینجا) ملاحظه ضرر و حرج نمی شود بلکه ملاحظه اهمیت می شود.

مسئله ۸- اگر در سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) ترس این باشد که منکر، معروف یا معروف، منکر شود، واجب است بر آنان که علمشان را ظاهر نمایند و سکوت جایز نیست ولو اینکه بدانند که انکارشان در ترک کار فاعل، مؤثر نیست.

و ملاحظه ضرر و حرج نمی شود. با اینکه حکم از مسائلی باشد که مورد اهمیت جدی شارع مقدس است.

مسئله ۹- اگر در سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) تقویت ظالم و تأیید او باشد (والعیاذ بالله = پناه بر خدا)، سکوت کردن بر آنان حرام است و بر آنها واجب است اظهار کنند ولو اینکه در رفع ظلم او مؤثر نباشد.

مسئله ۱۰- اگر سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) موجب جرأت ستمکاران بر ارتکاب بقیه محرمات و ایجاد بدعت ها شود، سکوت کردن بر آنان حرام است و بر آنها واجب است انکار نمایند اگر چه در از بین بردن معصیتی که مرتکب می شود، تأثیری نداشته باشد.

في شرائط وجوب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

مسألة ١١ - لو كان سكوت علماء الدين و رؤساء المذهب أعلى الله كلمتهم موجباً لاساءة الظن بهم و هتكهم و انتسابهم إلى ما لا يصح ولا يجوز الانتساب اليهم ككونهم نعوذ بالله أعوان الظلمة يجب عليهم الانكار لدفع العار عن ساحتهم ولولم يكن مؤثراً في رفع الظلم.

مسألة ١٢ - لو كان ورود بعض العلماء مثلاً في بعض شؤون الدول موجباً لاقامة فريضة أو فرائض أو قلع منكر أو منكرات ولم يكن محذور أهم كهتك حيثية العلم والعلماء و تضعيف عقائد الضعفاء وجب على الكفاية، إلا أن لا يمكن ذلك إلا لبعض معين لخصوصيات فيه، فتعين عليه.

مسألة ١٣ - لا يجوز لطلاب العلوم الدينية الدخول في المؤسسات التي أسسها الدولة باسم المؤسسة الدينية كالمدارس القديمة التي قبضتها الدولة و أجري على طلابها من الأوقاف، ولا يجوز أخذ راتبها، سواء كان من الصندوق المشترك أو من موقوفة نفس المدرسة أو غيرها، لمفسدة عظيمة يخشى منها على الاسلام.

مسألة ١٤ - لا يجوز للعلماء و أئمة الجماعات تصدي مدرسة من المدارس الدينية من قبل الدولة سواء أجري عليهم و على طلابها من الصندوق المشترك أو من موقوفات نفس المدرسة أو غيرها، لمفسدة عظيمة على الحوزات الدينية والعلمية في الآجل القريب.

مسألة ١٥ - لا يجوز لطلاب العلوم الدينية الدخول في المدارس الدينية التي تصداها بعض المتلبسين بلباس العلم والدين من قبل الدولة الجائرة أو بإشارة من الحكومة - سواء كان المنهج من الحكومة أو من المتصدي و كان دينيا - لمفسدة عظيمة على الاسلام والحوزات الدينية في الآجل والعياذ بالله.

مسألة ١٦ - لو قامت قرائن على أن مؤسسة دينية كان تأسيسها أو إجراء مؤونتها من قبل الدولة الجائرة ولو بوساطة لا يجوز للعالم تصديها ولا لطلاب العلوم الدخول فيها، ولا أخذ راتبها، بل لو احتمل احتمالاً معتداً به لزم التحرز عنها،

مسئله ۱۱- اگر سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) موجب سوء ظن به ایشان و هتک آنان و نسبت دادنشان به چیزی که صحیح نیست و نسبت دادن به آنها جایز نیست بشود، مانند اینکه نعوذ بالله اعوان ظلمه بحساب آیند، بر آنها واجب است برای برطرف کردن ننگ از ساحت مقدسشان، انکار نمایند، ولو اینکه در رفع ظلم اثر نکند.

مسئله ۱۲- اگر ورود بعضی از علماء مثلاً در بعضی از پستهای دولت موجب اقامه واجب یا واجبات، یا موجب ریشه کن کردن منکری یا منکراتی شود، و محذور مهمتری مانند هتک حیثیت علم و علماء و تضعیف اعتقادات مردم ضعیف نداشته باشد، (وارد شدن در این پستها) بطور کفای واجب است. مگر آنکه چنین چیزی بجز برای بعضی از افراد مشخص که دارای خصوصیات خاصی است، ممکن نباشد، که (در این صورت) بر چنین فردی مشخصاً واجب است.

مسئله ۱۳- برای طلاب علوم دینی داخل شدن در مؤسساتی که دولت، آنها را به نام مؤسسه دینی درست کرده، مانند مدارس قدیمی که دولت آنها را در اختیار گرفته، و برای طلاب آنها، از اوقاف مستمری می دهد، جایز نیست، و گرفتن مستمری آنها جایز نمی باشد؛ چه از صندوق مشترک (مثلاً خزانه داری کل) باشد یا از موقوفه خود مدرسه یا از غیر آنها (و این) بخاطر مفسده بزرگی (است) که از آن بر اسلام ترس است.

مسئله ۱۴- برای علماء و ائمه جماعات جایز نیست که از طرف دولت، متصدی مدرسه ای از مدارس دینی شوند، چه برای آنان و طلاب آن از صندوق مشترک مستمری بدهد یا از موقوفات خود مدرسه یا غیر آنها (و این) بخاطر مفسده بزرگی (است) که برای حوزه های دینی و علمی در آینده نزدیک هست.

مسئله ۱۵- برای طلاب علوم دینی وارد شدن در مدارس دینی که بعضی از افرادی که لباس علم و دین را پوشیده اند و از طرف دولت ظالم، یا به اشاره حکومت، متصدی آنها می باشند، جایز نیست؛ چه برنامه (این مدارس) از حکومت باشد یا از متصدی، و دینی باشد (و این) بخاطر مفسده بزرگی (است) که برای اسلام و حوزه های دینی در آینده هست؛ (والعیاذ بالله = و پناه بر خدا).

مسئله ۱۶- اگر قرائنی باشد که تأسیس یک مؤسسه دینی و یا پرداختن هزینه آن ولو با چند واسطه از طرف دولت ظالم است، تصدی آن برای عالم جایز نیست، و برای طلاب علوم نه داخل شدن در آن جایز است و نه گرفتن مستمری آن؛ بلکه اگر احتمال مورد اعتناء (و عقلایی) داده شود (که آن مؤسسه چنین است) لازم است از آن اجتناب شود؛ زیرا مورد احتمال از مواردی

٣٠٨ _____ في شرائط وجوب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

لأن المحتمل مما يهتم به شرعاً، فيجب الاحتياط في مثله.

مسألة ١٧ - المتصدي لمثل تلك المؤسسات والداخل فيها محكوم بعدم العدالة، لا يجوز للمسلمين ترتيب آثار العدالة عليه من الاقتداء في الجماعة وإشهاد الطلاق وغيرهما مما يعتبر فيه العدالة.

مسألة ١٨ - لا يجوز لهم أخذ سهم الامام عليه السلام وسهم السادة ولا يجوز للمسلمين إعطاؤهم من السهمين ماداموا في تلك المؤسسات ولم ينتهوا ويتوبوا عنه.

مسألة ١٩ - الأعذار التي تشبث بها بعض المنتسبين بالعلم والدين للتصدي لا تسمع منهم ولو كانت وجية عند الأنظار السطحية الغافلة.

مسألة ٢٠ - لا يشترط في الأمر والنهي العدالة أو كونه آتياً بما أمر به وتاركاً لما نهى عنه، ولو كان تاركاً لواجب وجب عليه الأمر به مع اجتماع الشرائط كما يجب أن يعمل به، ولو كان فاعلاً لحرام يجب عليه النهي عن ارتكابه كما يحرم عليه ارتكابه.

مسألة ٢١ - لا يجب الأمر والنهي على الصغير ولو كان مرافقاً مميزاً، ولا يجب نهى غير المكلف كالصغير والمجنون ولا أمره، نعم لو كان المنكر مما لا يرضى المولى بوجوده مطلقاً يجب على المكلف منع غير المكلف عن إيجاده.

مسألة ٢٢ - لو كان المرتكب للحرام أو التارك للواجب معذوراً فيه شرعاً أو عقلاً لا يجب بل لا يجوز الإنكار.

مسألة ٢٣ - لو احتمل كون المرتكب للحرام أو التارك للواجب معذوراً في ذلك لا يجب الإنكار بل يشكل، فع احتمال كون المفطر في شهر رمضان مسافراً مثلاً لا يجب النهي بل يشكل، نعم لو كان فعله جهراً موجباً لهتك أحكام الاسلام أو لجرأة الناس على ارتكاب المحرمات يجب نهيه لذلك.

مسألة ٢٤ - لو كان المرتكب للحرام أو التارك للواجب معتقداً جواز ذلك و

در شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر ۳۰۹

است که در شرع مقدس اهمیت دارد پس در مانند آن، احتیاط واجب است.
مسئله ۱۷ - کسی که متصدی چنین مؤسساتی باشد و کسی که داخل آنها باشد محکوم به نداشتن عدالت است.

و برای مسلمین جایز نیست که آثار عدالت را از قبیل اقتداء در نماز جماعت و شاهد گرفتن در طلاق و غیر اینها از چیزهایی که عدالت در آن معتبر است، بر او جاری نمایند.

مسئله ۱۸ - برای آنان، گرفتن سهم امام (علیه السلام) و سهم سادات جایز نیست، و برای مسلمین جایز نیست که سهمین را مادی که در آن مؤسسات هستند و ترک نکرده و توبه ننموده اند، به آنان بدهند.

مسئله ۱۹ - عذرهایی که بعضی از افرادی که انتساب به علم و دین دارند، برای متصدی شدنشان، به آن تمسک می کنند، از آنها شنیده نمی شود ولو اینکه عذرشان در نظر افراد سطحی غافل، موجه باشد.

مسئله ۲۰ - در امر کننده و نهی کننده، شرط نیست عادل باشد و یا به آنچه امر می کند خودش عمل نماید و آنچه را نهی می نماید، ترک کند، و اگر (خودش) تارک واجب باشد، بر او واجب است که با اجتماع شرایط، (دیگری را) به همان واجب امر نماید کما اینکه واجب است به آن عمل نماید، و اگر مرتکب حرام می باشد بر او واجب است که (دیگری را) از ارتکاب آن نهی نماید، کما اینکه ارتکاب آن برای خودش حرام است.

مسئله ۲۱ - امر و نهی بر شخص صغیر ولو اینکه ممیز قریب البلوغ باشد واجب نیست. ربهی غیر مکلف مانند صغیر و مجنون و امر او، واجب نیست، ولی اگر منکر از چیزهایی باشد که مولا در هر حال، راضی بوجود آن نیست، بر مکلف واجب است که غیر مکلف را از ایجاد آن جلوگیری نماید.

مسئله ۲۲ - اگر مرتکب حرام، یا تارک واجب، شرعاً یا عقلاً در آن معذور باشد انکار او واجب نیست بلکه جایز نیست.

مسئله ۲۳ - اگر احتمال داده شود که مرتکب حرام یا تارک واجب، در آن معذور باشد، انکار او واجب نیست، بلکه اشکال دارد. پس در صورتی که احتمال داده شود کسی که در ماه رمضان روزه را می خورد که مثلاً مسافر است، نهی او واجب نیست بلکه دارای اشکال است. البته اگر کار او آشکارا و باعث هتک احکام اسلام یا جرأت پیدا کردن مردم بر ارتکاب محرمات شود برای این جهت، نهی او واجب است.

مسئله ۲۴ - اگر مرتکب حرام یا تارک واجب معتقد باشد که آن جایز است، و در آن خطا

٣١٠ ————— في مراتب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر
 كان مخطئاً فيه فان كان لشبهة موضوعية كزعم كون الصوم مضراً به أو أن
 الحرام علاجه المنحصر لا يجب رفع جهله ولا إنكاره، وإن كان لجهل في الحكم
 فان كان مجتهداً أو مقلداً لمن يرى ذلك فلا يجب رفع جهله وبيان الحكم له، و
 إن كان جاهلاً بالحكم الذي كان وظيفته العمل به يجب رفع جهله وبيان
 حكم الواقعة، ويجب الإنكار عليه.

القول في مراتب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر

فان لهما مراتب لا يجوز التعدي عن مرتبة إلى الأخرى مع حصول المطلوب من
 المرتبة الدانية بل مع احتمالها.
 المرتبة الأولى - أن يعمل عملاً يظهر منه انزجاره القلبي عن المنكر، وأنه
 طلب منه بذلك فعل المعروف وترك المنكر، وله درجات كغمض العين،
 والعبوس والانقباض في الوجه، وكالاعراض بوجهه أو بدنه، وهجره وترك
 مراودته ونحو ذلك .

مسألة ١ - يجب الاقتصار على المرتبة المذكورة مع احتمال التأثير ورفع المنكر
 بها، وكذا يجب الاقتصار فيها على الدرجة الدانية فالدانية والأيسر فالأيسر سيما
 إذا كان الطرف في مورد يهتك بمثل فعله، فلا يجوز التعدي عن المقدار اللازم،
 فان احتمل حصول المطلوب بغمض العين المفهم للطلب لا يجوز التعدي إلى
 مرتبة فوقه.

مسألة ٢ - لو كان الاعراض والهجر مثلاً موجباً لتخفيف المنكر لا قلعه ولم
 يحتمل تأثير أمره ونهيه لساناً في قلعه ولم يمكنه الإنكار بغير ذلك وجب.

مسألة ٣ - لو كان في إعراض علماء الدين ورؤساء المذهب أعلى الله كلمتهم
 عن الظلمة وسلاطين الجور احتمال التأثير ولو في تخفيف ظلمهم يجب عليهم ذلك

کرده باشد، پس اگر (خطایش) به جهت شبهه موضوعیه باشد مانند اینکه گمان کند که روزه برایش ضرر دارد یا معالجه اش تنها به حرام می باشد، نه برطرف کردن جهل از او و نه انکار او واجب نیست.

و اگر به جهت جهل در حکم باشد پس اگر مجتهد یا مقلد کسی باشد که این چنین فتوی دارد، پس رفع جهل از او و بیان حکم برایش واجب نیست، و اگر حکمی را که وظیفه اش عمل به آن است نداند، واجب است جهل را از او برطرف نمود و حکم مسأله را برایش بیان نمود و انکار او واجب است.

گفتاری در مراتب امر به معروف و نهی از منکر

همانا برای امر به معروف و نهی از منکر مراتبی است که در صورت حصول مطلوب از مرتبه پائین تر - حتی با احتمال حصول آن - جایز نیست که به مرتبه بالا تر تعدی نمود. مرتبه اول - این است که کاری انجام بدهد که از آن ناراحتی قلبی او از منکر آشکار گردد و اینکه از او می خواهد که معروف را انجام داده و منکر را ترک نماید، و برای آن درجاتی است: مانند برهم نهادن چشم و عبوسی و گرفتن صورت، و مانند روگرداندن یا پشت کردن به او و از او کنار کشیدن و ترک رابطه با او و مانند آن.

مسأله ۱ - در صورت احتمال تأثیر و رفع منکر، واجب است که به مرتبه (اول) که ذکر شد اکتفا شود، و همچنین در همان مرتبه اول واجب است به درجه ضعیف تر اکتفا گردد و اگر اثر نکرد به درجه ضعیف تر بعدی منتقل شود. و انکارش را از مختصر شروع کند و اگر تأثیر نگذاشت مقداری بیشتر کند، مخصوصاً اگر طرف در موقعیتی باشد که به مانند کار او هتک می شود. که تعدی از مقدار لازم جایز نیست.

پس اگر احتمال می دهد که با برهم گذاشتن چشم که مطلب را بفهماند، مطلوب حاصل می شود، برایش جایز نیست که به مرتبه بالا تر تعدی کند.

مسأله ۲ - اگر روگرداندن و ترک رابطه با او مثلاً، موجب تخفیف یافتن منکر می شود - نه از بین بردن آن - و احتمال نمی دهد که امر و نهی زبانی او، در ریشه کن نمودن آن اثر کند و به غیر از آن هم امکان انکار برایش نباشد، اعراض و ترک رابطه واجب می باشد.

مسأله ۳ - اگر در روگردان شدن علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) از ستمکاران و پادشاهان ستم احتمال تأثیر ولو در اینکه ظلمشان کمتر می شود، باشد بر آنان واجب است اعراض نمایند. و اگر عکس آن فرض شود به اینکه رابطه و معاشرت ایشان (با

ولو فرض العكس بأن كانت مراودتهم و معاشرتهم موجبة له لا بد من ملاحظة الجهات و ترجيح الجانب الأهم، و مع عدم محذور آخر حتى احتمال كون عشرتهم موجبا لشوكتهم و تقويتهم و تجريهم على هتك الحرمات أو احتمال هتك مقام العلم والروحانية و إساءة الظن بعلماء الاسلام وجبت لذلك المقصود.

مسألة ٤ - لو كانت عشرة علماء الدين و رؤساء المذهب خالية عن مصلحة راجحة لازمة المراعاة لا تجوز لهم سيما إذا كانت موجبة لاتهامهم و انتسابهم إلى الرضا بما فعلوا.

مسألة ٥ - لو كان في رد هدايا الظلمة و سلاطين الجور احتمال التأثير في تخفيف ظلمهم أو تخفيف تجريهم على مبتدعاتهم و جب الرد، ولا يجوز القبول، ولو كان بالعكس لا بد من ملاحظة الجهات و ترجيح الجانب الأهم كما تقدم.

مسألة ٦ - لو كان في قبول هداياهم تقوية شوكتهم و تجريهم على ظلمهم أو مبتدعاتهم يحرم القبول، و مع احتمالها فالأحوط عدم القبول، ولو كان الأمر بالعكس تجب ملاحظة الجهات و تقديم الأهم.

مسألة ٧ - يحرم الرضا بفعل المنكر و ترك المعروف ، بل لا يبعد وجوب كراهتها قلباً و هي غير الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر.

مسألة ٨ - لا يشترط حرمة الرضا و وجوب الكراهة بشرط، بل يحرم ذلك و يجب ذاك مطلقاً.

المرتبة الثانية - الأمر والنهي لساناً.

مسألة ١ - لو علم أن المقصود لا يحصل بالمرتبة الأولى يجب الانتقال إلى الثانية مع احتمال التأثير.

مسألة ٢ - لو احتمل حصول المطلوب بالوعظ والارشاد والقول اللين يجب ذلك ولا يجوز التعدي عنه.

مسألة ٣ - لو علم عدم تأثير ما ذكر انتقل إلى التحكم بالأمر والنهي و يجب

در مراتب امر به معروف و نهی از مکر ۳۱۳

سلاطین ظالم) موجب کم شدن ظلمشان شود، باید ملاحظه جهات را بنمایند و طرف اهم را ترجیح دهند.

او در صورتی که محذور دیگری حتی احتمال اینکه معاشرت ایشان موجب شوکت و تقویت آنان جرأت پیدا کردنشان بر هتک حرمت‌های الهی، یا احتمال هتک مقام علم و روحانیت و موجب سوء ظن به علمای دین و رؤسای مذهب نباشد (چنین محذوری نداشته باشد) معاشرت ایشان به این هدف واجب است.

مسئله ۴- اگر معاشرت علمای دین و رؤسای مذهب (با ستمکاران) از مصلحت راجحی که رعایت آن لازم است، خالی باشد، (این معاشرت) برای ایشان جایز نیست مخصوصاً اگر موجب اتهام بر آنان و نسبت دادنشان به اینکه به کارهای ستمکاران راضی می باشند، شود.

مسئله ۵- اگر در رد کردن هدایای ستمکاران و سلاطین ستم، احتمال تأثیر در تخفیف دادن ظلمشان یا تخفیف دادن جرأتشان در بدعت گذاریها باشد، رد آن‌ها واجب است و قبول کردن جایز نیست.

و اگر بر عکس باشد، (یعنی قبول آنها چنین اثری دارد)، باید جهات (مختلف) - ملاحظه گردد و اهم ترجیح داده شود.

مسئله ۶- همانگونه که گذشت اگر در پذیرفتن هدیه‌هایشان تقویتی نسبت به شوکتشان و جرأتشان بر ستمگری و بدعت‌گذاریهاشان باشد پذیرفتن (هدایا) حرام است، و در صورتی که احتمال این تقویت داده شود احتیاط نپذیرفتن است، و اگر مطلب به عکس (و در نپذیرفتن چنین اثری) باشد واجب است جهات (گوناگون) ملاحظه و آنچه مهمتر است مقدم داشته شود.

مسئله ۷- رضایت به فعل منکر و ترک معروف، حرام است بلکه بعید نیست که کراهت قلبی داشتن نسبت به آنها واجب باشد، و این کراهت غیر از امر به معروف و نهی از منکر است.

مسئله ۸- حرمت رضایت و وجوب کراهت، شرطی ندارد بلکه این (رضایت به فعل حرام، و ترک معروف) حرام، و آن (کراهت نسبت به آنها) در هر حال، واجب می باشد.

مرتبه دوم- امر کردن و نهی کردن با زبان.

مسئله ۱- اگر بداند که مقصود با مرتبه اول حاصل نمی شود در صورت احتمال تأثیر واجب است به مرتبه دوم منتقل شود.

مسئله ۲- اگر احتمال دهد که با موعظه و ارشاد و گفتار نرم، مقصود حاصل می شود، همان واجب است و تعدی از آن جایز نیست.

مسئله ۳- اگر بداند آنچه ذکر شد، اثر ندارد باید به حکم کردن بوسیله امر و نهی منتقل شود و

٣١٤ ————— في مراتب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر
أن يكون من الأيسر في القول إلى الأيسر مع احتمال التأثير ولا يجوز التعدي سيما
إذا كان المورد ممّا يهتك الفاعل بقوله.

مسألة ٤ - لو توقف رفع المنكر وإقامة المعروف على غلظة القول والتشديد في
الأمر والتهديد والوعيد على المخالفة تجوز، بل تجب مع التحرز عن الكذب.

مسألة ٥ - لا يجوز إشفاع الإنكار بما يحرم وينكر كالسب والكذب والاهانة،
نعم لو كان المنكر مما يهتم به الشارع ولا يرضى بحصوله مطلقاً كقتل النفس
المحترمة و ارتكاب القبائح والكبائر الموبقة جاز، بل وجب المنع والدفع ولو مع
استلزامه ما ذكر لو توقف المنع عليه.

مسألة ٦ - لو كان بعض مراتب القول أقل إيذاء وإهانة من بعض ما ذكر في
المرتبة الأولى يجب الاقتصار عليه، ويكون مقدماً على ذلك، فلو فرض أن الوعظ
والارشاد بقول لّين ووجه منبسط مؤثر أو محتمل التأثير و كان أقل إيذاءً من
الهجر والاعراض ونحوهما لا يجوز التعدي منه اليهما، والأشخاص آمراً ومأموراً
مختلفون جداً، فرب شخص يكون إعراضه وهجره أثقل وأشد إيذاءً وإهانة من
قوله وأمره ونهيه، فلا بد للأمر والناهي ملاحظة المراتب والأشخاص، والعمل
على الأيسر ثم الأيسر.

مسألة ٧ - لو فرض تساوي بعض ما في المرتبة الأولى مع بعض ما في المرتبة
الثانية لم يكن ترتيب بينها بل يتخير بينهما، فلو فرض أن الاعراض مساو للأمر في
الايذاء وعلم أو احتمال تأثير كل منهما يتخير بينهما ولا يجوز الانتقال إلى الأغلظ.

مسألة ٨ - لو احتمال التأثير وحصول المطلوب بالجمع بين بعض درجات
المرتبة الأولى أو المرتبة الثانية، أو بالجمع بين تمام درجات الأولى أو الثانية مما
أمكن الجمع بينها، أو الجمع بين المرتبتين مما أمكن ذلك وجب ذلك بما أمكن،
فلو علم عدم التأثير لبعض المراتب و احتمال التأثير في الجمع بين الانقباض
والعبوس والهجر والإنكار لساناً مشفوعاً بالغلظة والتهديد ورفع الصوت والاختافة

واجب است که از آرام و آسان‌ترین درجه گفتار شروع نماید و اگر تأثیر نکرد به درجه شدیدتر از آن با احتمال تأثیر، منتقل شود و تجاوز کردن جایز نیست، مخصوصاً اگر مورد طوری باشد که فاعل (منکر) با گفتن آن هتک می‌شود.

مسئله ۴- اگر از بین بردن منکر و برپا داشتن معروف، متوقف بر غلیظ نمودن گفتار و شدت به خرج دادن در امر و تهدید و ترساندن بر مخالفت آن باشد جایز است، بلکه با اجتناب از دروغ، واجب می‌باشد.

مسئله ۵- جایز نیست که انکار را همراه با حرام و منکر نماید مانند ناسزا و دروغ و اهانت، ولی اگر منکر از مواردی باشد که شارع مقدس به آن اهتمام دارد و در هر حال راضی به حصول آن نمی‌باشد مانند قتل نفس محترم و ارتکاب زشتیها و کبائر مهلکه، جایز می‌باشد. بلکه جلوگیری و دفع آن واجب است ولو اینکه مستلزم مانند آنچه ذکر شد (دروغ و اهانت...) باشد در صورتی که منع آن متوقف بر اینها باشد.

مسئله ۶- اگر بعضی از مراتب گفتار از جهت اذیت و اهانت کمتر از آنچه که در مرتبه اول ذکر شد باشد واجب است به آن اکتفا نماید و مقدم بر آن می‌باشد، پس اگر وعظ و ارشاد با زبان نرم و روی باز، فرضاً مؤثراً یا محتمل التأثير باشد و اذیتش از ترک رابطه و اعراض از او و مانند اینها کمتر باشد، تعدی از آن به اینها جایز نیست، و افراد آمر و مأمور جداً مختلف می‌باشند؛ پس چه بسا شخصی که اهانت و اذیت اعراض و ترک رابطه کردن او از جهت سنگین‌تر و شدیدتر از قول و امر و نهی می‌باشد.

بنابر این آمر و ناهی باید ملاحظه مراتب و افراد را بنمایند، و کار را از مختصر شروع نمایند تا به مرحله قوی‌تر از آن برسند.

مسئله ۷- اگر فرضاً بعضی از درجات مرتبه اول با بعضی از مراحل مرتبه دوم مساوی باشد، ترتیبی بین این دو مرتبه نیست؛ بلکه بین آنها مخیر است. پس اگر فرض شود که اعراض و امر در ایداء مساویند، و بدانند یا احتمال دهد که هر دو مؤثرند. بین آنها مخیر است و انتقال به مرحله شدیدتر جایز نیست.

مسئله ۸- اگر احتمال بدهد که با جمع نمودن میان بعضی از درجات مرتبه اول یا مرتبه دوم یا باجمع نمودن تمام درجات مرتبه اول یا مرتبه دوم- در جایی که جمع ممکن می‌باشد- یا جمع نمودن بین مرتبه اول و دوم در حدی که ممکن است، اثر می‌کند و مطلوب حاصل می‌شود، جمع کردن مقدای که ممکن است واجب می‌باشد. پس اگر بدانند بعضی از مراتب اثر ندارد ولی احتمال دهد که جمع کردن بین درهم کشیدن صورت و عبوسی و ترک رابطه و انکار زبانی که همراه با درشت نمودن صدا و تهدید و بلند کردن صدا و ترساندن و مانند اینها، اثر می‌بخشد،

ونحو ذلك وجب الجمع.

مسألة ٩ - لو توقف دفع منكر أو إقامة معروف على التوسل بالظالم ليدفعه عن المعصية جاز، بل وجب مع الأمن عن تعذيبه مما هو مقتضى التكليف، ووجب على الظالم الاجابة، بل الدفع واجب على الظالم كغيره ووجب عليه مراعاة ما وجبت مراعاته على غيره من الانكار بالأيسر ثم الأيسر.

مسألة ١٠ - لو حصل المطلوب بالمرتبة الدانية من شخص وبالمرتبة التي فوقها من آخر فالظاهر وجوب ما هو تكليف كل منهما كفاً، ولا يجب الايكال الى من حصل المطلوب منه بالمرتبة الدانية.

مسألة ١١ - لو كان إنكار شخص مؤثراً في تقليل المنكر وإنكار آخر مؤثراً في دفعه وجب على كل منهما القيام بتكليفه، لكن لو قام الثاني بتكليفه وقلع المنكر سقط عن الآخر، بخلاف قيام الأول الموجب للتقليل فإنه لا يسقط بفعله تكليف الثاني.

مسألة ١٢ - لو علم إجمالاً بأن الانكار باحدى المرتبتين مؤثر يجب بالمرتبة الدانية، فلو لم يحصل بها المطلوب انتقل الى العالية.

المرتبة الثالثة - الانكار باليد.

مسألة ١ - لو علم أو اطمأن بأن المطلوب لا يحصل بالمرتبتين السابقتين وجب الانتقال الى الثالثة، وهي إعمال القدرة مراعيّاً للأيسر فالأيسر.

مسألة ٢ - إن أمكنه المنع بالحيلولة بينه وبين المنكر وجب الاقتصار عليها لو كان أقل محذوراً من غيرها.

مسألة ٣ - لو توقفت الحيلولة على تصرف في الفاعل أو آلة فعله - كما لو توقفت على أخذ يده أو طرده أو التصرف في كأسه الذي فيه الخمر أو سكّينه ونحو ذلك - جاز بل وجب .

مسألة ٤ - لو توقف دفع المنكر على الدخول في داره أو ملكه والتصرف في

واجب است جمع نماید.

مسئله ۹- اگر جلوگیری منکریا به پاداشتن معروفی متوقف بر متوسل شدن به ظالم باشد تا گناهکار را از معصیت دور کند، جایز است، بلکه اگر خاطرش آسوده باشد که ظالم از مقتضای تکلیف تعدی نمی کند، (توسل به او) واجب است

و بر ظالم واجب است آن را قبول کند، بلکه جلوگیری منکر بر ظالم، مثل غیر او واجب است.

و بر او واجب است آنچه را که رعایت آن بر دیگران لازم است، رعایت نماید که از مختصر شروع نماید سپس به شدیدتر منتقل شود.

مسئله ۱۰- اگر مطلوب، از یک نفر با مرتبه ضعیف، و از نفر دیگر با مرتبه بالاتر از آن حاصل شود ظاهر آن است که آنچه تکلیف هر یک از آنهاست بطور کفایی بر هر دو واجب است، و واجب نیست به کسی که مطلوب، با مرتبه ضعیف، از ناحیه او حاصل می شود واگذار نماید.

مسئله ۱۱- اگر انکار شخصی در کم کردن منکر مؤثر است و انکار شخص دیگر در جلوگیری از آن اثر دارد بر هر کدام واجب است که به تکلیف خود عمل نمایند.

ولی اگر دومی به تکلیف خود عمل نمود و منکر را ریشه کن ساخت (تکلیف) از دیگری ساقط می شود، به خلاف آنکه اولی قیام کند که از منکر کاسته می شود؛ که با فعل او، تکلیف، دومی ساقط نمی شود.

مسئله ۱۲- اگر با علم اجمالی بدانند که انکار، با یکی از دو مرتبه، مؤثر است واجب است با مرتبه پائین انکار نماید پس اگر مطلوب با آن حاصل نشد به مرحله بالاتر منتقل شود. مرتبه سوم- این است که انکار با دست باشد.

مسئله ۱- اگر بدانند یا مطمئن شود که مطلوب با دو مرتبه سابق حاصل نمی شود واجب است به مرتبه سوم منتقل شود

و آن (عبارت از) اعمال قدرت است؛ و البته باید مراعات مختصر آن و سپس بالاتر از آن را بنماید.

مسئله ۲- اگر برایش ممکن باشد که بین او و منکر حایل شود، در صورتی که جلوگیری این چنینی، محذور کمتری از غیر آن داشته باشد، واجب است به آن اکتفا نماید.

مسئله ۳- اگر حائل شدن (میان فاعل و منکر) متوقف بر تصرفی در فاعل یا در وسیله کار او باشد- مانند اینکه برگرفتن دست او یا پرت کردنش یا تصرف در کاسه او که شراب در آن است یا چاقوی او و مانند اینها، متوقف باشد- (این تصرف) جایز بلکه واجب است.

مسئله ۴- اگر جلوگیری از منکر متوقف بر داخل شدن به خانه یا ملک او و تصرف در اموال او

في مراتب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر
أمواله كفرشه و فراشه جاز لو كان المنكر من الأمور المهمة التي لا يرضى المولى
بخلافه كيف ما كان كقتل النفس المحترمة، و في غير ذلك إشكال و إن لا يبعد
بعض مراتبه في بعض المنكرات.

مسألة ٥ - لو انجرت المدافعة الى وقوع ضرر على الفاعل ككسر كأسه أو
سكينه بحيث كان من قبيل لازم المدافعة فلا يبعد عدم الضمان، ولو وقع
الضرر على الأمر والنهي من قبل المرتكب كان ضامناً وعاصياً.

مسألة ٦ - لو كسر القارورة التي فيها الخمر مثلاً أو الصندوق الذي فيه آلات
القمار مما لم يكن ذلك من قبيل لازم الدفع ضمن وفعل حراماً.

مسألة ٧ - لو تعدى عن المقدار اللازم في دفع المنكر و انجر الى ضرر على فاعل
المنكر ضمن، و كان التعدي حراماً.

مسألة ٨ - لو توقفت الحيلولة على حبسه في محل أو منعه عن الخروج من منزله
جاز، بل وجب مراعيّاً للأيسر فالأيسر والأسهل فالأسهل ، و لا يجوز إيذاؤه
والضيق عليه في المعيشة.

مسألة ٩ - لو لم يحصل المطلوب إلا بنحو من الضيق والتحريج عليه فالظاهر
جوازه بل وجوبه مراعيّاً للأيسر فالأيسر.

مسألة ١٠ - لو لم يحصل المطلوب إلا بالضرب والايلام فالظاهر جوازه مراعيّاً
للأيسر فالأيسر والأسهل فالأسهل، و ينبغي الاستيذان من الفقيه الجامع
للشرائط، بل ينبغي ذلك في الحبس والتحريج و نحوهما.

مسألة ١١ - لو كان الإنكار موجباً للجرح أو القتل فلا يجوز إلا باذن
الامام عليه السلام على الأقوى، و قام في هذا الزمان الفقيه الجامع للشرائط
مقامه مع حصول الشرائط.

مسألة ١٢ - لو كان المنكر مما لا يرضى المولى بوجوده مطلقاً كقتل النفس
المحترمة جاز بل وجب الدفع ولو انجر الى جرح الفاعل أو قتله، فيجب الدفاع عن

مانند فرش و رختخوابش باشد، در صورتی که منکر از امور مهمتی باشد که مولا در هر حال راضی به خلاف آن نیست، مثل قتل نفس محترمه (داخل شدن و تصرف کردن) جایز است. و در غیر این گونه مورد، اشکال است؛ اگر چه بعضی از مراتب آن در بعضی از منکرات، بعید نیست.

مسئله ۵- اگر دفع منکر به وقوع ضرری بر فاعل منجر شود مانند شکستن کاسه یا چاقوی او بطوری که از لوازم دفع منکر باشد، بعید نیست ضامن نباشد. ولی اگر ضرری از ناحیه مرتکب گناه، بر آمر و ناهی برسد (هم) ضامن و (هم) معصیت کار است.

مسئله ۶- اگر مثلاً شیشه ای را که در آن شراب است یا صندوقی را که در آن آلات قمار می باشد بشکنند که از لوازم جلوگیری از منکر نباشد، ضامن می باشد و کار حرامی کرده است. مسئله ۷- اگر در جلوگیری از منکر، از مقدار لازم تجاوز کند و به ضرری بر فاعل منکر منجر شود ضامن می باشد؛ و تجاوزش حرام است.

مسئله ۸- اگر حائل شدن میان فاعل و گناه متوقف بر حبس کردنش در جایی، یا مانع خروج او از منزلش شدن، باشد جایز بلکه واجب است. (البته) با مراعات الایسر فالایسر، و الاسهل فالاسهل (که ابتداء کمترین و آسانترین مرحله را و در صورتی که مؤثر نشد به تدریج مرحله بالاتر را اجرا کند).

و ایداء او و تنگ گرفتن در زندگی بر او جایز نیست.

مسئله ۹- اگر هدف (جلوگیری از گناه) جز با تنگ گرفتن و ایجاد خرج بر او، حاصل نشود ظاهر آن است که با مراعات الایسر فالایسر جایز بلکه واجب است. مسئله ۱۰- اگر مطلوب جز با زدن و آسیب رساندن حاصل نشود ظاهر آن است که با مراعات الایسر فالایسر و الاسهل فالاسهل، جایز باشند.

و سزاوار است که از فقیه جامع شرایط اذن گرفته شود؛ بلکه این اذن گرفتن، در حبس کردن و ایجاد خرج بر او (هم) سزاوار است.

مسئله ۱۱- اگر انکار موجب شود که به مجروح شدن یا قتل کشانده شود، بنا بر اقوی بدون اذن امام (علیه السلام) جایز نیست، و در این زمان فقیه جامع شرایط - با وجود شرایط - جای امام (علیه السلام) است.

مسئله ۱۲- اگر منکر از چیزهایی باشد که مولا در هر حال به وجود آن راضی نیست، مانند قتل نفس محترمه، جلوگیری از آن جایز بلکه واجب است؛ ولو اینکه به جرح فاعل یا قتل او کشانده شود.

٣٢٠ _____ في مراتب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

النفس المحترمة بجرح الفاعل أو قتله لو لم يمكن بغير ذلك من غير احتياج إلى إذن الامام عليه السلام أو الفقيه مع حصول الشرائط، فلو هجم شخص على آخر ليقتله وجب دفعه ولو بقتله مع الأمن من الفساد وليس على القاتل حينئذ شيء.

مسألة ١٣ - لا يجوز التعدي إلى القتل مع إمكان الدفع بالجرح، ولا بد من مراعاة الأيسر فالأيسر في الجرح، فلو تعدى ضمن، كما أنه لو وقع عليه من فاعل المنكر جرح ضمن أو قتل يقتص منه.

مسألة ١٤ - ينبغي أن يكون الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر في أمره ونهيه و مراتب إنكاره كالطبيب المعالج المشفق، والأب الشفيق المراعي مصلحة المرتكب، وأن يكون إنكاره لطفاً ورحمة عليه خاصة، وعلى الأمة عامة، وأن يجرد قصده لله تعالى ولمرضاته، ويخلص عمله ذلك عن شوائب أهوية نفسانية و إظهار العلو، وأن لا يرى نفسه منزهة، ولا لها علواً أو رفعة على المرتكب، فربما كان للمرتكب ولو للكبائر صفات نفسانية مرضية لله تعالى أحبه تعالى لها وإن ابغض عمله، وربما كان الأمر والنهي بعكس ذلك وإن خفي على نفسه.

مسألة ١٥ - من أعظم أفراد الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وأشرفها و ألطفها و أشدها تأثيراً و أوقعها في النفوس سيما إذا كان الأمر أو الناهي من علماء الدين و رؤساء المذهب أعلى الله كلمتهم هو الصادق عمن يكون لابساً رداء المعروف واجبه و مندوبه، و متجنباً عن المنكر بل المكروه، وأن يتخلق بأخلاق الأنبياء والروحانيين، و يتنزه عن أخلاق السفهاء و أهل الدنيا، حتى يكون بفعله و زيته و اخلاقه آمراً و ناهياً، و يقتدي به الناس، و إن كان و العياذ بالله تعالى بخلاف ذلك و رأى الناس أن العالم المدعي لخلافة الأنبياء و زعامة الأمة غير عامل بما يقول صار ذلك موجباً لضعف عقيدتهم و جرأتهم على المعاصي و سوء ظنهم بالسلف الصالح فعلى العلماء سيما و رؤساء المذهب أن

بنابر این دفاع نمودن از نفس محترمه با جرح فاعل یا قتل او - در صورتی که به غیر آن ممکن نباشد - واجب است بدون اینکه با حصول شرایط احتیاج به اذن امام (علیه السلام) یا فقیه باشد.

بنابر این اگر شخصی به دیگری هجوم بیاورد تا او را بکشد، جلو او را گرفتن - ولو به اینکه - شخص مهاجم کشته شود - در صورتی که ایمن از فساد باشد، واجب است، و در این صورت بر قاتل چیزی نیست.

مسئله ۱۳ - در صورتی که دفع او با مجروح ساختن ممکن باشد تعدی به قتل جایز نیست، و باید در جرح مراعات الایسر فالایسر را بنماید، پس اگر تعدی کرد، ضامن است که اگر از ناحیه فاعل گناه جرحی برمدافع وارد شود ضامن است و یا به قتل برسد از او قصاص می شود.

مسئله ۱۴ - سزاوار است که آمر به معروف و ناهی از منکر، در امر و نهی و مراتب انکارش مانند پزشک معالج مهربان و پدر با شفقت که مراعات مصلحت مرتکب را می نماید، باشد. و انکارش لطف و رحمت برای او خصوصاً، و برای امت عموماً باشد، و قصدش را فقط برای خدای متعال و رضایت او قرار دهد، و این کارش را از آلودگیهای هواهای نفسانی و اظهار بزرگی خالص نماید، و نفس خودش را منزّه نداند و برای آن بزرگی یا برتری بر مرتکب نبیند. که چه بسا برای شخص مرتکب گناه ولو گناهان کبیره باشد، صفات خوب نفسانی باشد که مورد رضایت خدا می باشند و خداوند متعال او را بخاطر این صفات دوست دارد، اگر چه کار (گناه) او مورد بغض خداوند می باشد؛ و چه بسا آمر و ناهی عکس او باشد اگر چه بر خودش پوشیده است.

مسئله ۱۵ - از عظیم ترین مصادیق امر به معروف و نهی از منکر، و شریف ترین و دقیق ترین و شدید ترین آنها از نظر تأثیر، و دلنشین ترین آنها مخصوصاً اگر آمر و ناهی از علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) باشد، آن است که از شخصی صادر شود که خودش لباس معروف را چه واجب و چه مستحبش را پوشیده (و به آن عمل کرده) باشد، و از منکر (و حرام) بلکه از مکروه دور باشد، و به اخلاق انبیاء و اهل معنویت متخلق باشد و از اخلاق بیخردان و اهل دنیا منزّه باشد تا آنکه با کار و روش و اخلاقش آمر و ناهی باشد و مردم به او اقتداء نمایند (و او را الگو قرار دهند). و اگر - العیاذ بالله - خلاف این باشد، و مردم ببینند عالمی که ادعای جانشینی انبیاء و رهبری امت را دارد، به آنچه می گوید عمل نمی کند، این وضع، موجب ضعیف شدن عقیده مردم و جرأت آنان بر گناهان و بدگمانی آنها به علمای صالح گذشته، می شود. پس بر علماء و مخصوصاً بر رؤسای مذهب است که از مواضع تهمت اجتناب کنند. و بزرگترین موارد

٣٢٢ _____ في المسائل المنفرقة
يتجنبوا مواضع التهم، وأعظمها التقرب الى سلاطين الجور والرؤساء الظلمة، و
على الأمة الاسلامية أن لورأوا عالماً كذلك حملوا فعله على الصحة مع الاحتمال،
و إلا أعرضوا عنه و رفضوه، فانه غير روحاني تلبس بزي الروحانيين، و شيطان
في رداء العلماء، نعوذ بالله من مثله و من شره على الاسلام.

ختام فيه مسائل:

- مسألة ١ - ليس لأحد تكفل الأمور السياسية كاجراء الحدود والقضائية
والمالية كأخذ الخراجات والماليات الشرعية إلا إمام المسلمين عليه السلام و من
نصبه لذلك .
- مسألة ٢ - في عصر غيبة ولي الأمر و سلطان العصر عجل الله فرجه الشريف
يقوم نوابه العامة - وهم الفقهاء الجامعون لشرائط الفتوى والقضاء - مقامه في
إجراء السياسات و سائر ما للإمام عليه السلام إلا البدأ بالجهاد.
- مسألة ٣ - يجب كفاية على النواب العامة القيام بالأمور المتقدمة مع بسط
يدهم و عدم الخوف من حكام الجور، و بقدر الميسور مع الامكان.
- مسألة ٤ - يجب على الناس كفاية مساعدة الفقهاء في إجراء السياسات و
غيرها من الحسبيات التي من مختصاتهم في عصر الغيبة مع الامكان و مع عدمه
فبمقدار الميسور الممكن.
- مسألة ٥ - لا يجوز التولي للحدود والقضاء و غيرها من قبل الجائر، فضلاً عن
إجراء السياسات غير الشرعية، فلو تولى من قبله مع الاختيار فأوقع ما يوجب
الضمان ضمن، و كان فعله معصية كبيرة.
- مسألة ٦ - لو أكرهه الجائر على تولي أمر من الأمور جاز إلا القتل و كان الجائر
ضامناً، و في إلحاق الجرح بالقتل تأمل، نعم يلحق به بعض المهمات، و قد

تهمت، نزدیک شدن به پادشاهان ستم و رؤسای ستمگر می باشد؛ و بر امت اسلامی است که اگر عالمی را این چنین دیدند (که به آنان نزدیک شده است)، در صورت احتمال صحت (که مثلاً به قصد کم کردن ظلم ایشان نزدیک گشته) کار او را حمل بر صحت نمایند و گرنه از او اعراض نمایند، و او را کنار بگذارند؛ زیرا او غیر روحانی است که به لباس روحانیین درآمدہ است، و شیطانی است که در لباس علما است پناه می بریم به خدا از مانند او و از شر او بر اسلام.

پایانی (برای بحث) که در آن چند مسأله است:

مسأله ۱- هیچ کس حق ندارد متکفل امور سیاسی، مانند اجرای حدود، و امور قضایی و مالی، مانند گرفتن خراج و مالیات شرعی باشد، مگر امام مسلمین (علیه السلام) و کسی که امام (علیه السلام) او را برای این جهت منصوب کرده باشد.

مسأله ۲- در زمان غیبت ولی امر و سلطان عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قائم مقام آن حضرت در اجرای سیاسات (حدود و تعزیرات) و تمام آنچه برای امام (علیه السلام) می باشد، مگر جهاد ابتدایی، نواب عام حضرتش می باشند و آنها فقہائی هستند که جامع الشرائط فتوی و قضاوت باشند.

مسأله ۳- بر نواب عام (آن حضرت) بطور کفایی واجب است در صورتی که دستشان باز و ترسی از حکام ظالم نباشد بقدر میسر در صورت امکان، به امور سابق قیام نمایند.

مسأله ۴- بر مردم بطور واجب کفایی، واجب است که فقهاء را در اجرای سیاسات اسلام و غیر آنها از امور حسبیه که در زمان غیبت از مختصات آنان می باشد در صورت امکان، کمک نمایند. و در صورت عدم امکان به هر قدری که میسر و ممکن است (مساعدت کنند).

مسأله ۵- از طرف ظالم، متصدی حدود و قضا و غیر آنها شدن جایز نیست تا چه رسد به اجرای سیاسات (و تعزیرات) غیر شرعی.

پس اگر از طرف او با اختیار متصدی شود و موجبات ضمان را ایجاد کند، ضامن است و کارش معصیت کبیره است.

مسأله ۶- اگر ظالم، او را به متصدی شدن یکی از امور مجبور کرد جایز است، مگر قتل، و (در مواردی که برای شخص مجبور جایز است) ظالم ضامن می باشد.

و در ملحق نمودن جرح به قتل تأمل است ولی بعضی از مسائل مهم به قتل ملحق می شود، و قبلاً به آن اشاره کردیم.

أشرنا إليه سابقاً.

مسألة ٧ - لو تولى الفقيه الجامع للشرائط أمراً من قبل والي الجور من السياسات والقضاء، و نحوها لمصلحة جاز بل وجب عليه إجراء الحدود الشرعية، والقضاء على الموازين الشرعية، و تصدي الحسيات، و ليس له التعدي عن حدود الله تعالى.

مسألة ٨ - لو رأى الفقيه أن تصديه من قبل الجائر موجب لإجراء الحدود الشرعية والسياسات الإلهية يجب عليه التصدي، إلا أن يكون تصديه أعظم مفسدة.

مسألة ٩ - ليس للمتجزي شيء من الأمور المتقدمة، فحاله حال العامي في ذلك على الأحوط، نعم لو فقد الفقيه والمجتهد المطلق لا يبعد جواز تصديه للقضاء إذا كان مجتهداً في بابه، و كذا هو مقدم على سائر العدول في تصدي الأمور الحسبية على الأحوط.

مسألة ١٠ - لا يجوز الرجوع في الخصومات إلى حكام الجور وقضاته، بل يجب على المتخاصمين الرجوع إلى الفقيه الجامع للشرائط و مع إمكان ذلك لو رجع إلى غيره كان ما أخذه بحكمه سحطاً على تفصيل فيه.

مسألة ١١ - لو دعا المدعي خصمه للتحاكم عند الفقيه يجب عليه القبول، كما أنه لو رضي الخصم بالترافع عنده لا يجوز للمدعي الرجوع إلى غيره.

مسألة ١٢ - لو رفع المدعي إلى الحاكم الشرعي فطلب الحاكم المدعى عليه يجب عليه الحضور ولا يجوز التخلف.

مسألة ١٣ - يجب كفاية على الحكام الشرعية قبول الترافع، و مع الانحصار يتعين عليه.

مسئله ۷- اگر فقیه جامع الشرایط در سیاسات (یعنی حدود و تعزیرات) و قضاوت و مانند آن کاری را به جهت مصلحتی از طرف حاکم جور، متصدی شود جایز بلکه بر او واجب است که حدود شرعی را اجراء کند و بر طبق موازین شرعی قضاوت نماید، و متصدی امور حسبی شود، و حق ندارد که از حدود خدای متعال، تجاوز کند.

مسئله ۸- اگر فقیه ببیند که متصدی شدن او از طرف ظالم، موجب اجرای حدود شرعی و سیاسات الهی می باشد بر او واجب است متصدی گردد مگر اینکه متصدی شدن او مفسده بزرگتری داشته باشد.

مسئله ۹- مجتهد متجزی^۱، حق ندارد که هیچ امری از امور گذشته را متصدی شود و حال او در اینجا بنابر احتیاط همان حال شخص عامی است. ولی اگر فقیه و مجتهد مطلق نباشد بعید نیست که متصدی شدن نسبت به قضاوت در صورتی که در باب قضا مجتهد باشد، جایز باشد، و همچنین وی (مجتهد متجزی) بنابر احتیاط در امور حسبیه بر بقیه عدول مؤمنین مقدم است.

مسئله ۱۰- در اختلافات و درگیریها، رجوع به حکام و قضات جور جایز نیست، بلکه بر متخصصین (که با هم اختلاف دارند) واجب است به فقیه جامع الشرایط مراجعه نمایند. و در صورتی که مراجعه به او ممکن است به غیر او رجوع نماید آنچه را که با حکم غیر او گرفته، حرام است، بنابر تفصیلی که در آن هست.

مسئله ۱۱- اگر مدعی، خصم^۲ش (و طرفش) را برای محاکمه نزد فقیه دعوت کند بر او واجب است قبول کند، کما اینکه اگر خصم به مرافعه نزد فقیه راضی شود برای مدعی جایز نیست به غیر او مراجعه نماید.

مسئله ۱۲- اگر مدعی، مرافعه را نزد حاکم شرع ببرد، و حاکم، «مدعی علیه» را طلب نماید، بر او واجب است حاضر شود، و تخلف جایز نیست.

مسئله ۱۳- بر حکام شرع قبول حل مرافعات، بطور وجوب کفائی واجب است و در صورت انحصار، بر او تعیین دارد.

(۱) مجتهد متجزی، فردی است که در بخشی از احکام به درجه اجتهاد رسیده، نه در همه بخشها.

فصل في الدفاع

وهو على قسمين: أحدهما الدفاع عن بيضة الاسلام و حوزته، ثانيهما عن نفسه و نحوها.

القول في القسم الأول

- مسألة ١ - لو غشي بلاد المسلمين أو ثغورها عدو يخشى منه على بيضة الاسلام و مجتمعهم يجب عليهم الدفاع عنها بأية وسيلة ممكنة من بذل الأموال و النفوس.
- مسألة ٢ - لا يشترط ذلك بحضور الامام عليه السلام و إذنه ولا إذن نائبه الخاص أو العام، فيجب الدفاع على كل مكلف بأية وسيلة بلا قيد و شرط.
- مسألة ٣ - لو خيف على زيادة الاستيلاء على بلاد المسلمين و توسعة ذلك و أخذ بلادهم أو أسرهم و جب الدفاع بأية وسيلة ممكنة.
- مسألة ٤ - لو خيف على حوزة الاسلام من الاستيلاء السياسي و الاقتصادي المنجر إلى أسرهم السياسي و الاقتصادي و هتن الاسلام و المسلمين و ضعفهم يجب الدفاع بالوسائل المشابهة و المقاومات المنفية، كترك شراء أمتعتهم، و ترك

فصلی در دفاع

و آن بر دو قسم است: یکی از آنها دفاع از اساس اسلام و قلمرو آن است. دوم آنها (دفاع) از خودش و مانند آن است.

سخن در مورد قسم اول

مسئله ۱- اگر دشمنی که از او بر اساس اسلام و اجتماع مسلمین ترس باشد، بلاد مسلمین و یا مرزهای آن را مورد هجوم قرار دهد، بر مسلمانها واجب است که از آن به هر وسیله ای که ممکن است با بذل مال و جان، دفاع نمایند.

مسئله ۲- این دفاع مشروط به حضور امام (علیه السلام) و اذن او و اذن نائب خاص یا عام او نیست، پس بر هر مکلفی بدون هیچ قید و شرطی واجب است به هر وسیله ای که باشد، دفاع نماید.

مسئله ۳- اگر ترس تسلط بیشتری بر بلاد مسلمین و توسعه استیلاء و گرفتن بلاد آنها یا اسیر نمودن آنها باشد دفاع به هر وسیله ای که ممکن است واجب می باشد.

مسئله ۴- اگر بر قلمرو اسلام از استیلا سیاسی و اقتصادی که منجر به اسارت سیاسی و اقتصادی مسلمین و موهون شدن اسلام و مسلمین و ضعیف شدن آنها می شود، ترس باشد، با وسیله های مشابه و مقاومت های منفی، دفاع واجب است؛ مانند نخردن کالاهای آنان، و ترک

استعمالها، وترك المراودة والمعاملة معهم مطلقاً.

مسألة ٥ - لو كان في المراودات التجارية وغيرها مخافة على حوزة الاسلام وبلاد المسلمين من استيلاء الأجانب عليها سياسياً أو غيرها الموجب لاستعمارهم أو استعمار بلادهم ولومعنوياً يجب على كافة المسلمين التجنب عنها، وتحرم تلك المراودات.

مسألة ٦ - لو كانت الروابط السياسية بين الدول الاسلامية والأجانب موجبة لاستيلائهم على بلادهم أو نفوسهم أو أموالهم أو موجبة لأسرهم السياسي يحرم على رؤساء الدول تلك الروابط والمناسبات، وبطلت عقودها، ويجب على المسلمين إرشادهم وإلزامهم بتركها ولو بالمقاومات المنفية.

مسألة ٧ - لو خيف على إحدى الدول الاسلامية من هجمة الأجانب يجب على جميع الدول الاسلامية الدفاع عنها بأي وسيلة ممكنة كما يجب على سائر المسلمين.

مسألة ٨ - لو أوقع إحدى الدول الاسلامية عقد رابطة مخالفة لمصلحة الاسلام والمسلمين يجب على سائر الدول الجدة على حل عقدها بوسائل سياسية أو اقتصادية كقطع الروابط السياسية والتجارية معها، ويجب على سائر المسلمين الاهتمام بذلك بما يمكنهم من المقاومات المنفية، وأمثال تلك العقود محرمة باطلة في شرع الاسلام.

مسألة ٩ - لو صار بعض رؤساء الدول الاسلامية أو وكلاء المجلسين موجباً لنفوذ الأجانب سياسياً أو اقتصادياً على المملكة الاسلامية بحيث يخاف منه على بيضة الاسلام أو على استقلال المملكة ولو في المستقبل كان خائناً ومنعزلاً عن مقامه أي مقام كان لو فرض أن تصديه حق، وعلى الأمة الاسلامية مجازاته ولو بالمقاومات المنفية كترك عشرته وترك معاملته والاعراض عنه بأي وجه ممكن، والاهتمام باخراجه عن جميع الشؤون السياسية وحرمانه عن الحقوق

استفاده از آن، و ترک رابطه و معامله با آنان مطلقاً.

مسئله ۵- اگر در روابط اقتصادی و غیر آن بر قلمرو اسلام و بلاد مسلمین، ترس باشد که بیگانگان بر آن تسلط سیاسی یا غیر آن که موجب استعمار آنان یا استعمار بلادشان و لو از حیث فرهنگی می شود، پیدا کنند، بر همه مسلمین واجب است که از چنین روابطی اجتناب کنند، و این گونه روابط، حرام می باشد.

مسئله ۶- اگر روابط سیاسی دول اسلامی با بیگانگان موجب استیلای آنان بر بلاد مسلمین یا نفوس و اموالشان شود یا موجب اسارت سیاسی مسلمین گردد، بر رؤسای دولتها حرام است که چنین روابط و مناسباتی داشته باشند؛ و پیمانهایشان باطل است. و بر مسلمین واجب است آنها را ارشاد کنند و آنان را ولو با مقاومت منفی، به ترک اینگونه روابط ملزم نمایند.

مسئله ۷- اگر ترس آن باشد که بیگانگان به یکی از دول اسلامی، هجوم برند بر تمام دول اسلامی واجب است به هر وسیله ممکن از آن دفاع کنند کما اینکه بر سایر مسلمین (نیز) واجب است.

مسئله ۸- اگر یکی از دول اسلامی، پیمانی بست که با مصلحت اسلام و مسلمین مخالف است، بر سایر دول (اسلامی) واجب است که با وسائل سیاسی یا اقتصادی، مانند قطع رابطه سیاسی و بازرگانی با آن دولت کوشش کنند تا آن پیمان را بهم بزنند. و بر سایر مسلمین واجب است که با هر گونه مقاومت منفی که در امکانشان است در این کار، اهتمام بورزند، و چنین معاملاتی در شرع مقدس اسلام حرام و باطل می باشد.

مسئله ۹- اگر بعضی از رؤسای دول اسلامی یا بعضی از نمایندگان دو مجلس موجب نفوذ سیاسی یا اقتصادی بیگانگان بر مملکت اسلامی گردند، بطوری که از این نفوذ بر اساس اسلام یا بر استقلال مملکت ولو در آینده ترس باشد، (این رئیس مملکت یا نماینده) خائن است. و فرضاً هم که متصدی شدن آن مقام برایش حق باشد از مقامش - هر مقامی باشد - معزول است.

و بر امت اسلامی است که ولو با مقاومت منفی مانند ترک معاشرت و ترک معامله با او و روگردان شدن از او به هر وجهی که ممکن است او را مجازات نمایند، و در اخراج او از تمام شؤون سیاسی و محروم نمودن او از حقوق اجتماعی، اهتمام ورزند.

٣٣٠. في الدفاع عن النفس وما يتعلق بها

الاجتماعية.

مسألة ١٠ - لو كان في الروابط التجارية من الدول أو التجار مع بعض الدول الأجنبية أو التجار الأجبيين مخافة على سوق المسلمين و حياتهم الاقتصادية وجب تركها و حرمت التجارة المزبورة، وعلى رؤساء المذهب مع خوف ذلك أن يجرّموا متاعهم و تجارتهم حسب اقتضاء الظروف، و على الأمة الاسلامية متابعتهم، كما يجب على كافتهم الجد في قطعها.

القول في القسم الثاني

مسألة ١ - لا إشكال في أن للانسان أن يدفع المحارب والمهاجم واللص و نحوهم عن نفسه و حريمه و ماله ما استطاع.

مسألة ٢ - لو هجم عليه لص أو غيره في داره أو غيرها ليقته ظلماً يجب عليه الدفاع بأيّ وسيلة ممكنة ولو انجر الى قتل المهاجم، ولا يجوز له الاستسلام والانظام.

مسألة ٣ - لو هجم على من يتعلق به من ابن أو بنت أو أب أو أخ أو سائر من يتعلق به حتى خادمه و خادمتة ليقته ظلماً جاز بل وجب الدفاع عنه ولو انجر الى قتل المهاجم.

مسألة ٤ - لو هجم على حريمه زوجة كانت أو غيرها بالتجاوز عليها وجب دفعه بأيّ نحو ممكن ولو انجر الى قتل المهاجم، بل الظاهر كذلك لو كان الهجمة على عرض الحريم بما دون التجاوز .

مسألة ٥ - لو هجم على ماله أو مال عياله جاز له دفعه بأيّ وسيلة ممكنة ولو انجر الى قتل المهاجم.

مسألة ٦ - يجب على الأحوط في جميع ما ذكر أن يتصدى للدفاع من الأسهل

مسئله ۱۰- اگر در روابط بازرگانی دول یا تجار با بعضی از دول یا تجاریگانه ترس بر بازار مسلمین و زندگی اقتصادی آنها باشد واجب است آن را ترک کنند، و چنین تجارتی حرام می باشد.

و در صورت چنین ترسی، بر رؤسای مذهب (واجب) است که کالاهای آنان و تجارت با آنها را طبق مقتضیات زمان تحریم نمایند.

و بر امت اسلامی متابعت آنان (واجب) است، کما اینکه بر همه آنها واجب است که در قطع این روابط جدیت کنند.

یک سخن در مورد قسم دوم

مسئله ۱- اشکالی نیست که انسان حق دارد محارب و مهاجم و دزد و مانند اینها را از خود و حریم و مالش هر اندازه که می تواند، دفع نماید.

مسئله ۲- اگر دزد یا غیر دزد بر شخصی در خانه اش یا غیر خانه اش، هجوم آورد تا ظالمانه او را بکشد، بر او واجب است به هر وسیله ممکن (از خود) دفاع نماید، ولو اینکه به قتل مهاجم، منجر شود و تسلیم شدن و پذیرفتن ظلم برایش جایز نیست.

مسئله ۳- اگر به متعلقین کسی از قبیل پسریا دختر یا پدیر یا برادر یا بقیه کسانی که به او تعلق دارند حتی خدمتگزار مرد و زن او، هجوم آورد که ظالمانه او را بکشد جایز بلکه واجب است از او دفاع کند ولو اینکه به کشته شدن مهاجم منجر شود.

مسئله ۴- اگر به حریم او- زوجه اش باشد یا غیر او- هجوم برد که تجاوز نماید دفع او با هر وسیله ای که ممکن است واجب می باشد و لوبه کشته شدن مهاجم منتهی شود، بلکه اگر به عرض حریم به کمتر از تجاوز، هجوم آورد، ظاهراً وظیفه همین است.

مسئله ۵- اگر به مال او یا مال عیالش هجوم آورد، دفع او به هر وسیله ممکن برایش جایز است و لو اینکه به قتل مهاجم، منتهی شود.

مسئله ۶- در تمام آنچه ذکر شد بناء بر احتیاط واجب است که از مرتبه پائین تر اقدام به دفاع کند و به مرتبه شدیدتر از آن برسد، الا سهل فالا سهل؛ پس اگر با آگاه نمودن و یک نوع اختطاری، مانند اح اح نمودن مثلاً، دفع می شود باید همان را انجام دهد، و اگر جز با داد زدن و

فالأسهل، فلو اندفع بالتنبيه والاختار بوجه كالتنحج مثلاً فعل، فلو لم يندفع إلا بالصياح والتهديد المدهش فعل واقتصر عليه، وإن لم يندفع إلا باليد اقتصر عليها، أو بالعصا اقتصر عليها، أو بالسيف اقتصر عليه جرحاً إن أمكن به الدفع، وإن لم يمكن إلا بالقتل جاز بكل آلة قتالة، وإنما يجب مراعاة الترتيب مع الامكان والفرصة و عدم الخوف من غلبته، بل لو خاف فوت الوقت و غلبة اللص مع مراعاة الترتيب لا يجب، و يجوز التوسل بما يدفعه قطعاً.

مسألة ٧ - لو لم يتعد عن الحد اللازم ووقع على المهاجم نقص مالي أو بدني أو قتل يكون هدرًا ولا ضمان على الفاعل.

مسألة ٨ - لو تعدى عما هو الكافي في الدفع بنظره وواقعاً فهو ضامن على الأحوط.

مسألة ٩ - لو وقع نقص على المدافع من قبل المهاجم مباشرة أو تسبباً يكون ضامناً جرحاً أو قتلاً أو مالاً ونحوها.

مسألة ١٠ - لو هجم عليه ليقته أو على حريمه وجب الدفاع ولو علم أنه يصير مقتولاً فضلاً عما دونه وفضلاً عما لو ظن أو احتمل، و أما المال فلا يجب، بل الأحوط الاستسلام مع احتمال القتل فضلاً عن العلم به.

مسألة ١١ - لو أمكن التخلص عن القتال بالهرب و نحوه فالأحوط التخلص به، فلو هجم على حريمه و أمكن التخلص بوجه غير القتال فالأحوط ذلك.

مسألة ١٢ - لو هجم عليه ليقته أو على حريمه وجبت المقاتلة ولو علم أن قتاله لا يفيد في الدفع، ولا يجوز له الاستسلام فضلاً عما لو ظن أو احتمل ذلك، و أما المال فلا يجب، بل الأحوط الترك.

مسألة ١٣ - بعد تحقق قصد المهاجم اليه ولو بالقرائن الموجبة للوثوق يجوز له الدفع بلا إشكال، فهل يجوز مع الظن أو الاحتمال الموجب للخوف؟ الظاهر عدم الجواز مع الأمن من ضرره لو كان قاصداً لشدة بطشه و قدرته أو إمكان

تهدید ترس آور، دفع نمی شود باید همین کار را انجام داده و به آن اکتفا نماید. و اگر بجز با دست دفع نمی شود باید به آن اکتفا نماید. و یا با عصا دفع می شود به آن اکتفا نماید. و یا به شمشیر دفع می شود، در صورتی که دفع او، با ایجاد جراحت در او ممکن باشد باید به همان اکتفا نماید. و اگر دفع او جز با کشتن ممکن نیست به هر وسیله کشنده، (قتل او) جایز است و البته مراعات ترتیب در صورتی واجب است که ممکن باشد و فرصت داشته باشد و ترسی از غلبه مهاجم نباشد، بلکه اگر با رعایت ترتیب ترس فوت وقت و غلبه دزد داشته باشد، (رعایت ترتیب) واجب نیست و وسیله قراردادن چیزی که قطعاً او را دفع می نماید جایز است.

مسئله ۷- اگر از حد لازم تجاوز نکند و بر مهاجم نقص مالی یا بدنی یا قتل واقع شود، هدر می باشد و ضمانی بر فاعل نیست.

مسئله ۸- اگر از آن حدی که به نظر خودش، و واقعاً در دفع او کافی است تجاوز کند، بنابر احتیاط ضامن می باشد.

مسئله ۹- اگر بی واسطه یا با واسطه از طرف مهاجم نقصی بر مدافع، واقع شود، (مهاجم) ضامن جرح یا قتل یا مال و مانند آن می باشد.

مسئله ۱۰- اگر بر او هجوم آورد که او را به قتل برساند، یا بر حریمش هجوم کند واجب است دفاع نماید ولو اینکه بداند که کشته می شود، چه رسد به اینکه کمتر از کشته شدن باشد، و چه رسد به اینکه گمان یا احتمال (کشته شدن را) بدهد. و اما (دفاع در رابطه با) مال واجب نمی باشد؛ بلکه احوط آن است که در صورت احتمال قتل - چه رسد به اینکه آن را بداند- تسلیم شود.

مسئله ۱۱- اگر با فرار و مانند آن خلاصی از کشتار ممکن باشد احتیاط آن است که با فرار تخلص پیدا کند.

بنابر این اگر به حریم او هجوم آورد و به یک نحوی غیر از کشتار، خلاصی ممکن باشد، احتیاط تخلص به همان نحو است.

مسئله ۱۲- اگر به هدف قتل او یا حریمش هجوم بیاورد مقاتله با او واجب است ولو اینکه بداند که مقاتله در دفع او فایده ای ندارد؛ و برای شخص تسلیم او شدن جایز نیست چه رسد به اینکه گمان یا احتمال دفع او را بدهد. و اما در رابطه با مال واجب نیست بلکه احوط ترک آن است.

مسئله ۱۳- بعد از آنکه ولو با قرائنی که موجب اطمینان باشد، محقق شد که مهاجم قصد هجوم به او را دارد، بدون اشکال برایش جایز است دفاع نماید، و آیا با گمان یا احتمالی که موجب خوف است، (دفاع) جایز است (یا نه)؟ ظاهر آن است که هرگاه بر فرض قصد او بخاطر شجاعت و قدرتی که دارد و یا بخاطر آنکه (تمام راه های دفاع بسته نیست و) به یک نحوی دفاع

١٣٣٤ في الدفاع عن النفس وما يتعلق بها

الدفاع بوجه لو كان قاصداً له، ومع عده ففيه إشكال.

مسألة ١٤ - لو أحرز قصده الى نفسه أو عرضه أو ماله فدفعه فأضر به أو جنى عليه فتيين خطؤه كان ضامناً وإن لم يكن آثماً.

مسألة ١٥ - لو قصده لص أو محارب فاعتقد خلافه فحمل عليه لا للدفع بل لغرض آخر فالظاهر عدم الضمان ولو قتله وإن كان متجرباً.

مسألة ١٦ - لو هجم لصان أو نحوهما كل على الآخر فإن كان أحدهما بادئاً والآخر مدافعاً ضمن البادئ ولا يضمن المدافع وإن كان لو لم يبتدئه ابتداءً، وإن هجما فالظاهر ضمان كل منهما لو جنى على صاحبه، ولو كفت أحدهما فصال الآخر وجنى عليه ضمن.

مسألة ١٧ - لو هجم عليه لص ونحوه لكن علم أنه لا يمكنه إجراء ما قصده لمانع كنهز أو جدار كفت عنه ولا يجوز الاضرار به جرحاً أو نفساً أو غيرهما، ولو أضر به ضمن، وكذا لو كان عدم المكنة لضعفه.

مسألة ١٨ - لو هجم عليه وقبل الوصول اليه ندم وأظهر الندامة لا يجوز الاضرار به بشيء، ولو فعل ضمن، نعم لو خاف أن يكون ذلك خدعة منه وخاف ذهاب الفرصة لو أمهله فلا يبعد الجواز، لكن ضمن لو كان صادقاً.

مسألة ١٩ - يجوز الدفاع لو كان المحارب ونحوه مقبلاً مع مراعاة الترتيب كما تقدم مع الامكان، وأما لو كان مدبراً معرضاً فلا يجوز الاضرار به، ويجب الكفت عنه، فلو أضر به ضمن.

مسألة ٢٠ - لو كان إدباره لإعداد القوة جاز دفعه لو علم أو اطمأن به، ولو بان الخطأ ضمن ما أضر به.

مسألة ٢١ - لو ظن أو احتمل احتمالاً عقلائياً أن إدباره لتجهيز القوى وخاف لأجله على نفسه أو عرضه وخاف مع ذلك عن فوت الوقت لو أمهله وأنه يغلبه لو صار مجهزاً فالظاهر جواز دفعه مراعيّاً للترتيب مع الامكان، ولو بان

برایش ممکن است، ایمن از ضرر او باشد، (با صرف گمان و احتمال، دفاع) جایز نیست، و اگر ایمن از ضرر او نیست، دفاع دارای اشکال می باشد.

مسئله ۱۴ - اگر احراز کند که مهاجم قصد خود این شخص یا عرض یا مالش را نموده و دفاع کند و ضرری به او برساند یا جنایتی بر او وارد کند سپس معلوم شود اشتباه کرده، ضامن می باشد اگر چه گناهکار نیست.

مسئله ۱۵ - اگر دزد یا محاربی قصد هجوم به او نماید و این شخص بخلاف آن معتقد باشد. سپس بر او حمله کند نه بخاطر دفاع بلکه برای غرض دیگری، ظاهر این است که ضامن نمی باشد ولو اینکه او را بکشد، اگر چه تجزیه کرده است.

مسئله ۱۶ - چنانچه دو نفر دزد یا مانند آنها بر همدیگر حمله نمایند، پس اگر یکی از آنها ابتداء هجوم آورد و دیگری مدافع باشد، شخصی که ابتداء هجوم آورده است ضامن می باشد و مدافع ضامن نیست گر چه چنان باشد که اگر او شروع نمی کرد این شروع می نمود. و اگر هر دو هجوم بیاورند ظاهر آن است که اگر هر کدام جنایتی بر طرفش وارد کند، ضامن است و اگر یکی از آنها خودداری کند و دیگری هجوم بیاورد و جنایتی بر او وارد سازد ضامن می باشد.

مسئله ۱۷ - اگر دزد و مانند او بر او هجوم آورد لیکن بداند که او بخاطر مانعی - مانند نهریا دیوار - نمی تواند آنچه را که قصد کرده، اجراء نماید، باید از او خودداری کند و ضرر رساندن به او بصورت جراحت یا جان (و کشتن) و یا غیر آنها جایز نیست، و اگر به او ضرر برساند ضامن است. و همچنین است اگر نتوانستن مهاجم بخاطر ضعفش باشد.

مسئله ۱۸ - اگر به او هجوم آورد و قبل از رسیدن به او پشیمان شود و اظهار ندامت کند هیچ گونه ضرر رساندن به او جایز نیست، و اگر ضرر برساند ضامن است ولی اگر بترسد که این اظهار ندامت، حيله باشد و بترسد که اگر او را مهلت دهد فرصت از دست برود، بعید نیست که جایز باشد؛ لیکن اگر مهاجم راست گفته باشد، مدافع ضامن می باشد.

مسئله ۱۹ - اگر محارب و مانند او، روبرو به این شخص باشد در صورت امکان با مراعات ترتیب کما اینکه گذشت، دفاع جایز می باشد و اگر پشت به او کرده روگردان است ضرر وارد کردن به او جایز نیست و واجب است که از او خودداری نماید؛ پس اگر به او ضرر برساند ضامن می باشد.

مسئله ۲۰ - اگر پشت کردن او بخاطر آماده کردن نیرو است در صورتی که آن را بداند یا اطمینان داشته باشد، دفع او جایز است. و اگر معلوم شود اشتباه کرده، آنچه را که ضرر رسانده است ضامن می باشد.

مسئله ۲۱ - اگر گمان کند یا احتمال عقلایی بدهد که پشت کردن او بخاطر آماده کردن نیرو است، و به همین جهت بر خود یا عرضش بترسد؛ و همچنین بترسد که اگر او را مهلت دهد وقت

٣٣٦ - في الدفاع عن النفس وما يتعلق بها
الخطأ ضمن لو فعل ما يوجب، والأحوط في المال الترك سيما في مثل الجرح والقتل.

مسألة ٢٢ - لو أخذ اللص أو المحارب و ربطه أو ضربه و عطله عما قصده لا يجوز الاضرار به ضرباً أو قتلاً أو جرحاً، فلو فعل ضمن.

مسألة ٢٣ - لو لم يمكنه دفعه وجب في الخوف على النفس أو العرض التوسل بالغير ولو كان جائراً ظالماً بل كافراً، وجاز في المال.

مسألة ٢٤ - لو علم أن الجائر الذي يتوسل به للدفاع عن نفسه أو عرضه يتعدى عن المقدار اللازم في الدفاع جاز التوسل به بل وجب، ومع اجتماع الشرائط يجب عليه النهي عن تعديه، فلو تعدى كان الجائر ضامناً، نعم لو أمكن دفعه بغير التوسل به لا يجوز التوسل به.

مسألة ٢٥ - لو ضرب اللص مثلاً مقبلاً فقطع عضواً منه مع توقف الدفع عليه فلا ضمان فيه، ولا في السراية ولو تنهي إلى الموت، ولو ولى بعد الضرب مدبراً للتخلص والفرار يجب الكف عنه، فلو ضربه فجرحه أو قطع منه عضواً أو قتله ضمن.

مسألة ٢٦ - لو قطع يده حال الاقبال دفاعاً ويده الأخرى حال الادبار فراراً فاندملت اليدان ثبت القصاص في الثانية، ولو اندملت الثانية و سرت الأولى فلا شيء عليه في السراية، ولو اندملت الأولى و سرت الثانية فأت ثبت القصاص في النفس.

مسألة ٢٧ - لو وجد مع زوجته أو أحد قرابته من ولده أو بنته أو غيرها من أرحامه من ينال منه من الفاحشة ولو دون الجماع فله دفعه مراعيّاً للأيسر فالأيسر مع الامكان ولو أدى إلى القتل، و يكون هدرًا، بل له الدفع عن الأجنبي كالدفع عن نفسه، و ما وقع على المدفوع هدر.

مسألة ٢٨ - لو وجد مع زوجته رجلاً يزني بها و علم بمطاوعتها له فله قتلها،

دفاع (و فرصت) از دست ورود مهاجم در صورت تجهیز نیرو، بر او غلبه می کند، ظاهر این است که بشرط اینکه در صورت امکان ترتیب را رعایت کند، دفع او جایز است، و اگر معلوم شود اشتباه کرده است در صورتی که موجب ضمان را انجام داده باشد، ضامن می باشد. و در مورد مال، مخصوصاً در مانند جرح و قتل، احتیاط ترک آن است.

مسئله ۲۲ - اگر دزد یا محارب را بگیرد و او را بزند یا او را بزند و از قصدش معطلش کند، اضرار به او با زدن یا قتل یا جرح، جایز نیست و اگر چنین کرد ضامن است.

مسئله ۲۳ - اگر دفع مهاجم برایش ممکن نباشد در مورد ترس بر جان یا عرض واجب است از دیگری کمک بخواهد ولو اینکه ظالم بلکه کافر باشد؛ و در مورد مال (کمک خواستن) جایز است.

مسئله ۲۴ - اگر بداند آن شخص ظالمی که از او جهت دفاع از خود یا عرضش کمک می خواهد، از حد لازم دفاع تجاوز می کند، کمک خواستن از او جایز بلکه واجب است؛ و در صورت جمع بودن شرایط، (نهی از منکر) باید او را از تعدی نهی کند. پس اگر از آن حد تجاوز کرد، خود ظالم ضامن می باشد. ولی اگر دفع مهاجم، به غیر کمک خواستن از ظالم ممکن باشد، توسل به او جایز نیست.

مسئله ۲۵ - اگر مدافع در حالی که دزد به او رو آورده او را بزند و عضوی از او را قطع نماید و دفاع متوقف بر آن باشد، ضمانی در آن بر او نیست و نه در سرایت آن گرچه به مرگ منتهی شود (ضامن نمی باشد). و اگر دزد بعد از کتک خوردن به منظور خلاص شدن و فرار پشت به او کند، واجب است که از او خودداری شود، پس اگر او را بزند و مجروح سازد یا عضوی از او را قطع نماید یا او را به قتل برساند، ضامن می باشد.

مسئله ۲۶ - اگر مدافع یک دست مهاجم را در وقتی که رو به او است قطع کند و دست دیگرش را در حال پشت کردن (و فرار) قطع نماید و جراحت هر دو دست بهبود پیدا کنند، در مورد دست دوم قصاص ثابت است، و اگر جراحت دست دوم خوب شود ولی جراحت دست اولی سرایت کند، سرایت آن ضمان نمی آورد، و اگر دست اول خوب شود و دومی سرایت کند و بمیرد، قصاص در جان ثابت است.

مسئله ۲۷ - اگر با زن یا یکی از نزدیکانش از قبیل اولاد یا دختر یا فامیلهای دیگرش کسی را ببیند که در حال فحشاء باشد ولو اینکه به کمتر از جماع باشد، در صورت امکان با مراعات الایسر فالایسر حق دارد که او را دفع کند ولو اینکه به قتل برسد و هدر می باشد. بلکه حق دارد مانند دفع از خود، از بیگانه دفع نماید و آنچه بر طرف واقع شود، هدر می باشد.

مسئله ۲۸ - اگر مردی را ببیند که با همسرش زنا می کند و بداند که زن بخواسته او تن داده (و رضایت داشته) است حق دارد که هر دو را بکشد و گناهی نکرده و دیه ای بر او نیست؛ و بین

٣٣٨- في الدفاع عن النفس وما يتعلق بها

ولا إثم عليه ولا قود، من غير فرق بين كونها محصنين أولاً، وكون الزوجة دائمة أو منقطعة، ولا بين كونها مدخولاً بها أولاً.

مسألة ٢٩ - في الموارد التي جاز الضرب والجرح والقتل انما يجوز بينه وبين الله، وليس عليه شيء واقعاً، لكن في الظاهر يحكم القاضي على ميزان القضاء، فلو قتل رجلاً وادعى أنه رآه مع امرأته ولم يكن له شهود على طبق ما قرره الشارع يحكم عليه بالقصاص، وكذا في الأشباه والنظائر.

مسألة ٣٠ - من اطلع على عورات قوم بقصد النظر الى ما يحرم عليه منهم فلهم زجره ومنعه، بل وجب ذلك، ولو لم ينزجر جاز دفعه بالضرب ونحوه، فلو لم ينزجر فرموه بحصاة أو غيرها حتى الآلات القتالة فاتفق الجناية عليه كانت هدرًا ولو انجر الى القتل، ولو بادروا بالرمي قبل الزجر والتنبيه ضمنوا على الأخط.

مسألة ٣١ - لو زجره فلم ينزجر جاز رمية بقصد جرحه لو توقف الدفع عليه، وكذا بقصد قتله لو توقف عليه.

مسألة ٣٢ - لو كان المطلع رجلاً لنساء صاحب البيت فان نظر الى ما جاز نظره اليه من غير شهوة وريبة لم يجز رمية، فلورماه وجنى عليه ضمن.

مسألة ٣٣ - لو كان الرحم ناظرًا الى ما لا يجوز له النظر اليه كالعورة أو كان نظره بشهوة كان كالأجنبي، فجاز رمية بعد زجره والتنبيه، ولو جنى عليه كان هدرًا.

مسألة ٣٤ - لو كان المشرف على العورات أعمى لا يجوز أن يناله بشيء، فلو نال وجنى عليه ضمن، وكذا لو كان ممن لا يرى البعيد وكان بينه وبينهن بمقدار لا يراهن أو لا يميزهن.

مسألة ٣٥ - لو اطلع للنظر الى ابن صاحب البيت بشهوة فله دفعه وزجره، ومع عدم الانزجار فله رمية، وكان الجناية هدرًا.

مسألة ٣٦ - لو اطلع على بيت لم يكن فيه من يحرم النظر اليه لم يجز رمية، فلو

اینکه هر دو محصن باشند یا نباشند و اینکه زن دائمی باشد یا موقت و اینکه دخول به او شده باشد یا نه، فرقی نیست.

مسئله ۲۹- در مواردی که زدن و مجروح ساختن و کشتن جایز است، فقط جواز آن بین و بین الله است و در واقع چیزی بر او نیست، ولی در ظاهر قاضی طبق موازین قضاوت حکم می کند. بنابراین اگر مردی را بکشد و ادعا کند که او را بازنش دیده است و شهودی بر آن اساس که شارع مقدس مقرر فرموده، نداشته باشد حکم به قصاص از اومی شود، و همچنین است در مورد شباه و نظائر آن.

مسئله ۳۰- کسی که بر عورات قومی^۱ سر بکشد تا آنچه را که از ایشان برای او حرام است نگاه کند. (مثلاً از بالای خانه بداخل آن نگاه کند) پس آنها حق دارند که او را منع کرده و جلوگیری نمایند. بلکه واجب است. و اگر از رو نرفت، دفع او با زدن و مانند آن جایز است. پس اگر (بازهم) از رو نرود و با سنگ کوچک یا غیر آن حتی چیزهایی که کشنده است به سمت او پرتاب کند و جنایت بر او واقع شود، هدر می باشد ولو اینکه به قتل منتهی گردد و اگر قبل از نهمی کردن و آگاه نمودن، مبادرت به پرت کردن سنگ و مانند آن نمایند احتیاطاً ضامن می باشند.

مسئله ۳۱- اگر او را نهمی کند و او دست بر ندارد، پرت کردن چیزی برایش به قصد مجروح ساختن او اگر دفاع متوقف بر آن باشد، جایز است. و همچنین پرت کردن به قصد کشتن او اگر دفاع بر آن متوقف باشد جایز است.

مسئله ۳۲- اگر کسی که سرکشی می کند از خویشاوندان زنهای صاحب خانه باشد چنانچه به مواردی نگاه کند که نگاه کردن او بدون شهوت و تمایلات شیطانی جایز است، پرتاب چیزی به او جایز نیست پس اگر پرتاب کند و بر او جنایت واقع شود، ضامن می باشد.

مسئله ۳۳- اگر خویشاوند به چیزی نگاه کند که بر او نگاه به آن جایز نیست مانند عورت، یا نگاهش با شهوت باشد، مانند بیگانه می باشد بنا بر این بعد از نهمی کردن و توجه دادن پرتاب کردن چیزی به او جایز است. و اگر جنایتی بر او واقع شود هدر است.

مسئله ۳۴- اگر کسی به عورات مردم سرکشی می کند، کور باشد جایز نیست که چیزی به او برسد؛ پس اگر برسد و جنایتی بر او واقع سازد، ضامن می شود. و همچنین است اگر از کسانی باشد که دور را نمی بینند و فاصله بین او و زنهای به اندازه ای باشد که آنها را نمی بینند و یا تشخیص نمی دهد.

مسئله ۳۵- اگر به قصد نگاه با شهوت به پسر صاحب خانه، سر بکشد، حق دارد او را دفع نموده و نهمی کند و اگر دست بر نداشته، حق دارد او را رمی نماید، و جنایت واقع شده، هدر می باشد.

مسئله ۳۶- اگر به خانه ای سرکشی کند که در آن کسی نگاه به او حرام باشد نیست، رمی او

(۱) عورات، جمع عورة، و مراد از آن چیزی است که مردم از دیدن و نمودن آنها عار دارند و لذا آن را مخفی می نمایند.

٣٤٠. في الدفاع عن النفس وما يتعلق بها

رمي وجنى عليه ضمن.

مسألة ٣٧ - لو اطلع على العورة فزجره ولم ينزجر فرماه فجنى عليه وادعى عدم قصد النظر أو عدم رؤيتها لم يسمع دعواه، ولا شيء على الرامي في الظاهر.

مسألة ٣٨ - لو كان بعيداً جداً بحيث لم يمكنه رؤية العورات ولكن رآهن بالآلات الحديثة كان الحكم كالمطلع من قريب، فيجوز دفعه بما تقدم الجناية عليه هدر.

مسألة ٣٩ - لو وضع مرآة واطلع على العورات بوسيلتها فالظاهر جريان الحكم المطلع بلا وسيلة، لكن الأحوط عدم رميه والتخلص بوجه آخر، بل لا يترك الاحتياط.

مسألة ٤٠ - الظاهر جواز الدفع بما تقدم ولو أمكن للنساء الستر أو الدخول في محل لا يراهن الرائي.

مسألة ٤١ - للانسان دفع الدابة الصائلة عن نفسه وعن غيره وعن ماله، فلو تعيبت أو تلفت مع توقف الدفع عليه فلا ضمان، ولو تمكن من الهرب فالظاهر عدم جواز الاضرار بها، فلو أضر ضمن.

- جایز نیست پس اگر چیزی به او پرتاب کند و جنایت واقع شد ضامن می باشد.
- مسئله ۳۷ - اگر بر عورت سربکشد، و او را نهی کند، و او دست بردارد پس او را با سنگ و مانند آن بزند و جنایتی بر او وارد کند و او ادعا کند که قصد نگاه نداشته است یا آن را ندیده است، ادعای او شنیده نمی شود و در ظاهر چیزی بر سنگ انداز (مثلاً) نیست.
- مسئله ۳۸ - اگر زیاد دور باشد که امکان دیدن عورات برایش نباشد و لیکن با وسائل جدید (دور بین) آنها را ببیند حکمش مانند آن است که از نزدیک سرکشی نموده است؛ پس دفع او به آنچه گذشت، جایز است و جنایت بر او (اگر واقع شود)، هدر می باشد.
- مسئله ۳۹ - اگر آئینه ای بگذارد و به وسیله آن عورات را ببیند ظاهر آن است که حکم کسی را که بدون وسیله آنها را می بیند، دارد. لیکن احتیاط آن است که او را رمی نکند و به یک نحو دیگر تخلص پیدا کند؛ بلکه احتیاط ترک نشود.
- مسئله ۴۰ - ظاهر آن است که دفع به آنچه گذشت جایز است ولو اینکه برای زنها پوشش یا داخل شدن به جایی که بیننده آنها را نمی بیند ممکن باشد.
- مسئله ۴۱ - انسان حق دارد چهارپایی را که هجوم می آورد، از خود و از دیگری و از مالش دفع نماید، و اگر به چهارپای عیبی وارد شود و یا تلف گردد و دفع کردن متوقف بر آن باشد ضامن نیست، و اگر بتواند فرار کند ظاهر آن است که ضرر وارد آوردن به حیوان جایز نیست، بنابراین اگر (در این صورت) ضرر وارد آورد ضامن است.

كتاب المكاسب والمتاجر

وهي انواع كثيرة نذكر جلّها والمسائل المتعلقة بها في طي كتب

مقدمة تشتمل على مسائل

مسألة ١ - لا يجوز التكسب بالأعيان النجسة بجميع أنواعها على إشكال في العموم، لكن لا يترك الاحتياط فيها بالبيع والشراء وجعلها ثمناً في البيع، و اجرة في الاجارة، و عوضاً للعمل في الجعالة، بل مطلق المعاوضة عليها ولو يجعلها مهراً أو عوضاً في الخلع و نحو ذلك، بل لا يجوز هبتها والصلح عليها بلا عوض، بل لا يجوز التكسب بها ولو كانت لها منفعة محللة مقصودة كالتسميد في العذرة، و يستثنى من ذلك العصير المغلي قبل ذهاب ثلثيه بناء على نجاسته، والكافر بجميع أقسامه حتى المرتد عن فطرة على الأقوى، و كلب الصيد بل والماشية والزرع والبستان والدور.

مسألة ٢ - الأعيان النجسة عدا ما استثنى و إن لم يعامل معها شرعاً معاملة الأموال، لكن لمن كانت هي في يده و تحت استيلائه حق اختصاص متعلق بها

کتاب مکاسب و متاجر

و اینها انواع زیادی است که بیشتر آنها و مسائل مربوط به آن را در طی کتابهایی ذکر می‌کنیم.

مقدمه‌ای مشتمل بر چند مسأله

مسأله ۱- کسب کردن با تمام انواع اعیان نجس (نجاسات) جایز نیست. والبته در عمومیت داشتن (حکم عدم جواز نسبت به همه نجاسات) اشکال است؛ لیکن احتیاط در مورد خرید و فروش آنها، و اینکه آنها را ثمن در بیع، و اجرت در اجاره، و عوض برای عمل در جعاله قرار دهند؛ بلکه در مورد هر نوع معاوضه نمودن بر آنها ولوبه اینکه آنها را مهر، یا در طلاق خلعی عوض قرار دهند و مانند آن احتیاط ترک نشود. بلکه بخشیدن آنها و صلح نمودن بدون عوض روی آنها، جایز نیست. بلکه کسب کردن با آنها جایز نیست و اگر چه برای آنها منفعت حلالی که مورد توجه است، باشد؛ مانند کود قراردادن غاظط. ولی آب جوش آمده انگور، قبل از رفتن دوثلث آن، بنابر اینکه نجس باشد، و تمام اقسام کافر حتی مرتد فطری بنابر اقوی، و سگ شکاری و بلکه سگ گله و زراعت و باغ و خانه از حکم بالا استثناء هستند.

مسأله ۲- عینهای نجس - غیر از آنچه که استثناء شد - اگر چه شرعاً با آنها معامله اموال نمی‌شود لیکن برای کسی که آنها در دست و تحت استیلای او است، حق اختصاص است که به آنها تعلق دارد؛ و این حق یا از حیازت و چنگ انداختن روی آنها ناشی شده است یا از

ناش إما من حيازتها أو من كون أصلها مالاً له ونحو ذلك ، كما إذا مات حيوان له فصار ميتة أو صار عنه خمرأً ، وهذا الحق قابل للانتقال إلى الغير بالارث و غيره، ولا يجوز لأحد التصرف فيها بلا إذن صاحب الحق، فيصح أن يصالح عليه بلا عوض ، لكن جعله عوضاً لا يخلو من إشكال، بل لا يبعد دخوله في الاكتساب المحظور، نعم لو بذل له مالاً ليرفع يده عنها ويعرض فيحوزها الباذل سلم من الإشكال نظير بذل المال لمن سبق إلى مكان من الأمكنة المشتركة كالمسجد والمدرسة ليرفع يده عنه فيسكن الباذل.

مسألة ٣ - لا إشكال في جواز بيع مالا تحله الحياة من أجزاء الميتة مما كانت له منفعة محللة مقصودة كشعرها و صوفها بل ولبنها إن قلنا بطهارته، و في جواز بيع الميتة الطاهرة كالسمك و نحوه إذا كانت له منفعة ولو من دهنه إشكال لا يترك الاحتياط.

مسألة ٤ - لا إشكال في جواز بيع الأرواث إذا كانت لها منفعة، و أما الأبوال الطاهرة فلا إشكال في جواز بيع بول الابل، و أما غيره ففيه إشكال لا يبعد الجواز لو كانت له منفعة محللة مقصودة.

مسألة ٥ - لا إشكال في جواز بيع المتنجس القابل للتطهير، و كذا غير القابل له إذا جاز الانتفاع به مع وصف نجاسته في حال الاختيار كالدهن المتنجس الذي يمكن الانتفاع به بالاسراج و طلي السفن، والصبغ والطين المتنجسين، والصابون و نحو ذلك ، و أما ما لا يقبل التطهير و كان جواز الانتفاع به متوقفاً على طهارته كالسكنجبين النجس و نحوه فلا يجوز بيعه والمعاوضة عليه.

مسألة ٦ - لا بأس ببيع الترياق المشتمل على لحوم الأفاعي مع عدم ثبوت أنها من ذوات الأنفس السائلات، و مع استهلاكها فيه كما هو الغالب بل المتعارف جاز استعماله و ينتفع به، و أما المشتمل على الخمر فلا يجوز بيعه، لعدم قابليته للتطهير، و عدم حلية الانتفاع به مع وصف النجاسة حال الاختيار الذي هو

اینکه اصل آنها مال او بوده و مانند آن، مانند وقتی که حیوانش بمیرد و میته گردد یا انگور او شراب شود، و این حق با ارث و غیر آن قابل انتقال به غیر است، و (در این صورت) برای هیچ کس تصرف در این اعیان بدون اذن صاحب حق جایز نیست. پس صحیح است که روی این حق بدون عوض مصالحه کند؛ لیکن عوض قرارداد آن خالی از اشکال نیست، بلکه بعید نیست که داخل در کسب ممنوع باشد. ولی اگر مالی را به او ببخشد به این هدف که دست از آن (عین نجس) بردارد و او از آن اعراض کند و سپس بخشنده مال، آن را حیات کند، سالم از اشکال می شود. نظیر بذل نمودن مال به کسی که در جاهای مشترک، مانند مسجد و مدرسه، جلوتر رفته (و جا گرفته) تا دست از آنجا بردارد و بخشنده مال ساکن آن بشود.

مسئله ۳- بدون اشکال فروش آنچه از اجزاء میته که حیات در آن وارد نشده، و دارای منفعت حلال مورد توجه است، جایز می باشد؛ مانند مو و پشم میته، بلکه و شیر آن اگر قائل به طهارت آن باشیم. و در اینکه فروش میته پاک، مانند ماهی و مانند آن در صورتی که دارای منفعت باشد ولو اینکه از روغن آن باشد، (در اینکه فروش آن در این صورت) جایز باشد اشکال است که نباید ترک احتیاط شود.

مسئله ۴- در صورتی که فضله های حیوانات دارای منفعت باشد، هیچ اشکالی در اینکه فروش آنها جایز است نیست.

و اما فروش بولهای پاک: بدون اشکال فروش بول شتر جایز است؛ و اما غیر آن در جایز بودن فروشش دارای اشکال است، که اگر دارای منفعت حلال مورد قصد و توجه باشد، بعید نیست جایز باشد.

مسئله ۵- اشکالی نیست در اینکه فروش چیز متنجس که قابل تطهیر است جایز است و همچنین است متنجس غیر قابل تطهیر در صورتی که انتفاع بردن از آن با همان حال نجاستش در حال اختیار، جایز باشد، مانند روغن متنجس که انتفاع از آن از راه روشن کردن چراغ با آن و مالیدن به کشتی ها ممکن است، و (مانند) رنگ و گل متنجس و صابون و مانند آن، و اما آنچه که قابل تطهیر نباشد و جواز انتفاع از آن متوقف بر طهارتش باشد، مانند سکنجبین نجس و مانند آن، فروش آن و معاوضه نمودن بر آن جایز نیست.

مسئله ۶- فروش پادزهر که مشتمل بر گوشت های افعی ها است با اینکه ثابت نشده که آنها خون جهنده دارند جایز است، و در صورت مستهلک شدن گوشت در پادزهر کما اینکه غالب بلکه متعارف است استعمال و انتفاع از آن جایز است، اما پادزهری که مشتمل بر شراب باشد فروش آن جایز نیست؛ زیرا قابل تطهیر نمی باشد، و انتفاع از آن با همان صفت نجاست در حال اختیار که معیار (جواز بیع) است - نه جواز در حال اضطرار - حلال نیست.

المدار لا الجواز عند الاضطرار.

مسألة ٧ - يجوز بيع الهرة ويحل ثمنها بلا إشكال. وأمّا غيرها من أنواع السباع فالظاهر جوازه إذا كان ذا منفعة محللة مقصودة عند العقلاء وكذا الحشرات، بل المسوخ أيضاً إذا كانت كذلك، فهذا هو المدار في جميع الأنواع، فلا إشكال في بيع العلق الذي يمصّ الدم الفاسد ودود القزّ، ونحل العسل وإن كانت من الحشرات، وكذا الفيل الذي ينتفع بظهره وعظمه وإن كان من المسوخ.

مسألة ٨ - يحرم بيع كل ما كان آلة للحرام بحيث كانت منفعته المقصودة منحصرة فيه مثل آلات اللهو كالعیدان والمزامير والبرابط ونحوها وآلات القمار كالنرد والشطرنج ونحوهما، وكما يحرم بيعها وشراؤها يحرم صنعها والاجرة عليها، بل يجب كسرها وتغيير هيئتها، نعم يجوز بيع مادتها من الخشب والصفر مثلاً بعد الكسر، بل قبله أيضاً إذا اشترط على المشتري كسرها، أو بيع المادة ممن يثق به أنه يكسرها، ومع عدم ما ذكر ففيه إشكال، ويجوز بيع أواني الذهب والفضة للتزيين والاقتناء.

مسألة ٩ - الدراهم الخارجة عن الاعتبار أو المغشوشة المعمولة لأجل غش الناس تحرم المعاملة بها وجعلها عوضاً أو معوضاً في المعاملات مع جهل من تدفع إليه، بل مع علمه وإطلاعه أيضاً على الأحوط لو لم يكن الأقوى، إلا إذا وقعت المعاملة على مادتها واشترط على المتعامل كسرها أو كان موثقاً به في الكسر، إذ لا يبعد وجوب إتلافها ولو بكسرها دفعاً لمادة الفساد.

مسألة ١٠ - يحرم بيع العنب والتمر ليعمل خمرًا، والخشب مثلاً ليعمل صنماً أو آلة للهو أو القمار ونحو ذلك إمّا بذكر صرفه في المحرم والالتزام به في العقد، أو تواطئهما على ذلك، ولو بأن يقول المشتري لصاحب العنب مثلاً: بعني مناً من العنب لأعمله خمرًا فباعه، وكذا تحرم إجارة المساكن لبيع ويحز فيها الخمر، أو

مسأله ۷- فروش گربه جایز است و پول آن بدون اشکال حلال می باشد. و اما غیر آن از انواع حیوانات درنده در صورتی که دارای منفعت حلالی که مورد توجه عقلا است باشند، ظاهر آن است که فروشش جایز است. و همچنین است حشرات؛ بلکه حیوانات مسخ شده نیز در صورتی که اینچنین (دارای منفعت حلال مورد توجه) باشند. بنابر این معیار همین (منفعت حلال مورد توجه داشتن) است در تمام انواع آن. پس در فروش زالو که خون فاسد را می مکد، و کرم ابریشم و زنبور عسل اشکالی نیست اگر چه از حشرات می باشند. و همچنین است فیل که از پشت و استخوان آن انتفاع می برند اگر چه از حیوانات مسخ شده می باشد.

مسأله ۸- فروش هر چیزی که وسیله حرام باشد، بطوری که منفعت مقصوده و مورد توجه آن منحصر در حرام باشد، مانند آلات لهو، مثل چوب های مطربی و نی و دائره و مانند آنها. و آلات قمار، مانند نرد و شطرنج و مانند اینها حرام است و کما اینکه خرید و فروش آنها حرام است، ساخت و اجرت بر آنها (هم) حرام می باشد؛ بلکه شکستن و تغییر دادن شکل آنها واجب است.

البته فروش جنس اصلی آنها که چوب و برج مثلاً می باشد بعد از شکستن، جایز می باشد؛ بلکه (فروختن اصل جنس آنها) قبل از شکستن هم در صورتی که بر مشتری شرط کند که آنها را بشکند، یا اصل جنس آنها را به کسی بفروشد که اطمینان دارد آنها را می شکند، جایز است و در صورتی که آنگونه که ذکر شد نباشد مورد اشکال است. و فروش ظروف طلا و نقره برای زینت و نگهداشتن جایز است.

مسأله ۹- معامله با درهم ها (و پول های نقره ای) که از اعتبار خارج شده، و یا درهم های قلابی که جهت فریب مردم ساخته شده است، حرام می باشد و آنها را عوض یا معوض قراردادن در معاملات در صورتی که طرفی که به او داده می شود آن را نداند، حرام است؛ بلکه در صورتی که بداند و اطلاع داشته باشد، نیز بنا بر احتیاط - اگر اقوی نباشد - (حرام است) مگر اینکه معامله بر اصل جنس آنها واقع شود و بر طرف شرط کند که آنها را بشکند یا اطمینان به او باشد که آنها را می شکند؛ زیرا بعید نیست که جهت دفع ماده فساد اتلاف آنها واجب باشد ولو اینکه به شکستن آنها باشد.

مسأله ۱۰- فروش انگور و خرما برای آنکه شراب بسازد، و (فروش) چوب مثلاً، برای اینکه بت یا آلت لهویا قمار و مانند آن درست کند حرام است، یا به این که بگویند که در حرام بکار رود، و در عقد هم ملتزم به آن گردند؛ و یا هر دو بر آن توافق نمایند ولو به اینکه مشتری به صاحب انگور مثلاً بگوید: «یک من انگور به من بفروش تا شراب بسازم» و او هم بفروشد. و همچنین حرام است اجاره دادن مسکن ها به منظور آنکه شراب در آن فروخته و نگهداری شود، یا

ليعمل فيها بعض المحرمات، وإجارة السفن أو الحمولة لحمل الخمر وشبهها بأحد الوجهين المتقدمين، وكما يحرم البيع والاجارة فيما ذكر يفسدان أيضاً، فلا يحل له الثمن والأجرة، وكذا بيع الخشب لمن يعلم أنه يجعله صليباً أو صنماً، بل وكذا بيع العنب والتمر والخشب ممن يعلم أنه يجعلها خمر أو آلة للقمار والبرابط، وإجارة المساكن لمن يعلم أنه يعمل فيها ما ذكر أو يبيعها وأمثال ذلك في وجه قوي، والمسألة من جهة النصوص مشكلة جداً، والظاهر أنها معلة.

مسألة ١١ - يحرم بيع السلاح من أعداء الدين حال مقاتلتهم مع المسلمين، بل حال مباينتهم معهم بحيث يخاف منهم عليهم، وأما في حال الهدنة معهم أو زمان وقوع الحرب بين أنفسهم ومقاتلة بعضهم مع بعض فلا بد في بيعه من مراعاة مصالح الاسلام والمسلمين ومقتضيات اليوم، والأمر فيه موكول إلى نظر والي المسلمين، وليس لغيره الاستبداد بذلك، ويلحق بالكفار من يعادي الفرقة الحققة من سائر الفرق المسلمة، ولا يبعد التعدي إلى قطاع الطريق وأشباههم، بل لا يبعد التعدي من بيع السلاح إلى بيع غيره لهم مما يكون سبباً لتقويتهم على أهل الحق كالزاد والراحلة والحمولة ونحوها.

مسألة ١٢ - يحرم تصوير ذوات الأرواح من الانسان والحيوان إذا كانت الصورة مجسمة كالمعمولة من الأحجار والفلزات والأخشاب ونحوها والأقوى جوازه مع عدم التجسيم وإن كان الأحوط تركه، ويجوز تصوير غير ذوات الأرواح كالأشجار والأوراد ونحوها ولو مع التجسيم، ولا فرق بين أنحاء التصوير من النقش والتخطيط والتطريز والحك وغير ذلك، ويجوز التصوير المتداول في زماننا بالآلات المتداولة، بل الظاهر أنه ليس من التصوير، وكما يحرم عمل التصوير من ذوات الأرواح مجسمة يحرم التكسب به وأخذ الأجرة عليه، هذا كله في عمل الصور، وأما بيعها واقتناؤها واستعمالها والنظر إليها فالأقوى جواز ذلك كله حتى المجسمات، نعم يكره اقتناؤها وإمسакها في

بعضی از چیزهای حرام در آن ساخته شود. و اجاره کشتیها یا باربرها جهت حمل شراب و مانند آن - به یکی از دو وجه گذشته - حرام است. و کما اینکه بیع و اجاره در مواردی که ذکر شد، حرام می باشد، فاسد هم می باشد؛ پس ثمن و اجرت آن برایش حلال نمی باشد. و همچنین است فروختن چوب به کسی که می داند او از آن صلیب یا بت درست می کند. بلکه، (با دلیلی قوی)، همچنین است فروختن انگور و خرما و چوب به کسی که می داند او آنها را شراب و آلت قمار و بربط (و آلات لهو) می کند. و (همچنین است) اجاره دادن مسکن به کسی که می داند او در آن، آنچه را که ذکر شد درست می کند یا آنها را می فروشد و امثال اینها. و مسأله از ناحیه نصوص جداً مشکل است و ظاهر آن است که این نصوص معلل است^۱.

مسأله ۱۱ - فروش سلاح به دشمنان دین در حال جنگ آنها با مسلمین بلکه در حال مبیعت و قطع رابطه آنان با مسلمانان بطوری که از آنها بر مسلمین ترس باشد، حرام می باشد. و اما در حال آرامش و صلح با آنان یا در زمان وقوع جنگ بین خود آنان و جنگ بعضی از آنان با بعض دیگر، حتماً باید در فروش سلاح به آنان مصالح اسلام و مسلمین و اقتضای روز، رعایت شود، و امر تصمیم در مورد آن موکول به نظر والی مسلمین، است، و غیر او حق ندارد که در آن بنظر خود اتکاء کند. و کسی که از سایر فرق اسلامی باشد و با فرقه حق دشمنی کند، (در اینجا) ملحق به کفار می شود؛ و بعید نیست که به راهزنان و نظایر آنان، تعدی شود، بلکه بعید نیست که از فروش سلاح به فروش غیر سلاح به دشمنان دین از آنچه که سبب قوت گرفتن آنان بر اهل حق شود تعدی شود. مانند زاد و راحله و باربرها و مانند آنها.

مسأله ۱۲ - کشیدن صورت صاحبان روح از انسان و حیوان در صورتی که به صورت مجسمه باشد حرام است؛ مانند آن که از سنگها و فلزات و چوبها و مانند اینها درست می شود. و اقوی آن است که در صورتی که مجسم نباشد، جایز است اگر چه احتیاط، ترک آن است. و تصویر غیر صاحبان روح مانند درختها و گلها و مانند اینها ولو اینکه مجسم شوند، جایز است. و بین اقسام تصویر، از نقش و خط کشی و گل کشی و کندن و غیر اینها فرقی نیست، و تصویر متداول در زمان ما با وسائل متداوله جایز است؛ بلکه ظاهر این است که این کار جزء تصویر و صورت سازی نیست. و کما اینکه عمل صورت سازی از صاحبان روح بصورت مجسمه حرام است، کسب کردن با این کار (صورت سازی) و گرفتن اجرت بر آن حرام می باشد. این تمامش در درست کردن صورتهای بود، و اما فروختن و نگهداشتن و استعمال کردن آنها و نگاه به آنها، اقوی آن است که همه اینها حتی مجسمه ها جایز است، البته نگهداشتن آنها در اطاق مکروه است.

(۱) معلل - در علم درایه عبارت از حدیثی است که متن یا سند آن در واقع پیچیدگی و اشکال پنهانی داشته باشد که به معتبر بودن آن ضرری زند و ظاهر آن بی اشکال و صحیح و سالم باشد.

البيت.

مسألة ١٣ - الغناء حرام فعله وسماعه والتكسب به، وليس هو مجرد تحسين الصوت، بل هو مذهب و ترجيعه بكيفية خاصة مطربة تناسب مجالس اللهو ومحافل الطرب والآلات اللهو والملاهي، ولا فرق بين استعماله في كلام حق من قراءة القرآن والدعاء والمرثية وغيره من شعر أو نثر، بل يتضاعف عقابه لو استعمله فيما يطاع به الله تعالى، نعم قد يستثنى غناء المغنيات في الأعراس، وهو غير بعيد، ولا يترك الاحتياط بالاعتصار على زف العرائس والمجلس المعد له مقدماً ومؤخراً لا مطلق المجالس، بل الأحوط الاجتناب مطلقاً.

مسألة ١٤ - معونة الظالمين في ظلمهم بل في كل محرم حرام بلا إشكال، بل ورد عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: «من مشى إلى ظالم ليعينه وهو يعلم أنه ظالم فقد خرج من الإسلام» وعنه صلى الله عليه وآله «إذا كان يوم القيامة ينادي مناد أين الظلمة وأعوان الظلمة حتى من برى لهم قلماً ولاق لهم دواة، قال: فيجتمعون في تابوت من حديد ثم يرمى بهم في جهنم» وأما معونتهم في غير المحرمات فالظاهر جوازها ما لم يعد من أعوانهم وحواشيهم والمنسوين إليهم ولم يكن اسمه مقيداً في دفترهم وديوانهم ولم يكن ذلك موجباً لا زدياد شوكتهم وقوتهم.

مسألة ١٥ - يحرم حفظ كتب الضلال ونسخها وقراءتها ودرسها وتدريسها إن لم يكن غرض صحيح في ذلك كأن يكون قاصداً لنقضها وإبطالها وكان أهلاً لذلك ومأموناً من الضلال، وأما مجرد الاطلاع على مطالبها فليس من الأغراض الصحيحة المجوزة لحفظها لغالب الناس من العوام الذين يخشى عليهم الضلال والزلل، فاللزم على أمثالهم التجنب عن الكتب المشتملة على ما يخالف عقائد المسلمين خصوصاً ما اشتمل منها على شبهات ومغالطات عجزوا عن حلها ودفعها، ولا يجوز لهم شراؤها وإمسакها وحفظها بل يجب عليهم

مسأله ۱۳ - انجام دادن و شنیدن غنا و کسب کردن با آن حرام است، و غنا تنها زیبا کردن صدا نیست، بلکه عبارت از کشیدن و برگرداندن صدا با کیفیت خاصی است که طرب آورو مناسب مجالس لهو و محافل طرب و آلات لهو و ادوات موسیقی باشد. و بین استعمال آن در کلام حق مانند قرائت قرآن و دعا و مرثیه، و بین غیر آن از شعریا نثر، فرقی نیست. بلکه اگر آن را در چیزی که خداوند متعال به آن اطاعت می شود استعمال کند عقابش مضاعف می گردد. البته گاهی غنای زنان آوازه خوان در عروسیها استثناء می شود، و آن بعید نیست، و احتیاط ترک نشود که به زفاف عروس و مجلسی که جلوتر یا بعد از آن برای عروسی گرفته می شود، اکثفا شود نه هر مجلسی بلکه احوط این است که مطلقا اجتناب شود.

مسأله ۱۴ - کمک به ظالمین درستم آنان بلکه در هر حرامی، بدون اشکال حرام می باشد؛ بلکه از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) وارد شده است که فرمود: «کسی که به سوی ظالمی برود تا او را کمک کند در حالی که می داند او ظالم است، همانا از اسلام خارج شده است»^۱ و از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است که: «وقتی که روز قیامت برپا شود، منادی ندا می کند که کجا هستند ستمگران و دستیاران ستمگران، حتی کسی که برای آنان قلمی را تراشیده و ليقه دواتی را برایشان مهیا نموده است؟ فرمود: بدنبال این نداء همه در تابوتی از آتش نهاده می شوند سپس به جهنم انداخته می شوند»^۲ و اما کمک به آنان در غیر محرمات جایز است، مادامی (و بشرط آن) که جزء اعوان و حاشیه نشینان و منسوبین ایشان حساب نشود؛ اسمش در دفتر و دیوان آنها نوشته نشود و این کمک موجب زیاد شدن شوکت و قوت آنها نگردد.

مسأله ۱۵ - حفظ کردن کتب ضلال و استنساخ و خواندن و درس گرفتن و تدریس آنها اگر هدف صحیحی در آن نباشد حرام است. مثل اینکه قصد اشکال و ابطال آنها را داشته باشد و برای این هدف، صلاحیت داشته باشد و ایمن از گمراهی باشد، و اما مجرد آگاهی یافتن از مطالب آنها برای غالب مردم عوامی که بر آنان ترس گمراهی و لغزش هست، جزء اغراض صحیح که مجوز حفظ آنها است، نمی باشد. پس بر چنین مردمی لازم است از کتابهایی که مشتمل بر مطالبی است که مخالف عقاید مسلمین است خصوصاً کتابهایی که مشتمل بر شبهات و مغالطه کاریهایی است که (امثال آنان) از حلّ و دفع آنها عاجزند، اجتناب ورزند؛ و برای ایشان، خرید و نگهداری و حفظ آنها جایز نیست بلکه بر آنان واجب است آنها را از بین ببرند.

(۱ و ۲) وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۱.

إتلافها.

مسألة ١٦ - عمل السحر و تعليمه و تعلمه و التكسب به حرام، والمراد به ما يعمل من كتابة أو تكلم أو دخنة أو تصوير أو نفث أو عقد و نحو ذلك يؤثر في بدن المسحور أو قلبه أو عقله، فيؤثر في إحضاره أو إنامته أو إغمائه أو تحييبه أو تبغيضه و نحو ذلك. و يلحق بذلك استخدام الملائكة وإحضار الجن و تسخيرهم و إحضار الأرواح و تسخيرها و أمثال ذلك، بل يلحق به أو يكون منه الشعبة و هي إراءة غير الواقع واقعاً بسبب الحركة السريعة، و كذلك الكهانة، و هي تعاطي الأخبار عن الكائنات في مستقبل الزمان بزعم أنه يلقي اليه الأخبار عنها بعض الجان، أو بزعم أنه يعرف الأمور بمقدمات و أسباب يستدل بها على مواقعها، والقيافة، و هي الاستناد الى علامات خاصة في إلحاق بعض الناس ببعض و سلب بعض عن بعض على خلاف ما جعله الشارع ميزاناً للإلحاق و عدمه من الفراش و عدمه، والتنجيم، و هو الاخبار على البت و الجزم عن حوادث الكون من الرخص والغلاء والجذب والخصب و كثرة الأمطار و قلتها و غير ذلك من الخير والشر والنفع والضرر مستنداً الى الحركات الفلكية والنظرات والاتصالات الكوكبية معتقداً تأثيرها في هذا العالم على نحو الاستقلال أو الاشتراك مع الله تعالى عما يقول الظالمون، دون مطلق التأثير ولو باعطاء الله تعالى إياها إذا كان عن دليل قطعي وليس منه الاخبار عن الخسوف والكسوف والأهلة و اقتران الكواكب و انفصالها بعد كونه ناشئاً عن أصول و قواعد سديدة، والخطأ الواقع منهم أحياناً ناش من الخطأ في الحساب و إعمال القواعد كسائر العلوم.

مسألة ١٧ - يحرم الغش بما يخفى في البيع والشراء كشوب اللبن بالماء و خلط الطعام الجيد بالردي و مزج الدهن بالشحم أو بالدهن النباتي و نحو ذلك من دون إعلام، ولا يفسد المعاملة به و إن حرم فعله و أوجب الخيار للطرف بعد

مسأله ۱۶- جادو کردن و یاد دادن و یاد گرفتن و کسب کردن با آن، حرام می باشد؛ و منظور از جادوگری آن است که با نوشتن یا سخن گفتن یا دود نمودن یا با تصویر یا دمیدن یا گره زدن و مانند اینها انجام می گیرد که در بدن طرف سحر شده یا قلب او یا عقل او اثر می کند. پس در احضار او یا خواب کردن یا بیهوش کردن یا بدوستی و یا دشمنی واداشتن او و مانند اینها اثر می کند. و به خدمت گرفتن فرشتگان و حاضر کردن جن در اختیار گرفتن آنها و احضار ارواح در اختیار گرفتنشان و امثال اینها به جادوگری ملحق است. بلکه به آن ملحق می شود یا قسمی از سحر است «شعبده»، و آن عبارت است از اینکه به سبب حرکت سریع، غیر واقع را واقع نشان دهد.

و همچنین است «کهنانت»، و آن عبارت است از اینکه خبر از آنچه در آینده واقع می شود بدهد، به اعتقاد اینکه بعضی از جن ها خبر آن را به او القاء می کنند، یا به زعم اینکه امور را با مقدمات و اسبابی که به آن بر زمان وقوع آنها استدلال می کند می داند. و همچنین (حرام) است «قیافه شناسی»، و آن عبارت است از اینکه به نشانه های خاصی استناد کند و بعضی از مردم را به بعضی دیگر ملحق نماید و بعضی را از بعضی دیگر سلب کند؛ برخلاف آنچه که شارع مقدس آن را میزان ملحق شدن و نشدن قرار داده است که عبارت از بودن فراش (معیار الحاق) و نبودن آن است. و همچنین (حرام) است «تنجیم»، و آن عبارت است از خبر دادن جزئی از حوادث جهان هستی، به اینکه از ارزانی و گرانی و کم حاصلی و پر حاصلی و زیادی باران و کمی آن، و غیر اینها از خیر و شر و نفع و ضرر خبر بدهد، و به حرکات فلکی و نظرات ستاره شناسی و اتصالات کوبی استناد کند، و معتقد باشد که این امور فلکی در این عالم بطور مستقل یا با شرکت با خدای متعال «که بالا تر است از آنچه ظالمین می گویند» مؤثر می باشند، نه آنکه تأثیری فی الجمله (برای آنها معتقد باشد) و لوله اینکه خدای متعال آن اثر را به آنها عطا کرده باشد، در صورتی که از روی دلیل قطعی باشد، و خبر دادن به گرفتن خورشید و ماه و به اول هر ماه و به نزدیکی کواکب و جدا شدن آنها، در صورتی که از روی اصول و قواعد درستی ناشی باشد، جزء تنجیم حرام نیست.

و اشتباهی که احياناً از آنها واقع می شود از خطای در حساب و بکارگیری قواعد، سرچشمه می گیرد مانند سایر علوم.

مسأله ۱۷- غش به آنچه که مخفی باشد در خرید و فروش حرام است؛ مانند مخلوط کردن شیر را با آب و مخلوط نمودن گندم خوب با نامرغوب. و ممزوج نمودن روغن با پیه یا با روغن نباتی و مانند اینها؛ بدون آنکه طرف را آگاه کند. و (البته) معامله با غش باطل نمی شود اگر چه کارش حرام است و موجب خیار فسخ برای طرف معامله بعد از اطلاع از آن، می گردد. ولی

٣٥٤ - في المكاسب المحرمة
الاطلاع، نعم لو كان الغش باظهار الشيء على خلاف جنسه كبيع الممّوه على أنه ذهب أو فضة ونحو ذلك فسد أصل المعاملة.

مسألة ١٨ - يحرم أخذ الأجرة على ما يجب عليه فعله عيناً، بل ولو كفائياً على الأحوط فيه كتغسيل الموتي و تكفينهم و دفنهم، نعم لو كان الواجب توصلياً كالدفن ولم يبذل المال لأجل أصل العمل، بل لاختيار عمل خاص لا بأس به، فالمحرم أخذ الأجرة لأصل الدفن، و أما لو اختار الولي مكاناً خاصاً وقبراً مخصوصاً و أعطى المال لحفر ذلك المكان الخاص فالظاهر أنه لا بأس به، كما لا بأس بأخذ الطبيب الأجرة للحضور عند المريض و إن أشكل أخذها لأصل المعالجة و إن كان الأقوى جوازه، ولو كان العمل تعبدياً يشترط فيه التقرب كتغسيل فلا يجوز أخذها عليه على أي حال، نعم لا بأس بأخذها على بعض الأمور غير الواجبة كما تقدم في غسل الميت، و مما يجب على الانسان تعليم مسائل الحلال والحرام، فلا يجوز أخذها عليه، و أما تعليم القرآن فضلاً عن غيره من الكتابة و قراءة الخط و غير ذلك فلا بأس بأخذها عليه، والمراد بالواجبات المذكورة ما وجب على نفس الأجير، و أما ما وجب على غيره ولا يعتبر فيه المباشرة فلا بأس بأخذ الأجرة عليه حتى في العبادات التي يشرع فيها النيابة، فلا بأس بالاستيجار للأموات في العبادات كالخج والصوم والصلاة.

مسألة ١٩ - يكره اتخاذ بيع الصرف والأكفان والطعام حرفة، و كذا بيع الرقيق، فان شر الناس من باع الناس، و كذا اتخاذ الذبح والنحر صنعة، و كذا صنعة الحياكة والحجامة، و كذا التكسب بضراب الفحل بأن يؤاجره لذلك مع ضبطه بالمرة والمرات المعينة أو بالمدة أو بغير الاجارة، نعم لا بأس بأخذ الهدية والعطية لذلك .

مسألة ٢٠ - لا ريب في أن التكسب و تحصيل المعيشة بالكد والتعب محبوب عند الله تعالى، وقد ورد عن النبي صلى الله عليه وآله والأئمة عليهم السلام الحث

اگر غش به این صورت باشد که چیزی را برخلاف جنسش نشان دهد مانند فروش چیزی که آب طلا یا نقره داده شده به عنوان اینکه طلا یا نقره است و مانند آن، اصل معامله باطل می شود.

مسأله ۱۸ - گرفتن اجرت برای چیزی که انجام دادن آن شخصاً بر او واجب است، حرام می باشد. بلکه اگر چه واجب کفایی بر او باشد، بنابر احتیاط در مورد آن؛ مانند غسل و کفن و دفن اموات. ولی اگر واجب توصلی باشد مانند دفن (میت) و مال را بخاطر اصل کار دفن بذل نماید بلکه بخاطر اینکه عمل خاصی (و دفن مخصوصی) را اختیار نموده است، اشکالی ندارد. پس آنچه که حرام است، گرفتن اجرت برای اصل دفن می باشد. و اما اگر ولی، جای خاص و قبر مخصوصی را انتخاب کند و مال را برای کردن آن مکان مخصوص بدهد ظاهر آن است که مانعی ندارد؛ کما اینکه مانعی ندارد که پزشک برای حاضر شدن نزد مریض اجرت بگیرد اگر چه گرفتن اجرت برای اصل معالجه، اشکال دارد. ولی اقوی جایز بودن آن است. و اگر عمل، تعبدی باشد که در آن قصد قربت، شرط است، مانند غسل دادن (میت) پس اجرت گرفتن برای آن به هر حال جایز نیست؛ ولی گرفتن اجرت برای بعضی از امور غیر واجب اشکال ندارد همانگونه که در غسل میت گذشت. و از چیزهایی که بر انسان واجب است، یاد دادن مسائل حلال و حرام است، پس گرفتن اجرت برای آن جایز نیست. و اما اجرت گرفتن برای تعلیم قرآن، چه رسد به غیر آن، مانند کتابت و خواندن خط و غیر اینها، مانعی ندارد. و منظور از واجباتی که گفته شد (که اخذ اجرت بر آن حرام است) آن واجبی است که بر خود اجیر واجب باشد و اما آنچه بر غیر او واجب باشد و مباشرت او در آن معتبر نباشد، گرفتن اجرت بر آن، حتی در عباداتی که نیابت در آنها مشروع است، مانعی ندارد. بنابر این اجیر گرفتن برای اموات در مورد عبادات مانند حج و روزه و نماز، اشکالی ندارد.

مسأله ۱۹ - حرفه قرار دادن صرافی و فروش کفن و طعام مکروه است. و همچنین است فروش برده، که همانا بدترین مردم کسی است که مردم را بفروشد. و همچنین (مکروه) است سر بریدن حیوانات و نحر کردن شتر را شغل خود قرار دهد. و همچنین است شغل جامه بافتن و حجامت.

و همچنین است کسب کردن ضراب فحل (زدن جفت کاری حیوان نر)، که حیوان نر را به همین منظور اجاره دهد و آن را با یک مرتبه و چند مرتبه معین و یا با مدت ضبط نماید، یا به غیر اجاره باشد؛ ولی گرفتن هدیه و بخشش برای این جهت، مانعی ندارد.

مسأله ۲۰ - شکی نیست که کسب کردن و تحصیل گذران زندگی با زحمت و رنج، نزد خدای متعال محبوب است و به تحقیق از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) ترغیب و تحریک بر آن بطور عموم، و بر تجارت و زراعت و نگهداری گوسفند و گاو

والترغيب عليه مطلقاً، وعلى خصوص التجارة والزراعة واقتناء الأغنام والبقر روايات كثيرة، نعم ورد النهي عن إكثار الابل.

مسألة ٢١ - يجب على كل من يباشر التجارة و سائر أنواع التكسب تعلم أحكامها والمسائل المتعلقة بها ليعرف صحيحها عن فاسدها، ويسلم من الربا، والقدر اللازم أن يكون عالماً ولو عن تقليد بحكم التجارة والمعاملة التي يوقعها حين إيقاعها، بل ولو بعد إيقاعها إذا كان الشك في الصحة والفساد فقط، وأما إذا اشتبه حكمها من جهة الحرمة والحلية لامن جهة مجرد الصحة والفساد يجب الاجتناب عنها، كموارد الشك في أن المعاملة ربوية بناءً على حرمة نفس المعاملة أيضاً، كما هو كذلك على الأحوط.

مسألة ٢٢ - للتجارة والتكسب آداب مستحبة و مكروهة، أما المستحبة فأهمها الاجال في الطلب والاقتصاد فيه بحيث لا يكون مضيقاً ولا حريصاً، و منها إقالة النادم في البيع والشراء لو استقاله، و منها التسوية بين المتبايعين في السعر، فلا يفرق بين الماكس وغيره بأن يقلل الثمن للأول ويزيده للثاني، نعم لا بأس بالفرق بسبب الفضل والدين و نحو ذلك ظاهراً، و منها أن يقبض لنفسه ناقصاً ويعطي راجحاً.

و أما المكروهة فأمر: منها - مدح البائع لمتاعه، و منها - ذم المشتري لما يشتره، و منها - اليمين صادقاً على البيع والشراء، و منها - البيع في موضع يستتر فيه العيب، و منها - الربح على المؤمن إلا مع الضرورة أو كان الشراء للتجارة، أو كان اشتراؤه للمتاع أكثر من مائة درهم، فان ربح قوت اليوم منه غير مكروه، و منها - الربح على من وعده بالاحسان إلا مع الضرورة، و منها - السوم ما بين الطلوعين، و منها - الدخول في السوق أولاً والخروج منه آخراً، و منها - مبايعة الأدين الذين لا يبالون بما قالوا و ما قيل لهم، و منها - التعرض للكيل أو الوزن أو العد أو المساحة إذا لم يحسنه، و منها - الاستحطاط من الثمن بعد العقد، و منها -

بطور خصوص، روایات زیادی وارد شده است؛ البته از زیاد کردن شتر، نهی وارد شده است.

مسئله ۲۱- بر هر کسی که خودش به تجارت و سایر انواع کسب مشغول است واجب است احکام و مسائل مربوط به آن را یاد بگیرد تا صحیح آن را از فاسدش بشناسد و از ربا سالم بماند. و مقدار لازم آن است که حکم تجارت و معامله ای را که انجام می دهد در همان موقع انجام دادن، ولو از روی تقلید بداند، بلکه ولو اینکه بعد از واقع شدن معامله بداند، در صورتی که فقط شک در صحت و فساد باشد. (نه در حرمت و جواز) و اما اگر حکم آن از جهت حرمت و حلیت مشتبّه باشد، نه از جهت تنها صحت و فساد، اجتناب از آن واجب است؛ مانند موارد شک در اینکه معامله ربوی است (یا نه؟) بنابراین که خود معامله هم حرام باشد، همانطوری که بنابر احتیاط این چنین است.

مسئله ۲۲- برای تجارت و کسب کردن، آداب مستحب و مکروهی است: اما مستحب آن؛ پس اهم آن، اجمال و اقتصاد داشتن در طلب مال است بطوری که نه کوتاهی کند و نه آنکه حریص باشد. و (دیگری) از مستحبات آن است که: اگر کسی در خرید و فروش پشیمان و درخواست بهم زدن آن را کرد، قبول کند. و (یکی دیگر) از مستحبات آن است که: در قیمت، بین خریداران همانند عمل کند، که فرقی میان کسی که چانه می زند و غیر او نگذارد که قیمت را برای اولی (که چانه زده) کم و برای دومی زیاد کند؛ البته اگر به سبب فضیلت و دین کسی و مانند اینها فرق بگذارد ظاهراً اشکال ندارد. و (مورد دیگر) از مستحبات آن است که جنس را برای خود خشک تحویل گیرد و (بدیگران) چرب بدهد.

اما آداب مکروه چند چیز است؛ از جمله آنها: این است که فروشنده، کالای خود را تعریف کند. و از جمله آنها: این است که خریدار، آنچه را که می خرد، مذمت کند. و از جمله آنها: این است که سوگند راست بر خرید و فروش بخورد. و از جمله آنها: این است فروش در جایی که عیب در آن جا مخفی می ماند واقع شود. و از جمله آنها: این است که از مؤمن سود گرفته شود مگر در صورتی که ضرورت، یا خرید آن برای تجارت باشد، یا آنکه کالایی را که خریده بیشتر از صد درهم باشد؛ که اگر روزی روزش را از آن سود ببرد مکروه نیست. و از آن جمله: این است که از کسی که وعده احسان به او داده، سود ببرد، مگر در صورت ضرورت. از آن جمله است: بین الطلوعین، فروختن. و از آن جمله است: اول وارد بازار شدن و آخر بیرون رفتن. و از آن جمله است: خرید و فروش با فرومایگان که نسبت به آنچه که می گویند و آنچه برای آنها گفته می شود باکی ندارند. و از آن جمله است: عهده دار شدن نسبت به پیمانه یا وزن کردن یا شمردن یا مساحت نمودن، در صورتی که انجام آن را به خوبی نداند. و از آن جمله است: خواستار پائین آوردن قیمت شدن بعد از عقد. و از آن جمله است: بنابر اظهار داخل در

٣٥٨ : في المكاسب المحرمة

الدخول في سوم المؤمن على الأظهر وقيل بالحرمة، ولا يكون منه الزيادة فيما إذا كان المبيع في المزايدة، ومنها - تلقي الركبان والقوافل واستقبالهم للبيع عليهم أو الشراء منهم قبل وصولهم إلى البلد، وقيل: يحرم وإن صح البيع والشراء، وهو الأحوط وإن كان الأظهر الكراهة، وإنما يكره بشروط: أحدها كون الخروج بقصد ذلك، ثانيها تحقق مسمى الخروج من البلد، ثالثها أن يكون دون الأربعة فراسخ، فلو تلقى في الأربعة فصاعداً لم يثبت الحكم، بل هو سفر تجارة، والأقوى عدم اعتبار كون الركب جاهلاً بسعر البلد، وهل يعم الحكم غير البيع والشراء كالاجارة ونحوها؟ وجهان.

مسألة ٢٣ - يحرم الاحتكار، وهو حبس الطعام وجمعه يترى به الغلاء مع ضرورة المسلمين وحاجتهم وعدم وجود من يبذلهم قدر كفايتهم نعم مجرد حبس الطعام انتظاراً لعلو السعر مع عدم ضرورة الناس ووجود البازل ليس بجرام وإن كان مكروهاً، ولو حبسه في زمان الغلاء لصرفه في حوائجه لا للبيع فلا حرمة فيه ولا كراهة، والأقوى عدم تحققه إلا في الغلات الأربع والسمن والزيت، نعم هو أمر مرغوب عنه في مطلق ما يحتاج إليه الناس، لكن لا يثبت لغير ما ذكر أحكام الاحتكار، ويجبر المحتكر على البيع، ولا يعين عليه السعر على الأحوط، بل له أن يبيع بما شاء إلا إذا أجحف، فيجبر على النزول من دون تسعير عليه، و مع عدم تعيينه يعين الحاكم بما يرى المصلحة.

مسألة ٢٤ - لا يجوز مع الاختيار الدخول في الولايات والمناصب والأشغال من قبل الجائر وإن كان أصل الشغل مشروعاً مع قطع النظر عن توليه من قبله، كجباية الخراج، وجمع الزكاة، وتولي المناصب الجنديّة والأمنيّة، وحكومة البلاد ونحو ذلك فضلاً عما كان غير مشروع في نفسه، كأخذ العشور والمكوس وغير ذلك من أنواع الظلم المبتدعة، نعم يسوغ كل ذلك مع الجبر والاكراه بالزام من يخشى من التخلف عن إلزامه على نفسه أو عرضه أو ماله المعتد به إلا في

معامله مؤمن شدن، و گفته شده که حرام است؛ و در جایی که کالا در مزایده است اگر بیشتر از او بدهد مکروه نمی باشد. و از آن جمله است بملاقات سواره ها و قافله ها رفتن و از آنها استقبال نمودن تا پیش از رسیدن به شهر جنسی برای آنها بفروشد یا از آنها بخرد؛ و گفته شده که (این عمل) حرام است، اگر چه خرید و فروش صحیح است و احتیاط همین است ولی اظهار کراهت آن است؛ و البته (این کار) با چند شرط مکروه می باشد: یکی از آنها اینکه: بیرون رفتن از شهر به این قصد باشد. دوم آنها اینکه: به قدری خارج شود که گفته شود از شهر خارج شده است. سوم آنها اینکه: کمتر از چهار فرسخ باشد، پس اگر سر چهار فرسخی یا بیشتر به آنها برسد حکم کراهت ثابت نمی شود، بلکه سفر تجارتی است. و بنابر اقوی معتبر نیست که قافله قیمت شهر را ندانند. و آیا این حکم شامل غیر از خرید و فروش، مانند اجاره و مثل آن می شود (یا نه؟) دو وجه است.

مسئله ۲۳ - احتکار حرام است و آن عبارت است از اینکه طعام را حبس و جمع کند و انتظار بکشد که گران شود با اینکه مسلمین به آن احتیاج دارند و برای آنها ضروری است و کسی هم نیست که به قدر کفایتشان، برای آنها بذل نماید. ولی تنها حبس کردن طعام و انتظار بالا رفتن قیمت آن را کشیدن، با اینکه برای مردم ضرورت ندارد و بذل کننده هم هست، حرام نمی باشد گر چه مکروه است. و اگر در زمان گرانی برای مصرف کردن در احتیاجات خود - نه برای فروش - آن را حبس نماید نه حرام است و نه مکروه. و اقوی آن است که احتکار تحقق پیدا نمی کند مگر در غلات چهارگانه (گندم و جو و خرما و کشمش) و روغن و زیتون. البته جمع کردن مطلق آنچه که مردم به آن نیاز دارند، امری است که از آن اعراض شده است. (و مطلوب نیست) و لیکن بر غیر آنچه که ذکر شد، احکام احتکار ثابت نیست، و باید شخص محتکر به فروختن اجبار شود و بنابر احتیاط قیمت برای او تعیین نشود، بلکه حق دارد به هر قیمت که می خواهد بفروشد مگر آنکه اجحاف کند، پس او را مجبور می کنند که قیمت را پائین بیاورد - بدون آنکه برایش تعیین قیمت نمایند - و اگر او تعیین قیمت نکرد، حاکم شرع قیمتی را که مصلحت می بیند، معین می کند.

مسئله ۲۴ - با اختیار، داخل شدن در ولایت ها و پست ها و شغل ها از طرف ظالم جایز نیست، اگر چه اصل شغل با قطع نظر از متصدی شدن آن از طرف ظالم، مشروع باشد؛ مانند جمع آوری خراج و جمع نمودن زکات، و متصدی شدن پستهای نظامی و انتظامی، و فرمانداری شهرستانها و مانند آنها؛ چه رسد به اینکه خود آن فی نفسه مشروع نباشد، مانند گرفتن ده یک و گمرکی و غیر اینها از اقسام نودرآمد ظلم. البته همه اینها با جبر و اکراه جایز است، به این معنی که شخصی وی را (بر انجام آنها) الزام کند که از تخلف نمودن از آن، بر خود یا عرض یا مال مورد توجهش بترسد، جایز می شود، مگر در مورد خونهای محترم. بلکه در اطلاق جواز (که با اجبار جایز

الدماء المحترمة، بل في إطلاقه بالنسبة إلى تولي بعض أنواع الظلم كهتك أعراض طائفة من المسلمين ونهب أموالهم وسبي نسائهم وإيقاعهم في الحرج مع خوفه على عرضه ببعض مراتبه الضعيفة أو على ماله إذا لم يقع في الحرج، بل مطلقاً في بعضها إشكال بل منع، ويسوغ خصوص القسم الأول - وهو الدخول في الولاية على أمر مشروع في نفسه - القيام بمصالح المسلمين وإخوانه في الدين، بل لو كان دخوله فيها بقصد الاحسان إلى المؤمنين ودفع الضرر عنهم كان راجحاً، بل ربما بلغ الدخول في بعض المناصب والأشغال لبعض الأشخاص أحياناً إلى حد الوجوب كما إذا تمكن شخص بسببه من دفع مفسدة دينية أو المنع عن بعض المنكرات الشرعية مثلاً، ومع ذلك فيها خطرات كثيرة إلا لمن عصمه الله تعالى.

مسألة ٢٥ - ما يأخذه الحكومة من الضريبة على الأراضي مع شرائطها جنساً أو نقداً وعلى النخيل والأشجار يعامل معها معاملة ما يأخذه السلطان العادل، فيبرأ ذمة الدافع عما كان عليه من الخراج الذي هو أجرة الأرض الخراجية، و يجوز لكل أحد شراؤه وأخذه مجاناً وبالعوض، والتصرف فيه بأنواع التصرف، بل لو لم يأخذه الحكومة وحوّل شخصاً على من عليه الخراج بمقدار دفعه إلى المحتال يحل له، وتبرأ ذمة المحال عليه عما عليه، لكن الأحوط خصوصاً في مثل هذه الأزمنة رجوع من ينتفع بهذه الأراضي ويتصرف فيها في أمر خراجها و كذلك من يصل إليه من هذه الأموال شيء إلى حاكم الشرع أيضاً، والظاهر أن حكم السلطان المؤلف كالمخالف، وإن كان الاحتياط بالرجوع إلى الحاكم في الأول أشد.

مسألة ٢٦ - يجوز لكل أحد أن يتقبل الأراضي الخراجية، ويضمها من الحكومة بشيء، وينتفع بها بنفسه بزرع أو غرس أو غيره، أو يقبلها ويضمها لغيره ولو بالزيادة على كراهية في هذه الصورة، إلا أن يحدث فيها حدثاً كحفر نهر أو عمل فيها بما يعين المستأجر، بل الأحوط ترك التقييل بالزيادة إلا معه.

می شود) نسبت به بعضی از انواع ظلم مانند هتک نمودن نوامیس گروهی از مسلمین و غارت کردن اموال آنها و اسیر کردن زنانشان و آنها را در حرج قرار دادن بخاطر بعضی از مراتب ضعیف ترس بر عرض خود یا بر مالش در صورتی که در حرج واقع نشود، بلکه در هر حال در بعضی از آن شغل ها اشکال بلکه منع است. و خصوص قسم اول را یعنی وارد شدن در تصدّی امر مشروع را قیام به مصالح مسلمین و برادران دینی، تجویز می نماید بلکه اگر به قصد احسان به مؤمنین و دفع ضرر از آنان متصدّی آن شود، راجح می باشد بلکه چه بسا داخل شدن در بعضی از شغل ها و پست ها برای بعضی از افراد احیاناً به حدّ واجب می رسد، مانند اینکه شخصی بتواند به وسیله آن مثلاً مفسده دینی را دفع نماید یا بعضی از منکرات شرعی را جلوگیری نماید. و با وجود همه اینها در این پستها خطرات زیادی هست، مگر برای کسی که خدای متعال او را حفظ فرماید.

مسأله ۲۵ - آنچه را حکومت (جائر) بعنوان مقرری بر زمینها با رعایت شرایطش بصورت جنس یا نقد، و بر درختان خرما و سایر درختها، می گیرد با آن همان معامله ای می شود که با آنچه سلطان (و حکومت) عادل می گیرد، می شود؛ پس دهنده آن از خراجی که همان اجرت زمین خراجی است و بر ذمه دارد برئ الذمه می شود، و برای هر کس جایز است که آن را (از حکومت جائر) بخرد و مجاناً و یا عوض بگیرد، و هر نوع تصرفی در آن انجام دهد. بلکه اگر خود حکومت آن را نگیرد و شخصی را بکسی که خراج بر ذمه او است حواله دهد که مقداری بگیرد. و آن مقدار را به همان شخص (حواله گیرنده، پرداخت نماید، برای آن شخص حلال است و کسی که حواله سر او است از بدهی خود برئ الذمه می شود. لیکن احتیاط آن است که - خصوصاً در مثل این زمانها - کسی که از اینگونه زمینها استفاده و در آن تصرف می کند، در مورد خراج آن، و همچنین کسی که از این اموال چیزی به او می رسد، به حاکم شرع هم مراجعه نماید، و ظاهر آن است که حکم سلطان شیعه مانند مخالف باشد اگر چه رجوع به حاکم شرع در اولی، احتیاطش شدیدتر است.

مسأله ۲۶ - برای هر کسی جایز است که زمینهای خراجی را قبول کند، و آن را برای حکومت، در برابر مبلغی ضامن شود، و خودش با زراعت یا درخت کاری یا غیر آن، از آن استفاده ببرد. یا آن را به دیگری بقبولاند و او را ضامن (مبلغی که تعهد کرده) نماید و لو با مقداری زیادی؛ ولی این صورت کراهت دارد، مگر آنکه چیزی در آن احداث کند مانند کندن نهـر، و یا در آن کاری کند که مستأجر را کمک کند، بلکه قبولاندن آن با زیاده احتیاطاً ترک شود مگر در مورد مذکور.

كتاب البيع

مسألة ١ - عقد البيع يحتاج إلى إيجاب وقبول، وقد يستغني بالايجاب عن القبول، كما إذا وكل المشتري أوالبائع صاحبه في البيع والشراء أو وكلا ثالثاً فيقول: «بعت هذا بهذا» فان الأقوى عدم الاحتياج حينئذ الى القبول، والأقوى عدم اعتبار العربية، بل يقع بكل لغة ولو مع إمكان العربي، كما أنه لا يعتبر فيه الصراحة، بل يقع بكل لفظ دال على المقصود عند أهل المحاورة، كبعت و ملكت ونحوهما في الايجاب، وقبلت واشتريت وابتعت ونحو ذلك في القبول، والظاهر عدم اعتبار الماضوية فيجوز بالمضارع وإن كان أحوط، ولا يعتبر فيه عدم اللحن من حيث المادة والهيئة والاعراب إذا كان دالاً على المقصود عند أبناء المحاورة وعدّ ملحوناً منه لا كلاماً آخر ذكر في هذا المقام، كما إذا قال: «بعت» بفتح الباء أو بكسر العين وسكون التاء، وأولى بذلك اللغات المحرفة كالمندولة بين أهل السواد ومن ضاهاهم.

مسألة ٢ - الظاهر جواز تقديم القبول على الايجاب إذا كان بمثل «اشتريت» و «ابتعت» إذا أريد به إنشاء الشراء لا المعنى المطاوعي، ولا يجوز بمثل «قبلت» و «رضيت» و أما إذا كان بنحو الأمر والاستيجاب كما إذا قال من يريد الشراء:

کتاب بیع

مسأله ۱- عقد بیع نیاز به ایجاب و قبول دارد. و گاهی به وسیله ایجاب از قبول بی نیازی حاصل می شود، مثل اینکه خریدار یا فروشنده، طرفش را در خرید و فروش وکیل کند یا خریدار و فروشنده شخص سوم را وکیل کنند؛ پس بگوید: «این را به این فروختم» که اقوی آن است که در این صورت نیازی به قبول نیست، و اقوی آن است که عربی بودن (عقد) لازم نیست، بلکه با هر لغتی واقع می شود ولو اینکه عربی ممکن باشد. کما اینکه در آن، صراحت، اعتبار ندارد، بلکه با هر لفظی که نزد اهل محاوره دلالت بر مقصود کند واقع می شود؛ مانند: «فروختم» و «تملیک نمودن» و مانند اینها در ایجاب، و «قبول کردم» و «خریدم» و مانند اینها در قبول. و ظاهر آن است که ماضی بودن (صیغه) معتبر نیست پس با مضارع (و صیغه زمان حال یا آینده) جایز است اگر چه صیغه ماضی بودن احتیاط است و در صورتی که در نزد اهل محاوره (و زبان) دلالت بر مقصود بکند لازم نیست که از نظر جنس و شکل و اعراب (و حرکات) لفظ، غلط ادا نشود. به شرط آنکه غلط همان شمرده شود نه آنکه کلام دیگری به حساب آید که در اینجا آورده شده است، مانند اینکه بگوید: «بَعْتُ» - به فتحه باء یا به کسره ع و سکون تاء - و از آن شایسته تر (به صحت)، لغات تحریف شده است مانند لغاتی که بین اهل عراق و کسی که نظیر آنها می باشد، متداول است.

مسأله ۲- اگر صیغه قبول با مانند «إِشْتَرَيْتُ» و «إِئْتَمَعْتُ» باشد در صورتی که با گفتن آن، انشاء و ایجاد خریدن را اراده کند - نه معنای موافقت و پذیرش فروش را - ظاهراً جلو انداختن قبول جایز است؛ و (اما) با مانند «قَبِلْتُ» و «رَضِيتُ» جایز نیست. اما اگر به نحو دستور (به فروش) و تقاضای انشای ایجاب باشد کما اینکه کسی که می خواهد بخرد بگوید: «فَلان چیز را به این

بمعني الشيء الفلاني بكذا، فقال البائع: بعته بكذا فالظاهر الصحة وإن كان الأحوط إعادة المشتري القبول.

مسألة ٣ - يعتبر الموالاة بين الإيجاب والقبول بمعنى عدم الفصل الطويل بينهما بما يخرجها عن عنوان العقد والمعاقدة، ولا يضر القليل بحيث يصدق معه أن هذا قبول لذلك الإيجاب.

مسألة ٤ - يعتبر في العقد التطابق بين الإيجاب والقبول، فلو اختلفا بأن أوجب البائع على وجه خاص من حيث المشتري أو المبيع أو الثمن أو توابع العقد من الشروط وقبل المشتري على وجه آخر لم ينعقد، فلو قال البائع: بعته هذا من موكلتك بكذا فقال الوكيل: اشتريته لنفسه لم ينعقد، نعم، لو قال: بعته هذا من موكلتك فقال الموكل الحاضر غير المخاطب: قبلت لا يبعد الصحة، ولو قال: بعته هذا بكذا فقال: قبلت لموكلتي فإن كان الموجب قاصداً لوقوع البيع للمخاطب نفسه لم ينعقد، وإن كان قاصداً له أعم من كونه أصيلاً أو وكيلاً صح، ولو قال: بعته هذا بألف فقال: اشتريت نصفه بألف أو بخمسمائة لم ينعقد، بل لو قال: اشتريت كل نصف منه بخمسمائة لا يخلو من إشكال، نعم لا يبعد الصحة لو أراد كل نصف مشاعاً، ولو قال لشخصين: بعتهما هذا بألف فقال أحدهما: اشتريت نصفه بخمسمائة لم ينعقد، ولو قال كل منهما ذلك لا يبعد الصحة وإن لا يخلو من إشكال، ولو قال: «بعته هذا بهذا على أن يكون لي الخيار ثلاثة أيام مثلاً فقال: اشتريت بلا شرط لم ينعقد، ولو انعكس بأن أوجب البائع بلا شرط وقبل المشتري معه فلا ينعقد مشروطاً، وهل ينعقد مطلقاً وبلا شرط؟ فيه إشكال.

مسألة ٥ - لو تعذر التلفظ لخرس ونحوه تقوم الإشارة المفهمة مقامه حتى مع التمكن من التوكيل على الأقوى. ولو عجز عن الإشارة أيضاً فالأحوط التوكيل أو المعاطاة، ومع تعذرهما إنشاؤه بالكتابة.

مبلغ به من بفروش». سپس فروشنده بگوید «فروختم آن را در مقابل آن مبلغ» ظاهر این است که صحیح است؛ اگر چه احتیاط آن است که مشتری قبول را اعاده کند.

مسئله ۳- موالات بین ایجاب و قبول به معنای نبودن فاصله طولانی بین آنها که آن را از عنوان عقد و قرارداد بستن به هم، خارج سازد، معتبر می باشد. و فاصله مختصر، بطوری که گفته شود که این قبول آن ایجاب است، ضرری نمی رساند.

مسئله ۴- مطابقت بین ایجاب و قبول، در عقد معتبر است؛ پس اگر مختلف شوند، به اینکه فروشنده بطور خاصی از جهت مشتری یا جنس یا عوض آن یا شرایطی که دنبال عقد است ایجاب بگوید، و خریدار به طور دیگری قبول کند، قرارداد، بسته نمی شود. بنابراین، اگر فروشنده بگوید: «این را به موکل تو به فلان مبلغ فروختم» و وکیل بگوید: «برای خودم خریدم» معامله منعقد نمی شود. ولی اگر فروشنده بگوید: «این را به موکل تو فروختم» و خود موکل که حاضر است و مورد خطاب فروشنده نبوده، بگوید: «قبول کردم» بعید نیست که صحیح باشد. و اگر (فروشنده) بگوید: «این را در مقابل فلان مبلغ به تو فروختم» و او بگوید: «برای موکل خودم قبول کردم» پس اگر فروشنده قصدش این بوده است که فروش برای خود مخاطب واقع شود، منعقد نمی شود، و اگر قصدش از وی اعم از این باشد که او اصیل باشد یا وکیل صحیح است.

و اگر فروشنده بگوید: «این را به تو به هزار فروختم» و مشتری بگوید: «نصف آن را به هزار یا پانصد خریدم» منعقد نمی شود؛ بلکه اگر مشتری بگوید: «هر نصف آن را به پانصد خریدم»، خالی از اشکال نیست. البته اگر هر نصفی از آن را به طور مشاع اراده کرده باشد، بعید نیست که صحیح باشد. و اگر (فروشنده) به دو نفر بگوید: «فروختم این را به شما به هزار» و یکی از آنها بگوید: «نصف آن را به پانصد خریدم» منعقد نمی شود. و اگر هر کدام از آن دو نفر این چنین بگوید بعید نیست که صحیح باشد، اگر چه خالی از اشکال نیست. و اگر (فروشنده) بگوید: «این را به آن فروختم بنابر اینکه (به شرط آنکه) سه روز برای من مثلاً خیار فسخ باشد». و مشتری بگوید: «بدون شرط خریدم» منعقد نمی شود. و اگر عکس آن باشد، به اینکه فروشنده بدون شرط ایجاب بگوید و مشتری با شرط قبول کند، معامله مشروط منعقد نشده است، و آیا معامله به طور مطلق و بدون شرط، منعقد شده است (بانه)؟ در آن اشکال است.

مسئله ۵- اگر به جهت لال بودن و مانند آن تلفظ ممکن نباشد اشاره ای که بفهماند جای لفظ را می گیرد، حتی بنابر اقوی در صورتی هم که متمکن از وکیل گرفتن باشد. و اگر از اشاره هم ناتوان باشد احتیاط آن است که یا وکیل بگیرد یا به طور معاطات انجام دهد. و در صورتی که هیچ یک از این دو ممکن نباشد، انشای وی با نوشتن خواهد بود.

مسألة ٦- الأقوى وقوع البيع بالمعاطاة في الحقيير والخطير، وهي عبارة عن تسليم العين بقصد صيرورتها ملكاً للغير بالعوض وتسلم العوض بعنوان العوضية، والظاهر تحققها بمجرد تسليم المبيع بقصد التملك بالعوض مع قصد المشتري في أخذه التملك بالعوض، فيجوز جعل الثمن كلياً في ذمة المشتري، وفي تحققها بتسليم العوض فقط من المشتري بقصد المعاوضة إشكال وإن كان التحقق به لا يخلو من قوة.

مسألة ٧- يعتبر في المعاطاة جميع ما يعتبر في البيع بالصيغة من الشروط الآتية ما عدا اللفظ، فلا تصح مع فقد واحد منها سواء كان مما اعتبر في المتبايعين أو في العوضين، كما أن الأقوى ثبوت الخيارات الآتية فيها.

مسألة ٨- البيع بالصيغة لازم من الطرفين إلا مع وجود الخيار، نعم، يجوز الإقالة، وهي الفسخ من الطرفين، والأقوى أن المعاطاة أيضاً لازمة من الطرفين إلا مع الخيار، وتجري فيها الإقالة.

مسألة ٩- البيع المعاطاتي ليس قابلاً للشرط على الأحوط، فلو أريد ثبوت خيار بالشرط أو سقوطه به أو شرط آخر حتى جعل مدة وأجل لأحد العوضين يتوسل بإجراء البيع بالصيغة وإدراجه فيه، وإن كان قبوله لذلك بالمقاولة قبيله والتعاطي مبنياً عليها لا يخلو من وجه وقوة.

مسألة ١٠- هل تجري المعاطاة في سائر المعاملات مطلقاً أو لا كذلك أو في بعضها دون بعض؟ سيظهر الأمر في الأبواب الآتية إن شاء الله تعالى.

مسألة ١١- كما يقع البيع والشراء مباشرة المالك يقع بالتوكيل أو الولاية من طرف واحد أو الطرفين، ويجوز لشخص واحد تولي طرفي العقد أصالة من طرف ووكالة أو ولاية من آخر أو وكالة من الطرفين، أو ولاية منها أو وكالة من طرف وولاية من آخر.

مسألة ١٢- لا يجوز على الأحوط تعليق البيع على شيء غير حاصل حين

مسئله ۶ - اقوی آن است که بیع در چیز کوچک و بزرگ، با معاطات واقع می شود. و «معاطات» عبارت است از تسلیم نمودن عین (به طرف) به قصد اینکه با عوض ملک او شود، و تحویل گرفتن عوض آن به همین عنوان عوض بودن و ظاهر آن است که به مجرد اینکه (فروشنده) مبیع را به قصد تملیک به مشتری در مقابل عوض تسلیم نماید و مشتری هم در گرفتن آن مالک شدن در مقابل عوض را قصد نماید، معاطات تحقق پیدا می کند. بنابراین، جایز است که ثمن (و عوض) را چیزی کلی در ذمه مشتری قرار دهد. و در تحقق پیدا کردن معاطات به اینکه فقط عوض را از مشتری به قصد معاوضه تحویل بگیرد، اشکال هست؛ اگر چه تحقق معاطات با آن خالی از قوت نیست.

مسئله ۷ - به جز لفظ تمام شرایط آینده که در بیع با صیغه معتبر است، در معاطات (هم) معتبر است؛ پس با نبود یکی از آن شروط معاطات صحیح نیست، چه از شروطی باشد که در خریدار و فروشنده معتبر است یا در دو جنس عوض و معوض کما اینکه اقوی آن است که خیارات آینده در معاطات ثابت است.

مسئله ۸ - بیع با صیغه (و لفظ) از ناحیه هر دو طرف لازم است، مگر اینکه خيار فسخ وجود داشته باشد. البته اقاله جایز است، و اقاله، عبارت از فسخ از دو طرف است. و اقوی آن است که معاطات هم از هر دو طرف لازم است مگر اینکه خيار فسخ باشد، و (نیز) در معاطات، اقاله جاری می شود.

مسئله ۹ - بیع معاطاتی بنابر احتیاط، قابل شرط نیست؛ پس اگر بخواهند با شرط، خيار فسخ قرار دهند، یا خيار فسخ را با شرط ساقط کنند یا شرط دیگری کنند حتی اینکه مدتی برای یکی از عوض و معوض، قرار دهند دست به دامن بیع با صیغه شده و شرط در آن مندرج می شود. اگر چه در صورتی که مشتری شرط را کمی قبل از آن با مقاوله قبول کرده باشد و تعاطی (و دادوستد) بر اساس آن باشد (صحت این شرط) خالی از وجه و قوت نیست.

مسئله ۱۰ - آیا معاطات در سایر معاملات به طور مطلق (و در همه آنها) جاری است و یا مطلقاً (و در هیچ یک) جاری نمی باشد و یا در بعضی از معاملات جاری است و در بعضی دیگر جاری نمی شود؟ ان شاء الله تعالی بزودی مطلب در بابهای آینده معلوم می شود.

مسئله ۱۱ - همانطوری که خرید و فروش با مباشرت و متصدی شدن خود مالک واقع می شود با وکالت دادن یا ولایت داشتن از یک طرف یا از دو طرف هم واقع می شود و برای یک نفر جایز است که هر دو طرف عقد را متصدی شود؛ از یک طرف، و به طور وکالت یا ولایت از طرف دیگر، یا به صورت وکالت از هر دو طرف یا به صورت ولایت از هر دو طرف یا به صورت وکالت از یک طرف و ولایت از طرف دیگر.

مسئله ۱۲ - معلق کردن و مشروط ساختن (انشاء) بیع را بر چیزی که در هنگام عقد حاصل

العقد سواء علم حصوله فيما بعد أم لا، ولا على شيء مجهول الحصول حينه، وأما تعليقه على معلوم الحصول حينه كأن يقول: بعثك إن كان اليوم يوم السبت مع العلم به فالأقوى جوازه.

مسألة ١٣ - لو قبض المشتري ما ابتاعه بالعقد الفاسد لم يملكه، وكان مضموناً عليه، بمعنى أنه يجب عليه أن يرده إلى مالكه، ولو تلف ولو بأفة سماوية يجب عليه ردّ عوضه من المثل أو القيمة، نعم لو كان كل من البائع والمشتري راضياً بتصرف الآخر مطلقاً فيما قبضه ولو على تقدير الفساد يباح لكل منهما التصرف والانتفاع بما قبضه ولو باتلافه ولا ضمان عليه.

القول في شروط البيع

وهي إما في المتعاقدين وإما في العوضين

القول في شرائط المتعاقدين

وهي أمور:

الأول - البلوغ، فلا يصح بيع الصغير ولو كان مميزاً و كان باذن الولي إذا كان مستقلاً في إيقاعه على الأقوى في الأشياء الخطيرة وعلى الأحوط في غيرها وإن كان الصحة في اليسيرة إذا كان مميزاً مما جرت عليها السيرة لا تخلو من وجه وقوة، كما أنه لو كان بمنزلة الآلة بحيث تكون حقيقة المعاملة بين البالغين مما لا بأس به مطلقاً، وكما لا تصح معاملة الصبي في الأشياء الخطيرة لنفسه كذلك لا تصح لغيره أيضاً إذا كان وكيلاً حتى مع إذن الولي في الوكالة، وأما لو كان وكيلاً لمجرد إجراء الصيغة و كان أصل المعاملة بين البالغين فصحته لا تخلو من

نیست، احتیاطاً جایز نیست، چه بداند که بعداً حاصل می شود یا نداند، و (نیز مشروط نمودن آن) بر چیزی که حصول آن در وقت عقد مجهول است (احتیاطاً جایز نیست). و اما مشروط ساختن آن بر چیزی که در وقت عقد، معلوم الحصول است مثل اینکه بگوید: «به تو فروختم اگر امروز روز شنبه باشد، با اینکه می داند که شنبه است»، اقوی آن است که جایز است.

مسئله ۱۳ - اگر خریدار، آنچه را که با عقد باطل خریده قبض کند مالک آن نمی شود و ضمانش بر عهده او می باشد؛ یعنی واجب است که آن را به مالکش برگرداند. و اگر تلف شود ولو با آفت آسمانی باشد بر او واجب است که مثل یا قیمت آن را رد کند. ولی اگر هر کدام از فروشنده و خریدار، به تصرف نمودن طرف دیگر در آنچه که آن را قبض می کند مطلقاً ولو بر فرض که باطل باشد، راضی باشند برای هریک از آنها تصرف کردن و انتفاع بردن از آنچه که آن را قبض نموده ولو به اینکه آن را تلف نمایند، مباح است و ضمانی بر او نیست.

گفتاری درباره شروط بیع

و آنها یا در خریدار و فروشنده است و یا در عوض و معوض.

گفتاری در مورد شرایط خریدار و فروشنده

و آنها چند چیز است:

اول - «بلوغ»؛ پس بیع نا بالغ ولو اینکه ممیز باشد و با اذن ولی باشد در صورتی که در واقع ساختن آن مستقل باشد صحیح نیست؛ در چیزهای بزرگ و با اهمیت بنابر اقوی، و در غیر آنها بنابر احتیاط.

اگر چه صحت معامله در چیزهای مختصر در صورتی که ممیز باشد از مواردی که سیره عقلا بر آن جاری است، خالی از وجه و قوت نیست؛ کما اینکه اگر نابالغ به منزله وسیله باشد بطوری که حقیقت معامله بین دو بالغ باشد از مواردی است که مطلقاً اشکالی ندارد. و همانطوری که معامله نابالغ در چیزهای با اهمیت برای خودش صحیح نیست، همچنین برای غیر خودش هم در صورتی که وکیل باشد حتی اگر وکالت با اذن ولی باشد صحیح نمی باشد. و اما اگر تنها جهت اجرای صیغه وکیل باشد و اصل معامله بین دو بالغ باشد صحت آن خالی از قرب نیست؛ پس نابالغ مسلوب العبارة نیست.

قرب، فليس هو مسلوب العبارة، لكن لا ينبغي ترك الاحتياط.

الثاني - العقل، فلا يصح بيع المجنون.

الثالث - القصد، فلا يصح بيع غير القاصد كالهزل والغالط والساهي.

الرابع - الاختيار، فلا يقع البيع من المكره، والمراد به الخائف على ترك البيع من جهة توعيد الغير عليه بإيقاع ضرر أو حرج عليه، ولا يضر بصحته الاضطراب الموجب للالغاء وإن كان حاصلًا من إلزام الغير بشيء، كما لو ألزمه ظالم على دفع مال فالتجأ إلى بيع ماله لدفعه إليه، ولا فرق في الضرر المتوعد بين أن يكون متعلقًا بنفس المكره نفساً أو عرضاً أو مالاً أو بمن يكون متعلقاً به كعياله وولده ممن يكون إيقاع المحذور عليه بمنزلة إيقاعه عليه، ولورضي المكره بعد زوال الاكراه صح ولزم.

مسألة ١ - الظاهر أنه لا يعتبر في صدق الاكراه عدم إمكان التفصي بالتورية، فلو ألزم بالبيع وأعد على تركه فباع قاصداً للمعنى مع إمكان أن لا يقصد أو يقصد معنى آخر غير البيع يكون مكرهاً إذا كان التفصي مشكلاً ومحتماً لوقوعه في المحذور، كما هو كذلك نوعاً في مثل المقام، وأما مع التفاته إلى التورية و سهولتها له بلا محذور فحل إشكال، بل اعتبار عدم سهولتها كذلك لا يخلو من وجه.

مسألة ٢ - لو أكرهه على أحد الأمرين: إما بيع داره أو عمل آخر فباع داره فان كان في العمل الآخر محذور ديني أو دنيوي يتحرز منه وقع البيع مكرهاً عليه، وإلا وقع مختاراً.

مسألة ٣ - لو أكرهه على بيع أحد الشيئين على التخيير، فكل ما وقع منه لدفع ضرره يقع مكرهاً عليه، ولو أوقعهما معاً فان كان تدريجاً فالظاهر وقوع الأول مكرهاً عليه دون الثاني إلا إذا قصد إطاعة المكره بالثاني فيقع الأول صحيحاً، فهل الثاني يقع صحيحاً أو لا؟ وجهان. أو جهها الأول، ولو أوقعهما دفعة ففي

لیکن سزاوار نیست که احتیاط ترک شود.
دوم - «عقل»؛ پس بیعی که دیوانه انجام دهد صحیح نیست.
سوم - «قصد»؛ پس بیع کسی که قصد ندارد مانند مزاح کننده و اشتباه کار و سهوکننده، صحیح نیست.

چهارم - «اختیار»؛ پس بیع از شخصی که اکراه شده است تحقق پیدا نمی کند (و صحیح نیست)؛ و مقصود از «مکراه» کسی است که از ترک بیع ترسان باشد، از این جهت که دیگری او را بر ترک بیع تهدید به انجام ضرر یا حرج بر او نموده است ولی (اگر) ناچاری و اضطراب او را به فروختن وادارد، (این اضطراب)، به صحت آن ضرر نمی رساند اگر چه این ناچاری به خاطر این باشد که دیگری او را به چیزی الزام نموده است؛ مثل اینکه ظالمی او را ملزم کند که مالی را بپردازد و او هم ناچار شود مالش را بفروشد تا آن را به او بپردازد. و (در مورد اکراه) ضرری که به او وعده اش داده می شود بین اینکه به جان یا عرض و یا مال خود شخص مکراه متعلق باشد، یا به کسی (متعلق) باشد که به او وابسته است مانند عیال و فرزند او از کسانی که وارد ساختن ضرر به آنان همانند وارد ساختنش به خود او است، فرقی نیست، و اگر شخص مکراه بعد از برطرف شدن اکراه راضی شود، (بیع)، صحیح و لازم می شود.

مسئله ۱ - ظاهر آن است که در صدق اکراه، ممکن نبودن فرار از آن با توریه معتبر نیست؛ پس اگر اجبار به بیع شود و بر ترک آن تهدید گردد و او قصد معنای بیع کند و بفروشد با اینکه ممکن بود که قصد نکند یا معنای دیگری غیر بیع قصد نماید، مکراه می باشد. در صورتی که فرار کردن مشکل باشد و محتمل باشد که در محذور واقع شود؛ کما اینکه اینگونه جاها نوعاً چنین است. و اما با توجه او به توریه و سهولت آن برایش بدون آنکه محذور داشته باشد (منعقد نشدن بیع) محل اشکال است، بلکه اعتبار اینکه توریه اینچنین سهولت نداشته باشد (که محذوری برایش نباشد)، خالی از وجه نیست.

مسئله ۲ - اگر او را به یکی از دو چیز مجبور کند: یا فروش خانه اش و یا کار دیگری. و او خانه اش را بفروشد. پس اگر در آن کار دیگر محذور دینی یا دنیوی باشد که از آن اجتناب نموده است، بیع بطور اکراه واقع شده است و گر نه بطور اختیار بوده است.

مسئله ۳ - اگر او را بر بیع یکی از دو چیز به طور تخییر مجبور نماید، پس هر چه را که او واقع می سازد به منظور اینکه جلو ضرر او را بگیرد بیع اکراهی است. و اگر هر دو بیع را واقع کند چنانچه تدریجی باشد ظاهر آن است که بیع اولی اکراهی است - نه دومی - مگر آنکه قصد کند که با بیع دومی مجبور کننده را اطاعت کند، که در این صورت بیع اول صحیح است. و آیا بیع دومی صحیح است یا نه؟ دو وجه است که اوجه (و بهتر) آنها وجه اول است (که صحت بیع باشد) و اگر هر دو را یک دفعه (و با هم) انجام داده باشد، در اینکه بیع نسبت به هر دو صحیح

صحته بالنسبة الى كليهما أو فساده كذلك أو صحة أحدهما والتعيين بالقرعة وجوه لا يخلو أولها من رجحان، ولو أكرهه على بيع معين فضم اليه غيره وباعهما دفعة فالظاهر البطلان فيما أكره عليه والصحة في غيره.

الخامس - كونها مالكين للتصرف، فلا يقع المعاملة من غير المالك إذا لم يكن وكيلاً عنه أو ولياً عليه كالأب والجد للأب والوصي عنها والحاكم، ولا من المحجور عليه لسفه أو فلس أو غير ذلك من أسباب الحجر.

مسألة ٤ - معنى عدم الوقوع من غير المالك للتصرف عدم النفوذ والتأثير لا كونه لغواً، فلو أجاز المالك عقد غيره أو الولي عقد السفیه أو الغرماء عقد المفلس صح ولزم.

مسألة ٥ - لا فرق في صحة البيع الصادر من غير المالك مع اجازته بين ما إذا قصد وقوعه للمالك أو لنفسه كما في بيع الغاصب ومن اعتقد أنه مالك، كما لا فرق بين ما إذا سبقه منع المالك عنه وغيره على إشكال فيه، نعم يعتبر في تأثير الاجازة عدم مسبقيتها برد المالك بعد العقد، فلو باع فضولاً ورده المالك ثم أجازته لغت الاجازة على الأقرب وإن لا يخلو من إشكال، ولو رده بعد الاجازة لغى الرد.

مسألة ٦ - الاجازة كما تقع باللفظ الدال على الرضا بالبيع بحسب متفاهم العرف ولو بالكناية كقوله: «أمضيت» و «أجزت» و «أنفذت» و «رضيت» وشبه ذلك و كقوله للمشتري: «بارك الله لك فيه» وشبه ذلك من الكنايات كذلك تقع بالفعل الكاشف عرفاً عنه، كما إذا تصرف في الثمن مع الالتفات، و من ذلك ما إذا أجاز البيع الواقع عليه معه لأنها مستلزمة لاجازة البيع الواقع على المثلث، و كما إذا مكنت الزوجة من نفسها بعنوانها إذا زوجت فضولاً.

مسألة ٧ - هل الاجازة كاشفة عن صحة العقد الصادر من الفضولي من حين وقوعه فتكشف عن أن المبيع كان ملكاً للمشتري والثمن ملكاً للبائع من زمان

باشد یا نسبت به هر دو باطل، یا یکی صحیح باشد و با قرعه معین شود وجوهی است که اول آنها خالی از رجحان نیست. و اگر او را به بیع چیز معینی مجبور نمود و او چیز دیگری را به آن ضمیمه کرد و هر دو را یک باره فروخت ظاهر آن است که در آنچه که مجبور بوده است باطل است و در غیر آن صحیح است.

پنجم- اینکه هر دو مالک تصرف باشند؛ پس معامله از غیر مالک در صورتی که از طرف او وکیل نباشد یا بر او ولایت نداشته باشد مانند پدر و جد پدری و وصی از طرف آن دو و حاکم شرع، واقع نمی شود و از کسی که به خاطر سفاهت یا بی پولی یا غیر اینها از اسباب حجر، مجبور باشد، (واقع نمی شود).

مسئله ۴- معنای اینکه از کسی که مالک تصرف نیست، واقع نمی شود، این است که: نفوذ و تأثیر ندارد، نه آنکه لغو باشد؛ پس اگر مالک عقد غیر خود را، یا ولی، عقد سفیه را، یا طلبکارها عقد شخصی که حکم به افلاس شده را اجازه دهند صحیح و لازم می شود.

مسئله ۵- در این جهت بیعی که توسط غیر مالک انجام شده با اجازه مالک صحیح می شود فرقی نیست که آن شخص قصد کرده باشد که بیع برای مالک واقع شده و یا برای خودش (قصد کرده باشد) همانگونه که در بیع غاصب و کسی که (به اشتباه) معتقد است که خودش مالک است (اینچنین است). و کما اینکه بین جایی که مالک قبلاً او را از آن منع کرده باشد و بین غیر آن فرقی نیست؛ البته در این مورد (با منع قبلی) اشکال است. بلکه در تأثیر اجازه معتبر است که پیش از این بعد از عقد، مالک آن را رد نکرده باشد؛ پس اگر به طور فضولی بفروشد و مالک آن را رد کند سپس اجازه دهد این اجازه بنابر اقرب، لغومی باشد، اگر چه خالی از اشکال نیست. و اگر بعد از اجازه دادن رد کند، ردش لغومی باشد.

مسئله ۶- همانطوری که اجازه با لفظی که به حسب فهم عرف، دلالت بر رضایت به بیع دارد ولو با کنایه باشد، تحقق پیدا می کند مانند گفته او: «امضاء کردم» و «اجازه دادم» و «نافذ نمودم» و «راضی هستم» و شبه اینها. و مانند قول او به مشتری: «خدا در آن به تو برکت بدهد» و مانند آن از کنایه ها. همچنین با کاری که (مالک انجام دهد و) عرفاً کشف از رضایت او نماید (اجازه) محقق می شود مانند اینکه با توجه به معامله فضولی، در ثمن تصرف کند. و از این قبیل است آن جایی که مالک، بیع (فضولی) بر ثمن را اجازه دهد؛ زیرا لازمه این اجازه آن است که بیع بر ثمن را (که ملک مالک بوده) اجازه نموده است. و مانند اینکه وقتی زنی به فضولی تزویج شود این زن، خودش را به عنوان اینکه زوجه است، در اختیار قرار دهد.

مسئله ۷- آیا اجازه کشف می کند که عقدی را که از فضولی انجام شده از همان وقت وقوع عقد، صحیح بوده است تا در نتیجه کشف کند که از همان موقع، مبیع ملک مشتری و ثمن،

وقوع العقد أو ناقلة بمعنى كونها شرطاً لتأثير العقد من حين وقوعها؟ وتظهر الثمرة في النماء المتخلل بين العقد والاجازة، فعلى الأولى نماء المبيع للمشتري ونماء الثمن للبائع، وعلى الثاني بالعكس، والمسألة مشككة لا يترك الاحتياط بالتخلص بالصلح بالنسبة الى النماءات.

مسألة ٨ - لو كان المالك راضياً بالبائع باطناً لكن لم يصدر منه إذن وتوكيل للغير في البيع والشراء لا يبعد خروجه عن الفضولي سيما مع التفاته بالعقد والرضا به، نعم لو كان بحيث لو التفت إليه صار راضياً فهو فضولي وخارج عن موضوع المسألة، وأما إذا كان راضياً لكن لم يلتفت تفصيلاً إليه فهو أيضاً كاف في الخروج عن الفضولي بوجه لا يخلو عن قوة.

مسألة ٩ - لا يشترط في الفضولي قصد الفضولية، فلو تخيل كونه ولياً أو وكيلاً فتبين خلافه يكون من الفضولي، ويصح بالاجازة، وأما العكس بأن تخيل كونه غير جائز التصرف فتبين كونه وكيلاً أو ولياً فالظاهر صحته وعدم احتياجه إلى الاجازة على إشكال في الثاني، ومثله ما إذا تخيل كونه غير مالك فتبين كونه مالكا، لكن عدم الصحة والاحتياج الى الاجازة فيه لا يخلو من قوة.

مسألة ١٠ - لو باع شيئاً فضولياً ثم ملكه إما باختياره كالشراء أو بغيره كالارث فالبطلان بحيث لا تجدي الاجازة لا يخلو من قوة.

مسألة ١١ - لا يعتبر في المجيز أن يكون مالكاً حين العقد، فيجوز أن يكون المالك حين العقد غيره حين الاجازة، كما إذا مات المالك حين العقد قبل الاجازة فيصح باجازة الوارث، وأولى به ما إذا كان المالك حين العقد غير جائز التصرف لمانع من صغر أو سفه ونحوهما ثم ارتفع المانع، فانه يصح باجازته.

مسألة ١٢ - لو وقع بيع متعده على مال الغير فإما أن تقع على نفسه أو على عوضه، وعلى الأول فإما أن تقع من فضولي واحد كما إذا باع دار زيد مكرراً على أشخاص متعددين أو تقع من أشخاص متعددين كما إذا باعها من شخص بفرس

ملک خریدار شده است؟ یا (اجازه) انتقال دهنده است؟ به معانی اینکه اجازه شرط تأثیر عقد است از همان وقتی که اجازه واقع می شود؟ و نتیجه این (دو وجه)، در نما و رشدی که در فاصله عقد و اجازه، پیدا شده، ظاهر می شود. پس بنابر وجه اول (که اجازه کاشف باشد) نمای مبیع، مال مشتری و نماء ثمن مال فروشنده است، و بنابر وجه دوم (که اجازه ناقله باشد) بر عکس است؛ و این مسأله مشکل است. پس احتیاط به اینکه در مورد نماها با هم مصالحه نمایند ترک نشود.

مسأله ۸- اگر مالک در باطن به بیع راضی باشد لیکن نه اذنی از او صادر شده و نه آنکه دیگری را در خرید و فروش وکیل نموده است، بعید نیست که از فضولی خارج باشد. مخصوصاً در صورتیکه توجه به عقد پیدا کند و به آن (در باطن) رضایت دهد. ولی اگر طوری باشد که اگر توجه به آن پیدا می کرد راضی می شد (ولی توجهی پیدا ننموده)، این فضولی است و از موضوع این مسأله خارج است. ولی اگر راضی باشد لیکن به طور تفصیل به آن توجه نکرده باشد این نیز به یک وجهی که خالی از قوت نیست، کفایت از خارج شدن آن از فضولی می کند.

مسأله ۹- در فضولی شرط نیست که قصد فضولی بودن کند؛ پس اگر خیال کند که ولی یا وکیل است سپس خلاف آن معلوم شود (که نبوده است)، این عقد از موارد فضولی است و با اجازه صحیح می گردد. و اما عکس آن، به اینکه خیال کند حق تصرف ندارد سپس معلوم شود که وی وکیل یا ولی بوده است ظاهر آن است که معامله صحیح است و احتیاج به اجازه ندارد. البته شق دوم (و صورت عکس) اشکال دارد. و مثل آن جایی است که خیال کند که مالک نیست سپس معلوم شود که مالک است؛ لیکن صحیح نبودن آن و احتیاج به اجازه داشتن در آن، خالی از قوت نیست.

مسأله ۱۰- اگر چیزی را به طور فضولی بفروشد، سپس مالک آن شود- یا با اختیار خودش مانند خرید، یا بدون اختیارش مانند ارث- بطلان آن به طوری که اجازه فایده نداشته باشد خالی از قوت نیست.

مسأله ۱۱- لازم نیست که شخص اجازه دهنده در وقت عقد، مالک باشد؛ پس ممکن است مالک وقت عقد غیر از مالک وقت اجازه باشد، مانند اینکه مالک وقت عقد، قبل از اجازه بمیرد، که با اجازه وارث صحیح می شود. و از آن بالا تر اینکه مالک وقت عقد به خاطر مانعی همچون نا بالغی یا سفاهت و مانند اینها، جایز التصرف نباشد سپس مانع برطرف شود، که عقد با اجازه او صحیح می شود.

مسأله ۱۲- اگر چند فروش بر مال غیر (فروشنده) واقع شود، یا این است که این معاملات بر خود آن مال واقع شده است یا بر عوض آن؟ و بنابر اول یا از یک فضولی واقع می شود مثل اینکه (یک نفر) خانه زید را چند بار به چند نفر جدا جدا بفروشد، و یا از ناحیه چند نفر متعدد واقع

ثم باعها المشتري من شخص آخر بحمار ثم باعها المشتري الثاني بكتاب و هكذا، و على الثاني فيما أن تقع من شخص واحد على الأعواض والأثمان بالتراخي كما إذا باع دار زيد بثوب ثم باع الثوب ببقر ثم باع البقر بفراش و هكذا، و إما أن تقع على ثمن شخصي مراراً كما إذا باع الثوب في المثال المذكور مراراً من أشخاص متعددين، فهذه صور أربع، ثم إن للمالك في جميع هذه الصور أن يميز أيما شاء منها، و يصح باجازه ذلك العقد المجاز، و أما غيره فيحتاج إلى تفصيل و شرح لا يناسب هذا المختصر.

مسألة ١٣ - الرد الذي يكون مانعاً عن تأثير الاجازة على إشكال قد مر قد يكون مانعاً عن حقوقها مطلقاً ولولم يغير المالك حين العقد كقوله: «فسخت» و «رددت» و شبه ذلك مما هو ظاهر فيه، كما أن التصرف فيه بما يوجب فوات محل الاجازة عقلاً كالالاتلاف أو شرعاً كالعتق كذلك أيضاً، و قد يكون مانعاً عن حقوقها بالنسبة الى خصوص المالك حين العقد لا مطلقاً كالتصرف الناقل للعين مثل البيع والهبة ونحوهما، حيث إن بذلك لا يفوت محل الاجازة إلا بالنسبة الى المنتقل عنه، فللمنتقل اليه أن يميز بناء على عدم اعتبار كون المميز مالاً حين العقد كما مر، و أما الاجازة فلا تكون مانعة عن الاجازة مطلقاً حتى بالنسبة الى المالك المؤجر لعدم التنافي بينهما، غاية الأمر أنه تنتقل العين الى المشتري مسلوقة المنفعة.

مسألة ١٤ - حيثما لم تتحقق الاجازة من المالك سواء تحقق منه الرد أم لا كالمرتد له انتزاع عين ماله مع بقاءه ممن وجده في يده، بل وله الرجوع إليه بمنافعه المستوفاة و غير المستوفاة على الأقوى في هذه المدة، وله مطالبة البائع الفضولي برّد العين و منافعها إذا كانت في يده وقد سلمها إلى المشتري، و كذا له مطالبة المشتري برّد العين و منافعها التي استوفاه أو تلفت تحت يده، ولو كانت مؤونة لردّها، له مطالبتها أيضاً، هذا مع بقاء العين، و أما مع تلفها فيرجع ببدلها

می شود مثل اینکه خانه زید را به یک نفر در مقابل اسبی بفروشد، سپس مشتری، آن خانه را در مقابل الاغی به یک نفر بفروشد، و سپس مشتری دوم خانه را به کتابی بفروشد و همچنین. و بنابر دوم (که معامله روی عوض واقع شده) یا از یک نفر بر عوض ها و ثمن ها به طور پی در پی واقع می شود مثل اینکه خانه زید را به لباسی بفروشد، سپس لباس را به گاوی بفروشد، و پس از آن گاو را به رختخوابی بفروشد، و همچنین. و یا آنکه بر ثمن مشخصی چندین بار واقع می شود، مثل اینکه در مثال مذکور، لباس را چند مرتبه به چند نفر جدا جدا بفروشد. و اینها چهار صورت می شود و مالک در تمام این صورت ها حق دارد هر کدام از اینها را بخواهد اجازه دهد، و با اجازه مالک همان عقد مجاز صحیح می شود و اما غیر آن عقد، احتیاج به شرح و تفصیلی دارد که مناسب این مختصر نیست.

مسئله ۱۳ - ردی که مانع از تأثیر اجازه است - و البته دارای اشکالی بود که گذشت - گاهی مطلقاً مانع از حقوق اجازه می شود ولو از غیر مالک در وقت عقد باشد، مانند گفته او: «فسخ کردم» و (آن را رد کردم) و شبه اینها از آنچه که ظاهر در رد کردن است. کما اینکه تصرف در آن به طوری که عقلاً مانند اتلاف یا شرعاً مانند عتق سبب از بین رفتن محل اجازه گردد، (چنین تصرفی) نیز این چنین است (که به طور کلی مانع از حقوق اجازه است). و گاهی رد مانع از حقوق اجازه نسبت به خصوص مالک وقت عقد است - نه مطلقاً - مانند تصرفی که عین را منتقل می کند مثل فروختن و بخشیدن و مانند اینها؛ زیرا با این گونه تصرف محل اجازه از بین نمی رود مگر نسبت به کسی که از او انتقال یافته است. بنابر این کسی که به او منتقل شده است، حق دارد اجازه بدهد، بنابر اینکه لازم نیست که اجازه دهند، در وقت عقد مالک باشد کما اینکه گذشت. و اما اجازه دادن هیچگاه مانع از اجازه نمی باشد حتی نسبت به مالک که اجازه دهنده است چونکه بین آنها منافاتی نیست، نهایت امر این است که عین آن به طور مسلوب المنفعه به مشتری منتقل می شود.

مسئله ۱۴ - هر جایی که از طرف مالک، اجازه داده نشد، - (حالا) چه از او رد صادر شده باشد یا نه - مانند شخص متردد مالک حق دارد عین مالش را در صورتی که باقی باشد دست هر کس ببیند بگیرد. بلکه و می تواند از او منافع آن را در این مدت مطالبه نماید چه برداشت کرده باشد و چه - بنابر اقوی - برداشت نکرده باشد. و می تواند از بایع فضولی بخواهد تا عین و منافعی را که در دست او بوده و به مشتری تسلیم کرده است، به وی برگرداند و همچنین می تواند از مشتری بخواهد که عین مال و منافع آن را که برداشت کرده یا در دست او تلف شده است، به او برگرداند. و اگر برگرداندن آن هزینه داشته باشد می تواند هزینه آن را هم مطالبه کند؛ این در صورتی است که عین باقی باشد. و اما در صورتی که تلف شده باشد هرگاه نزد بایع تلف شده

إلى البائع لو تلفت عنده. ولو تعاقبت أيادي متعددة عليها بأن كانت مثلاً بيد البائع الفضولي وسلمها إلى المشتري وهو إلى آخر وهكذا وتلفت بتخير المالك في الرجوع بالبدل إلى أيّ منهم، وله الرجوع إلى الكلّ موزعاً عليهم بالتساوي أو بالتفاوت فإن أخذ البدل والخسارة من واحد ليس له الرجوع إلى الباقيين، هذا حكم المالك مع البائع والمشتري وكلّ من وقع المال تحت يده، وأمّا حكم المشتري مع البائع الفضولي فع علمه بكونه غاصباً ليس له الرجوع إليه بشيء مما رجع المالك إليه وما وردت من الخسارات عليه، نعم لو دفع الثمن إلى البائع فله استرداده مع بقاءه والرجوع إلى بدله لو تلف أو أتلف ومع جهله بالحال فله أن يرجع إليه بكل ما اغترم للمالك وبكل خسارة وردت عليه في ذلك من المنافع والنماءات وإنفاق الدابة وما صرفه في العين وما تلف منه وضاع من الغرس أو الزرع أو الحفر وغيرها، فإن البائع الفضولي ضامن لدرك ذلك كله، وللمشتري الجاهل أن يرجع بها إليه.

مسألة ١٥- لو أحدث المشتري لمال الغير في ما اشتراه بناءً أو غرساً أو زرعاً فللمالك إلزامه بإزالة ما أحدثه وتسوية الأرض ومطالبة الأرض لو نقص من دون أن يضمن ما يرد عليه من الخسران، كما أنّ للمشتري إزالة ذلك مع ضمانه أرش النقص الوارد على الأرض، وليس للمالك إلزامه بالإبقاء ولو مجاناً، كما أنّه ليس للمشتري حق الإبقاء ولو بالأجرة، ولو حفر بئراً أو كرى نهراً مثلاً وجب عليه طمها وردّها إلى الحالة الأولى لو أراد المالك وأمكن، وضمن أرش النقص لو كان، وليس له مطالبة المالك أجره عمله أو ما صرفه فيه من ماله وإن زاد به القيمة، كما أنّه ليس له ردّها إلى الحالة الأولى بالطم ونحوه لو لم يرض به المالك نعم يرجع إلى البائع الغاصب مع جهله بالحال بأجرة عمله وكل ما صرف من ماله وكل خسارة وردت عليه، وكذلك الحال فيما إذا أحدث المشتري فيما اشتراه صفة من دون أن يكون له عين في العين المشتراة، كما إذا طحن الحنطة أو غزل و

باشد به او مراجعه می کند و بدل آن را می خواهد، و اگر چند دهسپ پی در پی گشته باشد مثلاً در دست بایع فضولی بوده است و آن را به مشتری تحویل داده است، و مشتری هم به دیگری، و همچنین، و عین آن تلف شده باشد، مالک مخیر است به هر کدام از اینان مراجعه و عوض آن را مطالبه کند و می تواند به همه آنها مراجعه کند و عوض آن را به طور تساوی یا با تفاوت بر آنان تقسیم نموده و مطالبه کند؛ پس اگر از یکی از آنان عوض و خسارت آن را بگیرد حق ندارد به بقیه رجوع کند. این حکم مالک با فروشنده و خریدار و هر کسی است که مال به دست او افتاده است. و اما حکم خریدار با فروشنده فضولی، پس در صورتی که خریدار می دانسته که او غاصب است حق ندارد به او رجوع کند تا چیزی را که مالک به او رجوع کرده و گرفته و خساراتی را که بر او وارد شده (از فروشنده) بگیرد. ولی اگر ثمن را به فروشنده (فضولی) پرداخته باشد حق دارد در صورت بقای آن خود ثمن را پس بگیرد و در صورت تلف یا اتلاف آن، عوض آن را مطالبه کند. و در صورتی که (خریدار) جریان را نمی دانسته است، حق دارد به خریدار مراجعه نماید و هر چیزی را که برای مالک غرامت کشیده و هر خسارتی را که بروی وارد شده است از منافع و نمو آن، و خرجهای چهارپا، و آنچه را که در عین مال صرف نموده است و آنچه از او تلف و ضایع شده است از درختکاری یا زراعت یا کندن و غیر اینها، (از فروشنده فضولی) مطالبه کند؛ زیرا فروشنده فضولی ضامن جبران تمام اینها می باشد، و خریداری که نمی دانسته است حق رجوع به او در مورد تمام آنها را دارد.

مسئله ۱۵ - اگر خریدار مال غیر در مالی که (از بایع فضولی) خریده است احداث ساختمان یا درخت یا زراعت کند. مالک حق دارد که او را ملزم کند تا آنچه را که احداث کرده است از بین ببرد و زمین را صاف کند و در صورتی که نقصی (در قیمت زمین) پیدا شده باشد، از او مطالبه تفاوت قیمت را بکند بدون آنکه خسارتی را که به او وارد می شود (مالک) ضامن باشد، کما اینکه خود مشتری حق دارد آنچه را احداث نموده از بین ببرد و تفاوت قیمت نقصی را که بر زمین وارد می شود ضامن باشد، و مالک حق ندارد که او را ملزم کند که باقی بدارد و لو اینکه به صورت مجانی باشد، کما اینکه مشتری حق ابقاء را ولو در برابر اجرت ندارد. و اگر مثلاً چاهی بکند یا نهری باز کند در صورتی که مالک بخواهد و ممکن باشد باید آن را پر کند و به صورت اول برگرداند و اگر نقصی وارد شود ضامن تفاوت قیمت آن می باشد، و حق ندارد از مالک، اجرت کارش یا آنچه را که از مال خودش در آن هزینه کرده است اگر چه بواسطه آن به قیمت افزوده شده باشد مطالبه کند. کما اینکه اگر مالک راضی نباشد او حق ندارد زمین را با پرکردن و مانند آن به صورت اول برگرداند، البته در صورتی که جریان را نمی دانسته، حق مراجعه به بایع غاصب دارد تا اجرت کارش و هر چه را که از مال خودش در آن هزینه کرده است و هر خسارتی را که بر او وارد شده است (از بایع) مطالبه کند. و همچنین است در صورتی

نسيج القطن أو صاغ الفضة، وهنا فروع كثيرة نتعرض لها في كتاب الغصب إن شاء الله تعالى.

مسألة ١٦- لو جمع البائع بين ملكه وملك غيره أو باع ما كان مشتركاً بينه وبين غيره نفذ البيع في ملكه بما قابله من الثمن، وصحته في ملك الغير موقوفة على إجازته، فإن أجازته وإلا فللمشتري خيار فسخ البيع من جهة التبعض إن كان جاهلاً، هذا إذا لم يلزم من التبعض مع عدم الإجازة محذور كلزوم الربا ونحوه، وإلا بطل من أصله.

مسألة ١٧- طريق معرفة حصة كلٍّ منهما من الثمن أن يقوم كل منهما بقيمته الواقعية ثم تلاحظ نسبة قيمة أحدهما مع قيمة الآخر فيجعل نصيب كل منهما من الثمن بتلك النسبة، فإذا باعها معاً بستة وكانت قيمة أحدهما ستة وقيمة الآخر ثلاثة تكون حصة ما كانت قيمته ثلاثة من الثمن أي الستة نصف حصة الآخر، فلأحدهما إثنان وللآخر أربعة، لكن هذا يصح في نوع البيوع المتعارفة التي لا يختلف فيها المتبايعان حال الانفرد والانضمام، وأما مع اختلافها فيها زيادة أو نقصاناً أو باختلاف فلا، والظاهر أن الضابط هو تقويم كل منهما منفرداً بلحاظ حال الانضمام ثم يؤخذ من الثمن جزء نسبته إليه كنسبة قيمته إلى مجموع القيمتين.

مسألة ١٨- يجوز للأب والمجد للأب وإن علا أن يتصرفا في مال الصغير بالبيع والشراء والإجارة وغيرها، وكل منهما مستقل في الولاية، والأقوى عدم اعتبار العدالة فيها، ولا يشترط في نفوذ تصرفها المصلحة بل يكفي عدم المفسدة، لكن لا ينبغي ترك الاحتياط بمراعاتها، وكما لها الولاية في ماله بأنواع التصرفات لها الولاية في نفسه بالإجارة والتزويج وغيرها إلا الطلاق، فلا يملكه بل ينتظر بلوغه، وهل يلحق به فسخ عقد النكاح عند موجه وهبة المدة في المتعة؟ وجهان بل قولان أقواهما عدم وليس لغيرهما من الأقارب الولاية

که مشتری در آنچه خریده است، احداث صنعتی بکند بدون آنکه از مال او عینی در عین خریده شده پیدا شود، مانند اینکه گندم را آرد کند یا پنبه را برسد و بیافد یا در نقره ریخته گری کند، و در اینجا فروع زیادی است که ان شاء الله تعالی در کتاب غصب متعرض آنها می شویم.

مسئله ۱۶ - اگر فروشنده بین ملک خود و ملک دیگری جمع نماید، یا آنچه را که بین او و دیگری مشترک است بفروشد، بیع در ملک خودش در برابر آن مقدار از ثمن که مقابل آن است نافذ می باشد، و صحت آن در ملک دیگری متوقف بر اجازه او است؛ پس اگر اجازه داد که بحثی نیست، و گرنه مشتری - اگر نمی دانسته است - حق خیار فسخ بیع را از جهت آنکه تبعیض شده است دارد. این در صورتی است که از ناحیه تبعیض در صورت اجازه ندادن، محذوری پیش نیاید، مانند لازم آمدن ربا و مانند آن، و گرنه از اصل، باطل می شود.

مسئله ۱۷ - راه شناختن حصه هر یک از دو ملک از ثمن (در مسئله بالا) به این است که هر کدام از آنها به قیمت واقعی قیمت شود، سپس نسبت قیمت یکی از آنها با قیمت دیگری ملاحظه شود و نصیب هر کدام از ثمن به همین نسبت قرار داده شود. پس اگر هر دورا با هم به شش فروخته باشد و قیمت یکی از آنها شش و قیمت دیگری سه باشد، حصه آنکه قیمت آن سه است از ثمن یعنی شش، - نصف حصه دیگری - می باشد، پس برای یکی از آنها دو و برای دیگری چهار می باشد. لیکن این، در نوع بیع های متعارف صحیح است که دو جنس فروخته شده به طور تنها و منضم به هم، اختلاف ندارند، اما در صورتی که حالت تنهایی و انضمام آنها از جهت زیاد شدن یا کم شدن قیمت یا به اختلاف، اختلاف داشته باشد، صحیح نمی باشد.

و ظاهر این است که قاعده این است که هر کدام از آنها با ملاحظه حال انضمام، به طور منفرد قیمت شود سپس جزئی از ثمن که نسبت آن به ثمن مانند نسبت قیمت هر یک از آن دو به مجموع دو قیمت است، از ثمن گرفته شود.

مسئله ۱۸ - برای پدر و جد پدری اگر چه بالا رود، جایز است که با خرید و فروش و اجاره و غیر اینها در مال نابالغ تصرف کنند، و هر کدام از آنها در ولایت، مستقل می باشد، و اقوی آن است که در آنها عدالت معتبر نیست، و در نفوذ تصرف آنها، مصلحت شرط نیست، بلکه نبودن مفسده کافی است. لیکن احتیاطاً مصلحت را رعایت کرده و ترک آن سزاوار نیست. و کما اینکه برای آنها ولایت انواع تصرفات در مال او هست، همچنین برخورد او در اجیر نمودن و تزویج و غیر اینها ولایت دارند به جز طلاق؛ که اختیار آن را ندارند بلکه باید در انتظار بلوغش بود. و آیا فسخ کردن عقد نکاح - وقتی موجب آن موجود باشد - و بخشیدن مدت در متعه، ملحق به طلاق است (یانه)؟ دو وجه بلکه دو قول است که اقوای آنها ملحق نشدن است، و خویشان او غیر از

عليه حتى الأم والأخ والجد للأم فانهم كالأجانب.

مسألة ١٩ - كما للأب والجد الولاية على الصغير في زمان حياتها كذلك لهما نصب القيم عليه لبعده وفاتها، فينفذ منه ما كان ينفذ منها على إشكال في التزويج، والظاهر اعتبار المصلحة في تصرفه، ولا يكفي عدم المفسدة، كما أن الأحوط فيه اعتبار العدالة وإن كانت كفاية الأمانة والوثاقة ليست ببعيدة.

مسألة ٢٠ - إذا فقد الأب والجد والوصي عنها يكون للحاكم الشرعي - وهو المجتهد العادل - ولاية التصرف في أموال الصغار مشروطاً بالغبطة والصلاح، بل الأحوط له الاقتصار على ما إذا كان في تركه الضرر والفساد، ومع فقدان الحاكم يرجع الأمر إلى المؤمنين بشرط العدالة على الأحوط، فلهم ولاية التصرف في أموال الصغير بما يكون في فعله صلاح وغبطة، بل وفي تركه مفسدة على الأحوط.

القول في شروط العوضين

وهي أمور:

الأول - يشترط في المبيع أن يكون عيناً على الأحوط متمولاً سواء كان موجوداً في الخارج أو كلياً في ذمة البائع أو في ذمة غيره، فلا يجوز على الأحوط أن يكون منفعة كمنفعة الدار أو الدابة أو عملاً كخياطة الثوب أو حقاً، وإن كان الجواز خصوصاً في الحقوق لا يخلو من قوة، وأما الثمن فيجوز أن يكون منفعة أو عملاً متمولاً، بل يجوز أن يكون حقاً قابلاً للنقل والانتقال كحقي التحجير والاختصاص وفي جواز كونه حقاً قابلاً للاسقاط غير قابل للنقل كحقي الخيار والشفعة إشكال.

الثاني - تعيين مقدار ما كان مقدراً بالكيل أو الوزن أو العدّ بأحدها في

...

پدر و جد پدری، حتی مادر و برادر و جد مادری بر او ولایت ندارند و اینها مانند بیگانگان می باشند.

مسئله ۱۹ - پدر و جد کما اینکه در زمان زنده بودنشان بر نابالغ ولایت دارند همچنین حق دارند برای بعد از وفاتشان بر او قیم منصوب کنند.

پس آنچه که از خود آنها بر او بافد بود از قیم هم نافذ است، البته نفوذ تصرفات قیم در تزویجش اشکال دارد. و ظاهر آن است که (رعایت) مصلحت در تصرفاتش شرط است و نبودن مفسده (به تنهایی) کفایت نمی کند.

کما اینکه احتیاطاً معتبر است که عادل باشد اگر چه بعید نیست که امین و مورد وثوق بودن او کافی باشد.

مسئله ۲۰ - وقتی پدر و جد و وصی آنها نبود حاکم شرع - که همان مجتهد عادل است - در اموال صغار ولایت تصرفات دارد مشروط به اینکه تصرف به منفعت و صلاح آنها باشد. بلکه برای حاکم شرع احتیاط این است به تصرفی اکتفا کند که ترک آن برای آنها ضرر و فساد داشته باشد. و در صورتی که حاکم شرع نبود کار او به مؤمنین رجوع می شود به شرط آنکه احتیاطاً عادل باشند. پس آنها ولایت دارند که در اموال صغیر، تصرف نمایند، در جایی که انجام آن تصرف به صلاح و منفعت آنها، بلکه بنابر احتیاط ترک آن دارای مفسده باشد.

گفتاری در مورد شروط عوض و معوض

و آنها چند چیز است:

اول - در مبیع (چیزی که فروخته می شود) شرط است که احتیاطاً عین باشد و دارای مالیت باشد چه در خارج موجود باشد و چه کلی در ذمه بایع یا در ذمه غیر او باشد. پس بنابر احتیاط جایز نیست که مبیع، منفعت باشد - مانند منفعت خانه یا چهارپا - یا عمل باشد - مانند دوختن لباس - یا حقی باشد؛ اگر چه جواز آن خصوصاً در حق ها خالی از قوت نیست. اما ثمن (یعنی مالی که در برابر مبیع قرار می گیرد) جایز است که منفعت یا عملی که مالیت دارد باشد. بلکه جایز است حقی باشد که قابل نقل و انتقال است، مانند حق تحجیر و حق اختصاص. و در جایز بودن اینکه ثمن حقی باشد که قابل اسقاط و غیر قابل نقل باشد، مانند حق خیار و حق شفعه اشکال است.

دوم - معین کردن مقدار آنچه که با پیمانه یا وزن یا شمردن، اندازه می شود با همان واحد، در

العوضين، فلا تكفي المشاهدة، ولا تقديره بغير ما يكون به تقديره، فلا يكفي تقدير الموزون بالكيل أو العدة، والمعدود بغير العد، نعم لا بأس بأن يكال جملة مما يعد أو مما يوزن ثم يعد أو يوزن ما في أحد المكائيل ثم يحسب الباقي بحسابه لو أمن من الاختلاف والجهالة، وهذا ليس من تقديرهما بالكيل.

مسألة ١ - يجوز الاعتماد على إخبار البائع بمقدار المبيع، فيشتره مبنياً على ما أخبر به، ولو تبين النقص فله الخيار، فإن فسخ يرد تمام الثمن، وإن أمضاه ينقص من الثمن بحسابه.

مسألة ٢ - تكفي المشاهدة فيما تعارف بيعه حملاً كالتبين والعشب والرطبة و كبعض أنواع الحطب، نعم لو تعارف في بعض البلدان بيعه مطلقاً حملاً تكفي فيه، ومثل ذلك كثير من المايعات والأدوية المحرزة في الظروف والقناني مما تعارف بيعها كذلك، فلا بأس ببيعها كذلك مادام فيها، ويكفي في بيعها المشاهدة، بل الظاهر أن المذبح من الغنم قبل أن يسلخ تكفي فيه المشاهدة و بعده يحتاج إلى الوزن، وبالجملة قد يختلف حال الشيء باختلاف الأحوال والمحال، فيكون من الموزون في محل دون محل وفي حال دون حال، وكذلك الحال في المعدود أيضاً.

مسألة ٣ - الظاهر عدم كفاية المشاهدة في بيع الأراضي التي تقدر مائيتها بحسب المتر والذراع، بل لابد من الاطلاع على مساحتها، وكذلك كثير من الأثواب قبل أن يخاط أو يفصل، نعم إذا تعارف عدد خاص في أذرع الطاقات من بعض الأثواب جاز بيعها و شراؤها اعتماداً على ذلك التعارف ومبنياً عليه نظير الاعتماد على إخبار البائع.

مسألة ٤ - لو اختلف البلدان في شيء بأن كان موزوناً في بلد مثلاً ومعدوداً في آخر فالظاهر أن المدار بلد المعاملة.

الثالث - معرفة جنس العوضين و أوصافهما التي تتفاوت بها القيمة و

مورد عوض و معوض، پس نه مشاهده کافی است و نه اندازه گیری آن به غیر واحدی که با آن اندازه گیری می شود. بنابراین اندازه گیری چیزی که کشیدنی است با پیمانه یا شمردن، و چیز شمردنی با غیر شمردن، کافی نیست. البته اگر بخشی از چیزی که شمرده می شود یا چیزی که وزن می شود پیمانه شود، سپس آنچه که در یکی از پیمانه ها است شمرده یا وزن شود، و بعد از این بقیه آنها به همان حساب محاسبه شوند، در صورتی که ایمن از اختلاف پیمانه ها و جهل به آن باشد، اشکالی ندارد، و این از قبیل اندازه گیری آنها با پیمانه نیست.

مسئله ۱ - جایز است که در مقدار مبیع به خبر دادن بایع از آن، اعتماد شود؛ پس آن را بنابر آنچه او خبر داده است می خرد، و اگر معلوم شود که کم است مشتری اختیار فسخ دارد، که اگر فسخ نماید باید تمام ثمن را برگرداند، و اگر همان معامله را امضاء نماید به مقدار نقص از ثمن کاسته می شود.

مسئله ۲ - در آن چیزی که فروش آن به طور بار متعارف است، دیدن کفایت می کند، مانند کاه و علف و مانند بعضی از انواع هیزم. ولی اگر در بعضی از شهرها بیع هیزم مطلقاً به طور بار متعارف باشد دیدن در آن (مطلقاً) کفایت می کند، و مانند آن است بسیاری از مایعات و داروهایی که در ظرفها و شیشه ها می باشد و بیع آنها این چنین متعارف است، پس بیع آنها مادامی که در آن ظروف و شیشه ها قرار دارند مانعی ندارد و دیدن در بیع آنها کفایت می کند. بلکه ظاهر آن است که گوسفندی که ذبح شده قبل از آنکه پوست آن کنده شود، دیدن در آن کفایت می کند. و بعد از کندن پوست، احتیاج به وزن کردن دارد. و خلاصه گاهی وضع یک چیز به اختلاف حالات و محل ها مختلف می شود؛ پس چیزی در محلی و حالی موزون است و در محل دیگر و حال دیگر موزون نیست. و همچنین است حال در چیز شمردنی.

مسئله ۳ - ظاهر آن است که در بیع زمینهایی که مالیت آنها به حسب متر و ذراع معین می شود، دیدن کفایت نمی کند. بلکه حتماً باید اطلاع از مساحت آن باشد. و همچنین است خیلی از جامه ها قبل از آنکه دوخته و یا بریده شوند. ولی اگر شمار خاصی در ذرع طاقه های بعضی از جامه ها متعارف باشد فروش و خرید آنها بر اساس اعتماد نمودن بر این متعارف، و بنا گذاشتن بر آن جایز است، مانند اعتماد کردن بر خبر دادن فروشنده.

مسئله ۴ - اگر شهرها در باره چیزی اختلاف داشته باشند به اینکه در شهری مثلاً موزون باشد و در شهر دیگر شمردنی باشد ظاهر آن است که معیار، آن شهری است که معامله در آن واقع می شود.

سوم - شناختن جنس عوض و معوض و اوصاف آنها که قیمت به واسطه آن تفاوت پیدا می کند و رغبت ها بخاطر آن اختلاف می یابد.

تختلف لها الرغبات، وذلك إما بالمشاهدة أو بالتوصيف الرافع للجهالة، ويجوز الاكتفاء بالرؤية السابقة فيما جرت العادة على عدم تغييره إذالم يعلم تغييره، وفي غير ذلك إشكال، بل عدم الجواز قريب.

الرابع - كون العوضين ملكاً طلقاً، فلا يجوز بيع الماء والعشب والكلأ قبل حيازتها، السموك والوحوش قبل اصطيادها، والموات من الأراضي قبل إحيائها، نعم إذا استتبط بئراً في أرض مباحة أو حفر نهراً وأجرى فيه الماء المباح كالشط ونحوه ملك ماءهما، فله حينئذ بيعه، وكذا لا يجوز بيع الرهن إلا باذن المرتهن أو إجازته، ولو باع الراهن ثم افتك فالظاهر الصحة من غير حاجة إلى الإجازة، وكذا لا يجوز بيع الوقف إلا في بعض الموارد.

مسألة ٥ - يجوز بيع الوقف في مواضع:

منها - إذا خرب الوقف بحيث لا يمكن الانتفاع بعينه مع بقائه، كالجذع البالي والحصير الخلق والدار الخربة التي لا يمكن الانتفاع حتى بعرضتها، ويلحق به ما إذا خرج عن الانتفاع أصلاً من جهة أخرى غير الخراب، وكذا ما إذا خرج عن الانتفاع المعتقد به بسبب الخراب أو غيره بحيث يقال في العرف: لا منفعة له، كما إذا تهدمت الدار وصارت عرصة يمكن إيجارها بمبلغ جزئي وكانت بحيث لو بيعت وبدلت بمال آخر يكون نفعه مثل الأول أو قريباً منه، هذا كله إذالم يرج العود، وإلا فالأقوى عدم الجواز، كما أنه إذا قلت منفعته لكن لا إلى حد يلحق بالمعدوم فالظاهر عدم جواز بيعه ولو أمكن أن يشتري بثمانه ما له نفع كثير، هذا كله إذا خرب أو خرج عن الانتفاع فعلاً، وأما إذا كان يؤدي بقاؤه إلى خرابه ففي الجواز إشكال سيما إذا كان أداؤه إليه مظنوناً، بل عدم الجواز فيه لا يخلو من قوة، كما لا يجوز بلا إشكال لو فرض إمكان الانتفاع به بعد الخراب كالانتفاع السابق بوجه آخر.

و منها - إذا شرط الواقف بيعه عند حدوث أمر من قلة المنفعة أو كثرة

و این شناخت یا با دیدن است و یا به توصیفی که جهالت را برطرف نماید و اکتفاء نمودن به دیدن سابق در جایی که عادت بر این است که تغییر نمی کند جایز است، بشرط آنکه نداند که تغییر کرده است، و در غیر این مورد اشکال است بلکه جایز نبودن، قریب است.

چهارم. آنکه عوض و معوض ملک باشند و آزاد باشند؛ پس فروش آب و علف و بیابان قبل از به چنگ آوردن آن، و ماهی ها و حیوانات وحشی پیش از صید کردن آنها، و زمینهای موات پیش از احیای آنها، جایز نیست. ولی اگر در زمین مباحی چاهی بکند و یا نهری در آورد و آبی در آن راه بیندازد مانند شط و مانند آن، آب آنها را مالک می شود؛ پس در این صورت حق فروش آن را دارد. و همچنین بیع گرو جایز نیست مگر با اذن یا اجازه گروگیرنده، و اگر گرو دهنده آن را بفروشد سپس (از گرو) آزاد شود ظاهراً صحیح است بدون آنکه احتیاج به اجازه (گرو دهنده) باشد.

و همچنین فروختن وقف مگر در بعضی موارد، جایز نیست.

مسأله ۵. بیع وقف در چند مورد جایز است:

از آن جمله - در صورتی که وقف خراب شود به طوری که استفاده بردن از عین آن با اینکه باقی بماند، ممکن نباشد مانند تنه درخت کهنه پوسیده و حصیر کهنه و خانه خرابی که انتفاع از آن حتی از عرصه اش ممکن نیست. و ملحق به آن می شود چیزی که از جهت دیگر غیر خرابی. بطور کلی از انتفاع خارج گردد و همچنین است چیزی که از انتفاع مورد توجه بسبب خرابی یا غیر آن خارج شود به طوری که عرفاً گفته می شود: منفعتی ندارد، مانند اینکه خانه خراب شود و به عرصه ای تبدیل گردد که به مبلغ مختصری اجاره آن ممکن باشد و طوری باشد که اگر فروخته شود و به مال دیگری تبدیل گردد نفع آن مانند اول یا نزدیک به آن باشد. تمام اینها در صورتی است که امید برگشت (به حالت اول) نباشد و گر نه اقوی آن است که (فروش آن) جایز نیست. کما اینکه اگر منفعت آن کم شود لیکن نه به حدی که ملحق به معدوم شود ظاهر آن است که بیع آن جایز نیست، ولو اینکه ممکن باشد که با پول آن چیزی خریده شود که دارای فایده زیاد است؛ تمام اینها در صورتی است که فعلاً خراب یا از مورد استفاده بودن خارج گردد. و اما اگر باقی ماندن آن به خرابیش منجر شود در جایز بودن (فروش آن) اشکال است مخصوصاً اگر منجر شدنش به خرابی به نحو گمان و مظنه باشد (نه به طور یقین و حتم) بلکه جایز نبودن در این صورت خالی از قوت نیست. کما اینکه اگر فرض شود که بعد از خرابی، استفاده دیگری مانند استفاده سابق از آن ممکن است، بدون اشکال فروش آن جایز نمی باشد.

و از آن جمله - وقتی که واقف شرط کرده باشد که هنگامی که چیزی از قبیل کمی منفعت یا

الخراج أو وقوع الخلاف بين الموقوف عليهم أو حصول ضرورة و حاجة شديدة لهم، فانه لا مانع حينئذ من بيعه و تبديله على إشكال.

مسألة ٦ - لا يجوز بيع الأرض المفتوحة عنوة - وهي المأخوذة من يد الكفار قهراً - المعمورة وقت الفتح، فانها ملك للمسلمين كافة، فتبقى على حالها بيد من يعمرها، و يؤخذ خراجها و يصرف في مصالح المسلمين و أما ما كانت مواتاً حال الفتح ثم عرضت لها الاحياء فهي ملك لمحبيها، و بذلك يسهل الخطب في الدور والعقار و بعض الاقطاع من تلك الأراضي التي يعامل معها معاملة الأملاك حيث أنه من المحتمل أن المتصرف فيها ملكها بوجه صحيح، فيحكم بملكية ما في يده مالم يعلم خلافها.

الخامس - القدرة على التسليم، فلا يجوز بيع الطير المملوك إذا طار في الهواء، ولا السمك المملوك إذا أرسل في الماء، ولا الدابة الشاردة، وإذا لم يقدر البائع على التسليم و كان المشتري قادراً على تسلمه فالظاهر الصحة.

القول في الخيارات

وهي أقسام:

الأول خيار المجلس

إذا وقع البيع فللمتبايعين الخيار مالم يفترقا، فاذا افترقا ولو بخطوة و تحقق بها الافتراق عرفاً سقط الخيار من الطرفين ولزم البيع، ولو فارقا من مجلس البيع مصطحبين بقي الخيار.

زیادی مالیات یا وقوع اختلاف بین موقوف علیهم یا حصول ضرورت و نیاز شدیدی برای آنان، پیش آید، فروخته شود؛ که در این صورت از بیع و تبدیل آن (به عین دیگری) مانعی نیست، گر چه اشکالی دارد.

مسئله ۶ - فروختن زمین «مفتوحة عنوة» - و آن زمینی است که از دست کفار با غلبه نمودن بر آنها گرفته شده است - که در وقت فتح (مسلمین) آباد بوده است جایز نیست. زیرا این زمین ملک تمام مسلمین است.

پس بر حال خود در دست کسی که آن را آباد می کند باقی می ماند، و خراج آن گرفته می شود و در مصالح مسلمین به مصرف می رسد. و اقا آن زمینی که در وقت پیروزی مسلمین موات بوده است سپس صفت احیا بر آن عارض شده چنین زمینی ملک کسی است که آن را زنده و آباد نموده است و بدین ترتیب مشکل در خانه ها و زمین ها و بعضی از قطعات این زمینها که با آنها معامله ملک می شود آسان می شود؛ زیرا محتمل است کسی که در آنها تصرف می کند به وجه صحیحی مالک آنها شده باشد، بنابراین آنچه در دست دارد مادامی که خلاف ملکیت معلوم نباشد، حکم به ملکیت آن برای او می شود.

پنجم - قدرت داشتن بر تسلیم (عوض و معوض)؛ پس بیع پرنده مملوک که در هوا می پرد، و ماهی مملوک وقتی در آب رها شده، و چهارپای فراری، جایز نیست، و اگر فروشنده بر تسلیم آن توانایی نداشته باشد ولی مشتری قدرت گرفتن آن را داشته باشد ظاهر آن است که صحیح باشد.

گفتاری در مورد خيارات

خيارات چند قسم است:

اول خيار مجلس

هنگامی که بیع واقع شود خریدار و فروشنده مادامی که جدا نشده اند حق به هم زدن معامله را دارند؛ پس اگر ولو به یک قدم از هم جدا شدند و عرفاً جدا شدن با آن یک قدم صدق کرد خيار از دو طرف ساقط می شود و بیع لازم می گردد. و اگر هر دو از مجلس معامله جدا شوند ولی خودشان با هم باشند خيار باقی می ماند.

الثاني خيار الحيوان

من اشترى حيواناً ثبت له الخيار الى ثلاثة أيام من حين العقد، وفي ثبوته للبائع أيضاً إذا كان الثمن حيواناً إشكال، بل عدمه لا يخلو من قوه.

مسألة ١ - لو تصرف المشتري في الحيوان تصرفاً يدل على الرضا دلالة نوعية و يكشف عنه كشفاً غالباً سقط خياره مثل نعل الدابة و أخذ حافرهما و قرص شعرهما و صبغها بل و صبغ شعرهما الى غير ذلك، وليس مطلق التصرف منه ولا إحداث الحدث كركوبها ركوباً غير معتد به و تعليفها و سقيها.

مسألة ٢ - لو تلف الحيوان في مدة الخيار فهو من مال البائع، فيبطل البيع و يرجع اليه المشتري بالثمن إذا دفعه إليه.

مسألة ٣ - العيب الحادث في الثلاثة من غير تفريط من المشتري لا يمنع عن الفسخ والرد.

الثالث خيار الشرط

أي الثابت بالاشتراط في ضمن العقد، و يجوز جعله لهما أو لأحدهما او لثالث، ولا يتقدر بمدة، بل هي بحسب ما اشترطه قلّت أو كثرت ولا بد من كونها مضبوطة من حيث المقدار و من حيث الاتصال والانفصال نعم إذا ذكرت مدة معينة كشهر مثلاً و أطلقت فالظاهر اتصالها بالعقد.

مسألة ١ - يجوز أن يشترط لأحدهما أو لهما الخيار بعد الاستيثار والاستشارة، بأن يشاور مع ثالث في أمر العقد فكل ما رأى من الصلاح إبقاءً له أو فسخاً يكون متبعاً، و يعتبر في هذا الشرط أيضاً تعيين المدة، وليس للمشروط له الفسخ

دوم خيار حيوان

هر كس حيواني را بخرد براي او از وقت عقد تا سه روز خيار فسخ هست، و در اينكه فروشنده نيز در صورتي كه ثمن حيوان باشد، اين خيار را داشته باشد اشكال است بلكه نبود آن خالي از قوت نيست.

مسئله ۱- اگر مشتري در حيوان تصرفي كند كه نوعاً دلالت بر رضاييت دارد و غالباً كشف از رضاييت او مي كند، خيار او ساقط مي شود، مانند نعل زدن چهار پا و چيدن سم و موي آن، و رنگ نمودن آن بلكه و رنگ نمودن موي آن، و غير اينها. ولي هر تصرف و انجام كار نوي جزو تصرفات كاشف از رضاييت محسوب نمي شود مانند سوار شدن آن به مقداري كه مورد توجه نباشد و علف و آب دادن به آن.

مسئله ۲- اگر حيوان در مدت خيار تلف شود از مال بايع است؛ پس بيع باطل مي شود و مشتري اگر ثمن را داده براي گرفتن آن به بايع مراجعه مي كند.

مسئله ۳- عيبي كه بدون كوتاهي مشتري در آن سه روز، در حيوان پيدا شود مانع فسخ و (بيع) و برگرداندن (حيوان) نمي شود.

سوم خيار شرط

يعني خياري كه از راه شرط كردن آن در ضمن عقد به وجود مي آيد. و جايز است كه آن را براي هر دو (طرف عقد) يا براي يكي از آنها يا براي شخص سومي قرار بدهند، و مدت معيني ندارد، بلكه مدتش مطابق مقداري است كه شرط كردند، كم باشد يا زياد، و حتماً بايد اين مدت از جهت اندازه و از حيث متصل و منفصل بودن (به زمان عقد) مشخص شود. بلي اگر مدت معيني (براي خيار) ذكر شد مانند يك ماه مثلاً و مطلق گذاشته شد (مشخص نكردند كه از كي يك ماه شروع بشود)، ظاهر آن است كه متصل به عقد مي باشد.

مسئله ۱- جايز است كه براي يكي از آنها يا هر دو بعد از دستور گرفتن و مشورت شرط كند كه (با شخص سومي) خيار فسخ باشد؛ به اين ترتيب با شخص سومي در رابطه با اين معامله مشورت كند، پس آنچه را اوصلاح بداند چه بقاي معامله يا فسخ آن را همان متبّع باشد. و در اين شرط هم معتبر است كه مدت، معين شود، و كسي كه بر ايش شرط خيار شده است، قبل از دستور (و نظر) آن شخص سوم حق فسخ كردن ندارد و اگر (آن شخص) به او دستور فسخ داد

٣٩٢. في خيار الحيوان والشرط

قبل أمر ذلك الثالث، ولا يجب عليه لو أمره، بل جاز له، فإذا اشترط البائع على المشتري مثلاً بأن له المهلة إلى ثلاثة أيام حتى يستشير صديقه أو الدلال فإن رأى الصلاح يلتزم به و إلا فلا يكون مرجعه إلى جعل الخيار له على تقدير أن لا يرى صديقه أو الدلال الصلاح لا مطلقاً، فليس له الخيار إلا على ذلك التقدير.

مسألة ٢ - لا إشكال في عدم اختصاص خيار الشرط بالبيع، بل يجري في كثير من العقود اللازمة، ولا إشكال في عدم جريانه في الايقاعات كالطلاق والعق والابراء ونحوها.

مسألة ٣ - يجوز اشتراط الخيار للبائع إذا رد الثمن بعينه أو ما يعم مثله إلى مدة معينة، فإن مضت ولم يأت بالثمن كاملاً لزم البيع، وهو المسمى ببيع الخيار في العرف، والظاهر صحة اشتراط أن يكون للبائع فسخ الكل برّد بعض الثمن أو فسخ البعض برّد بعضه، ويكفي في ردّ الثمن فعل البائع ما له دخل في القبض من طرفه وإن أبى المشتري من قبضه، فلو أحضر الثمن وعرضه عليه ومكته من قبضه فأبى وامتنع فله الفسخ.

مسألة ٤ - نساء المبيع ومنافعه في هذه المدة للمشتري، كما أن تلفه عليه، والخيار باق مع التلف إن كان المشروط الخيار والسلطنة على فسخ العقد، فيرجع بعده إلى المثل أو القيمة، وساقط إن كان المشروط ارتجاع العين بالفسخ، وليس للمشتري قبل انقضاء المدة التصرف الناقل وإتلاف العين إن كان المشروط ارتجاعها، ولا يبعد جوازهما إن كان السلطنة على فسخ العقد.

مسألة ٥ - الثمن المشروط ردّه إن كان كلياً في ذمة البائع كما إذا كان في ذمته ألف درهم لزيد فباع داره بما في ذمته وجعل له الخيار مشروطاً برد الثمن يكون رده بأداء ما كان في ذمته وإن برأت ذمته عما كان عليه بجعله ثمناً.

مسألة ٦ - إن لم يقبض البائع الثمن أصلاً سواء كان كلياً في ذمة المشتري أو عيناً موجوداً عنده فهل له الخيار والفسخ قبل انقضاء المدة المضروبة أم لا؟

فسخ کردن بر او واجب نیست، بلکه برایش جایز است. بنابراین اگر بائع بر مشتری مثلاً، شرط کند که تا سه روز مهلت دارد که با دوستش یا دلال مشورت کند پس اگر او صلاح دید، ملتزم به معامله باشد والا نه. برگشت این شرط به قرارداد خیار فسخ برای او است روی فرض آنکه دوستش یا دلال، صلاح نداند. نه آنکه مطلقاً خیار داشته باشد. پس به جز روی آن فرض، اختیار به هم زدن معامله را ندارد.

مسئله ۲- بدون اشکال، خیار شرط، اختصاص به بیع ندارد، بلکه در خیلی از عقود لازم جاری است، و بدون اشکال در ایقاعات مانند طلاق و عتق و ابراء و مانند اینها جاری نمی شود.

مسئله ۳- جایز است که برای بائع خیار فسخ، شرط شود در صورتی که تا مدت معینی عین ثمن یا آنچه شامل مثل آن هم می شود را به مشتری برگرداند؛ پس اگر آن مدت بگذرد و تمام ثمن را نیاورد، بیع لازم می شود و این در عرف، بیع خیار نام دارد. و ظاهراً صحیح باشد که شرط کنند که بائع بتواند همه معامله را با برگرداندن قسمتی از ثمن فسخ کند و یا قسمتی از معامله را با برگرداندن قسمتی از آن، فسخ کند و در برگرداندن ثمن، کفایت می کند که بائع آنچه را که از طرف او دخالت در گرفتن ثمن دارد انجام دهد اگر چه خریدار از گرفتن آن خودداری کند.

پس اگر ثمن را حاضر کند و به فروشنده عرضه بدارد و او را بر قبض آن متمکن کند ولی خریدار از گرفتن آن سرباز زند و خودداری نماید، بائع می تواند فسخ کند.

مسئله ۴- نمو و رشد مبیع و منافع آن در این مدت ملک مشتری است کما اینکه تلف آن از او است. و هرگاه آنچه شرط شده عبارت از اختیار و قدرت داشتن بر فسخ عقد باشد، در صورت، تلف شدن خیار فسخ باقی می ماند؛ پس (فروشنده) بعد از فسخ کردن به مثل یا قیمت آن رجوع می کند. و اگر آنچه شرط شده عبارت از پس گرفتن عین با فسخ باشد، خیار فسخ ساقط است و در صورتی که آنچه شرط شده پس گرفتن عین باشد مشتری حق ندارد که قبل از گذشتن مدت، در آن تصرف انتقال دهنده نماید و عین را تلف کند. و اگر آنچه شرط شده، قدرت بر فسخ عقد باشد بعید نیست که هر دو کار (اتلاف و نقل) جایز باشد.

مسئله ۵- ثمنی که برگرداندن آن شرط شده است اگر کلی و در ذمه فروشنده باشد مثل اینکه در ذمه او هزار درهم برای زید باشد پس خانه اش را به آنچه در ذمه اش است بفروشد، و برای خودش خیار مشروط به رد ثمن قرارداد دهد، رد آن به پرداختن آنچه در ذمه اش بود، می باشد اگر چه با ثمن قرارداد آن ذمه اش از آنچه بر عهده داشت بری شده است.

مسئله ۶- اگر فروشنده، اصلاً ثمن را تحویل نگرفته است چه کلی در ذمه مشتری باشد یا عین موجود در نزد او باشد، آیا قبل از گذشتن مدتی که مشخص شده است خیار و حق فسخ دارد یا

٣٩٤ - في خيار الشرط وجهان، لا يخلو أولهما من رجحان، ولو قبضه فان كان الثمن كلياً فالظاهر أنه لا يتعين عليه رد عين ذلك الفرد المقبوض، بل يكفي رد فرد آخر ينطبق الكلي عليه إلا إذا صرح باشتراط رد عينه، وإن كان عيناً شخصياً لم يتحقق الرد إلا برده عينه، فلو لم يمكن رده لتلف ونحوه سقط الخيار إلا إذا شرط صريحاً برد ما يعم بدله مع عدم التمكن من العين، نعم إذا كان الثمن مما انحصر انتفاعه المتعارف بصرفه لا ببقائه كالنقود يمكن أن يقال: إن المنساق من الاطلاق في مثله ما يعم بدله ما لم يصرح بالخلاف.

مسألة ٧ - كما يتحقق الرد بإيصاله الى المشتري يتحقق بإيصاله الى وكيله المطلق أو في خصوص ذلك، أو وليه كالحاكم لو صار مجنوناً أو غائباً، بل وعدول المؤمنين في مورد ولايتهم، هذا إذا كان الخيار مشروطاً برده الثمن أو رده الى المشتري وأطلق، وأما لو اشترط رده إليه بنفسه وإيصاله بيده لا يتعدى منه إلى غيره.

مسألة ٨ - لو اشترى الولي شيئاً للموّلّى عليه بيع الخيار فارتفع حجره قبل انقضاء المدة ورد الثمن فالظاهر تحققه بإيصاله الى الموّلّى عليه فيملك البائع الفسخ بذلك، ولا يكفي الرد الى الولي بعد سلب ولايته، ولو اشترى أحد الوليين كالأب فهل يصح الفسخ مع رد الثمن الى الولي الآخر كالجدة؟ لا يبعد ذلك خصوصاً فيما إذا لم يتمكن من الرد إلى الأب في المثال، وأما لو اشترى الحاكم ولاية فالأقوى عدم كفاية الرد الى حاكم آخر مع إمكان الرد إليه، ومع عدم إمكانه يرد إلى حاكم آخر، وهذا أيضاً كما مرّ في المسألة السابقة فيما إذا لم يصرح برده الى خصوص المشتري بنفسه، وإلا فلا يتعدى منه إلى غيره.

مسألة ٩ - لو مات البائع ينتقل هذا الخيار كسائر الخيارات إلى ورائه، فيردون الثمن ويفسخون، فيرجع إليهم المبيع على قواعد الارث كما أن الثمن المردود أيضاً يوزع عليهم بالحصص، ولو مات المشتري فالظاهر جواز الفسخ برده الثمن الى

نه؟ دو وجه است که اولی آنها خالی از رجحان نیست. و اگر ثمن را تحویل گرفته باشد پس اگر ثمن کلتی باشد ظاهر آن است که بر او معین نیست که عین آن فرد قبض شده را برگرداند بلکه برگرداندن فرد دیگری که کلتی بر آن تطبیق می کند کفایت می کند، مگر اینکه صراحتاً شرط شده باشد که عین آن را برگرداند. و اگر ثمن عین شخص باشد، برگرداندن آن جز با برگرداندن عین آن تحقق پیدا نمی کند؛ بنابر این اگر به جهت تلف شدن و مانند آن برگرداندن عین ممکن نباشد خیار فسخ، ساقط می شود مگر اینکه صریحاً برگرداندن چیزی شرط شده باشد در صورتی که تمکن از عین آن نباشد شامل بدل آن نیز بشود. ولی اگر ثمن چیزی باشد که انتفاع متعارف از آن منحصر به مصرف کردن آن باشد نه به بقای آن- مانند نقدینه، ممکن است که گفته شود آنچه که از اطلاق آن به ذهن می آید آن است که مادامی که تصریح به خلاف آن ننموده اند، چیزی است که شامل بدل آن هم می شود (پس رد بدل عین هم کفایت می کند).

مسئله ۷- کما اینکه رد ثمن با رساندن به مشتری تحقق پیدا می کند (همچنین) با رد آن به وکیل مطلق او یا به وکیل در خصوص گرفتن ثمن یا به ولی او مانند حاکم شرع- در صورتی که دیوانه یا غایب شود-، بلکه و به عدول مؤمنین در موردی که ولایت دارند (هم) تحقق می پذیرد؛ این در صورتی است که خیار، مشروط به رد ثمن یا رد آن به مشتری باشد و مطلق گذارد. ولی اگر شرط کند که به خود مشتری برگرداند و به دست او برساند، تعدی از او به غیر او نمی شود.

مسئله ۸- اگر ولی چیزی را برای «کسی که بر او ولایت دارد» با بیع خیابرخد سپس قبل از گذشتن مدت، محجور بودن او برطرف شود و (فروشنده) ثمن را برگرداند ظاهر آن است که برگرداندن ثمن با رساندن آن به کسی که بر او ولایت داشت، تحقق پیدا می کند. پس فروشنده با آن مالک فسخ می شود. و بعد از سلب شدن ولایت از ولی، رد به او کفایت نمی کند. و اگر یکی از دو ولی مانند پدر بخرد آیا با برگرداندن ثمن به ولی دیگر مانند جد فسخ آن صحیح است یا نه؟ این مطلب (که صحیح باشد) بعید نیست مخصوصاً در صورتی که در مثال مذکور برگرداندن به پدر ممکن نباشد. و اما اگر حاکم از روی ولایت خریده باشد اقوی آن است که رد ثمن به حاکم دیگر با اینکه رد به حاکم خریدار ممکن است کفایت نمی کند، و در صورت عدم امکان، به حاکم دیگر رد می شود و این هم همانگونه که مسئله سابق گذشت درجایی است که تصریح نشده باشد که به خصوص شخص خریدار رد شود، و الا نباید از او به غیر او تعدی نمود.

مسئله ۹- اگر فروشنده بمیرد این خیار مانند سایر خیارات به ورثه او منتقل می شود، پس ثمن را رد می کنند و فسخ می نمایند، و مبیع بنابر ضوابط ارث به آنان بر می گردد، کما اینکه ثمن رد شده هم بر آنها مطابق حصه بندی تقسیم می شود. و اگر مشتری بمیرد ظاهر آن است که با رد ثمن به ورثه او، فسخ جایز است. ولی اگر شرط را برگرداندن ثمن به خود مشتری و خصوص او و

ورثته، نعم لو جعل الشرط ردّه الى المشتري بخصوصه و بنفسه و بمباشرة فالظاهر عدم قيام ورثته مقامه، فيسقط الخيار بموته.

مسألة ١٠ - كما يجوز للبائع اشتراط الخيار له برّد الثمن كذا يجوز للمشتري اشتراط له برّد الثمن، والظاهر المنصرف إليه الاطلاق فيه ردّ العين، فلا يتحقق برّد بدله ولو مع التلف إلا أن يصرح برّد ما يعم البدل، و يجوز اشتراط الخيار لكل منهما برّد ما انتقل إليه.

الرابع خيار الغبن

و هو فيما إذا باع بدون ثمن المثل أو اشترى بأكثر منه مع الجهل بالقيمة، فللمغبون خيار الفسخ، و تعتبر الزيادة والنقص مع ملاحظة ما انضم إليه من الشرط، فلو باع ما يسوى مائة دينار بأقل منه بكثير مع اشتراط الخيار للبائع فلا غبن، لأن المبيع يبيع الخيار ينقص ثمنه عن المبيع بالبيع اللازم، وهكذا غيره من الشروط، و يشترط فيه أن يكون التفاوت بما لا يتسامح فيه في مثل هذه المعاملة، وتشخيص ذلك موكول الى العرف و تختلف المعاملات في ذلك، فربما يكون التفاوت بنصف العشر بل بالعشر مما يتسامح فيه ولا يعد غبناً، وربما يكون بعشر العشر غبناً ولا يتسامح فيه، ولا ضابط لذلك، بل هو موكول الى العرف.

مسألة ١ - ليس للمغبون مطالبة الغابن بتفاوت القيمة، بل له الخيار بين أن يفسخ البيع أو يرضى به بالثمن المسمى، كما أنه لا يسقط خياره ببذل الطرف التفاوت، نعم مع تراضيهما لا بأس به.

مسألة ٢ - الخيار ثابت للمغبون من حين العقد وليس بحادث عند علمه بالغبن، فلو فسخ قبل ذلك و صادف الغبن انفسخ.

به مباشرت وی قرار دهد ظاهر این است که ورثه او جای اونمی نشینند پس با مرگ او، خیار ساقط می شود.

مسئله ۱۰- کما اینکه برای بایع جایز است که با رد ثمن برای خودش شرط خیار فسخ نماید، همچنین برای مشتری جایز است که با رد مثنی برای خود شرط خیار فسخ نماید. و در مورد آن ظاهر- که مطلق انصراف به آن دارد- رد خود عین است؛ پس ولو اینکه تلف شده باشد با رد عوض آن، تحقق پیدا نمی کند، مگر اینکه تصریح به چیزی کرده باشند که شامل بدل شود. و جایز است که با رد آنچه که به آنها منتقل شده است برای هر دو شرط کنند که خیار فسخ داشته باشند.

چهارم خیارغبین

و آن در جایی است که به کمتر از ثمن مثل (و قیمت مثل جنس فروخته شده) بفروشد یا به بیشتر از آن بخرد و قیمت را نداند؛ پس مغبون خیار فسخ دارد. و زیاد و کم بودن با ملاحظه آنچه از شروط به آن ضمیمه شده است اعتبار می شود. بنابراین، اگر بایع چیزی را که مساوی صد دینار است به خیلی کمتر از آن بفروشد و شرط خیار فسخ برای بایع باشد، غبنی نیست؛ زیرا جنسی که به بیع خیار فروخته می شود، ثمن آن از ثمن مبیع در بیع لازم کمتر است؛ و همچنین است غیر این شرط از شرایط دیگر. و در خیارغبین شرط است که تفاوت به قدری باشد که در چنین معامله، از آن گذشت نمی شود و تشخیص این به عرف و اگذار است، و معاملات در این مقدار مختلف می باشد؛ پس چه بسا تفاوت به نصف یک دهم $\frac{1}{10}$ بلکه به یک دهم مورد مسامحه باشد و غبن حساب نشود، و چه بسا یک دهم ده یک $\frac{1}{100}$ غبن است و در آن گذشت نیست، و این ضابطه ای ندارد بلکه واگذار به عرف است.

مسئله ۱- مغبون حق ندارد از غابین مطالبه تفاوت قیمت را نماید، بلکه اختیار دارد که بیع را فسخ کند یا به آن در برابر ثمن مستمی (که در عقد نام برده شده) راضی شود، کما اینکه اگر طرف، تفاوت را بپردازد خیار او ساقط نمی شود. ولی اگر هر دو راضی به آن شوند، اشکالی ندارد.

مسئله ۲- خیار فسخ، برای مغبون از هنگام عقد ثابت است، نه آنکه در وقتی که غبن را بفهمد، خیار فسخ پیدا شود؛ پس اگر قبل از فهمیدن غبن، فسخ کرده باشد و تصادفاً غبن در کار باشد، معامله فسخ شده است.

مسألة ٣ - لو اطلع على الغبن ولم يبادر بالفسخ فان كان لأجل جهله بحكم الخيار فلا إشكال في بقاءه، وإن كان عالماً به فان كان بانياً على الفسخ غير راض بالبيع بهذا الثمن لكن آخر الفسخ لغرض فالظاهر بقاءه، نعم ليس له التواني فيه بحيث يؤدي إلى ضرر و تعطيل أمر على الغابن، بل بقاءه مع عدم البناء على الفسخ - وإنما بدا له بعد ذلك - لا يخلو من قوة.

مسألة ٤ - المدار في الغبن هو القيمة حال العقد، فلو زادت بعده لم يسقط ولو قبل علم المغبون بالنقصان حينه، ولو نقصت بعده لم يثبت.

مسألة ٥ - يسقط هذا الخيار بأمور:

الأول - اشتراط سقوطه في ضمن العقد، ويقتصر فيه على مرتبة من الغبن كانت مقصودة عند الاشتراط و شملته العبارة، فلو كان المشروط سقوط مرتبة من الغبن كالعشر فتبين كونه الخمس لم يسقط، بل لو اشترط سقوطه وإن كان فاحشاً أو أفحش لا يسقط إلا ما كان كذلك بالنسبة إلى ما يحتمل في مثل هذه المعاملة لا أزيد، فلو فرض أن ما اشتراه بمائة لا يحتمل فيه أن يسوى عشرة أو عشرين و أن المحتمل فيه من الفاحش إلى خمسين والأفحش إلى ثلاثين لم يسقط مع الشرط المذكور إذا كان يسوى عشرة أو عشرين، هذا كله إذا اشترط سقوط الخيار الآتي من قبل العشر مثلاً بنحو التقييد و يأتي الكلام في غيره في الأمر الثاني.

الثاني - إسقاطه بعد العقد ولو قبل ظهور الغبن إذا أسقطه على تقدير ثبوته، و هذا أيضاً كسابقه يقتصر فيه على مرتبة من الغبن كانت مشمولة للعبارة، فلو أسقط مرتبة خاصة منه كالعشر فتبين كونه أزيد لم يسقط إذا كان الاسقاط بنحو التقييد بأن يسقط الخيار الآتي من قبل العشر مثلاً بنحو العنوان الكلي المنطبق على الخارج بحسب وعائه المناسب له، و أما إذا أسقط الخيار المتحقق في العقد بتوهم أنه مسبب من العشر فالظاهر سقوطه سواء وصفه بالوصف

مسئله ۳- اگر اطلاع بر غبن پیدا کند و مبادرت به فسخ نماید، پس اگر به این جهت باشد که حکم خیار فسخ را نمی داند بدون اشکال خیار باقی است و اگر حکم را می دانسته پس اگر بنا بر فسخ داشته و با این قیمت راضی به بیع نباشد، لیکن برای منظوری، فسخ را تأخیر بیندازد، ظاهر آن است که خیار فسخ باقی است ولی حق ندارد سستی کند به طوری که به ضرر و معطلی کار غابن کشانده شود. بلکه باقی ماندن خیار در صورتی که بنا بر فسخ نداشته ولی بعداً برایش این تصمیم پیش آمده باشد، خالی از قوت نیست.

مسئله ۴- معیار در غبن، قیمت زمان عقد است. پس اگر قیمت بعد از عقد، زیاد شود، خیار ساقط نمی شود اگر چه قبل از علم مغبون به نقصان قیمت وقت عقد باشد؛ و اگر بعد از عقد کم شدن باشد خیار ثابت نیست.

مسئله ۵- این خیار با چند چیز ساقط می شود:

اول- آنکه در ضمن عقد شرط کنند که خیار ساقط شود و در آن به همان مرتبه ای از غبن که در وقت شرط کردن مورد قصدشان بوده، و عبارت شامل آن می شده اکتفا می شود. پس اگر آنچه شرط شده ساقط شدن مرتبه ای از غبن مانند یک دهم باشد، سپس معلوم شود که غبن آن یک پنجم است، خیار ساقط نمی شود.

بلکه اگر سقوط آن را شرط کند اگر چه غبن آن، خارج از اندازه و بالا تر باشد، خیار غبن فقط نسبت به مقداری که در این گونه معامله محتمل است، غبن این چنینی باشد نه بیشتر. ساقط می شود؛ پس اگر فرض شود چیزی را که به صد خریده است احتمال نمی دهد که ارزش واقعی آن ده یا بیست باشد و آن غبن خارج از اندازه که در آن محتمل است، تا پنجاه است و بالا تر از آن تا سی است (که غبن آن هفتاد شود) در صورتی که مساوی ده یا بیست باشد، با شرط مذکور، خیار ساقط نمی شود. تمام این، در صورتی است که سقوط خیار را که از ناحیه «ده» مثلاً بیاید به طوری که مقید به آن باشد است، شرط شود. و صحبت در مورد غیر آن در امر دوم خواهد آمد.

دوم- ساقط کردن آن بعد از عقد و لوقبل از روشن شدن غبن باشد در صورتی که آن را بر فرضی که ثابت باشد، ساقط نماید. و این هم مانند امر سابق، منحصر به مرتبه ای از غبن می شود که عبارت، شامل آن شود؛ پس اگر (خیار) درجه خاصی از غبن مانند «ده» را ساقط نماید، سپس معلوم شود که غبن آن بیشتر از آن است، ساقط نمی شود، در صورتی که اسقاط آن به نحو تقیید به آن باشد، به این ترتیب که خیار را که از ناحیه «ده» مثلاً می آید به نحو عنوان کلی که بر مصداق خارجی به حسب ظرف متناسب با آن، تطبیق می کند ساقط نماید. و اما در صورتی که خیار را که در عقد تحقق دارد به خیال اینکه آن از ناحیه «ده» است ساقط کند، ظاهر آن است که (اگر چه غبن بیشتر باشد) خیار ساقط می شود، چه آن را به این وصف خیالی

المتوهم أم لا، فلو قال: أسقطت الخيار المتحقق في العقد الذي هو آت من قبل العشر فتخلف الوصف سقط خياره على الأقوى، وأولى بذلك ما لو أسقطه بتوهم أنه آت منه، وكذا الحال في اشتراط سقوطه بمرتبة أو وإن كان فاحشاً بل أفحش، وكذا يأتي ما ذكر فيما صالح على خياره فبطل إن كان بنحو التقييد فتبين الزيادة دون النحوين الآخرين، وكما يجوز إسقاطه بعد العقد مجاناً يجوز المصالحة عليه بالعوض، فمع العلم بمرتبة الغبن لا إشكال، ومع الجهل بها صح المصالحة مع التصريح بعموم المراتب بأن يصالح على خيار الغبن المتحقق في هذه المعاملة بأي مرتبة كانت.

الثالث - تصرف المغبون بعد العلم بالغبن فيما انتقل إليه بما يكشف كشفاً عقلياً عن الالتزام بالعقد وإسقاط الخيار، كالتصرف بالتلاف أو بما يمنع الرد أو باخراجه عن ملكه كالبيع اللازم، بل وغير اللازم، ونحو التصرفات التي مر ذكرها في خيار الحيوان، وأما التصرفات الجزئية نحو الركوب غير المعتد به والتعليق ونحو ذلك مما لا يدل على الرضا فلا، كما أن التصرف قبل ظهور الغبن لا يسقط، كتصرف الغابن فيما انتقل إليه مطلقاً.

مسألة ٦ - لو فسخ البائع المغبون البيع فإن كان المبيع موجوداً عند المشتري باقياً على حاله استرده، وإن كان تالفاً أو متلفاً رجع إليه بالمثل أو القيمة، وإن حدث به عيب عنده سواء كان بفعله أو بغيره من آفة سماوية ونحوها أخذه مع الأرض، ولو أخرجه عن ملكه بوقف أو معاملة لازمة فالظاهر أنه بحكم التلاف فيرجع إليه بالمثل أو القيمة، وإن كان بنقل غير لازم كالبيع بخيار والهبة ففي جواز إلزامه بالفسخ وإرجاع العين إشكال، ولو رجعت العين إلى المشتري باقالة أو عقد جديد أو فسخ قبل رجوع البائع إليه بالبدل لا يبعد أن يكون له إلزامه برد العين ولو كان الانتقال السابق لازماً، ولو نقل منفعتها إلى الغير بعقد لازم كالاجارة لم يمنع ذلك عن الفسخ، كما أنه بعد الفسخ تبقى

توصیف کرده باشد یا نه؟ پس اگر گفت: خیار متحقق در عقد را که از ناحیه «ده» می آید، ساقط نمود، و آن وصف مذکور تخلف کرد («ده» نبود) خیار او بنا بر اقوی ساقط است. سزاوارتر به ساقط شدن جایی است که خیار را به خیال اینکه از ناحیه «ده» می آید، ساقط کند. و همچنین است حال در موردی که شرط کند سقوط آن را در مرتبه ای از غبن یا واگرچه خارج از اندازه بلکه بالاتر باشد. و همچنین آنچه که ذکر شد در جایی که خیارش را مورد مصالحه قرار دهد می آید، که بنا بر این در صورتی که به نحو تقیید باشد و سپس معلوم شود که بیشتر از آن بوده مصالحه باطل است، بخلاف آنکه به دو صورت دیگر باشد. و کما اینکه اسقاط آن بعد از عقد، بطور مجانی جایز است، مصالحه بر اسقاط آن در مقابل عوض (نیز) جایز است؛ پس در صورتی که علم به مرتبه غبن باشد اشکالی نیست. و در صورتی که مرتبه غبن را نداند، مصالحه آن در صورتی صحیح است که به همه مراتب غبن تصریح کرده باشد، به اینکه بر خیار غبنی که در این معامله هست به هر مقدار باشد، مصالحه کند.

سوم - آنکه مغبون بعد از علم به غبن، در آنچه به او منتقل شده است تصرف نماید، به طوری که در نظر عقلا التزام به عقد و اسقاط خیار را برساند. مانند تصرف نمودن در قالب اتلاف آن یا تصرفی که مانع ردّ باشد یا به اخراج آن از ملکش مانند بیع لازم بلکه و بیع غیر لازم، و مانند تصرفاتی که ذکر آنها در خیار حیوان گذشت. و اما تصرفات جزئی، مانند سوارشدن که مورد توجه نباشد و علف دادن و مانند اینها از چیزهایی که دلالت بر رضایت ندارد، اینگونه تصرفات موجب سقوط آن نمی باشد. کما اینکه تصرف قبل از آشکار شدن غبن، آن را ساقط نمی کند، مانند تصرف غابن در آنچه که به او منتقل شده است مطلقاً. (که آنهم خیار غبن را ساقط نمی کند).

مسأله ۶ - اگر فروشنده ای که مغبون شده بیع را فسخ نماید، پس اگر مبیع نزد مشتری به حال خود باقی است همان را برمی گرداند، و اگر خود بخود تلف شده یا آن را تلف کرده باشند، به مشتری برای گرفتن مثل یا قیمت آن رجوع می کند، و اگر نزد خریدار عیبی در آن پیدا شده باشد چه به فعل او باشد یا به غیر آن به آفت آسمانی و مانند آن، آن را با تفاوت (میان سالم و معیوب) می گیرد. و اگر خریدار آن را از ملکش به واسطه وقف کردن یا معامله لازمی خارج نموده است ظاهر آن است که در حکم تلف کردن است پس به وی برای گرفتن مثل یا قیمت آن رجوع می نماید. و اگر خارج ساختن از ملکش بواسطه نقل غیر لازم باشد مانند بیعی که با خیار فسخ باشد و هبه، پس در اینکه بتوان او را الزام به فسخ و برگرداندن عین نمود اشکال است، و اگر عین بواسطه اقاله یا عقد جدید یا فسخ، قبل از آنکه بایع به او برای گرفتن بدل آن رجوع کند به مشتری برگردد بعید نیست که فروشنده حق داشته باشد او را به ردّ عین الزام کند اگرچه انتقال سابق لازم باشد، و اگر مشتری منفعت عین را با عقد لازمی به دیگری منتقل نموده است مانند اجاره، این کار مانع فسخ نمی شود، کما اینکه بعد از فسخ کردن، اجاره به حال خودش باقی

٤٠٢ في خيار العين
الاجارة على حالها و ترجع العين إلى الفاسخ مسلوب المنفعة، وله سائر المنافع غير
ما ملكه المستأجر لو كانت، وفي جواز رجوعه الى المشتري بأجرة المثل بالنسبة
الى بقية المدة وجه قوي، كما يحتمل أن يرجع إليه بالنقص الطارئ على العين
من جهة كونها مسلوبة المنفعة في تلك المدة، فتقوم بوصف كونها ذات منفعة في تلك
المدة مرة و مسلوبة المنفعة فيها أخرى فيأخذ مع العين التفاوت بين القيمتين،
والظاهر أنه لا تفاوت غالباً بين الوجهين.

مسألة ٧ - بعد فسخ البائع المغبون لو كان المبيع موجوداً عند المشتري لكن
تصرف فيه تصرفاً مغيراً له إما بالنقص أو بالزيادة أو بالامتزاج فلو كان
بالنقص أخذه ورجع إليه بالأرض كما مر، ولو كان بالزيادة فإما أن تكون صفة
محضة كطحن الحنطة و قصارة الثوب و صياغة الفضة أو صفة مشوبة بالعين
كالصبغ إذا كان له عين عرفاً أو عيناً محضاً كالغرس والزرع والبناء، أما الأول
فان لم يكن للزيادة دخل في زيادة القيمة يرجع الى العين ولا شيء عليه، كما
أنه لا شيء على المشتري، وإن كان لها دخل في زيادتها يرجع الى العين، وفي
كون زيادة القيمة للمشتري لأجل الصفة فيأخذ البائع العين و يدفع زيادة
القيمة أو كونه شريكاً معه في القيمة فيباع و يقسم الثمن بينهما بالنسبة أو شريكاً
معه في العين بنسبة تلك الزيادة أو كون العين للبائع و للمشتري أجرة عمله أو
ليس له شيء أصلاً وجوه، أقواها الثاني، ولا يكون البائع ملزماً بالبيع، بل له
أخذ المبيع و تأدية ما للمشتري بالنسبة، أما الثاني فيأتي الوجوه المذكورة فيه
أيضاً، و أما الثالث فيرجع البائع الى المبيع، ويكون الغرس و نحوه للمشتري،
وليس للبائع إلزامه بالقلع والهدم ولا بالأرض ولا إلزامه بالابقاء ولو مجاناً، كما
أنه ليس للمشتري حق الابقاء مجاناً وبلا أجرة، فعلى المشتري إما إبقاؤها
بالأجرة و إما قلعها مع طم الحفر و تدارك النقص الوارد على الأرض، و للبائع
إلزامه بأحد الأمرين، نعم لو أمكن غرس المقلوع بحيث لم يحدث فيه شيء إلا

می ماند و عین به طور مسلوب المنفعه به فسخ کننده بر می گردد، و منافع دیگر آن - اگر داشته باشد - غیر آنچه را که مستأجر مالک آنها شده است، مال فاسخ است. و در اینکه برای فروشنده جایز باشد که به مشتری برای گرفتن اجرة المثل نسبت به بقیة مدت اجاره رجوع کند، وجه قوی است، کما اینکه محتمل است (بتواند) به خاطر نقصی که بر عین عارض شده است از جهت اینکه در آن مدت، بی منفعت است، به او رجوع کند؛ پس (بنابر این احتمال) یک بار عین با صفت منفعت دار بودن در آن مدت، قیمت می شود، و یک بار دیگر با صفت بی منفعت بودن در آن مدت، قیمت می شود آنگاه (فروشنده فسخ کننده) عین را با تفاوت بین دو قیمت می گیرد. و ظاهر آن است که غالباً بین دو وجه تفاوتی نیست.

مسأله ۷ - بعد از آنکه فروشنده مغبون فسخ نمود، اگر مبیع نزد خریداری موجود باشد لیکن تصرفی در آن نموده که آن را یا به نقیصه یا به زیاده یا به امتزاج، تغییر داده است، پس اگر به نقیصه باشد، خود آن آنرا می گیرد و برای گرفتن تفاوت بوی مراجعه می کند - کما اینکه گذشت - و اگر به زیاده باشد (چند صورت دارد) یا این زیاده صفت خالص است مانند آرد کردن گندم، و سفید کردن پارچه و ریختن نقره، و یا صفتی است که مشوب به عین است مانند رنگ کردن، در صورتی که عرفاً دارای عین باشد. و یا عین تنها است مانند درختکاری و زراعت و ساختمان کردن اما (صورت) اول، پس اگر زیاده، دخالتی در زیادی قیمت نداشته باشد برای گرفتن عین رجوع می کند و چیزی به عهده وی نیست کما اینکه بر عهده مشتری چیزی نیست، و اگر زیاده در زیادی قیمت دخالت داشته باشد رجوع به عین می کند و در این جهت که زیادی قیمت برای مشتری باشد به خاطر آن صفت (که او به مبیع افزوده است)، پس بایع، عین را می گیرد و زیادی قیمت را به او می پردازد، یا آنکه مشتری با او در قیمت، شریک باشد، پس فروخته می شود و ثمن بین آن دو به نسبت، تقسیم می شود، یا آنکه مشتری به نسبت آن زیاده با او در عین شریک باشد، یا آنکه عین مال بایع باشد و مشتری مزد کارش را ببرد، یا آنکه برای مشتری اصلاً چیزی نیست؟ چند وجه است، که قوی ترین آنها دومی است، و (لیکن) بایع ملزم به بیع نمی باشد بلکه حق دارد مبیع را بگیرد و آنچه را که به نسبت مال مشتری است، به او پردازد. اما (صورت) دوم، پس همین وجوهی که ذکر شد در آن هم جاری می شود. و اما (صورت) سوم، پس بایع برای گرفتن مبیع رجوع می کند، و درخت کاشته و مانند آن مال مشتری است، و بایع نه حق دارد او را به کندن و خراب نمودن و نه به تفاوت (گرفتن) الزام کند و نه به باقی گذاشتن آن ولو مجاناً، ملزم نماید، کما اینکه مشتری حق ابقای آن را مجاناً و بدون اجرت ندارد؛ پس بر مشتری (لازم) است یا آنها را با اجرت باقی بدارد، و یا آنها را بکند و گودیاها را پر کند و نقصی که بر زمین وارد شده است جبران نماید، و بایع حق دارد او را به یکی از دو امر ملزم کند. البته اگر امکان کاشتن آنچه کنده شده باشد به طوری که چیزی

تبدل المكان فللبائع أن يلزمه به، والظاهر أنه لا فرق في ذلك بين الزرع وغيره، وأما إن كان بالامتزاج فإن كان بغير جنسه بحيث لا يتميز فكمالمعدوم يرجع بالمثل أو القيمة من غير فرق بين ما كان مستهلكاً وعدة تالفاً كما إذا خلط ماء الورد بالزيت أو انقلبا إلى حقيقة أخرى عرفاً، ولا يترك الاحتياط بالتصالح والتراضي في غير الصورتين، وإن كان جريان حكم التالف في الخلط الذي يرفع به الامتياز لا يخلو من قوة، وإن كان الامتزاج بالجنس فالظاهر ثبوت الشركة بحسب الكمية وإن كان بالأردى أو الأجود مع أخذ الأرش في الأول وإعطاء زيادة القيمة في الثاني، لكن الأحوط التصالح خصوصاً في الثاني.

مسألة ٨ - لو باع أو اشترى شيئين صفقة واحدة وكان مغبوناً في أحدهما دون الآخر ليس له التبعض في الفسخ، بل عليه إما فسخ البيع بالنسبة إلى الجميع أو الرضا به كذلك.

الخامس خيار التأخير

و هو فيما باع شيئاً ولم يقبض تمام الثمن ولم يسلم المبيع إلى المشتري ولم يشترط تأخير تسليم أحد العوضين، فحينئذ يلزم البيع ثلاثة أيام، فإن جاء المشتري بالثمن فهو أحق بالسلعة، وإلا فللبائع فسخ المعاملة، ولو تلف السلعة كان من مال البائع، وقبض بعض الثمن كلاً قبض.

مسألة ١ - الظاهر أن هذا الخيار ليس على الفور، فلو أقر الفسخ عن الثلاثة لم يسقط إلا بأحد المسقطات.

مسألة ٢ - يسقط هذا الخيار باشتراط سقوطه في ضمن العقد، وباسقاطه بعد الثلاثة، وفي سقوطه بالاسقاط قبلها إشكال، والأقوى عدمه، كما أن الأقوى عدم سقوطه ببذل المشتري الثمن بعدها قبل فسخ البائع، ويسقط لو أخذه بعدها

(و نقصی) در آن پیدا نشود مگر عوض شدن جای آن پس بایع می تواند او را به آن الزام نماید، و ظاهراً در این، فرقی بین زراعت و غیر آن نیست. و اما اگر (این تغییر) به امتزاج باشد، پس اگر (ممزوج شدنش) با جنس دیگری باشد به طوری که تمیز داده نشود پس مانند معدوم (و از بین رفته) است، برای گرفتن، مثل یا قیمت آن رجوع می کند و میان آنچه مستهلک گشته و «تلف شده» محسوب می شود مانند اینکه گلاب با روغن مخلوط شود یا (جایی که) عرفاً به حقیقت دیگری تبدیل شوند، فرقی نیست؛ و در غیر این دو صورت احتیاط ترک نشود که با یکدیگر مصالحه نمایند و رضایت یکدیگر را تحصیل کنند اگر چه جاری شدن حکم آن که تلف شده، در موردی که مخلوط شدن تمیز آنها را از بین ببرد، خالی از قوت نیست. و اگر امتزاج با همان جنس باشد ظاهر آن است که به حسب مقدار شرکت حاصل می شود، اگر چه با جنس نامرغوب یا بهتر باشد که در صورت اول تفاوت را می گیرد و در صورت دوم زیادی قیمت آن را می پردازد؛ لیکن احتیاط آن است که - مخصوصاً در دومی - مصالحه کنند.

مسئله ۸ - اگر دو چیز را در یک معامله بفروشد یا بخرد و در یکی از آنها مغبون باشد نه در دیگری، در فسخ کردن حق تبعیض ندارد، بلکه بر او (لازم) است یا بیع را نسبت به همه فسخ کند یا به همین وضع، راضی شود.

پنجم خیار تأخیر

و آن در آنجایی است که (بایع) چیزی را بفروشد و تمام ثمن را تحویل نگیرد و بیع را به مشتری تسلیم نکرده باشد و تأخیر تسلیم یکی از عوض و معوض را شرط نشده باشد. در این صورت بیع سه روز لازم است، پس اگر مشتری ثمن را بیاورد پس او به جنس (و کالای فروخته شده) سزاوارتر است، و گرنه بایع حق فسخ معامله را دارد.

و اگر کالا تلف شده باشد از مال فروشنده حساب می شود. و گرفتن بعضی از ثمن مانند هیچ نگرفتن آن است.

مسئله ۱ - ظاهر آن است که این خیار فوریت ندارد. پس اگر از سه روز (مذکور) فسخ را تأخیر بیندازد خیار ساقط نمی شود مگر با یکی از چیزهایی که خیار را ساقط می نماید.

مسئله ۲ - این خیار با شرط سقوط آن در ضمن عقد ساقط می شود، و با ساقط کردن آن بعد از سه روز (مذکور) ساقط می گردد و در ساقط شدن آن به اسقاط قبل از این سه روز اشکال است و اقوی ساقط نشدن آن است. کما اینکه اقوی آن است که با اینکه مشتری ثمن را بعد از سه روز، قبل از فسخ بایع بدهد، ساقط نمی شود و اگر (فروشنده) بعد از سه روز ثمن را به عنوان

٤٠٦ _____ في خيار الرؤية
 بعنوان الاستيفاء لا بعنوان آخر، و في سقوطه بمطالبة الثمن وجهان الظاهر عدمه.
 مسألة ٣ - المراد بثلاثة أيام هو بياض اليوم، ولا يشمل الليالي عداليلتين
 المتوسطتين، فلو أوقع البيع في أول النهار يكون آخر الثلاثة غروب النهار الثالث،
 نعم لو وقع في الليل تدخل الليلة الأولى أو بعضها أيضاً في المدة، والظاهر كفاية
 التلقيق، فلو وقع في أول الزوال يكون مبدأ الخيار بعد زوال اليوم الرابع و
 هكذا.

مسألة ٤ - لا يجري هذا الخيار في غير البيع من سائر المعاملات.
 مسألة ٥ - لو تلف المبيع كان من مال البائع في الثلاثة وبعدها على الأقوى.
 مسألة ٦ - لو باع ما يتسارع اليه الفساد بحيث يفسد لو صار بائناً كالبقول و
 بعض الفواكه واللحم في بعض الأوقات ونحوها و بقي عنده و تأخر المشتري
 فللبائع الخيار قبل أن يطرأ عليه الفساد، فيفسخ البيع ويتصرف في المبيع كيف شاء.

السادس خيار الرؤية

و هو فيما إذا اشترى شيئاً موصوفاً غير مشاهد ثم وجده على خلاف ذلك
 الوصف بمعنى كونه ناقصاً عنه، و كذا إذا وجده على خلاف ما رآه سابقاً،
 فيكون له خيار الفسخ، و فيما إذا باع شيئاً بوصف غيره ثم وجده زائداً على ما
 وصف أو وجده زائداً على ما يراه سابقاً أو وجد الثمن على خلاف ما وصف أي
 ناقصاً عنه فله خيار الفسخ في هذه الموارد.

مسألة ١ - الخيار هنا بين الرد والامساك مجاناً، وليس لذي الخيار الأمساك
 بالأرث، كما لا يسقط خياره ببذله ولا بإبدال العين بالأخرى، نعم لو كان
 للموصف المفقود دخل في الصحة توجه أخذ الأرث للعيب لا لتخلف الوصف.
 مسألة ٢ - مورد هذا الخيار بيع العين الشخصية الغائبة حين المبايعه ويشترط

گرفتن مالش - نه به عنوان دیگر - بگیرد ساقط می شود، و در اینکه به مطالبه ثمن ساقط شود، دو وجه است، که ظاهر آن است که ساقط نمی شود.

مسئله ۳ - مقصود از سه روز، همان سفیدی روز است، و شامل شبها نمی شود مگر دو شبی که وسط واقع می شوند؛ پس اگر بیع را در اول روز واقع سازد آخر سه روز، غروب روز سوم است.

ولی اگر معامله در شب واقع شود شب اول یا قسمتی از آن هم داخل در سه روز می شود. و ظاهر آن است که تلفیق کافی است؛ پس اگر معامله در اول ظهر واقع شود مبدأ خیار فسخ بعد از ظهر روز چهارم است، و به همین ترتیب.

مسئله ۴ - این خیار در معاملات دیگر، غیر بیع جاری نمی شود.

مسئله ۵ - اگر مبیع در سه روز و بعد از آن تلف شود بنا بر اقوی از مال بایع حساب می شود.

مسئله ۶ - اگر چیزی را بفروشد که سریعاً خرابی به آن می رسد، به طوری که اگر بیات شود، فاسد می شود، مانند سبزیجات و بعضی از میوه ها و گوشت در بعضی از وقتها و مانند اینها، و نزد فروشنده بماند و مشتری تأخیر کند، پس بایع - قبل از آنکه خرابی به آن عارض شود - حق خیار فسخ دارد. و بیع را فسخ می کند و در مبیع هر طور که بخواهد، تصرف می کند.

ششم خیار رؤیت

و آن در جایی است که چیزی را که ندیده به توصیف و تعریف بخرد سپس آن را برخلاف آن توصیف بیابد به این معنی که کمتر از آن تعریف باشد، و همچنین است وقتی که آن را برخلاف آنچه سابقاً دیده بیابد. پس برای مشتری خیار فسخ است. و در جایی که چیزی را با توصیف دیگری بفروشد سپس (فروشنده) آن را بیش از آن تعریف بیابد یا بیش از آنچه که سابقاً آن را دیده بیابد یا ثمن را برخلاف تعریفی که شده بود یعنی کمتر از آن بیابد، که (فروشنده) در این موارد خیار فسخ دارد.

مسئله ۱ - خیار در اینجا بین برگرداندن و نگهداشتن مجانی است، و صاحب خیار حق نگهداشتن (جنس) را با گرفتن تفاوت ندارد کما اینکه خیار او به دادن تفاوت و یا تبدیل آن عین به عین دیگر، ساقط نمی شود؛ البته اگر وصفی را که فاقد است در سالم بودن (جنس) دخیل باشد، به خاطر عیب، گرفتن تفاوت موجه است نه برای تخلف وصف.

مسئله ۲ - مورد این خیار، بیع عین مشخصی است که در وقت خرید و فروش، غائب بوده

في صحته إما الرؤية السابقة مع حصول الاطمينان ببقاء تلك الصفات وإلا ففيه إشكال، وإما توصيفه بما يرفع به الجهالة عرفاً بأن حصل له الوثوق من توصيفه الموجب لرفع الغرر بذكر جنسها ونوعها وصفاتها التي تختلف باختلافها الأثمان ورغبات الناس.

مسألة ٣ - هذا الخيار فوري عند الرؤية على المشهور، وفيه إشكال.

مسألة ٤ - يسقط هذا الخيار باشتراط سقوطه في ضمن العقد إذا لم يرفع به الوثوق الراجع للجهالة، وإلا فيفسد ويفسد العقد، وباسقاطه بعد الرؤية، وبالتصرف في العين بعدها تصرفاً كاشفاً عن الرضا بالبيع، وبعدم المبادرة إلى الفسخ بناء على فوريته.

السابع خيار العيب

وهو في إذا وجد المشتري في المبيع عيباً، فيخير بين الفسخ والامساك بالأرض ما لم يسقط الرد قولاً أو بفعل دال عليه، ولم يتصرف فيه تصرفاً مغيراً للعين، ولم يحدث فيه عيب عنده بعد خيار المشتري المضمون على البائع كخيار الحيوان وكخيار المجلس والشرط إذا كانا له خاصة، والظاهر أن الميزان في سقوطه عدم كون المبيع قائماً بعينه بتلف أو ما يحكمه أو عيب أو نقص وإن لم يكن عيباً، نعم الظاهر أن التغيير بالزيادة لا يسقطه إذا لم يستلزم نقصاً ولو بمثل حصول الشركة، وكيف كان مع وجود شيء مما ذكر ليس له الرد، بل يثبت له الأرض خاصة، وكما يثبت هذا الخيار للمشتري إذا وجد العيب في المبيع كذلك يثبت للبائع إذا وجده في الثمن المعين، والمراد بالعيب كل ما زاد أو نقص عن المجرى الطبيعي والخلقة الأصلية كالعمى والعرج وغيرهما.

مسألة ١ - يثبت هذا الخيار بمجرد العيب واقعاً عند العقد وإن لم يظهر بعد،

است و در صحت این معامله یا دیدن سابق شرط است در صورتی که به بقای آن صفات اطمینان باشد، وگرنه مورد اشکال است و یا تعریف کردن آن بطوری که عرفاً جهل از آن را برطرف کند، به اینکه از توصیف او اطمینانی که موجب رفع جهالت است با ذکر جنس و نوع و صفات آن که با اختلاف آنها، قیمت‌ها و رغبت‌های مردم مختلف می‌شود حاصل گردد.

مسئله ۳- این خیار بنا بر مشهور فقها، هنگام دیدن (خلاف) فوریت دارد. ولی در آن اشکال است.

مسئله ۴- این خیار با شرط سقوط آن در ضمن عقد ساقط می‌شود در صورتی که با این شرط اطمینانی که جهالت را از بین می‌برد، از دست نرود وگرنه شرط باطل است و عقد را باطل می‌کند. و با ساقط کردن آن بعد از رؤیت و با تصرف کردن در عین بعد از رؤیت تصرفی که کشف از رضایت او به بیع کند، و با مبادرت نکردن به فسخ معامله - بنابر اینکه فوریت دارد، (خیار فسخ او ساقط می‌شود).

هفتم خیار عیب

و آن درجایی است که مشتری در میبیع، عیبی بیابد؛ پس بین فسخ و نگهداشتن آن با (گرفتن) تفاوت مخیر است؛ مادامی که با قول یا فعلی که دلالت بر آن دارد، برگرداندن (عین) را (که نتیجه فسخ است) ساقط نکرده، و در آن تصرفی نکرده باشد که عین را تغییر می‌دهد، و نزد او عیبی در آن، بعد از «گذشتن زمان» خیاری که برای مشتری است و ضمانت آن بر بایع است، پیدا نشده باشد مانند خیار حیوان و مانند خیار مجلس و شرط، در صورتی که برای خصوص مشتری باشند. و ظاهر آن است که معیار سقوط آن، به این است که مبیع به عینه سرپا نباشد به جهت تلف شدن یا آنچه در حکم آن است، یا به جهت عیب و یا نقص اگرچه عیب نباشد، ولی ظاهر این است که یافتن که بواسطه تغییر زیاد شدن باشد در صورتی که مستلزم نقصی - ولو به مانند پیدا شدن شرکت - نباشد، آن را ساقط نمی‌کند. و خلاصه با وجود چیزی از مذکورات، حق رد ندارد بلکه فقط تفاوت را می‌تواند بگیرد، و همانطوری که این خیار برای مشتری در صورتی که عیبی را در مبیع بیابد، هست، همچنین برای بایع در صورتی که عیبی را در ثمن معین بیابد، ثابت است.

و مقصود از عیب، هر چیزی است که زیاده‌تر و یا کمتر از جریان طبیعی و خلقت اصلی باشد مانند کوری و لنگی و غیر اینها.

مسئله ۱- این خیار به همین که عیب واقعاً در وقت عقد باشد ثابت است اگرچه هنوز آشکار

٤١٠. في خيار العيب

فظهره كاشف عن ثبوته من أول الأمر لا سبب لحدوثه عنده، فلو أسقطه قبل ظهوره سقط، كما يسقط باسقاطه بعده، وكذلك باشتراط سقوطه في ضمن العقد، و بالتبري من العيوب عنده بأن يقول: بعته بكل عيب، و كما يسقط بالتبري من العيوب الخيار يسقط استحقاق مطالبة الأرض أيضاً، كما أن سقوطه بالاسقاط في ضمن العقد أو بعده تابع للجعل.

مسألة ٢ - كما يثبت الخيار بوجود العيب عند العقد كذلك يثبت بحدوثه بعده قبل القبض، والعيب الحادث بعد العقد يمنع عن الرد لو حدث بعد القبض و بعد خيار المشتري المضمون على البائع كما مر، ولو حدث قبل القبض فهو سبب للخيار، فلا يمنع عن الرد والفسخ بسبب العيب السابق بطريق أولى.

مسألة ٣ - لو كان معيوباً عند العقد وزال العيب قبل ظهوره فالظاهر سقوط الخيار، بل سقوط الأرض أيضاً لا يخلو من قرب، والأحوط التصالح.

مسألة ٤ - كيفية اخذ الأرض بأن يقوم الشيء صحيحاً ثم يقوم معيباً و تلاحظ النسبة بينها ثم ينقص من الثمن المسمى بتلك النسبة، فإذا قوم صحيحاً بتسعة ومعيباً بستة و كان الثمن ستة ينقص من الستة إثنان وهكذا، والمرجع في تعيين ذلك أهل الخبرة، والأقوى اعتبار قول الواحد الموثوق، به من أهلها، وإن كان الأحوال اعتبار ما يعتبر في الشهادة من التعدد والعدالة.

مسألة ٥ - لو تعارض المقومون في تقويم الصحيح أو المعيب أو كليهما فالأحوط التخلص بالتصالح، ولا تبعد القرعة خصوصاً في بعض الصور.

مسألة ٦ - لو باع شيئين صفقة واحدة فظهر العيب في أحدهما كان للمشتري أخذ الأرض أو رد الجميع، وليس له التبعض برد المعيب وحده، وكذا لو اشترك إثنان في شراء شيء و كان معيباً ليس لأحدهما رد حصته خاصة إن لم يوافقه شريكه على إشكال فيها خصوصاً في الثاني، نعم لو رضى البائع يجوز ويصح التبعض في المسألتين بلا إشكال.

نشده باشد؛ پس آشکار شدنش از ثبوت خیار از اول امر کشف می کند نه آنکه سبب حدوث خیار در وقت آشکار شدن باشد. بنابراین اگر قبل از ظهور عیب خیار را ساقط کند، ساقط می گردد کما اینکه با اسقاط آن بعد از ظهور عیب، ساقط می شود، و همچنین با شرط سقوط آن در ضمن عقد، و با تبیری از عیوب در وقت عقد، به اینکه بگوید: «فروختم آن را با هر عیبی» ساقط می شود، و کما اینکه، خیار با تبیری از عیوب ساقط می شود، استحقاق مطالبه تفاوت هم ساقط می گردد. کما اینکه سقوط حق مطالبه تفاوت با اسقاط در ضمن عقد یا بعد از عقد تابع قرار داده است.

مسئله ۲- کما اینکه خیار بواسطه وجود داشتن عیب در وقت عقد، ثابت می شود، همچنین بواسطه پیدا شدن عیب بعد از عقد، قبل از قبض، ثابت می شود. و عیبی که بعد از عقد و بعد از قبض پیدا شود مانع (فسخ و) برگرداندن (عین) است. در صورتی که بعد از قبض و بعد از خیار مشتری که ضمانت آن بر بایع است پیدا شود - کما اینکه گذشت - و اگر قبل از قبض حادث شود، سبب خیار می باشد؛ و بنا بر این از رد و فسخ بخاطر عیب سابق، به طریق اولی، جلوگیری نمی کند.

مسئله ۳- اگر در وقت عقد معیوب بوده و قبل از آنکه آشکار شود، عیبش برطرف شود، ظاهر آن است که خیار ساقط است؛ بلکه سقوط تفاوت هم خالی از قرب نیست و احتیاط مصالحه است.

مسئله ۴- کیفیت گرفتن تفاوت به این است که جنس به فرض آنکه صحیح است قیمت شود و سپس معیوب آن قیمت شود و نسبت بین آن دو ملاحظه گردد و به آن نسبت از ثمن قرارداد شده کم گردد. پس اگر به فرضی که صحیح باشد به نه و معیوب آن به شش قیمت شود و قیمتی که قرارداد شده، شش باشد از شش، دو کم می شود؛ و همچنین. و مرجع در تعیین آن، اهل خبره می باشد و اقوی آن است که قول یک نفر مورد وثوق از اهل خبره، معتبر می باشد، اگر چه احتیاط آن است که آنچه از تعدد و عدالت در شهادت، اعتبار دارد در اینجا هم معتبر باشد.

مسئله ۵- اگر قیمت گذاران، در قیمت کردن صحیح یا معیوب یا هر دو اختلاف کنند احتیاط آن است که با مصالحه تمام کنند. و قرعه - مخصوصاً در بعضی از صور - بعید نیست.

مسئله ۶- اگر دو چیز را در یک معامله (با هم) بفروشد سپس عیب در یکی از آنها پیدا شود مشتری حق دارد یا تفاوت بگیرد یا همه را برگرداند و حق ندارد بین آنها جدایی اندازد که فقط معیوب را رد کند. و همچنین اگر دو نفر در خرید چیزی شریک شوند و معیوب باشد، برای یکی از آنها این حق نیست که فقط حصه خودش را برگرداند وقتی که شریکش با او موافقت نمی کند البته در هر دو مورد مخصوصاً در مورد دوم، اشکال است، ولی اگر بایع راضی شود، بدون اشکال جدایی در هر دو مسئله جایز و صحیح است.

القول في أحكام الخيار

وله أحكام مشتركة بين الجميع و أحكام مختصة ببعض لا يناسب هذا المختصر تفصيلها.

فن الأحكام المشتركة أنه إذا مات من له الخيار انتقل خياره الى وارثه من غير فرق بين أنواعه، وما هو المانع عن إرث الأموال لنقصان في الوارث كإنتقل والكفر مانع عن هذا الإرث أيضاً، كما أن ما يحجب به حجب حرمان - وهو وجود الأقرب الى الميت - يحجب به هنا أيضاً، ولو كان الخيار متعلقاً بمال خاص يحرم عنه بعض الورثة كالأرض بالنسبة الى الزوجة والحياة بالنسبة الى غير الولد الأكبر، فلا يحرم ذلك الوارث عن الخيار المتعلق به مطلقاً.

مسألة ١ - لا إشكال فيما إذا كان الوارث واحداً، ولو تعدد فالأقوى أن الخيار للمجموع بحيث لا أثر لفسخ بعضهم بدون ضم فسخ الباقي لا في تمام المبيع ولا في حصته.

مسألة ٢ - لو اجتمع الورثة على الفسخ فيما باعه مورثهم فان كان عين الثمن موجوداً دفعوه إلى المشتري، وإن لم يكن موجوداً أخرج من مال الميت، ولو لم يكن له مال ففي كونه على الميت واشتغال ذمته به فيجب تفريغها بالمبيع المردود إليه، فان بقي شيء يكون للورثة وإن لم يف بتفريغ ما عليه يبقى الباقي في ذمته، أو كونه على الورثة كل بقدر حصته وجهان أوجهها أولهما.

القول فيما يدخل في المبيع عند الاطلاق

مسألة ١ - من باع بستاناً دخل فيه الأرض والشجر والنخل، وكذا الأبنية

گفتاری درباره احکام خیار

خیار، دارای احکامی است که بین همهٔ خیارات مشترک است و دارای احکامی است که اختصاص به بعضی آنها دارد که این مختصر با تفصیل آنها مناسب نیست. پس، از احکام مشترک این است که وقتی کسی که دارای خیارات است بمیرد، خیار او به وارثش منتقل می شود بدون آنکه فرقی بین انواع خیار باشد. و آنچه که مانع از ارث اموال است بخاطر نقصانی که در وارث است مانند قتل و کفر مانع از این ارث هم می شود. همانطوری که آنچه به واسطهٔ آن حجب از ارث در حد محرومیت از ارث حاصل می شود - و آن وجود داشتن وارث نزدیک تر به میت است - در اینجا هم جلوی ارث را می گیرد. و اگر خیار تعلق به مال خاصی داشته باشد که بعضی از ورثه از آن محروم هستند، مانند زمین نسبت به زوجه، و جبه نسبت به غیر فرزند بزرگتر؛ پس آن وارث (که از ارث بردن از خود مال محروم است) از خیار متعلق به آن به طور مطلق محروم نمی باشد.

مسئله ۱ - در جایی که وارث یکی است، اشکالی نیست، و اگر وارث متعدد شد اقوی آن است که خیار برای مجموع آنها است بطوری که فسخ بعضی از آنان بدون ضمیمه شدن فسخ بقیه - نه در تمام مبیع و نه در حصه خودش - اثری ندارد.

مسئله ۲ - اگر ورثه بر فسخ آنچه که مؤثر آنها فروخته اجتماع نمایند (و همگی آن را فسخ کنند) پس اگر خود ثمن موجود باشد آن را به مشتری می پردازند و اگر موجود نباشد از مال میت می دهند.

و اگر مالی نداشته باشد در اینکه بر میت باشد و ذمه اش مشغول به آن گردد و در نتیجه واجب باشد ذمه اش را با مبیعی که برگشته (از این بدهی) خالی کنند و چنانچه چیزی باقی بماند مال ورثه است؛ و اگر به فارغ شدن ذمه او وفا نکرد در ذمه او باقی می ماند یا اینکه (عوض ثمن) بر ورثه باشد، هر کدام به مقدار حصه خودش؟ دو وجه است موجه تر آنها اولی شان است.

گفتاری؛ در مورد آنچه که در صورت اطلاق

معامله در مبیع داخل است

مسئله ۱ - اگر کسی باغی بفروشد زمین و درخت و نخل داخل آن است و همچنین است ساختمان های آن از قبیل دیوار باغ و آنچه از ملحقات و امکانات آن حساب می شود، مانند چاه

٤١٤- فيما يدخل في المبيع عند الاطلاق

من سوره و ما تعد من توابعه و مرافقه، كالبر والناعور إذا جرت العادة بدخوله فيه، والحظيرة ونحوها، بخلاف مالوباع أرضاً فإنه لا يدخل فيها النخل والشجر الموجودان فيها إلا مع الشرط، وكذا لا يدخل الحمل في ابتياع الأم مالم يشترط إلا إذا كان تعارف يوجب التقييد كما أنه كذلك نوعاً، وكذلك الحال في ثمر الشجر، ولو باع نخلاً فإن كان مؤبراً فالثمرة للبائع، ويجب على المشتري إبقاؤها على الأصول بما جرت العادة على إبقاء تلك الثمرة، ولو لم يؤبر كانت للمشتري، والظاهر اختصاص ذلك بالبائع، أما في غيره فالثمرة للناقل بدون الشرط والتعارف سواء كانت مؤبرة أولاً، كما أن الحكم مختص بالنخل، فلا يجري في غيره، بل الثمرة للبائع إلا مع الشرط أو التعارف الموجب للتقييد.

مسألة ٢- لو باع الأصول و بقي الثمرة للبائع و احتاجت الثمرة إلى السقي يجوز لصاحبها أن يسقيها، وليس لصاحب الأصول منعه، وكذلك العكس، ولو تضرر أحدهما بالسقي والآخر بتركه ففي تقديم حق البائع المالك للثمرة أو المشتري المالك للأصول وجهان، لا يخلو ثانيهما من رجحان والأحوط التصالح والتراضي على تقديم أحدهما ولو بأن يتحمل ضرر الآخر.

مسألة ٣- لو باع بستاناً و استثنى نخلة مثلاً فله الممر إليها والمخرج و مد جرائدها وعروقها من الأرض، وليس للمشتري منع شيء من ذلك، ولو باع داراً دخل فيها الأرض والأبنية الأعلى والأسفل إلا أن يكون الأعلى مستقلاً من حيث المدخل والمخرج والمرافق وغير ذلك مما يكون أمارة على خروجه واستقلاله بحسب العادة، وكذا يدخل السرايب والبر والأبواب والأخشاب المتداخلة في البناء والأوتاد المثبتة فيه، بل السلم المثبت على حذو الدرج، ولا يدخل الرحي المنصوبة إلا مع الشرط، وكذا لو كان فيها نخل أو شجر إلا مع الشرط ولو بأن قال: وما دار عليها حائطها أو تعارف موجب للتقييد، كما هو كذلك غالباً، ولا يبعد دخول المفاتيح فيها.

و چرخ آن در صورتی که داخل بودن آن در معامله به طور عادی معمول باشد؛ و مانند حصار حیوانات و مانند اینها. برخلاف آنکه زمینی را بفروشد؛ زیرا نخل و درخت موجود در آن، داخل نیست، مگر با شرط. و همچنین در خریدن مادر، حمل آن مادامی که شرط نکند داخل نمی شود، مگر آنکه متعارف باشد به حدی که موجب تقیید (مادر) به حمل باشد، کما اینکه نوعاً چنین است. و همچنین است حال در میوه درخت.

و اگر درخت خرمايي را بفروشد پس اگر آن را تلقیح (و تخم پاشی) کرده باشد خرماي آن مال فروشنده است و بر مشتری واجب است که آن را بر همان درختها باقی بدارد؛ به مقداری چون که عادت مردم بر ابقای این چنین ثمره است، و اگر آن را تلقیح نکرده باشد مال خریدار است. و ظاهر آن است که این، اختصاص به بیع دارد اما در غیر بیع، میوه (و خرما) در صورتی که شرط و متعارفی نباشد، مال نقل دهنده است چه آن را تلقیح کرده باشد یا نه؟ کما اینکه این حکم اختصاص به درخت خرما دارد، پس در غیر آن جاری نمی شود بلکه میوه مال فروشنده است مگر با شرط کردن یا متعارف بودن که موجب تقیید باشد.

مسأله ۲- اگر دوختها را بفروشد و میوه برای فروشنده بماند، و میوه احتیاج به آبیاری داشته باشد برای صاحب آن جایز است که آنها را آب بدهد و صاحب درختها حق منع او را ندارد. و همچنین است عکس آن. و اگر یکی از آنها با آبیاری و دیگری با ترک آبیاری متضرر شود، در مقدم داشتن حق فروشنده که مالک میوه است، یا حق خریدار که مالک درختها است، دو وجه است که دومی خالی از رجحان نیست؛ و احتیاط آن است که بر مقدم داشتن یکی از آنها ولو به اینکه متحمل ضرر دیگری شود، مصالحه نموده و رضایت بدهند.

مسأله ۳- اگر باغی را بفروشد و مثلاً یک نخله را استثناء کند حق ورود به باغ و خروج از آن و کشیدن شاخه و ریشه های آن از زمین را دارد، و مشتری حق ندارد که از هیچ یک از اینها جلوگیری کند. و اگر خانه ای را بفروشد زمین و ساختمان ها بالا و پایین، در آن داخل است مگر اینکه ساختمان بالا از جهت راه ورودی و خروجی و امکانات و غیر اینها از چیزهایی که عادة علامت جدا بودن و استقلال آن است، مستقل باشد. و همچنین زیر زمین ها و چاه و دریا و چوبهای داخل ساختمان و میخ های ثابت آن، داخل آن می باشد، بلکه نردبانی که مانند راه پله، ثابت است (داخل آن است)، و سنگ آسیابی که نصب شده داخل نمی باشد مگر با شرط. و همچنین است اگر در خانه نخل یا درختی باشد (داخل نیست) مگر با شرط ولو به اینکه بگوید: و آنچه که دیوار خانه آن را احاطه کرده است یا متعارف بودنی باشد که موجب تقیید شود. کما اینکه غالباً چنین است. و بعید نیست که کلیدها داخل در آن باشد.

مسألة ٤ - الأحجار المخلوقة في الأرض والمعادن المتكونة فيها تدخل في بيعها، بخلاف الأحجار المدفونة فيها كالكنوز المودعة فيها ونحوها.

القول في القبض والتسليم

مسألة ١ - يجب على المتبايعين تسليم العوضين بعد العقد لولم يشترط التأخير، فلا يجوز لكل منهما التأخير مع الامكان إلا برضا صاحبه، فان امتنع أجبراً، ولو امتنع أحدهما أجبر، ولو اشترط البائع أو المشتري تأخير التسليم إلى مدة معينة جاز، وليس لصاحبه الامتناع عن التسليم في زمان تأخير صاحبه بالشرط، نعم لو اتفق التأخير إلى حلول الأجل فالظاهر أن له ذلك إذا امتنع المشروط له، وكذا يجوز أن يشترط البائع لنفسه سكنى الدار أو ركوب الدابة أو زرع الأرض ونحو ذلك مدة معينة، والقبض والتسليم فيما لا ينقل كالدار والعقار هو التخلية برفع يده عنه ورفع المنافيات والاذن منه لصاحبه في التصرف بحيث صار تحت استيلائه، وأما في المنقول كالطعام والثياب ونحوهما ففي كونه التخلية أيضاً أو الأخذ باليد مطلقاً أو التفصيل بين أنواعه أقوال، لا تبعد كفاية التخلية في مقام وجوب تسليم العوضين على المتبايعين وإن كان ذلك لا يوجب خروجه عن ضمانه وعدم كون تلفه عليه على احتمال غير بعيد وإن لم يكتف بها في سائر المقامات التي يعتبر فيها القبض مما لا يسع المقام تفصيلها.

مسألة ٢ - لو تلف المبيع قبل تسليمه إلى المشتري كان من مال البائع فينفسخ البيع ويعود الثمن إلى المشتري، ولو حصل للمبيع نماء قبل القبض كالنتاج والثمرة كان للمشتري، ولو تعيب قبل القبض كان المشتري بالخيار بين الفسخ والامضاء بكل الثمن، وفي استحقاقه لأخذ الأرض تردد والأقوى العدم.

مسألة ٣ - لو باع جملة فتلّف بعضها قبل القبض انفسخ البيع بالنسبة إلى

مسئله ۴ - سنگهایی که در زمین خلقت یافته و معادنی که خلقتاً در زمین به وجود آمده داخل فروش زمین می باشند. به خلاف سنگهایی که در آن دفن شده باشند مانند گنج هایی که در آن به امانت قرار داده شده و مانند اینها.

گفتاری در مورد قبض و تسلیم (گرفتن و واگذار کردن)

مسئله ۱ - بر خریدار و فروشنده در صورتی که شرط تأخیر نشده باشد واجب است که، عوض و معوض را بعد از عقد تسلیم نمایند؛ پس برای هیچ یک از آنها در صورت امکان، تأخیر انداختن جایز نیست مگر اینکه با رضایت طرفش باشد. و اگر هر دو خودداری کنند وادار می شوند، و اگر یکی از آنها خودداری کرد، اجبار به آن می شود. و اگر فروشنده یا خریدار شرط کند که تسلیم آن تا مدت معینی تأخیر بیفتد، جایز است، و طرف او - در زمانی که او با شرط، تأخیر انداخته - حق خودداری از تسلیم را ندارد. ولی اگر اتفاقاً تا رسیدن آن وقت به تأخیر افتد، در صورتی که شخصی که شرط به نفع او شده (از تسلیم) خودداری نماید، ظاهر آن است او (نیز) حق خودداری از تسلیم را دارد. و همچنین جایز است بائع برای خودش، سکونت در خانه یا سوار شدن چهار پا یا کشت کردن زمین و مانند این را تا مدت معینی، شرط کند. و قبض و تسلیم - در چیزی که منقول نیست مانند خانه و مزرعه - تخلیه آن است: بادیست برداشتن از آن، و برطرف نمودن چیزهایی که منافات با تخلیه دارد، و اذن دادن وی به طرفش که تصرف کند به طوری که تحت سیطره و اختیار او قرار بگیرد. و اما در چیزی که منقول است مانند طعام و لباس و مانند اینها پس در اینکه قبض و تسلیم آنها هم تخلیه باشد یا مطلقاً گرفتن با دست باشد یا بین انواع آن تفصیل باشد؟ چند قول است که بعید نیست، در مقام وجوب تسلیم عوض و معوض بر آن دو، تخلیه کفایت کند، اگر چه بنابر احتمالی که بعید نیست، این کار موجب بیرون آمدن وی از ضمانش و از اینکه تلف آن بر او نباشد، نمی شود اگر چه در سایر مقاماتی که در آنها قبض، معتبر است از آنچه این مقام وسعت تفصیل آنها را ندارد به این تخلیه اکتفا نگردد.

مسئله ۲ - اگر مبیع قبل از تسلیم آن به خریدار، تلف شود از مال بائع می باشد؛ پس معامله فسخ می شود و ثمن به مشتری بر می گردد. و اگر برای مبیع قبل از قبض، نمایی حاصل شود، مانند بچه حیوانات و میوه، مال خریدار است، و اگر قبل از قبض، عیب پیدا کند، خریدار بین فسخ آن و امضای آن در برابر تمام ثمن، خیار دارد. و در اینکه حق گرفتن تفاوت داشته باشد تردد است اقوی آن است که (استحقاق) ندارد.

مسئله ۳ - اگر به طور جمله بفروشد سپس بعضی از آنها قبل از قبض تلف شود بیع نسبت به

اتلاف و عاد الى المشتري ما يخصه من الثمن وله فسخ العقد والرضا بالموجود بخصته من الثمن.

مسألة ٤ - يجب على البائع مضافاً الى تسليم المبيع تفريغه عما كان فيه من أمتعة وغيرها، حتى لو كان مشغولاً بزرع آن وقت حصاده وجبت إزالته، ولو كان له عروق تضر بالانتقال كالقطن والذرة أو كان في الأرض حجارة مدفونة وجبت إزالتها وتسوية الأرض، ولو كان فيها شيء لا يخرج إلا بتغيير شيء من الأبنية وجب إخراجه وإصلاح ما يستهدم، ولو كان فيه زرع لم يأخذ وقت حصاده ففي حق إبقائه إلى أوان حصاده بلا أجره إشكال لا يترك الاحتياط بالتصالح.

مسألة ٥ - من اشترى شيئاً ولم يقبضه فان كان مما لا يكال ولا يوزن جاز بيعه قبل قبضه، وكذا إذا كان منها و باع تولية أي بما اشتراه، وأما لو باع بالمراجحة ففيه إشكال، والأقوى جوازه على كراهية، لكن لا ينبغي ترك الاحتياط، هذا إذا باعه من غير البائع، وإلا فلا إشكال في جوازه مطلقاً، كما أنه لا إشكال فيه فيما إذا ملك شيئاً بغير الشراء كالميراث والصدقات والخلع وغيرها، بل الظاهر اختصاص المنع حرمة أو كراهية بالبيع، فلا منع في جعله صداقاً أو أجره وغير ذلك.

القول في النقد والنسيئة

مسألة ١ - من باع شيئاً ولم يشترط فيه تأجيل الثمن يكون نقداً وحالاً، فللبائع بعد تسليم المبيع مطالبة في أي وقت، وليس له الامتناع من أخذه متى أراد المشتري دفعه اليه، ولو اشترط تأجيله يكون نسيئة لا يجب على المشتري دفعه قبل الأجل وإن طوّل، كما أنه لا يجب على البائع أخذه إذا دفعه المشتري قبلاً،

آنچه تلف شده، فسخ است، و آن مقدار از ثمن که مختص به آن است به مشتری برمی گردد، و (مشتری) حق فسخ و رضایت به آنچه موجود است را - در مقابل حصه ثمن آن - دارد.

مسئله ۴ - بر بایع علاوه بر تسلیم مبیع، واجب است آن را از کالاهای غیر آنها که در آن بوده است خالی نماید حتی اگر زراعتی که وقت درو کردن آن رسیده باشد آن را اشغال کرده، واجب است آن را بر طرف کند. و اگر ریشه‌هایی داشته باشد که به انتقال آن ضرر برساند مانند پنبه و ذرت، یا در زمین منگی باشد که دفن شده است، بر طرف کردن آن و صاف کردن زمین واجب است.

و اگر در زمین چیزی باشد که جز با تغییر دادن قسمتی از ساختمان بیرون نمی آید واجب است آن را بیرون بیاورد و آنچه را که خراب کرده درست کند. و اگر در آن زراعتی باشد که وقت دروی آن نرسیده. پس در اینکه حق ابقای آن را تا وقت دروی آن بدون اجرت داشته باشد، اشکال است که احتیاطاً باید مصالحه کنند و این احتیاط ترک نشود.

مسئله ۵ - کسی که چیزی را بخرد و آن را تحویل نگرفته باشد، پس اگر از چیزهایی باشد که پیمانه ای و موزون نباشد، فروش آن قبل از تحویل گرفتن جایز است؛ و همچنین است در صورتی که از آنها باشد و آن را به بیع تولیه یعنی به آنچه خریده بفروشد. و اما اگر به بیع مراحه (سود گرفتن) بفروشد در آن اشکال است و اقوی آن است که با کراهت جایز است لیکن ترک احتیاط سزاوار نیست. این در صورتی است که آن را به غیر بایع بفروشد و گر نه مطلقاً بدون اشکال فروش آن جایز است، کما اینکه اگر چیزی را به غیر خریدن مانند ارث و صدق و خایع و غیر اینها مالک شود بدون اشکال فروش آن (قبل از تحویل گرفتن) جایز است، بلکه ظاهر آن است که حرمت یا کراهت آن مختص به بیع است؛ پس در صدق یا اجرت و غیر اینها قراردادن آن منعی نیست.

گفتاری درباره نقد و نسیه

مسئله ۱ - کسی که چیزی را بفروشد و در آن مدت دار بودن ثمن را شرط نکند نقد و حال می باشد، پس بایع حق دارد بعد از تسلیم نمودن مبیع، هر وقتی (بخواهد) ثمن را مطالبه کند، و هر وقت که مشتری خواست آن را به او بپردازد، بایع حق خودداری از گرفتن آن ندارد. و اگر برای ثمن مدت شرط شود نسیه می باشد که بر خریدار واجب نیست قبل از آن مدت بپردازد اگر چه مطالبه شود. کما اینکه اگر خریدار قبل از آن مدت، آن را تحویل دهد، بر فروشنده واجب نیست آن را تحویل بگیرد. و حتماً باید مدت معین و مضبوط باشد به طوری که احتمال زیاده و

ولابد أن يكون الأجل معيناً مضبوطاً لا يتطرق إليه احتمال الزيادة والنقصان، فلو اشترط التأجيل ولم يعين أو عين مجهولاً بطل البيع، والأقوى عدم كفاية تعيينه في نفسه مع عدم معرفة المتعاقدين.

مسألة ٢ - لو باع شيئاً بثمن حالاً وبأزيد منه إلى أجل بأن قال: بعثك نقداً بعشرة ونسيئة إلى سنة بخمسة عشر وقبل المشتري في البطلان إشكال، ولو قيل بصحته وأن للبائع أقل الثمن ولو عند الأجل فليس ببعيد، لكن لا يترك الاحتياط، نعم لا إشكال في البطلان لو باع بثمن إلى أجل وبأزيد منه إلى آخر.

مسألة ٣ - لا يجوز تأجيل الثمن الحال بل مطلق الدين بأزيد منه بأن يزيد في الثمن الذي استحقه البائع مقداراً ليؤجله إلى أجل كذا، وكذلك لا يجوز أن يزيد في الثمن المؤجل ليزيد في الأجل سواء وقع ذلك على جهة البيع أو الصلح أو الجعالة أو غيرها، ويجوز عكس ذلك، وهو تعجيل المؤجل بنقصان منه على جهة الصلح أو الإبراء.

مسألة ٤ - لو باع شيئاً نسيئة يجوز شراؤه منه قبل حلول الأجل وبعده بجنس الثمن أو بغيره، سواء كان مساوياً للثمن الأول أم لا، وسواء كان البيع الثاني حالاً أو مؤجلاً، وإنما يجوز ذلك إذا لم يشترط في البيع الأول، فلو اشترط البائع في بيعه على المشتري أن يبيعه منه بعد شرائه أو شرط المشتري على البائع أن يشتريه منه لم يصح على الأحوط، كما أنه لا يجوز ذلك مطلقاً لو احتال به للتخلص من الربا.

القول في الربا

وقد ثبت حرمة بالكتاب والسنة وإجماع من المسلمين، بل لا يبعد كونها

کم در آن راه پیدا نکند؛ پس اگر مدت برای ثمن شرط شود و تعیین مدت نشود یا به طور مجهول تعیین شود بیع باطل است و اقوی آن است که مدتی که فی حدّ نفسه معین است ولی خریدار و فروشنده، آن را نمی دانند کافی نیست.

مسئله ۲- اگر چیزی را به ثمنی نقد و به بیشتر از آن تا مدتی بفروشد به این صورت که بگوید: به تو نقداً به ده و نسیه تا یک سال به پانزده فروختم، و مشتری قبول کند در باطل بودن آن اشکال است. و اگر گفته شود که معامله صحیح است و برای بایع کمترین دو ثمن ولو در سر آن مدت است، بعید نیست؛ لیکن احتیاط ترک نشود. البته اگر آن را به ثمنی تا مدتی و به بیشتر از آن تا مدت دیگر بفروشد اشکالی در بطلان آن نیست.

مسئله ۳- مدت دار کردن ثمنی که حالّ است (و فعلاً پرداختن آن لازم است) بلکه هر دینی، را (که حالّ است) به بیشتر از آن، جایز نیست به اینکه بر ثمنی که بایع استحقاق آن را دارد مقداری بیفزاید تا آن ثمن را تا این مدت عقب بیندازد.

البته اگر آن را به ثمنی تا مدتی و به بیشتر از آن تا مدت دیگر بفروشد اشکالی در بطلان آن نیست.

و همچنین جایز نیست که در ثمن مدت دار بیفزاید تا در مدت آن بیفزاید چه این به صورت بیع واقع شود، یا صلح یا جعالة یا غیر اینها.

و عکس آن جایز است، و آن این است که به صورت صلح یا ابراء، با کم کردن ثمن، در مدت آن عجله شود.

مسئله ۴- اگر چیزی را نسیه بفروشد، خرید آن از اوقبل از رسیدن مدت و بعد از آن، به جنس ثمن یا به غیر آن جنس، جایز است چه با ثمن اول مساوی باشد یا نباشد و چه فروش دوم نقد باشد یا مدت دار؛ و این وقتی جایز است که در بیع اول شرط نشده باشد، بنابراین اگر بایع در فروش آن بر مشتری شرط کرده باشد که آن را بعد از خریدن به خود او بفروشد یا خریدار شرط کرده باشد که (بعد از فروختن) فروشنده، آن را از او بخرد احتیاطاً صحیح نیست، کما اینکه اگر برای تخلص از ربا این حيله را بنماید مطلقاً جایز نیست.

گفتاری درباره ربا

حرمت ربا، تحقیقاً بوسیله قرآن کریم و سنت معصومین (علیهم السّلام) و اجماع مسلمین ثابت است، بلکه بعید نیست که حرمت آن از ضروریات دین باشد، و ربا از گناهان کبیره

٢٢٢ - في الربا

من ضروريات الدين، و هو من الكبائر العظام، وقد ورد التشديد عليه في الكتاب العزيز والأخبار الكثيرة حتى ورد فيه في الخبر الصحيح عن مولانا الصادق عليه السلام قال: «درهم ربا عند الله أشد من سبعين زنية كلها بذات محرم» وعن النبي صلى الله عليه وآله في وصيته لعلي عليه السلام قال: «يا علي الربا سبعون جزءاً فأيسرها مثل أن ينكح الرجل أمه في بيت الله الحرام» وعنه صلى الله عليه وآله «ومن أكل الربا ملأ الله بطنه من نار جهنم بقدر ما أكل، و إن اكتسب منه مالاً لم يقبل الله منه شيئاً من عمله، ولم يزل في لعنة الله والملائكة ما كان عنده منه قيراط واحد» وعنه صلى الله عليه وآله «إن الله لعن آكل الربا وموكله و كاتبه وشاهديه» الى غير ذلك .

و هو قسمان: معاملي و قرضي، أما الأول فهو بيع أحد المثليين بالآخر مع زيادة عينية كبيع من من الخنطة بمنين أو بمن من درهم، أو حكمة كمن منها نقداً بمن منها نسيئة، والأقوى عدم اختصاصه بالبيع، بل يجري في سائر المعاملات كالصلح ونحوه، و شرطه أمران:

الأول - اتحاد الجنس عرفاً، فكلما صدق عليه الخنطة أو الأرز أو التمر أو العنب بنظر العرف و حكموا بالوحدة الجنسية فلا يجوز بيع بعضها ببعض بالتفاضل و إن تخالفا في الصفات والخواص، فلا يجوز التفاضل بين الخنطة الردية الحمراء والجيدة البيضاء، ولا بين العنبر الجيد من الأرز والردي من الشنبه، وردي الزاهدي من التمر وجيد الخستاوي وغير ذلك مما يعد عرفاً جنساً واحداً، بخلاف ما لا يعد كذلك كالخنطة والعدس، فلا مانع من التفاضل بينهما.

الثاني - كون العوضين من المكيل أو الموزون، فلا ربا فيما يباع بالعد أو المشاهدة.

مسألة ١ - الشعر والخنطة في باب الربا بحكم جنس واحد، فلا يجوز المعاوضة

بزرگ است. و در قرآن عزیز و اخبار زیادی، به شدت با آن برخورد شده است حتی درباره آن در حدیث صحیح از مولای ما امام صادق (علیه السلام) وارد شده است که فرمود: «یک درهم ربا نزد خدا شدیدتر از هفتاد زنا است که تمام آن با محرم باشد»^۱ و از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است که در وصیتش به علی (علیه السلام) فرموده: «ای علی! ربا هفتاد جزء است، آسانترین آنها مانند این است که مردی با مادرش در بیت الله الحرام، زنا نماید»^۲ و (باز) از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است: «هر که ربا بخورد خداوند اندروی او را به قدری که ربا خورده از آتش جهنم پرمی کند و اگر از آن مالی را کسب کند خداوند هیچ عملی را از او قبول نمی کند و مادامی که یک قیراط ربا نزد او هست، دائماً در لعنت خدا و ملائکه قرار دارد»^۳. و (همچنین) از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است: «به درستی که خداوند خورنده ربا و نماینده او کاتب و شاهد های آن را لعنت کرده است»^۴. و غیر اینها.

و ربا دو قسم است: «معامله ای» و «قرضی». اما اولی آن است که یکی از دو چیز مثل هم، (یا) با زیاده عینی، به مثل دیگر فروخته شود مانند فروختن یک من گندم به دو من آن، یا به یک من آن و یک درهم، یا با زیاده حکمی مانند یک من گندم نقداً به یک من آن نسیه. و اقوی آن است که اختصاص به بیع ندارد، بلکه در سایر معاملات مثل صلح و مانند آن نیز جاری می شود. و شرط آن دو چیز است:

اول - آنکه عرفاً جنس یکی باشد؛ پس هر چه که در نظر عرف بر آن گندم یا برنج یا خرما یا انگور صدق کند و حکم به یکی بودن جنس آن کنند، بیع بعضی از آن به بعضی دیگرش با اضافی جایز نیست. اگر چه در صفات و خواص مختلف باشند. پس اضافی بین گندم پست سرخ و گندم خوب سفید، و بین برنج عنبری خوب و برنج نامرغوب شنبه و خرما ی نامرغوب زاهدی و خرما ی خوب خستای و غیر اینها از چیزهایی که عرفاً یک جنس حساب می شوند جایز نیست. به خلاف آنچه که عرفاً یکی حساب نمی شود مانند گندم و عدس؛ پس اضافی بین آنها مانعی ندارد.

دوم - آنکه عوض و معوض از مکیل یا موزون باشد؛ پس در چیزی که با شمردن یا مشاهده فروخته می شود، ربا نیست.

مسئله ۱ - جو و گندم در باب ربا در حکم یک جنس می باشند؛ پس عوض نمودن آنها با هم

(۱) وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب ۱ از ابواب ربا، ح ۱، ص ۴۲۲.

(۲) وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب ۱ از ابواب ربا، ح ۱۲، ص ۴۲۶.

(۳) وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب ۱، از ابواب ربا، ح ۱۵، ص ۴۲۷.

(۴) وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب ۴، از ابواب ربا، ح ۲، ص ۴۳۰.

بينهم بالتفاضل وإن لم يكونا كذلك عرفا وفي باب الزكاة ونحوه فلا يكمل نصاب أحدهما بالآخر، وهل العلس من جنس الحنطة والسلت من جنس الشعير؟ فيه إشكال، والأحوط أن لا يباع أحدهما بالآخر وكل منهما بالحنطة والشعير إلا مثلاً بمثل.

مسألة ٢ - كل شيء مع أصله بحكم جنس واحد وإن اختلفا في الاسم كالسمسم والشيرج، واللبن مع اللبن والمخيض واللباء وغيرها، والتمر والعنب مع خلها ودبسها، وكذا الفرعان من أصل واحد كالجن مع الأقط والزبد وغيرها.

مسألة ٣ - اللحوم والألبان والأدهان تختلف باختلاف الحيوان، فيجوز التفاضل بين لحم الغنم ولحم البقر، وكذا بين لبنها أو دهنها.

مسألة ٤ - لا تجري تبعية الفرع للأصل في المكيلية والموزونية، فما كان أصله مما يكال أو يوزن فخرج منه شيء لا يكال ولا يوزن لا بأس بالتفاضل بين الأصل وما خرج منه، وكذا ما خرج منه بعضه مع بعض، فلا بأس بالتفاضل بين القطن ومنسوجه، ولا بين منسوجين منه بأن يباع ثوبان بثوب، وربما يكون شيء مكياً أو موزوناً في حال دون حال كالثمرة على الشجرة وحال الاجتناء، وكالحيوان قبل أن يذبح ويسلخ وبعدهما، فيجوز بيع شاة بشاتين بلا إشكال، نعم الظاهر أنه لا يجوز بيع لحم حيوان بحيوان حي من جنسه كلحم الغنم بالشاة، وحرمة ذلك ليست من جهة الربا، بل لا يبعد تعميم الحكم إلى بيع اللحم بحيوان من غير جنسه كلحم الغنم بالبقر.

مسألة ٥ - لو كان شيء حالة رطوبة وجفاف كالرطب والتمر والعنب والزبيب وكذا الخبز بل واللحم يكون نياً ثم صار قديداً فلا إشكال في بيع جافه بجافه ورطبه برطبه مثلاً بمثل، كما أنه لا يجوز بالتفاضل، وأما جافه برطبه كبيع التمر بالرطب ففي جوازه إشكال، والأحوط العدم سواء كان بالتفاضل أو

با اضافه جایز نیست اگر چه عرفاً و در باب زکات و مانند آن یکی نمی باشند. که نصاب یکی از آنها با دیگری تکمیل نمی شود. و آیا «علس»^۱ از جنس گندم و «سلت»^۲ از جنس جو می باشد؟ دارای اشکال است و احتیاط آن است که یکی از آنها به دیگری و هر کدام آنها به گندم و جو فروخته نشود مگر مثل به مثل (بدون اضافه).

مسئله ۲- هر چیزی با اصل آن در حکم یک جنس می باشد اگر چه در اسم اختلاف داشته باشند مانند دانه کنجد و روغن آن، و شیر با پنیر و دوغ و آغوز و غیر اینها، و خرما و انگور با سرکه و شیر آنها. و همچنین است (در حکم یک جنس است) دوفرع از یک اصل، مانند پنیر با کشک و کره و غیر اینها.

مسئله ۳- گوشتها و شیرها و روغن ها به اختلاف (جنس) حیوان، مختلف می باشند؛ پس اضافی بین گوشت گوسفند و گوشت گاو و همچنین بین شیر آنها یا روغن آنها، جایز است.

مسئله ۴- تبعیت کردن فرع از اصل در مکمل و موزون بودن، جریان ندارد؛ پس چیزی که اصلش از چیزهایی باشد که پیمانه می شود و یا کشیده می شود و چیزی از آن به دست آمده که نه پیمانه می شود و نه کشیده می شود اضافی بین اصل و آنچه که از آن به دست آمده، اشکالی ندارد. و همچنین است آنچه که از اصل به دست آمده است، بعضی از آن با بعضی دیگر، پس اضافی بین پنبه و بافته اش و بین دو بافته از پنبه به اینکه دو لباس به یکی فروخته شود، اشکالی ندارد. و چه بسا چیزی در یک حالت پیمانه ای کشیدنی است و در حالت دیگر نیست مانند میوه روی درخت و در حال چیدن، و مانند حیوان قبل از ذبح و پوست کندن آن و بعد از آن دو، پس بیع یک گوسفند به دو گوسفند بدون اشکال جایز است، ولی ظاهر این است که فروش گوشت حیوانی به حیوان زنده ای که از جنس آن است مانند گوشت گوسفند به گوسفند، جایز نیست. و حرام بودن آن از باب ربا نیست بلکه بعید نیست که این حکم (حرمت) به فروش گوشت به حیوانی که از جنس آن نباشد مانند (فروختن) گوشت گوسفند به گاو، تعمیم داده شود.

مسئله ۵- اگر برای چیزی حالت تری و خشکی باشد مانند رطب و خرما، انگور و کشمش، و همچنین نان، بلکه گوشت که نپخته است، سپس خشک شود، پس فروختن خشک آن به خشکش، و تر آن به ترش مثل به مثل اشکالی ندارد، کما اینکه با اضافی (بین آنها) جایز نیست. و اما خشک آن به مرطوب آن مانند بیع خرما به رطب، پس در جواز آن اشکال است، و احتیاط نفروختن آن است چه با اضافی باشد یا مثل به مثل.

(۱) شبیه گندم است و خوراک مردم صنعا می باشد.

(۲) دانه ای است که به نرمی گندم و به خاصیت جومی باشد.

٤٢٦ . في بيع الصرف
مثلاً بمثل .

مسألة ٦ - التفاوت بالجودة والرداءة لا يوجب جواز التفاضل في المقدار، فلا يجوز بيع مثقال من ذهب جيد بمثقالين من ردي وإن تساوى في القيمة.
مسألة ٧ - ذكروا للتخلص من الربا وجوهاً مذكورة في الكتب، وقد جددت النظر في المسألة فوجدت أن التخلص من الربا غير جائز بوجه من الوجوه، والجائز هو التخلص من المماثلة مع التفاضل، كبيع من من الحنطة المساوي في القيمة لمتين من الشعير أو الحنطة الرديئة، فلو أريد التخلص من مبايعة المماثلين بالتفاضل يضمن إلى الناقص شيء فراراً من الحرام إلى الحلال، وليس هذا تخليصاً من الربا حقيقة، وأما التخلص منه فغير جائز بوجه من وجوه الحيل.
مسألة ٨ - لو كان شيء يباع جزافاً في بلد وموزوناً في آخر فلكل بلد حكم نفسه.

مسألة ٩ - لا ربا بين الوالد وولده ولا بين الرجل وزوجته ولا بين المسلم والحربي، بمعنى أنه يجوز أخذ الفضل للمسلم ويثبت بين المسلم والذمي هذا بعض الكلام في الربا المعاملي، وأما الربا القرضي فيأتي الكلام فيه إنشاء الله تعالى.

القول في بيع الصرف

وهو بيع الذهب بالذهب أو بالفضة، أو الفضة بالفضة أو بالذهب ولا فرق بين المسكوك منها وغيره حتى في الكلبتون المصنوع من البريسم وأحد النقدين إذا بيع بالآخر وقوبل بين النقدين اللذين فيها يكون صرفاً، وأما إذا قوبل بين الثوبين فالظاهر عدم جريان الصرف فيه، وكذا إذا بيع باحدهما، ويشترط في صحته التقابض في المجلس، فلو تفرقا ولم يتقابضا بطل البيع، ولو قبض بعض

مسئله ۶ - تفاوت به مرغوبی و نامرغوبی موجب جواز اضافه گرفتن در مقدار نمی باشد؛ پس بیع یک، مثقال طلای مرغوب به دو مثقال طلای نامرغوب اگر چه در قیمت مساوی باشند، جایز نیست.

مسئله ۷ - برای خلاصی یافتن از ربا راههایی را در کتابها ذکر کرده اند، و من در این مسئله تجدید نظر کردم و این نتیجه را گرفتم که تخلص از ربا به هیچ راهی از این راهها، جایز نیست. و آنچه جایز است خلاصی یافتن از مثل هم بودن (عوضین) با اضافه گرفتن است، مانند فروش یک من گندم که در قیمت مساوی دو من جو یا دو من گندم نامرغوب است، که اگر کسی بخواهد از خرید و فروش دو مثل هم با اضافی خلاص شود، به ناقص، چیزی ضمیمه می کند تا از حرام به حلال فرار کند. و این در حقیقت خلاصی از ربا و اضافه گرفتن نیست، و اما تخلص از آن با هیچ قسم از اقسام حيله ها جایز نیست.

مسئله ۸ - اگر چیزی در شهری به طور گزاف و در شهر دیگر به طور موزون فروخته می شود هر شهری حکم خودش را دارد.

مسئله ۹ - بین پدر و فرزندش، و بین مرد و همسرش، و بین مسلمان و کافر حربی ربا نیست به این معنی که گرفتن اضافی برای مسلمان جایز است. ولی بین مسلمان و ذمی ربا هست. این مقداری از کلام در رابطه با ربای معامله ای بود و اما بحث ربای قرضی ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

گفتاری درباره بیع صرف

بیع صرف بیع طلا به طلا یا (طلا) به نقره، یا نقره به نقره یا (نقره) به طلا است، و بین سکه دار آنها و غیر آن فرقی نیست. حتی در «کلبتون» که از ابریشم و یکی از طلا و نقره ساخته شده است، در صورتی که به دیگری (یعنی کلبتونی که از جنس مقابل بافته شده) فروخته شود و طلا و نقره ای که در آنهاست برابر هم حساب شود بیع صرف است.

و اما اگر دو لباس برابر هم حساب شود ظاهراً معامله صرف در آن جاری نیست و همچنین اگر (به عنوان لباس) به یکی از آنها فروخته شود. و در صحت بیع صرف تحویل گرفتن هر دو در مجلس شرط است.

پس اگر متفرق شوند و هر دو تحویل نگرفته باشند، بیع باطل است. و اگر مقداری قبض شود

صح فيه خاصة و بطل فيما لا يقبض، و كذا إذا بيع أحد النقدين مع غيرهما صفقة واحدة بأحدهما ولم يقبض الجملة حتى تفرقا بطل في النقد و صح في غيره.
مسألة ١ - لو فارقا المجلس مصطحين لم يبطل البيع، فاذا تقابضا قبل أن يفترقا صح.

مسألة ٢ - انما يشترط التقابض في معاوضة النقدين إذا كانت بالبيع دون غيره كالصلح و الهبة المعوضة وغيرهما.

مسألة ٣ - لو وقعت المعاملة على النوت و المنات و الأوراق النقدية المتعارفة في زماننا من طرف واحد أو الطرفين فالظاهر عدم جريان أحكام بيع الصرف عليها، ولكن لا يجوز التفاضل لو أريد التخلص من الربا، فن أراد الاقراض بربح فتخلص منه ببيع الأوراق النقدية متفاضلاً فعل حراماً، وبطل البيع أيضاً، ولو فرض في مورد وقوع المعاملة بين النقدين و كانت المذكورات كالصكوك التجارية يجري فيها الصرف و يثبت الربا، لكنه مجرد فرض في أمثالها في هذا الزمان، و حينئذ لا يكفي في التقابض المعبر في الصرف قبض المذكورات.

مسألة ٤ - الظاهر أنه يكفي في القبض كونه في الذمة ولا يحتاج الى قبض خارجي، فلو كان في ذمة زيد دراهم لعمر و فباعها بالدنانير و قبضها قبل التفرق صح، بل لو وكل زيدا بأن يقبضها عنه صح.

مسألة ٥ - لو اشترى دراهم ببيع الصرف ثم اشترى بها دنانير قبل قبض الدراهم لم يصح الثاني، فاذا حصل التقابض بعد ذلك قبل التفرق صح الأول، و إن افترقا قبله بطل الأول أيضاً.

مسألة ٦ - لو كان له عليه دراهم فقال للذي هي عليه: حوّلها دنانير فرضي و تقبلها في ذمته بدل الدراهم فان كان ذلك توكيلاً منه في بيع ما في ذمته بالآخر صح، و إلا فمجرد الرضا بالتحويل و التقبل المذكور يشكل أن تقع المعاملة، و احتمال أن يكون ذلك عنواناً آخر غير البيع بعيد.

فقط در آن صحیح است و در آنچه قبض نشده، باطل است. و همچنین اگر یکی از آنها همراه با غیر طلا و نقره، در یک معامله به یکی از آنها فروخته شود و همه را قبض نکنند تا متفرق شوند نسبت به نقد (طلا یا نقره) باطل است و نسبت به غیر آن صحیح است.

مسئله ۱- اگر همراه یکدیگر، از مجلس معامله مفارقت نمودند (که خودشان از هم جدا نشوند) بیع باطل نیست؛ پس اگر قبل از آنکه جدا شوند، هر دو تحویل بگیرند صحیح است.

مسئله ۲- در معارضه طلا و نقره وقتی تقابض شرط است که معاوضه در قالب بیع باشد نه در قالب غیر آن مانند صلح و هبه با عوض و غیر اینها (که در آنها تقابض شرط نیست).

مسئله ۳- اگر معامله بر نوت و منات و پولهای کاغذی که در زمان ما متعارف است، از یک طرف یا دو طرف واقع شود ظاهر آن است که احکام بیع صرف بر آنها جاری نمی شود، ولیکن اضافی گرفتن اگر به قصد فرار از ربا باشد، جایز نیست. پس کسی که می خواهد با سود قرض بدهد و برای فرار از ربا پولهای کاغذی را با اضافه گرفتن بفروشد کار حرامی کرده است و بیع هم باطل است.

و اگر در موردی، انجام معامله، بین طلا و نقره فرض شود و پولهای ذکر شده بالا مانند چک های تجارتي باشد صرف در آنها جاری است و ربا (هم) ثابت است. لیکن این مطلب در امثال این پولها در این زمان، تنها فرض است، و در این صورت (فرضی)، که معامله بین طلا و نقره واقع شده نه بین پولهای کاغذی (قبض مذکورات در تقابض معتبر در صرف، کفایت نمی کند.

مسئله ۴- در ذمه (تحویل گیرنده) بودن آن، در قبض کفایت می کند و احتیاج به قبض خارجی ندارد؛ پس اگر عمرو در ذمه زید چند درهم داشته باشد و آنها را (به خود زید) به چند دینار بفروشد و قبل از تفرق دینارها را قبض نماید صحیح است. بلکه اگر زید را وکیل کند که از طرف او دینارها را قبض نماید، صحیح است.

مسئله ۵- اگر چند درهم (نقره) را با بیع صرف بخرد، سپس با آنها قبل از قبض درهم ها، چند دینار بخرد، دومی صحیح نیست؛ پس وقتی بعد از آن قبل از جدا شدن، تقابض حاصل شود اولی صحیح است. و اگر قبل از تقابض جدا شوند اولی هم باطل است.

مسئله ۶- اگر او چند درهم به این بدهکار باشد و این شخص به آن بدهکار درهم ها بگوید: آن درهم ها را به چند دینار تبدیل کن، پس او راضی شود و آن دینارها را عوض درهم ها به ذمه بگیرد، پس اگر چنین کلامی، (بمنظور) وکیل نمودن او در فروش آنچه در ذمه اش بوده به چیز دیگر باشد، صحیح است و گرنه به مجرد رضایت او به تبدیل آنها و قبول مذکور، مشکل است که معامله واقع شود و احتمال اینکه این کار عنوان دیگری غیر از بیع باشد، بعید است.

٤٣٠ - في بيع الصرف

مسألة ٧ - الدراهم والدنانير المغشوشة إن كانت رائجة بين عامة الناس ولو علموا بالحال يجوز صرفها وإنفاقها والمعاملة بها، وإلا فلا يجوز إلا بعد إظهار حالها، والأحوط كسرها وإن لم تعمل للغش.

مسألة ٨ - حيث إن الذهب والفضة من الربوي فإذا بيع كل منها بجنسه يلزم على المتعاملين إيقاعه على نحو لا يقعان في الربا بأن لا يكون التفاضل، وهذا مما ينبغي أن يهتم به المتعاملون خصوصاً الصيارفة، وقد نهي عن الصرف معللاً بأن الصيرفي لا يسلم من الربا.

مسألة ٩ - يكفي في الضميمة وجود دخيل في الذهب والفضة إن كان له مالية لو تخلص منها، فإذا بيعت فضة ذات دخيل بمثلها جاز بالمثل وبالتفاضل إذ لم يكن المقصود الفرار من الربا، وإذا بيعت بالخالصة لا بد أن تكون الخالصة زائدة منها حتى تقع الزيادة مقابل الدخيل، وإذا لم يعلم مقدار الدخيل والفضة تباع بغير جنسها، أو بمقدار يعلم إجمالاً زيادته على الفضة في ذات الدخيل، وكذلك الأشياء المحلاة بالذهب أو الفضة ونحوها.

مسألة ١٠ - لو اشترى فضة معينة بفضة أو بذهب مثلاً فوجدها من غير جنسها كالنحاس والرصاص بطل البيع، وليس له مطالبة البدل، كما أنه ليس للبائع إلزامه به، ولو وجد بعضها كذلك بطل فيه وصح في الباقي، وله رد الكل لتبعض الصفقة، وللبيع أيضاً رده مع جهله بالحال، ولو اشترى فضة كلياً في الذمة بذهب أو فضة وبعد ما قبضها وجد المدفوع كلاً أو بعضاً من غير جنسها فإن كان قبل أن يفترقا للربا الإبدال بالجنس وللمشتري مطالبة البدل، وإن كان بعد التفرق بطل في الكل أو البعض على حد ما سبق، هذا إذا كان من غير الجنس، وأما إذا كان من الجنس ولكن ظهر بها عيب كخشونة الجوهر والدخيل الزائد على المتعارف واضطراب السكة ونحوها ففي الأول وهو ما إذا كان المبيع فضة معينة في الخارج كان له الخيار برده الجميع أو إمساكه، وليس

مسئله ۷- اگر درهم ها و دینارهایی که در آن غش (و خدعه) است هرگاه بین عموم مردم (در معاملاتشان) باشد اگر چه جریان آن را بدانند، مصرف کردن و خرج کردن و معامله با آنها جایز است، و اگر نه جایز نیست مگر بعد از ظاهر نمودن حال آنها؛ و احتیاط آن است که شکسته شوند اگر چه برای غش (و فریب) درست نشده باشند.

مسئله ۸- از آنجایی که طلا و نقره از (اجناس) ربوی می باشند، پس هر کدام از آنها که به جنس خودش فروخته شود بر خریدار و فروشنده لازم است طوری آن را واقع سازند تا در با نیفتند، به اینکه اضافه ای نباشد، و این مطلب از چیزهایی است که خریدار و فروشنده -مخصوصاً صرافها- سزاوار است به آن اهمیت بدهند. و به تحقیق از صرافانی نهی شده است، و تعلیل آورده شده که صراف از ربا سالم نمی ماند.

مسئله ۹- در ضمیمه وجود چیزی که داخل طلا و نقره است که اگر از آنها جدا شود دارای مالیت باشد، کفایت می کند. پس اگر نقره ای که ضمیمه داخل دارد، به مانند خودش فروخته شود، به هم وزن و اضافی، جایز است. زیرا مقصود، فرار از ربا نیست. و اگر به نقره خالص فروخته شود باید نقره خالص زیادتر از آن باشد تا آن زیادی مقابل آن ضمیمه ای که داخل آن نقره است، قرار بگیرد. و وقتی مقدار نقره و ضمیمه داخل آن معلوم نباشد، به جنس دیگر فروخته می شود، و یا به مقداری از نقره (فروخته می شود) که اجمالاً بدانند که از نقره ای که در نقره دارای ضمیمه است زیادتر است. و همچنین است چیزهایی که به طلا یا نقره و مانند آنها زیور داده شده است.

مسئله ۱۰- اگر نقره معینی را به نقره یا طلایی مثلاً بخرد آنگاه آن را از غیر جنس نقره بیابد مانند مس و سرب، بیع باطل است و حق مطالبه بدل آن را ندارد کما اینکه بایع حق ندارد او را الزام به بدل نماید. و اگر بعضی از آن را از غیر آن جنس بیابد بیع در آن باطل، و در بقیه صحیح است؛ و حق دارد همه را به خاطر تجزیه شدن معامله، رد کند، و بایع هم در صورتی که جریان را نمی دانسته می تواند آن را رد کند. و اگر نقره ای را به صورت کلی در ذمه به طلا یا نقره بخرد و بعد از آنکه آن را قبض کرد ببیند همه یا قسمتی از آنچه که پرداخت شده، نقره نیست، پس اگر قبل از جدا شدن از همدیگر، باشد فروشنده حق دارد جنس را عوض کند، و مشتری حق دارد مطالبه عوض نماید، و اگر بعد از جدا شدن باشد بیع در همه یا بعض آن -طبق آنچه گذشت- باطل است. این در صورتی است که از غیر جنس باشد. و اما اگر از جنس آن باشد و لیکن عیبی در آن ظاهر شود مانند خشن بودن ماده اش، و ضمیمه داخلی بیش از حد متعارف، و اضطراب سکه و مانند آن؟ پس در صورت اول -و آن عبارت است از اینکه مبیع نقره مشخص در خارج باشد- حق دارد یا همه را رد کند یا همه را نگاه دارد و حق ندارد که تنها معیوب را اگر همان بعض باشد رد کند؛

٤٣٢. في بيع الصرف

له ردّ المعب وحده لو كان هو البعض على إشكال تقدم في خيار العيب. وليس له مطالبة الأرض لو كان العوضان متجانسين كالفضة بالفضة في مثل خشونة الجوهر واضطراب السكة على الأحوط لو لم يكن الأقوى، للزوم الربا، ولو تخالفا كالفضة بالذهب فله ذلك قبل التفرق، وأما بعده ففيه إشكال خصوصاً إذا كان الأرض من النقيدين، ولكن الأقوى أن له ذلك خصوصاً إذا كان من غيرهما، وأما في الثاني وهو ما لو كان المبيع كلياً في الذمة وظهر عيب في المدفوع فلا يبعد أن يكون مخيراً بين إمساك المعيب بالثمن ومطالبة البدل قبل التفرق، وأما بعده ففيه إشكال، وهل له أخذ الأرض؟ الأقرب عدم ثبوته حتى في المتخالفين كالفضة بالذهب وحتى قبل التفرق.

مسألة ١١ - لا يجوز أن يشتري من الصائغ خاتماً أو قرطاً مثلاً من فضة أو ذهب بجنسه مع زيادة بملاحظة أجرته، بل إما أن يشتريه بغير جنسه أو يشتري منه مقدراً منها بجنسه مثلاً بمثل، ويعين له أجره لصياغته نعم لو كان فص الخاتم مثلاً من الصائغ وكان من غير جنس حلقة جاز الشراء بجنسه مع الزيادة في غير صورة التخلص من الربا.

مسألة ١٢ - لو كان على زيد دنانير وأخذ منه دراهم تدريجاً شيئاً فشيئاً فإن كان ذلك بعنوان الوفاء والاستيفاء ينتقص من الدنانير في كل دفعة بمقدار ما أخذه من الدراهم بسعر ذلك الوقت، وإن كان أخذها بعنوان الاقتراض اشتغلت ذمته بالدراهم وبقيت ذمة زيد مشغولة بتلك الدنانير، فلكل منها مطالبة صاحبه حقه، وفي احتساب كل منها ما له على الآخر وفاء عما عليه للآخر ولو مع التراضي إشكال، كما أن في بيع إحداها بالأخرى إشكالاً، فلا محيص إلا من إبراء كل منها ماله على الآخر أو مصالحة الدنانير بالدراهم، نعم لو كانت الدراهم المأخوذة تدريجاً قد أخذت بعنوان الأمانة حتى إذا اجتمعت عنده بمقدار الدنانير تحاسبها، فلا إشكال في جواز جعلها عند الحساب وفاء، كما أنه يجوز

البته اشکالی دارد که در اختیار عیب گذشت. و در صورتی که عوض و معوض هر دو از یک جنس باشند مانند نقره به نقره، در مانند خشن بودن ماده و اضطراب سگه، بنا بر احتیاط اگر اقوی نباشد. حق مطالبه تفاوت را ندارد؛ زیرا را لازم می آید.

و اگر از نظر جنس مخالف باشند مانند نقره به طلا، حق مطالبه تفاوت را قبل از جدا شدن دارد و اما بعد از جدا شدن، اشکال دارد خصوصاً اگر تفاوت از طلا و نقره باشد.

ولیکن اقوی آن است که حق مطالبه تفاوت را دارد مخصوصاً اگر از غیر طلا و نقره باشد. و اما در صورت دوم - و آن عبارت است از اینکه مبیع کلی در ذمه باشد و در آنچه پرداخته عیب نمایان شود - بعید نیست پیش از جدا شدن مخیر باشد بین اینکه معیوب را با همان پول نگاه دارد و یا بدل را مطالبه نماید. و اما بعد از جدا شدن در آن اشکال است؛ و آیا حق گرفتن تفاوت را دارد دارد (یا نه)؟ اقرب، آن است که حتی در دو جنس مخالف مانند نقره به طلا و حتی قبل از تفرق (هم) ثابت نیست.

مسئله ۱۱ - از ریخته گر (و سازنده) خریدن انگشتر یا گوشواره مثلاً از نقره یا طلا، در مقابل جنس آن - با اضافه ای به ملاحظه اجرت آن - جایز نیست. بلکه یا آن را به غیر جنس آن می خرد و یا مقداری طلا و نقره در مقابل جنس خودش مثل به مثل می خرد (تا برای او بریزد) و برای ریختن (و ساختن) او مقداری اجرت معین می کند. ولی اگر نگین انگشتر مثلاً از زرگر بود، و از غیر جنس حلقه اش بود خریدن آن در مقابل جنس خودش با اضافه در غیر صورت فرار از ربا، جایز است.

مسئله ۱۲ - اگر چند دینار در ذمه زید داشته باشد و به طور تدریجی، کم کم درهم هایی از او بگیرد، پس اگر به عنوان پرداخت دین (از طرف زید) و دریافت آن (از طرف طلبکار) باشد، در هر دفعه به مقداری که از درهم ها می گیرد به قیمت همان وقت از دینارها کم می شود. و اگر گرفتن درهم ها به عنوان قرض کردن باشد ذمه اش به آن درهم ها مشغول می شود، و ذمه زید مشغول به همان دینارها باقی می ماند. که هر کدامشان حق دارد از طرفش حقش را مطالبه کند، و اینکه هر کدام از آنها با رضایت دیگری، آنچه را بر ذمه دیگری دارد به عنوان پرداخت آنچه که دیگری در ذمه او دارد، حساب نماید، اشکال دارد، کما اینکه در فروختن یکی از آن دو ذمه به دیگری اشکال است؛ پس هر کدام از آنان ناچار است دیگری را از آنچه بر ذمه دارد ابراء نماید، یا دینارها را به درهم ها مصالحه کند.

ولی اگر درهم هایی را که به طور تدریجی گرفته است به عنوان امانت گرفته باشد تا وقتی که به مقدار دینارها نزد او جمع شود حساب کنند، پس در وقت محاسبه، آنها را به عنوان

بيع الدنانير التي في الذمة بالدراهم الموجودة، وعلى أي حال يلاحظ سعر الدنانير والدراهم عند الحساب، ولا ينظر إلى اختلاف الأسعار السابقة.

مسألة ١٣ - لو أقرض زيداً نقداً معيناً أو باعه شيئاً بنقد معين كالليرة إلى أجل معلوم و زاد سعر ذلك النقد أو نقص عند حلول الأجل عن سعره يوم الاقراض أو البيع لا يستحق إلا عين ذلك النقد، ولا ينظر إلى زيادة سعره و نقصانه.

مسألة ١٤ - يجوز أن يبيع مثقالاً من فضة خالصة من الصائغ مثلاً بمثقال من فضة فيها دخيل متمول و اشترط عليه أن يصوغ له خاتماً مثلاً و كذا يجوز أن يقول للصائغ: صنع لي خاتماً و أنا أبيعك عشرين مثقالاً من فضة جيدة بعشرين مثقالاً من فضة ردية، ولم يلزم الربا في الصورتين بشرط أن لا يكون المقصود التخلص من الربا.

مسألة ١٥ - لو باع عشر روپيات مثلاً بليرة واحدة إلا روپية واحدة صح بشرط أن يعلم نسبة الروپية بحسب سعر الوقت إلى الليرة حتى يعلم أي مقدار استثنى منها و بشرط أن لا يكون المراد التخلص من الربا.

القول في السلف

و يقال: السلم أيضاً، و هو ابتياع كلي مؤجل بثمن حال عكس النسيئة، و يقال للمشتري: المسلم بكسر اللام، و للثمن بفتحها، و للبائع: المسلم إليه، و للمبيع: المسلم فيه، و هو يحتاج إلى إيجاب و قبول، و كل واحد من البائع و المشتري صالح لأن يوجب أو يقبل من الآخر، فالإيجاب من البائع بلفظ البيع و أشباهه بأن يقول: بعتك وزنة من حنطة بصفة كذا إلى أجل كذا بثمن كذا، و يقول المشتري: «قبلت» أو «اشتريت» و أما الإيجاب من المشتري فهو بلفظي

پرداخت دین قرار دادن، بدون اشکال جایز است، کما اینکه فروختن دینارهایی که در ذمه است به درهم‌های موجود، جایز است. و در هر حال، قیمت دینارها و درهم‌ها در وقت حساب، ملاحظه می‌شود و به اختلاف قیمت‌های سابق، توجه نمی‌شود.

مسئله ۱۳ - اگر به زید نقد (و سکه) معینی را قرض بدهد یا چیزی را به نقد معین به او بفروشد مانند لیره، تا وقت معلومی، و قیمت آن نقد در وقت رسیدن آن مدت، از قیمت روز قرض دادن یا روز فروش، زیادتر یا کمتر شود فقط عین همان نقد را استحقاق دارد و به زیاد و کمی قیمت آن توجه نمی‌شود.

مسئله ۱۴ - جایز است یک مثقال نقره خالص را به زرگر مثلاً در مقابل یک مثقال نقره‌ای که ضمیمه داخلی دارد که دارای مالیت است، بفروشد و بر او شرط کند که برایش مثلاً انگشتی بسازد.

و همچنین جایز است که به زرگر بگوید: «برای من انگشت بساز و من بیست مثقال نقره خوب را به بیست مثقال نقره نامرغوب، به تومی فروشم» و در صورتی که مقصود فرار از ربا نباشد، در هیچ یک از دو صورت ربا لازم نمی‌آید.

مسئله ۱۵ - اگر مثلاً ده روپیه را به یک لیره مگریک روپیه، بفروشد، صحیح است به شرطی که بر حسب قیمت روز، نسبت روپیه را به لیره بدانند، تا بدانند که چه مقدار از آن استثنا شده است، و به شرطی که مقصود فرار از ربا نباشد.

گفتاری در مورد (معامله) سلف

و به آن «سلم» هم گفته می‌شود و آن عبارت است از خریدن کلی مدت دار در مقابل ثمن نقد، بر عکس نسیه. و به مشتری، «مسلم» - به کسر لام - و به ثمن «مسلم» - به فتح لام - و به بائع «مسلم الیه» و به مبیع «مسلم فیه» گفته می‌شود. و این معامله احتیاج به ایجاب و قبول دارد و هر کدام از خریدار و فروشنده صلاحیت دارد (انشاء) ایجاب کنند و یا از دیگری قبول نمایند پس ایجاب از بائع با لفظ بیع و نظایر آن است به اینکه بگوید: «فروختم یک وزنه گندم با این خصوصیت را به توتا فلان مدت در مقابل این ثمن» و مشتری می‌گوید: «قبول کردم یا خریدم».

و اما ایجاب از مشتری با دو لفظ «أَسْلَمْتُ» یا «أَسْلَفْتُ» (به سلم دادم یا به سلف

أسلمت أو أسلفت بأن يقول: أسلمت إليك أو أسلفت مائة درهم مثلاً في وزن من حنطة بصفة كذا إلى أجل كذا، فيقول المسلم إليه وهو البائع: «قبلت» و يجوز إسلاف غير النقيدين في غيرهما بأن يكون كل من الثمن والمثمن من غيرهما مع اختلاف الجنس أو عدم كونها أو أحدهما من المكيل والموزون، و كذا إسلاف أحد النقيدين في غيرهما و بالعكس، ولا يجوز إسلاف أحد النقيدين في أحدهما مطلقاً، ولا يصح أن يباع بالسلف ما لا يمكن ضبط أوصافه التي تختلف القيمة والرغبات باختلافها كالجواهر واللثالي والعقار والأرضين وأشباهها مما لا يرتفع الجهالة والغرر فيها إلا بالمشاهدة، بخلاف ما يمكن ضبطها بما لا يؤدي إلى عزة الوجود كالخضر والفواكه والحبوبات كالحنطة والشعير والأرز ونحو ذلك، بل البيض والجوز واللوز ونحوها، و كذا أنواع الحيوان والملابس والأشربة والأدوية ببيعها ومركبها.

و يشترط فيه أمور: الأول - ذكر الجنس والوصف الرفع للجهالة، الثاني - قبض الثمن قبل التفرق من مجلس العقد، ولو قبض البعض صح فيه و بطل في الباقي، ولو كان الثمن ديناً في ذمة البائع فإن كان مؤجلاً لا يجوز جعله ثمناً للمسلم فيه، وإن كان حالاً فالظاهر جوازه وإن لم يخل من إشكال، فالأحوط تركه، ولو جعل الثمن كلياً في ذمة المشتري ثم حاسبه به بماله في ذمة البائع المسلم إليه سلم عن الاشكال، الثالث - تقدير المبيع ذي الكيل أو الوزن أو العدة بمقدره، الرابع - تعيين أجل مضبوط للمسلم فيه بالأيام أو الشهور أو السنين ونحو ذلك، ولو جعل الأجل إلى أوان الحصاد أو الدياس ونحو ذلك بطل، ولا فرق في الأجل بعد كونه مضبوطاً بين أن يكون قليلاً كيوم أو نصف يوم أو كثيراً كعشرين سنة، الخامس - غلبة الوجود وقت الحلول وفي البلد الذي شرط أن يسلم فيه المسلم فيه لو اشترط ذلك بحيث يكون مأمون الانقطاع ومقدور التسليم عادة.

مسألة ١ - الأحوط تعيين بلد التسليم إلا إذا كان انصراف إلى بلد العقد أو

دادم) می باشد به اینکه می گوید: «به سلم یا به سلف، صد درهم را مثلاً در مقابل یک وزنه گندم دارای این خصوصیت تا این مدت به تومی دهم» پس مسلم الیه که بایع است می گوید قبول کردم. و به سلف دادن غیر نقدین در مورد غیر آنها جایز است به اینکه هر کدام از ثمن و مثنی از غیر نقدین باشند در صورت اختلاف داشتن جنس آنها، یا اینکه هر دو یا یکی از آنها از مکیل و موزون نباشد.

و همچنین (جایز) است به سلف دادن یکی از نقدین در مورد غیر آنها و بر عکس. ولی به سلف دادن یکی از نقدین را در مورد یکی از آنها مطلقاً جایز نیست. و چیزی که ضبط آن اوصافش که قیمت و رغبت ها با اختلاف آن اختلاف پیدا می کند امکان نداشته باشد به سلف فروخته نمی شود، مانند جواهر و لؤلؤ و مزرعه و زمین ها و نظایر آنها از چیزهایی که جز با مشاهده، رفع جهالت در مورد آن نمی شود به خلاف آنچه که ضبط آن ممکن باشد به طوری که به ندرت وجود نکشاند، مانند سبزیجات و میوه ها و حبوبات مانند گندم و جو و برنج و مثل اینها. بلکه تخم مرغ و گردو و بادام و مانند اینها.

و همچنین است انواع حیوان و لبلبها و نوشابه ها و ادویه (چه بسیط و چه ترکیب شده آنها).

در بیع سلف و اموری که شرط است: اول - ذکر جنس و وصف آن به طوری که جهالت را برطرف کند. دوم - تحویل گرفتن ثمن قبل از جدا شدن از مجلس عقد، و اگر قسمتی از آن را بگیرد، سلف در آن صحیح است و در باقی باطل است، و اگر ثمن در ذمه بایع دین باشد پس اگر مدت دار باشد، جایز نیست که آن را برای «مسلم فیه» ثمن قرار دهد، و اگر حال باشد ظاهر آن است که جایز است، اگر چه خالی از اشکال نیست؛ پس احتیاط، ترک آن است. و اگر ثمن را کلی در ذمه مشتری قرار دهد سپس آن را با مالی که در ذمه بایع مسلم الیه دارد حساب کند، سالم از اشکال می شود. سوم - تعیین اندازه مبیعی که مکیل یا موزون یا شمردنی است با واحد اندازه گیری خودش. چهارم - معین نمودن سر رسید مضبوطی برای «مسلم فیه» با روزها یا ماهها یا سالها و مانند اینها. و اگر سر رسید را تا وقت درو یا کوبیدن خرمن و مانند آن قرار دهد باطل است، و بعد از آنکه مدت مضبوط بود بین آنکه کم باشد مانند یک روز یا نصف آن، یا زیاد مانند بیست سال فرقی نیست. پنجم - آنکه در وقت رسیدن مدت آن و در آن شهری که شرط شده که مسلم فیه را تحویل دهد - اگر چنین شرطی شده باشد - غالباً وجود داشته باشد به طوری که از دسترسی نداشتن به آن ایمنی داشته و تسلیم آن عادتاً مقدور باشد.

مسأله ۱ - احتیاط آن است که شهری را که باید آنجا تسلیم دهد، معین شود مگر آنکه انصراف به شهر معامله یا شهر دیگر داشته باشد.

بلد آخر.

مسألة ٢- لو جعل الأجل شهراً أو شهرين فإن كان وقوع المعاملة في أول الشهر عدّ شهراً هلالياً أو شهرين كذلك، ولا ينظر إلى نقصان الشهر وتمامه، وإن أوقعها في أثنائه فالأقوى التلفيق بأن يعدّ من الشهر الآخر ما فات وانقضى من الشهر الأول، فلو وقع في العاشر وكان الأجل شهراً حلّ الأجل في عاشر الثاني وهكذا، وربما لا يكون ثلاثين يوماً، وهو ما إذا كان الأول ناقصاً، والأحوط التصالح، لما قيل من أن اللازم عدّ ثلاثين يوماً في الفرض.

مسألة ٣- لو جعل الأجل إلى جمادى أو الربيع حمل على أقربهما، وكذا لو جعل إلى الخميس أو الجمعة، فيحلّ بأول جزء من الهلال في الأول ومن نهار اليوم في الثاني.

مسألة ٤- لو اشترى شيئاً سلفاً لم يجز بيعه قبل حلول الأجل لا على البائع ولا على غيره، سواء باعه بجنس الثمن الأول أو بغيره، وسواء كان مساوياً له أو أكثر أو أقل، ويجوز بعده سواء قبضه أم لا، على البائع وغيره بجنس الثمن وغيره، بالمساوي له أو بالأقلّ أو الأكثر ما لم يستلزم الربا.

مسألة ٥- لو دفع المسلم إليه إلى المشتري بعد الحلول الجنس الذي أسلم فيه وكان دونه من حيث الصفة أو المقدار لم يجب قبوله، وإن كان مثله يجب القبول كغيره من الديون، وكذا إذا كان فوقه من حيث الصفة بأن كان مصداقاً للموصوف مع كمال زائد، وفي غير ذلك فالظاهر عدم وجوبه، كما إذا أسلم في الفرس الشموس وأراد إعطاء المرتاض، وكذا إذا كان أكثر منه بحسب المقدار لم يجب قبول الزيادة.

مسألة ٦- إذا حلّ الأجل ولم يتمكّن البائع من أداء المسلم فيه لعارض من آفة أو عجز له من تحصيله أو إعوازه في البلد مع عدم إمكان جلبه من غيره إلى غير ذلك من الأعذار حتى انقضى الأجل كان المشتري بالخيار بين أن يفسخ ويرجع

مسئله ۲- اگر مدت، یک ماه یا دو ماه قرار داده شود، پس اگر انجام معامله در اول ماه باشد باید یک ماه یا دو ماه قمری حساب شود، و به کم داشتن و تمام بودن ماه توجه نمی شود، و اگر در اثنای ماه آن را واقع سازند اقوی آن است که باید تلفیق شود، به این ترتیب که از ماه آخری آنچه از ماه اولی گذشته باشد شماره می شود پس اگر (معامله) دهم ماه واقع شده باشد و مدت، یک ماه باشد، دهم ماه دوم مدت فرا می رسد و هکذا.

پس چه بسا سی روز نمی شود و آن وقتی است که ماه اول کم داشته باشد؛ و احتیاطاً مصالحه کردن است زیرا در همین فرض گفته شده که لازم است سی روز حساب شود.

مسئله ۳- اگر مدت را تا ماه جمادی یا ربیع قرار دهند به نزدیکترین آنها حمل می شود. و همچنین است اگر مدت تا پنجشنبه یا جمعه قرار داده شود پس با اولین جزء هلال (جمادی و ربیع اول) در فرض اول، و اولین جزء از روز (پنجشنبه یا جمعه) در فرض دوم، مدت فرا می رسد.

مسئله ۴- اگر چیزی را به سلف خریده باشد، قبل از رسیدن و قتش فروش آن نه به فروشنده و نه به غیر او جایز نیست، چه آن را به جنس ثمن اول بفروشد یا به غیر آن جنس. و چه مساوی ثمن اول باشد یا بیشتر یا کمتر.

و بعد از رسیدن وقت، فروش آن جایز است، چه آن را تحویل گرفته باشد یا نه، به بایع بفروشد و (یا به) غیر او، به جنس ثمن باشد و (یا به) غیر آن، به مساوی آن باشد یا به کمتر. یا به بیشتر، مادامی که مستلزم ربا نشود.

مسئله ۵- اگر (فروشنده) مسلم الیه بعد از رسیدن مدت، جنسی را که پیش فروش کرده به مشتری پردازد ولی از حیث خصوصیات یا مقدار کمتر از آن باشد قبول آن واجب نیست، و اگر مثل آن باشد قبول آن واجب است مانند دین های دیگر و همچنین (قبول آن واجب) است اگر از نظر کیفیت بالاتر از آن باشد به این که از مصادیق جنسی باشد که اوصافش ذکر شده همراه با کمال زیادتری، و در غیر این صورت ظاهر آن است که (قبول کردن) واجب نیست، مانند اینکه پیش فروش در مورد اسب چموش باشد و بخواهد اسب تربیت شده بدهد. و همچنین اگر آنچه را می پردازد مقدارش بیشتر باشد، قبول کردن زیادی واجب نیست.

مسئله ۶- وقتی مدت برسد و بایع به خاطر عوارضی - مانند آفت یا ناتوان بودن از تحصیل آن یا کمیاب بودن در شهر و امکان نداشتن تحصیل آن از جای دیگر و عذرهای دیگر - نتواند مسلم فیه را به خریدار بدهد، تا اینکه وقت بگذرد، خریدار مخیر است بین اینکه فسخ کند و ثمن و

بشمنه ورأس ماله، ويصبر إلى أن يتمكن البائع من الأداء، وليس له إلزامه بقيمته وقت حلول الأجل على الأقوى.

القول في المراجعة والمواضعة والتولية

ما يقع من المتعاملين في مقام البيع والشراء على نحوين: أحدهما: أن لا يقع منها إلا المفاضلة وتعيين الثمن والمثمن من دون ملاحظة رأس المال وأن في هذه المعاملة نفعاً للبائع أو خسراناً، فيوقعان البيع على شيء معلوم بشمن معلوم، ويسمى ذلك البيع بالمساومة، وهو أفضل أنواعه.

وثانيهما: أن يكون الملحوظ كونها رابحة أو خاسرة أو لا رابحة ولا خاسرة، ومن هذه الجهة ينقسم البيع إلى المراجعة والمواضعة والتولية، فالأول البيع برأس المال مع الزيادة، والثاني البيع مع النقيصة، والثالث البيع بلا زيادة أو نقيصة، ولا بد في تحقق هذه العناوين من إيقاع عقده بما يفيد أحدها، ويعتبر في الأولى تعيين مقدار الربح، وفي الثانية مقدار النقصان: فيقال في الأولى: بعتك بما اشتريت مع ربح كذا، فيقبل المشتري، وفي الثانية: بعتك بما اشتريت مع نقصان كذا، وفي الثالثة: بعتك بما اشتريت.

مسألة ١ - لو قال البائع في المراجعة: بعتك هذا بمائة وربع درهم في كل عشرة، وفي المواضعة بوضيعة درهم في كل عشرة فان تبين عنده مبلغ الثمن ومقداره صح البيع على الأقوى على كراهية، بل الصحة لا تخلو من قوة إن لم يتبين له ذلك بعد ضم الربح وتنقيص الوضيعة عند البيع.

مسألة ٢ - لو تعددت النقود واختلف سعرها وصرفها لا بد من ذكر النقد والصرف وأنه اشتراه بأي نقد وأي مقدار كان صرفه، وكذا لا بد من ذكر الشروط والأجل ونحو ذلك مما يتفاوت لأجلها الثمن.

سرمایه اش را بگیرد، و بین اینکه صبر کند تا فروشنده از پرداخت آن متمکن گردد و بنابر اقوی حق ندارد که او را به قیمت وقت رسیدن مدت، ملزم نماید.

گفتاری در مورد مباحثه و مواضعه و تولیه

آنچه از دو معامله گر در مقام خرید و فروش واقع می شود دوگونه است: یکی از آنها این است که از آنان به جز گفتگو و تعیین کردن ثمن و مثنی، بدون ملاحظه سرمایه و (بدون ملاحظه) اینکه در این معامله برای بایع نفع است یا ضرر، چیز دیگری انجام نگیرد؛ پس بیع را بر چیز معلوم در مقابل ثمن معلومی، واقع می سازند، و این بیع به نام «مساومه» نامیده می شود و آن افضل انواع بیع است.

و دوم آنها این است که ملاحظه سود که آیا معامله سودآور است یا زیان آور یا نه سودآور و نه زیان آور و از این جهت، بیع به «مباحثه» و «مواضعه» و «تولیه» تقسیم می شود.

پس اولی عبارت است از فروختن به سرمایه با زیاده. و دومی فروختن با نقیصه است. و سومی فروختن بدون زیاده یا نقیصه است. و حتماً در تحقق این عناوین باید عقدش را طوری واقع ساخت که یکی از آنها را بفهماند.

و در اولی تعیین مقدار سود، و در دومی تعیین مقدار نقیصه، لازم است؛ پس در اولی گفته می شود: فروختم به توبه آنچه خریدم با این قدر سود. و مشتری قبول می کند. و در دومی (می گوید): فروختم به توبه آنچه خریدم با این قدر کمتر. و در سومی (می گوید): فروختم به توبه آنچه خریده ام.

مسئله ۱- اگر بایع در مباحثه بگوید: این را به تو فروختم به صد با سود یک درهم در هر ده تا، و در مواضعه (بگوید): با کم کردن یک درهم در هر ده تا، پس اگر مبلغ ثمن و مقدار آن نزد او معلوم باشد، بنابر اقوی بیع با کراهت، صحیح است، بلکه صحت آن خالی از قوت نیست اگر چه برای او مقدار ثمن بعد از ضمیمه نمودن ربح و کم کردن نقیصه، در وقت بیع، معلوم نباشد.

مسئله ۲- اگر نقود (و ارزها) متعدد باشد و قیمت و صرف آنها (هم) مختلف باشد، باید نقد و صرف آن را ذکر کنند و اینکه او با کدام نقد خریده و چه مقدار صرف آن بوده است. و همچنین باید شروط و مدت و مانند آن را از چیزهایی که ثمن به خاطر آن متفاوت می شود، ذکر کند.

مسألة ٣ - لو اشترى متاعاً بثمن معين ولم يحدث فيه ما يوجب زيادة قيمته فرأس ماله ذلك الثمن، فلا يجوز الاخبار بغيره، وإن أحدث فيه ذلك فإن كان بعمل نفسه لم يجوز أن يضم أجره عمله الى الثمن المسمى ويخبر بأن رأس ماله كذا أو اشتريته بكذا، بل عبارته الصادقة أن يقول: اشتريته بكذا - وأخبر بالثمن المسمى - وعملت فيه كذا، وإن كان باستيجار غيره جاز أن يضم الأجرة الى الثمن ويخبر بأنه تقوم عليّ بكذا وإن لم يجوز أن يقول: اشتريته بكذا أو رأس ماله كذا، ولو اشترى معيباً ورجع بالأرش الى البائع له أن يخبر بالواقعة، وله أن يسقط مقدار الأرش من الثمن ويجعل رأس ماله ما بقي وأخبر به، وليس له أن يخبر بالثمن المسمى من دون إسقاط قدر الأرش، ولو حط البائع بعض الثمن بعد البيع تفضلاً جاز أن يخبر بالأصل من دون إسقاط الحطيطة.

مسألة ٤ - يجوز أن يبيع متاعاً ثم يشتريه بزيادة أو نقيصة إن لم يشترط على المشتري بيعه منه وإن كان من قصدهما ذلك، وبذلك ربما يحتال من أراد أن يجعل رأس ماله أزيد مما اشترى بأن يبيعه من ابنه مثلاً بثمن أزيد ثم يشتريه بذلك الثمن للاخبار به في المراجعة، وهذا وإن لم يكذب في رأس ماله إن كان البيع والشراء من ابنه جداً وصح بيعه على أي حال لكنه خيانة وغش، فلا يجوز ارتكابه، نعم لولم يكن ذلك عن مواطاة وبقصد الاحتيال جاز ولا محذور فيه.

مسألة ٥ - لو ظهر كذب البائع في إخباره برأس المال صح البيع، وتخبر المشتري بين فسخه وإمضائه بتمام الثمن، ولا فرق بين تعمد الكذب وصدوره غلطاً أو اشتباهاً من هذه الجهة، وهل يسقط هذا الخيار بالتلف؟ فيه إشكال، ولا يبعد عدم السقوط.

مسألة ٦ - لو سلم التاجر متاعاً الى الدلال ليبيعه له فقومه عليه بثمن معين و جعل ما زاد عليه له بأن قال له: بعه عشرة رأس ماله فما زاد عليه فهو لك لم يجوز له أن يبيعه مراجعة بأن يجعل رأس المال ما قوم عليه التاجر ويزيد عليه مقداراً

مسئله ۳- اگر کالایی را به ثمن معینی بخرد و کار تازه‌ای که موجب زیادی قیمت می‌شود در آن نکند پس مایه‌اش همان ثمن است و خبر دادن به غیر آن جایز نیست. ولی اگر چنین کاری را در آن کرده باشد پس اگر با عمل خودش باشد، ضمیمه نمودن اجرت کارش به ثمن مستی (ثمنی را که اول داده است) و خبر دادن به این که مایه‌اش اینقدر است یا اینقدر آن را خریده‌ام، جایز نیست، بلکه عبارت راست آن این است که بگوید: اینقدر خریده‌ام. و همان ثمن مستی را ذکر کند. و در آن این کار را کرده‌ام. و اگر آن کار تازه با اجیر کردن غیر باشد، جایز است که اجرت اجیر را روی ثمن بکشد و خبر دهد که این قدر برایم قیمت برداشته است، اگر چه جایز نیست بگوید: آن را اینقدر خریده‌ام، یا سرمایه‌اش اینقدر است. و اگر معیوب را بخرد و برای تفاوت به بایع رجوع کند (و آن را بگیرد) می‌تواند جریان را خبر دهد. و می‌تواند مقدار تفاوت را از ثمن بپندازد و باقیمانده را مایه قرار دهد و به آن خبر دهد. و حق ندارد به ثمن مستی بدون کم کردن مقدار تفاوت خبر دهد. و اگر بایع بعد از بیع قسمتی از ثمن را تفضلاً تخفیف داد، جایز است به اصل ثمن بدون اسقاط تخفیفی، خبر دهد.

مسئله ۴- جایز است که کالایی را بفروشد سپس آن را با زیاده یا نقیصه بخرد در صورتی که بر مشتری شرط نکرده باشد که آن را به او بفروشد اگر چه قصدشان این باشد. و با این شیوه چه بسا حيله کند کسی که بخواهد مایه‌اش را بیشتر از آنچه خریده قرار دهد، به این ترتیب که آن را مثلاً به پسرش با ثمن بیشتر می‌فروشد سپس آن را به همان قیمت می‌خرد برای آنکه درمراجعه، به آن اخبار کند؛ و این شخص در صورتی که خرید و فروش جدی با پسرش نموده باشد، اگر چه در رأس المال دروغ نگفته و معامله‌اش به هر حال صحیح است؛ لیکن این کار خیانت و غش است پس ارتکاب آن جایز نیست. البته اگر این کار با هماهنگی و به قصد حيله گری نباشد جایز است و محذوری در آن نیست.

مسئله ۵- اگر دروغ فروشنده در خبر دادن به رأس المال، آشکار شود بیع صحیح است و خریدار بین فسخ آن و امضای آن با تمام ثمن مختیر است؛ و از این جهت فرقی نیست بین اینکه عمداً دروغ گفته باشد و یا آنکه از روی غلط یا اشتباه باشد. و آیا این خیابا تلف، ساقط می‌شود (یا نه)؟ دارای اشکال است و بعید نیست که ساقط نشود.

مسئله ۶- اگر تاجر، کالایی را به دلال بدهد تا برای او بفروشد و آن را برای او به ثمن معینی قیمت بگذارد و مازاد بر آن را برای او قرار دهد، به اینکه به او بگوید: «بفروش آن را، ده رأس المال آن، و آنچه بر آن اضافه شد، مال خودت باشد». برای دلال جایز نیست به طور مراجعه بفروشد به اینکه رأس المال را به قیمتی که تاجر برایش نموده قرار دهد، و مقداری به عنوان سود بر آن بیفزاید، بلکه لازم است یا به طور مساومه بفروشد یا آنچه را که واقع قضیه است بیان کند

٤٤٤ _____ في بيع الثمار

بعنوان الربح، بل اللازم إما بيعه مساومة أو يبين ما هو الواقع من أن ما قوم علي التاجر كذا وأنا أريد النفع كذا، فان باعه بزيادة كانت الزيادة له، وإن باعه بما قوم عليه صح البيع، والثن للتاجر، وهو لم يستحق شيئاً وإن كان الأحوط إرضاءه، وإن باعه بالأقل يكون فضولياً يتوقف على إجازة التاجر.

مسألة ٧- لو اشترى شخص متاعاً أو داراً أو غيرها جاز أن يشرك فيه غيره بما اشتراه بأن يشركه فيه بالمناصفة بنصف الثمن أو بالمثالثة بثلثه وهكذا، ويجوز إيقاعه بلفظ التشريك بأن يقول: شركتك في هذا المتاع نصفه بنصف الثمن أو ثلثه بثلثه مثلاً فقال: قبلت، ولو أطلق لا يبعد إنصرافه إلى المناصفة، وهل هو بيع أو عنوان مستقل؟ كل محتمل، وعلى الأول فهو بيع التولية.

القول في بيع الثمار

على النخيل والأشجار المسمى في العرف الحاضر بالضمان، ويلحق بها الزرع والخضراوات.

مسألة ١- لا يجوز بيع الثمار على النخيل والأشجار قبل بروزها وظهورها عاماً واحداً بلا ضمنية، ويجوز بيعها عامين فما زاد أو مع الضمنية وأما بعد ظهورها فان بدا صلاحها أو كان في عامين أو مع الضمنية جاز بيعها بلا إشكال، ومع انتفاء الثلاثة فيه قولان، أقواهما الجواز مع الكراهة، ولا يبعد أن تكون للكراهة مراتب إلى بلوغ الثمرة وترتفع به.

مسألة ٢- بدو الصلاح في التمر إجماره أو إصفراره، وفي غيره انعقاد حبه بعد تناثر ورده وصيرورته مأموناً من الآفة.

مسألة ٣- يعتبر في الضمنية في مورد الاحتياج إليها كونها مما يجوز بيعها منفردة وكونها مملوكة للمالك، ومنها الأصول لو بيعت مع الثمرة، وهل يعتبر

که آنچه تاجر برای من قیمت گذاشته است این مفدار است و من هم اینقدر منفعت می خواهم. و پس از این اگر آن را با زیاده بفروشد، زیادی مال خود او است، و اگر آن را به مقداری که تاجر برایش قیمت گذارده بفروشد بیع صحیح است، و ثمن مال تاجر است و دلال چیزی را استحقاق ندارد، اگر چه احتیاط آن است که (تاجر) او را راضی کند. و اگر آن را به کمتر (از قیمت تاجر) بفروشد فضولی می باشد که متوقف بر اجازه تاجر است.

مسئله ۷. اگر شخصی کالایی یا خانه ای یا غیر آنها را بخرد جایز است که دیگری را در آن به آنچه خریده است شریک کند به این که «بالمناصفه» یا نصف ثمن، یا «بالمثلثه» به ثلث آن و هکذا، او را شریک نماید و جایز است آن را با لفظ تشریک (شریک کردن) واقع سازد به این که بگوید: «تورا شریک کردم در این کالا نصف آن را به نصف ثمن، یا ثلث آن را به ثلث ثمن مثلاً» سپس او بگوید: «قبول کردم» و اگر (شریک کردن را) به طور مطلق بگذارد بعید نیست که انصراف به نصف نمودن آن داشته باشد. و آیا این بیع است یا عنوان مستقلی است؟ هر کدام آنها مورد احتمال است و بنابر اینکه بیع باشد، بیع تولیه است.

گفتاری در مورد فروش میوه جات

(که) بر درختان خرما و دیگر درختها (است) و در عرف این زمان به نام ضمان نامیده می شود. و به آنها کشتها و سبزیجات ملحق می شود.

مسئله ۱. فروختن میوه ها روی درختان خرما و سایر درختها قبل از بروز و نمودار شدن آنها یک سال بدون ضمیمه، جایز نیست. و فروش آن دو سال و بیشتر، یا با ضمیمه جایز است. و اقا بعد از نمودار شدن آنها چنانچه صلاح آنها آشکار شده باشد یا در دو سال یا با ضمیمه باشد بیع آنها بدون اشکال جایز است. و در صورتی که هیچ یک از این سه نباشد دوقول در آن است که اقوای آنها جواز معامله با کراهت است؛ و بعید نیست کراهت مراتبی داشته باشد تا آنکه میوه برسد و با رسیدن، برطرف شود.

مسئله ۲. آشکار شدن صلاح در خرما، سرخ شدن یا زرد شدن آن است و در غیر خرما، بسته شدن دانه آن بعد از ریختن گل آن و در امن قرار گرفتن آن از آفت است.

مسئله ۳. در موردی که احتیاج به ضمیمه است، معتبر است از چیزهایی باشد که به تنهایی بیع آن جایز است، و اینکه ملک مالک (میوه) باشد. و از مصادیق ضمیمه است درختها اگر با میوه فروخته شود؛ و آیا معتبر است که میوه تابع ضمیمه (و طفیلی آن) باشد یا نه؟ اقوی آن است

كون الثمرة تابعة أو لا؟ الأقوى عدمه.

مسألة ٤- لو ظهر بعض ثمرة البستان جاز بيع ثمرته أجمع: الموجودة والمتجددة في تلك السنة، سواء اتحدت الشجرة أو تكثرت، وسواء اختلف الجنس أو اتحد، وكذلك لو أدركت ثمرة بستان جاز بيعها مع ثمرة بستان آخر لم تدرك.

مسألة ٥- لو كانت الشجرة تثمر في سنة واحدة مرتين فالظاهر أن ذلك بمنزلة عامين، فيجوز بيع المرتين قبل الظهور.

مسألة ٦- لو باع الثمرة سنة أو أزيد ثم باع الأصول من شخص آخر لم يبطل بيع الثمرة، فتنقل الأصول إلى المشتري مسلوبة المنفعة، ولو كان جاهلاً كان له الخيار في الفسخ، وكذا لا يبطل بيع الثمار بموت بائعها ولا بموت مشتريها، بل تنتقل الأصول في الأول إلى ورثة البائع مسلوبة المنفعة، والثمرة في الثاني إلى ورثة المشتري.

مسألة ٧- لو باع بالثمرة بعد ظهورها أو بدو صلاحها فأصيبت بأفة سماوية أو أرضية قبل قبضها - وهو التخلية على وجه مرّ في باب القبض - كان من مال بائعها، والظاهر إلحاق النهب والسرقة ونحوهما بالآفة، نعم لو كان المتلف شخصاً معيناً كان المشتري بالخيار بين الفسخ والامضاء ومطالبة المتلف بالبدل، ولو كان المتلف بعد القبض كان من مال المشتري ولم يرجع إلى البائع.

مسألة ٨- يجوز أن يستثنى البائع لنفسه حصّة مشاعة من الثمر كالثلث والربع، أو مقداراً معيناً كمنّ أو مئین، كما أن له أن يستثنى ثمرة نخيل أو شجر معين، فان خاست الثمرة سقط من الثنيا بحسابه في الأول والأحوط التصالح في الثاني.

مسألة ٩- يجوز بيع الثمرة على النخل والشجر بكلّ شيء يصح أن يجعل ثمناً في أنواع البيوع من النقود والأمتعة وغيرها، بل المنافع والأعمال ونحوهما، نعم لا يجوز بيع التمر على النخيل بالتمر سواء كان من تمرها أو تمر آخر على النخيل أو موضوعاً على الأرض، وهذا يسمى بالمزبنة، والأحوط إلحاق ثمرة ما عدا

که لازم نیست.

مسئله ۴ - اگر بعضی از میوه های باغ نمودار شده باشد فروختن تمام میوه آن چه میوه های موجود چه میوه های دیگری که در آن سال می آورد، جایز است، خواه درخت یکی باشد یا بیشتر، و خواه جنس میوه مختلف باشد یا یکی و همچنین اگر بیع میوه باغی برسد، فروختن آن با میوه باغ دیگری که نرسیده است جایز است.

مسئله ۵ - اگر درختی در یک سال دو مرتبه میوه می دهد، ظاهر آن است که این دو بار میوه دادن به منزله دو سال می باشد؛ پس جایز است میوه هر دو مرتبه را پیش از نمودار شدن بفروشد.

مسئله ۶ - اگر میوه را یک سال یا بیشتر بفروشد، سپس درختها را به شخص دیگر بفروشد، بیع میوه باطل نمی شود؛ بنابر این درختها به خریدار به طور مسلوب المنفعه، منتقل می گردد، و اگر مشتری نمی دانسته، خیار فسخ دارد. و همچنین فروش میوه ها نه با مرگ فروشنده اش و نه با مرگ خریدارش، باطل نمی شود بلکه در صورت اول، درختها به ورثه فروشنده به طور مسلوب المنفعه منتقل می شود و در صورت دوم میوه به ورثه خریدار انتقال پیدا می کند.

مسئله ۷ - اگر میوه را بعد از نمودار شدن آنها یا آشکار شدن صلاح آنها بفروشد سپس قبل از تحویل گرفتن آنها - که همان تخلیه است به همان صورت که در باب قبض گذشت - آفت آسمانی یا زمینی به آن برسد، از مال بایع آن می باشد. و ظاهر آن است که غارت و دزدی و مانند اینها ملحق به آفت می باشند. البته اگر تلف کننده شخص معینی باشد، خریدار بین اینکه فسخ کند، و یا امضا کند و از تلف کننده مطالبه عوض نماید مخیر است. و اگر تلف بعد از تحویل گرفتن باشد از مال مشتری می باشد و به بایع رجوع نمی کند.

مسئله ۸ - جایز است فروشنده برای خودش سهم مشاعی را - مانند ثلث و ربع - و یا مقدار معینی را مانند یک من یا دو من، استثناء کند. کما اینکه حق دارد میوه درخت خرما یا درخت معینی را برای خودش استثناء کند. پس اگر میوه کم آمد از مقدار استثناء به حسابش، در صورت اول (یعنی مشاع بودن استثناء) ساقط می شود.

و در صورت دوم احتیاط آن است که مصالحه نمایند.

مسئله ۹ - فروختن میوه بر درخت خرما و درخت (دیگر) به هر چیزی که صحیح است در انواع بیع ها ثمن قرار بگیرد، از نقدها و کالاهای غیر اینها، جایز است؛ بلکه به منافع و عمل ها و مانند اینها (نیز جایز است). ولی فروختن خرما، روی درخت به خرما جایز نیست چه از خرما همان درخت باشد یا از خرما دیگری که بر درخت است و یا در زمین قرار گرفته است. و این معامله بنام «مزابنه» نامیده می شود و احتیاط آن است که میوه درختهای دیگر - غیر درخت خرما - به خرما ملحق شود.

النخل من الأشجار بها، فلا تباع بجنسها، وإن كان الأقوى عدم الالحاق، نعم لا يجوز بيعها بمقدار منها على الأقوى.

مسألة ١٠ - يجوز أن يبيع ما اشتراه من الثمرة بزيادة عما ابتاعه أو بنقصان قبل قبضه وبعده.

مسألة ١١ - لا يجوز بيع الزرع بذراً قبل ظهوره، وفي جواز الصلح عليه وجه، وبيعه تبعاً للأرض لو باعها وأدخله في المبيع بالشرط محل إشكال، وأما بعد ظهوره وطلوع خضرته فيجوز بيعه قصيلاً بأن يبيعه بعنوانه وأن يقطعه المشتري قبل أن يسنبل، سواء بلغ أو أن قصله أو لم يبلغ وعين مدة لا بقاءه، وإن أطلق فله إبقاؤه إلى أو أن قصله، ويجب على المشتري قطعه إذا بلغ أو أنه إذا رضي البائع، ولو لم يرض به ولم يقطعه المشتري فللبائع قطعه، والأحوط أن يكون بعد الاستئذان من الحاكم مع الامكان، وله تركه والمطالبة بأجرة أرضه مدة بقاءه وارش نقصها على فرضه، ولو أبقاه إلى أن طلعت سنبلته فهل تكون ملكاً للمشتري أو للبائع أو هما شريكان؟ وجوه، والأحوط التصالح، وكما يجوز بيع الزرع قصيلاً يجوز بيعه من أصله، لا بعنوان كونه قصيلاً وبشرط أن يقطعه، فهو ملك للمشتري إن شاء قصله وإن شاء تركه إلى أن يسنبل.

مسألة ١٢ - لا يجوز بيع السنبل قبل ظهوره وانعقاد حبه، ويجوز بعد انعقاده، سواء كان حبه بارزاً كالشعير أو مستوراً كالحنطة، منفرداً أو مع أصوله، قائماً أو حصيداً، ولا يجوز بيعه بحب من جنسه بأن يباع سنابل الحنطة بالحنطة وسنابل الشعير بالشعير على الأحوط، وهذا يسمى بالمحاكلة، وفي شمولها لبيع سنبل الحنطة بالشعير وسنبل الشعير بالحنطة إشكال، لكن لا يترك الاحتياط خصوصاً في سنبل الشعير بالحنطة، والأقوى عدم جريان هذا الحكم في غيرهما كالأرز والذرة وغيرهما وإن كان جريانه أحوط، نعم الأقوى عدم جواز بيع كل بمقدار حصل منه.

یس به جنس خود فروخته نشود، اگر چه اقوی آن است که الحاق نشود، ولی فروختن آن به مقداری از خودش بنابر اقوی جایز نیست.

مسأله ۱۰ - جایز است، میوه ای را که خریده به زیادتر از خریدش یا کمتر از آن، قبل از قبض و بعد از قبض، بفروشد.

مسأله ۱۱ - فروختن کشت در حالی که بذراست قبل از نمودار شدن کشت، جایز نیست. و در جواز صلح بر آن وجهی است. و فروختن آن به تبعیت از زمین اگر زمین را بفروشد، و با شرط کشت را داخل مبیع کند، مورد اشکال است. و اما بعد از نمودار شدن و برآمدن سبزش پس فروختن آن به صورت قصیل (سبزچین) جایز است، به اینکه به عنوان سبزچین، آن را بفروشد و قبل از آن که خوشه ببندد، خریدار آن را قطع نماید، چه وقت سبزچیدن آن رسیده باشد یا نرسیده باشد؛ و مدتی برای بقای آن معین کند، و اگر مطلق باشد خریدار حق ابقای آن را تا وقت سبزچیدن آن دارد، و بر خریدار واجب است هرگاه زمان سبزچیدن آن رسید، آن را قطع نماید مگر اینکه فروشنده راضی به آن باشد. و اگر فروشنده راضی به آن نباشد و خریدار آن را قطع نماید، فروشنده حق قطع آن را دارد، و احتیاط آن است که (چیدن فروشنده) در صورت امکان، بعد از اذن خواستن از حاکم شرع باشد، و فروشنده حق دارد آن را به حال خود رها کند و اجرت زمینش را در مدتی که در آن باقی مانده و تفاوت نقص زمین را - در صورتی که نقصی باشد - مطالبه نماید. و اگر آن را باقی گذاشت تا خوشه آورد، آیا ملک خریدار می باشد یا فروشنده یا هر دو شریک می باشند؟ چند وجه است و احتیاط آن است که مصالحه نمایند. و همانطوری که بیع کشت به عنوان سبزچین، جایز است، بیع آن از ریشه هم جایز می باشد نه به عنوان این که چیده شود و به شرطی که آن را قطع نماید؛ پس زراعت ملک خریدار می شود اگر بخواهد آن را می چیند و اگر بخواهد آن را رها می کند تا خوشه بیاورد.

مسأله ۱۲ - فروختن خوشه قبل از نمودار شدنش و بسته شدن دانه اش، جایز نیست و بعد از بسته شدن آن جایز است، چه دانه اش آشکار باشد مانند جویا پوشیده باشد مانند گندم، چه تنها (خوشه فروخته شود) یا با ساقه اش، سرپا (بفروشد) یا دروشده (باشد). و فروختن آن به دانه ای که از جنس خودش است به اینکه خوشه های گندم به گندم و خوشه های جوبه جوفروخته شود. بنابر احتیاط جایز نیست. و این معامله به نام «محاقله» نامیده می شود و در اینکه بیع محاقله شامل فروختن خوشه گندم به جو و خوشه جوبه گندم شود، اشکال است لیکن احتیاط ترک نشود خصوصاً در مورد (فروش) خوشه جوبه گندم. و اقوی آن است که این حکم در غیر گندم و جومانند برنج و ذرت و غیر اینها جاری نیست اگر چه جریان حکم (در اینها) موافق احتیاط است. ولی اقوی آن است که بیع هر کدام از آنها به مقداری که از آن حاصل می شود، جایز نیست.

مسألة ١٣ - لا يجوز بيع الخضر كالخيار والبادنجان والبطيخ و نحوها قبل ظهورها، و يجوز بعد انعقادها و ظهورها لقطة واحدة أو لقطات معلومة، والمرجع في اللقطة الى عرف الزراع وعاداتهم، والظاهر أن ما يلتقط منها من الباكورة لا تعد لقطة.

مسألة ١٤ - انما يجوز بيع الخضر كالخيار والبطيخ مع مشاهدة ما يمكن مشاهدته في خلال الأوراق، ولا يضر عدم مشاهدة بعضها المستور كما لا يضر عدم بلوغ رشدتها كلاً أو بعضاً، وكذا لا يضر انعدام ما عدا الأولى من اللقطات بعد ضمها إليها.

مسألة ١٥ - إذا كانت الخضر مما كان المقصود منها مستوراً في الأرض كالجزر والشلجم يشكل جواز بيعها قبل قلعها، نعم في مثل البصل مما كان الظاهر منه أيضاً مقصوداً يجوز بيعه منفرداً ومع أصوله.

مسألة ١٦ - يجوز بيع نحو الرطبة والكراث والنعناع بعد الظهور جزء و جزات معينة، وكذا ورق التوت والحناء خرطة و خرطات، والمرجع في الجزء والخرطة هو العرف والعادة، ولا يضر انعدام بعض الأوراق بعد وجود مقدار يكفي للخرط وإن لم يبلغ أوان خرطه فيضم الموجود الى المعدوم.

مسألة ١٧ - لو كان نخل أو شجر أو زرع بين إثنين مثلاً بالمناصفة يجوز أن يتقبل أحد الشريكين حصة صاحبه بخرض معلوم، بأن يخرص المجموع بمقدار فيقبل أن يكون المجموع له، و يدفع لصاحبه من الثمرة نصف المجموع بحسب خرصه زاد أو نقص، و يرضى به صاحبه، والظاهر أنه معاملة خاصة برأسها، كما أن الظاهر أنه ليس له صيغة خاصة، فيكفي كل لفظ يكون ظاهراً في المقصود بحسب متفاهم العرف.

مسألة ١٨ - من مرّ بثمره نخل أو شجر مجتازاً لا قاصداً لأجل الأكل جاز له أن يأكل منها بمقدار شبعه و حاجته من دون أن يحمل منها شيئاً، ومن دون

مسأله ۱۳- بیع سبزه‌ها مانند خیار و بادنجان و خربزه و مانند اینها قبل از ظهورشان جایز نیست؛ و بیع آنها بعد از بسته شدن و ظهور آنها یک چین یا چند چین معلوم، جایز است، و مرجع در یک چین، عرف کشاورزها و عادت آنها است، و ظاهر آن است که نوبری که از آن چیده می‌شود، به عنوان یک چین، حساب نمی‌شود.

مسأله ۱۴- بیع سبزه‌ها مانند خیار و خربزه با مشاهده آنچه که در لابلای برگها دیدن آن ممکن است جایز می‌باشد، و مشاهده نکردن بعضی از آنها که (در زیر برگها) پوشیده است، ضرر نمی‌رساند، کما اینکه نرسیدن رشد همه یا بعضی از آنها، ضرری ندارد.

و همچنین موجود نبودن چینهای غیر چین اول بعد از ضمیمه کردن آنها به چین اول، ضرری نمی‌رساند.

مسأله ۱۵- در صورتی که سبزه از آن قسمی باشد که مقصود از آن همانست که زیرزمین پوشیده است مانند هویج و شلغم، فروش آنها قبل از درآوردن آنها، مشکل است.

ولی در مانند پیاز که قسمت ظاهر آن هم مقصود است، فروش قسمت نمایان آن تنهایی و با ریشه جایز است.

مسأله ۱۶- فروش مانند سبزی تازه و تره و نعناع بعد از ظاهر شدن، یک چین و چند چین معین جایز است.

و همچنین است برگ توت و حناء به طور کشیدن یک مرتبه و چند مرتبه (یک چین و چند چین) و مرجع در یک چین (چه به صورت بریدن و چه به صورت کشیدن)، عرف و عادت مردم است، و وجود نداشتن بعضی از برگها بعد از آنکه مقداری وجود داشت که برای کشیدن کفایت کند، ضرر نمی‌رساند اگر چه هنگام کشیدن آن نرسیده باشد، پس موجود به معدوم ضمیمه می‌شود.

مسأله ۱۷- اگر درخت خرما یا درخت دیگری زراعتی بین مثلاً دو نفر «به طور نصف و نصف باشد»، جایز است یکی از دو شریک حصه (شریک) همراهش را به تخمین معلومی قبول کند، به اینکه تمام آن به مقداری تخمین زده می‌شود، پس قبول می‌کند که مجموع مال او باشد و به طرفش نصف مجموعی را که تخمین زده شده بدهد، خواه (بعداً) زیاد بیاید یا کم و طرف به آن راضی می‌شود. و ظاهر این است که این خودش معامله مخصوص و مستقلی است کما اینکه ظاهر آن است که صیغه خاصی ندارد؛ پس هر لفظی که به حسب فهم عرف دلالت بر مقصود کند، کفایت می‌کند.

مسأله ۱۸- کسی که به میوه درخت خرما یا درخت دیگری به طور گذرا عبور کند- نه آنکه قصدش خوردن آن باشد- برای او جایز است که به اندازه نیاز و سیری بخورد بدون آنکه چیزی از

إفساد للأغصان أو إتلاف للثمار، والظاهر عدم الفرق بين ما كان على الشجر أو متساقطاً عنه، والأحوط الاقتصار على ما إذا لم يعلم كراهة المالك .

القول في بيع الحيوان

مسألة ١ - كل حيوان مملوك كما يجوز بيع جميعه يجوز بيع بعضه المشاع كالنصف والرابع، و أما جزؤه المعين كرأسه وجلده أو يده ورجله أو نصفه الذي فيه رأسه مثلاً فان كان مما لا يؤكل لحمه أو لم يكن المقصود منه اللحم بل الركوب والحمل وإدارة الرحى ونحو ذلك لم يجز بيعه، نعم لو كان مالا يؤكل قابلاً للتذكية يجوز بيع جلده، وكذا ما لم يكن المقصود منه اللحم كالفرس والحمار إذا أريد ذبحه لإهابه يجوز بيعه، وأما إذا كان المقصود منه اللحم والذبح مثل ما يشتريه القصابون ويبيع منهم فالظاهر صحة بيعه، فان ذبحه فللمشتري ما اشتراه، وإن باعه يكون شريكاً في الثمن بنسبة ماله بأن ينسب قيمة الرأس والجلد مثلاً على تقدير الذبح إلى قيمة البقية، فله من الثمن بتلك النسبة، وكذا الحال فيما لو باع حيواناً قصد به اللحم واستثنى الرأس والجلد، أو اشترك إثنان أو جماعة وشرط أحدهم لنفسه الرأس والجلد أو الرأس والقوائم مثلاً أو اشترى شخص حيواناً ثم شرك غيره معه في الرأس والجلد مثلاً، فيصح في الجميع فيما يراد ذبحه، فاذا ذبح يستحق العين، وإلا كان شريكاً بالنسبة كما مر.

مسألة ٢ - لو قال شخص لآخر: اشتر حيواناً مثلاً بشركتي كان ذلك منه توكيلاً في الشراء، فلو اشتراه بحسب أمره كان المبيع بينهما نصفين إلا إذا صرح بكون الشركة على نحو آخر، ولو دفع المأمور عن الأمر ما عليه من الثمن ليس له الرجوع إليه ما لم تكن قرينة تقتضي أن المقصود الشراء له ودفع ما عليه عنه كالشراء مثلاً من مكان بعيد لا يدفع المبيع حتى يدفع الثمن، فحينئذ يرجع إليه.

آن با خود بردارد و بدون آنکه شاخه‌ها را خراب کند یا میوه‌ها را تلف نماید. و ظاهر آن است که بین میوه‌ای که به درخت باشد یا از آن افتاده باشد، فرقی نیست. و احتیاط آن است که به موردی که نمی‌داند مالک، کراهت دارد، اکتفا کند.

گفتاری در مورد فروش حیوان

مسئله ۱- هر حیوان مملوکی که اینک فروش همه آن جایز است، (همچنین) فروش قسمتی از آن به طور مشاع، مانند نصف و ربع جایز است. و اما فروش قسمت معینی از آن مانند سرش و پوستش یا دست و پایش، یا نصفی که سرش در آن قرار دارد مثلاً اگر از حیواناتی باشد که گوشتش خوردنی نیست یا مقصود از آن، گوشت نیست بلکه سواری و باربری و گرداندن سنگ آسیاب و مانند اینها است، فروش آن (به این صورت) جایز نیست. بلی اگر حیوانی که گوشتش خوردنی نیست قابل تزکیه باشد فروش پوست آن جایز است و همچنین حیوانی که مقصود از آن گوشت نباشد مانند اسب و الاغ در صورتی که تصمیم بر کشتن آن بخاطر پوستش باشد، فروش آن جایز است. و اگر مقصود از آن سربردن و گوشت باشد مانند آنچه را قصاب‌ها می‌خرند و به آنها می‌فروشند ظاهر آن است که فروش آن (به صورت جزء معین) صحیح باشد؛ پس اگر آن را ذبح کند خریدار آنچه را که خریده است صاحب آن می‌شود، و اگر حیوان را بفروشد، به نسبت مالش، در پول آن شریک است، به این ترتیب که قیمت سر و پوست مثلاً بر فرض کشتن آن، به قیمت بقیه حیوان، نسبت داده شود پس به همان نسبت، از ثمن ملک او می‌باشد. و مطلب هم چنین است اگر حیوانی را بفروشد که مقصود از آن گوشت باشد و سر و پوست را استثنا کند یا دو نفر یا گروهی شریک شوند و یکی از آنها برای خودش سر و پوست یا سر و پاچه‌ها را مثلاً شرط کند (که مال او باشد)، یا آنکه شخصی حیوانی بخرد سپس دیگری را با خودش در سر و پوست مثلاً شریک کند پس در همه اینها در جایی که کشتن آن مقصود است، صحیح است بنابر این، وقتی کشته شد، استحقاق عین آن را دارد، و گر نه بالنسبه شریک است که اینک گذشت.

مسئله ۲- اگر شخصی به دیگری بگوید: «به شرکت من حیوانی را مثلاً بخر»، این کلام از او وکالت دادن به او است در خرید؛ پس اگر آن را به حسب دستور او بخرد مبیع بین هر دو بالمناصفه است مگر اینکه تصریح کند که شرکت به طور دیگری باشد. و اگر شخص مأمور از طرف آمر، مقداری از ثمن را که بر او است، بپردازد، حق رجوع به او را ندارد، مادامی که قرینه‌ای نباشد که مقصود آمر، خریدن برای او و پرداختن آنچه بر عهده او است از جانب او است مانند خریدن مثلاً از جای دوری که مبیع داده نمی‌شود مگر آنکه ثمن پرداخته شود که در این صورت به او رجوع خواهد کرد.

القول في الاقالة

و حقيقتها فسخ العقد من الطرفين ، و هي جارية في جميع العقود سوى النكاح، والأقرب عدم قيام وارثها مقامها، وتقع بكل لفظ أفاد المعنى المقصود عند أهل المحاورة، كأن يقولوا: تقايلنا، أو تفاسخنا، أو يقول أحدهما: اقلتك فقبل الآخر، بل الظاهر كفاية التماس أحدهما مع إقالة الآخر، ولا يعتبر فيها العربية، والظاهر وقوعها بالمعاطاة بأن يرد كل منهما ما انتقل إليه إلى صاحبه بعنوان الفسخ.

مسألة ١ - لا تجوز الاقالة بزيادة على الثمن المسمى ولا نقصان منه، فلو أقال المشتري بزيادة أو البائع بوضيعة بطلت وبقي العوضان على ملك صاحبهما.

مسألة ٢ - لا يجري في الاقالة الفسخ والاقالة.

مسألة ٣ - تصح الاقالة في جميع ما وقع عليه العقد وفي بعضه، ويقسط الثمن حينئذ على النسبة، بل إذا تعدد البائع أو المشتري تصح إقالة أحدهما مع الطرف الآخر بالنسبة إلى حصته وإن لم يوافقه صاحبه.

مسألة ٤ - التلف غير مانع عن صحة الاقالة، فلو تقايلا رجع كل عوض إلى مالكة، فإن كان موجوداً أخذه، وإن كان تالفاً يرجع إلى المثل في المثلي والقيمة في القيمي.

گفتاری در مورد اقاله

و حقیقت آن فسخ عقد از ناحیه هر دو طرف است و اقاله در همه عقود غیر از نکاح جریان دارد و اقرب آن است که وارث دو طرف عقد جای آنها نمی‌نشیند. و با هر لفظی که در نزد اهل محاوره (وزبان) مقصود را بفهماند، واقع می‌شود، مثل اینکه هر دو بگویند: اقاله کردیم یا فسخ نمودیم؛ یا یکی از آنها بگوید: با تو اقاله می‌کنم، و دیگری قبول کند. بلکه ظاهر آن است که اگر یکی از آنها درخواست اقاله کند، و دیگری اقاله کند کفایت می‌کند. و در آن عربی بودن معتبر نیست، و ظاهر این است که با معاطات واقع می‌شود به اینکه هر کدام از آنها آنچه را به او منتقل شده به قصد فسخ به طرفش رد کنند.

مسئله ۱- اقاله با زیاد کردن بر ثمن مستمی (که معامله روی آن واقع شده) و کم کردن از آن جایز نیست؛ پس اگر خریدار با مقدار اضافه‌ای اقاله کند یا بایع با کم کردن مقداری اقاله نماید، اقاله باطل است و عوض و معوض بر ملک صاحبش باقی می‌ماند.

مسئله ۲- در اقاله، فسخ و اقاله جاری نمی‌شود.

مسئله ۳- اقاله (هم) در همه آنچه عقد بر آن واقع شده است صحیح است و (هم) در بعض آن، و آنگاه ثمن بر اساس نسبت، تقسیم می‌شود. بلکه اگر بایع یا مشتری متعدد باشد، اقاله یکی از آنها با طرف دیگر نسبت به حصه‌اش صحیح است، اگر چه رفیقش با او موافقت نکند.

مسئله ۴- تلف، مانع صحت اقاله نمی‌شود؛ پس اگر اقاله کنند هر عوضی به مالکش بر می‌گردد در نتیجه اگر موجود باشد همان را می‌گیرد، و اگر تلف شده باشد در مثلی به مثل و در قیمی به قیمت رجوع می‌کند.

كتاب الشفعة

مسألة ١ - لو باع أحد الشريكين حصته من شخص أجنبي فللشريك الآخر مع اجتماع الشروط الآتية حق أن يملكها و ينتزعها من المشتري بما بذله من الثمن، ويسمى هذا الحق بالشفعة وصاحبه بالشفيع.

مسألة ٢ - لا إشكال في ثبوت الشفعة في كل ما لا ينقل إن كان قابلاً للقسمة كالأراضي والبساتين والدور ونحوها، و في ثبوتها فيما ينقل كالثياب والمتاع والسفينة والحيوان وفيما لا ينقل إن لم يكن قابلاً للقسمة كالضيقة من الأنهار والطرق والأبار وغالب الأرحية والحمامات وكذا الشجر والنخيل والثمار على النخيل والأشجار إشكال، فالأحوط للشريك عدم الأخذ بالشفعة إلا برضا المشتري، وللمشتري إجابة الشريك إن أخذ بها.

مسألة ٣ - انما تثبت الشفعة في بيع حصة مشاعة من العين المشتركة فلا شفعة بالجوار، فلو باع شخص داره أو عقاره ليس لجاره الأخذ بالشفعة، وكذا ليست في العين المقسومة إذا باع أحد الشريكين حصته المفروزة، إلا إذا كانت داراً قد قسمت بعد اشتراكها أو كانت من أول الأمر مفروزة ولها طريق مشترك فباع أحد الشريكين حصته المفروزة من الدار فتثبت الشفعة للآخر إذا بيعت مع

کتاب شفعه

مسأله ۱- اگر یکی از دو شریک حصه خودش را به شخص بیگانه بفروشد، شریک دیگر با جمع بودن شرایطی که می آید، حق دارد آن را به ملک خود در آورد و از چنگ مشتری به همان ثمنی که داده آن را بیرون آورد. و این حق (به نام) «شفعه»، و صاحب آن به (نام) «شفیع» نامیده می شود.

مسأله ۲- در هر چیزی که منقول نباشد در صورتی که قابل قسمت باشد، بدون اشکال، شفعه ثابت است، مثل زمینها و باغات و خانه ها و مانند اینها. و در ثبوت شفعه در چیزهای منقول مانند لباسها و کالا و کشتی و حیوان، و (همچنین) در چیزهای غیر منقول اگر قابل قسمت نباشد مانند نهرها و راههای تنگ و چاه ها و غالب آسیاب ها و حمام ها، و هم چنین درخت و نخل و میوه هایی که به درخت خرما و سایر درختها است، اشکال است، پس برای شریک احتیاط این است که حق شفعه را نگیرد مگر اینکه مشتری راضی باشد و برای مشتری (احتیاط) آن است که اگر شریک حق شفعه را گرفت، او را اجابت نماید.

مسأله ۳- شفعه فقط در بیع سهم مشاع از عین مشترک است؛ پس به خاطر همسایگی، شفعه ای نیست. بنابراین، اگر شخصی خانه یا مزرعه اش را بفروشد همسایه اش حق گرفتن حق شفعه ندارد. و همچنین اگر یکی از دو شریک سهم افراز شده خود را (در عین تقسیم شده) بفروشد حق شفعه در عین تقسیم شده نیست. مگر خانه ای باشد که بعد از مشترک بودن آن، تقسیم شده باشد، یا از اول جدا بوده و (در هر حال) راه مشترکی داشته باشد، و یکی از دو شریک سهم جدای خودش را از خانه بفروشد که در صورتی که آن را با راهش فروخته باشد، حق شفعه برای شریک دیگر ثابت می شود به خلاف آن که راه بطور مشترک بین آنها باقی بماند

طريقها، بخلاف ما إذا بقي الطريق على الاشتراك بينهما، فلا شفعة حينئذ في بيع الحصة، وفي إلحاق الاشتراك في الشرب كالبر والنهر والساقية بالاشتراك في الطريق إشكال، لا يترك الاحتياط في المسألة المتقدمة فيه، وكذا في إلحاق البستان والأراضي مع اشتراك الطريق بالدار، فلا يترك فيها أيضاً.

مسألة ٤ - لو باع شيئاً وشقصاً من دار أو باع حصة مفروزة من دار مع حصة مشاعة من أخرى صفقة واحدة كان للشريك الشفعة في الحصة المشاعة بحصتها من الثمن وإن كان الأحوط تحصيل المراضاة بما مر.

مسألة ٥ - يشترط في ثبوت الشفعة انتقال الحصة بالبيع، فلوانتقلت بمجعلها صداقاً أو فدية للخلع أو بالصلح أو الهبة فلا شفعة.

مسألة ٦ - انما تثبت الشفعة لو كانت العين بين شريكين، فلا شفعة إذا كانت بين ثلاثة و ما فوقها، من غير فرق على الظاهرين أن يكون البائع إثنين من ثلاثة مثلاً فكان الشفيع واحداً و بالعكس، نعم لو باع أحد الشريكين حصته من إثنين مثلاً دفعة أو تدريجاً فصارت العين بين ثلاثة بعد البيع لا مانع من الشفعة للشريك الآخر، فهل له التبعض بأن يأخذ بها بالنسبة إلى أحد المشتريين ويترك الآخر أولاً؟ وجهان بل قولان لا يخلو أولهما من قوه.

مسألة ٧ - لو كانت الدار مشتركة بين الطلق والوقف وبيع الطلق لم يكن للموقوف عليه ولو كان واحداً ولا لولي الوقف شفعة، بل لو بيع الوقف في صورة صحة بيعه فثبوتها لذي الطلق محل إشكال، والأقوى عدم ثبوتها لو كان الوقف على أشخاص بأعيانهم و كانوا متعددين.

مسألة ٨ - يعتبر في ثبوت الشفعة كون الشفيع قادراً على أداء الثمن فلا شفعة للعاجز عنه وإن أتى بالضامن أو الرهن إلا أن يرضى المشتري بالصبر، بل يعتبر فيه إحضار الثمن عند الأخذ بها، ولو اعتذر بأنه في مكان آخر فذهب ليحضره فإن كان في البلد ينتظر ثلاثة أيام، وإن كان في بلد آخر ينتظر بمقدار يمكن

که در این صورت، در بیع حصه (جدای او)، حق شفعه نیست. و در اینکه شرکت داشتن در آشامیدن آب مانند چاه و نهر و لوله آب رسان، به اشتراک در راه ملحق باشد اشکال است که احتیاطی که در مسأله سابق بود، در اینجا ترک نشود.

و هم چنین است در ملحق نمودن باغ و زمینهایی که راه مشترک دارند، به خانه پس در اینها هم ترک احتیاط نشود.

مسأله ۴ - اگر چیزی را و سهمی را از خانه ای بفروشد، یا سهم افزاشده از خانه ای را با حصه مشاعش از خانه دیگری را در یک معامله بفروشد، برای شریک در حصه مشاع در مقابل حصه ثمن، حق شفعه است، اگر چه احتیاط آن است که به آنچه که گذشت، تحصیل رضایت همدیگر به عمل آید.

مسأله ۵ - در ثبوت شفعه، شرط است که انتقال حصه با بیع باشد؛ پس اگر با صدق قراردادن یا فدیة خلع نمودن یا با صلح یا هبه، منتقل شود، حق شفعه نیست.

مسأله ۶ - شفعه وقتی ثابت می شود که عین بین دو شریک باشد، پس اگر بین سه نفر و بالاتر باشد شفعه ثابت نیست. و علی الظاهر بین این که فروشنده دو نفر از سه نفر مثلاً باشد که شفیع یک نفر است و (یا) برعکس آن باشد، فرقی نیست. اما اگر یکی از دو شریک سهمش را یک دفعه یا تدریجاً به دو نفر بفروشد، و عین بعد از این فروش مشترک بین سه نفر گردد، برای شریک دیگر، مانعی از حق شفعه نیست. و آیا حق تبعیض دارد به این که نسبت به یکی از دو خریدار، حق شفعه را بگیرد و دیگری را رها کند، یا نه (چنین حقی ندارد)؟ دو وجه بلکه دو قول است که اولی از آنها (و حق تبعیض داشتن) خالی از قوت نیست.

مسأله ۷ - اگر خانه بین ملک آزاد و وقف، مشترک باشد و قسمت آزاد آن فروخته شود، نه برای موقوف علیه - اگر چه یک نفر باشد - و نه برای ولی وقف، حق شفعه نیست، بلکه اگر وقف - در صورت صحت بیع آن - فروخته شود، ثابت شدن حق شفعه برای صاحب ملک آزاد، مورد اشکال است، و اقوی آن است که در صورتی که وقف بر اشخاص معینی باشد و (آنها) متعدد باشند، حق شفعه ثابت نیست.

مسأله ۸ - در ثابت شدن حق شفعه، معتبر است که شفیع قدرت بر ادای ثمن داشته باشد، پس کسی که عاجز از آن است، حق شفعه ندارد، اگر چه ضامن یا رهن بیاورد؛ مگر اینکه خریدار به صبر کردن راضی شود. بلکه در وقت گرفتن شفعه، لازم است که ثمن را حاضر کند. و اگر عذر آورد که پولش در جای دیگر است و برود تا آن را حاضر کند، پس اگر در (همان) شهر باشد سه روز منتظر می ماند، و اگر در شهر دیگری باشد علاوه بر آن سه روز به اندازه ای که عادتاً انتقال

بحسب العادة نقل المال من ذلك بزيادة ثلاثة أيام إذا لم يكن ذلك البلد بعيداً جداً يتضرر المشتري بتأجيله فإن لم يحضر الثمن في تلك المدة فلا شفعة له.

مسألة ٩ - يشترط في الشفيع الاسلام إن كان المشتري مسلماً، فلا شفعة للكافر على المسلم وإن اشتراه من كافر، وثبت للكافر على مثله و للمسلم على الكافر.

مسألة ١٠ - تثبت الشفعة للغائب، فله الأخذ بها بعد اطلاعه على البيع ولو بعد زمان طويل، ولو كان له وكيل مطلق أو في الأخذ بها واطلع هو على البيع دون موكله له أن يأخذ بالشفعة له.

مسألة ١١ - تثبت الشفعة للسفيه وإن لم ينفذ أخذه بها إلا باذن الولي أو إجازته في مورد حجره، وكذا تثبت للصغير والمجنون وإن كان المتولي للأخذ بها عنها وليهما، نعم لو كان الولي الوصي ليس له ذلك إلا مع الغبطة والمصلحة، بخلاف الأب والجد، فانه يكفي فيها عدم المفسدة، لكن لا ينبغي لهما ترك الاحتياط بمراعاة المصلحة، ولو ترك الولي الأخذ بها عنها إلى أن كملا فلهما أن يأخذا بها.

مسألة ١٢ - إذا كان الولي شريكاً مع المولى عليه فباع حصته من أجنبي أو الوكيل المطلق كان شريكاً مع موكله فباع حصة موكله من أجنبي ففي ثبوت الشفعة لهما إشكال، بل عدمه لا يخلو من وجه.

مسألة ١٣ - الأخذ بالشفعة إما بالقول كأن يقول: أخذت بالشفعة أو تملك الحصة الكذائية ونحو ذلك مما يفيد إنشاء تملكه وانتزاع الحصة المبيعة لأجل ذلك الحق، وإما بالفعل بأن يدفع الثمن ويأخذ الحصة بأن يرفع المشتري يده عنها ويخلي بين الشفيع وبينهما، ويعتبر دفع الثمن عند الأخذ بها قولاً أو فعلاً إلا إذا رضي المشتري بالتأخير، نعم لو كان الثمن مؤجلاً فالظاهر أنه يجوز له أن يأخذ بها ويملك الحصة عاجلاً ويكون الثمن عليه إلى وقته، كما أنه يجوز له

مال از آن شهر ممکن باشد، در انتظار می ماند در صورتی که آن شهر زیاد دور نباشد که خریدار به مدت دادن به او، متضرر شود؛ پس اگر ثمن را در آن مدت حاضر نکرد، حق شفعه ندارد.

مسئله ۹- اگر خریدار مسلمان باشد شرط است که شفیع (نیز) مسلمان باشد؛ پس کافر حق شفعه بر مسلمان ندارد؛ اگر چه از کافر خریده باشد، و حق شفعه برای کافر نسبت به مثل خودش و برای مسلمان نسبت به کافر ثابت است.

مسئله ۱۰- حق شفعه برای غائب ثابت است، پس بعد از اطلاع یافتن از بیع ولو اینکه بعد از زمان طولانی باشد، می تواند با حق شفعه آن را بگیرد، و اگر او وکیل مطلق یا وکیل در گرفتن حق شفعه، داشته باشد و وکیلش بر بیع اطلاع پیدا کند - نه موکل او- حق دارد برای موکل خود آن را با شفعه بگیرد.

مسئله ۱۱- شفعه برای سفیه ثابت است اگر چه در موردی که ممنوع از تصرف است گرفتن با حق شفعه توسط او فقط با اذن ولی یا اجازه او مؤثر می باشد. و همچنین برای صغیر و دیوانه ثابت است، اگر چه ولی آنها متصدی گرفتن با آن می باشد؛ البته اگر ولی، وصی باشد حق گرفتن با شفعه را ندارد مگر در صورتی که به منفعت و مصلحت آنها باشد، به خلاف پدر و جد؛ که همانا در آنها مفسده نداشتن، کفایت می کند. لیکن برای آنها سزاوار نیست ترک احتیاط کنند و رعایت مصلحت آنها را بنمایند.

و اگر ولی آنها حق شفعه را اعمال نکند تا اینکه آنها کامل شوند، خودشان حق دارند که آن را با شفعه بگیرند.

مسئله ۱۲- اگر ولی با «مولی علیه» شریک باشد پس سهم خودش را به بیگانه بفروشد. یا وکیل مطلق با موکل خودش شریک باشد پس سهم موکلش را به بیگانه بفروشد، پس در اینکه حق شفعه برای آنها ثابت باشد اشکال است، بلکه عدم آن خالی از وجه نیست.

مسئله ۱۳- گرفتن (ملک فروش رفته) با حق شفعه یا با قول است مثل اینکه می گوید: «با شفعه گرفتم» یا فلان سهم را به ملک خودم در آوردم، و مانند اینها از چیزهایی که مفید انشاء تملک او و برداشتن حصه فروخته شده بخاطر حق شفعه، می باشد. و یا با فعل است به این که ثمن را بدهد و حصه را برگیرد به این ترتیب که خریدار دست خود را از آن بردارد و بین شفیع و بین هر دو حصه را خالی گذارد، و در وقت گرفتن با شفعه با قول یا فعل، معتبر است که ثمن را پرداخت نماید، مگر اینکه خریدار، راضی به تأخیر باشد؛ البته اگر ثمن مدت دار باشد ظاهر آن است که برایش جایز است که با حق شفعه (ملک را) بگیرد و حصه او را بدون تأخیر مالک شود ولی ثمن برعهده او است تا وقتش برسد، کما این که برایش جایز است که آن را با شفعه

الأخذ بها وإعطاء الثمن عاجلاً، بل يجوز التأخير في الأخذ والإعطاء إلى وقته، لكن الأحوط الأخذ بها عاجلاً.

مسألة ١٤ - ليس للشفيع تبعض حقه، بل إما أن يأخذ الجميع أو يدع.

مسألة ١٥ - الذي يلزم على الشفيع عند أخذه بالشفعة دفع مثل الثمن الذي وقع عليه العقد سواء كانت قيمة الشقص أقل أو أكثر، ولا يلزم عليه دفع ما غرمه المشتري من المؤن كأجرة الدلال ونحوها، ولا دفع ما زاد المشتري على الثمن وتبرع به للبائع بعد العقد، كما أنه لو حطّ البائع بعد العقد شيئاً من الثمن ليس له تنقيص ذلك المقدار.

مسألة ١٦ - لو كان الثمن مثلياً كالذهب والفضة ونحوها يلزم على الشفيع دفع مثله، وأما لو كان قيمياً كالحيوان والجواهر والثياب ونحوها ففي ثبوت الشفعة ولزوم أداء قيمته حين البيع أو عدم ثبوتها أصلاً وجهان بل قولان، ثانيهما هو الأقوى.

مسألة ١٧ - لو اطلع الشفيع على البيع فله المطالبة في الحال، وتبطل شفيعته بالمماطلة والتأخير بلا داع عقلاني وعذر عقلي أو شرعي أو عادي، بخلاف ما إذا كان عدم الأخذ بها لعذر، ومن الأعذار عدم إطلاعه على البيع وإن أخبر به غير من يوثق به، وكذا جهله باستحقاق الشفعة أو عدم جواز تأخير الأخذ بها بالمماطلة، بل من ذلك لو ترك الأخذ لتوهمه كثرة الثمن فبان خلافه، أو كونه نقداً يصعب عليه تحصيله كالذهب فبان خلافه، وغير ذلك.

مسألة ١٨ - الشفعة من الحقوق تسقط باسقاط الشفيع، بل لو رضي بالبيع من الأجنبي من أول الأمر أو عرض عليه شراء الحصّة فأبى لم تكن له شفعة من الأصل، وفي سقوطها باقالة المتبايعين أو ردّ المشتري إلى البائع بعيب أو غيره وجه وجيه.

مسألة ١٩ - لو تصرف المشتري فيما اشتراه فان كان بالبائع كان للشفيع

بگیرد و ثمن را بدون تأخیر بپردازد بلکه جایز است گرفتن (به حق شفعه) و دادن (ثمن) را تا سر رسیدن ثمن تأخیر بیندازد. لیکن احتیاط آن است که بدون تأخیر با حق شفعه آن را بگیرد.

مسئله ۱۴ - شفیع حق تبعیض حق (شفعه) خود را ندارد بلکه یا همه را می گیرد یا رها می کند.

مسئله ۱۵ - آنچه بر شفیع لازم است آن است که در وقت گرفتن (ملک فروش رفته) به شفعه، مثل ثمنی را که عقد بر آن واقع شده، بپردازد چه قیمت آن سهم، کمتر باشد یا بیشتر. و پرداختن آنچه را که خریدار از خرجها غرامت کشیده مانند مزد دلال و مثل آن، بر او لازم نیست و پرداختن آنچه که خریدار بر ثمن افزوده و بعد از عقد به بایع تبرع نموده (نیز؛ بر او لازم نیست). کما اینکه اگر فروشنده بعد از عقد، چیزی را از ثمن تخفیف داد، حق ندارد آن مقدار را از ثمن کم کند.

مسئله ۱۶ - اگر ثمن مثلی باشد مانند طلا و نقره و مانند اینها بر شفیع لازم است که مثل آن را بپردازد. و اما اگر قیمی باشد مانند حیوان و جواهر و لباس و مثل اینها پس در اینکه حق شفعه ثابت باشد و لازم باشد قیمت وقت بیع آن را بپردازد، یا اینکه اصلاً ثابت نباشد، دو وجه، بلکه دو قول است که دومی اقوی است.

مسئله ۱۷ - اگر شفیع بر بیع اطلاع پیدا کند در همان حال حق مطالبه (و گرفتن ملک را با شفعه) دارد؛ و با مسامحه و تأخیر بدون انگیزه عقلایی، و عذر عقلی یا شرعی یا عادی، حق شفعه اش باطل می شود. به خلاف اینکه نگرفتن آن به خاطر عذری باشد، و از جمله عذرهای بی خبر بودن از بیع است، اگر چه کسی که مورد اطمینان نیست، به او خبر داده باشد. و هم چنین (از جمله آنها این) است که نداند که مستحق حق شفعه می باشد، یا (نداند که) تأخیر انداختن گرفتن حق شفعه با سهل انگاری جایز نیست. بلکه از جمله عذرهای است اگر به جهت خیال این که ثمن آن زیاد است، حق شفعه را نگیرد، سپس خلاف آن معلوم شود (که ثمن کم بوده است)، یا خیال اینکه ثمن آن نقدی است که تحصیل آن بر او دشوار است، مانند طلا، سپس خلاف آن معلوم شود، و غیر اینها.

مسئله ۱۸ - شفعه جزو حقوق است، با اسقاط شفیع، ساقط می گردد، بلکه اگر از اول به فروش به بیگانه راضی باشد یا خرید حصه، به او عرضه شود و او از خرید سرباز زند از اصل برایش شفعه ای نیست. و در سقوط شفعه با اقاله خریدار و فروشنده یا با رد خریدار به بایع به جهت عیب یا غیر آن، وجه زیبایی است.

مسئله ۱۹ - اگر خریدار در آنچه که خریده تصرف نماید پس اگر با بیع (تصرفش) باشد شفیع

الأخذ من المشتري الأول بما بذله من الثمن فيبطل الشراء الثاني، وله الأخذ من الثاني بما بذله فيصح الأول، وكذا لو زادت البيوع على إثنين فله الأخذ من الأول بما بذله فتبطل البيوع اللاحقة، وله الأخذ من الأخير فتصح البيوع المتقدمة، وله الأخذ من الوسط فيصح ما تقدم ويبطل ما تأخر وكذا إن كان بغير البيع كالوقف وغير ذلك، فله الأخذ بالشفعة وإبطال ما وقع من المشتري، ويحتمل أن تكون صحتها مراعاة بعدم الأخذ بها، وإلا فهي باطلة من الأصل، وفيه تردد.

مسألة ٢٠ - لو تلفت الحصة المشتراة بالمرة بحيث لم يبق منها شيء أصلاً سقطت الشفعة، ولو كان ذلك بعد الأخذ بها وكان التلف بفعل المشتري أو بغير فعله مع الماطلة في التسليم بعد الأخذ بها بشروطه ضمنه، وأما لو بقي منها شيء كالدار إذا انهدمت وبقيت عرصتها وأنقاضها أو عابت لم تسقط، فله الأخذ بها وانتزاع ما بقي منها من العرصه والأنقاض مثلاً بتمام الثمن من دون ضمان على المشتري، ولو كان ذلك بعد الأخذ بها ضمن قيمة التالف أو أرش العيب إذا كان بفعله، بل أو بغير فعله مع الماطلة كما تقدم.

مسألة ٢١ - يشترط في الأخذ بالشفعة علم الشفيع بالثمن حين الأخذ على الأحوط لو لم يكن الأقوى. فلو قال: أخذت بالشفعة بالثمن بالغاً ما بلغ لم يصح وإن علم بعد ذلك.

مسألة ٢٢ - الشفعة موروثه على إشكال، وكيفية إرثها أنه عند أخذ الورثة بها يقسم المشفوع بينهم على ما فرض الله في الموارث، فلو خلف زوجة و ابناً فالثمن لها والباقي له، ولو خلف ابناً و بنتاً فللذكر مثل حظ الأنثيين، وليس لبعض الورثة الأخذ بها ما لم يوافقها الباؤون، ولو عفا بعضهم وأسقط حقه ففي ثبوتها لمن لم يعف إشكال.

مسألة ٢٣ - لو باع الشفيع نصيبه قبل الأخذ بالشفعة فالظاهر سقوطها

حق دارد از خریدار اول به همان ثمنی که داده است بگیرد؛ پس خرید دوم باطل می شود، و حق دارد از خریدار دوم به همان ثمنی که داده، بگیرد، پس فروش اولی صحیح است. و هم چنین است اگر فروش ها از دو فروش زیاده تر شوند؛ که شفعی حق دارد از (خریدار) اولی به همان (ثمنی) که داده است بگیرد و همه بیع های بعدی باطل می شوند، و می تواند از آخری بگیرد پس بیع های قبلی صحیح می شوند، و می تواند از وسطی بگیرد پس قبلی ها صحیح و بعدیها باطل می شود. و هم چنین است اگر به غیر بیع تصرف کرده باشد مانند وقف و غیر آن، پس او حق دارد که با شفعه بگیرد، و آنچه را که از خریدار واقع شده باطل نماید. و احتمال دارد که صحت فروشهای بعدی و تصرفات غیر بیع به نگرش آن به شفعه، مراعی و معلق باشد و گر نه از اصل باطل می باشد و در آن تردید است.

مسئله ۲۰. اگر حصه خریده شده، به طور کلی تلف شود بطوری که چیزی از آن اصلاً باقی نماند، حق شفعه ساقط می شود. و اگر این تلف شدن بعد از گرفتن (ملک) با شفعه باشد و تلف آن به فعل خریدار باشد، یا به غیر فعل او اما با سهل انگاری او در تسلیم آن باشد بعد از آنکه حق شفعه را با شرایطش اعمال نموده است مشتری ضامن آن می باشد، و اما اگر چیزی از آن باقی مانده باشد، مانند خانه که عیبی پیدا کند و یا خراب شود و عرصه و مسالح خراب شده اش باقی بماند، ساقط نمی شود پس حق گرفتن با حق شفعه و به چنگ آوردن آنچه را که از عرصه و مسالح مثلاً باقی مانده به تمام ثمن بدون آنکه ضمانتی بر مشتری باشد دارد؛ و اگر بعد از گرفتن (ملک) با حق شفعه باشد، قیمت تلف شده یا تفاوت عیب را خریدار ضامن است در صورتی که با فعل خریدار باشد، بلکه یا با غیر فعل او ولی با سهل انگاری او باشد، کما اینکه گذشت.

مسئله ۲۱. در (صحت) گرفتن (ملک) با شفعه بنا بر احتیاط - اگر اقوی نباشد - شرط است شفعی هنگام گرفتن (ملک) با شفعه علم به ثمن داشته باشد. پس اگر بگوید که «با شفعه گرفتیم به همان ثمن هر قدر که می خواهد باشد»، صحیح نیست اگر چه بعد از آن علم پیدا کند.

مسئله ۲۲. حق شفعه ارث برده می شود (البته) اشکال دارد. و کیفیت ارث بردن آن این است که وقتی ورثه (ملک) را با حق شفعه گرفتند، بر اساس آنچه خداوند متعال در موارث قرار داده است، مورد شفعه میانشان تقسیم می شود؛ پس اگر (میت شفعی)، زن و پسری را بعد از خود بگذارد هشت یک مال زن است و بقیه مال پسر می باشد، و اگر بعد از خود پسر و دختری را بگذارد برای پسر سهم دو دختر می باشد. و مادامی که بقیه ورثه موافقت نکرده اند بعضی از آنان حق گرفتن (ملک) را با شفعه ندارند و اگر بعضی از ورثه ببخشند و حق خودشان را ساقط کنند در ثبوت شفعه برای ورثه ای که نبخشیده، اشکال است.

مسئله ۲۳. اگر قبل از گرفتن (ملک) با شفعه، شفعی سهم خود را بفروشد، ظاهر آن است که

خصوصاً إذا كان بعد علمه بها.

مسألة ٢٤ - يصح أن يبالغ الشفيع المشتري عن شفيعته بعوض و بدونه، و يكون أثره سقوطها، فلا يحتاج إلى إنشاء مسقط، ولو صالحه على إسقاطه أو على ترك الأخذ بها صح أيضاً، و لزم الوفاء به، ولو لم يوجد المسقط و اخذ بها فهل يترتب عليه أثره و إن أثم في عدم الوفاء بما التزم أو لا أثر له؟ وجهان، أوجهها أولهما في الأول، بل في الثاني أيضاً إن كان المراد ترك الأخذ بها مع بقائها لا جعله كناية عن سقوطها.

مسألة ٢٥ - لو كانت دار مثلاً بين حاضرو غائب و كانت حصة الغائب بيد شخص باعها بدعوى الوكالة عنه لا إشكال في جواز الشراء منه و تصرف المشتري فيما اشتراه أنواع التصرفات ما لم يعلم كذبه، وإنما الاشكال في أنه هل يجوز للشريك الأخذ بالشفعة و انتزاعها من المشتري أم لا؟ الأشبه الثاني.

شفعه اش ساقط می شود - مخصوصاً اگر بعد از علم او به شفعه باشد - .

مسأله ۲۴ - صحیح است که شفیع با خریدار، شفعه اش را با عوض و بدون عوض، مصالحه کند و نتیجه مصالحه سقوط شفعه است. بنابر این احتیاجی به انشای (مستقلی) که آن را اسقاط کند نمی باشد. و اگر بر ساقط نمودن شفعه یا بر نگرفتن (ملک) با حق شفعه، مصالحه کند نیز صحیح است و وفا به آن لازم است. (و در این صورت) اگر انشایی که آن را ساقط نماید نکرد و (ملک را) با حق شفعه گرفت آیا اثرش بر آن، مترتب می شود - اگر چه در وفا نکردن به آنچه که ملتزم شده، معصیت کرده است - یا اثری ندارد؟ دو وجه است که وجیه ترین آنها در فرض اول (یعنی مصالحه بر اسقاط)، وجه اول است بلکه در فرض دوم (یعنی مصالحه بر نگرفتن ملک با حق شفعه) هم، (وجه اول اوجه است)، در صورتی که مقصود، نگرفتن (ملک) با حق شفعه باشد با بقای آن، نه آنکه آن را کنایه از سقوط شفعه قرار دهد. (که در این صورت حق شفعه ساقط می شود).

مسأله ۲۵ - اگر خانه ای مثلاً (مشترک) بین حاضر و غائب باشد و سهم غائب در دست شخصی باشد که آن را به ادعای وکالت از او بفروشد، مادامی که دروغ او معلوم نباشد، در جواز خریدن از او و هر نوع تصرف خریدار در آنچه خریده، اشکالی نیست. ولی اشکال در این است که آیا برای شریک جایز است که (ملک را) با شفعه بگیرد و آن را از چنگ خریدار در آورد یا نه؟ شبه دومی (یعنی جایز نبودن آن) است.

كتاب الصلح

وهو التراضي والتسالم على أمر من تمليك عين أو منفعة أو إسقاط دين أو حق و غير ذلك ولا يشترط بكونه مسبوقاً بالنزاع، و يجوز إيقاعه على كل أمر إلا ما استثنى، كما يأتي بعضها، وفي كل مقام إلا إذا كان محرماً لحلال أو محلاً للحرام.

مسألة ١ - الصلح عقد مستقل بنفسه و عنوان برأسه، فلم يلحقه أحكام سائر العقود ولم تجر فيه شروطها و إن أفاد فائدتها، فما أفاد فائدة البيع لا تلحقه أحكامه و شروطه، فلا يجري فيه الخيارات المختصة بالبيع كخيارى المجلس والحيوان ولا الشفعة، ولا يشترط فيه قبض العوضين إذا تعلق بمعاوضة النقيدين، وما أفاد فائدة الهبة لا يعتبر فيه قبض العين كما اعتبر فيها وهكذا.

مسألة ٢ - الصلح عقد يحتاج إلى الإيجاب والقبول مطلقاً حتى فيما أفاد فائدة الإبراء والإسقاط على الأقوى، فإبراء الدين و إسقاط الحق و إن لم يتوقفا على القبول لكن إذا وقعا بعنوان الصلح توقفا عليه.

مسألة ٣ - لا يعتبر في الصلح صيغة خاصة، بل يقع بكل لفظ أفاد التسالم على أمر من نقل أو قرار بين المتصالحين، كصالحتك عن الدار أو منفعتها بكذا، أو ما

کتاب صلح

و آن عبارت است از رضایت طرفین و سازش بر چیزی؛ از قبیل تملیک عین یا منفعت یا ساقط نمودن دین یا حق، و غیر اینها. و شرط آن نیست که مسبوق به نزاع باشد. و واقع ساختن صلح بر هر چیزی - غیر از آنچه استثناء شده کما اینکه بعضی از آنها می آید - و در هر مقامی جایز است مگر اینکه حلالی را حرام یا حرامی را حلال نماید.

مسئله ۱ - صلح، خودش، عقدی مستقل و عنوان جداگانه ای است؛ پس احکام سایر عقود بر آن بار نمی شود و شرایط آنها در صلح جاری نمی باشد اگر چه فایده آنها را داشته باشد. پس صلحی که فایده بیع را بدهد، احکام و شرایط بیع بر آن بار نمی شود. بنابر این، نه خیارات مختص به بیع، مانند دوخیار مجلس و حیوان، و نه حق شفعه، در آن جاری نمی شود. و در صورتی که به معاوضه طلا و نقره متعلق شود، قبض عوض و معوض در آن شرط نیست. و صلحی که فایده هبه را افاده کند در آن قبض عین معتبر نیست، کما اینکه در هبه معتبر است، و هکذا.

مسئله ۲ - صلح عقدی است که مطلقاً و در همه جا به ایجاب و قبول احتیاج دارد حتی در جایی که فایده ابراء و اسقاط را بدهد، بنابر اقوی. پس ابراء دین و اسقاط حق اگر چه متوقف بر قبول نمی باشند لیکن وقتی به عنوان صلح واقع شوند، متوقف بر قبول می باشند.

مسئله ۳ - در صلح، صیغه خاصی معتبر نیست، بلکه با هر لفظی که تسالم و سازش طرفین بر امری را از نقل یا قراردادی بین دو طرف صلح را برساند، واقع می شود. مانند «با توبه جای خانه یا منفعت آن به اینقدر مصالحه کردم» یا چیزی که آن را بفهماند.

٤٧٠ . في الفروع المتعلقة بالصلح
يفيد ذلك .

مسألة ٤ - عقد الصلح لازم من الطرفين لا يفسخ إلا بالاقالة أو الخيار حتى فيما أفاد فائدة الهبة الجائزة، والظاهر جريان جميع الخيارات فيه إلا خيار المجلس والحيوان والتأخير فانها مختصة بالبيع، وفي ثبوت الأرش لو ظهر عيب في العين المصالح عنها أو عوضها إشكال، بل لا يخلو عدم الثبوت من قوة، كما أن الأقوى عدم ثبوت الرد من أحداث السنة.

مسألة ٥ - متعلق الصلح إما عين أو منفعة أو دين أو حق، وعلى التقادير إما أن يكون مع العوض أو بدونه، وعلى الأول إما أن يكون العوض عيناً أو منفعة أو ديناً أو حقاً، فهذه الصور كلها صحيحة.

مسألة ٦ - لو تعلق الصلح بعين أو منفعة أفاد انتقالها إلى المتصالح سواء كان مع العوض أو لا، وكذا إذا تعلق بدين على غير المصالح له أو حق قابل للانتقال كحقي التحجير والاختصاص، ولو تعلق بدين على المتصالح أفاد سقوطه، وكذا لو تعلق بحق قابل للإسقاط غير قابل للنقل كحقي الشفعة والخيار.

مسألة ٧ - يصح الصلح على مجرد الانتفاع بعين أو فضاء كأن يصالحه على أن يسكن داره، أو يلبس ثوبه مدة، أو على أن يكون جذوع سقفه على حائطه، أو يجري مأؤه على سطح داره، أو يكون ميزابه على عرصة داره، إلى غير ذلك، أو على أن يخرج جناحاً في فضاء ملكه، أو على أن يكون أغصان أشجاره في فضاء أرضه، وغير ذلك، فهذه كلها صحيحة بعوض وبغيره.

مسألة ٨ - إنما يصح الصلح عن الحقوق القابلة للنقل والإسقاط، وما لا يقبل النقل والإسقاط لا يصح الصلح عنه، كحق مطالبة الدين، وحق الرجوع في الطلاق الرجعي، وحق الرجوع في البذل في باب الخلع وغير ذلك.

مسألة ٩ - يشترط في المتصالحين ما يشترط في المتبايعين من البلوغ والعقل والقصد والاختيار.

مسئله ۴ - عقد صلح، از دو طرف لازم است و جز با اقاله یا خیار فسخ نمی شود حتی در صلحی که فایده عبه جایزه را داشته باشد. و ظاهر آن است که تمام خیارات در آن جاری می شود. مگر خیار مجلس و حیوان و تأخیر، که این سه خیار اختصاص به بیع دارد. و در ثبوت ارش در صورتی که در عین مورد صلح یا عوض آن، عیبی ظاهر شود، اشکال است بلکه ثابت نبودن آن خالی از قوت نیست. کما اینکه اقوی آن است که، از جهت حوادث سال (مانند سیل ها) ردّ (در مورد صلح) ثابت نیست.

مسئله ۵ - متعلق صلح، یا عین است یا منفعت یا دین و یا حق، و بنابر همه فرضها یا با عوض است و یا بدون عوض، و بنابر اول عوض آن، یا عین است یا منفعت یا دین و یا حق. که این صورتها تمامش صحیح می باشد.

مسئله ۶ - اگر صلح به عین یا منفعت تعلق گیرد انتقال آنها را به متصالح فایده می بخشد خواه با عوض باشد یا نباشد.

و هم چنین است اگر به دینی که بر ذمه غیر «مصالح له» است، یا به حقی که قابل انتقال است، تعلق پیدا کند مانند دو حق تحجیر و اختصاص (که دین و حق به مصالح له منتقل می شود). و اگر به دینی که به ذمه متصالح (که همان مصالح له است) است. تعلق بگیرد، سقوط آن را. فایده می بخشد.

و هم چنین است اگر به حقی که قابل اسقاط و غیر قابل نقل است، تعلق بگیرد مانند دو حق شفعه و خیار.

مسئله ۷ - بر مجرد انتفاع بردن به عین یا فضاء، صلح صحیح است مثل اینکه با او مصالحه کند که در خانه اش سکونت نماید یا مدتی لباس او را بپوشد تیرهای سقف ساختمانش روی دیوار او قرار گیرد، یا آب بارانش روی پشت بام او جاری شود یا ناودانش بر عرصه خانه او باشد، و غیر از اینها. یا (مصلحه می کند) بر این که (مثلاً طرف پایانی بالای خانه را) به صورت برآمدگی در فضای ملک او قرار دهد یا شاخه های درختهایش در فضای خانه او باشد، و غیر از اینها. پس همه اینها با عوض و به غیر آن صحیح است.

مسئله ۸ - صلح از حقوقی صحیح است که قابل نقل و اسقاط باشد؛ و آنچه قابل نقل و اسقاط نیست صلح از آن صحیح نمی باشد، مانند حق مطالبه دین، و حق رجوع در طلاق رجعی و حق رجوع در بذل، در باب خلع و غیر اینها.

مسئله ۹ - شرایطی که در خریدار و فروشنده، شرط است، در متصالحین (هم) شرط است. از (قبیل) بلوغ و عقل و قصد و اختیار.

٤٧٢ . في الفروع المتعلقة بالصلح

مسألة ١٠ - الطاهر أنه تجري الفضولية في الصلح حتى فيما إذا تعلق باسقاط دين أو حق وأفاد فائدة الإبراء والاسقاط الذين لا تجري فيها الفضولية.

مسألة ١١ - يجوز الصلح على الثمار والخضر وغيرهما قبل وجودها ولو في عام واحد وبلا ضمنية وإن لم يجز بيعها.

مسألة ١٢ - لا إشكال في أنه يغتفر الجهالة في الصلح فيما إذا تعذر للمتصالحين معرفة المصالح عليه مطلقاً، كما إذا اختلط مال أحدهما بالآخر ولم يعلم مقدار كل منهما فاصطلحا على أن يشتركا فيه بالتساوي أو بالتخالف وكذا إذا تعذر عليهما معرفته في الحال لتعذر الميزان والمكيال على الأظهر، بل لا يبعد اغتفارها حتى مع إمكان معرفتها بمقداره في الحال.

مسألة ١٣ - لو كان لغيره عليه دين أو كان منه عنده عين هو يعلم مقدارها والغير لا يعلمه فأوقع الصلح بأقل من حق المستحق لم يحل له الزائد إلا أن يعلمه ويرضى به، وكذا الحال لو لم يعلم مقدارها لكن علم إجمالاً زيادة المصالح عليه على مال الصلح، نعم لو رضي بالصلح عن حقه الواقعي على كل حال بحيث لو تبين له الحال لصالح عنه بذلك المقدار بطيب نفسه حل له الزائد.

مسألة ١٤ - لو صولح عن الربوي بجنسه بالتفاضل فالأقوى جريان حكم الربا فيه فيبطل، نعم لا بأس به مع الجهل بالمقدار وإن احتمل التفاضل كما إذا كان لكل منهما طعام عند صاحبه وجهلاً بمقداره فأوقع الصلح على أن يكون لكل منهما ما عنده مع احتمال التفاضل.

مسألة ١٥ - يصح الصلح عن دين بدين حالين أو مؤجلين أو بالاختلاف متجانسين أو مختلفين سواء كان الدينان على شخصين أو على شخص واحد كما إذا كان له على ذمة زيد وزنة حنطة و لعمرو عليه وزنة شعير فصالح مع عمرو على ماله في ذمة زيد بما لعمرو في ذمته، فيصح في الجميع إلا في المتجانسين مما يكال أو يوزن مع التفاضل، نعم لو صالح عن الدين ببعضه كما إذا كان له عليه

مسئله ۱۰- ظاهر آن است که فضولی بودن در صلح- حتی در جایی که به اسقاط دین یا حق تعلق یافته و نتیجه ابراء و اسقاط را که فضولی در آنها راه ندارد، بدهد- جاری می شود.

مسئله ۱۱- صلح بر میوه ها و سبزیجات و غیر آنها قبل از وجودشان ولو نسبت به یک سال و بدون ضمیمه باشد جایز است- اگر چه بیع آنها جایز نباشد-.

مسئله ۱۲- در جایی که برای طرفین مصالحه متعذر است که به «مصالح علیه» مطلقاً معرفت پیدا کنند، جهالت آنان در صلح بدون اشکال مغتفر است؛ مثل اینکه مال یکی از آنها به مال دیگری مخلوط شود و مقدار هیچ یک از آنها را ندانند. پس مصالحه کنند به این که به مساوات یا به اختلاف، در آن شریک باشند. و همچنین است بنابر اظهار اگر در همان حال، معرفت بر آن، برای آنان ممکن نباشد به جهت متعذر بودن ترازو و پیمانه، بلکه بعید نیست که جهالت به آن حتی در صورتی که معرفت آنان به مقدار آن در حال، ممکن باشد، مغتفر باشد.

مسئله ۱۳- اگر دیگری بر ذمه شخصی دینی داشته باشد یا عینی از او نزد آن شخص باشد که او مقدار هر دو را می داند و آن دیگری (صاحب آن) نمی داند، پس (اگر) صلح را به کمتر از حق مستحق واقع سازند، زیادی برای او حلال نیست مگر اینکه (آن دیگری) آن را بداند و راضی به آن شود. و هم چنین است حال، در صورتی که مقدار آنها را نداند لیکن اجمالاً بداند که «مورد صلح» از مال صلح زیادتر است. ولی اگر در هر حال راضی باشد که از حق واقعی صلح کند بطوری که اگر واقع مطلب برایش معلوم شود با طیب نفس به همان مقدار با آن مصالحه می کند، زیادی برای او حلال است.

مسئله ۱۴- اگر از مال ربوی، به جنس خودش با گرفتن اضافه، مصالحه شود اقوی آن است که حکم ربا در آن جاری است؛ پس باطل است. ولی با جهل به مقدار، اشکالی ندارد؛ اگر چه احتمال اضافه گرفتن داده شود، مانند این که هر کدام از آنان طعامی نزد رفیقش داشته باشد و ندانند که مقدار آن چقدر است، سپس صلح کنند به این که هر یک هر مقداری که نزدش هست مال خودش باشد، با این که احتمال اضافه گرفتن داده می شود.

مسئله ۱۵- صلح از دین به دین صحیح است، (حالا) هر دو وقتشان رسیده باشد یا هر دو مدت دار باشند، یا در این جهت با هم مختلف باشند، چه از یک جنس باشند یا مختلف، چه هر دو دین به ذمه دو نفر باشد یا یک نفر مانند این که او بر ذمه زید یک وزنه گندم (طلب) داشته باشد و عمرو بر ذمه او یک وزنه جو طلبکار باشد پس او با عمرو بر وزنه گندمی که در ذمه زید دارد، آنچه عمرو در ذمه او دارد، مصالحه می کند. پس صلح در همه صور صحیح است مگر در دو چیزی که همجنس و مکیل یا موزون باشد و اضافه گرفته شود (که صحیح نیست). ولی اگر از همه دین بمقداری از آن مصالحه کند مثل اینکه از او چند درهم تا مدتی طلب داشته باشد و از

٤٧٤ - في الفروع المتعلقة بالصلح

دراهم إلى أجل فصالح عنها بنصفها حالاً فلا بأس به إذا كان المقصود إسقاط الزيادة والبراء عنها والاكتفاء بالناقص كما هو المقصود المتعارف في نحو هذه المصالحة لا المعاوضة بين الزائد والناقص.

مسألة ١٦ - يجوز أن يصالح الشريكان على أن يكون لأحدهما رأس المال والربح للآخر والخسران عليه.

مسألة ١٧ - يجوز للمتداعين في دين أو عين أو منفعة أن يتصالحا بشيء من المدعى به أو بشيء آخر حتى مع إنكار المدعى عليه، ويسقط به حق الدعوى، وكذا حق اليمين الذي كان للمدعي على المنكر، وليس للمدعي بعد ذلك تجديد الدعوى، لكن هذا فصل ظاهري ينقطع به الدعوى ظاهراً، ولا ينقلب الواقع عما هو عليه، فلو ادعى ديناً على غيره فأنكره فتصالحا على النصف فهذا الصلح موجب لسقوط دعواه، لكن إذا كان محققاً بيمين المدعى عليه مشغولة بالنصف، وإن كان معتقداً لعدم محقيقته إلا إذا فرض أن المدعي صالح عن جميع ماله واقعاً، وإن كان مبطلاً واقعاً يحرم عليه ما أخذه من المنكر إلا مع فرض طيب نفسه واقعاً لا أن رضاه لأجل التخلص عن دعواه الكاذبة.

مسألة ١٨ - لو قال المدعى عليه للمدعي صالحني لم يكن هذا إقراراً بالحق لما مر من أن الصلح يصح مع الإنكار، وأما لو قال: بعني أو ملكني فهو إقرار بعدم كونه ملكاً له، وأما كونه إقراراً بملكية المدعي فلا يخلو من إشكال.

مسألة ١٩ - لو كان لشخص ثوب قيمته عشرون وآخر ثوب قيمته ثلاثون واشتباها فان خير أحدهما صاحبه فقد أنصفه وأحل له ما اختاره ولصاحبه الآخر، وإن تضايقا فان كان المقصود لكل منها المالية كما إذا اشترياها للمعاملة بيعاً وقسم الثمن بينهما بنسبة مالهما، وإن كان المقصود عينها لا المالية فلا بد من القرعة.

مسألة ٢٠ - لو كان لأحد مقدار من الدراهم ولآخر مقدار منها عند ودعي أو

آن به نصف آن نقد، مصالحه کند که مانعی ندارد، بشرط اینکه مقصود او، اسقاط زیادی و بری الزمه کردن او از آن و اکتفا به ناقص (مثلاً نصف آنها) باشد. کما اینکه چنین چیزی در مانند چنین مصالحه ای مقصود و متعارف است، نه آنکه مقصود معاوضه بین زاید و ناقص باشد.

مسئله ۱۶ - جایز است که دو شریک صلح کنند بر این که سرمایه از یکی از آنان و سود و زیان برای دیگری باشد.

مسئله ۱۷ - برای دو نفری که در دین یا عین یا منفعتی دعوی دارند جایز است که به چیزی از «مورد دعوی» یا به چیز دیگری - حتی با انکار «مدعی علیه» - صلح نمایند، و با آن حق، دعوی ساقط می شود. و هم چنین است حق قسم خوردن که مدعی، بر منکر دارد (آن هم ساقط می شود) و بعد از آن، مدعی حق تجدید دعوی را ندارد؛ لیکن این یک فصل و ختم ظاهری است که دعوی با آن ظاهراً قطع می شود، و واقع از آنچه که هست عوض نمی شود. پس اگر ادعای دینی را بر دیگری نمود و او آن را انکار کرد سپس با هم مصالحه به نصف آن بکنند این صلح موجب سقوط دعوای او است لیکن وقتی در دعوایش محق باشد ذمه مدعی علیه مشغول به نصف آن باقی می ماند اگر چه اعتقاد داشته باشد که او (در دعوایش)، محق نیست. مگر اینکه فرض شود که مدعی از تمام آنچه که واقعاً مالک بوده، صلح نموده است. و اگر ادعایش واقعاً باطل بوده است آنچه را از منکر گرفته است بر او حرام است مگر آنکه فرض شود واقعاً طیب خاطر داشته است نه آنکه رضایتش بخاطر خلاصی یافتن از ادعای دروغ او باشد.

مسئله ۱۸ - اگر مدعی علیه به مدعی بگوید: «با من مصالحه کن»، این، اقرار به حق نیست؛ زیرا (قبلاً) گذشت که صلح با انکار (هم) صحیح است. و اما اگر بگوید: «به من بفروش» یا «به ملک من در بیاور» این، اقرار است به این که ملک او نمی باشد، و اما این که اقرار به ملکیت مدعی باشد، خالی از اشکال نیست.

مسئله ۱۹ - اگر شخصی لباسی داشته باشد که قیمت آن بیست است و دیگری لباسی داشته باشد که قیمت آن سی است، و با هم مشتبه شوند، پس اگر یکی از آنها رفیقش را مخیر نماید، همانا انصاف داده و آنچه را اختیار می نماید برای او حلال نموده است و لباس دیگر (که می ماند) برای رفیقش است. و اگر سختگیری کردند پس اگر مقصود هر کدام آنها مالیت آن باشد کما اینکه هر دوی آنها لباسها را برای معامله خریده باشند، هر دو فروخته و ثمن بین آنها به نسبت مالشان تقسیم می شود.

و اگر مقصود عین آنها باشد - نه مالیت - چاره ای از قرعه نیست (و باید با قرعه مشخص شود).

مسئله ۲۰ - اگر فردی مقداری درهم و دیگری هم مقداری درهم نزد امانتداری یا نزد شخص

غيره فتلف مقدار لا يدري انه من ايّ منها فان تساوى مقدار الدراهم منها بان كان لكل منها درهمان مثلاً فلا يبعد ان يقال يحسب التالف عليهما و يقسم الباقي بينهما نصفين، وإن تفاوتتا فيما ان يكون التالف بمقدار ما لأحدهما و اقل مما للآخر او يكون اقل من كل منهما، فعلى الأول لا يبعد ان يقال: يعطى للآخر ما زاد من ماله على التالف و يقسم الباقي بينهما نصفين، كما إذا كان لأحدهما درهمان و للآخر درهم و كان التالف درهماً يعطى صاحب الدرهمين درهماً و يقسم الدرهم الباقي بينهما نصفين او كان لأحدهما خمسة و للآخر درهمان و كان التالف درهمين يعطى لصاحب الخمسة ثلاثة و يقسم الباقي - و هو الدرهمان - نصفين، وعلى الثاني لا يبعد ان يقال: إنه يعطى لكل منها ما زاد من ماله على التالف و يقسم الباقي بينهما نصفين، فاذا كان لأحدهما خمسة و للآخر أربعة و كان التالف ثلاثة يعطى لصاحب الخمسة إثنان و لصاحب الأربعة واحد و يقسم الباقي بينهما نصفين، لكن لا ينبغي ترك الاحتياط بالتصالح في شقوق المسألة خصوصاً في غير ما استودع رجلاً غيره دينارين و استودعه الآخر ديناراً فضاء دينار منها، هذا كله في مثل الدرهم والدينار، ولا يبعد جريان حكمهما في مطلق المثليين الممتازين كمتين و منّ لو تلف منّ و اشتبه الأمر، ولا ينبغي ترك الاحتياط هنا ايضاً، نعم إذا كان المثليان مما يقبل الاختلاط والامتزاج كالزيت والحنطة فامتزجا فتلف البعض يكون التلف بنسبة المالكين، ففي المتين و المنّ إذا امتزجا و تلف منّ تكون البقية بينهما تثليثاً، ولو كان المالكان قيميين كالثياب والحيوان فلا بد من المصالحة او تعيين التالف بالقرعة.

مسألة ٢١ - يجوز إحداث الروشن المسمى في العرف الحاضر بالشناشيل على الطرق النافذة والشوارع العامة إذا كانت عالية بحيث لم تضر بالمارة، و ليس لأحد منعه حتى صاحب الدار المقابل و ان استوعب عرض الطريق بحيث كان مانعاً عن إحداث روشن في مقابله مالم يضع منه شيئاً على جداره، نعم إذا

دیگری داشته باشند، سپس مقداری تلف شود که معلوم نباشد از کدام یک از آنها است، پس اگر اندازه درهم‌های هر دو مساوی باشد مثلاً هر کدامشان دو درهم داشته باشد، بعید نیست که گفته شود آنچه تلف شده از هر دو حساب می‌شود و بقیه بین آنها دو نصف تقسیم می‌شود. و اگر با هم تفاوت داشته باشند (دو صورت دارد) یا آنچه، تلف شده، به اندازه درهم‌های یکی از آنان و کمتر از درهم‌های دیگری است، یا کمتر از درهم‌های هر یک از آنها می‌باشد، بنابر اول بعید نیست که گفته شود: به آن دیگری بمقداریکه مالش از آنچه تلف شده زیاده‌تر است، داده می‌شود، و بقیه بین آنان دو نصف تقسیم می‌شود، مثل اینکه یکی از آنها دو درهم و دیگری یک درهم داشته باشد، و آنچه تلف شده و یک درهم باشد (که در اینجا) به صاحب دو درهم، یک درهم داده می‌شود، و درهم باقی مانده بین آنها دو نصف تقسیم می‌شود. یا یکی از آنها پنج درهم و دیگری دو درهم داشته باشد و آنچه تلف شده دو درهم باشد، (که در اینجا) سه درهم به صاحب پنج درهم داده می‌شود، و باقی مانده که دو درهم است دو نصف تقسیم می‌شود، و بنابر دوم (که آنچه تلف شده کمتر از مال هر کدامشان است) بعید نیست که گفته شود: به هر کدام از آنها بمقداری که مالش از آنچه تلف شده زیاده‌تر باشد، داده می‌شود، و باقیمانده بین آنها دو نصف تقسیم می‌شود؛ پس وقتی یکی از آنها پنج درهم و دیگری چهار درهم داشته باشد و آنچه تلف شده سه درهم باشد، دو درهم به صاحب پنج درهم و یک درهم به صاحب چهار درهم داده می‌شود و بقیه بین آنها دو نصف تقسیم می‌شود. لیکن در همه شقوق مسأله شایسته نیست که احتیاط به مصالحه نمودن ترک شود. مخصوصاً در غیر آنجایی که کسی دو دینار نزد شخصی امانت گذارد و دیگری هم نزد او یک دینار امانت گذارد سپس یک دینار از آنها مفقود شود. تمام این بحث‌ها در مثل درهم و دینار بود، و بعید نیست که حکم درهم و دینار در مطلق دو مثلی که مشخص باشند جاری شود مانند دو من و یک من، که یک من تلف شود و مطلب مشتبه گردد و در اینجا هم ترک احتیاط، سزاوار نیست. ولی اگر هر دو مثلی از چیزهایی باشند که اختلاط و امتزاج را می‌پذیرند مانند روغن زیتون، و گندم، و ممزوج شوند، سپس قسمتی تلف شود، این تلف به نسبت دو مال است. پس در دو من و یک من در صورتی که ممزوج شوند و یک من تلف گردد، بقیه بین آنها به سه سهم تقسیم می‌شود. (و دو سهم به یکی و یک سهم به دیگری داده می‌شود) و اگر هر دو مال قیمی باشند مانند لباس و حیوان، باید یا مصالحه نمایند یا آنچه را تلف شده با قرعه تعیین نمایند.

مسأله ۲۱ - احداث بالکُن - که در عرف (عرب) این زمان به نام شناسل نامیده می‌شود. بر راه‌های غیر بن بست و خیابان‌های عمومی، در صورتی که بالا باشد به طوری که به ره‌گذرها ضرری نرساند. جایز است، و کسی حتی صاحب خانه روبرو حق جلوگیری از آن را ندارد اگر چه همه عرض راه را بگیرد به طوری که مانع از احداث بالکنی در مقابل آن باشد مادامی که

استلزم الاشراف على دارالجار في جوازه تردد وإشكال وان جوزنا مثل ذلك في تعلية البناء على ملكه فلا يترك الاحتياط.

مسألة ٢٢ - لو بنى روشناً على الجادة ثم انهدم أو هدمه فان لم يكن من قصده تجديد بنائه لا مانع من أن يبني الطرف المقابل ما يشغل ذلك الفضاء ولم يحتاج إلى الاستيذان من الباني الأول، وإلا ففيه إشكال، بل عدم الجواز لا يخلو من قوة إذا هدمه لبنينه جديداً.

مسألة ٢٣ - لو أحدث شخص روشناً على الجادة فهل للطرف المقابل إحداث روشن آخر فوقه أو تحته بدون إذنه؟ فيه إشكال خصوصاً في الأول، بل عدم الجواز فيه لا يخلو من قوة، نعم لو كان الثاني أعلى بكثير بحيث لم يشغل الفضاء الذي يحتاج إليه صاحب الأول بحسب العادة من جهة التشميس ونحوه لا بأس به.

مسألة ٢٤ - كما يجوز إحداث الرواشن على الجادة يجوز فتح الأبواب المستجدة فيها سواء كان له باب آخر أم لا، وكذا فتح الشباك والروازن عليها ونصب الميزاب فيها، وكذا بناء سابات عليها إن لم يكن معتمداً على حائط غيره مع عدم إذنه ولم يكن مضرراً بالمارة ولو من جهة الظلمة، ولو فرض أنه كما يضرهم من جهة ينفعهم من جهة أو جهات أخرى - كالوقاية عن الحر والبرد والتحفظ عن الطين وغير ذلك - فالظاهر وجوب الرجوع إلى حاكم الشرع فيتبع نظره، وفي جواز إحداث البالوعة للأمطار فيها حتى مع التحفظ عن كونها مضرّة بالمارة وكذا نقب السرداب تحت الجادة حتى مع إحكام أساسه وبنائه وسقفه بحيث يؤمن من الثقب والخسف والانهدام إشكال وإن كان جوازه لا يخلو من قرب.

مسألة ٢٥ - لا يجوز لأحد إحداث شيء من روشن أو جناح أو بناء سابات أو نصب ميزاب أو فتح باب أو نقب سرداب وغير ذلك على الطرق غير النافذة إلا باذن أربابها سواء كان مضرراً أم لا، وكذا لا يجوز لأحد من الأرباب إلا باذن شركائه فيها، ولو صالح غيرهم معهم أو بعضهم مع الباقين على إحداث شيء

چیزی از آن را بر دیوار همسایه نگذارد. ولی اگر مستلزم اشراق بر خانه همسایه باشد در جواز آن تردّد و اشکال است.

اگر چه مانند آن را در بالا بردن ساختمانی که روی ملک خودش می سازد، جایز بدانیم. پس احتیاط، ترک نشود.

مسئله ۲۲ - اگر بالکنی را روی جاده بسازد سپس خراب شود یا آن را خراب کند، پس اگر قصد تجدید بنای آن را ندارد، مانعی نیست که طرف مقابل، چیزی بسازد که آن فضا را بگیرد و لازم نیست از شخص اول اذن بگیرد. و گرنه، در آن اشکال است بلکه جایز نبودن آن در صورتی که اولی آن را خراب کرده تا تجدید نماید خالی از قوت نیست.

مسئله ۲۳ - اگر شخصی بالکنی روی جاده بسازد آیا طرف مقابل حق دارد بدون اذن او بالکن دیگری بالا یا پایین آن بسازد؟ در آن خصوصاً در اولی (که بالا تر باشد) اشکال است، بلکه جایز نبودن صورت اول خالی از قوت نیست. ولی اگر بالکن دوم خیلی بالا تر باشد بطوری که فضایی را که عادتاً صاحب بالکن اول بخاطر آفتاب گیری و مانند آن احتیاج به آن دارد، نگیرد، اشکالی ندارد.

مسئله ۲۴ - کما اینکه احداث بالکن روی جاده جایز است، باز کردن درب های جدید هم در جاده جایز است چه درب دیگری داشته باشد یا نه. و هم چنین باز کردن شبکه و روزه ها بر جاده و گذاشتن ناودان در آن جایز است. و هم چنین زدن سقف بر روی جاده (جایز است) در صورتی که بر دیوار دیگری بدون اذن او تکیه نداشته باشد و به رهگذرها ولو از جهت تاریکی ضرر نرساند، و اگر فرض شود همانطوری که از یک جهت برای عابرین ضرر دارد، از یک جهت یا چند جهت دیگر برای آنان منفعت دارد مانند جلوگیری از گرما و سرما و حفاظت از گل و غیر اینها، ظاهر آن است که واجب است به حاکم شرع رجوع شود و نظر او تبعیت گردد. و در جواز گذاشتن چاه فاضلاب برای باران، حتی با اینکه دقت شود تا ضرری برای عابرین نداشته باشد و همچنین کندن زیر زمین در زیر جاده حتی در صورت محکم کردن پایه و ساختمان و سقف آن به طوری که از سوراخ شدن و فرو رفتن و خراب شدن، ایمن باشد، اشکال است اگر چه جواز آن خالی از قرب نیست.

مسئله ۲۵ - احداث بالکن یا برآمدگی یا سقف یا گذاشتن ناودان یا باز نمودن در، یا کندن زیر زمین و غیر اینها در راه های بن بست جایز نیست مگر با اذن صاحبان راه، خواه ضرر برساند یا نه، و برای هیچ کدام از صاحبان راه جایز نیست، مگر اینکه همه شرکایش در آن راه این بدهند.

و اگر غیر آنان با صاحبان راه یا بعضی از صاحبان راه با بقیه، بر احداث چیزی از آنها،

من ذلك صح ولزم سواء كان مع العوض أم لا، ويأتي إن شاء الله في كتاب إحياء الموات بعض ما يتعلق بالطريق.

مسألة ٢٦. لا يجوز لأحد أن يبني بناءً على حائط جاره أو يضع جذوع سقفه عليه إلا باذنه ورضاه، وإن التمس ذلك منه لم يجب عليه إجابته، وإن استحب له مؤكداً، ولو بنى أو وضع الجذوع باذنه ورضاه فإن كان ذلك بعنوان ملزم كالشرط والصلح ونحوهما لم يجز له الرجوع، وأما لو كان مجرد الاذن والرخصة فجاز الرجوع قبل البناء والوضع والبناء على الجذع قطعاً، وأما بعد ذلك فلا يترك الاحتياط بالتصالح والتراضي ولو بالابقاء مع الأجرة أو الهدم مع الأرش وإن كان الأقرب جواز الرجوع بلا أرش.

مسألة ٢٧. لا يجوز للشريك في الحائط التصرف فيه ببناء أو تسقيف أو إدخال خشبة أو وتد أو غير ذلك إلا باذن شريكه أو إحراز رضاه ولو بشاهد الحال، كما هو كذلك في التصرفات اليسيرة كالاستناد إليه ووضع يده أو طرح ثوب عليه أو غير ذلك، بل الظاهر أن مثل هذه الأمور اليسيرة لا يحتاج إلى إحراز الاذن والرضا كما جرت به السيرة نعم إذا صرح بالمنع وأظهر الكراهة لم يجز.

مسألة ٢٨. لو انهدم الجدار المشترك وأراد أحد الشريكين تعميره لم يجبر شريكه على المشاركة في عمارته، وهل له التعمير من ماله مجاناً بدون إذن شريكه؟ لا إشكال في أن له ذلك إذا كان الأساس مختصاً به وبناءه بالآلات مختصة به، كما لا إشكال في عدم الجواز إن كان الأساس مختصاً بشريكه، وأما إذا كان مشتركاً فإن كان قابلاً للقسمة ليس له التعمير بدون إذنه، نعم له المطالبة بالقسمة فيبني على حصته المفروزة، وإن لم يكن قابلاً لها ولم يوافقه الشريك في شيء يرفع أمره إلى الحاكم ليخيره بين عدة أمور: من بيع أو إجارة أو المشاركة معه في العمارة أو الرخصة في تعميره وبناءه من ماله مجاناً، وكذا الحال لو كانت الشركة في بئر أو نهر أو قناة أو ناعور ونحو ذلك، ففي جميع ذلك

صلح نمایند صحیح و لازم است، چه با عوض باشد یا نه؛ و ان شاء الله در کتاب احیاء موات بعضی از آنچه که به راه تعلق دارد، خواهد آمد.

مسئله ۲۶ - برای هیچ کس جایز نیست که روی دیوار همسایه ساختمان کند یا تیرهای سقفش را روی آن بگذارد؛ مگر با اذن و رضایت او، و اگر از همسایه درخواست آن را بنماید، اجابت او بروی واجب نیست اگر چه مستحب مؤکد است. و اگر با اذن و رضایت او روی آن ساختمان کرد یا تیرها را گذاشت، پس اگر این کار به عنوان الزام آوری مانند شرط و صلح و مثل اینها، باشد برای همسایه جایز نیست که رجوع کند. ولی اگر فقط اذن و رخصت باشد، قبل از ساختن و گذاشتن تیر و ساختن روی آن قطعاً رجوع جایز است.

و اما بعد از آن، احتیاط به مصالحه و رضایت طرفین، ترک نشود، ولو به اینکه (سازنده) در برابر اجرت باقی گذارد و یا (همسایه) با دادن ارش خراب کند. اگر چه اقرب آن است که بدون پرداخت ارش رجوع جایز است.

مسئله ۲۷ - برای شریک دیوار، جایز نیست که (بدون اذن شریک دیگر) با ساختن یا سقف زدن یا چوب یا میخ داخل آن نمودن یا غیر اینها، در دیوار تصرف نماید مگر اینکه شریکش اذن بدهد یا ولو با شاهد حال، احرار رضایت او را بکند. کما اینکه در تصرفات مختصر، مانند تکیه دادن به آن و دست روی آن گذاشتن یا لباس روی آن افکندن یا غیر اینها احرار رضایت هست. بلکه ظاهر این است که اینگونه امور مختصر احتیاج به احرار اذن و رضایت ندارد کما اینکه سیره بر آن جاری است.

البته وقتی صریحاً منع کند و بی میلی را اظهار نماید، جایز نیست.

مسئله ۲۸ - اگر دیوار مشترک، خراب شود و یکی از دو شریک بخواهد آن را تعمیر کند، شریکش بر شرکت نمودن در تعمیر آن، مجبور نمی شود. و آیا حق دارد از مال خودش مجاناً و بدون اذن شریکش آن را تعمیر کند؟ بدون اشکال چنین حقی را دارد در صورتی که پایه، اختصاص به او داشته باشد و با مصالح اختصاصی خود آن را بسازد؛ کما اینکه اگر پایه اختصاص به شریکش داشته باشد بدون اشکال برایش جایز نیست. ولی اگر پایه مشترک باشد، پس اگر قابل قسمت باشد بدون اذن او حق تعمیر آن را ندارد ولی حق مطالبه تقسیم آن را دارد که روی حصه جدا شده خود بسازد؛ و اگر قابل قسمت نباشد و شریکش به هیچ چیزی با او موافقت نکند، جریان کار را نزد حاکم شرع می برد تا همسایه را بین چند چیز مختیر کند: یا بفروشد، یا اجاره دهد، یا در ساختن آن شریک شود، یا اجازه دهد که شریکش با مال خودش مجاناً آن را تعمیر کند و بسازد. و هم چنین است حال اگر در چاه یا نهري قنات یا چرخ چاه و

يرفع الأمر الى الحاكم فيما لا يمكن القسمة، ولو أنفق في تعميرها من ماله فنبتع الماء أو زاد ليس له أن يمنع شريكه الغير المنفق من نصيبه من الماء.

مسألة ٢٩ - لو كانت جذوع دار أحد موضوعة على حائط جاره ولم يعلم على أي وجه وضعت حكم في الظاهر بكونه عن حق حتى يثبت خلافه، فليس للجار أن يطالبه برفعها عنه، بل ولا منعه من التجديد لو انهدم السقف، وكذا الحال لو وجد بناء أو مجرى ماء أو نصب ميزاب في ملك غيره، ولم يعلم سببه، فيحكم في أمثال ذلك بكونه عن حق إلا أن يثبت كونها عن عدوان أو بعنوان العارية التي يجوز فيها الرجوع.

مسألة ٣٠ - لو خرجت اغصان شجرة إلى فضاء ملك الجار من غير استحقاق له أن يطالب مالکها بعطف الأغصان أو قطعها من حد ملكه، وإن امتنع صاحبها يجوز له عطفها أو قطعها، ومع إمكان الأول لا يجوز الثاني.

مانند اینها شرکت باشد؛ پس در همه اینها در صورتی که قابل قسمت کردن نباشد، مرافعه را نزد حاکم شرع می برد، و اگر در تعمیر آنها از مال خودش خرج نماید آنگاه آب در بیاید یا زیادتر شود، حق ندارد شریکش را که خرج نکرده، از نصیب آبش جلوگیری کند.

مسئله ۲۹ - اگر تیرهای خانه کسی روی دیوار همسایه اش قرار داده شده باشد و معلوم نباشد که به چه وجهی روی آن قرار داده شده، در ظاهر حکم می شود که از روی حق بوده، تا آنکه خلاف آن ثابت شود. بنابر این همسایه حق ندارد از او بخواهد تا آنها را از روی دیوار بردارد. بلکه اگر سقف خراب شد، (و خواست تجدید کند) حق جلوگیری از تجدید را ندارد. و همچنین است حال اگر ساختمان یا راه آب یا ناودانی در ملک دیگری قرار گرفته باشد و سبب آن معلوم نباشد، پس در اینگونه موارد، حکم می شود که از روی حق بوده است مگر اینکه ثابت شود که از راه تعدی یا به عنوان عاریه ای رجوع در آن جایز است بوده است.

مسئله ۳۰ - اگر شاخه های درختی به فضای ملک همسایه درآمده باشد بدون آنکه مستحق آن باشد، همسایه حق دارد از مالک درخت بخواهد تا آنها را از حد ملک او، برگرداند و یا قطع نماید، و اگر صاحب آن خودداری کرد، برای همسایه جایز است آنها را برگرداند یا قطع نماید؛ و در صورتی که اولی (برگرداندن) ممکن باشد، دومی (قطع آنها) جایز نیست.

كتاب الاجارة

وهي إما متعلقة بأعيان مملوكة من حيوان أو دار أو عقار أو متاع أو ثياب و نحوها فتفيد تملك منفعتها بالعوض، أو متعلقة بالنفس كاجارة الحر نفسه لعمل فتفيد غالباً تملك عمله للغير بأجرة مقررة، وقد تفيد تملك منفعته دون عمله كاجارة المرضعة نفسها للرضاع لا الارضاع.

مسألة ١ - عقد الاجارة هو اللفظ المشتمل على الايجاب الدال بالظهور العرفي على إيقاع إضافة خاصة مستتبعة لتمليك المنفعة أو العمل بعوض والقبول الدال على الرضا به و تملكهما بالعوض، والعبارة الصريحة في الايجاب: آجرتك أو أكريتك هذه الدار مثلاً بكذا، و تصح بمثل ملكتك منفعة الدار مريداً به الاجارة، لكنه ليس من العبارة الصريحة في إفادتها، ولا يعتبر فيه العربية، بل يكفي كل لفظ أفاد المعنى المقصود بأي لغة كان، و يقوم مقام اللفظ الاشارة المفهمة من الأخرس و نحوه كعقد البيع، والظاهر جريان المعاطاة في القسم الأول منها - و هو ما تعلقت بأعيان مملوكة - و تتحقق بتسليط الغير على العين ذات المنفعة قاصداً تحقق معنى الاجارة - أي الاضافة الخاصة - و تسلم الغير لها بهذا العنوان، ولا يبعد تحققها في القسم الثاني أيضاً بجعل نفسه تحت اختيار

کتاب اجاره

اجاره یا متعلق به اعیانی است که مملوک است از قبیل حیوان یا خانه یا مزرعه یا کالا یا لباس و مانند اینها؛ که تملیک منفعت آنها را در برابر عوض، فائده می بخشد. یا متعلق به انسان است مانند اینکه شخص آزاد خودش را برای کاری اجیر نماید که غالباً تملیک کارش را به دیگری در مقابل اجرتی که قرار داده می شود، فائده می دهد. و گاهی فائده اش تملیک منفعت وی است - نه کارش - مانند این که زن شیرده خودش را برای شیر خوردن بچه اجاره دهد نه برای شیر خوردن به او.

مسأله ۱ - عقد اجاره عبارت از لفظی است که مشتمل بر ایجابی باشد که عرفاً با ظهوری که دارد دلالت بر واقع ساختن نسبت خاصی که تملیک منفعت یا تملیک عمل را در برابر عوضی به دنبال خود بیاورد، داشته باشد و (مشمول بر) قبولی که دلالت بر رضایت به آن ایجاب و تملک منفعت یا عمل آنها را در برابر عوض، نماید. و عبارت صریح در ایجاب: «اجاره دادم به تو یا کرایه دادم به تو این خانه را مثلاً به این مبلغ» است و با مثل: «به ملک تو در آوردم منفعت خانه را» در حالی که اراده اجاره کند، صحیح است؛ لیکن از عبارات صریحی که اجاره را می رساند نیست. و عریض در عقد اجاره معتبر نیست، بلکه هر لفظی از هر لغتی باشد که مقصود را بفهماند، کفایت می کند. و از شخص گنگ و مانند او، اشاره ای که مقصود را بفهماند جای لفظ را می گیرد مانند عقد بیع. و ظاهر آن است که در قسم اول اجاره - یعنی جایی که به اعیان مملوکه تعلق پیدا کند - معاطات جاری می شود و با مسلط کردن دیگری بر عینی که دارای منفعت است در صورتی که قصد تحقق اجاره یعنی نسبت خاص را بکند و با تحویل گرفتن عین توسط دیگری به همین عنوان، اجاره معاطاتی تحقق پیدا می کند. و بعید نیست که در قسم دوم (اجیر شدن اشخاص) هم تحقق پیدا کند، به این که شخص خودش را به همین عنوان تحت

الطرف بهذا العنوان أو بالشروع في العمل كذلك .

مسألة ٢ - يشترط في صحة الإجارة أمور بعضها في المتعاقدين أعني المؤجر والمستأجر، و بعضها في العين المستأجرة، و بعضها في المنفعة، و بعضها في الأجرة.

أما المتعاقدان فيعتبر فيهما ما اعتبر في المتبايعين من البلوغ والعقل والقصد والاختيار و عدم الحجر لفلس أو سفه و نحوهما.

و أما العين المستأجرة فيعتبر فيها أمور: منها - التعيين، فلو أجرة إحدى الدارين أو إحدى الدابتين لم تصح، و منها - المعلومية، فإن كانت عيناً خارجية فاما بالمشاهدة و إما بذكر الأوصاف التي تختلف بها الرغبات في إيجارها، و كذا لو كانت غائبة أو كانت كلية، و منها - كونها مقدوراً على تسليمها، فلا تصح إجارة الدابة الشاردة و نحوها، و منها - كونها مما يمكن الانتفاع بها مع بقاء عينها، فلا تصح إجارة ما لا يمكن الانتفاع بها، كما إذا أجرة أرضاً للزراعة مع عدم إمكان إيصال الماء إليها، ولا ينفعها ولا يكفيها ماء المطر و نحوه، و كذا ما لا يمكن الانتفاع بها إلا باذئاب عينها كالخبز للأكل والشمع أو الحطب للاشعال، و منها - كونها مملوكة أو مستأجرة، فلا تصح إجارة مال الغير إلا باذنه أو إجازته، و منها - جواز الانتفاع بها، فلا تصح إجارة الخائن لكنس المسجد مباشرة.

و أما المنفعة فيعتبر فيها أمور: منها - كونها مباحة، فلا تصح إجارة الدكان لأحرار المسكرات أو بيعها، ولا الدابة والسفينة لحملها، ولا الجارية المغنية للتغني و نحو ذلك، و منها - كونها متمولة يبذل بازائها المال عند العقلاء، و منها - تعيين نوعها إن كانت للعين منافع متعددة، فلو استأجر الدابة يعين أنها للحمل أو الركوب أو لإدارة الرحى و غيرها، نعم تصح إيجارها لجميع منافعها، فيملك المستأجر جميعها، و منها - معلوميتها إما بتقديرها بالزمان المعلوم كسكنى الدار

اختیار دیگری بگذارد یا به این عنوان شروع در کار نماید.

مسئله ۲- در صحت اجاره چند امر معتبر است که بعضی از آنها در دو طرف عقد یعنی مؤجر و مستأجر است و بعضی از آنها در عینی است که اجاره داده می شود و بعضی از آنها در منفعت و بعضی از آنها در اجرت می باشد.

اما در دو طرف عقد همان چیزهایی معتبر است که در خریدار و فروشنده معتبر بود، از بلوغ و عقل و قصد و اختیار و ممنوع التصرف نبودن به خاطری پولی یا سفاهت و مانند اینها.

و اما عین مستأجره چند چیز در آن معتبر است از آن جمله: تعیین (آن) است.

پس اگر یکی از دو خانه یا یکی از دو چهارپا را اجاره بدهد، صحیح نیست. و از آن جمله معلوم بودن (آن) است؛ پس اگر (مورد اجاره) عین خارجی باشد پس (معلوم بودن آن) یا با مشاهده است و یا به ذکر اوصافی است که به واسطه آن رغبت ها در اجاره آن، مختلف می شود، و هم چنین است اگر غائب، یا کلی باشد. و از آن جمله این است که تسلیم آن مقدور باشد؛ پس اجاره چهارپای فراری و مانند آن، صحیح نیست.

از آن جمله این است که انتفاع از آن با بقای عین ممکن باشد؛ پس اجاره چیزی که انتفاع از آن ممکن نباشد صحیح نیست، مثل اینکه زمینی را برای زراعت اجاره دهد با این که رسیدن آب به آن ممکن نیست و آب باران و مانند آن (هم) کفایتش نمی کند. و هم چنین است چیزی که انتفاع از آن جز با از بین بردن عین آن ممکن نیست مانند (اجاره دادن) نان برای خوردن، و شمع یا هیزم برای روشن کردن. و از آن جمله است اینکه: مملوک، یا مورد اجاره باشد؛ پس اجاره دادن مال دیگری صحیح نیست مگر با اذن (قبل از اجاره) یا اجازه اش (بعد از آن).

و از آن جمله است اینکه: انتفاع بردن از آن جایز باشد؛ پس اجیر نمودن زن حائض که خودش مسجد را نظافت کند، صحیح نیست.

و اما منفعت؛ چند امر در آن معتبر است: از آن جمله آنکه: باید مباح باشد؛ پس اجاره دکان برای نگهداری یا فروش مسکرات، صحیح نیست. و اجاره چارپا و کشتی برای حمل مسکرات صحیح نیست. و اجاره جاریه بوازنده برای غنا خواندن، صحیح نیست، و مانند اینها. و از آن جمله اینکه مالیت داشته باشد، که نزد عقلا در مقابل آن، بذل مال شود. از آن جمله آنکه: در صورتی که منافع مورد اجاره متعدد باشد، نوع آن تعیین شود؛ پس اگر چارپایی را اجاره می کند باید معین کند که برای باربری است یا سواری، یا برای گرداندن سنگ آسیاب، و غیر آنها. البته اجاره آن برای تمام منافع آن صحیح است؛ پس مستأجر همه آنها را مالک می شود. از آن جمله آنکه مقدار آن معلوم باشد، یا با زمان معلوم، مشخص شود مانند سکونت نمودن در

شهرًا أو الخياطة أو التعمير والبناء يومًا، وإما بتقدير العمل كخياطة الثوب المعين خياطة كذا ثياب فارسية أو رومية من غير تعرض للزمان إن لم يكن دخيلا في الرغبات وإلا فلا يبد من تعيين منتهاه.

و أما الأجرة فتعتبر معلوميتها، وتعين مقدارها بالكيل أو الوزن أو العد في المكيل والموزون والمعدود، وبالمشاهدة أو التوصيف في غيرها ويجوز أن تكون عيناً خارجية، أو كلياً في الذمة، أو عملاً، أو منفعة أو حقاً قابلاً للنقل مثل الثمن في البيع.

مسألة ٣ - لو استأجر دابة للحمل لآبد من تعيين جنس ما يحمل عليها لاختلاف الأغراض باختلافه، وكذا مقداره ولو بالمشاهدة والتخمين، ولو استأجرها للسفر لآبد من تعيين الطريق و زمان السير من ليل أو نهار ونحو ذلك، بل لآبد من مشاهدة الراكب أو توصيفه بما يرفع به الجهالة والغرر.

مسألة ٤ - ما كانت معلومية المنفعة بحسب الزمان لآبد من تعيينه يوماً أو شهرًا أو سنة أو نحو ذلك، فلا تصح تقديره بأمر مجهول.

مسألة ٥ - لو قال: كلما سكنت هذه الدار فكل شهر بدينار مثلاً بطل إن كان المقصود الإجارة، وصح ظاهراً لو كان المقصود الإباحة بالعوض، والفرق أن المستأجر مالك للمنفعة في الإجارة دون المباح له، فانه غير مالك لها، ويملك المالك عليه العوض على تقدير الاستيفاء، ولو قال: إن خطت هذا الثوب فارسيًا فلك درهم، وإن خطته روميًا فلك درهمان بطل إجارة وصح جعالة.

مسألة ٦ - لو استأجر دابة من شخص لتحمله أو تحمل متاعه إلى مكان في وقت معين كأن استأجر دابة لإيصاله إلى كربلاء يوم عرفة ولم توصله فان كان ذلك لعدم سعة الوقت أو عدم إمكان الإيصال من جهة أخرى فالإجارة باطلة، ولو كان الزمان واسعاً ولم توصله لم يستحق من الأجرة شيئاً سواء كان بتقصير منه أم لا كما لو ضل الطريق ولو استأجرها على أن توصله إلى مكان معين لكن

خانه یک ماه. یا خیاطی یا تعمیر و بنائی یک روز. و یا خود کار مشخص شود مانند دوخت لباس معین با چنین خصوصیتی: خیاطی فارسی یا رومی، بدون آنکه متعرض زمان شوند؛ در صورتی که زمان در رغبت ها مؤثر نباشد و گرنه باید آخر آن مشخص گردد.

اما اجرت، پس معلوم بودن آن، و تعیین مقدار آن با پیمان یا وزن یا شمردن در مکمل و موزون و معدود، و با مشاهده یا با توصیف در غیر آنها، معتبر است، و جایز است (اجرت) عین خارجی یا کلی در ذمه، یا کاری یا منفعت یا حق قابل انتقالی باشد، همچون ثمن در بیع.

مسئله ۳- اگر چارپایی را برای باربری اجاره کند باید جنس چیزی را بر آن باری کند، معین کند؛ زیرا اغراض با اختلاف جنس بار، مختلف می شود.

و هم چنین مقدار بار و لو با مشاهده و تخمین، (باید معین شود). و اگر آن را برای مسافرت اجاره کند باید راه و وقت حرکت از شب یا روز و مانند آن را، تعیین کند. بلکه باید سواره را مشاهده کند یا توصیف شود بطوری که با آن رفع جهالت و خطر بشود.

مسئله ۴- آنچه که معلوم شدن منفعت آن به حسب زمان است، باید زمان آن را معین کند: یک روز یا یک ماه یا یک سال یا مانند اینها. پس اندازه گیری آن به چیز مجهول، صحیح نیست.

مسئله ۵- اگر بگوید: هر مقدار در این خانه سکونت کردی هر ماهی مثلاً به یک دینار در صورتی که قصدش اجاره باشد باطل است.

و اگر مقصود این باشد که برای او در مقابل عوض، مباح کند، ظاهراً صحیح است، و فرق این است که مستأجر در اجاره مالک منفعت می باشد برخلاف کسی که منفعت برایش مباح شده، که مالک آن نمی باشد و مالک خانه در صورتی که وی منفعت را استیفا کند، در ذمه او، عوض را مالک می شود. و اگر بگوید: اگر این لباس را به طرز فارسی بدوزی، مزدت یک درهم است و اگر به طرز رومی بدوزی دو درهم، به عنوان اجاره باطل است و به عنوان جعاله صحیح است.

مسئله ۶- اگر از شخصی چارپایی را اجاره کند تا خود او یا کالایش را تا جایی در وقت معینی ببرد مثل این که چارپایی را اجاره کند که برای روز عرفه او را به کربلا برساند، و او را نرساند، پس اگر این نرساندن به خاطر وسیع نبودن وقت باشد، یا به خاطر اینکه رساندن او به جهت دیگری ممکن نباشد، اجاره باطل است. ولی اگر زمان وسیع باشد و او را نرساند هیچ چیز از اجرت را استحقاق پیدا نمی کند چه تقصیر از او باشد یا نه؟ مثل این که راه را گم کند. و اگر چارپا را اجاره کند تا او را به جای معینی برساند لیکن بر او شرط کند که در وقت خاصی

٤٩٠. في شرائط صحة الإجارة

شرط عليه أن توصله في وقت كذا فتعذر أو تخلف فالإجارة صحيحة بالأجرة المعينة، لكن للمستأجر خيار الفسخ من جهة تخلف الشرط، فان فسخ ترجع الأجرة المسماة إلى المستأجر ويستحق المؤجر أجرة المثل.

مسألة ٧ - لو كان وقت زيارة عرفة و استأجر دابة للزيارة فلم يصل وفاتت منه صحت الإجارة، ويستحق المؤجر تمام الأجرة بلا خيار ما لم يشترط عليه في عقد الإجارة إيصاله يوم عرفة ولم يكن انصراف موجب للتقييد.

مسألة ٨ - لا يشترط إتصال مدة الإجارة بالعقد، فلو أجر داره في شهر مستقبل معين صح، سواء كانت مستأجرة في سابقه أم لا، ولو أطلق تنصرف إلى الاتصال بالعقد لولم تكن مستأجرة، فلو قال: آجرتك داري شهراً اقتضى الإطلاق اتصاله بزمان العقد، ولو أجرها شهراً وفهم الإطلاق أعني الكلي الصادق على المتصل والمنفصل فالأقوى البطلان:

مسألة ٩ - عقد الإجارة لازم من الطرفين لا يفسخ إلا بالتقاضي أو بالفسخ مع الخيار، والظاهر أنه يجري فيه جميع الخيارات إلا خيار المجلس وخيار الحيوان وخيار التأخير، فيجري فيها خيار الشرط وتخلف الشرط والعيب والغبن والرؤية وغيرها، والإجارة المعاطاة كالبيع المعاطاة لازمة على الأقوى، وينبغي فيها الاحتياط المذكور هناك.

مسألة ١٠ - لا تبطل الإجارة بالبيع، فتنتقل العين إلى المشتري مسلوقة المنفعة في مدتها، نعم للمشتري مع جهله بها خيار الفسخ، بل له الخيار لو علم بها و تخيل أن مدتها قصيرة فتبين أنها طويلة، ولو فسخ المستأجر الإجارة أو انفسخت رجعت المنفعة في بقية المدة إلى المؤجر لا المشتري، وكما لا تبطل الإجارة ببيع العين المستأجرة على غير المستأجر لا تبطل ببيعها عليه، فلو استأجر داراً ثم اشتراها بقيت الإجارة على حالها، ويكون ملكه للمنفعة في بقية المدة بسبب الإجارة لا تبعية العين، فلو انفسخت الإجارة رجعت المنفعة في بقية المدة إلى

او را برساند، سپس امکان نداشته باشد یا تخلف نماید، اجاره با همان اجرتی که معین شده، صحیح است.

لیکن مستأجر از جهت تخلف شرط، اختیار فسخ دارد؛ پس اگر فسخ کند اجرت قرارداد شده به مستأجر برمی گردد، و مؤجر، استحقاق اجرة المثل را دارد.

مسئله ۷- اگر وقت زیارت عرفه باشد و چارپایی را برای زیارت اجاره نماید، به زیارت نرسد و زیارت از او فوت شود، اجاره صحیح است و مؤجر، تمام اجرت را بدون اختیار فسخ، استحقاق پیدا می کند مادامی که در عقد اجاره بر او شرط نکند که او را روز عرفه برساند و انصرافی که موجب تقیید آن باشد نباشد.

مسئله ۸- اتصال مدت اجاره به عقد، شرط نیست؛ پس اگر خانه اش را برای ماهی که بعد می آید و معین است اجاره دهد، صحیح است، چه قبل از آن در اجاره باشد یا نه؟ و اگر (عقد) مطلق باشد، در صورتی که در اجاره نباشد انصراف به اتصال به عقد پیدا می کند.

پس اگر بگوید: «خانه ام را یک ماهه به تو اجاره می دهم»، این اطلاق اقتضا می کند که از همان زمان عقد باشد. و اگر آن را یک ماهه اجاره دهد و از یک ماه اطلاق فهمیده شود یعنی کلی باشد که هم به ماه متصل به عقد و هم به ماه منفصل از آن صادق است، اقوی باطل بودن آن است.

مسئله ۹- عقد اجاره از هر دو طرف لازم است که جز با اقاله طرفینی و یا فسخی که مستند به اختیار باشد، فسخ نمی شود و ظاهر آن است که همه اختیارات مگر اختیار مجلس و اختیار حیوان و اختیار تأخیر، در آن جریان دارد.

پس در اجاره، اختیار شرط و تخلف شرط و اختیار عیب و اختیار غبن و اختیار رؤیت و غیر آنها، جاری می باشد. و اجاره معاطاتی مانند بیع معاطاتی بنابر اقوی لازم است و همان احتیاطی که آنجا گفته شد، اینجا هم سزاوار است.

مسئله ۱۰- اجاره با بیع باطل نمی شود، پس عین به خریدار بطور مسلوب المنفعه در مدت اجاره، منتقل می شود، البته اگر خریدار جاهل به آن باشد، حق اختیار فسخ دارد. بلکه اگر بداند ولی خیال کند که مدتش کوتاه است سپس معلوم شود که طولانی است، اختیار فسخ دارد. و اگر مستأجر، اجاره را فسخ نماید یا فسخ شود در بقیه مدت اجاره، منفعت به مؤجر برمی گردد نه خریدار. و کما اینکه اجاره با فروش عین اجاره داده شده، به غیر مستأجر، باطل نمی شود، (هم چنین) به فروش آن به او باطل نمی شود؛ پس اگر خانه ای را اجاره نماید سپس آن را بخرد، اجاره به حال خودش باقی است و مالکیت او بر منفعت در بقیه مدت (اجاره) از ناحیه اجاره است نه از جهت اینکه منفعت تابع عین است. پس اگر اجاره فسخ شود، منفعت در بقیه مدت به

البائع، ولو فسخ البيع بأحد أسبابه بقي ملك المشتري المستأجر للمنفعة على حاله.
مسألة ١١ - الظاهر أنه لا تبطل إجارة الأعيان بموت المؤجر ولا بموت المستأجر إلا إذا كانت ملكية المؤجر للمنفعة محدودة بزمان حياته فتبطل بموته، كما إذا كانت منفعة دار موصى بها لشخص مدة حياته فأجرها سنتين ومات بعد سنة، نعم لو كانت المنفعة في بقية المدة لورثة الموصي أو غيرهم فلهم أن يميزوها في بقية المدة، ومن ذلك ما إذا أجر العين الموقوفة البطن السابق ومات قبل انقضاء المدة، فتبطل إلا أن يميز البطن اللاحق، نعم لو أجرها المتولي للوقف لمصلحة الوقف والبطن اللاحقة مدة تزيد على مدة بقاء بعض البطون تكون نافذة على البطون اللاحقة، ولا تبطل بموت المؤجر ولا بموت البطن الموجود حال الإجارة، هذا كله في إجارة الأعيان، وأما إجارة النفس لبعض الأعمال فتبطل بموت الأجير، نعم لو تقبل عملاً وجعله في ذمته لم تبطل بموته، بل يكون ديناً عليه يستوفى من تركته.

مسألة ١٢ - لو أجر الولي الصبي المولى عليه أو ملكه مدة مع مراعاة المصلحة والغبطة فبلغ الرشد قبل انقضائها فله نقض الإجارة وفسخها بالنسبة إلى ما بقي من المدة إلا أن تقتضي المصلحة اللازمة للمراعاة فيما قبل الرشد الإجارة مدة زائدة على زمان تحققه بحيث تكون بأقل منها خلاف مصلحته، فحينئذ ليس له فسخها بعد البلوغ والرشد.

مسألة ١٣ - لو وجد المستأجر بالعين المستأجرة عيباً سابقاً كان له فسخ الإجارة إن كان ذلك العيب موجباً لنقص المنفعة كالعرج في الدابة أو الأجرة، كما إذا كانت مقطوعة الأذن والذنب، هذا إذا كان متعلق الإجارة عيناً شخصية، ولو كان كلياً وكان الفرد المقبوض معيباً فليس له فسخ العقد، بل له مطالبة البدل إلا إذا تعذر، فله الفسخ، هذا في العين المستأجرة، وأما الأجرة فإن كانت عيناً شخصية ووجد المؤجر بها عيباً كان له الفسخ، فهل له مطالبة الأرض؟ فيه إشكال، ولو كانت كلية فله مطالبة البدل، وليس له فسخ العقد

فروشنده بر می گردد، و اگر بیع با یکی از اسبابش فسخ شود مالکیت خریدار مستأجر، بر منفعت به حال خودش باقی می ماند.

مسئله ۱۱- ظاهر آن است که اجاره اعیان، نه با مرگ موجر و نه بامرگ مستأجر باطل نمی شود مگر این که مالکیت موجر بر منفعت، محدود به زمان حیاتش باشد؛ که با مرگ او باطل می شود، مثل وقتی که منفعت خانه ای برای شخصی مادامی که حیات دارد، وصیت شده باشد. پس او دو سال آن را اجاره بدهد و بعد از یک سال بمیرد، البته اگر منفعت آن در بقیه مدت، برای ورثه موصی یا غیر آنها باشد حق دارند اجاره را در بقیه مدت اجازه بدهند. و از این قبیل است جایی که بطن سابق، عین موقوفه را اجاره بدهد و قبل از انقضای مدت آن، بمیرد، که اجاره باطل می شود مگر اینکه بطن لا حق، آن را اجازه دهد. ولی اگر متولی وقف، به جهت مصلحت وقف و مصلحت بطن های بعدی، مدتی که از مدت بقای بعضی از بطون زیادتر باشد، آن را اجاره دهد بر بطنهای بعدی نافذ می باشد و به موت موجر و نه به موت بطنی که در حال اجاره، موجود بوده است، باطل نمی شود. این مطالب تمامش در اجاره اعیان بود. و اما اجاره خود انسان برای بعضی از کارها، بامرگ اجیر باطل می شود. ولی اگر عملی را قبول کند و آن را در ذمه خودش قرار دهد، با مرگ او باطل نمی شود بلکه دینی بر او است که باید از ترکه اش دریافت شود.

مسئله ۱۲- اگر ولی، بچه ای را که تحت ولایت و سرپرستی او است یا ملک او را با مراعات مصلحت و منفعت اومدتی اجاره دهد، و بچه قبل از به پایان رسیدن مدت اجاره، به حد رشد رسید، حق شکستن اجاره و فسخ آن را نسبت به بقیه مدت، دارد؛ مگر اینکه مصلحتی که رعایت آن قبل از رشد لازم بوده اقتضا کند که مدتی زیادتر از زمان تحقق رشد، به اجاره داده شود بطوری که اجاره کمتر از آن مدت، خلاف مصلحت بچه باشد. که در این صورت بعد از بلوغ و رشد، حق فسخ را ندارد.

مسئله ۱۳- اگر مستأجر، در عین اجاره شده، عیبی بیابد که مربوط به قبل از اجاره باشد، در صورتی که آن عیب سبب کم شدن منفعت آن - مانند لنگی در چارپا- یا کم شدن اجرت آن - مانند اینکه گوش و دم بریده باشد- شود، حق فسخ اجاره را دارد؛ این در صورتی است که متعلق اجاره عین مشخصی باشد. ولی اگر کلی باشد و آن نمونه ای که گرفته است معیوب در آید حق فسخ عقد را ندارد بلکه حق مطالبه بدل را دارد، مگر اینکه غیر ممکن باشد که حق فسخ پیدا می کند. این در مورد عین مستأجره است. و اما اجرت، پس اگر عین مشخصی باشد و موجر در آن عیبی بیابد حق فسخ دارد و آیا حق مطالبه تفاوت را دارد؟ دارای اشکال است. و اگر کلی باشد حق مطالبه بدل دارد و حق فسخ عقد را ندارد مگر وقتی که بدل آن، غیر ممکن باشد.

إلا إذا تعذر البذل. — في شرائط صحة الإجارة

مسألة ١٤ - لو ظهر الغبن للمؤجر أو المستأجر فله خيار الغبن إلا إذا شرط سقوطه.

مسألة ١٥ - يملك المستأجر المنفعة في إجارة الأعيان، والعمل في إجارة النفس على الأعمال، وكذا المؤجر والأجير الأجرة بمجرد العقد، لكن ليس لكل منهما مطالبة مملكته إلا بتسليم مملكته، فعلى كل منهما وإن وجب التسليم لكن لكل منها الامتناع عنه إذا رأى من الآخر الامتناع عنه.

مسألة ١٦ - لو تعلقت الإجارة بالعين فتسليم منفعتها بتسليم العين. وأما تسليم العمل فيما إذا تعلقت بالنفس فباتمامه إذا كان مثل الصلاة والصوم والحج و حفر بئر في دار المستأجر وأمثال ذلك مما لم يكن متعلقاً بما له الذي بيد المؤجر، فقبل إتمام العمل لا يستحق الأجير مطالبة الأجرة و بعده لا يجوز للمستأجر المطالبة، نعم لو كان شرط منها على تأدية الأجرة كلاً أو بعضاً قبل العمل صريحاً أو ضمناً - كما إذا كانت عادة تقتضي التزام المستأجر بذلك - كان هو المتبع، و أما إذا كان متعلقاً بما له من المستأجر بيد المؤجر كالثوب يخطه والخاتم يصوغه وأمثال ذلك ففي كون تسليمه باتمام العمل كالأول أو بتسليم مورد العمل كالثوب والخاتم وجهان بل قولان، أقواهما الأول، فعلى هذا لو تلف الثوب مثلاً بعد تمام العمل على نحو لا ضمان عليه لا شيء عليه، ويستحق مطالبة الأجرة، نعم لو تلف مضموناً عليه ضمنه بوصف المحيطية لا بقيمته قبلها على أي حال حتى على الوجه الثاني، لكون الوصف مملوكاً له تبعاً للعين، و بعد الخروج عن عهدة الموصوف مع وصفه تكون له المطالبة بالأجرة المسماة لتسليم العمل ببذله.

مسألة ١٧ - لو بذل المستأجر الأجرة أو كان له حق أن يؤخرها بموجب الشرط و امتنع المؤجر من تسليم العين المستأجرة يجبر عليه، و ان لم يكن إجباره فللمستأجر فسخ الإجارة والرجوع إلى الأجرة، وله إبقاء الإجارة و مطالبة عوض

مسئله ۱۴ - اگر برای موجر یا مستأجره «غبن» ظاهر شود حق خیار غبن دارد مگر اینکه سقوط آن شرط شده باشد.

مسئله ۱۵ - مستأجر در اجاره اعیان، منفعت را مالک می شود، و در اجاره انسان برای اعمال، کار را مالک می شود.

و هم چنین موجر و اجیر، به مجرد عقد اجاره اجرت را مالک می شوند؛ لیکن هیچ کدام از آنها حق ندارند آنچه را که مالک شده اند مطالبه نمایند، مگر این که آنچه را ملک دیگری نموده تسلیم نماید. پس بر هر کدام از آنها اگر چه تسلیم واجب است لیکن در صورتی که ببیند دیگری از تسلیم خودداری می کند این هم حق خودداری دارد.

مسئله ۱۶ - اگر اجاره، متعلق به عین باشد، تسلیم منفعت آن به تسلیم عین می باشد. و اما تسلیم عمل در جایی که اجاره متعلق به انسان باشد به تمام کردن کار است. در صورتی که مانند نماز و روزه و حج و کندن چاه در خانه مستأجر و امثال اینها از آنچه که به مال مستأجر که در دست موجر است، متعلق نباشد، بنابراین اجیر قبل از تمام کردن کار استحقاق مطالبه اجرت را ندارد، و بعد از آن، مستأجر حق سهل انگاری در پرداخت آن را ندارد. ولی اگر شرطی از آنها باشد که همه یا قسمتی از اجرت، قبل از کار اداء شود، چه این شرط صریحاً باشد یا ضمنی - مثل این که عرف و عادت مردم این باشد که مستأجر، ملتزم به پرداخت ولو قسمتی از آن، قبل از عمل می باشد - لازم است از چنین شرطی تبعیت شود. و اما اگر کار به مال مستأجر، که در دست موجر است متعلق باشد، مانند لباس که آن را می دوزد و انگشتر که آن را ریخته گری و درست می کند و امثال اینها. پس در اینکه تسلیم آن به تمام کردن کار باشد، مانند اولی، یا به تسلیم مورد کار باشد مانند لباس و انگشتر؟ دو وجه بلکه دو قول است که قوی تر آنها اولی است.

بنابراین، اگر بعد از تمام کردن عمل، لباس طوری تلف شود که ضمان آور نباشد، چیزی بر او نیست، و استحقاق مطالبه اجرت را دارد؛ ولی اگر به نحو ضمانت دار تلف شود در هر حالی حتی بنا بر وجه دوم، با وصف خیاطت ضامن آن می باشد - نه به قیمتی که قبل از دوختن داشته است -؛ زیرا صفت (خیاطت) به تبع عین، ملک او است. و بعد از آنکه از عهده موصوف با صفتش (لباس دوخته) در آمده حق مطالبه اجرت قرارداد شده را دارد؛ زیرا عمل را در قالب بدل آن تسلیم نموده است.

مسئله ۱۷ - اگر مستأجر، اجرت را بذل نماید یا به موجب شرط، حق داشته باشد آن را تأخیر بیندازد ولی موجر از تسلیم عینی که به اجاره داده خودداری کند، اجبار به تسلیم آن می شود، و اگر اجبار او ممکن نباشد مستأجر حق دارد اجاره را فسخ و رجوع به اجرت نماید و حق دارد که

المنفعة الفائتة من المؤجر، وكذا إن أخذها منه بعد التسليم بلا فصل أو في أثناء المدة، لكن في الثاني لو فسخها تنسخ بالنسبة إلى ما بقي من المدة فيرجع إلى ما يقابله من الأجرة.

مسألة ١٨ - لو آجر دابة من زيد فشردت بطلت الإجارة سواء كان قبل التسليم أو بعده في أثناء المدة إن لم يكن بتقصير من المستأجر في حفظها.

مسألة ١٩ - لو تسلّم المستأجر العين المستأجرة ولم يستوف المنفعة حتى انقضت مدة الإجارة كما إذا استأجر داراً مدة وتسلّمها ولم يسكنها حتى مضت المدة فإن كان ذلك باختيار منه استقرت عليه الأجرة، وفي حكمه ما لو بذل المؤجر العين المستأجرة فامتنع المستأجر عن تسلّمها واستيفاء المنفعة منها حتى انقضت، وهكذا الحال في الإجارة على الأعمال، فإنه إذا سلّم الأجير نفسه و بذلها للعمل وامتنع المستأجر عن تسلّمه كما إذا استأجر شخصاً يخيّط له ثوباً معيناً في وقت معين وامتنع من دفعه إليه حتى مضى الوقت فقد استحق عليه الأجرة سواء اشتغل الأجير في ذلك الوقت مع امتناعه بشغل آخر لنفسه أو غيره أو بقي فارغاً، وإن كان ذلك لعذر بطلت الإجارة، ولم يستحق المؤجر شيئاً من الأجرة إن كان ذلك عذراً عاماً لم تكن العين معه قابلة لأن تستوفي منها المنفعة، كما إذا استأجر دابة للركوب إلى مكان فنزل ثلج مانع عن الاستطراق أو انسد الطريق بسبب آخر، أو داراً للسكنى فصارت غير مسكونة لصيرورتها معركة أو مسبعة ونحو ذلك، ولو عرض مثل هذه العوارض في أثناء المدة بعد استيفاء المستأجر مقداراً من المنفعة بطلت الإجارة بالنسبة، وإن كان عذراً يختص به المستأجر كما إذا مرض ولم يتمكن من ركوب الدابة المستأجرة ففي كونه موجباً للبطلان وعدمه وجهان، لا يخلو ثانيهما من رجحان، هذا إذا اشترط المباشرة بحيث لم يمكن له استيفاء المنفعة ولو بالإجارة، وإلا لم تبطل قطعاً.

مسألة ٢٠ - إذا غصب العين المستأجرة غاصب ومنع المستأجر عن استيفاء

اجاره را باقی بدارد و عوض منفعت از دست رفته را از موجر مطالبه نماید. و هم چنین است اگر بعد از تسلیم، بدون فاصله یا در اثنای مدت اجاره عین را از او بگیرد؛ لیکن در صورت دوم اگر اجاره را فسخ نمود (فقط) نسبت به باقیمانده مدت، فسخ می شود در نتیجه به اجرتی که مقابل آن است رجوع می نماید.

مسئله ۱۸- اگر چارپایی را به زید اجاره دهد و فرار کند، اجاره باطل است چه قبل از تسلیم باشد یا بعد از آن در اثنای مدت اجاره باشد. در صورتی که فرار آن به خاطر اینکه مستأجر در حفظ آن تقصیر کرده است نباشد.

مسئله ۱۹- اگر مستأجر، عین مورد اجاره را تحویل بگیرد و منفعت آن را برداشت نکند تا مدت اجاره بگذرد، مثل اینکه خانه ای را مدتی اجاره کند و آن را تحویل بگیرد و ساکن آن نشود تا مدت بگذرد، پس اگر این جریان با اختیار او باشد، اجرت بر او مستقر است. و در حکم آن است جایی که موجر عین مستأجره را در اختیار گذارد و مستأجر از تحویل گرفتن و برداشت منفعت از آن خودداری کند تا مدت بگذرد. و هم چنین است حال در اجیر گرفتن برای کارها، پس وقتی اجیر خود را تسلیم کند و برای عمل آماده شود و مستأجر از پذیرفتن وی خودداری نماید، مثل این که شخصی را اجیر کند تا برایش لباس معینی را در وقت معینی بدوزد و او از دادن پارچه به او خودداری کند تا وقت بگذرد، اجیر بر او استحقاق اجرت را پیدا می کند چه اجیر در آن وقتی که از پذیرش او خودداری کرده، برای خودش یا دیگری به کاری مشغول بشود یا این که بی کار بماند. و اگر (برداشت نکردن منفعت) از روی عذر باشد، در صورتی که آن عذر عذر عمومی باشد به طوری که عین با آن، قابلیت برداشت منفعت را نداشته باشد، اجاره باطل است و موجر چیزی از اجرت را استحقاق پیدا نمی کند. مثل وقتی که چارپایی را برای سوار شدن تا جایی اجاره کند سپس برفی بیاید که مانع پیمودن راه باشد یا راه به جهت دیگری بسته شود. یا آنکه خانه ای را برای سکونت اجاره کند سپس آنجا بخاطر محل جنگ یا جای درندگان و مانند اینها شدن، غیر مسکونی گردد. و اگر چنین عوارضی در اثنای مدت اجاره پیش بیاید، بعد از آنکه مقداری از منفعت را برداشت کرده باشد، اجاره به نسبت باطل می شود. و اگر (عذر) عذری باشد که اختصاص به مستأجر داشته باشد مثل اینکه مریض شود و نتواند بر چارپایی که اجاره کرده سوار شود در این که موجب بطلان اجاره باشد و نباشد دو وجه است که دوم آنها خالی از رجحان نیست. این در صورتی است که شرط مباشرت شده باشد بطوری که (اگر برای خودش استیفای منفعت ممکن نباشد) نتواند ولو با اجاره استیفای منفعت کند و گر نه قطعاً باطل نیست.

مسئله ۲۰- اگر غاصبی عین مورد اجاره را غصب کند و نگذارد مستأجر منفعت را برداشت

٤٩٨. - في تلف العين المستأجر
المنفعة فان كان قبل القبض تخيير بين الفسخ والرجوع بالأجرة المسماة على المؤجر
لو أداها و بين الرجوع إلى الغاصب بأجرة المثل، وإن كان بعد القبض تعين
الثاني.

مسألة ٢١ - لو تلفت العين المستأجرة قبل قبض المستأجر بطلت الاجارة، و
كذا بعده بلا فصل معتد به أو قبل مجيء زمان الاجارة، ولو تلفت في أثناء المدة
بطلت بالنسبة إلى بقيتها، ويرجع من الأجرة بما قابلها إن نصفاً فنصف أو ثلثاً
فثلث و هكذا، هذا إن تساوت أجرة العين بحسب الزمان، و أما إذا تفاوتت
تلاحظ النسبة، مثلاً لو كانت أجرة الدار في الشتاء ضعف أجرتها في باقي
الفصول و بقي من المدة ثلاثة أشهر الشتاء يرجع بثلثي الأجرة المسماة، ويقع في
مقابل ما مضى من المدة ثلثها، و هكذا الحال في كل مورد حصل الفسخ
أو الانفساخ في أثناء المدة بسبب من الأسباب هذا إذا تلفت العين المستأجرة
بتمامها، ولو تلف بعضها تبطل بنسبته من أول الأمر أو في الأثناء بنحو ما مر.

مسألة ٢٢ - لو آجر داراً فانهدمت بطلت الاجارة إن خرجت عن الانتفاع
الذي هو مورد الاجارة بالمرة، فان كان قبل القبض أو بعده بلا فصل قبل أن
يسكن فيها رجعت الأجرة بتمامها، وإلا فبالنسبة كما مر وإن أمكن الانتفاع
بها من سنخ مورد الاجارة بوجه يعتد به عرفاً كان للمستأجر الخيار بين الإبقاء
والفسخ، ولو فسخ كان حكم الأجرة على حذوما سبق، وإن انهدم بعض بيوتها
فان بادر المؤجر إلى تعميرها بحيث لم يفت الانتفاع أصلاً ليس فسخ ولا انفساخ
على الأقوى، وإلا بطلت الاجارة بالنسبة إلى ما انهدمت و بقيت بالنسبة إلى
البقية بما يقابلها من الأجرة، و كان للمستأجر خيار تبعض الصفقة.

مسألة ٢٣ - كل موضع كانت الاجارة فاسدة تثبت للمؤجر أجرة المثل بمقدار
ما استوفاه المستأجر من المنفعة أو تلفت تحت يده أو في ضمانه، و كذلك في
إجارة النفس للعمل، فان العامل يستحق أجرة مثل عمله، والظاهر عدم الفرق

نماید، پس اگر قبل از قبض باشد، بین اینکه فسخ کند و برای گرفتن اجرتی که قرارداد شده، در صورتی که آن را اداء کرده باشد، به موجر رجوع نماید، و یا آنکه برای گرفتن اجرة المثل به غاصب مراجعه کند، مخیر است. و اگر بعد از قبض باشد متعین دومی است.

مسأله ۲۱- اگر عین که به اجاره رفته قبل از تحویل گرفتن مستأجر تلف شود، اجاره باطل می شود. و هم چنین است بعد از تحویل گرفتن بدون فاصله ای که مورد توجه باشد، یا قبل از آمدن زمان اجاره. و اگر در اثنای مدت تلف شود اجاره نسبت به بقیه مدت باطل می شود و از اجرت به مقداری که مقابل آن می باشد برمی گردد، اگر نصف باشد نصف، یا ثلث باشد، ثلث، و همچنین. این در وقتی است که اجرت عین به حسب زمان مساوی باشد، ولی اگر متفاوت باشد، نسبت آن ملاحظه می شود، مثلاً اگر اجرت خانه در زمستان دو برابر اجرت آن در سایر فصول باشد (و به مدت ۶ ماه اجاره داده شود) و از مدت اجاره سه ماهه زمستان باقی مانده باشد به دو ثلث اجرت قرارداد شده رجوع می شود و در برابر آن مقدار از مدت که گذشته ثلث اجرت قرار می گیرد. و همین طور است حال در هر موردی که در اثنای مدت اجاره به یک سببی از اسباب، فسخ کنند یا فسخ شود.

و این هنگامی است که تمام عین مورد اجاره تلف شود؛ و اگر بعضی از آن تلف شود به نسبت آن، از اول امر یا در اثناء - بطوری که گذشت - اجاره باطل می شود.

مسأله ۲۲- اگر خانه ای را اجاره دهد سپس خراب شود، در صورتی که بطور کلی از انتفاعی که مورد اجاره است، خارج شود اجاره باطل می شود؛ پس اگر قبل از قبض یا بعد از قبض - بدون فاصله، قبل از آنکه در آن ساکن شود - باشد تمام اجرت برمی گردد، و گرنه بالنسبه است، کما این که گذشت. و اگر انتفاع بردن از آن به انتفاعی که از سنخ مورد اجاره است و در حدی که عرفاً مورد توجه است، ممکن باشد مستأجر بین باقی گذاردن و فسخ آن حق خیار دارد. و اگر فسخ کند حکم اجرت آن طبق آن است که گذشت. و اگر بعضی از اطاقیهایش خراب شود پس اگر موجر به تعمیر آنها مبادرت جوید بطوری که انتفاع از آنها اصلاً فوت نشود بنابر اقوی نه فسخی هست. و نه انفساخی (که خود به خود فسخ شود) و گرنه اجاره نسبت به آنچه که خراب شده باطل می شود و نسبت به بقیه به مقداری از اجرت که مقابل آن قرار می گیرد، باقی می ماند.

و مستأجر حق خیار تبعض (و تکه پاره شدن) مورد معامله را دارد.

مسأله ۲۳- هر جایی که اجاره باطل باشد، به مقداری که مستأجر از منافع آن برداشت کرده، یا تحت اختیار یا در ضمان او تلف شده است، برای موجر اجرة المثل ثابت است. و هم چنین است در اجاره خود انسان برای کار؛ پس کارگر، استحقاق اجرت مثل کارش را دارد و ظاهر آن

٥٠٠ _____ في تلف العين المستاجر
في ذلك بين جهل المؤجر والمستأجر ببطلان الاجارة و علمهما به، نعم لو كان
البطلان من ناحية الاجارة بلا أجرة أو بما لا يتمول عرفاً لا يستحق شيئاً، من
غير فرق بين العلم ببطلانها وعدمه، ولو اعتقد تمول ما لا يتمول عرفاً فالظاهر
استحقاقه أجرة المثل.

مسألة ٢٤ - تجوز اجارة المشاع سواء كان للمؤجر الجزء المشاع من عين فأجره
أو كان مالكا للكل و أجر جزءاً مشاعاً منه كنصفه أو ثلثه لكن في الصورة
الأولى لا يجوز للمؤجر تسليم العين للمستأجر إلا باذن شريكه، وكذا يجوز أن
يستأجر إثنان مثلاً داراً على نحو الاشتراك ويسكنها معاً بالتراضي أو يقتسماها
بحسب المساكن بالتعديل والقرعة، كتقسيم الشريكين الدار المشتركة، أو يقتسما
منفعتيها بالمهاياة بأن يسكنها أحدهما ستة أشهر مثلاً ثم الآخر، كما إذا استأجرا
معاً دابة للركوب على التناوب، فان تقسيم منفعتي الركوبية لا يكون إلا
بالمهاياة، بأن يركبها أحدهما يوماً والآخر يوماً مثلاً، أو يركبها أحدهما فرسخاً
والآخر فرسخاً.

مسألة ٢٥ - لو استأجر عيناً ولم يشترط عليه استيفاء منفعتها بالمباشرة يجوز أن
يؤجرها بأقل مما استأجر و بالمساوي و بالأكثر، هذا في غير البيت والدار
والدكان والأجير، وأما فيها فلا تجوز إيجارها بأكثر منه إلا إذا أحدث فيها حدثاً
من تعمیر أو تبييض أو نحو ذلك، ولا يبعد جوازها أيضاً إن كانت الأجرة من
غير جنس الأجرة السابقة، والأحوط إلحاق الخان والرحى والسفينة بها، وإن
كان عدمه لا يخلو من قوة، ولو استأجر داراً مثلاً بعشرة دراهم فسكن في نصفها
و أجر الباقي بعشرة دراهم من دون إحداث حدث جاز، وليس من الاجارة
بأكثر مما استأجر، وكذا لو سكنها في نصف المدة و أجرها في باقيها بعشرة، نعم
لو أجرها في باقي المدة أو أجر نصفها بأكثر من عشرة لا يجوز.

مسألة ٢٦ - لو تقبل عملاً من غير اشتراط المباشرة ولا مع الانصراف اليها

است که در این جهت بین علم و جهل موجر و مستأجر به باطل بودن اجاره فرقی نیست. ولی اگر بطلان آن از ناحیه اجاره بدون اجرت یا به چیزی که عرفاً مالیت ندارد باشد، (موجر) مستحق چیزی نمی شود، بدون آنکه بین علم به بطلان آن و عدم علم به آن فرقی باشد. و اگر به مالیت چیزی که عرفاً مالیت ندارد اعتقاد داشته باشد، ظاهر آن است که مستحق اجرة المثل می شود.

مسئله ۲۴ - اجاره مشاع جایز است، چه موجر جزء مشاعی از عین را داشته باشد و آن را اجاره دهد یا مالک همه اش باشد و جزء مشاعی از آن مانند نصف یا ثلث آن را اجاره دهد. لیکن در صورت اول برای موجر جایز نیست عین را تسلیم مستأجر نماید مگر با اذن شریکش. و هم چنین جایز است مثلاً دو نفر خانه ای را بطور شریکی اجاره کنند و با رضایت هم در آن سکونت نمایند.

یا محل سکونت آن را بعد از تعدیل عادلانه با قرعه میان خود تقسیم نمایند، مانند تقسیمی که دو شریک، در خانه مشترک دارند. یا منفعت آن را بطور نوبت بندی میان خود تقسیم کنند، به اینکه مثلاً یکی از آنها شش ماه و سپس دیگری (شش ماه) ساکن شود. مانند وقتی که هر دو با هم چارپایی را برای سوار شدن بطور نوبتی، اجاره می کنند؛ زیرا تقسیم منفعت سوار شدن آن فقط با نوبت بندی می باشد به اینکه یکی از آنها یک روز و دیگری روز دیگر مثلاً سوار شود یا یکی از آنها یک فرسخ و دیگری یک فرسخ (دیگر سوار شود).

مسئله ۲۵ - اگر عینی را اجاره کند و بر او شرط نشود که منفعت آن را خودش برداشت نماید، جایز است آن را به کمتر از آنچه اجاره کرده و به مساوی و بیشتر از آن، (به دیگری) اجاره دهد. این در غیر اطاق و خانه و دکان و اجیر است؛ و اما در اینها اجاره دادنشان به بیشتر از آن جایز نیست، مگر این که در اینها کاری مانند تعمیر یا سفید کاری یا مانند اینها، انجام داده باشد. و در صورتی هم که اجرت از غیر جنس اجرت سابق باشد بعید نیست اجاره دادن آنها (به بیشتر از آن، حتی اگر کاری در آنها انجام نداده) جائز باشد. و احتیاط آن است که کاروانسرا و آسیاب سنگی و کشتی به آنها ملحق باشد اگر چه عدم الحاق، خالی از قوت نیست. و اگر خانه ای را مثلاً به ده درهم اجاره کند و در نصف آن ساکن شود و بقیه خانه را به ده درهم اجاره دهد. بدون این که کاری در آن انجام داده باشد جایز است، و از موارد اجاره دادن به بیشتر از آنچه اجاره کرده است نیست. و هم چنین است اگر نصف مدت اجاره در آن ساکن شود و آن را بقیه مدت به ده (درهم)، اجاره دهد. ولی اگر خانه را در باقیمانده مدت، یا نصف آن را (در همه مدت)، به بیشتر از ده (درهم) اجاره دهد جایز نیست.

مسئله ۲۶ - اگر عملی را - بدون آنکه شرط کند که خودش انجام دهد و انصراف هم به آن

في تلف العين المستأجر

يجوز أن يستأجر غيره لذلك العمل بتلك الأجرة وبالأكثر، وأما بالأقل فلا يجوز إلا إذا أحدث حدثاً أو أتى ببعض العمل ولو قليلاً، كما إذا تقبل خياطة ثوب بدرهم ففصله أو خاط منه شيئاً ولو قليلاً، فلا بأس باستئجار غيره على خياطته بالأقل ولو بعشر درهم أو ثمنه، لكن في جواز دفع متعلق العمل وكذا العين المستأجرة إليه بدون الاذن إشكال وإن لا يخلو من وجه.

مسألة ٢٧ - الأجير إذا آجر نفسه على وجه يكون جميع منافعه للمستأجر في مدة معينة لا يجوز له في تلك المدة العمل لنفسه أو لغيره لا تبرعاً ولا بالجمالة أو الاجارة، نعم لا بأس ببعض الأعمال التي انصرفت عنها الاجارة ولم تشملها ولم تكن منافية لما شملته، كما أنه لو كان مورد الاجارة أو منصرفها الاشتغال بالنهار فلا مانع من الاشتغال ببعض الأعمال في الليل له أو لغيره إلا إذا أدى إلى ما ينافي الاشتغال بالنهار ولو قليلاً، فإذا عمل في تلك المدة عملاً مما ليس خارجاً عن مورد الاجارة فإن كان العمل لنفسه تخير المستأجر بين فسخ الاجارة و استرجاع تمام الأجرة إذا لم يعمل له شيئاً أو بعضها إذا عمل شيئاً وبين أن يبقيا و يطالبه أجرة مثل العمل الذي عمله لنفسه، وكذا لو عمل للغير تبرعاً، ولو عمل للغير بعنوان الجمالة أو الاجارة فله مضافاً إلى ذلك إمضاء الجمالة أو الاجارة و أخذ الأجرة المسماة.

مسألة ٢٨ - لو آجر نفسه لعمل مخصوص بالمباشرة في وقت معين لا مانع من أن يعمل لنفسه أو غيره في ذلك الوقت ما لا ينافيه، كما إذا آجر نفسه يوماً للخياطة أو الكتابة ثم آجر نفسه في ذلك اليوم للصوم عن الغير إذا لم يؤد إلى ضعفه في العمل، وليس له أن يعمل في ذلك الوقت من نوع ذلك العمل ومن غيره مما ينافيه لنفسه ولا لغيره، فلو فعل فإن كان من نوع ذلك العمل كما إذا آجر نفسه للخياطة في يوم فاشتغل فيه بالخياطة لنفسه أو لغيره تبرعاً أو بالاجارة كان حكمه حكم الصورة السابقة من تخير المستأجر بين أمرين لو عمل لنفسه أو لغيره

نداشته باشد. قبول کند، جایز است دیگری را برای آن کار با همان اجرت و بیشتر از آن، اجیر کند و اما به کمتر از آن جایز نیست، مگر اینکه کاری کرده باشد یا قسمتی از کار را گرچه کم باشد، انجام داده باشد. مثل این که قبول کند لباسی را به یک درهم بدوزد و آن را برش کند یا چیزی از آن را اگرچه کم باشد، بدوزد که اجیر گرفتن دیگری برای دوختن آن به کمتر از آن، ولو به یک دهم درهم یا یک هشتم آن، اجیر کند، اشکالی ندارد. لیکن در اینکه دادن متعلق عمل و هم چنین عین مورد اجاره به او بدون اذن (مالکش) جائز باشد، اشکال است اگرچه خالی از وجه نیست.

مسئله ۲۷ - وقتی اجیر خود را اجیر (دیگری) نمود، بطوری که تمام منافع او در مدت معینی ملک مستأجر باشد، برای اجیر جایز نیست که در آن مدت، برای خود یا دیگری - نه تبرعاً و نه بطور جماله یا اجاره - کاری انجام دهد. البته بعضی از کارهایی که، اجاره از آنها انصراف دارد و شامل آن کارها نمی شود و منافات با آنچه اجاره شامل آن است ندارد، اشکالی ندارد. مثل این که اگر مورد اجاره یا مورد انصراف آن، کار کردن در روز باشد مانعی نیست که برای خود یا دیگری به بعضی از کارها، شبانه پردازد مگر این که کار شبانه به کار کردن در روز ولو مختصراً، لطمه بزند. پس اگر در آن مدت (که به طور مطلق اجیر غیر شده) کاری انجام دهد که از مورد اجاره خارج نیست، چنانچه کار برای خودش باشد، مستأجر مخیر است بین اینکه اجاره را فسخ کند و در صورتی که هیچ کاری برای او انجام نداده باشد تمام اجرت را، در صورتی که مقداری انجام داده باشد قسمتی از اجرت را، برگرداند، و بین این که اجاره را باقی بگذارد و اجرت مثل کاری را که برای خودش انجام داده، مطالبه نماید، و هم چنین است اگر برای دیگری کاری را تبرعاً انجام دهد. و اگر برای دیگری به عنوان جماله یا اجاره کاری کند مستأجر علاوه بر اختیار مذکور، اختیار دارد جماله یا اجاره را امضا کند و اجرت قراردادی را بگیرد.

مسئله ۲۸ - اگر خودش را برای کار مخصوصی که خودش بکند در وقت معینی، اجیر نموده باشد، مانعی ندارد که در همان وقت برای خودش یا دیگری کاری انجام دهد که با آن منافات نداشته باشد، مثل این که خودش را یک روز برای خیاطی یا نوشتن اجیر کند سپس خود را در همان روز برای روزه گرفتن به نیابت دیگری اجیر نماید، در صورتی که روزه موجب ضعف او در کار نباشد. ولی حق ندارد که در همان وقت از نوع همان کار یا از غیر آن نوع از کارهایی که منافات با آن کار دارد، برای خود یا دیگری، انجام دهد. پس اگر انجام دهد چنانچه از نوع همان کار باشد، مانند این که خودش را برای خیاطی در یک روز اجیر کند و در همان روز به خیاطی برای خوش یا دیگری بطور تبرعی یا اجاره ای، مشغول گردد. حکم آن همان حکم صورت سابق (مسئله گذشته) است یعنی مستأجر در صورتی که برای خودش یا دیگری به طور

٥٠٤ _____ في تلف العين المستأجر

تبرعاً و بين أمور ثلاثة لو عمل بالجمالة أو الاجارة، وإن كان من غير نوع ذلك العمل كما إذا آجر نفسه للخياطة فاشتغل بالكتابة فللمستأجر التخيير بين أمرين مطلقاً من فسخ الاجارة واسترجاع الأجرة ومن مطالبة عوض المنفعة الفائتة.

مسألة ٢٩ - لو آجر نفسه لعمل من غير اعتبار المباشرة ولو في وقت معين أو من غير تعيين الوقت ولو مع اعتبار المباشرة جاز له أن يؤجر نفسه للغير على نوع ذلك العمل أو ما يضاده قبل الاتيان بالعمل المستأجر عليه.

مسألة ٣٠ - لو أستأجر دابة للحمل إلى بلد في وقت معين فركبها في ذلك الوقت إليه عمداً أو اشتبهاً لزمته الأجرة المسماة، حيث انه قد استقرت عليه بتسليم الدابة وإن لم يستوف المنفعة، وهل تلزمه أجرة مثل المنفعة التي استوفها أيضاً فتكون عليه أجرتان أو لم يلزمه إلا التفاوت بين أجرة المنفعة التي استوفها وأجرة المنفعة المستأجر عليها لو كان - فإذا استأجرها للحمل بخمسة فركبها و كان أجرة الركوب عشرة لزمته العشرة - ولو لم يكن تفاوت بينهما لم تلزم عليه إلا الأجرة المسماة؟ وجهان، لا يخلو ثانيهما من رجحان، والأحوط التصالح.

مسألة ٣١ - لو آجر نفسه لعمل فعمل للمستأجر غير ذلك العمل بغير أمر منه كما إذا استؤجر للخياطة فكتب له لم يستحق شيئاً سواء كان متعمداً أم لا، وكذا لو آجر دابته لحمل متاع زيد إلى مكان فحمل متاع عمرو لم يستحق الأجرة على واحد منها.

مسألة ٣٢ - يجوز استئجار المرأة للارضاع بل للرضاع أيضاً، بأن يرتضع الطفل منها مدة معينة وإن لم يكن منها فعل، ولا يعتبر في صحة إيجارها لذلك إذن الزوج و رضاه، بل ليس له المنع عنها إن لم يكن مانعاً عن حق استمتاعه منها، و مع كونه مانعاً يعتبر إذنه أو إجازته في صحتها، وكذا يجوز استئجار الشاة الحلوب للانتفاع بلبنها، والبئر للاستقاء منها، بل لا تبعد صحة إجارة الأشجار للانتفاع بثمرها.

تبرعی کار کرده باشد بین دو امر مختیر است و اگر (برای دیگری) به جماله یا اجاره کار انجام داده باشد، بین سه امر (مختیر می باشد). و اگر از غیر نوع آن کار باشد. مثل این که خود را برای خیاطی اجیر نماید ولی مشغول نوشتن شود مستأجر در تمام صور بین دو امر تختیر دارد (یا) فسخ اجاره و برگرداندن تمام اجرت، و (یا) مطالبه عوض منفعتی که از دستش رفته است.

مسأله ۲۹. اگر خودش را برای کاری اجیر کند بدون آن که انجام دادن خودش لازم باشد اگر چه در وقت معینی باشد یا بدون تعیین وقت اگر چه انجام دادن خودش، اعتبار شده باشد، برای او جایز است که قبل از انجام آن کاری که مورد اجاره است، برای آن نوع کار یا ضد آن خود را اجیر دیگری نماید.

مسأله ۳۰. اگر چارپایی را برای باربری تا شهری در وقت معینی اجاره کند و آن را در آن وقت به سوی آن شهر عمداً یا اشتهاً سوار شود اجرت قراردادی، بر او لازم می شود؛ زیرا با تسلیم چارپا به او، وجه اجاره بر او مستقر شده است اگر چه منفعت (مورد نظر) را برداشت نکرده باشد. و آیا اجرت مثل منفعتی که برداشت کرده است نیز بر او لازم می شود؟ تا بر عهده او دو اجرت باشد یا آنکه بر او لازم نیست مگر تفاوت بین اجرت منفعتی که برداشت کرده و اجرت منفعتی که مورد اجاره بوده است. اگر چنین تفاوتی باشد. که اگر آن را برای بردن بار به پنج اجاره کرده باشد و سوارش شود و اجرت سوار شدن ده باشد بر او ده لازم می شود، و اگر تفاوتی بین آنها نباشد بجز اجرت قراردادی بر او لازم نیست؟ دو وجه است که دومی آنها خالی از رجحان نیست و احتیاط مصالحه کردن است.

مسأله ۳۱. اگر خود را برای کاری اجیر نماید و برای مستأجر کاری غیر آن کار را انجام دهد بدون آن که مستأجر به او امر کرده باشد، مثل اینکه برای خیاطی اجیر شود و برای او کتات کند، مستحق چیزی نمی شود خواه عمداً باشد یا نه. و هم چنین اگر چارپایش را برای حمل کالای زید تا جایی اجاره دهد سپس کالای عمرو را حمل کند استحقاق اجرتی بر هیچ یک از آن دو ندارد.

مسأله ۳۲. اجیر گرفتن زن را برای شیر دادن (به طفل) جائز است بلکه برای شیر خوردن (طفل) هم (جایز است) به این که طفل مدتی معین از او شیر بخورد اگر چه آن زن کاری انجام ندهد. و در صحت اجیر شدن وی برای این کار اذن و رضایت شوهر، معتبر نیست، بلکه اگر مانع حق استمتاع او از زن، نباشد حق منع کردن او را از اجیر شدن ندارد، و در صورتی که مانع آن باشد در صحت اجیر شدنش، اذن یا اجازه شوهر معتبر است. و هم چنین اجاره گوسفند شیرده برای استفاده از شیر آن، و اجاره چاه برای استفاده از آب آن، جایز است. بلکه بعید نیست که اجاره درختها برای استفاده از میوه آنها، صحیح باشد.

فما يجوز الاستئجار عليه وما لا يجوز

مسألة ٣٣ - لو استؤجر لعمل من بناء وخياطة ثوب معين أو غير ذلك لا بقيد المباشرة فعمله شخص آخر تبرعاً عنه كان ذلك بمنزلة عمله فاستحق الأجرة المسماة، وإن عمله تبرعاً عن المالك لم يستحق المستأجر شيئاً، بل تبطل الاجارة لفوات محلها، ولا يستحق العامل على المالك أجرة.

مسألة ٣٤ - لا يجوز للإنسان أن يؤجر نفسه للآتيان بما وجب عليه عيناً كالصلوات اليومية، ولا ما وجب عليه كفائياً على الأحوط إذا كان وجوبه كذلك بعنوانه الخاص كتغسيل الأموات وتكفينهم ودفنهم، وأما ما وجب من جهة حفظ النظام وحاجة الأنام كالصناعات المحتاج إليها والطبابة ونحوها فلا بأس بالاجارة وأخذ الأجرة عليها، كما أن إجارة النفس للنيابة عن الغير حياً وميتاً فيما وجب عليه وشرعت فيه النيابة لا بأس به.

مسألة ٣٥ - يجوز الاجارة لحفظ المتاع عن الضياع وحراسة الدور والبساتين عن السرقة مدة معينة، ويجوز اشتراط الضمان عليه لو حصل الضياع أو السرقة ولو من غير تقصير منه، بأن يلتزم في ضمن عقد الاجارة بأنه لو ضاع المتاع أو سرق من البستان أو الدار شيء من خسره، فتضمن الناظر إذا ضاع أمر مشروع لو التزم به على نحو مشروع.

مسألة ٣٦ - لو طلب من شخص أن يعمل له عملاً فعمل استحق عليه أجرة مثل عمله إن كان مما له أجرة ولم يقصد العامل التبرع بعمله، وإن قصد التبرع لم يستحق أجرة وإن كان من قصد الأمر إعطاء الأجرة.

مسألة ٣٧ - لو استأجر أحداً في مدة معينة لحيازة المباهات - كما إذا استأجره شهراً للاحتطاب أو الاحشاش أو الاستقاء - وقصد باستيجاره له ملكية ما يجوز، فكل ما يجوز الاجير في تلك المدة يصير ملكاً للمستأجر إذا قصد الاجير العمل له والوفاء بعقد الاجارة، وأما لو قصد ملكيتها لنفسه نصير ملكاً له ولم يستحق الأجرة، ولو لم يقصد شيئاً فالظاهر بقاءها على إباحتها على إشكال، ولو

مسئله ۳۳- اگر برای کاری مانند بنایی و خیاطی لباس معین یا غیر اینها - بدون اینکه مقید به مباشرت خودش باشد- اجیر شود آنگاه شخص دیگری آن کار را از طرف او تبرعاً انجام دهد، این به منزله کار خود او است پس مستحق اجرت قراردادی می باشد. و اگر (آن شخص) کار را از طرف مالک تبرعاً انجام دهد، مستأجر مستحق چیزی نمی شود بلکه بجهت از بین رفتن مورد آن، اجاره باطل می شود و عامل مستحق اجرتی بر مالک نمی باشد.

مسئله ۳۴- برای انسان جایز نیست جهت بجا آوردن آنچه عیناً بر او واجب است مانند نمازهای یومیه و بجا آوردن آنچه بطور کفایی بر او واجب است، احتیاطاً، در صورتی که وجوب کفایی آن به عنوان خاص خودش باشد مانند غسل دادن اموات و دفن و کفن آنها، اجیر شود. و اما آنچه که از جهت حفظ نظام و احتیاج مردم به آن واجب است مانند صنعت هایی که به آنها نیاز است و طبابت و مانند اینها اجیر شدن برای آنها و گرفتن اجرت بر آنها، اشکالی ندارد. کما اینکه اجیر شدن شخصی برای نیابت کردن از دیگری - زنده و مرده- در آنچه که بر او واجب است و نیابت در آن مشروعیت دارد، اشکالی ندارد.

مسئله ۳۵- برای حفاظت کالا از گم شدن، و نگهداری خانه ها و باغها از دزدی اجیر شدن، در مدت معینی، جایز است و شرط کردن ضمان بر اجیر اگر گم شود یا دزد ببرد ولو اینکه از جهت کوتاهی او نباشد جایز است، به این که در ضمن عقد اجاره ملتزم شود که اگر کالا گم شود یا چیزی از باغ یا خانه دزدیده شود، خسارت آن را بکشد.

پس تضمین کشیک در صورتی که چیزی گم شود، کار مشروعی است در صورتی که بطور مشروع، ملتزم به آن شده باشد.

مسئله ۳۶- اگر از شخصی بخواهد برایش کاری انجام دهد و او بجا آورد مستحق اجرت مثل کارش می شود، در صورتی که از کارهایی باشد که دارای اجرت است، و عامل، از کارش قصد تبرع نکرده باشد. و اگر قصد تبرع داشته باشد مستحق اجرتی نیست اگر چه قصد دستور دهنده (صاحب کار) دادن اجرت بوده است.

مسئله ۳۷- اگر کسی را در مدت معینی برای به چنگ آوردن چیزهای مباح، اجیر نماید، مثل اینکه او را در یک ماه برای جمع آوری هیزم یا علف یا آب آوردن، اجیر کند و قصدش از اجیر کردن او این باشد که هر چه او حیازت می کند ملک خود او (اجیر کننده) باشد. پس هر چه را که اجیر در آن مدت، حیازت کند، ملک مستأجر می شود، در صورتی که قصد اجیر این باشد که برای او کار کند و وفا به عقد اجاره نماید. و اما اگر اجیر قصد کند که ملک خودش باشد، ملک او می شود و مستحق اجرت نمی باشد. و اگر چیزی را قصد نکند ظاهر آن است که اباحه آنها به حال خود باقی می ماند- با اشکالی که دارد- و اگر او را برای حیازت آنها نه به

أستأجره للحيازة لا بقصد التملك - كما اذا كان له غرض عقلائي لجمع الحطب والحشيش فاستأجره لذلك - لم يملك ما يحوزه و يجمعه الأجير مع قصد الوفاء بالاجارة، فلا مانع من تملك الغير له.

مسألة ٣٨ - لا تجوز اجارة الأرض لزراعة الحنطة والشعير، بل ولا لما يحصل منها مطلقاً بمقدار معين من حاصلها، بل وكذا بمقدار منها في الذمة مع اشتراط أدائه مما يحصل منها، و أما إيجارها بالحنطة أو الشعير أو غيرها من غير تقييد ولا اشتراط بكونها منها فالأقرب جوازها.

مسألة ٣٩ - العين المستأجرة أمانة في يد المستأجر في مدة الاجارة فلا يضمن تلفها ولا تعيبها إلا بالتعدي والتفريط، وكذا العين التي للمستأجر بيد من أجر نفسه لعمل فيها كالثوب للخياطة والذهب للصياغة، فانه لا يضمن تلفها و نقصها بدون التعدي والتفريط، نعم لو أفسدها بالصبغ أو القصارة أو الخياطة حتى بتفصيل الثوب ونحو ذلك ضمن وإن كان بغير قصده، بل وإن كان استاذاً ماهراً وقد أعمل كمال النظر والدقة والاحتياط في شغله، وكذا كل من أجر نفسه لعمل في مال المستأجر إذا أفسده ضمنه، ومن ذلك ما لو استأجر القصاب لذبح الحيوان فذبحه على غير الوجه الشرعي بحيث صار حراماً، فانه ضامن لقيمته، بل الظاهر كذلك لو ذبحه تبرعاً.

مسألة ٤٠ - الختان ضامن لو تجاوز الحد وإن كان حاذقاً، وفي ضمانه إذا لم يتجاوز - كما إذا أضر الختان بالولد فأت - إشكال أظهره العدم.

مسألة ٤١ - الطبيب ضامن إذا باشر بنفسه العلاج، بل لا يبعد الضمان في التطبيب على النحو المتعارف وإن لم يباشر، نعم إذا وصف الدواء الفلاني و قال: إنه نافع للمرض الفلاني أو قال: إن دواءك كذا من دون أن يأمره بشربه فالأقوى عدم الضمان.

مسألة ٤٢ - لو عثر الحمال فانكسر ما كان على ظهره أو رأسه مثلاً ضمن

قصد تملک اجیر کند. مثل این که در جمع کردن هیزم و علف، غرض عقلایی داشته باشد و او را برای این هدف اجیر نماید. آنچه را که اجیر به قصد وفا به اجاره به چنگ آورده جمع می کند مالک آن نمی شود، پس در این که دیگری آن را تملک کند، مانعی نیست.

مسئله ۳۸. اجاره زمین برای کاشتن گندم و جو بلکه برای آنچه از آن حاصل می شود، - هر چه باشد. - به مقدار معینی از حاصل زمین جایز نیست.

بلکه هم چنین (اجاره دادن) به مقداری از گندم (مثلاً) در ذقه با شرط این که از حاصل زمین پرداخت شود (جائز نیست).

و اما اجاره زمین به گندم یا جو یا غیر آنها بدون آنکه مقید باشند و بدون آنکه شرط باشد که از حاصل زمین باشد اقرب آن است که جایز است.

مسئله ۳۹. عین اجاره شده در دست مستأجر در مدت اجاره، امانت است؛ بنابراین تلف شدن و معیوب شدن آن را ضامن نمی باشد، مگر اینکه زیاده روی و یا کوتاهی کند. و هم چنین است عینی که از مستأجر در دست کسی است که خودش را برای کاری در آن، اجیر نموده است؛ مانند لباس برای خیاطی و طلا برای ریخته گری. که او در صورتی که تعدی و تفریط نکند ضامن تلف و نقص آن، نیست. البته اگر با رنگ یا نظیف یا دوختن، حتی با برش آن و مانند اینها آنها را خراب کند، ضامن است اگر چه قصد خراب کردن آن را نداشته باشد، بلکه هر چند که استاد با مهارتی باشد و کمال فکر و دقت و احتیاط را در کارش اعمال کرده باشد. و هم چنین است هر کسی که برای کاری در مال مستأجر خود را اجیر کرده باشد در صورتی که آن را خراب کند، ضامن است.

و از این قبیل است اگر قصاب برای کشتن حیوان اجیر شود پس آن را به غیر وجه شرعی ذبح نماید بطوری که حرام شود که او ضامن قیمت آن است بلکه اگر تبرعاً هم آن را کشته باشد، ظاهر همین است (که ضامن است).

مسئله ۴۰. ختنه کن اگر از حد آن تجاوز نماید، ضامن است اگر چه با مهارت باشد، و در ضامن بودن او در صورتی که از آن تجاوز ننماید. مثل این که اصل ختنه شدن به بچه ضرر برساند و بمیرد. اشکال است که اظهر ضامن نبودن او است.

مسئله ۴۱. پزشک اگر خودش بدون واسطه معالجه نماید، ضامن است. بلکه اگر طبق متعارف طبابت کند بعید نیست که ضامن باشد اگر چه مباشرت نکند. ولی اگر فلان دارو را تعریف کند و بگوید: برای فلان بیماری منفعت دارد، یا بگوید: داروی تو این است. بدون آن که به او دستور آشامیدن آن را بدهد، اقوی آن است که ضامن نمی باشد.

مسئله ۴۲. اگر باربر بلغزد و آنچه که روی کمر یا سرش مثلاً بود بشکند، ضامن است،

٥١٠. فيمن يضمن العين
 بخلاف الدابة المستأجرة للحمل إذا عثرت فتلّف أو تعيب ما حملته، فإنه لا
 ضمان على صاحبها إلا إذا كان هو السبب من جهة ضربها أو سوقها في مزلق و
 نحو ذلك .

مسألة ٤٣ - لو استأجر دابة للحمل لم يجز أن يحملها أزيد مما اشترط أو المقدار
 المتعارف لو أطلق، فلو حملها أزيد منه ضمن تلفها وعوارها، وكذلك إذا سار
 بها أزيد مما اشترط .

مسألة ٤٤ - لو استأجر لحفظ متاع فسرق لم يضمن إلا مع التقصير أو اشتراط
 الضمان .

مسألة ٤٥ - صاحب الحمام لا يضمن الثياب وغيرها إن سرقت إلا إذا
 أودعت عنده وفرط أو تعدى .

مسألة ٤٦ - لو استأجر أرضاً للزراعة فحصلت آفة أفسدت الحاصل لم تبطل
 الاجارة، ولا يوجب ذلك نقصاً في الأجرة، نعم لو شرط على المؤجر إبراءه من
 الأجرة بمقدار ما نقص أو نصفاً أو ثلثاً منه مثلاً صح ولزم الوفاء به .

مسألة ٤٧ - تجوز إجارة الأرض للانتفاع بها بالزرع وغيره مدة معلومة وجعل
 الأجرة تعميرها من كرى الأنهار وتنقية الآبار وغرس الأشجار وتسوية الأرض
 وإزالة الأحجار ونحو ذلك، بشرط أن يعين تلك الأعمال على نحو يرتفع الغرر
 والجهالة، أو كان تعارف مغن عن التعيين .

برخلاف چارپایی که برای بار اجاره شده است در صورتی که بلغزد و بارش تلف شود یا عیب پیدا کند، که ضمانتی بر صاحب چارپا نیست؛ مگر این که خود او سبب آن باشد از این جهت که آن را بزند یا در جای لغزنده راه ببرد. و مانند اینها.

مسئله ۴۳ - اگر چارپایی را برای بار اجاره کند. بیشتر از آنچه که شرط شده یا بیشتر از مقدار متعارف در صورتی که مطلق گذاشته شود، بار کردن بر آن جایز نیست. پس اگر بیشتر از آن بارش نمود، تلف و خسارت آن را ضامن است. و هم چنین است اگر بیشتر از راهی که شرط شده آن را راه ببرد.

مسئله ۴۴ - اگر برای حفاظت کالا اجیر شود و کالا دزدیده شود ضامن نیست مگر این که با کوتاهی باشد یا شرط ضمان شده باشد.

مسئله ۴۵ - صاحب حمام، ضامن لباسها و غیر آنها در صورت دزدی نیست، مگر این که نزد او به امانت سپرده شود و او کوتاهی یا زیاده روی کند.

مسئله ۴۶ - اگر زمینی را برای زراعت اجاره نماید و آفتی پیدا شود که حاصل آن را خراب کند اجاره باطل نمی شود و این جریان موجب نقصی در اجرت نمی شود. ولی اگر بر موجد شرط شده باشد که به مقداری که نقص پیدا شود یا نصف یا ثلث آن مثلاً، او را از اجرت بریء الذمه کند، صحیح است و وفاء به آن لازم است.

مسئله ۴۷ - اجاره زمین برای استفاده بردن از آن به زراعت و غیر آن، مدت معینی، و آباد کردن آن از قبیل کندن نهرها و پاک کردن چاهها و کاشتن درختها و صاف کردن زمین و برطرف کردن سنگها و مانند اینها را اجرت آن قرار دادن، جائز است به شرطی که این کارها معین شود بطوری که جهالت و غرر برداشته شود یا متعارفی باشد که از تعیین بی نیاز کند.

كتاب الجعالة

وهي الالتزام بعوض معلوم على عمل محلل مقصود، أو هي إنشاء الالتزام به . أو جعل عوض معلوم على عمل كذلك ، والأمر سهل . ويقال للملتزم: الجاعل، ولن يعمل ذلك العمل: العامل، وللعوض: الجعل والجعلية، وتفتقر إلى الإيجاب، وهو كل لفظ أفاد ذلك الالتزام، وهو إما عام كما إذا قال: من ردّ دابتي أو خاط ثوبي أو بنى حائطي مثلاً فله كذا، وإما خاص كما إذا قال لشخص: إن رددت دابتي مثلاً فلك كذا، ولا تفتقر إلى قبول حتى في الخاص.

مسألة ١ - بين الاجارة على العمل والجعالة فروق: منها - أن المستأجر في الاجارة يملك العمل على الأجير وهو يملك الأجرة على المستأجر بنفس العقد بخلاف الجعالة إذ ليس اثرها الا استحقاق العامل الجعل المقرر على الجاعل بعد العمل، ومنها - أن الاجارة من العقود وهي من الايقاعات على الأقوى.

مسألة ٢ - انما تصح الجعالة على كل عمل محلل مقصود في نظر العقلاء كالاجارة، فلا تصح على المحرم، ولا على ما يكون لغواً عند العقلاء وبذل المال بازائه سفهاً كالذهاب إلى الأمكنة المخوفة والصعود على الجبال الشاهقة والأبنية المرتفعة والوثبة من موضع إلى آخر إذا لم تكن فيها أغراض عقلائية.

کتاب جعالة

و آن عبارت است از ملتزم شدن به عوض معلومی بر کاری که حلال و مورد قصد و توجه باشد. یا جعالة، انشاء نمودن ملتزم شدن به آن است، یا قرار دادن عوض معلومی بر کار چنانی است و (در این قسمت) کار سهل است. و به ملتزم: جاعل، و به کسی که آن کار را انجام می دهد: عامل، و به عوض: جعل و جعلیه گفته می شود، و به ایجاب احتیاج دارد، و آن هر لفظی است که دلالت به آن التزام بکند. و آن یا عام است مثل این که بگوید: «هرکس چارپای من را برگرداند یا لباسم را بدوزد یا دیوارم را مثلاً بسازد برایش چنین (چیزی) است». و یا خاص است مانند این که به شخصی بگوید: «اگر چارپایم را، مثلاً، برگردانی، برایت چنین (چیزی) است». و احتیاج به قبول ندارد حتی در ایجاب خاص.

مسأله ۱- بین اجاره بر عمل و جعالة فرقهایی است از آن جمله اینکه: مستأجر در اجاره، عمل را بر اجیر، و اجیر، اجرت را بر مستأجر با خود عقد، مالک می شود. بخلاف جعالة؛ زیرا جعالة اثری ندارد جز اینکه عامل بعد از انجام عمل، جعلی را که قرارداد شده، بر جاعل مالک می شود، و از آن جمله این است که اجاره از عقود است و بنابر اقوی، جعالة از ایقاعات است.

مسأله ۲- جعالة، مانند اجاره بر هر کاری که حلال و در نظر عقلا مورد قصد و توجه باشد، صحیح است. پس جعالة نه بر حرام و نه بر چیزی که نزد عقلا بیهوده است و بذل مال در مقابل آن بی خردی است صحیح نیست، مانند رفتن به جاهای خوفناک، و بالا رفتن بر کوهها و ساختمانهای بلند، و پریدن از جایی به جایی در صورتی که اغراض عقلایی در آنها نباشد.

٥١٤ - فيما يعتبر في الجاعل

مسألة ٣ - كما لا تصح الاجارة على الواجبات العينية بل والكفائية على الأحوط على التفصيل الذي مر في كتابها لا تصح الجعالة عليها على حذوها.

مسألة ٤ - يعتبر في الجاعل أهلية الاستيجار من البلوغ والعقل والرشد والقصد والاختيار وعدم الحجر، وأما العامل فلا يعتبر فيه إلا إمكان تحصيل العمل بحيث لم يكن مانع منه عقلاً أو شرعاً، فلو أوقع الجعالة على كنس المسجد فلا يمكن حصوله شرعاً من الجنب والحائض، فلو كنسها لم يستحق شيئاً على ذلك، ولا يعتبر فيه نفوذ التصرف، فيجوز أن يكون صبيّاً مميّزاً ولو بغير إذن الولي، بل ولو كان غير مميّز أو مجنون على الأظهر، فجميع هؤلاء يستحقون الجعل المقرر بعملهم.

مسألة ٥ - يجوز أن يكون العمل مجهولاً في الجعالة بما لا يغتفر في الاجارة، فاذا قال: من ردّ دابتي فله كذا صح وإن لم يعين المسافة ولا شخص الدابة مع شدة اختلاف الدواب في الظفر بها من حيث السهولة والصعوبة، وكذا يجوز إيقاعها على المردد مع اتحاد الجعل كما إذا قال: من ردّ فرسي أو حماري فله كذا، أو بالاختلاف كما لو قال: من ردّ فرسي فله عشرة ومن ردّ حماري فله خمسة، نعم لا يجوز على المجهول والمبهم الصرف بحيث لا يتمكن العامل من تحصيله، كما لو قال: من ردّ ما ضاع مني فله كذا أو من ردّ حيواناً ضاع مني فله كذا ولم يعين ذلك بوجه، هذا كله في العمل، وأما العوض فلا بد من تعيينه جنساً ونوعاً ووصفاً بل كيلاً أو وزناً أو عدداً إن كان منها، فلو جعله ما في يده أو كيسه بطلت الجعالة، نعم الظاهر أنه يصح أن يجعل الجعل حصة معينة مما يردده ولو لم يشاهد ولم يوصف، وكذا يصح أن يجعل للدلال مازاد على رأس المال، كما إذا قال: بع هذا المال بكذا والزائد لك كما مرّ فيما سبق.

مسألة ٦ - كل مورد بطلت الجعالة للجهالة استحق العامل أجره المثل، والظاهر أنه من هذا القبيل ما هو المتعارف من جعل الحلاوة المطلقة لمن دلّه على ولد ضائع أو

مسئله ۳- کما این که اجاره (اجیر شدن) بر واجبات عینی بلکه احتیاطاً بر واجبات کفایی - بنابر تفصیلی که در کتاب اجاره گذشت- صحیح نیست، جعالة (نیز) طبق اجاره، بر آنها صحیح نمی باشد.

مسئله ۴- در جاعل، صلاحیت اجاره نمودن از جهت بلوغ و عقل و رشد و قصد و اختیار و محجور نبودن معتبر است. و اما عامل در وی چیزی معتبر نیست مگر امکان انجام دادن کار بطوری که عقلاً یا شرعاً مانعی از آن نداشته باشد، پس اگر جعالة را بر جار و کردن مسجد قرار دهد، حصول آن شرعاً از جنب و حائض ممکن نیست، پس اگر آنها مسجد را جار و کنند، برای این کار مستحق چیزی نمی شوند. و در عامل نافذ بودن تصرف معتبر نیست، پس جایز است عامل بچه ممیز باشد اگر چه به غیر اذن ولی باشد بلکه بنابر اظهر و اگر چه ممیز نباشد یا دیوانه باشد. پس همه اینها با کارشان مستحق جعل قرار شده می شوند.

مسئله ۵- در جعالة جایز است که کار مجهول باشد به آن قدری که در اجاره بخشیده نیست، پس وقتی بگوید: «کسی که چارپایم را برگرداند برای او چنین است» صحیح است اگر چه مسافت را معین نکند، و اگر چه مشخصات چارپا را ذکر نکند با این که چارپاها در آسانی و سختی پیدا کردن آنها شدیداً اختلاف دارند. و هم چنین جایز است جعالة را بر مردّد واقع سازد (چه) با یکی بودن جعل، مثل این که بگوید: «کسی که اسبم یا الاغم را برگرداند برای او چنین است». یا با اختلاف جعل، مثل این که بگوید: «کسی که اسبم را برگرداند برای او ده می باشد، و کسی که الاغم را برگرداند برایش پنج می باشد». البته بر مجهول و مبهم صرف، بطوری که عامل نتواند آن را تحصیل کند، جایز نیست، مثل این که اگر بگوید: «کسی که چیزی را که از من گم شده، برگرداند برایش چنین است». یا «کسی که حیوانی را که از من گم شده برگرداند برایش چنین است» و به هیچ وجهی آن را تعیین نکند. همه اینها در عمل است.

و اما عوض باید از جهت جنس و نوع و وصف، بلکه از جهت مقدار با پیمانه یا وزن یا شماره - در صورتی که از آنها باشد- معین شود، پس اگر آنچه را که در دست یا کیسه دارد، عوض قرار دهد، جعالة باطل است ولی ظاهر آن است که عوض قرارداد قسمتی معینی از آنچه را بر می گرداند ولو این که مشاهده و توصیف هم نشده باشد. صحیح است، و هم چنین صحیح است که برای دلال آنچه را اضافه بر سرمایه شود قرار دهد مثل وقتی که بگوید: «این مال را به اینقدر بفروش و زیاده آن مال خودت» کما این که در ماسبق گذشت.

مسئله ۶- هر موردی که بخاطر مجهول بودن، جعالة باطل شود عامل استحقاق اجرة المثل را دارد و ظاهر آن است که از این قبیل است آنچه متعارف است که برای کسی که وی را بر بچه گم شده اش یا چارپای گم شده اش راهنمایی کند. شیرینی مطلق قرار می دهد.

٤١٠ دابة ضالة. في يعتبر في احاطل

مسألة ٧ - لا يعتبر أن يكون الجعل ممن له العمل، فيجوز أن يجعل شخص جعلاً من ماله لمن خاط ثوب زيد أو ردّ دابته.

مسألة ٨ - لو عين الجعل لشخص و أتي غيره بالعمل لم يستحق الجعل ذلك الشخص لعدم العمل، ولا ذلك الغير لأنه ما أمر باتيان العمل ولا جعل لعمله جعل، فهو كالمتبرع، نعم لو جعل الجعالة على العمل لا بقيد المباشرة بحيث لو حصل ذلك الشخص العمل بالاجارة أو الاستئابة أو الجعالة شملته الجعالة و كان عمل ذلك الغير تبرعاً عن المجعول له و مساعدة له استحق الجعل المقرر.

مسألة ٩ - لو جعل الجعل على عمل و قد عمله شخص قبل إيقاع الجعالة أو بقصد التبرع و عدم أخذ العوض يقع عمله بلا جعل و أجرة.

مسألة ١٠ - يستحق العامل الجعل المقرر مع عدم كونه متبرعاً ولو لم يكن عمله لأجل ذلك، فلا يعتبر إطلاعه على التزام الجاعل به، بل لو عمله خطأ و غفلة بل من غير تمييز كالطفل غير المميز والمجنون فالظاهر استحقاقه له كما مر، نعم لو تبين كذب المخبر كما إذا أخبر مخبر بأن فلاناً قال: من ردّ دابتي فله كذا فردها اعتماداً على إخباره لم يستحق شيئاً لا على صاحب الدابة ولا على المخبر الكاذب، نعم لو أوجب قوله الاطمينان لا يبعد ضمانه أجرة مثل عمله للغرور.

مسألة ١١ - لو قال من دّني على مالي فله كذا فدلّه من كان ماله في يده لم يستحق شيئاً. لأنه واجب عليه شرعاً، ولو قال: من ردّ مالي فله كذا فان كان المال مما في رده كلفة و مؤونة كالدابة الشاردة استحق الجعل المقرر إذا لم يكن في يده على وجه العضب، وإن لم يكن كذلك كالدرهم والدينار لم يستحق شيئاً.

مسألة ١٢ - انما يستحق العامل الجعل بتسليم العمل، فلو جعل على ردّ الدابة إلى مالكها فجاء بها في البلد فشردت لم يستحق شيئاً، ولو كان الجعل على محرد

مسئله ۷- معتبر نیست جعل از کسی باشد که کار برای او است، پس جایز است شخصی جعل را از مال خودش برای کسی که لباس زید را خیاطی کند یا چار پای او را برگرداند، قرار دهد.

مسئله ۸- اگر جعل را برای شخصی معین کند و غیر او کار را انجام دهد آن شخص مستحق جعل نمی شود زیرا کاری نکرده است، و آن غیر هم مستحق نیست زیرا به او امر نشده است که آن کار را انجام دهد و برای کار او جعل قرار داده نشده است. پس او مانند متبرع می باشد؛ ولی اگر جعاله را بر عمل نه به قید مباشرت قرار داده شود بطوری که آن شخص، اگر با اجاره یا نائب گرفتن یا با جعاله (دیگر) آن را تحصیل کند، (این) جعاله شامل آن می شود و عمل آن دیگری از کسی که برایش جعل قرار داده شده، تبرع و کمکی به او باشد، (شخصی که جعل برای او قرار داده شده) مستحق جعل قرار شده می باشد.

مسئله ۹- اگر جعل برای کاری قرار داده شود و حال آن که یا قبل از واقع ساختن جعاله، شخصی آن را انجام داده باشد و یا به قصد تبرع و نگرفتن عوض باشد، عمل او بدون جعل و اجرت واقع می شود.

مسئله ۱۰- عامل، جعل قرار شده را - در صورتی که متبرع نباشد - مستحق می شود ولو این که کار او بخاطر جعل نباشد. پس اطلاع داشتن او از التزام جاعل به جعل، معتبر نیست بلکه اگر از روی خطا و غفلت، بلکه بدون تشخیص مانند طفل غیر ممیز و دیوانه، آن را انجام دهد، ظاهر آن است که مستحق آن می باشد کما این که گذشت. ولی اگر دروغ خبر دهنده آشکار شود مانند این که خبر دهنده ای (به دروغ) خبر دهد که فلانی گفت: «هر کس چارپایم را برگرداند برای او چنین چیزی است» و او هم به اعتماد خبر او چارپا را برگرداند. مستحق چیزی نمی باشد نه از صاحب چارپا و نه از خبر دهنده دروغ گو؛ البته اگر قول او اطمینان بیاورد بعید نیست که به جهت فریب، اجرت مثل کار او را ضامن باشد.

مسئله ۱۱- اگر بگوید: «کسی که مرا به مالم راهنمایی کند برای او چنین است» آنگاه کسی که مال او در دستش است او را راهنمایی کند، مستحق چیزی نمی شود؛ زیرا این راهنمایی بر او شرعاً واجب است. و اگر بگوید: «کسی که مال مرا به من برگرداند برای او چنین است» پس اگر مال از چیزهایی باشد که رد آن سختی و هزینه دارد مانند چار پای فراری، (شخصی که مال وی دستش بوده، با رد کردن) مستحق جعل قرار شده می شود در صورتی که بطور غصب در دستش نباشد و اگر (چنین نباشد و سختی و هزینه نداشته باشد) مانند درهم و دینار، مستحق چیزی نمی شود.

مسئله ۱۲- عامل با تسلیم کار مستحق جعل می شود؛ پس اگر برای برگرداندن چارپا به مالکش جعل قرار داده شود و او هم آن را به شهر بیاورد سپس (چارپا از شهر) فرار کند. مستحق چیزی نمی شود. ولی اگر جعل بر مجرد رساندن چارپا به شهر باشد مستحق آن می شود.

٥١٨ - في ان الجعالة جائزة
إيصالها إلى البلد استحقه، ولو كان على مجرد الدلالة عليها استحق بها ولو لم يكن
منه إيصال أصلاً.

مسألة ١٣ - لو قال: من ردّ دابتي مثلاً فله كذا فردّها جماعة اشتركوا في الجعل
بالسوية ان تساوا في العمل، والا فيوزع عليهم بالنسبة.

مسألة ١٤ - لو جعل جعلاً لشخص على عمل كبناء حائط و خياطة ثوب
فشاركه غيره في ذلك العمل يسقط عن جعله المعين ما يكون بازاء عمل ذلك
الغير، فان لم يتفاوتا كان له نصف الجعل، وإلا فبالنسبة، وأما الآخر فلا
يستحق شيئاً، نعم لو لم يشترط على العامل المباشرة بل أريد منه العمل مطلقاً ولو
بمباشرة غيره و كان اشترك الغير معه بعنوان التبرع عنه و مساعدته استحق
المجمل له تمام الجعل.

مسألة ١٥ - الجعالة قبل تمامية العمل جائزة من الطرفين ولو بعد تلبس
العامل بالعمل و شروعه فيه، فله رفع اليد عن العمل، كما أن للجاعل فسخ
الجعالة و نقض التزامه على كل حال، فان كان ذلك قبل التلبس لم يستحق
المجمل له شيئاً، ولو كان بعده فان كان الرجوع من العامل لم يستحق شيئاً، و
ان كان من طرف الجاعل فعليه للعامل أجره مثل ما عمل، و يحتل الفرق في
الأول - وهو ما كان الرجوع من العامل بين ما كان العمل مثل خياطة الثوب وبناء
الحائط ونحوهما مما كان تلبس العامل به بايجاد بعض العمل وبين ما كان مثل ردّ
الضالة مما كان التلبس به بايجاد بعض مقدماته الخارجية، فله من المسمى
بالنسبة الى ما عمل في الأول بخلاف الثاني، فانه لم يستحق شيئاً، لكن هذا لو
لم يكن الجعل في مثل خياطة الثوب وبناء الحائط على إتمام العمل، والا يكون
الحكم كردد الضالة، و يحتل الفرق في الصورتين اذا كان الفسخ من الجاعل،
فيقال: ان للعامل من المسمى بالنسبة في الأولى، وله أجره المثل في الثانية، فاذا
كان العمل مثل الخياطة والبناء فأوجد بعضه فرجع الجاعل للعامل من المسمى

و اگر بر مجرد دلالت و راهنمایی بر آن باشد با راهنمایی کردن مستحق جعل می شود اگر چه اصلاً نرسانده باشد.

مسئله ۱۳- اگر بگوید: «هر کس مثلاً چار پای مرا برگرداند برای او چنین است»، وعده ای آن را برگردانند، بطور مساوی در جعل شریک می شوند در صورتی که در عمل مساوی باشند و گر نه به نسبت بین آنها تقسیم می شود.

مسئله ۱۴- اگر برای عملی، برای شخصی جعلی را قرار دهد مانند ساختن دیوار و خیاطی لباس، و دیگری در آن کار با او شرکت کرد. از جعل تعیین شده، به مقدار کار آن دیگری در آن، کم می شود.

پس اگر (در مقدار کار) متفاوت نباشند، برای آن شخص نصف جعل است و گر نه به نسبت (کارش) است. و اما دیگری مستحق چیزی نمی شود. البته اگر بر عامل، مباشرت را شرط نکرده باشد بلکه از او بطور مطلق کار خواسته شده ولو با مباشرت دیگری باشد، و دیگری با او به عنوان تبرع و کمک به وی شرکت نموده باشد، آن شخصی که جعل برای او قرار داده شده (مجموع له) مستحق تمام جعل می شود.

مسئله ۱۵- جعاله از دو طرف، قبل از تمام شدن عمل، جائز (غیر لازم) است اگر چه عامل شروع به کار کرده باشد. پس حق دارد از کار دست بکشد، کما این که جاعل در هر حال حق دارد جعاله را فسخ کند و التزامش را بهم زند؛ پس اگر فسخ قبل از دست زدن به کار باشد مجموع له (و عامل) مستحق چیزی نمی شود، و اگر بعد از آن باشد، پس اگر برگشتن و دست از کار کشیدن از ناحیه عامل باشد مستحق چیزی نمی شود، و اگر از طرف جاعل است باید اجرت مثل آنچه را کرده به عامل بدهد و در صورت اول -جایی که رجوع از عامل باشد- احتمال دارد فرق باشد بین جایی که کار مانند خیاطی لباس و ساختن دیوار و مانند اینها است از کارهایی که مشغول شدن به آن به ایجاد قسمتی از کار می باشد، و بین جایی که مانند برگرداندن گم شده است از کارهایی که مشغول شدن به آن به ایجاد بعضی از مقدمات خارجی آن می باشد پس در صورت اول نسبت به آنچه عمل کرده است از جعلی که قرار شده حق دارد بخلاف صورت دوم که مستحق چیزی نمی باشد. لیکن این در صورتی است که جعل در مانند خیاطی لباس و ساختن دیوار در برابر تمام کردن کار نباشد و گر نه حکم آن مانند برگرداندن چار پای گمشده است، و احتمال دارد وقتی فسخ از ناحیه جاعل است میان دو صورت فرق باشد که گفته شود: در صورت اول، عامل از جعل قرار داده شده به نسبت حق پیدا می کند، و در صورت دوم برای او اجرت مثل است، پس وقتی کار مانند خیاطی و بنائی است و قسمتی از آن را انجام دهد سپس جاعل رجوع کند عامل از جعل به نسبت حق پیدا می کند، و وقتی مانند

٥٢٠ _____ في أن الجعالة جائزة بالنسبة، وإذا كان مثل رد الضالة وكذا اتمام الخياطة فله أجره المثل، والمسألة محل اشكال، فلا ينبغي ترك الاحتياط بالتراضي والتصالح على أي حال.

مسألة ١٦ - ما ذكرناه من أن للعامل الرجوع عن عمله على أي حال ولو بعد التلبس والاشتغال انما هو في مورد لم يكن في عدم انهاء العمل ضرر على الجاعل، و الا يجب عليه بعد الشروع في العمل اتمامه، مثلاً لو وقعت الجعالة على قص عينه أو بعض العمليات المتداولة بين الأطباء في هذه الأزمته لا يجوز له رفع اليد عن العمل بعد التلبس به والشروع فيه، حيث إن الصلاح والعلاج مرتب على تكميلها و في عدمه فساد، ولو رفع اليد عنه لم يستحق في مثله شيئاً بالنسبة الى ما عمل، و ذلك لأن الجعل في أمثاله انما هو على اتمام العمل، فلو فرض كونه على العمل نحو خياطة الثوب فالظاهر استحقاقه على ما عمل بالنسبة و عليه غرامة الضرر الوارد.

برگرداندن چارپای گمشده است و هم چنین تمام کردن خیاطی است، برای او اجرت مثل است و مسأله محل اشکال است پس ترک احتیاط به رضایت و مصالحه در هر حال سزاوار نیست.

مسأله ۱۶ - آنچه ذکر کردیم - از این که عامل در هر حال می تواند از کارش رجوع کند اگر چه بعد از دست زدن و مشغول شدن باشد - در صورتی است که به پایان نرساندن کار ضرری بر جاعل نداشته باشد و گر نه بعد از شروع در کار واجب است آن را تمام کند. مثلاً اگر جعاله بر جراحی چشم یا بعضی از کارهایی واقع شود که در این زمانها بین اطباء متداول است، بعد از دست زدن و شروع در آن، برای او جایز نیست از آن دست بردارد؛ زیرا اصلاح و معالجه بر تکمیل آن متوقف است، و در تکمیل نشدن آن فساد است. و اگر از آن دست بکشد در مانند آن مستحق چیزی نسبت به آنچه عمل کرده است نمی باشد، برای آنکه جعل در این گونه موارد، بر تمام کردن عمل است، بنابراین اگر فرض شود که جعل بر عمل است (نه بر تمام کردن آن) مانند خیاطی لباس، ظاهر آن است که نسبت به آنچه عمل کرده به نسبت مستحق می باشد و ضرری که وارد می شود تاوانش بر او است.

كتاب العارية

وهي التسليط على العين للانتفاع بها على جهة التبرع، أو هي عقد ثمرته ذلك أو ثمرته التبرع بالمنفعة، وهي من العقود تحتاج الى إيجاب بكل لفظ له ظهور عرفي في هذا المعنى - كقوله أعرتك ، أو أذنت لك في الانتفاع به، أو انتفع به أو خذه لتنتفع به ونحو ذلك - وقبول، وهو كل ما أفاد الرضا بذلك، ويجوز أن يكون بالفعل بأن يأخذه بعد إيجاب المعير بهذا العنوان، بل الظاهر وقوعها بالمعاطاة كما اذا دفع اليه قيصاً ليلبسه فأخذه لذلك أو دفع اليه اناءً أو بساطاً ليستعمله فأخذه واستعمله.

مسألة ١ - يعتبر في المعير أن يكون مالكاً للمنفعة وله أهلية التصرف فلا تصح إعارة الغاصب عيناً أو منفعة، وفي جريان الفضولية فيها حتى تصح باجازه المالك وجه قوي، وكذا لا تصح إعارة الصبي والمجنون والمحجور عليه لفسه أو فلس إلا مع إذن الولي أو الغرماء، وفي صحة إعارة الصبي باذن الولي احتمال لا يخلو من قوة.

مسألة ٢ - لا يشترط في المعير أن يكون مالكاً للعين، بل تكفي ملكية المنفعة بالاجارة أو بكونها موصى بها له بالوصية، نعم إذا اشترط استيفاء المنفعة في

کتاب عاریه

عاریه مسلط کردن بر عین است تا بطور تبرع از آن انتفاع ببرد. و یا عاریه عقدی است که نتیجه اش این است، و یا نتیجه اش تبرع نمودن منفعت آن است. و عاریه از عقود است، احتیاج به ایجاب دارد با هر لفظی که عرفاً در این معنی ظهور داشته باشد. مانند قول شخص: «به تو عاریه دادم» یا: به تو اذن دادم که از آن انتفاع ببری. یا: استفاده کن از آن. یا: بگیر آن را تا از آن استفاده کنی. و مانند اینها. و (احتیاج) به قبول (دارد) و قبول عبارت از هر چیزی است که رضایت به آن را فایده بدهد؛ و جایز است که به کار باشد به این ترتیب که بعد از آن که عاریه دهنده به این عنوان عاریه ایجاب را گفت (عاریه گیرنده) آن را بگیرد. بلکه ظاهر آن است که با معاطات (هم) واقع می شود مثل این که پیراهنی را به او بدهد تا آن را بپوشد و او هم برای همین منظور بگیرد. یا ظرف و بساطی را به او بدهد تا بکار ببرد و او هم آن را بگیرد و بکار ببرد. مسئله ۱- لازم است عاریه دهنده مالک منفعت باشد، و صلاحیت تصرف را داشته باشد؛ پس عاریه دادن غاصب، عین یا منفعتی را صحیح نیست. و در جاری شدن فضولی در عاریه که با اجازه مالک صحیح شود وجه قوی است. هم چنین عاریه دادن بچه و دیوانه و کسی که بخاطر مفاهت یا بی پولی محجور است صحیح نیست مگر این که با اذن ولی یا طلبکارها باشد. و در اینکه عاریه دادن بچه به اذن ولی صحیح باشد، احتمالی هست که خالی از قوت نیست.

مسئله ۲- شرط نیست عاریه دهنده مالک عین باشد بلکه مالک منفعت بودن از طریق اجاره، یا از این جهت که برای وی در وصیتی به آن وصیت شده است کفایت می کند. ولی اگر در اجاره شرط شده باشد که شخص خودش از آن برداشت منفعت کند حق عاریه دادن آن را ندارد.

الاجارة بنفسه ليس له الاعارة.

مسألة ٣ - يعتبر في المستعير أن يكون أهلاً للانتفاع بالعين، فلا تصح استعارة المصحف للكافر واستعارة الصيد للمحرم لا من المحل ولا من المحرم، وكذا يعتبر فيه التعيين، فلو أعار شيئاً: أحد هذين أو أحد هؤلاء لم تصح، ولا يشترط أن يكون واحداً فيصح إعارة شيء واحد لجماعة، كما إذا قال: أعرت هذا الكتاب أو الاناء هؤلاء العشرة، فيستوفون المنفعة بينهم بالتناوب والقرعة، كالعين المستأجرة، ولا يجوز الاعارة لجماعة غير محصورة على الأقوى.

مسألة ٤ - يعتبر في العين المستعارة كونها مما يمكن الانتفاع بها منفعة محللة مع بقاء عينها كالعقارات والدواب والثياب والكتب والأمتعة ونحوها، بل وفحل الضراب والهرة والكلب للصيد والحراسة وأشباه ذلك، فلا يجوز إعارة مالا منفعة محللة له كآلات اللهو، وكذا آنية الذهب والفضة لاستعمالها في المحرم، وكذا مالا ينتفع به إلا باتلافه كالخبز والدهن والأشربة وأشباهها للأكل والشرب.

مسألة ٥ - جواز إعادة الشاة للانتفاع بلبنها والبئر للاستقاء منها لا يخلو من وجه وقوة.

مسألة ٦ - لا يشترط تعيين العين المستعارة عند الاعارة، فلو قال: أعرتني إحدى دوابك فقال: خذ ما شئت منها صحت.

مسألة ٧ - العين التي تعلق بها العارية إن انحصرت جهة الانتفاع بها في منفعة خاصة كاللبساط للافتراش واللحاف للتغطية والخيمة للاكتنان وأشباه ذلك لا يلزم التعرض لجهة الانتفاع بها عند اعارتها، وإن تعددت كالأرض ينتفع بها للزراعة والغرس والبناء والدابة للحمل والركوب ونحو ذلك فإن كانت الاعارة لأجل منفعة أو منافع خاصة من منافعها يجب التعرض لها، واختصت حيلة الانتفاع بما استعيرت لها، وإن كانت لأجل الانتفاع المطلق جاز التعميم

مسئله ۳- کسی که عاریه می گیرد، لازم است که برای انتفاع از عین، اهلیت داشته باشد پس عاریه گرفتن قرآن کریم برای کافر و صید برای شخص مُحَرَّم - نه از مُحِل و نه از مُحَرَّم - صحیح نیست.

و همچنین معین کردن او شرط است پس اگر چیزی را به یکی از دو یا چند نفر عاریه دهد صحیح نیست. و شرط نیست عاریه گیرنده یک نفر باشد پس عاریه دادن یک چیز را به عده ای صحیح است مانند این که بگوید: «این کتاب یا ظرف را به این ده نفر عاریه دادم» پس میان خودشان با نوبت بندی و قرعه از منفعت آن استفاده می برند، مانند عین که به اجاره داده شده ولی عاریه دادن به جمعیتی که غیر محصور (و بی اندازه) است بنابر اقوی جایز نیست.

مسئله ۴- معتبر است عینی که به عاریه گرفته می شود از آنهایی باشد که با بقاء عین آن بشود از آن منفعت حلالی را استفاده برد مانند مزرعه ها و چهار پاها و لباس ها و کتاب ها و کالاهای و مانند اینها، بلکه و حیوان نر (که برای جفت گیری با حیوان ماده بکار می رود) و گربه و سگ برای شکار و نگهبانی و مانند اینها، پس عاریه دادن چیزی که منفعت حلال ندارد جایز نیست. مانند آلات لهو، و هم چنین ظرف طلا و نقره برای آنکه در حرام استعمال شوند، و هم چنین است چیزی که بجز با تلف کردن آن، از آن منفعت برده نمی شود مانند (عاریه دادن) نان و روغن و آشامیدنیها و مانند اینها برای خوردن و آشامیدن.

مسئله ۵- عاریه دادن گوسفند به منظور استفاده از شیر آن، و چاه به منظور کشیدن آب از آن، جائز بودنش خالی از قوت نیست.

مسئله ۶- تعیین عینی که عاریه داده می شود در وقت عاریه دادن شرط نیست، پس اگر (عاریه گیرنده) بگوید: «یکی از چهار پاهایت را به من عاریه بده» و او بگوید: «هر کدام را می خواهی بگیر» صحیح است.

مسئله ۷- عینی که عاریه به آن تعلق گرفته است اگر راه استفاده از آن منحصر به منفعت خاصی باشد مانند چیزهایی گسترده برای فرش کردن، و لحاف برای روانداختن، و خیمه برای پناه گرفتن، و مانند اینها، متعرض شدن نسبت به جهت استفاده از آن، در وقت عاریه دادن آن لازم نیست. ولی اگر منفعت آن متعدد باشد مانند زمینی که از آن برای زراعت و کاشتن درخت و ساختمان سازی استفاده می شود، و (مانند) چار پا که برای باربری و سوار شدن و مانند اینها (استفاده می شود) اگر عاریه دادن به جهت منفعت یا منفعت های خاصی از میان منافع آن باشد واجب است متعرض آن گردند، و استفاده از آن اختصاص پیدا می کند به آنچه که برای او عاریه شده است. و اگر بخاطر هر نوع استفاده بردن باشد، تعمیم و تصریح به عموم جایز است و

في ان العارية جائزة والتصريح بالعموم، ونجاز الاطلاق بأن يقول: أعرتك هذه الدابة، فيجوز الانتفاع بكل منفعة مباحة منها، نعم ربما يكون لبعض الانتفاعات خفاء لا يندرج في الاطلاق، ففي مثله لا بد من التنصيص به أو التعميم على وجه يعمه، وذلك كالدفن، فانه وإن كان من أحد وجوه الانتفاع من الأرض لكنه لا يعمه الاطلاق.

مسألة ٨ - العارية جائزة من الطرفين، فللمعير الرجوع متى شاء و للمستعير الرد كذلك، نعم في خصوص إعارة الأرض للدفن لم يجز بعد المواراة فيها الرجوع ونش القبر على الأحوط، وأما قبل ذلك فله الرجوع حتى بعد وضع الميت في القبر قبل مواراته، وليس على المعير أجره الحفر ومؤنته لورجعه بعده، كما أنه ليس على ولي الميت طم الحفر بعد ما كان باذن المعير.

مسألة ٩ - تبطل العارية بموت المعير، بل بزوال سلطنته بجنون ونحوه.

مسألة ١٠ - يجب على المستعير الاقتصار في نوع المنفعة على ما عيّنّها المعير، فلا يجوز له التعدي إلى غيرها ولو كان أدنى وأقل ضرراً على المعير، وكذا يجب أن يقتصر في كيفية الانتفاع على ما جرت به العادة، فلو أعاره دابة للحمل لا يحملها إلا القدر المعتاد بالنسبة إلى ذلك الحيوان وذلك المحمول وذلك الزمان والمكان، فلو تعدى نوعاً أو كيفية كان غاصباً وضامناً، وعليه أجره ما استوفاه من المنفعة لو تعدى نوعاً، وأما لو تعدى كيفية فلا تبعد أن تكون عليه أجره الزيادة.

مسألة ١١ - لو أعاره أرضاً للبناء أو الغرس جاز له الرجوع، وله إلزام المستعير بالقلع، لكن عليه الأرش، وكذا في عاريته للزراعة إذا رجع قبل إدراكه، و يحتمل عدم استحقاق المعير إلزام المستعير بقلع الزرع لو رضي بالبقاء بالأجرة، و يحتمل جواز الإلزام بلا أرش، والمسألة بشقوقها مشكلة جداً، فلا يترك الاحتياط في أشباهها بالتصالح والتراضي، ومثل ذلك ما إذا أعار جذوعه

اطلاق (نیز) جایز است به این که بگوید: «این چارپا را به تو عاریه دادم» پس (به دنبال آن) استفاده کردن از آن به هر منفعتی که دارد و مباح است جایز می باشد. ولی چه بسا بعضی از استفاده ها مخفی می باشد که در اطلاق مندرج نمی باشد، که در مانند آن باید یا به آن تصریح شود، یا عموم آن طوری باشد که شامل آن هم بشود و این چنین استفاده مخفی مانند دفن کردن؛ زیرا دفن اگر چه یکی از جهات استفاده از زمین است لیکن اطلاق، آن را نمی گیرد.

مسئله ۸- عاریه از هر دو طرف جائز است پس عاریه دهنده هر وقت بخواهد می تواند برگردد، و عاریه بگیر هم در رد آن چنین حقی دارد. ولی در خصوص عاریه دادن زمین برای دفن کردن، بعد از آنکه زیر خاک شد، برگشت در آن و نبش قبر بنا بر احتیاط جائز نیست، و اما قبل از آن حق برگشتن دارد حتی بعد از نهادن میت در قبر و قبل از آنکه او را زیر خاک کنند، و در صورتی که عاریه دهنده، بعد از نهادن میت در قبر برگردد اجرت کنندن قبر و مخارج آن به عهده او نمی باشد، کما این که بر ولی میت، پر کردن گودال - بعد از آنکه با اذن عاریه دهنده بوده - واجب نیست.

مسئله ۹- با موت عاریه دهنده، عاریه باطل می شود، بلکه با از بین رفتن سلطه او بواسطه دیوانگی و مانند آن (نیز باطل می شود).

مسئله ۱۰- بر، گیرنده عاریه واجب است اکتفا به همان منفعتی کند که عاریه دهنده آن را تعیین کرده است که تعدی از آن به غیر آن برایش جائز نیست، ولو این که ضررش بر معیر پایین تر و کمتر باشد. و هم چنین واجب است در کیفیت استفاده از آن به آنچه عادت مردم بر آن جاری است اکتفا نماید. پس اگر چارپایی را برای باربری به او عاریه دهد بجز به مقدار معمول نسبت به این حیوان و نسبت به این بار و زمان و مکان نباید بر آن بار کند. پس اگر از جهت نوع یا کیفیت، تعدی کند غاصب است و ضامن می باشد، و اگر در نوع استفاده بردن تعدی کرده باشد بر او واجب است اجرت منفعتی را که استفاده کرده است بپردازد. و اما اگر در کیفیت استفاده، تعدی کند بعید نیست که بر او اجرت استفاده بیشتر واجب باشد.

مسئله ۱۱- اگر به اوزمینی را برای ساختن یا کاشتن درخت، عاریه بدهد حق برگشتن دارد و می تواند گیرنده عاریه را برکنند آنها ملزم نماید، لیکن تفاوت آن بر او واجب است، و هم چنین است در مورد عاریه دادن زمین برای زراعت، در صورتی که قبل از آنکه زراعت آن برسد، برگردد. و احتمال دارد که در صورتی که عاریه گیرنده به بقاء آن با اجرت راضی باشد عاریه دهنده حق نداشته باشد او را ملزم به کنندن زراعت کند. و احتمال دارد الزام او (به کنندن) بدون ارش، جائز باشد. و این مسئله با شقوق آن، جداً مشکل است؛ پس در نظایر آن احتیاط نمودن به مصالحه و تراضی ترک نشود. و مانند این، جایی است که تیرهایش را برای سقف زدن عاریه

للتسقيف ثم رجع بعد ما أثبتها المستعير في البناء.

مسألة ١٢ - العين المستعارة أمانة بيد المستعير لا يضمنها لو تلفت إلا بالتعدي أو التفريط، نعم لو شرط الضمان ضمنها وإن لم يكن تعد و تفريط، كما أنه لو كان العين ذهباً أو فضة ضمنها مطلقاً إلا أن يشترط السقوط.

مسألة ١٣ - لا تجوز للمستعير إعاره العين المستعارة ولا إجارتها إلا باذن المالك ، فتكون إعارته حينئذ في الحقيقة إعاره المالك و هو وكيل و نائب عنه، فلو خرج المستعير عن قابلية الإعاره بعد ذلك كما إذا جن بقيت العارية الثانية على حالها.

مسألة ١٤ - لو تلفت العين بفعل المستعير فإن كان بسبب الاستعمال المأذون فيه من دون التعدي عن المتعارف ليس عليه ضمان، وإن كان بسبب آخر ضمنها.

مسألة ١٥ - انما يبرأ المستعير عن عهدة العين المستعارة بردها إلى مالكها أو وكيله أو وليه، ولو ردها إلى حرزها الذي كانت فيه بلا يد من المالك ولا إذن منه لم يبرأ، كما إذا ردت الدابة إلى الاصطبل و ربطها فيه بلا إذن من المالك فتلفت أو أتلّفها متلف.

مسألة ١٦ - لو استعار عيناً من الغاصب فإن لم يعلم بغصبه كان قرار الضمان على الغاصب، فإن تلفت في يد المستعير أو لا في يده بعد وقوعها عليها فللمالك الرجوع بعوض ماله على كل من الغاصب والمستعير، فإن رجع على المستعير يرجع هو على الغاصب، وإن رجع على الغاصب ليس له الرجوع على المستعير، وكذلك بالنسبة إلى بدل ما استوفاه المستعير من المنفعة وغيرها من المنافع الفائتة على ضمانه، فإنه لو رجع بها على المستعير يرجع هو على الغاصب دون العكس، ولو كان عالماً بالغصب لم يرجع على الغاصب لو رجع المالك عليه، بل الأمر بالعكس، فيرجع الغاصب عليه لو رجع المالك عليه إذا تلفت في يد المستعير، ولا يجوز له أن يرد العين إلى الغاصب بعد علمه بالغصبية، بل يجب ردها إلى مالكها.

دهد، سپس بعد از آنکه گیرنده عاریه آنها را در ساختمان بکار گذاشت، برگردد.

مسئله ۱۲- عین عاریه ای، در دست گیرنده عاریه امانت است که اگر تلف شود ضامن نیست مگر این که زیاده روی یا کوتاهی نماید ولی اگر شرط ضمان کند، ضامن آن است اگر چه تعدی و تفریطی نباشد، کما این که اگر عین عاریه ای طلا یا نقره باشد مطلقاً ضامن آن می باشد مگر این که شرط سقوط ضمان شود.

مسئله ۱۳- برای عاریه گیرنده، نه عاریه دادن عین عاریه ای، و نه اجاره دادن آن جائز نیست مگر این که به اذن مالک باشد؛ پس در اینصورت عاریه دادن او در حقیقت عاریه دادن مالک است و وی از جانب مالک وکیل و نایب است، پس اگر عاریه گیرنده (اول) بعد از این از قابلیت عاریه دادن، خارج شود مثل اینکه دیوانه شود، عاریه دوم به حال خودش باقی می ماند.

مسئله ۱۴- اگر عین (عاریه ای) با فعل گیرنده عاریه، تلف شود چنانچه به سبب استعمالی باشد که در آن مأذون بوده بدون آنکه از حد متعارف، تعدی نموده باشد، ضمانی بر او نیست. و اگر به سبب دیگر باشد ضامن آن می باشد.

مسئله ۱۵- عاریه گیرنده فقط با برگرداندن عین عاریه ای به مالک آن یا وکیل یا ولی او از عهده (و ضمان) آن بیرون می آید. و اگر آن را به محل حفظ و حراست آن که (این عین عاریه) در آن بوده، برگرداند بدون آن که دست مالک و اذن او باشد برائت پیدا نمی کند، مانند این که چار پا را بدون اذن مالک به اصطبل برگرداند و در آن ببندد سپس تلف شود یا شخصی آن را تلف کند.

مسئله ۱۶- اگر عینی را از غاصب عاریه بگیرد، پس اگر غصبی بودن آن را نداند، قرار ضمان بر غاصب آن است، پس اگر در دست عاریه گیرنده یا نه در دست او بعد از وقوع دستش بر آن تلف شود. مالک حق دارد به هر کدام از غاصب و مستعیر رجوع کند و عوض مالش را بگیرد. پس اگر به گیرنده عاریه رجوع نماید او به غاصب رجوع می کند. و اگر به غاصب رجوع کند، او حق رجوع به گیرنده عاریه را ندارد. و هم چنین است نسبت به عوض منفعتی که مستعیر آن را برداشت کرده و منافع دیگری که با ضامن بودن او از بین رفته است، که اگر در مورد آنها به عاریه گیرنده رجوع نماید او به غاصب رجوع می کند، نه در عکس آن (که اگر به غاصب رجوع نماید او حق رجوع به مستعیر را ندارد).

و اما اگر مستعیر غصب را می دانسته اگر مالک به او مراجعه کند، مستعیر حق رجوع به غاصب را ندارد. بلکه مطلب بر عکس است که اگر مالک به غاصب رجوع نماید در صورتی که در دست مستعیر تلف شده باشد، غاصب به مستعیر مراجعه می کند. و بعد از آنکه علم به غصبیت پیدا کرد- جائز نیست عین را به غاصب برگرداند بلکه واجب است آن را به مالک برگرداند.

كتاب الوديعة

وهي عقد يفيد استنابة في الحفظ، أو هي استنابة فيه، وبعبارة أخرى هي وضع المال عند الغير ليحفظه لملكه، وتطلق كثيراً على المال الموضوع، ويقال لصاحب المال: المودع، ولذلك الغير: الودعي والمستودع وتحتاج إلى الإيجاب، وهو كل لفظ دال على تلك الاستنابة، كأن يقول: أو دعتك هذا المال، أو احفظه، أو هو وديعة عندك ونحو ذلك، والقبول الدال على الرضا بالنيابة في الحفظ، ولا يعتبر فيه العريية، بل يقع بكل لغة، ويجوز أن يكون الإيجاب باللفظ، والقبول بالفعل بأن تسلم بعد الإيجاب لذلك، بل تصح بالمعاطاة بأن يسلمه للحفظ وتسلم لذلك.

مسألة ١ - لو طرح ثوباً مثلاً عند أحد وقال: هذا وديعة عندك فان قبلها بالقول أو الفعل الدال عليه صار وديعة، وفي تحققها بالسكوت الدال على الرضى إشكال، ولو لم يقبلها لم يصر وديعة حتى فيما إذا طرحه عنده بهذا القصد وذهب وتركه عنده، وليس عليه ضمان حينئذ، وإن كان الأحوط القيام بحفظه مع الامكان.

مسألة ٢ - انما يجوز قبول الوديعة لمن كان قادراً على حفظها، فن كان عاجزاً

کتاب ودیعه

ودیعه عقدی است که نائب گرفتن را در حفاظت فایده می دهد. یا آنکه ودیعه نائب گرفتن در حفظ است. و به عبارت دیگر ودیعه قراردادادن مال نزد دیگری است تا آن را برای مالکش حفظ نماید. و چه بسا بر خود مالی که (نزد او) نهاده شده اطلاق ودیعه می شود. و به صاحب مال، «مودع» و به آن غیر، «ودعی و مستودع» گفته می شود. و به ایجاب احتیاج دارد، و آن هر لفظی است که دلالت بر آن نائب گرفتن کند مثل این که می گوید: «این مال را به ودیعه نزد تو می گذارم» یا «آن را حفظ کن» یا «این مال ودیعه نزد تو است» و مانند اینها. و (احتیاج) به قبولی (دارد) که دلالت بر راضی بودن به نیابت در حفظ کند. و عری بودن در آن معتبر نیست بلکه با هر زبانی واقع می شود، و جایز است که ایجاب با لفظ، و قبول با فعل باشد، به این که بعد از ایجاب، آن را برای حفظ تحویل بگیرد؛ بلکه با معاطات (و دادوستد فعلی نیز) صحیح است به این معنی که جهت حفظ، به او تسلیم نماید و او هم به همین منظور تحویل بگیرد.

مسئله ۱- اگر مثلاً لباسی را نزد کسی پرت کند و بگوید: «این ودیعه نزد تو است»، پس اگر با قول یا فعلی که دلالت بر قبول کند، آن را بپذیرد، ودیعه می شود. و در تحقق یافتن ودیعه به سکوتی که دلالت بر رضا می کند اشکال است، و اگر آن را قبول نکند ودیعه نمی شود، حتی در جایی که آن را به همین قصد نزد او انداخته و برود و آن را نزد او واگذارد، و در این صورت ضمانی بر آن شخص نیست؛ اگر چه احتیاط آن است که در صورت امکان، اقدام به حفظ آن نماید.

مسئله ۲- وقتی قبول ودیعه جائز است که بر حفظ آن قدرت داشته باشد پس کسی که (از حفظ آن) ناتوان است، بنابر احتیاط قبول آن برای او جائز نیست مگر این که مودع از او ناتوانتر

لم يجز له قبولها على الأحوط إلا إذا كان المودع أعجز منه في الحفظ مع عدم مستودع آخر قادر عليه، فإن الجواز في هذه الصورة غير بعيد خصوصاً مع التفات المودع.

مسألة ٣ - الوديعة جائزة من الطرفين، فللمالك استرداد ماله متى شاء، و للمستودع رده كذلك، وليس للمودع الامتناع من قبوله، ولو فسخها المستودع عند نفسه انفسخت وزالت الأمانة المالكية، وصار عنده أمانة شرعية، فيجب عليه رده إلى مالكه أو من يقوم مقامه أو إعلامه بالفسخ، فلو أهمل لا لعذر شرعي أو عقلي ضمن.

مسألة ٤ - يعتبر في كل من المستودع والمودع البلوغ والعقل، فلا يصح استيداع الصبي ولا المجنون وكذا إيداعهما من غير فرق بين كون المال لهما أو لغيرهما من الكاملين، بل لا يجوز وضع البد على ما أودعاه، وأخذه منها ضمنه ولا يبرأ برده اليها، وإنما يبرأ بإيصاله إلى وليها، نعم لا بأس بأخذه إذا خيف هلاكه و تلفه في يدهما، فيؤخذ بعنوان الحسبة في الحفظ، ولكن لا يصير بذلك وديعة و أمانة مالكية، بل تكون أمانة شرعية يجب عليه حفظها والمبادرة إلى إيصالها إلى وليها أو إعلامه بكونها عنده، وليس عليه ضمان لو تلفت في يده.

مسألة ٥ - لو أرسل شخص كامل مالاً بواسطة الصبي أو المجنون إلى شخص ليكون وديعة عنده و أخذه منه بهذا العنوان فالظاهر صيرورته وديعة عنده، لكونها بمنزلة الآلة للكامل.

مسألة ٦ - لو أودع عند الصبي والمجنون مالاً لم يضمنه بالتلف، بل بالاتلاف أيضاً إذا لم يكونا مميزين، وإن كانا مميزين صالحين للاستيمان لا يبعد ضمانهما مع التلف مع تفريطهما في الحفظ، فضلاً عن الاتلاف.

مسألة ٧ - يجب على المستودع حفظ الوديعة بما جرت العادة بحفظها به ووضعها في الخزانة الذي يناسبها، كالصندوق المقفل للثوب والدرهم والحلي و

باشد و ودعی دیگری که بر (حفظ) آن قادر باشد، نباشد که جواز قبول در این صورت خصوصاً با این که مودع توجّه به ناتوانی او دارد، بعید نیست.

مسئله ۳- ودیعہ از هر دو طرف جائز است پس مالک می تواند هر وقت بخواهد مال خود را پس بگیرد و مستودع هم هر وقت بخواهد می تواند آن را برگرداند. و مودع حق خودداری از قبول آن را ندارد. و اگر مستودع نزد خودش آن را فسخ نماید، فسخ می شود و امانت از مالک از بین می رود، و نزد او امانت شرعی می شود پس واجب است آن را به مالک یا کسی که جای او نشسته است رد کند و یا فسخ را به او اعلان نماید، پس اگر بدون عذر شرعی یا عقلی، اهمال کند، ضامن است.

مسئله ۴- در هر کدام از مستودع و مودع، بلوغ و عقل معتبر است پس درخواست ودیعہ داری بچه و دیوانه صحیح نیست، و هم چنین است ودیعہ سپردن آنها (که صحیح نیست). و فرقی نیست بین این که مال ملک آنها باشد یا ملک غیر آنها از کسانی که کامل (و دارای بلوغ و عقل) هستند، بلکه دست گذاشتن روی آنچه که آنها آن را ودیعہ گذاشته اند، جائز نیست و اگر آن را از آنها بگیرد ضامن است و با ردّ آن به آنها برائت از ضمان پیدا نمی شود و وقتی برائت حاصل می شود که آن را به ولی آنها برسانند. البته اگر ترس هلاکت و تلف آن در دست آنها باشد، مانعی از گرفتن آن نیست، پس به عنوان «جسبه^۱ در حفظ» گرفته می شود. ولیکن با این گرفتن، ودیعہ و امانت از مالک نمی شود، بلکه امانت شرعی است که حفظ آن و مبادرت و سرعت در رساندن آن به ولی آنها یا اعلان به او که مال نزد او است، بر او واجب است، و اگر در دست او تلف شود، ضمانی بر او نیست.

مسئله ۵- اگر شخص کاملی مالی را بوسیله بچه یا دیوانه نزد شخصی بفرستد تا پیش او ودیعہ باشد، و او (هم) به همین عنوان آن را تحویل بگیرد، ظاهر آن است که نزد او ودیعہ می شود؛ زیرا بچه و دیوانه به منزله ابزار کار برای شخص کامل می باشند.

مسئله ۶- اگر نزد بچه و دیوانه مالی را به ودیعہ بگذارد، آنها به واسطه تلف شدن ضامن آن نمی باشند بلکه در صورتی که ممیز نباشند با تلف کردن هم ضامن نمی باشند، و اگر ممیز باشند و برای امانت داری صلاحیت داشته باشند، بعید نیست که در صورت تلف و کوتاهی آنها در حفظ، ضامن شوند، تا چه رسد به تلف کردن (آن، که حتماً ضامن هستند).

مسئله ۷- بر مستودع واجب است ودیعہ را به آن صورتی که عادت مردم به حفظ آن جاری است حفظ نماید و آن را در جایی که برای نگهداری آن مناسب است بگذارد مانند صندوق قفل شده برای لباس و درهم ها و زیورآلات و مانند اینها، و اصطبل را که با بستن و کلید کردن، ضبط

(۱) به فرهنگ نامه مراجعه شود.

نحوها، والاصطبل المضبوط بالغلق للدابة، والمراح كذلك للشاة، وبالجملة حفظها في محل لا يعدّ معه عند العرف مضيقاً ومفرطاً وخائناً، حتى فيما إذا علم المودع بعدم وجود حرز لها عند المستودع، فيجب عليه بعد القبول تحصيله مقدمة للحفظ الواجب عليه، وكذا يجب عليه القيام بجميع ما له دخل في صونها من التعيب أو التلف، كالثوب ينشره في الصيف إذا كان من الصوف أو الابرسم، والدابة يعلّفها ويسقيها ويقيها من الحر والبرد، فلو أهمل عن ذلك ضمنها.

مسألة ٨ - لو عين المودع موضعاً خاصاً لحفظ الوديعة وفهم منه القيدية اقتصر عليه، ولا يجوز نقلها إلى غيره بعد وضعها فيه وإن كان أحفظ، فلو نقلها منه ضمنها، نعم لو كانت في ذلك المحل في معرض التلف جاز نقلها إلى مكان آخر أحفظ، ولا ضمان عليه حتى مع نهي المالك بأن قال: لا تنقلها وإن تلفت، وإن كان الأحوط حينئذ مراجعة الحاكم مع الامكان.

مسألة ٩ - لو تلفت الوديعة في يد المستودع من دون تعد منه ولا تفریط لم يضمنها، وكذا لو أخذها منه ظالم قهراً، سواء انتزعها من يده أو أمره بدفعها له بنفسه فدفعها كرها، نعم يقوى الضمان لو كان هو السبب لذلك ولو من جهة إخباره بها أو إظهارها في محل كان مظنة الوصول إلى الظالم، فحينئذ لا يبعد انقلاب يده إلى يد الضمان سواء وصل إليها الظالم أم لا.

مسألة ١٠ - لو تمكن من دفع الظالم بالوسائل الموجبة لسلامة الوديعة وجب، حتى أنه لو توقف دفعه على إنكارها كاذباً بل الحلف عليه جاز بل وجب، فإن لم يفعل ضمن، وفي وجوب التورية عليه مع الامكان إشكال، أحوطه ذلك، وأقواه العدم.

مسألة ١١ - إن كانت مدافعتة عن الظالم مؤدية إلى الضرر على بدنه من جرح وغيره أو هتك في عرضه أو خسارة في ماله لا يجب تحمله، بل لا يجوز في غير الأخير، بل فيه أيضاً ببعض مراتبه، نعم لو كان ما يترتب عليها يسيراً جداً بحيث

و حفظ می شود برای چار پا، و طویله این چنینی برای گوسفند. و خلاصه در جایی آنها را حفظ نماید که با توجه به آن عرفاً ضایع کننده و کوتاهی کننده و خائن شمرده نشود حتی در جایی که امانت گذار بداند که امانتدار جای محفوظی برای آن ندارد که بعد از آن که آن را قبول کرد بر او واجب است. به عنوان مقدمه حفاظت آن که بر او واجب است، جای محفوظی تهیه کند، و هم چنین بر او واجب است به هر چه در حفاظت آن از غیوب شدن و تلف، مؤثر است اقدام کند. مانند لباس در صورتی که از پشم یا ابریشم باشد در تابستان آن را پهن کند (تا هوا بخورد). و چار پا را علف و آب بدهد و آن را از سرما و گرما حفظ کند پس اگر در این کارها اهمال کند، ضامن امانت می شود.

مسئله ۸- اگر امانت گذار جای خاصی را برای حفاظت ودیعه معین کند و از تعیین او تقید به آن جا فهمیده شود باید به آن اکتفا نماید. و بعد از آنکه در آنجا قرارداد منتقل نمودنش به غیر آن جائز نیست، گر چه محفوظتر باشد، پس اگر آن را از آنجا منتقل کند ضامن آن می شود. ولی اگر در آن محل خاص در معرض تلف باشد انتقال آن به جای دیگر محفوظتر جائز است، و ضمانی بر او نیست حتی در صورتی هم که مالک از آن نهی کرده باشد به این که گفته باشد: آن را منتقل نکن اگر چه تلف شود. اگر چه در این هنگام، در صورت امکان احتیاط این است که به حاکم شرع مراجعه نماید.

مسئله ۹- اگر ودیعه در دست امانتدار بدون آن که زیاده روی و کوتاهی از او سرزند، تلف شود ضامن آن نمی باشد، و هم چنین است اگر ظالمی آن را به زور از او بگیرد. چه از دست او بگیرد یا به او دستور دهد که خودش به او رد کند و او هم مجبوراً به او بدهد، ولی اگر خود امانتدار سبب این باشد ولو از جهت این که به او خبر ودیعه را بدهد یا آن را در جایی ظاهر کند که مظنه رسیدن به ظالم باشد، ضامن شدن او قوی است پس در این صورت بعید نیست دست او به دست ضامن منقلب شود چه ظالم به امانت دست یابد یا نه.

مسئله ۱۰- اگر با وسائلی که موجب سلامت ودیعه است، بتواند جلوی ظالم را بگیرد، واجب است حتی اگر جلوگیری از ظالم متوقف بر این باشد که به دروغ ودیعه را انکار کند بلکه قسم برانکار آن بخورد، جائز بلکه واجب است؛ پس اگر (چنین) نکرد ضامن می باشد، و در وجوب توبه بر او در صورت امکان اشکال است که احتیاطش همین (وجوب توبه) است ولی اقوای آن، عدم وجوب است.

مسئله ۱۱- اگر مدافعه و جلوگیری او از ظالم به ضرری بر بدنش از جراحت و غیره، یا هتکی در عرضش، یا خسارتی در مالش، منتهی شود، تحمل آن واجب نیست بلکه در غیر آخری (که خسارت مالی است) جائز نیست بلکه در بعضی از مراتب خسارت بر مال هم جائز نمی باشد. بلکه اگر آنچه مترتب بر دفع می شود جداً مختصر باشد بطوری که غالب مردم آن را تحمل

يتحمله غالب الناس - كما إذا تكلم معه بكلام خشن لا يكون هاتكاً له بالنظر إلى شرفه و رفعة قدره وإن تأذى منه بالطبع - فالظاهر وجوب تحمله .

مسألة ١٢ - لو توقف دفع الظالم عن الوديعة على بذل مال له أو لغيره فإن كان يدفع بعضها وجب، فلو أهمل وأخذ الظالم كلها ضمن المقدار الزائد على ما يندفع به منها لا تمامها، فلو كان يندفع بالنصف ضمن النصف أو بالثلث ضمن الثلثين وهكذا، وكذا الحال فيما إذا كان عنده من شخص وديعتان وكان الظالم يندفع يدفع إحداها فأهمل حتى أخذ كليهما، فإن كان يندفع بإحداها المعينة ضمن الأخرى، وإن كان بإحداها لا بعينها ضمن أكثرهما قيمة، ولو توقف دفعه على المصانعة معه بدفع مال من المستودع لم يجب عليه الدفع تبرعاً و مجاناً، وأما مع قصد الرجوع به على المالك فإن أمكن الاستيذان منه أو ممن يقوم مقامه كالحاكم عند عدم الوصول إليه لزم، فإن دفع بلا استيذان لم يستحق الرجوع به عليه، وإن لم يمكن الاستيذان وجب عليه على الأحوط أن يدفع، وله أن يرجع على المالك بعد ما كان قصده ذلك .

مسألة ١٣ - لو كانت الوديعة دابة يجب عليه سقيها و علفها ولو لم يأمره المالك بل ولو نهاه، أو ردها إلى مالكها أو القائم مقامه، ولا يجب أن يكون السقي و نحوه بمباشرة، ولا أن يكون ذلك في محلها، فيجوز التسبب لذلك ، وكذا يجوز إخراجها من منزله لذلك وإن أمكن حصوله في محلها بعد جريان العادة بذلك ، نعم لو كان الطريق مثلاً مخوفاً لم يجز إخراجها، كما أنه لا يجوز أن يولي غيره لذلك إذا كان غير مأمون إلا مع مصاحبته أو مصاحبة أمين معه، وبالجملة لا بد من مراعاة حفظها على المعتاد بحيث لا يعدّ معها عرفاً مفرطاً و متعدياً، هذا بالنسبة إلى أصل سقيها و علفها، وأما بالنسبة إلى نفقتها فإن وضع المالك عنده عينها أو قيمتها أو أذن له في الانفاق عليها من ماله على ذمته فلا إشكال، وإلا فالواجب أولاً الاستيذان من المالك أو وكيله، فإن تعذر رفع الأمر إلى الحاكم ليأمره بما

می کنند - مثل این که با او باخشونت سخنی بگویند که نسبت به شرف و بالابودن شخصیت او هتک نمی باشد اگر چه طبعاً از آن اذیت می شود - پس ظاهر آن است که تحمل آن واجب است.

مسئله ۱۲ - اگر جلوگیری ظالم از ودیعه متوقف بر دادن مالی به او یا به غیر او باشد پس اگر با دادن قسمتی از ودیعه باشد، واجب است. پس اگر اهمال کند و ظالم همه ودیعه را بگیرد آن مقداری از ودیعه را که زیاده تر است از آنچه که به آن دست بر می داشته - نه تمام آن را - ضامن می شود پس اگر با نصف دست بر میداشته ضامن نصف است و یا با ثلث (دست بر میداشته) ضامن دو ثلث می باشد، و هکذا. و هم چنین است حال، در جایی که نزد او از یک نفر دو ودیعه باشد و ظالم با دادن یکی از آنها دست بر می دارد پس اهمال کند تا این که هر دو را بگیرد، پس اگر با (دادن) یکی از آنها معیناً دست بر می داشته ودیعه دیگر را ضامن است و اگر به (دادن) یکی از آنها - نه بطور معین - دفع می شده ضامن ودیعه ای می شود که قیمت بیشتری دارد و اگر جلوگیری ظالم متوقف بر این باشد که با دادن مالی که از خود امانتدار است با او بسازد، دادن آن بر مستودع بطور تبرعی و مجانی واجب نیست.

و اما (اگر پرداخت آن) به قصد رجوع به مالک (باشد)، چنانچه اذن گرفتن از مالک یا کسی که جای او است مانند حاکم در وقتی که دست به مالک نمی رسد ممکن باشد، لازم است. پس اگر بدون اذن گرفتن، پرداخت کند حق ندارد برای گرفتن آنچه داده به مالک مراجعه کند. و اگر اذن گرفتن ممکن نباشد بنا بر احتیاط بر او واجب است که پردازد، و حق دارد - در صورت داشتن چنین قصدی - به مالک رجوع کند.

مسئله ۱۳ - اگر ودیعه چار پا بود بر او واجب است (یا) آب و علف به آن بدهد اگر چه مالک به او دستور نداده باشد، بلکه ولو این که او را نهی کرده باشد. و یا آن را به مالکش یا کسی که جای او است برگرداند. و آب دادن و مانند آن واجب نیست به مباشرت خود امانتدار باشد، و لازم نیست در جایی که ودیعه آنجاست باشد پس با ترتیب دادن واسطه جائز است، و هم چنین بیرون آوردن آن از محلش برای این کار جائز است در صورتی که عادت مردم بر آن جاری است - اگر چه انجام آن در محل آن ممکن باشد، ولی اگر راه مثلاً خوفناک باشد بیرون آوردن آن جائز نیست، کما این که جائز نیست دیگری را در صورتی که ایمن نباشد برای این کار متصدی کند مگر این که خودش یا کسی که امین است همراه او باشد. و خلاصه باید بطور معمول رعایت حفظ آن را بنماید بطوری که با وجود آن کوتاهی کننده و زیاده رو شمرده نشود. این نسبت به اصل آب دادن و علف دادن آن بود. و اما نسبت به مخارج آن، پس اگر مالک نزد او عین مخارج یا قیمت آن را بگذارد یا در خرج کردن بر حیوان از مالش به ذمه مالک به او اذن دهد، که اشکالی نیست، وگرنه در مرحله اول واجب است که از مالک یا وکیل او اذن بخواهد

في بطلان الوديعة بموت كل واحد من المودع والمستودع يراه صلاحاً ولو بيع بعضها للنفقة، فإن تعذر الحاكم أنفق هو من ماله وأشهد عليه على الأولى الأحوط، ويرجع على المالك مع نيته.

مسألة ١٤ - تبطل الوديعة بموت كل واحد من المودع والمستودع أو جنونه، فإن كان هو المودع تكون الوديعة في يد الودعي أمانة شرعية فيجب عليه فوراً ردها إلى وارث المودع أو وليه أو إعلامها بها، فإن أهمل لا لعذر شرعي ضمن، نعم لو كان ذلك لعدم العلم بكون من يدعي الارث وارثاً أو انحصار الوارث فيمن علم كونه وارثاً فأخّر الرد والإعلام للتروي والفحص لم يكن عليه ضمان على الأقوى، وإن كان الوارث متعدداً سلّمها إلى الكلّ أو إلى من يقوم مقامهم، ولو سلّمها إلى بعض من غير إذن ضمن حصص الباقين، وإن كان هو المستودع تكون أمانة شرعية في يد وارثه أو وليه على فرض كونها تحت يدهما، ويجب عليها الرد إلى المودع أو من يقوم مقامه أو إعلامه فوراً.

مسألة ١٥ - يجب ردّ الوديعة عند المطالبة في أول وقت الإمكان وإن كان المودع كافراً محترماً المال، بل وإن كان حربياً مباح المال على الأحوط، والذي هو الواجب عليه رفع يده عنها والتخلى بينها وبين المالك لا نقلها إليه، فلو كانت في صندوق مقفل أو بيت مغلق ففتحها عليه فقال: خذ وديعتك فقد أدى ما هو تكليفه وخرج من عهده، كما أنّ الواجب عليه مع الإمكان الفورية العرفية، فلا يجب عليه الركض ونحوه والخروج من الحمام مثلاً فوراً وقطع الطعام والصلاة وإن كانت نافلة ونحو ذلك، وهل يجوز له التأخير ليشهد عليه؟ قولان، أقواهما ذلك إذا كان الإشهاد غير موجب للتأخير الكثير، وإلا فلا يجوز خصوصاً لو كان الإيداع بلا إثم، هذا إذ لم يرخص في التأخير وعدم الإسراع والتعجيل، وإلا فلا إشكال في عدم وجوب المبادرة.

مسألة ١٦ - لو أودع اللص ما سرقه عند شخص لا يجوز له ردّه إليه مع الإمكان، بل يكون أمانة شرعية في يده، فيجب عليه إيصاله إلى صاحبه إن

در باطل شدن ودیعه به مرگ هریک از مودع و مستودع ۵۳۹

و اگر متعذر باشد جریان را نزد حاکم ببرد تا به آنچه صلاح می بیند به او دستور دهد ولو این که به فروختن قسمتی از ودیعه جهت مخارج آن باشد. و اگر نزد حاکم رفتن (هم) متعذر شد از مال خودش خرج می کند و بهتر و احتیاط آن است که بر خرج کردن، شاهد بگیرد و در صورت چنین قصدی، به مالک رجوع کند.

مسئله ۱۴- ودیعه با مردن یا دیوانه شدن هریک از مودع و مستودع باطل می شود؛ پس اگر آنکه مرده و یا دیوانه شده مودع باشد ودیعه در دست ودعی امانت شرعی است که واجب است فوراً آن را به وارث مودع یا ولی او رد کند یا به آنها اطلاع دهد، پس اگر بدون عذر شرعی اهمال کند، ضامن است. ولی اگر اهمال بخاطر این باشد که نمی داند کسی که ادعای ارث می کند، وارث است (یا نه؟) و یا وارث منحصر به همان است که وارث بودنش معلوم است، و از این رو رد کردن و اعلام نمودن را تأخیر بیندازد تا تأمل و تفحص کند بنابر اقوی ضمانی بر او نیست. و اگر وارث متعدد باشد ودیعه را به همه آنان یا به کسی که جانشین آنهاست تحویل می دهد. و اگر به بعضی از آنان بدون اذن «بقیه» تحویل دهد سهم بقیه را ضامن است. و اگر آنکه مرده یا دیوانه شده مستودع باشد ودیعه در دست وارث یا ولی او- بر فرضی که زیر دست آنها باشد- امانت شرعی است و بر آنها واجب است به مودع یا کسی که جای او نشسته است رد کنند یا به آنها فوراً خبر دهند.

مسئله ۱۵- وقتی که ودیعه مطالبه شد رد آن در اولین وقت ممکن واجب است اگر چه مودع کافری باشد که مالش محترم است، بلکه- بنابر احتیاط- اگر چه کافر حربی باشد که مالش مباح است، و آنچه که بر او واجب است این است که دستش را از آن بردارد و بین آن و بین مالک را خالی و آزاد گذارد نه آنکه آن را به نزد او منتقل کند، پس اگر در صندوقی قفل شده یا اطاق بسته ای باشد و آنها را بروی او باز کند و بگوید: ودیعه ات را بگیر. آنچه را که تکلیف داشته، اداء کرده است و از عهده آن بیرون آمده است، کما این که آنچه در صورت امکان بر او، واجب است فوری بودن عرفی (رد) است. پس دویدن و مانند آن، و بیرون آمدن از حمام مثلاً فوراً، و قطع کردن طعام و نماز اگر چه مستحب باشد و مانند آنها، بر او واجب نیست. و آیا برای او تأخیر انداختن به منظور اینکه شاهد بگیرد جائز است؟ دو قول است؛ اقوای آنها جواز آن است در صورتی که شاهد گرفتن موجب تأخیر زیاد نباشد و گرنه جائز نیست خصوصاً اگر ودیعه گذاشتن بدون شاهد گرفتن باشد. این در صورتی است که (مودع) در تأخیر و عجله نکردن، رخصت ندهد و گرنه اشکالی در عدم وجوب مبادرت و شتاب نیست.

مسئله ۱۶- اگر دزد آنچه را دزدیده نزد شخصی ودیعه بگذارد، برای او جائز نیست در صورت امکان آن را به دزد برگرداند بلکه در دست او امانت شرعی است، که واجب است آن را به صاحبش- در صورتی که او را بشناسد- برگرداند، و گرنه تا یک سال تعریف و اعلان کند، پس

٥٤٠ - في بطلان الوديعة بموت كل واحد من المودع والمستودع عرفه، وإلا عرّف سنة، فإن لم يجد صاحبه فلا يترك الاحتياط بالتصدق به عنه، فإن جاء بعد ذلك خيره بين الأجر والغرم، فإن اختار أجر الصدقة كان له، وإن اختار الغرامة غرم له، وكان الأجر للغرم، وإن لا يبعد جريان حكم اللقطة عليه.

مسألة ١٧ - كما يجب ردّ الوديعة عند مطالبة المالك يجب ردّها إذا خاف عليها من تلف أو سرق أو حرق ونحو ذلك، فإن أمكن إيصالها إلى المالك أو وكيله الخاص أو العام تعين، وإلا فليوصلها إلى الحاكم لو كان قادراً على حفظها، ولو فقد الحاكم أو كانت عنده أيضاً في معرض التلف أو دعها عند ثقة أمين متمكن من حفظها.

مسألة ١٨ - إذا ظهرت للمستودع أمارة الموت بسبب المرض أو غيره يجب عليه ردها إلى مالكها أو وكيله مع الامكان، وإلا فإلى الحاكم ومع فقد يوصي ويشهد بها، فلو أهمل عن ذلك ضمن، وليكن الإيضاء والشهاد بنحو يترتب عليها حفظها لصاحبها، فلا بد من ذكر الجنس والوصف وتعيين المكان والمالك فلا يكفي قوله: عندي وديعة لشخص، نعم يقوى عدم لزومها رأساً فيما إذا كان الوارث مطلعاً عليها وكان ثقة أميناً.

مسألة ١٩ - يجوز للمستودع أن يسافر ويبقى الوديعة في حرزها السابق عند أهله وعياله لو لم يكن السفر ضرورياً إذالم يتوقف حفظها على حضوره، وإلا فعليه إما ترك السفر وإما ردها إلى مالكها أو وكيله، ومع التعذر إلى الحاكم، ومع فقد فأنظروا تعين الإقامة وترك السفر، ولا يجوز أن يسافر بها على الأحوط ولو مع أمن الطريق ومساواة السفر للحضر في الحفظ، ولو قيل باختلاف الودائع فيجوز في بعضها السفر بها لكان حسناً، لكن لا يترك الاحتياط مطلقاً، والأقوى عدم جواز إيداعها عند الأمين، وأما لو كان السفر ضرورياً له فإن تعذر ردها إلى مالكها أو وكيله أو الحاكم تعين إيداعها عند الأمين، فإن تعذر سافر بها محافظاً لها.

در باطل شدن ودیعه به موت هریک از مودع و مستودع ۵۴۱

اگر صاحب آن را پیدا نکرد، احتیاط ترک نشود که از طرف صاحبش صدقه داده شود. و اگر صاحب آن بعد از این (صدقه دادن)، پیدا شد او را بین پاداش اخروی و تاوان مخیر می کند پس اگر پاداش صدقه را اختیار کند مال او می شود، و اگر غرامت بخواهد برای او تاوان می کشد و اجر صدقه مال کسی است که غرامت کشیده است، اگر چه بعید نیست حکم لقطه بر آن جاری شود.

مسئله ۱۷ - کما این که ردّ ودیعه هنگام مطالبه مالک واجب است، هم چنین ردّ آن در صورتی که بر آن از تلف یا دزدی یا سوختن و مانند اینها بترسد واجب می باشد؛ پس اگر رساندن آن به مالک یا وکیل خاص یا عام او ممکن باشد که همان وظیفه است، وگرنه باید آن را به حاکم برساند در صورتی که حاکم بر حفظ آن قادر باشد. و اگر حاکم نباشد یا نزد حاکم هم در معرض تلف باشد نزد شخصی مورد اطمینان و امین که بر حفظ آن توانایی دارد، ودیعه بگذارد.

مسئله ۱۸ - وقتی به سبب بیماری یا غیر آن برای مستودع نشانه مرگ پیدا شود بر او واجب است ودیعه را به مالک یا وکیل او در صورت امکان ردّ کند وگرنه به حاکم (ردّ نماید) و در صورت نبودن حاکم به آن وصیت می کند و بر آن شاهد می گیرد. پس اگر از آن اهمال کند ضامن می باشد. و باید وصیت کردن و شاهد گرفتن طوری باشد که نتیجه اش حفظ ودیعه برای صاحب آن باشد، پس باید جنس و خصوصیت آن را ذکر کند و جای آن و مالک آن را بیان کند، و کفایت نمی کند که بگوید: شخصی نزد من ودیعه ای دارد. البته اگر وارث مستودع، از ودیعه اطلاع داشته باشد و ثقه و امین باشد بطور کلی لازم نبودن وصیت و شاهد، تقویت می شود.

مسئله ۱۹ - برای مستودع جائز است که مسافرت کند و ودیعه را در جای محفوظ سابقش نزد اهل و عیالش بگذارد اگر مسافرتش ضروری نباشد در صورتی که حفظ آن متوقف بر حضور خود مستودع نباشد وگرنه باید یا مسافرت را ترک کند و یا ودیعه را به مالکش یا وکیل او برگرداند، و در صورتی که متعذر باشد به حاکم (برگرداند) و اگر حاکم (هم) نبود ظاهر آن است که وظیفه اش ماندن و ترک سفر است. و بنا بر احتیاط جائز نیست که آن را (با خود) به مسافرت ببرد و لو این که راه امن باشد و سفر و حضر در حفظ آن مساوی باشد. و اگر گفته شود که ودیعه ها مختلف است و در مورد بعضی از آنها جائز است آن را به مسافرت ببرد، حرف خوبی است، لیکن بطور کلی احتیاط ترک نشود. و اقوی آن است که جائز نیست آن را نزد امینی به ودیعه بگذارد. و اما اگر مسافرت برای مستودع ضروری باشد پس اگر ردّ آن به مالک یا وکیل او یا حاکم ممکن نباشد وظیفه او است که آن را در نزد امینی به ودیعه بگذارد، و اگر امکان ندارد باید آن را به مسافرت ببرد و بقدر امکان از آن محافظت کند، و ضمانی بر او نیست. ولی در

٥٤٢ في كون الوديعة مضمونة بالتفريط
بقدر الامكان، وليس عليه ضمان، نعم في مثل الأسفار الطويلة الكثيرة الخطر
اللازم أن يعامل فيه معاملة من ظهر له أمانة الموت على ما سبق تفصيله.

مسألة ٢٠ - المستودع أمين ليس عليه ضمان لو تلفت الوديعة أو تعيبت بيده
إلا عند التفريط والتعدي كما هو الحال في كل أمين، أما التفريط فهو الإهمال في
محافظة وترك ما يوجب حفظها على مجرى العادة بحيث يعد معه عند العرف
مضيعةً ومساعاً، كما إذا طرحها في محل ليس بحرز وذهب عنها غير مراقب لها،
أو ترك سقي الدابة وعلفها أو نشر ثوب الصوف والابريس في الصيف، أو
أودعها، أو ترك تحفظها من النداوة فيما تفسدها النداوة كالكتب وبعض
الأقشة، أو سافر بها، نعم في كون مطلق السفر والسفر بمطلقها من التفريط منع،
و أما التعدي فهو أن يتصرف فيها بما لم يأذن له المالك، مثل أن يلبس الثوب،
أو يفرش الفراش، أو يركب الدابة إذا لم يتوقف حفظها على التصرف، كما إذا
توقف حفظ الثوب والفراش من الدود على اللبس والافتراش، أو يصدر منه
بالنسبة إليها ما ينافي الأمانة، و تكون يده عليها على وجه الخيانة، كما إذا
جحدتها لا لمصلحة الوديعة ولا لعذر من نسيان ونحوه، وقد يجتمع التفريط مع
التعدي كما إذا طرح الثوب والقماش والكتب ونحوها في موضع يفسدها، ولعل
من ذلك ما إذا أودعه دراهم مثلاً في كيس مختوم أو مخيط أو مشدود فكسر ختمه
أو حلّ خيطه وشدّه من دون ضرورة ومصلحة، ومن التعدي خلطها بماله سواء
كان بالجنس أو بغيره، و سواء كان بالمساوي أو بالأجود أو بالأردى، ولو
مزجها بالجنس من مال المودع كما إذا أودع عنده دراهم في كيسين غير مختومين و
لا مشدودين فجعلهما كيساً واحداً فالظاهر كونه تعدياً مع احتمال تعلق غرضه
بانفصالهما فضلاً عن إحرازه.

مسألة ٢١ - المراد بكونها مضمونة بالتفريط والتعدي أن ضمانها عليه لو تلفت
ولو لم يكن مستنداً إلى تفريطه وتعديه، و بعبارة أخرى تنقلب يده الأمانة غير

مانند مسافرت‌های طولانی که زیاد خطر دارد، لازم است که با آن معامله کسی را بکند که برایش نشانه مرگ پیدا شده؛ مطابق بر آنچه تفصیلاً گذشت.

مسأله ۲۰ - مستودع امین است که اگر ودیعه در دست او تلف شود و یا عیب پیدا کند ضمانی بر او نیست مگر هنگام کوتاهی و زیاده روی، کما این که در هر امینی وضع این است، اما کوتاهی، عبارت است از اهمال در محافظت آن، و ترک آنچه بطور جریان عادی در حفظ آن اثر دارد، به طوری که با وجود آن در عرف مردم، ضایع کننده و مسامحه کار به شمار می آید. مانند این که آن را جایی که محفوظ نیست بیندازد و برود و مراقب آن نباشد، یا به چار پا آب و علف ندهد، یا در تابستان لباس پشمی و ابریشمی را (جهت هوا دیدن) پهن نکنند، یا آن را ودیعه بگذارد، یا در چیزهایی که رطوبت آن را خراب می کند، مانند کتابها و بعضی از پارچه ها، آن را از رطوبت حفظ نکنند، یا آن را به مسافرت ببرد. البته اینکه هر مسافرتی، یا بردن هر ودیعه ای به مسافرت، تفریط باشد ممنوع است. و اما تعدی و زیاده روی عبارت از این است که در آن تصرفی کند که مالک به او اذن نداده است مثل اینکه لباس را بپوشد، یا فرش را پهن کند یا سوار چار پا شود در صورتی که حفظ ودیعه متوقف بر تصرف (در آن) نباشد مانند این که حفظ لباس و فرش از کرم، متوقف بر پوشیدن و پهن نمودن باشد. یا نسبت به ودیعه چیزی از او صادر شود که با امین بودن ناسازگار است و دست او بر آن به نحو خیانت باشد مانند این که بدون مصلحت ودیعه و بدون عذری مثل فراموشی و مانند آن، آن را انکار نماید. و گاهی تفریط با تعدی (کوتاهی و زیاده روی) با هم اجتماع پیدا می کنند مانند این که لباس و پارچه و کتاب و مانند اینها را در جایی بیندازد که آنها را خراب می کند، و شاید از این قبیل باشد موردی که چند درهم را مثلاً در کیسه مهر شده یا دوخته یا بسته شده به او به ودیعه دهد پس مهر را بشکند یا دوختگی و بستگی را باز کند بدون آن که مصلحت و ضرورتی باشد. و از قبیل تعدی است آنجایی که ودیعه را با مال خودش مخلوط کند چه باجنس خودش باشد یا به غیر آن. و چه بامساوی باشد یا بابهتر از آن یا با پست تر از آن. و اگر آن را باجنس خودش از مال مودع ممزوج کند، مثل این که چند درهم را در دو کیسه ای که نه مهر دارد و نه بسته شده به او ودیعه بدهد و او آنها را یک کیسه کند، ظاهر آن است که تعدی می باشد در صورتی که احتمال بدهد که غرض مودع جدا بودن آنها تعلق گرفته است تا چه رسد به این که چنین غرضی را احراز نموده باشد.

مسأله ۲۱ - مقصود از مورد ضمان بودن ودیعه به کوتاهی و زیاده روی این است که ضمان آن - اگر تلف شود - بر مستودع است اگر چه مستند به کوتاهی و زیاده روی او نباشد. و به عبارت دیگر دست امانی و غیر ضمانی او به دست خیانت بار و ضمانت دار منقلب می شود.

الضمانية الى الخيانية الضمانية.

مسألة ٢٢ - لو نوى التصرف ولم يتصرف فيها لم يضمن، نعم لو نوى الغصب بأن قصد الاستيلاء عليها لنفسه والتغلب على مالكها كسائر الغاصبين ضمنها، و تصير يده يد عدوان، ولو رجع عن قصده لم يزل الضمان، ومثله ما إذا جردها أو طلبت منه فامتنع من الرد مع التمكن عقلاً و شرعاً، فانه يضمنها بمجرد ذلك، ولم يبرأ من الضمان لو عدل عن جرده أو امتناعه.

مسألة ٢٣ - لو كانت الوديعة في كيس مختوم مثلاً ففتحه وأخذ بعضها ضمن الجميع، بل المتجه الضمان بمجرد الفتح كما سبق، وأما لو لم تكن مودعة في حرز أو كانت في حرز من المستودع فأخذ بعضها فان كان من قصده الاقتصار عليه فالظاهر قصر الضمان عليه، وأما لو كان من قصده أخذ التمام شيئاً فشيئاً فلا يبعد أن يكون ضامناً للجميع، هذا إذا جعلها المستودع في حرزه، وأما لو أخذ المودع الحرز منه وجعلها فيه وختمه أو خاطه فأودعها فالوجه ضمان الجميع بمجرد الفتح من دون مصلحة أو ضرورة.

مسألة ٢٤ - لو سلمها إلى زوجته أو ولده أو خادمه ليحرزوها ضمن إلا أن يكونوا كالألة لكون ذلك بمحضه وباطلاعه وبمباهدته.

مسألة ٢٥ - لو فرط في الوديعة ثم رجع عن تفريطه بأن جعلها في الحرز المضبوط وقام بما يوجب حفظها أو تعدى ثم رجع كما إذا لبس الثوب ثم نزع لم يبرأ من الضمان، نعم لو جدد المالك معه عقد الوديعة بعد فسخ الأول ارتفع الضمان، فهو مثل ما إذا كان مال بيد الغاصب فجعله أمانة عنده، فان الظاهر أنه بذلك يرتفع الضمان من جهة تبدل عنوان العدوان إلى الاستيتمان، ولو أبرأه من الضمان ففي سقوطه قولان، أوجهها السقوط، نعم لو تلفت في يده واشتغلت ذمته بعوضها لا إشكال في صحة الإبراء.

مسألة ٢٦ - لو أنكر الربيعة أو اعترف بها و ادعى التلف أو الرد ولا بينة

مسئله ۲۲ - اگر (مستودع) قصد تصرف در آن را بنماید ولیکن تصرفی نکند، ضامن نمی شود، ولی اگر قصد غصب کند به این که استیلاء بر آن را برای خودش و غلبه بر مالک آن را مانند غاصب های دیگر، قصد نماید ضامن آن می شود و دست او دست ستمکاری می گردد و اگر از قصدش برگردد ضامن از بین نمی رود. و مثل آن است صورتی که آن را منکر شود یا از او مطالبه شود و او با این که تمکن عقلی و شرعی دارد، از رد آن خودداری نماید؛ که قطعاً به مجرد آن، ضامن می شود و اگر از انکار یا امتناعش برگردد، از ضامن برائت پیدا نمی کند.

مسئله ۲۳ - اگر ودیعه مثلاً در کیسه مهر شده ای باشد و آن را باز کند و بعضی از آن را بردارد، همه را ضامن می شود، بلکه متجه آنست که به مجرد باز کردن، ضامن است - کما این که گذشت - و اما اگر در جای محفوظی (مانند کیسه مذکور) قرار داده نشده یا در جای محفوظی که از مستودع است باشد و بعضی از آن را بردارد، پس اگر قصدش این است که به همان اکتفا کند، ظاهر این است که فقط همان را ضامن می باشد، اما اگر قصدش این است که همه آن را کم کم بردارد بعید نیست که همه را ضامن باشد، این در صورتی است که مستودع آن را در جای محفوظی که برای خود اوست بگذارد، و اما اگر مودع جای محفوظ را از مستودع بگیرد و ودیعه را در آن قرار دهد و مهر بزند یا بدوزد سپس آن را (نزد مستودع) به ودیعه بگذارد، صحیح این است که به مجرد این که بدون مصلحت و ضرورتی آن را باز کند همه را ضامن می باشد.

مسئله ۲۴ - اگر ودیعه را به همسر یا فرزند یا خدمتکارش تحویل دهد تا آن را حفظ کنند ضامن می شود مگر این که آنها به منزله ابزاری باشند، زیرا نگاهداری آنان در حضور و اطلاع و دید او قرار دارد.

مسئله ۲۵ - اگر در ودیعه کوتاهی کند سپس از آن برگردد به این که آن را در جای محفوظی بگذارد و به آنچه در حفظ آن مؤثر است اقدام کند، یا زیاده روی کند سپس از آن برگردد مانند این که لباس را بپوشد سپس آن را در بیاورد از ضامن برائت پیدا نمی کند. البته اگر مالک، بعد از فسخ عقد اول، عقد ودیعه را با او تجدید نماید، ضامن برطرف می شود پس او مثل آن است که مالی در دست غاصب باشد و بعد مالک آن را به عنوان امانت در نزد او قرار دهد؛ زیرا ظاهر آن است که با آن، ضامن برطرف می شود به جهت این که عنوان ستمگری و تجاوز به امین گرفتن (و امانت داری) تبدیل شده است و اگر او را از ضامن تبرئه کند در سقوط آن دوقول است: وجه ترین آنها سقوط ضامن است. البته اگر در دست او تلف شود و ذمه اش به عوض آن مشغول گردد بدون اشکال تبرئه او از ضامن صحیح است.

مسئله ۲۶ - اگر ودیعه را منکر شود یا به آن اعتراف بکند ولی ادعای تلف شدن یا برگرداندن آن را بنماید و بینه ای نباشد قول، قول او است با قسمی که می خورد. و هم چنین است اگر بر

٥٤٦. ————— في ان المستودع لو اقر بالوديعة ثم مات
فالقول قوله بيمينه، و كذلك لو تسالما على التلف ولكن ادعى عليه المودع
التفريط أو التعدي.

مسألة ٢٧ - لو دفعها إلى غير المالك و ادعى الاذن منه فأنكر ولا بينة فalcول
قول المالك ، و أما لو صدقه على الاذن لكن أنكر التسليم إلى من أذن له فهو
كدعواه الرد إلى المالك في أن القول قوله.

مسألة ٢٨ - لو أنكر الوديعة فلما أقام المالك البينة عليها صدقها لكن ادعى
كونها تالفة قبل أن ينكرها لا تسمع دعواه، فلا يقبل منه اليمين ولا البينة على
إشكال، و أما لو ادعى تلفها بعد ذلك تسمع دعواه لكن يحتاج إلى البينة، ومع
ذلك عليه الضمان لو كان إنكاره بغير عذر.

مسألة ٢٩ - لو أقر بالوديعة ثم مات فان عيّنها في عين شخصية معينة موجودة
حال موته أخرجت من التركة، و كذا لو عيّنها في ضمن مصاديق من جنس
واحد موجودة حال الموت، كما إذا قال: «إحدى هذه الشياه وديعة عندي من
فلان» فعلى الورثة إذا احتملوا صدقه ولم يميزوا أن يعاملوا معها معاملة ما إذا
علموا اجمالاً بأن إحداها لفلان، والأقوى التعيين بالقرعة، وإن عين الوديعة ولم
يعين المالك كان من مجهول المالك، و قد مرّ حكمه في كتاب الخمس، و هل
يعتبر قول المودع و يجب تصديقه لو عيّنها في معين واحتمل صدقه؟ وجهان،
أوجهها عدمه، ولو لم يعيّنها بأحد الوجهين بأن قال: «عندي في هذه التركة
وديعة من فلان» فمات بلا فصل يحتمل معه ردّها أو تلفها بلا تفريط فالظاهر
اعتبار قوله، فيجب التخلص بالصلح على الأحوط، و يحتمل قوياً العمل
بالقرعة، و مع أحد الاحتمالين المتقدمين في الوجوب تردد لو قال: «عندي في
هذه التركة وديعة» نعم لو قال: «عندي وديعة» من غير تعيين مطلقاً أو مع
تعيين ما ولم يذكر أنها في تركتي فالظاهر عدم وجوب شيء في التركة ما لم يعلم
بالتلف تفريطاً أو تعدياً.

تلف توافق کنند و لیکن مودع بر او ادعای تفریط یا تعدی داشته باشد (و او منکر باشد که قول او با قسم مقدم است).

مسئله ۲۷. اگر ودیعه را به غیر مالک بدهد و ادعای اذن از مالک را بنماید و او انکار کند و بینه ای نباشد قول، قول مالک است. و اما اگر در گرفتن اذن، (مالک) او را تصدیق کند لیکن تسلیم آن را به کسی که اذن داده، انکار کند این مورد مانند آن است که ادعاء برگرداندن به مالک را نموده است در این که قول، قول او است (بعد از قسم خوردن، نه قول مالک).

مسئله ۲۸. اگر ودیعه را منکر شود اما وقتی که مالک بر آن اقامه بینه نمود آن را تصدیق کند لیکن ادعا کند که قبل از آنکه منکر آن شود تلف شده است، ادعایش شنیده نمی شود، و نه قسم و نه بینه از او پذیرفته نیست. البته اشکال دارد. اما اگر ادعا کند که بعداً تلف شده است ادعایش شنیده می شود، لیکن احتیاج به بینه دارد، و با این حال اگر انکارش بدون عذر باشد ضمان بر او است.

مسئله ۲۹. اگر به ودیعه اقرار کند سپس بمیرد، پس اگر آن را در عین مشخص معین که در حال مرگش موجود بوده تعیین کرده باشد (همان عین) از ترکه اش خارج می شود. و هم چنین است اگر آن را در ضمن چند مصداق از یک جنس که در حال مرگ موجود بود، تعیین کرده باشد، مثل این که بگوید: «یکی از این گوسفندها از مال فلان کس نزد من ودیعه می باشد» پس در صورتی که ورثه احتمال راست گفتن او را بدهند و آن را تشخیص ندهند بر ورثه لازم است که با آن معامله موردی بکنند که اجمالاً بدانند یکی از آنها مال فلانی است. و اقوی آن است که تعیین آن با قرعه است. و اگر ودیعه را معین کند و مالک را تعیین ننماید، از موارد مجهول المالک می باشد، و حکم آن در کتاب خمس گذشت. و آیا قول مودع معتبر است و تصدیق او واجب است اگر آن را در عین مخصوصی معین کند و راستگویی او محتمل باشد؟ دو وجه است: وجه ترین آنها عدم وجوب تصدیق او است. و اگر (مستودع) به هیچ یک از دو صورت آن را تعیین نکند به این که بگوید: «در این ترکه، فلان کس ودیعه ای نزد من دارد». سپس بدون فاصله ای که احتمال رد کردن یا تلف شدن بدون تفریط آن برود، بمیرد، ظاهر آن است که قول او معتبر است، پس بشا بر احتیاط واجب است با صلح تخلص پیدا کند. و احتمال قوی دارد که (در تعیین آن) به قرعه عمل نمایند. و با یکی از دو احتمال گذشته (احتمال رد کردن، و احتمال تلف شدن با تفریط) اگر بگوید: «در این ترکه نزد من ودیعه ای است» در وجوب (پرداختن آن از ترکه) تردد است. ولی اگر بگوید، «نزد من ودیعه ای است» بدون هیچ تعیینی، یا با تعیین مختصری، و ذکر نکند که ودیعه در ترکه من است، ظاهر آن است که چیزی در ترکه واجب نیست، مادامی که تلف آن با تفریط یا تعدی معلوم نباشد.

خاتمة:

الأمانة على قسمين: مالكية و شرعية، أما الأول فهو ما كان باستيمان من المالك وإذنه سواء كان عنوان عمله ممحضاً في ذلك كالوديعة، أو بتبع عنوان آخر مقصود بالذات كما في الرهن والعارية والاجارة والمضاربة، فان العين فيها بيد الطرف أمانة مالكية، حيث ان المالك قد سلمها اليه وتركها بيده من دون مراقبة منه، وجعل حفظها على عهده.

و أما الثاني فهو ما لم يكن الاستيلاء عليها ووضع اليد باستيمان وإذن من المالك. وقد صارت تحت يده لا على وجه العدوان، بل إما قهراً كما إذا أطارتها الريح أو جاء بها السيل مثلاً في ملكه و وقعت تحت يده، وإما بتسليم المالك لها بدون اطلاع منها، كما اذا اشترى صندوقاً فوجد فيه شيئاً من مال البائع بدون اطلاعه أو تسلم البائع أو المشتري زائداً على حقهما من جهة الغلط في الحساب مثلاً، وإما برخصة من الشرع كاللقطة والضالة وما ينتزع من يد السارق أو الغاصب للإيصال إلى صاحبه، وكذا ما يؤخذ من الصبي أو المجنون من مالهما عند خوف التلف في أيديهما حسبة للحفظ، وما يؤخذ مما كان في معرض الهلاك والتلف من الأموال المحترمة كحيوان معلوم المالك في مسبعة أو مسيل ونحو ذلك فان العين في جميع هذه الموارد تكون تحت يد المستولي عليها أمانة شرعية يجب عليه حفظها وإيصالها في أول أزمنة الامكان إلى صاحبها ولومع عدم المطالبة، و ليس عليه ضمان لو تلفت في يده إلا مع التفريط أو التعدى كالأمانة المالكية، و يحتمل عدم وجوب إيصالها وكفاية إعلام صاحبها بكونها عنده والتخلية بينها وبينه بحيث كلما أراد أن يأخذها أخذها، بل لا يخلو هذا من قوة، ولو كانت العين أمانة مالكية بتبع عنوان آخر وقد ارتفع ذلك العنوان كالعين المستأجرة

خاتمه

امانت بر دو قسم است: مالکی و شرعی.

اما اولی این است که با امین گرفتن مالک و اذن او باشد چه عنوان عمل او مختص و منحصر در همین امانتداری باشد مانند ودیعه، یا به تبع عنوان دیگری که ذاتاً مقصود است، باشد، کما این که در رهن و عاریه و اجاره و مضاربه است؛ پس عین در اینها در دست طرف، امانت مالکی است زیرا مالک آن را تسلیم او نموده است و در دست او بدون مراقبت خودش واگذاشته است و حفظ آن را به عهده او نهاده است.

و اما قسم دوم (امانت شرعی) موردی است که استیلاء بر آن و دست گذاشتن (روی آن) با امین گرفتن و اذن مالک نباشد. و زیر دست او آمده باشد بدون آنکه عدوان و ظلمی باشد بلکه یا قهراً بوده است مثل این که باد یا سیل آن را به ملک او آورده باشد، و در دست او قرار بگیرد، و یا این که مالک آن را به او تحویل دهد بدون آن که هیچ یک از آنها (نه مالک و نه او) از آن اطلاع داشته باشند مانند این که صندوقی بخرد و در آن چیزی از اموال فروشنده پیدا کند بدون آن که فروشنده اطلاع داشته باشد. یا اینکه فروشنده و یا خریدار بیشتر از حقشان (در معامله) دریافت دارند، از جهت این که مثلاً در حساب اشتباه شده باشد، و یا از شرع مقدس اذن (در گرفتن آن) باشد مانند لقطه و ضالّه، و آنچه برای رساندن به صاحبش از دست دزد و غاصب گرفته می شود. و هم چنین است آنچه از (دست) بچه یا دیوانه از اموال خودشان هنگامی که ترس آن است که در دستشان تلف شود. به خاطر ثواب و به منظور حفظ آن گرفته می شود، و آنچه از اموال محترمه که در معرض نابودی و تلف شدن است گرفته می شود، مانند حیوانی که مالکش معلوم است و در محل درنده ها و مجرای سیل و مانند اینها باشد. که همانا عین مال در همه این موارد زیر دست کسی که بر آن استیلاء دارد امانت شرعی است که بر او واجب است آن را حفظ نماید و در اولین وقت ممکن به صاحبش. اگر چه مطالبه نکند. برساند، و هرگاه در دست او تاف شود ضمانتی بر او نیست مگر آنکه تفریط یا تعدی کرده باشد، مانند امانت مالکی.

و احتمال دارد (در امانت شرعی نیز) رساندن آن (به مالکش) واجب نباشد و کافی باشد که به او اعلان کند که نزد او است و بین آن و او تخلیه نماید بطوری که هر وقت بخواهد آن را بگیرد، بگیرد (و مانعی نباشد) بلکه این خالی از قوت نیست. و اگر عین، به تبع عنوان دیگر امانت مالکی باشد و آن عنوان از بین برود مانند عین اجاره شده، پس از آنکه مدت اجاره

٥٥٠ _____ في الأمانة
بعد انقضاء مدة الاجارة والعين المرهونة بعد فك الرهن والمال الذي بيد العامل
بعد فسخ المضاربة ففي كونها أمانة مالكية أو شرعية وجهان بل قولان، لا يخلو
أولهما من رجحان.

تمام شده باشد، و عین رهن داده شده، بعد از فک رهن، و مالی که در دست عامل است بعد از فسخ مضاربه، در این که این امانت، امانت مالکی است یا شرعی؟ دو وجه بلکه دو قول است که اولی آنها خالی از رجحان نیست.

كتاب المضاربة

وتسمى قراضاً، وهي عقد واقع بين شخصين على أن يكون رأس المال في التجارة من أحدهما والعمل من الآخر، ولو حصل ربح يكون بينهما، ولو جعل تمام الربح للمالك يقال له: البضاعة، وحيث أنها عقد تحتاج إلى الإيجاب من المالك والقبول من العامل، ويكفي في الإيجاب كل لفظ يفيد هذا المعنى بالظهور العرفي كقوله: ضاربتك أو قارضتك أو عاملتك على كذا، وفي القبول «قبلت» و شبهه.

مسألة ١ - يشترط في المتعاقدين البلوغ والعقل والاختيار، وفي رب المال عدم الحجر نفلس، وفي العامل القدرة على التجارة برأس المال، فلو كان عاجزاً مطلقاً بطلت، ومع العجز في بعضه لا تبعد الصحة بالنسبة على إشكال، نعم لو ضراً في أثناء التجارة تبطل من حين طروقه بالنسبة إلى الجميع لو عجز مطلقاً، وإن البعض أو عجز عنه على الأقوى، وفي رأس المال أن يكون عيناً، فلا تصح بالمنفعة ولا بالدين سواء كان على العامل أو غيره إلا بعد قبضه، وأن يكون درهماً وديناراً، فلا تصح بالذهب والفضة غير المسكوكين والسبائك والعروض، نعم جوازها بمثل الأوراق النقدية ونحوها من الأثمان غير الذهب والفضة لا يخلو

کتاب مضاربه

و به نام «قراض» نامیده می شود، و مضاربه عقدی است که بین دو نفر واقع می شود برای اساس که سرمایه تجارت از یکی از آنها و کار از دیگری باشد، و اگر سودی پیدا شود بین هر دو باشد. و اگر تمام سود برای مالک قرار داده شود به آن «بضاعه» گفته می شود، و از آنجایی که مضاربه عقد است احتیاج به ایجاب از مالک و قبول از عامل دارد. و در ایجاب هر لفظی که این معنی را به ظهور عرفی بفهماند کفایت می کند، مانند قول مالک: «مضاربه می کنم با تو» یا «قرار قراض می بندم با تو» یا «قرار کارکردن (روی سرمایه) می بندم با تو بر چنین...» و در قبول، «قبول کردم» و مانند آن (کفایت می کند).

مسئله ۱- در دو طرف این عقد (صاحب مال و عامل)، بلوغ و عقل و اختیار، و در صاحب مال بخاطر بی پولی محجور نبودن، و در عامل، قدرت بر تجارت با سرمایه، شرط است. پس اگر (عامل) عاجز مطلق باشد باطل است و در صورتی که در قسمتی از آن عاجز باشد بعید نیست که به نسبت صحیح باشد، البته دارای اشکال است. ولی اگر در اثنای تجارت (ناتوانی) عارض شود از همان وقت عروضش در صورتی که عاجز مطلق شده باشد نسبت به همه آن، و اگر نسبت به قسمتی از آن عاجز شده، بنابراین نسبت به همان بعض باطل می شود. و در سرمایه (شرط است) که عین باشد پس مضاربه نه با منفعت و نه با دین صحیح نیست، چه این دین بر عهده عامل باشد یا بر غیر او، مگر بعد از آنکه قبض شود. و (شرط است) سرمایه درهم و دینار باشد، پس با طلا و نقره غیر مسکوک، و شمشهای طلا و نقره، و اجناس، صحیح نیست؛ ولی جواز مضاربه به مانند اوراق نقدی (اسکناس) و مانند آنها از ثمن های غیر از طلا و نقره خالی از قوت

٥٥٤ - فيما تصح المضاربة به وما لا تصح

من قوة، وكذا في الفلوس السود، وأن يكون معيّنًا، فلا تصح بالمبهم كأن يقول: قارضتك بأحد هذين أو بأيهما شئت، وأن يكون معلومًا قدرًا ووصفًا، وفي الربح أن يكون معلومًا، فلو قال: «ان لك مثل ما شرط فلان لعامله» ولم يعلماه بطلت، وأن يكون مشاعًا مقدارًا بأحد الكسور كالنصف أو الثلث فلو قال: على أن لك من الربح مائة والباقي لي أو بالعكس أو لك نصف الربح وعشرة دراهم مثلاً لن تصح، وأن يكون بين المالك والعامل لا يشاركهما الغير، فلو جعلاً جزءاً آمنه لأجنبي بطلت إلا أن يكون له عمل متعلق بالتجارة.

مسألة ٢ - يشترط أن يكون الاسترباح بالتجارة، فلو دفع إلى الزارع مالاً ليصرفه في الزراعة ويكون الحاصل بينهما أو إلى الصانع ليصرفه في حرفته ويكون الفائدة بينهما لم يصح ولم يقع مضاربة.

مسألة ٣ - الدراهم المغشوشة إن كانت رائجة مع كونها كذلك تجوز المضاربة بها، ولا يعتبر الخلوص فيها، نعم لو كانت قلباً يجب كسرها ولم تجز المعاملة بها لم تصح.

مسألة ٤ - لو كان له دين على شخص يجوز أن يوكل أحداً في استيفائه ثم إيقاع المضاربة عليه موجباً وقابلًا من الطرفين، وكذا لو كان المديون هو العامل يجوز توكيله في تعيين ما في ذمته في نقد معين للدائن ثم إيقاعها عليه موجباً وقابلًا.

مسألة ٥ - لو دفع إليه عروضاً وقال: بعها ويكون ثمنها مضاربة لم تصح إلا إذا أوقع عقدها بعد ذلك على ثمنها.

مسألة ٦ - لو دفع إليه شبكة على أن يكون ما وقع فيها من السمك بينهما بالتنصيف مثلاً لم يكن مضاربة، بل هي معاملة فاسدة، فإذا وقع فيها من الصيد للصادق بمقدار حصته التي قصدها لنفسه، وما قصده لغيره فالكيته له محل إشكال، ويحتمل بقاءه على إباحته، وعليه أجرة مثل الشبكة.

نیست. و هم چنین است در پول های سیاه. و (شرط است که) مشخص باشد، پس (مضاربه) به مبهم صحیح نیست، مثل این که بگوید: «مضاربه می کنم با توبه یکی از این دو» یا «به هر کدام که می خواهی». و باید از نظر اندازه و خصوصیات معلوم باشد. و در ربح (شرط است که) معلوم باشد، پس اگر بگوید: «برای تو مثل آن است که فلانی برای عاملش شرط کرده است» و آن را ندانند، باطل است. و باید مشاعی باشد که به یکی از کسرها اندازه اش تعیین شود، مانند نصف یا ثلث؛ پس اگر بگوید: «بنابر این که از سود، صد مال تو و باقی آن مال من باشد، -یا به عکس آن-» یا برای تو نصف سود و ده درهم مثلاً باشد هرگز صحیح نیست. و (شرط است) که سود بین مالک و عامل باشد که دیگری با آنها شریک نباشد، پس اگر مقداری از سود را برای بیگانه قرار دهند، مضاربه باطل است مگر این که او کاری داشته باشد که به تجارت متعلق باشد.

مسئله ۲- شرط آن است که سودآوری با تجارت باشد، پس اگر مالی را به کشاورز بدهد تا آن را در زراعت مصرف کند، و حاصل آن بین هر دو باشد، یا (مالی را) به صنعتکار بدهد تا در حرفه اش مصرف کند، و فائده بین هر دو باشد صحیح نیست و مضاربه نمی باشد.

مسئله ۳- درهم های تقلبی اگر با این وضعشان (در بازار معاملات) رائج باشند، مضاربه به آنها جائز است و در آنها خالص بودن لازم نیست. البته اگر قلابی باشند که واجب است شکسته شوند و معامله (هم) با آنها جائز نیست (مضاربه با آنها)، صحیح نیست.

مسئله ۴- اگر طلبی از شخصی داشته باشد جائز است کسی را وکیل نماید تا آن را دریافت کند سپس (خود وکیل) به عنوان موجب و قابل عقد مضاربه را بر آن از دو طرف واقع سازد. و هم چنین اگر مدیون، شخص عامل باشد جائز است او را در مشخص کردن آنچه را در ذمه اش است به نقد معین برای طلبکار، وکیل کند سپس به عنوان موجب و قابل عقد مضاربه را بر آن واقع سازد.

مسئله ۵- اگر اجناسی را به او بدهد و بگوید: اینها را بفروش و ثمن آنها مضاربه باشد صحیح نیست، مگر این که بعد از فروش آنها عقد مضاربه را بر ثمن آنها واقع سازد.

مسئله ۶- اگر توری به او بدهد تا آنچه از ماهی (دریا) در آن بیفتد، بطور نصف مثلاً بین آنها تقسیم شود، مضاربه نمی باشد، بلکه آن یک معامله باطلی است؛ پس آنچه از صید که در تور واقع شده است به مقدار حصه ای که صید کننده برای خودش قصد کرده است مال خودش می باشد و آنچه را که برای غیر خودش (یعنی صاحب تور) قصد نموده، مالکیت او نسبت به آن مورد اشکال است، و احتمال دارد که بر اباحه اش باقی باشد و برعهده صید کننده اجرت مثل این تور باشد.

٥٥٦ - فيما تصح المضاربة به وما لا تصح

مسألة ٧ - لو دفع إليه مالا ليشتري نخيلاً أو أغناماً على أن تكون الثمرة والنتاج بينهما لم يكن مضاربة، فهي معاملة فاسدة تكون الثمرة والنتاج لرب المال، وعليه أجره مثل عمل العامل.

مسألة ٨ - تصح المضاربة بالمشاع كالمفروز، فلو كانت دراهم معلومة مشتركة بين اثنين فقال أحدهما للعامل: «قارضتك بحصتي من هذه الدراهم» صح مع العلم بمقدار حصته، وكذا لو كان عنده ألف دينار مثلاً وقال: «قارضتك بنصف هذه الدراهم».

مسألة ٩ - لا فرق بين أن يقول: «خذ هذا المال قراضاً ولكل منا نصف الربح» وأن يقول: «.... والربح بيننا» أو يقول: «.... ولك نصف الربح» أو «.... لي نصف الربح» في أن الظاهر أنه جعل لكل منهما نصف الربح، وكذلك لا فرق بين أن يقول: «خذ قراضاً ولك نصف ربحه» أو يقول: «.... لك ربح نصفه» فإن مفاد الجميع واحد عرفاً.

مسألة ١٠ - يجوز اتحاد المالك وتعدد العامل في مال واحد مع اشتراط تساويهما فيما يستحقان من الربح وفضل أحدهما على الآخر وإن تساوى في العمل، ولو قال: «قارضتكما ولكما نصف الربح» كانا فيه سواء، وكذا يجوز تعدد المالك واتحاد العامل بأن كان المال مشتركاً بين اثنين فقراضاً واحداً بالنصف مثلاً متساوياً بينهما، بأن يكون النصف للعامل والنصف بينهما بالسوية وبالاختلاف، بأن يكون في حصة أحدهما بالنصف وفي حصة الآخر بالثلث مثلاً، فإذا كان الربح إثني عشر استحق العامل خمسة وأحد الشريكين ثلاثة والآخر أربعة، نعم إذا لم يكن اختلاف في استحقاق العامل بالنسبة إلى حصة الشريكين وكان التفاضل في حصة الشريكين فقط كما إذا اشترط أن يكون للعامل النصف والنصف الآخر بينهما بالتفاضل مع تساويهما في رأس المال بأن يكون للعامل الستة من إثني عشر ولأحد الشريكين اثنين وللآخر أربعة، ففي

در آنچه مضاربه صحیح است و در آنچه صحیح نیست ۵۵۷

مسئله ۷- اگر مالی را به او بدهد تا درخت خرما یا گوسفندانی را بخرد، بنابر این که میوه و نتاج (نتیجه و بچه) آنها بین آن دو باشد مضاربه نمی باشد؛ که آن معامله باطلی است، و میوه و نتیجه، مال صاحب مال است، و باید اجرت مثل کار عامل را بپردازد.

مسئله ۸- مضاربه با مشاع مانند افراز شده، صحیح است، پس اگر درهمهای معلومی بین دو نفر مشترک باشد، و یکی از آنها به عامل بگوید: «مضاربه کردم با تو با حصه ام از این درهمها» با علم به مقدار حصه او صحیح است.

و هم چنین است اگر نزد او هزار دینار مثلاً باشد و بگوید: «مضاربه کردم با تو با نصف این دینارها».

مسئله ۹- بین این که بگوید: «این مال را به عنوان مضاربه بگیر و برای هر کدام ما نصف سود باشد» و این که بگوید: «... و سود بین ما باشد» یا بگوید: «... و برای تو نصف سود باشد» یا «... برای من نصف سود باشد» فرقی نیست؛ در این جهت ظاهر (عبارت در تمام موارد) آن است که او برای هر کدامشان نصف سود را قرار داده است.

و هم چنین بین این که بگوید: «بگیر مال را به عنوان مضاربه و برای تو نصف سود آن باشد» یا بگوید: «... برای تو سود نصف آن باشد» فرقی نیست؛ زیرا معنای همه این جملات، عرفاً یکی است.

مسئله ۱۰- یکی بودن مالک و تعدد عامل در یک مال جائز است (چه) با شرط این که در آنچه از سود مستحقند هر دو عامل مساوی باشند و (چه) یکی از آنها بر دیگری اضافه ببرد اگر چه در عمل مساوی باشند. و اگر بگوید: «مضاربه می کنم با شما و برای شما نصف سود باشد» هر دو در آن مساوی خواهند بود. و هم چنین جائز است مالک متعدد و عامل یکی باشد، به این که مال میان دو نفر مشترک باشد، پس هر دو با یک نفر مضاربه نمایند، (خواه) به نصف مثلاً که آن نصف بین آن دو مساوی باشد به این که نصف آن برای عامل و نصف دیگر بین آن دو نفر بالسویه باشد. و (خواه) به اختلاف، به این که در حصه یکی از آنها به نصف، و در حصه دیگری به ثلث باشد؛ پس اگر سود دوازده باشد، عامل مستحق پنج، و یکی از دو شریک مستحق سه و شریک دیگر، مستحق چهارمی باشد. ولی اگر در استحقاق عامل نسبت به حصه دو شریک اختلافی نباشد، و تفاوت فقط در حصه دو شریک باشد، مثل این که شرط شود که نصف آن برای عامل باشد، و نصف دیگر بین دو شریک بطور اختلاف باشد با این که در سرمایه مساوی هستند، به این که برای عامل، شش از دوازده، و برای یکی از دو شریک دو، و برای دیگری چهار باشد.

صحته وجهان بل قولان، أقواهما البطلان.

مسألة ١١ - المضاربة جائزة من الطرفين يجوز لكل منهما فسخها قبل الشروع في العمل و بعده، قبل حصول الربح و بعده، صار المال كله نقداً أو كان فيه أجناس لم تنض بعد، بل لو اشترط فيها الأجل جاز لكل منهما فسخها قبل انقضائه. ولو اشترط فيها عدم الفسخ فان كان المقصود لزومها بحيث لا تنفسخ بفسخ أحدهما بأن جعل ذلك كناية عن لزومها مع ذكر قرينة دالة عليه بطل الشرط دون أصل المضاربة على الأقوى، وإن كان المقصود التزامها بأن لا يفسخها فلا بأس به، ولا يبعد لزوم العمل عليهما، وكذلك لو شرطاه في ضمن عقد جائز ما لم يفسخ، و أما لو جعلنا هذا الشرط في ضمن عقد خارج لازم كالبيع والصلح ونحوهما فلا إشكال في لزوم العمل به.

مسألة ١٢ - الظاهر جريان المعاطة والفضولية في المضاربة، فتصح بالمعاطة ولو وقعت فضولاً من طرف المالك أو العامل تصح باجازتها.

مسألة ١٣ - تبطل المضاربة بموت كل من المالك والعامل، وهل يجوز لورثة المالك إجازة العقد فتبقي بحالها باجازتهم أم لا؟ الأقوى عدم الجواز.

مسألة ١٤ - العامل أمين فلا ضمان عليه لو تلف المال أو تعيب تحت يده إلا مع التعدي أو التفريط، كما أنه لا ضمان عليه من جهة الخسارة في التجارة، بل هي واردة على صاحب المال، ولو اشترط المالك على العامل أن يكون شريكاً معه في الخسارة كما هو شريك في الربح ففي صحته وجهان، أقواهما العدم، نعم لو كان مرجعه إلى اشتراط أنه على تقدير وقوع الخسارة على المالك خسر العامل نصفه مثلاً من كيسه لا بأس به، و لزم العمل به لو وقع في ضمن عقد لازم، بل لا يبعد لزوم الوفاء به ولو كان في ضمن عقد جائز مادام باقياً، نعم له فسخه و رفع موضوعه، كما أنه لا بأس بالشرط على وجه غير بعيد لو كان مرجعه إلى انتقال الخسارة إلى عهده بعد حصولها في ملكه بنحو شرط النتيجة.

پس در صحت آن دو وجه بلکه دو قول است، که اقوای آنها بطلان آن است.

مسئله ۱۱- مضاربه از هر دو طرف جائز است؛ برای هر کدام از آنها جائز است که قبل از شروع در عمل و بعد از آن، قبل از حاصل شدن سود و بعد از آن، (خواه) همه مال نقد شده باشد یا جنسهایی در آن باشد که هنوز نقد نشده باشد فسخ نمایند. بلکه اگر در آن شرط مدت کنند برای هر کدام از آنها جایز است قبل از پایان مدت آن را فسخ نمایند. و اگر در آن شرط کنند که فسخ نمایند پس اگر مقصود این باشد که لازم باشد بطوری که با فسخ هیچ یک از آنها فسخ نشود، به این که آن را کنایه از لزومش قرار دهند با ذکر قرینه ای که بر آن دلالت نماید، شرط باطل است، و بنابر اقوی اصل مضاربه باطل نیست و اگر مقصود این باشد که به آن ملتزم باشند و آن را فسخ نمایند، پس اشکالی ندارد و بعید نیست که عمل به شرط بر آنها لازم باشد. و هم چنین است اگر آن را در ضمن عقد جائزی شرط کنند مادامی که (آن عقد جائز) فسخ نشده است؛ و اما اگر این شرط را در ضمن عقد خارج لازمی، مانند بیع و صلح و مانند اینها بکنند پس اشکالی در لزوم عمل به آن نیست.

مسئله ۱۲- ظاهراً معاطات و فضولی در مضاربه جاری می شود پس با معاطات (مضاربه)، صحیح است و اگر از طرف مالک یا عامل به صورت فضولی واقع شود، با اجازه آنها صحیح می شود.

مسئله ۱۳- مضاربه با مردن هر کدام از مالک و عامل، باطل می شود، و آیا برای ورثه مالک جایز است عقد را اجازه بدهند تا مضاربه با اجازه آنها به حال خود باقی بماند یا نه؟ اقوی آن است که جائز نیست.

مسئله ۱۴- عامل امین است پس اگر مال زیر دست او، عیب پیدا کرد یا تلف شد، ضمانتی بر او نیست مگر در صورت زیاده روی یا کوتاهی کما این که از جهت خسارت در تجارت، ضمانتی بر او نیست، بلکه خسارت بر صاحب مال وارد است. و اگر مالک بر عامل شرط کند که با او در خسارت شریک باشد همانطوری که در سود شریک است، در صحت آن دو وجه است که اقوای آنها صحیح نبودن است. ولی اگر برگشت آن به این شرط باشد که بر فرض وقوع خسارت بر مالک، (عامل) نصف آن را مثلاً از کیسه خودش متحمل شود، اشکالی در آن نیست و اگر در ضمن عقد لازمی باشد عمل به آن لازم است؛ بلکه بعید نیست که وفای به آن لازم باشد اگر چه در ضمن عقد جائزی واقع شود مادامی که (آن عقد جائز) باقی باشد. البته حق دارد آن عقد جائز را فسخ نماید و موضوع آن را از بین ببرد کما این که بنابر وجهی که بعید نیست، اگر برگشت شرط به این باشد که بعد از آن که خسارت در ملک مالک پیدا شود، به صورت شرط^۱ نتیجه، خسارت به عهده عامل منتقل شود، اشکالی ندارد.

(۱) به فرهنگ نامه مراجعه شود.

مسألة ١٥ - يجب على العامل بعد عقد المضاربة القيام بوظيفته من تولي ما يتولاه التاجر لنفسه على المعتاد بالنسبة إلى مثل تلك التجارة في مثل ذلك المكان والزمان ومثل ذلك العامل من عرض القماش والنشر والطبي مثلاً وقبض الثمن وإحرازه في حرزه واستيجار ما جرت العادة باستيجاره كالدلال والوزان والحمال، ويعطي أجرته من أصل المال، بل لو باشر مثل هذه الأمور هو بنفسه لا بقصد التبرع فالظاهر جواز أخذ الأجرة، نعم لو استأجر لما يتعارف فيه مباشرة العامل بنفسه كانت عليه الأجرة.

مسألة ١٦ - مع إطلاق عقد المضاربة يجوز للعامل الاتجار بالمال على ما يراه من المصلحة من حيث الجنس المشتري والبائع والمشتري وغير ذلك حتى في الثمن، فلا يتعين عليه أن يبيع بالنقد، بل يجوز أن يبيع الجنس بجنس آخر إلا أن يكون هناك تعارف ينصرف إليه الاطلاق، ولو شرط عليه المالك أن لا يشتري الجنس الفلاني أو إلا الجنس الفلاني أو لا يبيع من الشخص الفلاني أو الطائفة الفلانية وغير ذلك من الشروط لم يجز له المخالفة، ولو خالف ضمن المال والخسارة، لكن لو حصل الربح وكانت التجارة رابحة شارك المالك في الربح على ما قرراه في عقد المضاربة.

مسألة ١٧ - لا يجوز للعامل خلط رأس المال بمال آخر لنفسه أو لغيره إلا باذن المالك عموماً أو خصوصاً، فلو خلط ضمن المال والخسارة، لكن لو اتجر بالمجموع و حصل ربح فهو بين المالكين على النسبة.

مسألة ١٨ - لا يجوز مع الاطلاق أن يبيع نسيئة خصوصاً في بعض الأزمان و على بعض الأشخاص إلا أن يكون متعارفاً بين التجار ولو في ذلك البلد أو الجنس الفلاني بحيث ينصرف إليه الاطلاق، فلو خالف في غير مورد الانصراف ضمن، لكن لو استوفاه و حصل ربح كان بينهما.

مسألة ١٩ - ليس للعامل أن يسافر بالمال براً وبحراً والاتجار به في بلاد آخر

مسئله ۱۵ - بعد از عقد مضاربه بر عامل واجب است، به وظیفه اش اقدام کند که آنچه را که کسی که برای خودش تجارت می کند معمولاً خودش متصدی انجام آن می شود نسبت به مثل آن تجارت در مانند این مکان و زمان، و مانند این عامل، خود عامل آن را انجام دهد از قبیل عرضه نمودن پارچه (به مشتری) و باز کردن و تا نمودن مثلاً و گرفتن ثمن، و حفظ آن در جای محفوظش، و آنچه را عادت بر اجیر گرفتن برای آن است کسی را اجیر نماید مانند دلال و باسکول دار و باربر. و اجرت آنها را از اصل مال می پردازد. بلکه اگر خودش این امور را شخصاً انجام دهد (اما) نه به قصد تبرع، ظاهراً جائز است. (برای آنها) اجرت بگیرد.

البته در جایی که متعارف است که خود عامل آن را انجام دهد اگر اجیر بگیرد اجرت آن بر خود عامل می باشد.

مسئله ۱۶ - در صورتی که عقد مضاربه مطلق باشد، برای عامل جائز است که از حیث جنس خریداری شده و فروشنده و خریدار و غیر اینها حتی در ثمن، هر طور که صلاح می بیند، با آن مال تجارت کند.

پس بر او متعین نیست که (جنس را) با پول نقد بفروشد، بلکه جایز است که جنس را به جنس دیگر بفروشد، مگر این که در آنجا نحوه متعارفی باشد که اطلاق، به آن منصرف شود.

و اگر مالک بر او شرط کند که فلان جنس را نخرد یا بجز فلان جنس را نخرد یا به فلان شخص یا فلان طائفه بفروشد، و شرائط دیگر، برای او مخالفت با آن جایز نیست، و اگر مخالفت کند، ضامن مال و خسارت می باشد.

لیکن اگر سود پیدا شد و تجارت، سودآور بود، با مالک طبق قراردادی که در عقد مضاربه بسته اند، در سود شریک است.

مسئله ۱۷ - برای عامل جائز نیست سرمایه را با مال دیگری که مال خودش یا دیگری است مخلوط نماید، مگر این که با اذن مالک، بطور عموم یا خصوص، باشد. پس اگر مخلوط کند ضامن مال و خسارت می باشد لیکن اگر با مجموع آن تجارت کند و سودی حاصل شود، بین دو مال به نسبت تقسیم می شود.

مسئله ۱۸ - در صورت اطلاق مضاربه، جائز نیست بطور نسبه بفروشد مخصوصاً در بعضی از اوقات و به بعضی از افراد، مگر این که (نسبه) بین تجار، متعارف باشد ولو در آن شهر یا در فلان جنس، بطوری که اطلاق عقد منصرف به آن باشد؛ پس اگر در غیر مورد انصراف، مخالفت کرد ضامن است لیکن اگر آن را وصول کرد و سودی حاصل شد، بین آنها خواهد بود.

مسئله ۱۹ - عامل حق ندارد مال را به مسافرت خشکی و دریا ببرد، و در غیر شهر مال در شهرهای دیگر با آن تجارت کند مگر با اذن مالک ولو (اینکه اذن) بدلیل متعارف بودنی باشد،

٥٦٢- فيما يجوز للعامل انفاقه من مال المضاربة وما لا يجوز
غير بلد المال إلا مع إذن المالك ولو بالانصراف لأجل التعارف، فلو سافر به
ضمن التلف والخسارة، لكن لو حصل ربح يكون بينهما، وكذا لو أمره بالسفر
إلى جهة فسافر إلى غيرها.

مسألة ٢٠- ليس للعامل أن ينفق في الضر من مال القراض وإن قلّ حتى
فلوس السقاء، وكذا في السفر إذا لم يكن باذن المالك، وأما لو كان باذنه فله
الانفاق من رأس المال إلا إذا اشترط المالك أن تكون النفقة على نفسه،
والمراد بالنفقة ما يحتاج إليه من مأكل ومشروب وملبوس ومركوب وآلات و
أدوات كالقربة والجوالق وأجرة المسكن ونحو ذلك مع مراعاة ما يليق بحاله عادة
على وجه الاقتصاد، فلو أسرف حسب عليه، ولو قتر على نفسه أو لم يحتج إليها من
جهة صيرورته ضعيفاً مثلاً لم يحسب له، ولا تكون من النفقة هنا جوائزه وعطاياه
وضيافاته وغير ذلك، فهي على نفسه إلا إذا كانت لمصلحة التجارة.

مسألة ٢١- المراد بالسفر المجوز للانفاق من المال هو العرفي لا الشرعي، فيشمل
ما دون المسافة، كما أنه يشمل أيام إقامته عشرة أيام أو أزيد في بعض البلاد إذا
كانت لأجل عوارض السفر، كما إذا كانت للراحة من التعب أو لانتظار الرفقة
أو خوف الطريق وغير ذلك، أو لأمر متعلقة بالتجارة كدفع العشور وأخذ جواز
السفر، وأما لو بقي للتفرج أو لتحصيل مال لنفسه ونحو ذلك فالظاهر كون
نفقته على نفسه إذا كانت الإقامة لأجل مثل هذه الأغراض بعد تمام العمل، و
أما قبله فإن كان بقاءه لا تمامه و غرض آخر فلا يبعد التوزيع بالنسبة إليهما،
والأحوط احتسابها على نفسه، وإن لم يتوقف الاتمام على البقاء وإنما بقي لغرض
آخر فنفقة البقاء على نفسه، ونفقة الرجوع على مال القراض لو سافر للتجارة به
وإن عرض في الأثناء غرض آخر، وإن كان الأحوط التوزيع في هذه الصورة، و
أحوط منه الاحتساب على نفسه.

مسألة ٢٢- لو كان عاملاً لاثنتين أو أزيد أو عاملاً لنفسه وغيره توزع النفقة،

در آنچه برای عامل جایز است اتفاق از مال مضاربه و آنچه جایز نیست ————— ۵۶۳

که موجب انصراف است؛ پس اگر (بدون اذن) آن را به مسافرت ببرد، تلف و خسارت را ضامن می باشد؛ لیکن اگر سودی حاصل شود بین آنها می باشد. و هم چنین است اگر او را دستور دهد به طرفی مسافرت کند ولی او به غیر آن طرف مسافرت نماید.

مسئله ۲۰ - عامل حق ندارد در حضر از مال مضاربه خرج کند، اگر چه کم باشد، حتی پول خرد سقا را.

و هم چنین است در سفر در صورتی که سفر به اذن مالک نباشد. و اما اگر به اذن او باشد پس حق دارد از سرمایه هزینه کند، مگر این که مالک شرط کرده باشد که نفقه اش به عهده خود او باشد. و مقصود از نفقه چیزی است که به آن احتیاج دارد از (قبیل) خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و سواری، و وسائل، مانند مشک و جوال و اجرت مسکن و مانند اینها، با مراعات آنچه بر حسب عادت و به طور اعتدال مناسب حال او می باشد؛ پس اگر اسراف کند به حساب خودش می باشد، و اگر بر خودش سخت گرفت (و خرج کمتری کرد) یا احتیاج به آن پیدا نکرد به جهت این که مثلاً میهمان شده است، برای او حساب نمی شود. و جائزه ها و هدیه ها و میهمانیهای عامل از نفقه نیست پس آنها به حساب خودش است مگر اینکه برای مصلحت تجارت باشد.

مسئله ۲۱ - مقصود از سفری که مجوز خرج کردن از مال است، مسافرت عرفی است نه مسافرت شرعی؛ پس شامل کمتر از مسافت (نیز) می شود، کما این که شامل ایام اقامت ده روزه اش یا بیشتر در بعضی از شهرها می شود در صورتی که اقامه اش (یا) بخاطر عوارض مسافرت باشد، مثل این که برای خستگی گرفتن یا انتظار رفقا را کشیدن یا ترسناک بودن راه و غیر اینها باشد یا برای اموری که مربوط به تجارت است باشد مانند پرداخت ده یک (گمرک) و گرفتن گذرنامه. اما اگر برای تفریح یا برای تحصیل مال برای خودش و مانند اینها آنجا بماند ظاهر آن است که نفقه اش به حساب خودش است در صورتی که اقامتش در آنجا بعد از تمام کردن کار بخاطر مانند این اغراض باشد، و اما قبل از تمام شدن کار اگر (هم) بخاطر تمام کردن آن و هم به قصد دیگری مانده است، بعید نیست که نفقه اش بین آنها به نسبت توزیع شود، و احتیاط آن است که به حساب خود بگذارد.

و اگر تمام کردن کار متوقف بر ماندن نباشد و ماندن او فقط بخاطر غرض دیگری باشد نفقه ماندن به حساب خودش است و نفقه برگشتن در صورتی که برای تجارت با مضاربه سفر کرده باشد بر مال مضاربه است، اگر چه در اثناء غرض دیگری پیش آمده باشد؛ هر چند احتیاط آن است که در این صورت، تقسیم شود. و احتیاط بیشتر از آن، این است که به حساب خودش بگذارد.

مسئله ۲۲ - اگر عامل دو نفر یا بیشتر، یا عامل برای خودش و دیگری باشد نفقه، تقسیم

٥٦٤ ————— فيما يجوز للعامل انفاقه من مال المضاربة وما لا يجوز

و هل هو على نسبة المالكين أو نسبة العاملين؟ فيه تأمل و إشكال، فلا يترك الاحتياط برعاية أقل الأمرين إذا كان عاملاً لنفسه وغيره والتخلص بالتصالح بينهما، ومعهما إذا كان عاملاً لآخرين مثلاً.

مسألة ٢٣ - لا يعتبر ظهور الربح في استحقاق النفقة، بل ينفق من أصل المال وإن لم يكن ربح، نعم لو أنفق و حصل الربح فيما بعد يجبر ما أنفق من رأس المال بالربح كسائر الغرامات والخسارات، فيعطي المالك تمام رأس ماله فإن بقي شيء يكون بينهما.

مسألة ٢٤ - الظاهر أنه يجوز للعامل الشراء بعين مال المضاربة، بأن يعين دراهم شخصية و يشتري بها شيئاً، كما يجوز الشراء بالكلي في الذمة والدفع والأداء منه، بأن يشتري جنساً بألف درهم كلي على ذمة المالك و دفعه بعد ذلك من المال الذي عنده، ولو تلف مال المضاربة قبل الأداء لم يجب على المالك الأداء من غيره، لعدم الإذن على هذا الوجه، و ما هو لازم عقد المضاربة هو الإذن بالشراء كلياً متقيداً بالأداء من مال المضاربة، لأنه من الاتجار بالمال عرفاً، نعم للعامل أن يعين دراهم شخصية و يشتري بها و إن كان غير متعارف في المعاملات، لكنه مأذون فيه قطعاً و أحد مصاديق الاتجار بالمال، هذا مع الإطلاق، و أما مع اشتراط نحو خاص فيتبع ما اشترط عليه.

مسألة ٢٥ - لا يجوز للعامل أن يوكل غيره في الاتجار بأن يوكل إليه أصل التجارة من دون إذن المالك، نعم يجوز له التوكيل والاستيجار في بعض المقدمات، بل و في إيقاع بعض المعاملات التي تعارف إيكالها إلى الدلال، و كذلك لا يجوز له أن يضارب غيره أو يشاركه فيها إلا بإذن المالك، و مع الإذن إذا ضارب غيره يكون مرجعه إلى فسخ المضاربة الأولى و إيقاع مضاربة جديدة بين المالك و عامل آخر أو بينه و بين العامل مع غيره بالاشتراك، و أما لو كان المقصود إيقاع مضاربة بين العامل و غيره بأن يكون العامل الثاني عاملاً للعامل

در آنچه برای عامل جایز است اتفاق از مال مضاربه و آنچه جایز نیست ۵۶۵

می شود، و آیا تقسیم آن براساس نسبت دو مال است یا نسبت دو کار؟ در آن تأمل و اشکال است. پس در صورتی که عامل خود دیگری است احتیاط به مراعات کمترین آنها ترک نشود و در صورتی که عامل دو نفر مثلاً باشد (احتیاط ترک نشود که) آن دو با هم مصالحه کنند. و (عامل) با آنها مصالحه کند و خلاصی پیدا کنند.

مسئله ۲۳. در استحقاق مخارج را داشتن پیدا شدن سود، معتبر نیست بلکه از اصل مال خرج می شود اگر چه سودی نباشد، ولی اگر خرج کند و بعد، سود حاصل شود، آنچه را از سرمایه خرج کرده بود با سود جبران می شود، مانند سایر غرامت ها و زیان ها؛ پس به مالک تمام سرمایه اش داده می شود سپس اگر چیزی باقی ماند بین آنها می باشد.

مسئله ۲۴. ظاهر آن است که برای عامل جائز است با عین مال مضاربه خرید کند. به این ترتیب که درهم هایی را معین و مشخص کند و با آنها چیزی را بخرد، کما این که خرید به کلی در ذمه و پرداختن و ادای آن از مال مضاربه، جائز است به این ترتیب که جنسی را به هزار درهم کلی بر ذمه مالک بخرد و بعد از آن، آن را از پولی که نزد او است بپردازد. و اگر مال مضاربه قبل از اداء (آنچه به ذمه مالک خریده) تلف شود؛ ادای آن بر مالک از غیر مال مضاربه واجب نیست؛ زیرا اذن به این صورت نبوده است. و آنچه لازمه عقد مضاربه است عبارت از اذن به خرید بطور کلی است که مقید به ادای آن از مال مضاربه باشد؛ زیرا اینگونه خرید، (هم) عرفاً تجارت با مال است.

البته عامل حق دارد که درهم های مشخص را تعیین کند و با آنها بخرد گر چه در معاملات، متعارف نیست، لیکن چنین خریدی (نیز) قطعاً مورد اذن و یکی از مصادیق تجارت به مال است، این در صورت اطلاق عقد است، و اما در صورتی که نحو خاصی را شرط کنند پس آنچه شرط شده تبعیت می شود.

مسئله ۲۵. برای عامل جائز نیست که دیگری را در تجارت وکیل نماید، به این صورت که اصل تجارت را بدون اذن مالک به دیگری واگذار کند. ولی در بعضی از مقدمات بلکه در بعضی از معاملات تیکه واگذار کردن آن به دلال متعارف است، برای عامل جایز است که وکیل و اجیر بگیرد.

و هم چنین برایش جایز نیست با دیگری مضاربه نماید یا او را در مضاربه شریک کند مگر (اینکه) با اذن مالک (باشد). و در صورتی که مالک اذن دهد اگر با دیگری مضاربه کرد برگشت آن به فسخ مضاربه اول و واقع ساختن مضاربه جدیدی بین مالک و عامل دیگر یا بین مالک و بین عامل با دیگری بطور مشترک، می باشد.

و اما اگر مقصود (از مضاربه با دیگری) واقع ساختن مضاربه ای بین عامل و دیگری باشد

١٥٦٦
الأول فالأقوى عدم الصحة. في جبران الخسارة بالربح

مسألة ٢٦ - الظاهر أنه يصح أن يشترط أحدهما على الآخر في ضمن عقد المضاربة مالا أو عملاً، كما إذا شرط المالك على العامل أن يخط له ثوباً أو يعطيه درهماً وبالعكس.

مسألة ٢٧ - الظاهر أنه يملك العامل حصته من الربح بمجرد ظهوره ولا يتوقف على الانضاض - بمعنى جعل الجنس نقداً - ولا على القسمة، كما أن الظاهر صيرورته شريكاً مع المالك في نفس العين الموجودة بالنسبة، فيصح له مطالبة القسمة، وله التصرف في حصته من البيع والصلح، و يترتب عليه جميع آثار الملكية من الارث و تعلق الخمس والزكاة و حصول الاستطاعة و تعلق حق الغرماء و غير ذلك .

مسألة ٢٨ - لا إشكال في أن الخسارة الواردة على مال المضاربة تجبر بالربح ما دامت المضاربة باقية سواء كانت سابقة عليه أو لاحقة، فلكية العامل له بالظهور متزلزلة تزول كلها أو بعضها بعروض الخسران إلى أن تستقر، والاستقرار يحصل بعد الانضاض و فسخ المضاربة والقسمة قطعاً، فلا جبران بعد ذلك، و في حصوله بدون اجتماع الثلاثة وجوه و أقوال، أقواها تحققه بالفسخ مع القسمة وإن لم يحصل الانضاض، بل لا يبعد تحققه بالفسخ والانضاض وإن لم يحصل القسمة، بل تحققه بالفسخ فقط أو بتمام أمدها لو كان لها أمد لا يخلو من وجه.

مسألة ٢٩ - كما يجبر الخسران في التجارة بالربح كذلك يجبر به التلف سواء كان بعد الدوران في التجارة أو قبله أو قبل الشروع فيها، و سواء تلف بعضه أو كله، فلو اشترى في الذمة بألف و كان رأس المال ألفاً فتلف فباع المبيع بألفين فأدى الألف بقي الألف الآخر جبراً لرأس المال، نعم لو تلف الكل قبل الشروع في التجارة بطلت المضاربة الا مع التلف بالضمان مع إمكان الوصول.

مسألة ٣٠ - لو حصل فسخ أو انفساخ في المضاربة فإن كان قبل الشروع في

به این که عامل دوم، عاملی برای عامل اول باشد اقوی این است که صحیح نیست.
مسئله ۲۶ - ظاهر این است که صحیح است که یکی از آنها (مالک و عامل) بردیگری در ضمن عقد مضاربه، مال یا کاری را شرط کند مثل این که مالک بر عامل شرط کند که برای او لباسی بدوزد یا درهمی به او بدهد؛ و برعکس.

مسئله ۲۷ - ظاهر این است که به مجرد پیدا شدن سود، عامل حصه اش را مالک می شود و نه توقفی بر نقد کردن دارد. به این معنی که جنس را نقد نماید. و نه بر تقسیم، کما این که ظاهر آن است که عامل با مالک در خود عین موجود به نسبت، شریک می شود؛ پس برایش صحیح است که مطالبه تقسیم (آن را) بنماید. و می تواند از راه بیع و صلح در حصه خودش تصرف کند، و جمیع آثار ملکیت از ارث و تعلق خمس و زکات و حصول استطاعت و متعلق حق طلبکارها شدن و غیر اینها بر آن مترتب می شود.

مسئله ۲۸ - خسارتی که بر مال مضاربه واقع می شود، مادامی که مضاربه باقی است بدون اشکال، با سود آن جبران می شود، چه خسارت، سابق بر سود باشد یا بعد از آن (واقع شود). پس مالک بودن عامل نسبت به سود به مجرد پیدا شدن آن، متزلزل است - که همه یا قسمتی از آن با پیدا شدن خسارت از بین می رود - تا آن که (سود) استقرار پیدا کند. و استقرار آن، بعد از نقد کردن و فسخ مضاربه و تقسیم آن قطعاً حاصل می شود که بعد از آن جبرانی نیست، و در حاصل شدن استقرار بدون آن که آن سه چیز جمع شود چند وجه و چند قول است که اقوای آنها این است که استقرار آن به فسخ مضاربه با تقسیم، تحقق پیدا می کند، اگر چه نقد کردنی در میان نباشد. بلکه بعید نیست که به فسخ و نقد کردن محقق شود اگر چه تقسیمی در میان نباشد، بلکه تحقق استقرار به فسخ تنها، یا به تمام شدن مدت مضاربه در صورتی که دارای مدت باشد. خالی از وجه نیست.

مسئله ۲۹ - کما این که خسارت تجارت با سود جبران می شود هم چنین تلف (سرمایه، هم) با سود جبران می گردد، چه بعد از گردش مال در تجارت باشد یا قبل از آن و یا قبل از شروع در تجارت باشد، و چه قسمتی از آن یا همه آن تلف شود. پس اگر به هزار در ذمه بخرد و سرمایه هزار باشد و تلف شود، سپس مبیع را به دو هزار بفروشد و هزار را بپردازد، هزار دیگر برای جبران سرمایه باقی می ماند.

ولی اگر قبل از شروع در تجارت، همه آن تلف شود، مضاربه باطل می شود مگر این که تلف آن با ضمان باشد و امکان وصول داشته باشد.

مسئله ۳۰ - اگر در مضاربه فسخ پیدا شود یا خودش فسخ گردد پس اگر قبل از شروع در عمل و

العمل و مقدماته فلا إشكال ولا شيء للعامل ولا عليه، وكذا إن كان بعد تمام العمل والانضاض، إذ مع حصول الربح يقتسمانه، ومع عدمه يأخذ المالك رأس ماله، ولا شيء للعامل ولا عليه، وإن كان في الأثناء بعد التشاغل بالعمل فإن كان قبل حصول الربح ليس للعامل شيء ولا أجرة له لما مضى من عمله سواء كان الفسخ منه أو من المالك أو حصل الانفساخ قهراً، كما أنه ليس عليه شيء حتى فيما إذا حصل الفسخ منه في السفر المأذون فيه من المالك، فلا يضمن ما صرفه في نفقته من رأس المال، ولو كان في المال عروض لا يجوز للعامل التصرف فيه بدون إذن المالك، كما أنه ليس للمالك إلزامه بالبيع والانضاض، وإن كان بعد حصول الربح فإن كان بعد الانضاض فقد تم العمل، فيقتسمان ويأخذ كل منهما حقه، وإن كان قبل الانضاض فعلى ما مر من تملك العامل حصته من الربح بمجرد ظهوره شارك المالك في العين، فإن رضيا بالقسمة على هذا الحال أو انتظرا إلى أن تباع العروض و يحصل الانضاض كان لهما ولا إشكال، وإن طلب العامل بيعها لم يجب على المالك إجابته، وكذا إن طلبه المالك لم يجب على العامل إجابته وإن قلنا بعدم استقرار ملكيته للربح إلا بعد الانضاض، غاية الأمر حينئذ لو حصلت خسارة بعد ذلك قبل القسمة يجب جبرها بالربح، لكن قد مر المناط في استقرار ملك العامل.

مسألة ٣١- لو كان في المال ديون على الناس فهل يجب على العامل أخذها و جمعها بعد الفسخ أو الانفساخ أم لا؟ الأ شبه عدمه خصوصاً إذا استند الفسخ إلى غير العامل، لكن لا ينبغي ترك الاحتياط خصوصاً مع فسخه و طلب المالك منه.

مسألة ٣٢- لا يجب على العامل بعد حصول الفسخ أو الانفساخ أزيد من التخليّة بين المالك و ماله، فلا يجب عليه الايصال إليه حتى لو أرسل المال إلى بلد آخر غير بلد المالك و كان ذلك باذنه، ولو كان بدون إذنه يجب عليه الرد إليه حتى أنه لو احتاج إلى أجرة كانت عليه.

مقدمات آن باشد هیچ اشکالی نیست، و چیزی به نفع یا ضرر عامل نیست. و هم چنین است اگر بعد از تمام کردن کار و نقد نمودن (اجناس) باشد؛ زیرا با حصول ربح، آن را تقسیم می کنند، و با نبودن سود، مالک سرمایه اش را می گیرد، و چیزی به نفع یا ضرر عامل نیست. و اگر در اثناء باشد بعد از آن که اشتغال به کار پیدا کند، پس اگر قبل از حصول ربح باشد چیزی برای عامل نیست و برای کار گذشته اش، مستحق اجرتی نمی باشد، چه فسخ از ناحیه او باشد یا از مالک، و یا قهراً حاصل شده باشد، کما اینکه چیزی هم بعهدۀ او نیست حتی در جایی که فسخ از عامل و در مسافرتی باشد که مالک به آن اذن داده است، پس آنچه را که از سرمایه خرج نفقه اش کرده، ضامن نمی شود.

و (اقاً) اگر در مال مضاربه اجناسی باشد تصرف در آن برای عامل بدون اذن مالک، جایز نیست کما این که مالک حق ندارد او را به فروش و نقد کردن آنها ملزم نماید.

و اگر (فسخ یا انفساخ) بعد از حصول ربح باشد پس اگر بعد از نقد کردن آن باشد کار تمام شده است پس تقسیم می کنند و هر کدام حق خود را می گیرد؛ و اگر قبل از نقد کردن باشد پس بنابر آنچه گذشت، که عامل به مجرد ظهور ربح، حصه اش را مالک می شود (عامل) در عین با مالک شریک می گردد.

پس اگر به همین حال راضی به قسمت شدند، یا منتظر ماندند تا جنس ها فروخته و نقد شوند حق دارند و اشکالی ندارد، و اگر عامل تقاضای فروختن آنها را کرد بر مالک واجب نیست او را اجابت کند. و هم چنین اگر مالک از او درخواست تقسیم کند، اجابت او بر عامل واجب نیست اگر چه بگوییم ملکیت ربح برای عامل، استقرار پیدا نمی کند. مگر بعد از آنکه نقد گردد. نهایت امر در این هنگام (و بنابر این قول) این است که اگر بعد از این، قبل از تقسیم کردن، خسارتی پیدا شود واجب است آن را با سود جبران نمایند لیکن تحقیقاً مناط استقرار ملک عامل گذشت. (به مسأله ۲۷ مراجعه شود).

مسأله ۳۱- اگر در مال مضاربه طلب هایی از مردم باشد، آیا بعد از فسخ کردن یا فسخ شدن بر عامل واجب است آنها را بگیرد و جمع کند یا نه؟ شبه عدم وجوب است، خصوصاً اگر فسخ به غیر عامل مستند باشد، لیکن ترک احتیاط سزاوار نیست خصوصاً در صورتی که عامل فسخ کند و مالک از او خواستار جمع آوری مطالبات باشد.

مسأله ۳۲- بر عامل بعد از حصول فسخ یا فسخ شدن، بیشتر از تخلیه بین مالک و مالش واجب نیست، پس بر عامل رساندن مال به مالک حتی اگر مال را با اذن مالک به شهر دیگر- غیر از شهر مالک- فرستاده باشد، واجب نیست. ولی اگر بدون اذن او باشد برگرداندن آن به شهر بر عامل واجب است حتی اگر اجرتی لازم داشته باشد برعهده خود او است.

٥٧٠- في كون الربح للمالك عند بطلان المضاربة

مسألة ٣٣- لو كانت المضاربة فاسدة كان الربح بتمامه للمالك إن لم يكن إذنه في التجارة متقيداً بالمضاربة، وإلا تتوقف على إجازته، وبعد الإجازة يكون الربح له سواء كانا جاهلين بالفساد أو عالين أو مختلفين، وللعامل أجره مثل عمله لو كان جاهلاً بالفساد سواء كان المالك عالماً به أو جاهلاً بل لو كان عالماً بالفساد فاستحقاقه لأجرة المثل أيضاً لا يخلو من وجه إذا حصل ربح بمقدار كان سهمه على فرض الصحة مساوياً لأجرة المثل أو أزيد، وأما مع عدم الربح أو نقصان سهمه عنها فعلمه بالفساد لا يبعد عدم استحقاقه على الأول، وعدم استحقاق الزيادة عن مقدار سهمه على الثاني، ومع جهله به فالأحوط التصالح، بل لا يترك الاحتياط به مطلقاً، وعلى كل حال لا يضمن العامل التلف والنقص الواردين على المال، نعم يضمن على الأقوى ما أنفق في السفر على نفسه وإن كان جاهلاً بالفساد.

مسألة ٣٤- لو ضارب بمال الغير من دون وكالة ولا ولاية وقع فضولياً، فإن أجازته المالك وقع له، وكان الخسران عليه والربح بينه وبين العامل على ما شرطاه، وإن رده فإن كان قبل أن يعامل بماله طالبه، ويجب على العامل رده إليه، وإن تلف أو تعيب كان له الرجوع على كل من المضارب والعامل، فإن رجع على الأول لم يرجع هو على الثاني، وإن رجع على الثاني رجع هو على الأول، هذا إذا لم يعلم العامل بالحال، وإلا يكون قرار الضمان على من تلف أو تعيب عنده، فينعكس الأمر في المفروض، وإن كان بعد أن عومل به كانت المعاملة فضولية، فإن أمضاها وقعت له، وكان تمام الربح له وتمام الخسران عليه، وإن ردها رجع بماله إلى كل من شاء من المضارب والعامل كما في صورة التلف، ويجوز له أن يميزها على تقدير حصول الربح، ويردها على تقدير الخسران بأن يلاحظ مصلحته، فإن رآها رابحة أجازها وإلا ردها، هذا حال المالك مع كل من المضارب والعامل، وأما معاملة العامل مع المضارب فإن لم

مسئله ۳۳- اگر مضاربه (از اول) باطل باشد تمام ربح مال مالک است در صورتی که اذن او در تجارت مقید به مضاربه نباشد، و گرنه (معاملات فضولی و) متوقف بر اجازه او است. و بعد از اجازه، ربح مال او می شود، چه هیچ یکشان فساد آن را ندانند، یا هر دو بدانند، یا مختلف باشند، و برای عامل در صورتی که جاهل به فساد باشد، اجرت مثل عملش می باشد، چه مالک عالم به فساد باشد یا نباشد؛ بلکه اگر عامل، فساد را هم بداند استحقاق او نسبت به اجرة المثل، خالی از وجه نیست در صورتی که به مقداری ربح حاصل شود که بر فرض صحت مضاربه، سهم او مساوی اجرة المثل یا بیشتر باشد. و اما در صورت نبودن ربح یا کمتر بودن سهم او از اجرة المثل پس با علم او به فساد مضاربه بعید نیست که بنا بر اول (که اصلاً سودی نبوده)، مستحق نباشد، و بنا بر دوم (که سهمش کمتر از اجرة المثل است) زیاده از مقدار سهمش استحقاق نداشته باشد و اگر جاهل به فساد باشد احتیاط مصالحه است، بلکه مطلقاً احتیاط را ترک نکنند که مصالحه نمایند، و در تمام حالات و صور عامل تلف و نقصی را که بر مال وارد می شود ضامن نمی باشد، ولی آنچه را در مسافرت برای خودش خرج کرده بنابر اقوی ضامن است اگر چه فساد را نداند.

مسئله ۳۴- اگر مال دیگری را بدون وکالت و ولایت به مضاربه دهد مضاربه فضولی می شود؛ پس اگر مالک آن را اجازه دهد برای او واقع می شود، و خسارت بر مالک است و ربح بین مالک و عامل است طبق آنچه شرط کرده اند، و اگر آن را رد کند پس اگر قبل از معامله با مال او باشد، مال خود را مطالبه می کند از او، و بر عامل واجب است آن را بوی رد کند، و اگر تلف یا معیوب شود (مالک) حق دارد به هر کدام از مضاربه دهنده و عامل مراجعه نماید، پس اگر به اولی رجوع کند، او به دومی رجوع نمی کند، و اگر به دومی رجوع نماید، او حق رجوع به اولی را دارد.

این در صورتی است که عامل حال و وضع را نداند، و گرنه ضمان بر کسی مستقر است که نزد او تلف و یا معیوب شده است. پس در فرض مسئله جریان بر عکس می شود. و اگر (رد کردن مالک) بعد از آن باشد که با مال معامله ای انجام شده است معامله فضولی است پس اگر آن را امضا کرد معامله برای او واقع می شود، و تمام نفع و ضرر مال اوست، و اگر آن را رد کرد برای گرفتن مالش به هر کدام از مضاربه دهنده و عامل که بخواهد مراجعه می کند. مثل صورت تلف. و برایش جایز است معامله را در صورت داشتن ربح، اجازه دهد و بر فرض داشتن ضرر، آن را رد کند. (و خلاصه) ملاحظه مصلحت خودش را بنماید. پس اگر آن را سودآور ببیند اجازه دهد، و گرنه ردش کند. این وضع مالک با هر کدام از مضاربه دهنده و عامل بود. و اما معامله عامل با مضاربه دهنده: پس اگر کاری انجام نداده باشد مستحق چیزی نیست. و هم

يعمل عملاً لم يستحق شيئاً، وكذا إذا عمل و كان عالماً بكون المال لغير المضارب، وأما لو عمل ولم يعلم بكونه لغيره استحق أجرة مثل عمله، ورجع بها على المضارب.

مسألة ٣٥ - لو أخذ العامل رأس المال ليس له ترك الاتجار به وتعطيله عنده بمقدار لم تجر العادة عليه وعد متوانياً متساعماً، فإن عطله كذلك ضمنه لو تلف، لكن لم يستحق المالك غير أصل المال، وليس له مطالبة الربح الذي كان يحصل على تقدير الاتجار به.

مسألة ٣٦ - لو اشترى نسيئة باذن المالك كان الدين في ذمة المالك فللدائن الرجوع عليه، وله أن يرجع على العامل خصوصاً مع جهله بالحال، وإذا رجع عليه رجع هو على المالك، ولو لم يتبين للدائن أن الشراء للغير يتعين له في الظاهر انرجوع على العامل وإن كان له في الواقع الرجوع على المالك.

مسألة ٣٧ - لو ضاربه بخمسائة مثلاً فدفعها إليه وعامل بها وفي أثناء التجارة دفع إليه خمسمائة أخرى للمضاربة فالظاهر أنها مضاربتان، فلا تجبر خسارة إحداها بربح الأخرى، ولو ضاربه على ألف مثلاً فدفع خمسمائة فعامل بها ثم دفع إليه خمسمائة أخرى فهي مضاربة واحدة تجبر خسارة كل بربح الأخرى.

مسألة ٣٨ - لو كان رأس المال مشتركاً بين اثنين فضاربا شخصاً ثم فسخ أحد الشريكين تنفسخ بالنسبة إلى حصته، وأما بالنسبة إلى حصة الآخر فحل إشكال.

مسألة ٣٩ - لو تنازع المالك مع العامل في مقدار رأس المال ولم تكن بينة قدم قول العامل سواء كان المال موجوداً أو تالفاً ومضموناً عليه، هذا إذا لم يرجع نزاعهما إلى مقدار نصيب العامل من الربح، وإلا ففيه تفصيل.

مسألة ٤٠ - لو ادعى العامل التلف أو الخسارة أو عدم حصول المطالبات مع

چنین است اگر کاری انجام داده ولی می دانسته که مال برای مضاربه دهنده نیست؛ و اما اگر کاری انجام داده و نمی دانسته که مال دیگری است، مستحق اجرت مثل کارش می شود و برای گرفتن آن به مضاربه دهنده مراجعه می کند.

مسئله ۳۵- اگر عامل، سرمایه را تحویل بگیرد حق ندارد کسب با آن را ترک کند، و مال را نزد خودش بقدری که عادت مردم بر آن جاری نیست معطل نگاه دارد (و با توجه به آن) سستکار و مسامحه گر شمرده می شود.
پس اگر به این مقدار آن را معطل کند هرگاه تلف شود، ضامن می باشد. لیکن مالک غیر اصل سرمایه، حقی ندارد، و حق ندارد مطالبه ربیعی کند که اگر با آن تجارت می کرد، حاصل می شد.

مسئله ۳۶- اگر با اذن مالک نسیه بخرد دین آن در ذمه مالک است، پس طلبکار حق دارد به او رجوع نماید، و (هم) حق دارد به عامل رجوع کند، خصوصاً اگر قرضیه را نداند. و اگر به عامل مراجعه کند، او به مالک رجوع می نماید. و اگر برای طلبکار آشکار نشود که خرید برای دیگری بوده است به حسب ظاهر، برای او متعین است به عامل رجوع کند، اگر چه در واقع حق رجوع به مالک را (هم) دارد.

مسئله ۳۷- اگر با او با پانصد مثلاً مضاربه کند پس آن را به او تحویل دهد و او با آن معامله کند و در اثنای تجارت پانصد دیگری برای مضاربه به او بپردازد ظاهر آن است که آنها دو مضاربه می باشند، پس خسارت یکی از آنها با ربح دیگری جبران نمی شود.
و اگر با هزار با او مضاربه کند و پانصد به او تحویل دهد پس با آن معامله کند سپس پانصد دیگر به او بپردازد، این یک مضاربه می باشد (که) خسارت هر کدام از آنها با ربح دیگری جبران می شود.

مسئله ۳۸- اگر سرمایه بین دو نفر مشترک باشد و هر دو به یک نفر مضاربه دهند سپس یکی از دو شریک، آن را فسخ کند نسبت به حصه اش فسخ می شود، و اما نسبت به حصه دیگری محل اشکال است.

مسئله ۳۹- اگر مالک با عامل در مقدار سرمایه منازعه کنند و بینه ای (در بین) نباشد قول عامل مقدم می شود، چه مال موجود باشد یا تلف شده و ضمانتش بر او باشد.
این در صورتی است که نزاع آنها به مقدار سهم عامل از ربح، برنگردد، وگرنه در آن تفصیل است.

مسئله ۴۰- اگر عامل ادعای تلف یا خسارت یا وصول نشدن مطالبات را بکند با فرض اینکه

٥٧٤ - في بعض صور اختلاف المالك والعامل
عدم كون ذلك مضموناً عليه و ادعى المالك خلافه ولم تكن بينة قدم قول
العامل.

مسألة ٤١ - لو اختلفا في الربح ولم تكن بينة قدم قول العامل سواء اختلفا في
أصل حصوله أو في مقداره، بل و كذا الحال لو قال العامل ربحت كذا لكن
خسرت بعد ذلك بمقداره فذهب الربح.

مسألة ٤٢ - لو اختلفا في نصيب العامل من الربح و أنه النصف مثلاً
أو الثلث ولم تكن بينة قدم قول المالك .

مسألة ٤٣ - لو تلف المال أو وقع خسران فادعى المالك على العامل الخيانة
أو التفريط في الحفظ ولم تكن له بينة قدم قول العامل، و كذا لو ادعى عليه
الاشتراط أو مخالفته لما شرط عليه كما لو ادعى أنه قد اشترط عليه أن لا يشتري
الجنس الفلاني و قد اشتراه فخسر و أنكر العامل أصل هذا الاشتراط أو أنكر
مخالفته لما اشترط عليه، نعم لو كان النزاع في صدور الاذن من المالك فيما لا يجوز
للعامل إلا باذنه كما لو سافر بالمال أو باع نسيئة فتلف أو خسر فادعى العامل
كونه باذنه و أنكره قدم قول المالك.

مسألة ٤٤ - لو ادعى رد المال إلى المالك و أنكره قدم قول المنكر.

مسألة ٤٥ - لو اشترى العامل سلعة فظهر فيها ربح فقال: اشتريتها لنفسي و
قال المالك اشتريتها للقراض أو ظهر خسران فادعى العامل أنه اشتراها للقراض
وقال صاحب المال: اشتريتها لنفسك قدم قول العامل بيمينه.

مسألة ٤٦ - لو حصل تلف أو خسارة فادعى المالك أنه أقرضه و ادعى العامل
أنه قارضه يحتمل التحالف بلحاظ محط الدعوى، و يحتمل تقديم قول العامل
بلحاظ مرجعها، ولو حصل ربح فادعى المالك قراضاً والعامل إقراضاً يحتمل
التحالف أيضاً بلحاظ محطها، و تقديم قول المالك بلحاظ مرجعها، ولعل الثاني
في الصورتين أقرب.

ضمان آن بر او نباشد، و مالک خلاف آن را ادعا کند و بینه ای نباشد قول عامل مقدم می شود.

مسئله ۴۱ - اگر در سود اختلاف داشته باشند و بینه ای نباشد قول عامل مقدم است چه در اصل حصول سود اختلاف داشته باشند یا در مقدار آن؛ بلکه و هم چنین است وضع، اگر عامل بگوید اینقدر ربح کردم و لیکن بعد از آن به همان مقدار ضرر نمودم و سود از بین رفت.

مسئله ۴۲ - اگر در سهم عامل از ربح و این که مثلاً نصف است یا ثلث؟ اختلاف داشته باشند و بینه ای نباشد قول مالک مقدم می شود.

مسئله ۴۳ - اگر مال تلف شود یا زیانی واقع شود پس مالک ادعا کند که عامل، خیانت نموده و یا در حفظ آن کوتاهی کرده است و بینه ای برایش نباشد، قول عامل مقدم می شود. و هم چنین است اگر ادعای شرطی را بر او بنماید یا مخالفت او را با آنچه بر او شرط شده است (ادعا کند). مثل این که اگر مالک ادعا کند که بر او شرط کرده است فلان جنس را نخرد و عامل آن را خریده و ضرر کرده است. و عامل اصل این شرط، یا مخالفت نمودنش را با آنچه بر او شرط شده، انکار نماید. ولی اگر نزاع آنها در صدور اذن از مالک باشد در جایی که فقط با اذن مالک برای عامل جائز است، مثل این که مال را به مسافرت ببرد یا نسبه بفروشد سپس تلف شود یا ضرر کند آنگاه عامل ادعا کند که با اذن او بوده و مالک آن را انکار کند، قول مالک مقدم می شود.

مسئله ۴۴ - اگر عامل ادعا کند که مال را به مالک برگردانده و مالک آن را انکار کند، قول منکر مقدم می شود.

مسئله ۴۵ - اگر عامل کالایی را بخرد و در آن ربح ظاهر شود، آنگاه عامل بگوید برای خودم خریده ام و مالک بگوید برای مضاربه خریده ای، یا در آن زیانی پیدا شود آنگاه عامل ادعا کند آن را برای مضاربه خریده است، و صاحب مال بگوید: برای خودت خریده ای قول عامل با قسم مقدم می شود.

مسئله ۴۶ - اگر تلف یا خسارتی پیدا شود پس مالک ادعا کند که مال را به او قرض داده و عامل ادعا نماید که به او مضاربه داده است، به ملاحظه محور دعوی، احتمال تحالف (قسم خوردن هر دو طرف) می رود. و به ملاحظه برگشت ادعای عامل احتمال می رود که قول عامل مقدم شود.

و اگر ربحی حاصل شود و مالک ادعای مضاربه و عامل ادعای قرض دادن کند، بملاحظه محور دعوی اینجا هم احتمال تحالف می رود و احتمال دارد که بملاحظه برگشت دعوی مالک، قول مالک مقدم باشد. و شاید دومی در هر دو صورت اهرق باشد.

في بعض صور اختلاف المالك والعامل

مسألة ٤٧ - لو ادعى المالك أنه أعطاه المال بعنوان البضاعة فلا يستحق العامل شيئاً من الربح وادعى العامل المضاربة فله حصة منه فالظاهر أنه يقدم قول المالك بيمينه، فيحلف على نفي المضاربة، فله تمام الربح لو كان، واحتمال التحالف هنا ضعيف.

مسألة ٤٨ - يجوز إيقاع الجعالة على التجار بما لا يجعل الجعل حصة من الربح بأن يقول: إن اتجرت بهذا المال وحصل ربح فلك نصفه أو ثلثه، فتكون جعالة تفيد فائدة المضاربة، لكن لا يشترط فيها ما يشترط في المضاربة، فلا يعتبر كون رأس المال من النقود، بل يجوز أن يكون عروضاً أو ديناً أو منفعة.

مسألة ٤٩ - يجوز للأب والجد المضاربة بمال الصغير مع عدم المفسدة، لكن لا ينبغي لهما ترك الاحتياط بمراعاة المصلحة، وكذا يجوز للقيم الشرعي كالوصي والحاكم الشرعي مع الأمن من الهلاك وملاحظة الغبطة والمصلحة، بل يجوز للوصي على ثلث الميت أن يدفعه مضاربة وصرف حصته من الربح في المصارف المعينة للثلث إذا أوصى به الميت، بل وإن لم يوص به لكن فوض أمر الثلث إلى نظر الوصي فرأى الصلاح في ذلك.

مسألة ٥٠ - لو مات العامل وكان عنده مال المضاربة فإن علم بوجوده فيما تركه بعينه فلا إشكال، وإن علم به فيه من غير تعيين بأن كان ما تركه مشتملاً عليه وعلى مال نفسه أو كان عنده أيضاً ودائع أو بضائع للآخرين واشتبه بعضها مع بعض يعامل معه ما هو العلاج في نظائره من اشتباه أموال متعددين، وهل هو بأعمال القرعة أو إيقاع التصالح أو التقسيم بينهم على نسبة أموالهم؟ وجوه، أقواها القرعة، وأحوطها التصالح، نعم لو كان للميت ديان وعنده مال مضاربة ولم يعلم أنه بعينه لفلان فهو أسوة الغرماء، وكذا الحال لو علم المال جنساً وقدرًا واشتبه بين أموال من جنسه له أو لغيره من غير امتزاج فالأقوى فيه القرعة أيضاً خصوصاً إذا كانت الأجناس مختلفة في الجودة والرداءة، ومع

مسئله ۴۷ - اگر مالک ادعا کند مال را به عنوان «بضاعة» به او داده است که عامل از سود، مستحق چیزی نباشد، ولی عامل ادعای مضاربه کند تا سهمی از آن برای او باشد، ظاهر آن است که قول مالک با قسم مقدم می شود، پس بر نبودن مضاربه قسم می خورد، و در نتیجه تمام سود اگر سودی باشد، مال او است و احتمال تحالف در اینجا ضعیف است.

مسئله ۴۸ - واقع ساختن جعاله بر کسب کردن با مال، و سهمی از ربح را جعل قرار دادن جائز است. به این که بگوید: اگر با این مال تجارت کردی و سودی پیدا شد نصف یا ثلث آن مال تو، پس این جعاله ای است که فائده مضاربه را می دهد، لیکن آنچه در مضاربه شرط است در آن شرط نیست، پس معتبر نیست که سرمایه از نقدها باشد، بلکه جائز است که جنس یا دین یا منفعت باشد.

مسئله ۴۹ - برای پدر و جد جائز است که با مال صغیر در صورتی که مفسده ای نباشد، مضاربه نمایند لیکن برای آنها ترک احتیاط به مراعات مصلحت، سزاوار نیست. و هم چنین برای قیم شرعی مانند وصی و حاکم شرع با ایمنی از نابود شدن مال و ملاحظه منفعت و مصلحت صغیر، جائز است (که با مال صغیر مضاربه نمایند)، بلکه برای وصی بر ثلث میت در صورتی که میت به مضاربه دادن آن وصیت کرده باشد جائز است آن را به مضاربه دهد و سهم سود آن را در مصارفی که برای ثلث معین شده، مصرف بنماید، بلکه اگر چه به آن وصیت نکرده باشد لیکن امر ثلث را به نظر وصی تفویض نموده باشد و وصی هم صلاح را در آن ببیند (مضاربه دادن ثلث جائز است).

مسئله ۵۰ - اگر عامل بمیرد و نزد او مال مضاربه باشد پس اگر وجود آن در ترکه او عیناً معلوم باشد، که اشکالی نیست و اگر بدون تعیین معلوم باشد که در میان آن است، به این که ترکه او مشتمل بر آن و بر مال خودش باشد. یا ودیعه ها یا سرمایه هایی هم نزد او باشد که مال دیگران است و بعضی از آنها با بعضی دیگر اشتباه شده است، آنچه در نظائر آن یعنی موارد اشتباه اموال چند نفر علاج قضیه است با آن همین معامله می شود. و آیا علاج آن به کاربرد قرعه است؟ یا مصالحه نمودن است؟ یا تقسیم بین آنها به نسبت مالهایشان است؟ چند وجه است که اقوای آنها قرعه است، و احوط آنها مصالحه می باشد. ولی اگر میت طلبکارهایی داشته باشد و نزد او مالی به عنوان مضاربه باشد و معلوم نباشد که آن عیناً مال فلانی است پس او نمونه طلبکارها است.

و هم چنین است حال، اگر جنس و مقدار مال معلوم باشد و بین اموالی از آن جنس که مال او یا دیگری است بدون امتزاج مشتبه شود پس اقوای در آن هم قرعه است، خصوصاً وقتی که جنس ها در خوبی و بدی مختلف باشند. و در صورتی که امتزاج حاصل شده باشد همه آنها

٥٧٨ ————— فيما لومات العامل وفق مال المضاربة في تركته
الامتزاج كان المجموع مشتركاً بين أربابه بالنسبة، ولو علم بعدم وجوده فيها و
احتمل أنه قد رده إلى مالكه أو تلف بتفريط منه أو بغيره فالظاهر أنه لم يحكم
على الميت بالضمان وكان الجميع لورثته، وكذا لو احتمل بقاؤه فيها، ولو علم
بأن مقداراً من مال المضاربة قد كان قبل موته داخلاً في هذه الأجناس الباقية
التي قد تركها ولم يعلم أنه هل بقي فيها أو رده إلى المالك أو تلف ففيه إشكال، و
ان كانت مورثية الأموال لا تخلو من قوة، والأحوط الإخراج منها مع عدم قاصر
في الورثة.

در موردی که اگر عامل بمیرد و مال مضاربه در اموالش باشد ۵۷۹

بین صاحبانشان به نسبت، مشترک می باشد. و (اما) اگر معلوم باشد که مال مضاربه در ترکه نیست و احتمال داده شود که به مالکش رد کرده باشد یا به خاطر کوتاهی او یا دیگری تلف شده باشد، ظاهر آن است که حکم به ضامن بودن میّت نمی شود، و همه، مال ورثه او می باشد. و هم چنین است اگر احتمال داده شود که آن مال در ترکه باقی است. و اگر معلوم باشد که مقداری از مال مضاربه قبل از مرگ او داخل در این جنسهای باقی مانده که فعلاً ترکه است بوده و معلوم نباشد که آیا در آنها باقی مانده یا به مالک رد کرده یا تلف شده است؟ در آن اشکال است، اگر چه به ارث برده شدن آن اموال خالی از قوت نیست، و احتیاط آن است که در صورت نبود قاصری (مثلاً صغیر) در بین ورثه، آن را از ترکه بیرون کنند (و به مالکش پردازند).

كتاب الشركة

وهي كون شيء واحد لاثنين أو أزيد، وهي إما في عين أو دين أو منفعة أو حق، و سببها قد يكون إرثاً وقد يكون عقداً ناقلاً كما إذا اشترى إثنان معاً مالاً أو استأجرا عيناً أو صولحاً عن حق، ولها سببان آخران يختصان بالشركة في الأعيان: أحدهما الحياة كما إذا اقتلع اثنان معاً شجرة مباحة أو اغترف ماءً مباحاً بآنية واحدة دفعة، وثانيهما الامتزاج كما إذا امتزج ماء أو خلّ من شخص بماء أو خل من شخص آخر سواء وقع قهراً أو عمداً واختياراً، ولها سبب آخر، وهو تشريك أحدهما الآخر في ماله، ويسمى بالتشريك، وهو غير الشركة العقدية بوجه.

مسألة ١ - الامتزاج قد يوجب الشركة الواقعية الحقيقية، وهو فيما إذا حصل خلط و امتزاج تام بين مائعين متجانسين كالماء بالماء والدهن بالدهن بل وغير متجانسين كدهن اللوز بدهن الجوز مثلاً رافع للامتياز عرفاً بحسب الواقع وإن لم يكن عقلاً كذلك، وأما خلط الجامدات الناعمة بعضها ببعض كالأدقة ففي كونه موجباً للشركة الواقعية تأمل وإشكال، ولا يبعد كونها ظاهرية، وقد يوجب الشركة الظاهرية الحكمة، وهي مثل خلط الحنطة بالحنطة والشعير

کتاب شرکت

و شرکت عبارت است از این که یک چیز برای دو نفر یا بیشتر باشد. و آن یا در عین است یا دین، یا منفعت، یا حق. و سبب آن گاهی ارث می باشد و گاهی عقد انتقال دهنده، مثل وقتی که دو نفر با هم مالی را بخرند یا (باهم) عینی را اجاره کنند یا (باهم) برحق طرف مصالحه قرار گیرند. و برای شرکت دو سبب دیگر (هم) هست که اختصاص به شرکت در اعیان دارد: یکی از آنها حیات و به چنگ آوردن است؛ مثل وقتی که دو نفر با هم درخت میبای را از زمین بکنند، یا هر دو (باهم) با یک ظرف به یکدفعه از آب میبای بردارند. و دومی از آنها ممزوج شدن است؛ مانند این که آب یا سرکه شخصی با آب یا سرکه شخص دیگری ممزوج شود. چه این ممزوج شدن قهراً باشد یا عمداً یا اختیاراً. و برای شرکت سبب دیگری (هم) هست و آن این است که یکی از آنها دیگری را در مال خودش شریک نماید، و به نام تشریک نامیده می شود. و این از جهتی، غیر از شرکت عقدی می باشد.

مسئله ۱- امتزاج گاهی موجب شرکت واقعی حقیقی می شود، و آن در جایی است که اختلاط و امتزاج تامی بین دو مایعی که هم جنس باشد به وجود آید؛ مانند: (مخلوط شدن) آب با آب و روغن با روغن، بلکه هم جنس هم نباشند مانند: روغن بادام با روغن گردو مثلاً که این امتزاج عرفاً به حسب واقع جدایی آنها را از بین ببرد اگر چه عقلاً چنین نباشد. و اما مخلوط شدن بعضی از چیزهای جامد نرم با بعضی دیگر، مانند آردها، پس در این که موجب شرکت واقعی باشد، تأمل و اشکال است و بعید نیست که شرکت ظاهری باشد. و گاهی (امتزاج) موجب شرکت ظاهری حکمی (که حکم شرکت واقعی را دارد) می شود و آن مانند اختلاط گندم با گندم و جو با جو است.

٥٨٢ _____ في عدم جواز تصرف أحد الشريكين في مال الآخر إلا برضاه بالشعير، و منها خلط ذوات الحيات الصغيرة بمجانسها على الأقوى كالخشخاش بالخشخاش والدخن والسمسم بمثلها و جنسهما، و أما مع الخلط بغير جنسهما فالظاهر عدم الشركة، فيتخلص بالصلح و نحوه، كما أن الأحوط التخلص بالصلح و نحوه في خلط الجوز بالجوز واللوز باللوز وكذا الدراهم والدنانير المتماثلة إذا اختلط بعضها ببعض على نحو يرفع الامتياز، ولا تتحقق الشركة لا واقعاً ولا ظاهراً بخلط القيميات بعضها ببعض، كما لو اختلط الثياب بعضها ببعض مع تقارب الصفات والأغنام بالأغنام و نحوه ذلك، فالعلاج فيها التصالح أو القرعة.

مسألة ٢ - لا يجوز لبعض الشركاء التصرف في المال المشترك إلا برضى الباقين، بل لو أذن أحد الشريكين لشريكه في التصرف جاز للمأذون دون الآذن إلا باذن صاحبه، و يجب على المأذون أن يقتصر على المقدار المأذون فيه كماً و كيفاً، نعم الآذن في الشيء إذن في لوازمه عند الإطلاق، والموارد مختلفة لا بد من لحاظها، فربما يكون إذنه له في سكنى الدار لازمه إسكان أهله و عياله و أطفاله، بل و تردد أصدقائه و نزول ضيوفه بالمقدار المعتاد، فيجوز ذلك كله إلا أن يمنع عنه كلاً أو بعضاً فيتبع.

مسألة ٣ - كما تطلق الشركة على المعنى المتقدم وهو كون شيء واحد لإثنين أو أزيد تطلق أيضاً على معنى آخر، وهو العقد الواقع بين إثنين أو أزيد على المعاملة بمال مشترك بينهم، و تسمى الشركة العقدية والاكتسابية وثمرته جواز تصرف الشريكين فيما اشتركا فيه بالتكسب به وكون الربح والخسران بينهما على نسبة مالهما، وهي عتد يحتاج إلى إيجاب و قبول، و يكفي قولهما اشتركنا، أو قول أحدهما ذلك مع قبول الآخر، ولا يبعد جريان المعاطاة فيها بأن خلط المالين بقصد اشتراكهما في الاكتساب والمعاملة به.

مسألة ٤ - يعتبر في الشركة العقدية كل ما اعتبر في العقود المالية من البلوغ والعقل والقصد والاختيار و عدم الحجر لفلس أو سفه.

و از این قبیل است اختلاط حبوبات دانه ریز با هم جنس خودش بنابر اقوی؛ مانند. خشخاش با خشخاش، و ارزن و کنجد به مثل و جنسشان. و اما در صورت اختلاط با غیر جنسشان ظاهر آن است که شرکت نمی باشد؛ پس با صلح و مانند آن تخلص پیدا می شود، کما این که احتیاط آن است که در مورد اختلاط گردو به گردو، و بادام به بادام به صلح و مانند آن تخلص پیدا شود. و هم چنین است درهمها و دینارهای مثل هم در صورتی که بعضی آنها با بعضی دیگر طوری مخلوط شود که امتیاز آنها را از میان بردارد. و با مخلوط شدن بعضی از قیمی ها با بعضی دیگر، نه در واقع و نه در ظاهر شرکت تحقق پیدا نمی کند، مانند این که اگر لباسهای شبیه هم، بعضش با بعض دیگر اختلاط پیدا کنند، و گوسفندها با گوسفندها، و مانند اینها؛ پس علاج در اینها مصالحه یا قرعه است.

مسأله ۲- برای بعضی از شرکاء تصرف در مال مشترک جز با رضایت بقیه جایز نیست، بلکه اگر یکی از دو شریک به شریکش اذن در تصرف بدهد، برای شریکی که به او اذن داده شده جائز است تصرف کند ولی اذن دهنده بدون اذن شریکش نمی تواند تصرف کند. و بر مأذون واجب است که از نظر مقدار و کیفیت، اکثفا به مقداری که اذن داده شده نماید. البته در صورت مطلق بودن اذن، اذن در چیزی اذن در لوازم آن می باشد و موارد مختلف است که باید ملاحظه آنها بشود، پس چه بسا اذن او در سکونت خانه لازمه اش سکونت دادن اهل و عیال و بچه هایش باشد، بلکه و (لازمه اش) رفت و آمد دوستانش و آمدن میهمانهایش بقدر معمول (باشد)؛ پس همه اینها جائز است مگر این که همه یا بعضی را منع کند که (از منع کردن او) تبعیت می شود.

مسأله ۳- کما این که شرکت به معنای گذشته اطلاق می شود، که عبارت بود از اینکه یک چیز برای دو نفر یا بیشتر باشد، هم چنین بر معنای دیگری هم اطلاق می شود، و آن عبارت است از عقدی که بین دو نفر یا بیشتر واقع می شود که با مال مشترک بین آنها معامله و دادوستد انجام شود و بنام شرکت عقدی و اکتسابی نامیده می شود و ثمره اش این است که تصرف هر دو شریک، در آنچه شریک هستند به کسب کردن و دادوستد با آن، جائز است، و سود و زیان بین آنها به نسبت مالشان می باشد، و آن عقدی است که احتیاج به ایجاب و قبول دارد. و (در ایجاب و قبول آن) کفایت می کند که هر دو بگویند: «شریک شدیم»، یا یکی از آنها آن را بگوید: «دیگری قبول کند». و بعید نیست که معاطات در آن جاری شود به این که هر دو مال را به قصد اشتراک در کسب کردن و دادوستد با آن، مخلوط کنند.

مسأله ۴- هر آنچه در عقود مالی، از بلوغ و عقل و قصد و اختیار و محجور نبودن بخاطر بی پولی و سفاهت، معتبر است، در شرکت عقدی هم اعتبار دارد.

٥٨٤ ————— في عدم جواز تصرف أحد الشريكين في مال الآخر الآخر أبرضاه

مسألة ٥ - لا تصح الشركة العقدية إلا في الأموال نقوداً كانت أو عروضاً، و تسمى تلك : شركة العنان، ولا تصح في الأعمال، وهي المسماة بشركة الأبدان، بأن أوقع العقد إثنان على أن تكون أجرة عمل بكل منهما مشتركاً بينهما سواء اتفقا في العمل كالحياطين أو اختلفا كالحياطين مع النساخ، و من ذلك معاقدة شخصين على أن كل ما يحصل كل منهما بالحيازة من الحطب مثلاً يكون مشتركاً بينهما، فلا تتحقق الشركة بذلك ، بل يختص كل منهما بأجرته و بما حازه، نعم لو صالح أحدهما الآخر بنصف منفعته إلى مدة كسنة أو سنتين على نصف منفعة الآخر إلى تلك المدة و قبل الآخر صح، واشترك كل منهما فيما يحصله الآخر في تلك المدة بالأجر والحيازة، و كذا لو صالح أحدهما الآخر عن نصف منفعته إلى مدة بعوض معين كدينار مثلاً و صالحه الآخر أيضاً نصف منفعته في تلك المدة بذلك العوض، ولا تصح أيضاً شركة الوجوه، وأشهر معانيها على المحكي أن يوقع العقد إثنان و جيهان عند الناس لا مال لهما على أن يبتاع كل منهما في ذمته إلى أجل و يكون ذلك بينهما، فيبيعانه و يؤديان الثمن و يكون ما حصل من الربح بينهما، ولو أرادا حصول هذه النتيجة بوجه مشروع و كل منهما الآخر في أن يشاركه فيما اشتراه بأن يشتري لهما و في ذمتها، فيكون حينئذ الربح والخسران بينهما، ولا تصح أيضاً شركة المفاوضة، و هي أن يعقد إثنان على أن يكون كل ما يحصل لكل منهما من ربح تجارة أو فائدة زراعة أو اكتساب أو إرث أو وصية أو غير ذلك شاركه فيه الآخر، و كذا كل غرامة و خسارة ترد على أحدهما تكون عليها، فانحصرت الشركة العقدية الصحيحة بشركة العنان.

مسألة ٦ - لو أجر إثنان نفسها بعقد واحد لعمل واحد بأجرة معينة كانت الأجرة مشتركة بينهما، و كذا لو حاز إثنان معاً مباحاً، كما لو اقتلعا معاً شجرة أو اغترفاهما دفعة بآنية واحدة كان ما حازاه مشتركاً بينهما، وليس ذلك من شركة الأبدان حتى تكون باطلة، و تقسم الأجرة و ما حازاه بنسبة عملهما، ولو لم تعلم

مسئله ۵- شرکت عقدی جز در اموال صحیح نیست، چه (اموال) نقد باشند یا جنس. و بنام «شرکت عنان» نامیده می شود. و (شرکت) در کار صحیح نیست، که به «شرکت ابدان» نام گذاری شده است، به این که دو نفر عقد را واقع سازند که مزد کار هر کدام از آنها بینشان مشترک باشد، چه اینکه در عمل متفق باشند مانند دو خیاط، یا مختلف باشند مانند خیاط با بافنده.

و از این قبیل است قرارداد بستن دو نفر براین که هر چه را هریک از آنها به حیازت تحصیل می کند - مثلاً از هیزم - بین آنها مشترک باشد، پس شرکت با آن محقق نمی شود. بلکه هر کدام از آنها مزدش و آنچه را حیازت کرده به خودش اختصاص دارد. ولی اگر یکی از آنها با دیگری مصالحه کند که نصف منفعتش تا مدتی مثلاً یک سال یا دو سال در برابر نصف منفعت دیگری تا همان مدت باشد و دیگری قبول کند، صحیح است، و هر کدام از آنها در آنچه دیگری در آن مدت، از طریق مزد و حیازت، تحصیل می کند، شریک می باشد. و هم چنین است اگر یکی از آنها با دیگری مصالحه کند که نصف منفعتش تا مدتی در مقابل عوض معینی مانند یک دینار مثلاً باشد و دیگری هم با وی مصالحه کند که نصف منفعتش در آن مدت در برابر آن عوض باشد. و نیز شرکت وجوه، صحیح نیست، و مشهورترین معانی شرکت وجوه بنابر آنچه حکایت شده آن است که «دو نفر که در میان مردم آبرومندند و مال ندارند عقدی واقع سازند براین که هر کدامشان به ذمه خودش تا سر رسیدی چیزی بخرد و آن چیز خریداری شده بین آنها باشد پس آن را بفروشند و ثمن را پرداخت کنند و سودی که حاصل شده میان آنها باشد».

و اگر بخواهند که این نتیجه از راه مشروعی حاصل شود باید هر کدام از اینها دیگری را وکیل کند تا در آنچه که می خرد او را شریک سازد به این ترتیب که برای هر دو و به ذمه هر دو بخرد، که در این هنگام سود و زیان بین آنها خواهد بود. و نیز شرکت مفاوضه صحیح نیست و آن عبارت است از این که «دو نفر عقد ببندند که هر چه برای هریک از آنها از سود تجارت یا فائده زراعت یا کسب یا ارث یا وصیت یا غیر اینها می رسد دیگری هم در آن با او شریک باشد، و هم چنین هر غرامت و خسارتی که بر یکی از آنها وارد می شود بر هر دو باشد». پس شرکت عقدی صحیح منحصر به «شرکت عنان» می باشد.

مسئله ۶- اگر دو نفر با یک عقد برای یک عمل در مقابل اجرت معینی خود را اجیر نمایند این اجرت بین آنها مشترک می باشد. و هم چنین است اگر دو نفر با هم مباحی را حیازت کنند؛ مانند اینکه دو نفری با هم درختی را بکنند یا با یک ظرف به یکدفعه آبی را بردارند که آنچه را که حیازت کرده اند مشترک بین آنها است، و این از شرکت ابدان نیست تا باطل باشد. و اجرت و آنچه را حیازت کرده اند به نسبت کارشان تقسیم می شود، و اگر نسبت (کارشان)

النسبة فالأحوط التصالح.

مسألة ٧ - يشترط في عقد الشركة العنانية أن يكون رأس المال من الشريكين ممتزجاً امتزاجاً رافعاً للتمييز قبل العقد أو بعده، سواء كان المالان من النقود أم العروض، حصل به الشركة كالمبيعات أم لا، كالدراهم والدنانير، كانا مثليين أم قيميين، وفي الأجناس المختلفة التي لا يجري فيها المزج الراجع للتمييز لا بد من التوصل بأحد أسباب الشركة على الأحوط ولو كان المال مشتركاً كالمورث يجوز إيقاع العقد عليه، وفائدته الاذن في التجارة في مثله.

مسألة ٨ - لا يقتضي عقد الشركة ولا إطلاقه جواز تصرف كل من الشريكين في مال الآخر بالتكسب إلا إذا دلت قرينة حالية أو مقالية عليه كما إذا كانت الشركة حاصلة كالمورث فأوقعا العقد، ومع عدم الدلالة لا بد من إذن صاحب المال، ويتبع في الإطلاق والتقييد، وإذا اشترطا كون العمل من أحدهما أو من كليهما معاً فهو المتبع، هذا من حيث العامل، وأما من حيث العمل والتكسب فع إطلاق الاذن يجوز مطلقه مما يريان فيه المصلحة كالعامل في المضاربة، ولو عينا جهة خاصة كبيع الأغنام أو الطعام و شرائطها أو البزاة أو غير ذلك اقتصر عليه، ولا يتعدى إلى غيره.

مسألة ٩ - حيث إن كل واحد من الشريكين كالوكيل والعامل عن الآخر فإذا عقدا على الشركة في مطلق التكسب أو تكسب خاص يقتصر على المتعارف، فلا يجوز البيع بالنسيئة ولا السفر بالمال إلا مع التعارف، والموارد فيها مختلفة، وإلا مع الاذن الخاص، و جاز لهما كل ما تعارف من حيث الجنس المشتري والبائع والمشتري وأمثال ذلك، نعم لو عينا شيئاً لم يجز لهما المخالفة عنه إلا باذن الشريك، وإن تعدى عما عينا أو عن المتعارف ضمن الخسارة والتلف.

مسألة ١٠ - إطلاق الشركة يقتضي بسط الربح والخسران على الشريكين على نسبة مالهما، فإن تساوى تساوى فيهما، وإلا يتفاضلان حسب تفاوتته، من

معلوم نباشد احتیاط مصالحه است.

مسئله ۷- در عقد شرکت عنانی، شرط است که سرمایه هر دو شریک ممزوج باشد بطوری که امتیاز را برطرف کند، (چه) قبل از عقد (باشد) یا بعد از آن، چه هر دو مال نقد باشد یا جنس. (وچه) با آن امتراج شرکت حاصل شود مانند مایعات، یا نه، مثل درهم ها و دینارها، مثلی باشند یا قیمی.

و در جنسهای مختلفی که امتزاجی که بر طرف کنند امتیازات، در آنها جاری نمی شود، حتماً باید بنا بر احتیاط، به یکی از اسباب شرکت متوسل شوند، و اگر مال مشترک باشد مانند ارث، واقع ساختن عقد بر آن جائز است، و فائده اش در مثل آن اذن به تجارت (با آن) است.

مسئله ۸- نه خود عقد شرکت و نه اطلاق آن اقتضا نمی کند که تصرف هر کدام از دو شریک در مال دیگری در قالب کسب کردن با آن جائز باشد، مگر این که قرینه حالیه یا مقالیه ای بر آن دلالت کند، مثل این که شرکت (در مال) حاصل باشد مانند ارثیه، و سپس عقد را واقع سازند؛ و در صورتی که چنین دلالتی نباشد باید صاحب مال، اذن بدهد. و از اذن او در اطلاق و تقیید، تبعیت شود، و هرگاه شرط کنند که کار از یکی از آنها یا از هر دو با هم باشد باید همان پیروی گردد.

این از جهت عامل. و اما از حیث عمل و کسب، پس اگر اذن مطلق باشد، مطلق کسب که مصلحت را در آن می بیند، مانند عامل در مضاربه، جائز است؛ و اگر (در کسب) جهت خاصی را معین کنند مانند فروش گوسفند یا گندم و جو، و خرید آنها، یا بزازی یا غیر آن، باید به آن اکتفا شود و به غیر آن تعدی نشود.

مسئله ۹- از آنجایی که هر کدام از دو شریک مانند وکیل و عامل از ناحیه دیگری است پس اگر در مطلق کسب یا کسب خاصی، عقد شرکتي بستند، باید (در مورد آن) به متعارف اکتفاء شود. پس فروش به صورت نسیه و مال را به سفر بردن جائز نیست مگر این که متعارف باشد. و موارد در اینها مختلف است، و مگر با اذن خاص (که اگر باشد جائز است) و برای هر کدام از آنها آنچه از حیث جنس خریداری شده و فروشنده و خریدار و مانند آن متعارف است جائز است.

ولی اگر چیزی را تعیین کنند، مخالفت با آن برایشان جائز نیست مگر با اذن شریک؛ و اگر از آنچه تعیین کرده اند، یا از متعارف، تجاوز نمایند، ضامن خسارت و تلف می باشد.

مسئله ۱۰- اطلاق شرکت اقتضا دارد که سود و زیان بر هر دو شریک به نسبت مالشان تقسیم شود، پس اگر مالها مساوی باشند در نفع و ضرر مساوی می باشند، و گرنه به حسب تفاوت مالشان متفاوت می شوند.

غير فرق بين ما كان العمل من أحدهما أو منهما مع التساوي فيه أو الاختلاف، ولو شرط التفاوت في الربح مع التساوي في المال أو تساويهما فيه مع التفاوت فيه فإن جعل الزيادة للعامل منها أو لمن كان عمله أزيد صح بلا إشكال، وإن جعلت لغير العامل أو لمن لم يكن عمله أزيد ففي صحة العقد والشرط معاً أو بطلانها أو صحة العقد دون الشرط أقوال أقواها أولها.

مسألة ١١ - العامل من الشريكين أمين، فلا يضمن التلف إلا مع التعدي أو التفريط، وإن ادعى التلف قبل قوله، وكذا لو ادعى الشريك عليه التعدي والتفريط وقد أنكره.

مسألة ١٢ - عقد الشركة جائز من الطرفين، فيجوز لكل منها فسخه فيفسخ، والظاهر بطلان أصل الشركة به فيما إذا تحققت بعقدها لا بالمزج ونحوه، كمزج اللوز باللوز، والجوز بالجوز، والدرهم والدينار بمثلها، ففي مثلها لو انفسخ العقد يرجع كل مال إلى صاحبه، فيتخلص فيه بالتصالح، وكذا يفسخ بعروض الموت والجنون والاعماء والحجر بالفلس أو السفه، ولا يبعد بقاء أصل الشركة في ذلك مطلقاً مع عدم جواز تصرف الشريك.

مسألة ١٣ - لو جعلاً للشركة أجلاً لم يلزم، فيجوز لكل منها الرجوع قبل انقضائه إلا إذا اشترط في ضمن عقد لازم عدم الرجوع، فيجب عليها الوفاء، بل وكذا في ضمن عقد جائز، فيجب الوفاء مادام العقد باقياً.

مسألة ١٤ - لو تبين بطلان عقد الشركة كانت المعاملات الواقعة قبله محكومة بالصحة إذا لم يكن إذنها متقيداً بالشركة إذا حصلت بالعقد أو بصحة عقدها في غيره، هذا إذا اتجر كل منها أو واحد منها مستقلاً وإلا فلا إشكال، وعلى الصحة لهما الربح وعليهما الخسران على نسبة المالكين، ولكل منها أجرة مثل عمله بالنسبة إلى حصة الآخر.

و بین این که کار از یکی باشد یا از هر دو، مساوی باشند در کار مختلف، فرقی نیست. و اگر با تساوی در مال، تفاوت در ربح، شرط شود، و یا با تفاوت در مال، تساوی در ربح (شرط شود)، پس اگر زیادی برای کارکن آنها یا برای کسی قرار داده شود که کارش زیاده است، بدون اشکال صحیح است و اگر زیادی برای غیرکارکن یا برای کسی قرار داده شود که عملش زیاده تر نیست، پس در صحیح بودن عقد و شرط با هم یا باطل بودن هر دو یا صحت عقد - نه شرط - چند قول است که اقوای آنها اولی آنها است.

مسئله ۱۱- آن کس از دو شریک که کار می کند امین است؛ پس ضامن تلف نیست مگر با زیاده روی یا کوتاهی.

و اگر ادعای تلف آن را بکنند قولش پذیرفته است. و هم چنین (قول وی پذیرفته) است اگر شریک ادعای زیاده روی و کوتاهی بر او داشته باشد و او آن را انکار کند.

مسئله ۱۲- عقد شرکت از هر دو طرف، جائز است؛ پس برای هر کدام از آنها جائز است فسخ نماید پس فسخ می شود.

و ظاهر آن است که اصل شرکت در جایی که با عقد شرکت محقق شود - نه با امتزاج و مانند آن - با فسخ باطل می شود مانند امتزاج با دام با دام و گردو با گردو و درهم و دینار با مثل خودشان پس در مانند اینها اگر عقد فسخ شود هر مالی به صاحبش بر می گردد، پس در مورد آن با مصالحه تخلص پیدا می شود. و هم چنین با پیش آمد مرگ و دیوانگی و بیهوشی، و محجور شدن به خاطر بی پولی یا سفاهت، (شرکت) فسخ می شود، و بعید نیست که اصل شریک بودن (در مال) در آن مطلقاً باقی بماند با اینکه تصرف شریک، جائز نباشد.

مسئله ۱۳- اگر برای شرکت، مدتی قرار دهند لازم نمی شود؛ پس برای هر یک از آن دو جائز است قبل از انقضای آن مدت رجوع نماید مگر این که در ضمن عقد لازمی شرط کنند که رجوع نکنند، پس بر آنها وفای (به آن) واجب است، بلکه و هم چنین است (اگر) در ضمن عقد جائزی (شرط کنند)، که وفای به شرط، مادامی که عقد باقی است واجب است.

مسئله ۱۴- اگر معلوم شود که عقد شرکت باطل بوده، معاملاتی که قبل از معلوم شدن، واقع شده محکوم به صحت است وقتی که اذن آنها در جایی که شرکت با عقد حاصل شده مقید به شرکت نباشد و یا در غیر آن مقید به صحت عقد شرکت (نباشد). این در صورتی است که هر کدام از آنها یا یکی از آنها مستقلاً، تجارت کند، و گرنه (اگر همراه هم تجارت کنند) اشکالی ندارد، و بنابر صحت معاملات، سود و زیان به نسبت مالشان مال آنها است، و هر کدام از آنها حق اجرت المثل کارش نسبت به حصه دیگری را دارد.

القول في القسمة

وهي تمييز حصص الشركاء بعضها عن بعض، بمعنى، جعل التعيين بعد ما لم تكن معينة بحسب الواقع، لا تمييز ما هو معين واقعاً ومشتبه ظاهراً، وليست ببيع ولا معاوضة، فلا يجري فيها خيار المجلس ولا خيار الحيوان المختصان بالبيع، ولا يدخل فيها الربا وإن عممناه لجميع المعاوضات.

مسألة ١ - لا بد في القسمة من تعديل السهام، وهو إما بحسب الأجزاء والكمية كيلاً أو وزناً أو عدداً أو مساحة، وتسمى قسمة إفران، وهي جارية في المثليات كالحبوب والأدهان والأخل والألبان وفي بعض القيميات المتساوية الأجزاء كطاقة واحدة من الأقمشة التي تساوت أجزاءؤها، وقطعة واحدة من أرض بسيطة تساوت أجزاءؤها، وإما بحسب القيمة والمالية كما في القيميات إذا تعددت كالأغنام والعقار والأشجار إذا ساوى بعضها مع بعض بحسب القيمة، كما إذا اشترك إثنان في ثلاثة أغنام قد ساوت قيمة أحدها مع إثنين منها، فيجعل الواحد سهماً وإثنين سهماً، وتسمى هذه قسمة التعديل، وإما بضم مقدار من المال مع بعض السهام ليعادل الآخر، كما إذا كان بين إثنين غنمان قيمة أحدهما خمسة دنانير والآخر أربعة فاذا ضم إلى الثاني نصف دينار تساوى مع الأول، وتسمى هذه قسمة الرد.

مسألة ٢ - الظاهر إمكان جريان قسمة الرد في جميع صور الشركة مما يمكن فيها التقسيم حتى فيما إذا كانت في جنس واحد من المثليات، بأن يقسم متفاضلاً ويضم إلى الناقص دراهم مثلاً تجبر نقصه ويساوي مع الزائد قيمة، وكذا إذا كانت في ثلاثة أغنام تساوي قيمة واحد منها مع الآخرين بأن يجعل غالي القيمة مع أحد الآخرين سهماً وضم إلى السهم الآخر ما يساويها قيمة وهكذا، وأما

گفتاری در مورد قسمت کردن

و آن عبارت است از جدا کردن حصه‌های شرکاء از همدیگر، به این معنی که بعد از آن که حصه‌ها به حسب واقع معین نبودند، تعیین گردند، نه (به معنای) جدا کردن چیزی که در واقع معین است ولی در ظاهر مشتبه شده است.

و قسمت کردن، بیع و معاوضه نیست پس در آن نه خیار مجلس و نه خیار حیوان - که اختصاص به بیع دارند - راه ندارد، و ربا در آن داخل نمی‌شود، اگر چه ربا را به همه معاوضه‌ها تعمیم بدهیم.

مسئله ۱ - در قسمت کردن باید سهم‌ها «تعدیل» و برابر شوند، و این برابری یا به حسب اجزاء و مقدار با پیمان یا وزن یا شماره یا مساحت است، و بنام قسمت افراز نامیده می‌شود، و آن در مثلی‌ها مانند حبوبات و روغن‌ها و سرکه‌ها و لبنیات و در بعضی از قیمی‌ها که مساوی الاجزاء می‌باشد مانند یک توپ از پارچه‌ای که اجزایش مساوی هم باشد و یک قطعه زمین ساده که اجزای آن با هم مساوی باشد، جاری می‌شود و یا به حسب ارزش و مالیت است، مانند قیمی‌ها در صورتی که متعدد باشند مثل گوسفندها و مزرعه‌ها و درختها در صورتی که برخی از آنها با برخی دیگر به حسب ارزش مساوی باشد مانند این که دو نفر در سه گوسفند شریک باشند که قیمت یکی از آنها با دوتای آنها مساوی باشد، پس آن یکی را یک سهم و دوتای دیگر را یک سهم (دیگر) قرار می‌دهند و این را «قسمت تعدیل» می‌نامند. و یا به ضمیمه کردن مقداری از مال با بعضی از سهم‌ها است تا برابر سهم دیگر شود، مانند این که میان دو نفر دو گوسفند (به شرکت) باشد که قیمت یکی از آنها پنج دینار و دیگری چهار دینار می‌باشد که اگر به دومی نیم دینار ضمیمه شود با اولی مساوی می‌شود و این را «قسمت رد» می‌نامند.

مسئله ۲ - ظاهر آن است که جریان قسمت رد در همه صورتهای شرکت، که تقسیم در آن ممکن است حتی در جایی که شرکت در یک جنس مثلی باشد، ممکن است، به این ترتیب که با داشتن اضافه تقسیم شود و به ناقص مثلاً چند درهم ضمیمه شود تا نقص آن را جبران کند و با آن زائد، از نظر قیمت مساوی شود. و هم چنین است اگر شرکت در سه گوسفندی باشد که قیمت یکی از آنها با دوتای دیگر مساوی است، به این ترتیب که گوسفند گران قیمت با یکی از آن دو گوسفند یک سهم قرار داده شود به سهم دیگر چیزی که قیمت آن را مساوی با آن دو گوسفند کند، ضمیمه شود؛ و هکذا و اما قسمت تعدیل گاهی در بعضی از صورتهای آمد مانند

قسمة التعديل فقد لا تتأق في بعض الصور كالمثال الأول، كما أن قسمة الافراز قد لا تتأق كالمثال الثاني، وقد تتأق الأقسام الثلاثة كما إذا اشترك إثنان في وزنة حنطة قيمتها عشرة دراهم و وزنة شعير قيمتها خمسة و وزنة حمص قيمتها خمسة عشر فاذا قسم كل منها بانفرادها كانت قسمة إفراز، وإن جعلت الحنطة مع الشعير سهماً و الحمص سهماً كانت قسمة تعديل، و إن جعل الحمص مع الشعير سهماً و الحنطة مع خمسة دراهم سهماً كانت قسمة الرد، ولا اشكال في صحة الجميع مع التراضي إلا قسمة الرد مع امكان غيرها، فان في صحتها اشكالا، بل الظاهر العدم، نعم لا بأس بالمصالحة المفيدة فائدتها.

مسألة ٣ - لا يعتبر في القسمة تعيين مقدار السهام بعد أن كانت معدلة، فلو كانت صبرة من حنطة مجهولة الوزن بين ثلاثة فجعلت ثلاثة أقسام معدلة بمكيال مجهول المقدار أو كانت بينهم عرصة أرض متساوية الأجزاء فقسمت ثلاثة أقسام معدلة بخشبة أو حبل لا يدري مقدار طولها صح.

مسألة ٤ - لو طلب أحد الشريكين القسمة بأحد أقسامها فان كانت قسمة رد أو كانت مستلزمة للضرر فللشريك الآخر الامتناع ولم يجبر عليها، وتسمى هذه قسمة تراض، و إن لم تكن قسمة رد ولا مستلزمة للضرر يجبر عليها الممتنع، و تسمى قسمة اجبار، فان كان المال لا يمكن فيه الاقسمة الافراز أو التعديل فلا اشكال، و أما فيما أمكن كليهما فان طلب قسمة الافراز يجبر الممتنع بخلاف ما اذا طلب قسمة التعديل، فاذا كانا شريكين في أنواع متساوية الأجزاء كحنطة و شعير و تمر و زبيب فطلب أحدهما قسمة كل نوع بانفراده قسمة افراز أجبر الممتنع، و إن طلب قسمة تعديل بحسب القيمة لم يجبر، و كذا اذا كانت بينهما قطعاً أرض أو داران أو دكانان فيجبر الممتنع عن قسمة كل منها على حدة، ولا يجبر على قسمة التعديل، نعم لو كانت قسمتها منفردة مستلزمة للضرر دون قسمتها بالتعديل أجبر الممتنع على الثانية دون الأولى.

مثال اول، کما این که قسمت افراز گاهی (در بعضی از موارد) نمی آید مانند مثال دوم؛ و گاهی هر سه قسم می آید مانند این که دو نفر در یک وزنه گندم که قیمت آن ده درهم است و یک وزنه جو که قیمت آن پنج (درهم) است و یک وزنه نخود که قیمت آن پانزده (درهم) می باشد شریک باشند پس اگر هر کدام جداگانه تقسیم شود، قسمت افراز است، و اگر گندم را با جو یک سهم و نخود را سهم دیگر قرار دهند، قسمت تعدیل می شود، و اگر نخود با جو یک سهم و گندم با پنج درهم، سهم دیگر قرار داده شود قسمت رد می باشد. و اشکالی در صحیح بودن همه اینها، در صورت رضایت نیست مگر قسمت رد، در صورتی که غیر آن ممکن باشد؛ که همانا در صحت آن اشکال است بلکه ظاهر آن است که صحیح نیست، البته مصالحه ای که فائده قسمت رد را داشته باشد، اشکالی ندارد.

مسئله ۳- در قسمت کردن، بعد از آنکه سهم ها برابر باشند، تعیین مقدار سهم ها معتبر نیست؛ پس اگر انباشته ای از گندم که وزنش معلوم نیست بین سه نفر مشترک باشد و با پیمانیه ای که مقادارش مجهول است، سه سهم برابر شود. یا قطعه ای از زمین که همه قسمت هایش مساوی است با چوب یا ریسمان بطور برابر سه قسمت شود و ندانند که طول چوب و ریسمان چقدر است، صحیح می باشد.

مسئله ۴- اگر یکی از دو شریک درخواست کند که با یکی از قسمت ها، تقسیم نمایند، پس اگر قسمت رد باشد یا مستلزم ضرر باشد شریک دیگر حق دارد از تقسیم خودداری کند و به آن اجبار نمی شود و این را «قسمت تراضی» می گویند. و اگر نه قسمت رد و نه مستلزم ضرر باشد، ممتنع مجبور به تقسیم می شود و این را «قسمت اجبار» می گویند. پس اگر بجز قسمت افراز یا تعدیل در مال ممکن نیست، که اشکالی نیست، و اما در جایی که هر دوی آن ها ممکن است پس اگر خواستار قسمت افراز باشد، ممتنع مجبور (به آن) می شود برخلاف جایی که قسمت تعدیل را درخواست نماید. بنابر این وقتی دو شریک در چند نوع متساوی الاجزاء شریک باشند، مانند گندم و جو و خرما و کشمش آنگاه یکی از آنها درخواست کند که هر نوعی از آنها جداگانه به قسمت افراز، تقسیم شود، شریک دیگر که امتناع کرد مجبور به آن می شود. ولی اگر خواهان قسمت تعدیل به حسب قیمت باشد (دیگری) به آن مجبور نمی شود. و هم چنین است اگر بین آنها دو قطعه زمین یا دو خانه یا دو دکان باشد پس کسی را که از تقسیم هریک از آنها بطور جداگانه امتناع دارد، مجبور می کنند، و (لیکن) بر قسمت تعدیل مجبور نمی شود.

ولی اگر تقسیم جداگانه آنها موجب ضرر باشد - نه قسمت تعدیل آن ها - ممتنع را بر دومی (قسمت تعدیل) اجبار می کنند نه بر اولی (قسمت افراز).

مسألة ٥ - لو اشترك اثنان في دار ذات علو وسفل و أمكن قسمتها افرازاً بأن يصل الى كل بمقدار حصته منها، وقسمتها على نحو يحصل لكل منها حصة من العلو والسفل بالتعديل، وقسمتها على نحو يحصل لأحدهما العلو وللآخر السفل، فان طلب أحد الشريكين النحو الأول ولم يستلزم الضرر يجبر الآخر، ولا يجبر لو طلب أحد النحويين الآخرين، هذا مع امكان الأول وعدم استلزام الضرر، والا ففي النحويين الآخرين يقدم الأول منها، ويجبر الآخر لو امتنع بخلاف الثاني، نعم لو انحصر الأمر فيه يجبر اذا لم يستلزم الضرر ولا الرد، والا لم يجبر كما مر، وما ذكرناه جار في أمثال المقام.

مسألة ٦ - لو كانت دار ذات بيوت أو خان ذات حجر بين جماعة و طلب بعض الشركاء القسمة أجبر الباقيون الا اذا استلزم الضرر من جهة ضيقهما و كثرة الشركاء.

مسألة ٧ - لو كان بينها بستان مشتمل على نخيل و أشجار فقسمة بأشجاره و نخيله بالتعديل قسمة إجبار، بخلاف قسمة كل من الأرض والأشجار على حدة، فانها قسمة تراض لا يجبر عليها الممتنع.

مسألة ٨ - لو كانت بينها أرض مزروعة يجوز قسمة كل من الأرض والزرع قصيلاً كان أو سنبلأً على حدة، وتكون قسمة إجبار، و أما قسمتها معاً فهي قسمة تراض لا يجبر الممتنع عليها إلا إذا انحصرت القسمة الخالية عن الضرر فيها فيجبر عليها، هذا إذا كان قصيلاً أو سنبلأً، و أما إذا كان حباً مدفوناً أو مخضراً في الجملة ولم يكمل نباته فلا إشكال في قسمة الأرض وحدها و بقاء الزرع على إشاعته، والأحوط إفراز الزرع بالمصالحة و أما قسمة الأرض بزرعها بحيث يجعل من توابعها فحل إشكال.

مسألة ٩ - لو كانت بينهم دكاكين متعددة متجاورة أو منفصلة فان أمكن قسمة كل منها بانفراده و طلبها بعض الشركاء و طلب بعضهم قسمة تعديل

مسئله ۵- اگر دو نفر در خانه ای که دارای طبقه بالا و پائین است شریک باشند و (هم) تقسیم آن به نحو افراز، به این که به هر کدام از آنان به مقدار حصه اش از هر دو طبقه برسد، و (هم) تقسیم آن بطوری که برای هر کدام آنها حصه ای از طبقه بالا و پائین با تعدیل برسد و (هم) تقسیم آن بطوری که برای یکی از آنها طبقه بالا و برای دیگری طبقه پایین باشد، ممکن باشد، پس اگر یکی از شریک ها خواستار طرز اول تقسیم باشد و مستلزم ضرر نباشد، دیگری مجبور به آن می گردد، و اگر یکی از دو طرز دیگر را مطالبه کند (دیگری) مجبور به آن نمی شود؛ این در صورتی است که طرز اول ممکن باشد و موجب ضرر نباشد، وگرنه در دو طرز دیگر، اولی آنها مقدم می شود، و شریک دیگر اگر امتناع کند مجبور (به آن) می شود برخلاف طرز دوم. ولی اگر کار تقسیم منحصر به آن باشد در صورتی که نه مستلزم ضرر و نه رد نباشد مجبور به آن می شود و گرنه مجبور نمی شود؛ کما این که گذشت. و آنچه را ذکر کردیم در امثال این مقام (نیز) جاری می شود.

مسئله ۶- اگر خانه ای که دارای چندین اطاق است، یا کاروانسرای که دارای چندین حجره است که بین عده ای (شرکت) باشد و بعضی از شرکاء مطالبه تقسیم نمایند، بقیه مجبور (به آن) می شوند مگر این که از جهت تنگی آنها و زیاد بودن شرکاء، مستلزم ضرر باشد.

مسئله ۷- اگر بین دو نفر باغی باشد که دارای درختهای خرما و درختهای دیگر است، تقسیم کردن آن با درختها و نخیلش به قسمت تعدیل، قسمت اجبار است، بخلاف تقسیم جداگانه هر یک از زمین و درختها؛ که همانا قسمت آنها قسمت تراضی می باشد که ممتنع بر آن مجبور نمی شود.

مسئله ۸- اگر زمین زراعت شده ای میان دو نفر مشترک باشد تقسیم نمودن هر یک از زمین و زراعت را جداگانه جایز است، چه سبز و قصیل باشد یا خوشه دار، و این تقسیم قسمت اجبار می باشد. و اما تقسیم هر دوی آنها باهم، قسمت تراضی می باشد، که ممتنع بر آن مجبور نمی شود مگر این که تقسیم بدون ضرر منحصر در آن باشد که در این صورت مجبور به آن می شود و این در صورتی است که سبزی یا خوشه دار باشد. و اما اگر دانه زیر خاک باشد یا مختصراً سبز شده و گیاه آن کامل نشده باشد، پس اشکالی در تقسیم نمودن زمین به تنهایی و باقی ماندن زراعت بر حالت مشاع بودنش، نیست و احتیاط آن است که با مصالحه زراعت را بطور افراز تقسیم نمایند، و اما تقسیم کردن زمین را با کشتش بطوری که کشت از ملحقات آن قرار داده شود محل اشکال است.

مسئله ۹- اگر چند دکان مجاور هم یا با فاصله، مشترک بین چند نفر باشد پس اگر تقسیم هر یک از آنها به تنهایی ممکن باشد و بعضی از شرکاء خواستار آن باشد و بعضی دیگر درخواست قسمت تعدیل بنماید تا حصه هر یک، در یک دکان تمام یا بیشتر متعین شود خواسته شریک

لكي تتعين حصة كل منهم في دكان تام أو أزيد يقدم ما طلبه الاول و يجبر عليها الآخر إلا إذا انحصرت القسمة الحالية عن الضرر بالنحو الثاني فيجبر الأول.

مسألة ١٠ - لو كان بينهما حمام وشبهه مما لا يقبل القسمة الحالية عن الضرر لم يجبر المتنع، نعم لو كان كبيراً بحيث يقبل الانتفاع بصفة الحمامية من دون ضرر ولو باحداث مستوقد أو بئر أخرى فالأقرب الاجبار.

مسألة ١١ - لو كان لأحد الشريكين عشر من دار مثلاً وهو لا يصلح للسكنى ويتضرر هو بالقسمة دون الشريك الآخر فلو طلب القسمة لغرض يجبر شريكه، ولم يجبر هو لو طلبها الآخر.

مسألة ١٢ - يكفي في الضرر المانع عن الاجبار حدوث نقصان في العين أو القيمة بسبب القسمة بما لا يتسامح فيه في العادة وإن لم يسقط المال عن قابلية الانتفاع بالمرة.

مسألة ١٣ - لا بد في القسمة من تعديل السهام ثم القرعة، أما كيفية التعديل فان كانت حصص الشركاء متساوية كما إذا كانوا اثنين ولكل منها النصف أو ثلاثة ولكل منهم الثلث وهكذا يعدل السهام بعدد الرؤوس ويعلم كل سهم بعلامة تميزه عن غيره، فإذا كانت قطعة أرض متساوية الأجزاء بين ثلاثة مثلاً تجعل ثلاث قطع متساوية مساحة، ويميز بينها بميز كالأولى لإحداها، والثانية للآخرى، والثالثة للثالثة، وإذا كانت دار مشتملة على بيوت بين أربعة مثلاً تجعل أربعة أجزاء متساوية بحسب القيمة إن لم يمكن قسمة افراز الا بالضرر، و تميز كل منها بميز كالقطعة الشرقية والغربية والشمالية والجنوبية المحدودات بخدود كذائية، وإن كانت الحصص متفاوتة كما اذا كان المال بين ثلاثة سدس لعمرو و ثلث لزيد ونصف لبكر تجعل السهام على أقل الحصص، ففي المثال تجعل السهام ستة معلمة كل منها بعلامة كما مر.

اول، مقدم است و دیگری مجبور به آن می گردد؛ مگر این که تقسیم بدون ضرر، منحصر به طرز دوم باشد که در این صورت، شریک اولی مجبور به آن می شود.

مسئله ۱۰- اگر بین دو نفر حمام و مانند آن از چیزهایی که قابل تقسیم بدون ضرر نمی باشد، مشترک باشد، ممتنع مجبور (به تقسیم) نمی شود.

ولی اگر بزرگ باشد بطوری که (بعد از تقسیم) بشود به عنوان حمام از آن استفاده کرد بدون آن که ضرری باشد ولو به این که موتور خانه ای یا چاه دیگری احداث شود، اقرب آن است که اجبار شود.

مسئله ۱۱- اگر برای یکی از دو شریک یک دهم خانه ای مثلاً باشد، و آن برای سکونت، صلاحیت نداشته و با تقسیم به او ضرر می رسد- نه به شریک دیگر- پس اگر او برای غرضی تقاضای قسمت نماید، شریک او مجبور می شود، ولی اگر شریک دیگر تقسیم آن را خواستار شود، او مجبور به آن نمی شود.

مسئله ۱۲- در ضرری که مانع از اجبار می شود پیداشدن نقصانی درعین یا قیمت، به سبب تقسیم به مقداری که عادتاً در آن مسامحه نمی شود، کفایت می کند، اگر چه مال به طور کلی از قابلیت استفاده بردن ساقط نشود.

مسئله ۱۳- در قسمت کردن باید سهم ها برابر سپس قرعه انداخته شود. اما کیفیت برابر کردن (سهم ها): پس اگر حصه های شرکا مساوی باشد، مانند این که دو نفر باشند و برای هر کدام نصف باشد، یا سه نفر و برای هر یک از آنها ثلث باشد، و هم چنین، سهم ها به تعداد افراد برابر می شود و هر سهمی با علامتی که آن را از دیگری جدا کند علامت گذاری می گردد. پس اگر قطعه زمینی متساوی الاجزاء مثلاً میان سه نفر باشد، سه قطعه می شود که مساحت هر سه مساوی باشد، و با علامتی مشخص می شوند، مثلاً (شماره) اول برای یکی از آنها، و دوم برای دیگری، و سوم برای سومی. و اگر خانه ای باشد که دارای چند اطاق و بین چهار نفر مثلاً (مشترک) باشد، در صورتی که قسمت افراز جز با ضرر امکان نداشته باشد چهار قسمت تقسیم می شود، بطوری که قیمت همه قسمت ها مساوی باشد؛ و هر کدام از قسمت ها با علامتی جدا می شود مانند قطعه شرقی، و غربی، و شمالی، و جنوبی، که با این چنین حدودی محدود می باشند.

و اگر حصه ها متفاوت باشد مانند این که مال بین سه نفر (مشترک) باشد (بطوری که یک ششم برای عمرو و یک سوم برای زید و نصف برای بکر باشد، سهم ها براساس کمترین حصه ها قرار داده می شود. پس در مثال، سهم ها را شش سهم می کنند که هر کدام از آنها با علامتی علامت گذاری می شود؛ همانگونه که گذشت.

و أما كيفية القرعة في الأول و هو ما كانت الحصص متساوية تؤخذ رقاع بعدد رؤوس الشركاء، رقعتان اذا كانوا اثنين، وثلاث اذا كانوا ثلاثة وهكذا، و يتخير بين أن يكتب عليها أسماء الشركاء على احداها زيد و أخرى عمرو مثلاً أو أسماء السهام على احداها أول و على الأخرى ثاني و هكذا، ثم تشوش و تستر و يؤمر من لم يشاهدها فيخرج واحدة واحدة، فان كتب عليها اسم الشركاء يعين سهم كالأول، و تخرج رقعة باسم هذا السهم قاصدين أن يكون لكل من خرج اسمه، فكل من خرج اسمه يكون له، ثم يعين السهم الآخر و تخرج رقعة أخرى لذلك السهم، فن خرج اسمه فهو له و هكذا، و ان كتب عليها اسم السهام يعين أحد الشركاء و تخرج رقعة، فكل سهم خرج اسمه فهو له، ثم تخرج أخرى لشخص آخر و هكذا.

و في الثاني - و هو ما كانت الحصص متفاوتة كالمثال المتقدم الذي قد تقدم أنه تجعل السهام على أقل الحصص و هو السدس - يتعين فيه أن تؤخذ الرقاع بعدد الرؤوس يكتب مثلاً على احداها زيد و على الأخرى عمرو و على الثالثة بكرو تستر كما مر، و يقصد أن كل من خرج اسمه على سهم كان له ذلك مع ما يليه بما يكمل تمام حصته، ثم تخرج احداها على السهم الأول، فان كان عليها اسم صاحب السدس تعين له، ثم تخرج أخرى على السهم الثاني، فان كان عليها اسم صاحب الثلث كان الثاني والثالث له، و يبقى الرابع والخامس والسادس لصاحب النصف، ولا يحتاج إلى إخراج الثالثة، و إن كان عليها اسم صاحب النصف كان له الثاني و الثالث والرابع، و يبقى الباقي لصاحب الثلث، و إن كان ما خرج على السهم الأول اسم صاحب الثلث كان الأول والثاني له، ثم تخرج أخرى على السهم الثالث، فان خرج اسم صاحب السدس فهو له، و تبقى الثلاثة الأخيرة لصاحب النصف، و إن خرج اسم صاحب النصف كان الثالث والرابع والخامس له، و يبقى السادس لصاحب السدس، و قس على ذلك غيره.

و اما کیفیت قرعه؛ پس در صورت اول و آن موردی است که حصه‌ها مساوی باشد. به تعداد شرکاء تکه‌های کاغذ گرفته می‌شود اگر دو نفر باشند دو تکه کاغذ، و اگر سه نفر باشند سه‌تا، و هکذا. و مخیر است که اسامی شرکا را در آنها بنویسد، مثلاً بر یکی از آنها زید، و بر دیگری عمرو، و یا اسامی سهم‌ها را (بر آنها بنویسد)؛ بر یکی از آنها اولی، و بر دیگری دومی، و هکذا.

سپس بهم زده و پوشیده می‌شوند و (آنگاه) به کسی که آنها را ندیده دستور داده می‌شود که یک یک بیرون بیاورد. پس اگر اسامی شرکاء بر آنها نوشته شده، سهمی معین می‌شود، مانند اول، و تکه کاغذی (از آنها) به اسم آن سهم در آورده می‌شود و قصدشان این است که (آن سهم) مال آن کسی باشد که نام او در بیاید، پس هر کسی که نامش در آمد، این سهم مال او می‌باشد، سپس سهم دیگری معین می‌شود و کاغذ دیگری (از آنها) برای این سهم بیرون آورده می‌شود. پس کسی که نامش بیرون بیاید مال او می‌شود و هکذا. و اگر نام سهم‌ها بر آنها نوشته شده است یکی از شرکاء معین می‌شود و کاغذی (از آنها) بیرون آورده می‌شود. پس هر سهمی که نام آن در آمد، آن سهم مال آن شریک می‌شود، سپس یکی دیگر از سهم‌ها برای شخص دیگر در آورده می‌شود و هکذا.

و (اما کیفیت قرعه) در صورت دوم - و آن موردی است که حصه‌ها متفاوت باشد، مانند مثال گذشته‌ای که گذشت که سهم‌ها بر اساس کمترین حصه‌ها یعنی یک ششم قرار داده می‌شود. راه منحصر این است که چند قطعه کاغذ به تعداد شرکاء گرفته که مثلاً بر یکی از آنها زید، و بر دیگری عمرو، و بر سومی بکر نوشته می‌شود، و همانگونه که گذشت پوشانده می‌شود، و قصد می‌شود هر کسی که اسمش روی سهمی در آمد این سهم با آنچه که بعد از آن سهم گذاشته شده تا آنکه حصه او را تکمیل کند مال او باشد. سپس یکی از آنها روی سهم اول بیرون آورده می‌شود پس اگر اسم صاحب سدس روی آن کاغذ بود همان سهم برای او متعین می‌شود، سپس قطعه دیگری روی سهم دوم در آورده می‌شود، پس اگر نام صاحب ثلث روی آن بود سهم دوم و سوم مال او می‌باشد. و سهم چهارم و پنجم و ششم برای صاحب نصف باقی می‌ماند، و احتیاج به بیرون آوردن قطعه سوم نیست. و اگر بر آن قطعه (دومی) اسم صاحب نصف بود سهم دوم و سوم و چهارم مال او می‌باشد، و بقیه مال صاحب ثلث باقی می‌ماند. و اگر آنچه روی سهم اول در آمد اسم صاحب ثلث بود، سهم اول و دوم مال او است سپس روی سهم سوم قطعه دیگری بیرون آورده می‌شود پس اگر اسم صاحب سدس بیرون آمد همان (سهم سوم) مال او می‌باشد، و سه‌تای آخری مال صاحب نصف باقی می‌ماند، ولی اگر اسم صاحب نصف بیرون آمد سهم سوم و چهارم و پنجم مال او است و سهم ششم برای صاحب سدس باقی می‌ماند. و غیر اینها را بر آن قیاس کن.

مسألة ١٤ - الظاهر أنه ليست للقرعة كيفية خاصة، و إنما تكون منوطة بمواضعة القاسم والمتقاسمين باناطة التعين بأمر ليست إرادة المخلوق دخيلة فيه مفوضاً للأمر إلى الخالق جل شأنه، سواء كان بكتابة رقاع أو إعلام علامة في حصاة أو نواة أو ورق أو خشب أو غير ذلك.

مسألة ١٥ - الأقوى أنه تتم القسمة بايقاع القرعة كما تقدم، ولا يحتاج إلى تراض آخر بعدها فضلاً عن إنشائه وإن كان أحوط في قسمة الرد.

مسألة ١٦ - لو طلب بعض الشركاء المهاياة في الانتفاع بالعين المشتركة إما بحسب الزمان بأن يسكن هذا في شهر وذاك في شهر مثلاً وإما بحسب الأجزاء بأن يسكن هذا في فوقاني و ذلك في التحتاني مثلاً لم يلزم على شريكه القبول، ولم يجبر إذا امتنع، نعم يصح مع التراضي لكن ليس بلازم، فيجوز لكل منها الرجوع، هذا في شركة الأعيان، و أما في شركة المنافع فينحصر إفرازها بالمهاياة، لكنها فيها أيضاً غير لازمة، نعم لو حكم الحاكم الشرعي بها في مورد لأجل حسم النزاع يجبر الممتنع و تلزم.

مسألة ١٧ - القسمة في الأعيان بعد التمامية والاقراع لازمة، و ليس لأحد من الشركاء إبطالها و فسخها، بل الظاهر أنه ليس لهم فسخها و إبطالها بالتراضي، لأن الظاهر عدم مشروعية الاقالة فيها، و أما بغير القرعة فلزومها محل إشكال.

مسألة ١٨ - لا تشرع القسمة في الديون المشتركة، فإذا كان لزيد وعمرو معاً ديون على الناس بسبب يوجب الشركة كالارث فأرادا تقسيمها قبل استيفائها فعدلا بينها وجعلوا ما على الحاضر مثلاً لأحدهما و ما على البادي للآخر لم تفرز، بل تبقى على إشاعتها، نعم لو اشتركا في دين على أحد و استوفى أحدهما حصته بأن قصد كل من الدائن والمدين أن يكون ما يأخذه وفاء أو أداء لخصته فالظاهر تعينه و بقاء حصه الشريك في ذمة المدين.

مسألة ١٩ - لو ادعى أحد الشريكين الغلط في القسمة أو عدم التعديل فيها و

مسئله ۱۴ - ظاهر آن است که برای قرعه کیفیت خاصی نیست، و تنها منوط است به قرارداد قسمت کننده و سهم گیرها که محور تعین را چیزی قرار دهند که اراده مخلوق در آن دخالت نداشته باشد و کار را به خالق تعالی تفویض نمایند، چه با نوشتن چند قطعه باشد یا با علامت گذاری روی سنگ، یا هسته، یا برگ، یا تخته ای یا غیر اینها.

مسئله ۱۵ - اقوی آن است که کار تقسیم با واقع ساختن قرعه تمام می شود. کما این که گذشت. و احتیاج به تراضی دیگری بعد از قرعه نیست چه رسد به انشاء تراضی و ایجاد آن؛ اگر چه در قسمت رد احتیاط (این) است.

مسئله ۱۶ - اگر بعضی از شرکاء خواستار نوبت گذاری در استفاده از عین اشتراکی باشند. یا (نوبت گذاری) به حسب زمان به این که این شخص یک ماه در آن بنشیند و آن دیگری هم ماه دیگر مثلاً؛ (ساکن شود)؛ و یا به حسب قسمت ها (ی مختلف عین) باشد، به این که این شخص در (قسمت) فوقانی و آن دیگری در (قسمت) تحتانی مثلاً ساکن شوند. قبول آن بر شریکش لازم نیست، و اگر خودداری کند، مجبور (به آن) نمی شود. البته با رضایت طرفین (نوبت بندی) صحیح است، ولیکن لازم نیست؛ پس برای هر کدام از آنها جایز است رجوع نمایند. این در شرکت اعیان است، و اما در شرکت منافع، افزای آنها منحصر به (چنین) نوبت گذاری است لیکن این نوبت گذاری در مورد منافع نیز لازم نمی باشد، ولی اگر در موردی بخاطر ریشه کن شدن نزاع، حاکم شرع به نوبت گذاری حکم کند، ممتنع مجبور (به آن) می گردد و لازم می باشد.

مسئله ۱۷ - تقسیم در اعیان بعد از انجام شدن و قرعه کشیدن، لازم می باشد، و برای هیچ یک از شرکا حق باطل کردن و فسخ آن نیست، بلکه ظاهر آن است که با رضایت همدیگر هم، حق فسخ و ابطال آن را ندارند؛ زیرا ظاهراً اقاله در آن مشروعیت ندارد، و اما (تقسیم نمودن) با غیر قرعه لازم بودن آن، محل اشکال است.

مسئله ۱۸ - تقسیم در مورد دیون مشترک، مشروعیت ندارد؛ پس اگر زید و عمرو با هم طلب هایی از مردم داشته باشند به سببی که موجب شرکت باشد، مانند ارث، و بخواهند قبل از گرفتن آن را تقسیم نمایند پس بین آنها را تعدیل نمایند، و آنچه را که از شخص شهر نشین طلب دارند برای یکی از آنها و آنچه را که از شخص بیابان نشین طلب دارند برای دیگری قرار دهند، (این مطالبات از حالت شرکت) افزای نمی شود، بلکه برمشاع بودنش باقی می ماند. ولی اگر هر دو در طلبی که از کسی دارند شریک باشند، و یکی از آنها حصه اش را بگیرد به این که بدهکار و طلبکار قصد کنند که آنچه را او می گیرد گرفتن و پرداختن حصه خودش باشد ظاهر آن است که متعین می شود و حصه شریک در ذمه مدیون باقی می ماند.

مسئله ۱۹ - اگر یکی از دو شریک ادعا کند که در تقسیم اشتباه شده، یا برابری در آن نبوده

أنكر الآخر لا تسمع دعواه إلا بالبينة، فإن أقامت نقضت واحتاجت الى قسمة جديدة، وإن لم تكن بينة كان له إحلاف الشريك .

مسألة ٢٠ - لو قسم الشريكان فصار في كل حصة بيت وقد كان يجري ماء أحدهما على الآخر لم يكن للثاني منعه إلا إذا اشترطا حين القسمة رده عنه، ومثله ما لو كان مسلك البيت الواقع لأحدهما في نصيب الآخر من الدار.

مسألة ٢١ - لا يجوز قسمة الوقف بين الموقوف عليهم إلا إذا وقع تشاح بينهم مؤد إلى خرابه ولا ترتفع غائلته إلا بالقسمة، فيقسم بين الطبقة الموجودة، ولا ينفذ التقسيم بالنسبة إلى الطبقة اللاحقة إذا كان مخالفاً لمقتضى الوقف بسبب اختلاف البطون قلة وكثرة، نعم يصح إفراز الوقف عن الطلق وتقسيمهما بأن كان ملك نصفه المشاع وقفاً ونصفه ملكاً، بل الظاهر جواز إفراز وقف عن وقف، وهو فيما إذا كان ملك لأحد فوقف نصفه على زيد وذريته ونصفه على عمرو كذلك، أو كان ملك بين اثنين فوقف أحدهما حصته على ذريته مثلاً والآخر حصته على ذريته، فيجوز إفراز أحدهما عن الآخر بالقسمة، والمتصدي لها الموجودون من الموقوف عليهم وولي البطون اللاحقة.

است. و شریک دیگر، انکار نماید، ادعای او شنیده نمی شود مگر با بینه؛ پس اگر اقامه بینه کرد، تقسیم نقض می شود و احتیاج به تقسیم جدید است، و اگر بینه ای نباشد حق دارد شریکش را قسم بدهد.

مسئله ۲۰ - اگر دو شریک تقسیم کنند و در هر حصه ای اطاقی قرار بگیرد و قبلاً آب (باران) یکی از اطاقها بر دیگری جاری می شده است، شریک دوم حق منع او را ندارد، مگر این که در وقت تقسیم شرط کنند که آب را از آن بگردانند، و مثل آن است، جایی که راه اطاقی که برای یکی واقع شده است در نصیب دیگری از خانه باشد.

مسئله ۲۱ - تقسیم کردن وقف میان موقوف علیهم جایز نیست مگر این که نزاع بین آنها واقع شود که منجر به خراب شدن وقف شود، و این غائله جز با تقسیم آن برطرف نشود. پس بین طبقه موجود (آنان) تقسیم می شود. و تقسیم نسبت به طبقه بعدی نافذ نیست، در صورتی که مخالف مقتضای وقف باشد به خاطر آنکه بطون، از نظر کمی و زیادی (نفرات) اختلاف داشته باشند. اما جدا کردن وقف را از ملک طلق، و تقسیم آنها صحیح است، به این که ملکی (ومالی) نصف مشاع آن، وقف، و نصف دیگر آن ملک اشخاصی باشد. بلکه ظاهر آن است که افزاز جدا کردن وقف از وقف جایز است و آن در جایی است که ملکی مال یک نفر باشد آنگاه نصف آن را برزید و ذریه او، و نصف دیگرش را بر عمرو (و ذریه اش) همچنین وقف نماید. یا ملکی میان دو نفر (مشترک) باشد که یکی از آنها حصه خودش را برای ذریه خودش مثلاً و دیگری حصه خودش را برای ذریه خودش وقف نماید پس افزاز یکی از آنها از دیگری با تقسیم جایز است، و متصدی تقسیم کردن، موقوف علیهم موجود و ولی بطون بعدی می باشد.

كتاب المزارعة

و هي المعاملة على أن تزرع الأرض بحصة من حاصلها، وهي عقد يحتاج إلى إيجاب من صاحب الأرض، وهو كل لفظ أفاد إنشاء هذا المعنى، كقوله زارعتك أو سلمت إليك الأرض مدة كذا على أن تزرعها على كذا، وأمثال ذلك، وقبول من الزارع بلفظ أفاد ذلك كسائر العقود، والظاهر كفاية القبول الفعلي بعد الإيجاب القولي، بأن يتسلم الأرض بهذا القصد، ولا يعتبر في عقدها العربية، فيقع بكل لغة، ولا يبعد جريان المعاطاة فيها بعد تعيين ما يلزم تعيينه.

مسألة ١ - يعتبر فيها زائداً على ما اعتبر في المتعاقدين من البلوغ والعقل والقصد والاختيار والرشد و عدم الحجر لفلس إن كان تصرفه مالياً دون غيره كالزارع إذا كان منه العمل فقط أمور:

أحدها - جعل الحاصل مشاعاً بينهما، فلو جعل الكل لأحدهما أو بعضه الخاص كالذي يحصل متقدماً أو الذي يحصل من القطعة الفلانية لأحدهما والآخر للآخر لم يصح.

ثانيها - تعيين حصة الزارع بمثل النصف أو الثلث أو الربع ونحو ذلك .
ثالثها - تعيين المدة بالأشهر أو السنين، ولو اقتصر على ذكر المزروع في سنة

کتاب مزارعه

مزارعه عبارت است از معامله بر اینکه زمین را کشت کند به عوض حصه ای از حاصل آن، و مزارعه عقدی است که به ایجابی از ناحیه صاحب زمین احتیاج دارد و آن هر لفظی است که انشای این معنی را برساند مانند قول او: «به مزارعه دادم به تو» یا «تسلیم نمودم به تو، زمین را این مدت تا در برابر این حصه آن را کشت نمایی» و امثال اینها. و به قبولی از ناحیه کشتکار (نیاز دارد) با لفظی که آن قبول را فایده بدهد، مانند سایر عقود، و ظاهر آن است که قبول فعلی بعد از ایجاب قولی کفایت می کند؛ به این که زمین را به این قصد تحویل بگیرد. و در عقد مزارعه عربی بودن معتبر نیست؛ پس با هر لغتی واقع می شود. و بعید نیست که بعد از تعیین آنچه که تعیین آن لازم است، معاطات (به دادن زمین و تحویل گرفتن آن) در آن جاری شود (که ایجاب و قبولش هر دو با فعل باشد).

مسأله ۱ - علاوه بر آنچه در متعاقدين معتبر است از بلوغ و عقل و قصد و اختیار و رشد و محجور نبودن بخاطر بی پولی، در صورتی که تصرف او مالی باشد نه غیر مالی، مانند زارع هنگامی که از او فقط عمل باشد (علاوه بر اینها) در مزارعه چند چیز معتبر است:

یکی از آنها - اینکه حاصل زمین بین آن دو (مالک و زارع) بطور مشاع قرار داده شود. پس اگر همه برای یکی از آنها یا مقدار مخصوصی از آن مثل محصولی که جلوتر بدست می آید یا محصولی که از فلان قطعه (زمین) به دست می آید برای یکی از آنها، و قسمت دیگر برای دیگری قرار داده شود، صحیح نیست.

دوم آنها - اینکه حصه کشاورز به (صورت کسر) مثل نصف یا ثلث یا ربع و مانند اینها تعیین شود.

سوم آنها - اینکه مدت به ماهها یا سالها معین شود. و اگر به ذکر آنچه در یک سال زراعت

٦٠٦ في ما يعتبر في المزارعة

واحدة في الاكتفاء به عن تعيين المدة وجهان، أوجهها الأول لكن فيما إذا عين مبدأ الشروع في الزرع، وإذا عين المدة بالزمان لا بد أن يكون مدة يدرك فيها الزرع بحسب العادة، فلا تكفي المدة القليلة التي تقصر عن إدراكه.

رابعها - أن تكون الأرض قابلة للزرع ولو بالعلاج والاصلاح وطم الحفر و حفر النهر و نحو ذلك ، فلو كانت سبخة لا تقبل للزرع أو لم يكن لها ماء ولا يكفيه ماء السماء ولا يمكن تحصيل الماء له ولو بمثل حفر النهر أو البئر أو الشراء لم يصح.

خامسها - تعيين المزروع من أنه حنطة أو شعير أو غيرها مع اختلاف الأغراض فيه، و يكفي فيه تعارف يوجب الانصراف، ولو صرح بالتعميم صح فيتخير الزارع بين أنواعه.

سادسها - تعيين الأرض، فلو زارعه على قطعة من هذه القطعات أو مزرعة من هذه المزارع بطل، نعم لو عين قطعة معينة من الأرض التي لم تختلف أجزاؤها وقال: زارعتك على جريب من هذه القطعة على التحو الكلي في المعين فالظاهر الصحة، ويكون التخيير في تعيينه لصاحب الأرض.

سابعها - أن يعينا كون البذر و سائر المصارف على أيّ منها ان لم يكن تعارف.

مسألة ٢ - لا يعتبر في المزارعة كون الأرض ملكاً للمزارع، بل يكفي كونه مالكا لمنفعتها أو انتفاعها بالاجارة و نحوها مع عدم اشتراط الانتفاع بنفسه مباشرة، أو أخذها من مالكة بعنوان المزارعة، أو كانت أرضاً خراجية و قد تقبلها من السلطان أو غيره مع عدم الاشتراط المتقدم، ولو لم يكن له فيها حق ولا عليها سلطنة أصلاً كالموات لم تصح مزارعتها وان أمكن أن يتشارك مع غيره في زرعها وحاصلها مع الاشتراك في البذر لكنه ليس من المزارعة.

مسألة ٣ - اذا أذن مالك الأرض أو المزرعة اذنًا عاماً بأن كل من زرع ذلك

می شود بسنده شود، پس در اکتفای به آن از تعیین مدت، دو وجه است که وجه اول (و اکتفاء به آن) بهتر است؛ لیکن در جایی که مبدأ شروع در زراعت تعیین شود. و اگر مدت آن به زمان معین شود باید مدتی باشد که زراعت به حسب عادت در آن برسد، پس مدت کمی که زراعت در آن مدت به دست نمی آید کفایت نمی کند.

چهارم آنها - این که زمین ولو با انجام عملیات و اصلاح آن و پر کردن گودال زمین و کندن نهر و مانند اینها قابل زراعت باشد پس اگر شوره زاری باشد که قابلیت زراعت را نداشته باشد یا آبی نداشته باشد و آب آسمان هم برایش کافی نباشد و تحصیل آب برای آن ولو با مثل کردن نهر یا چاه یا خریدن، ممکن نباشد، صحیح نیست.

پنجم آنها - اینکه آنچه را کاشته می شود معین نمایند، که گندم یا جو یا غیر آنها باشد در صورتی که اغراض در آن مختلف باشد. و اگر متعارفی باشد که به آن انصراف داشته باشد، کفایت می کند. و اگر تصریح به عموم کند صحیح است، و در نتیجه کشاورزین انواع آن مخیر است.

ششم آنها - تعیین زمین است؛ پس اگر با او روی قطعه ای از این قطعه ها یا مزرعه ای از این مزارع، مزارعه نماید باطل است. ولی اگر یک قطعه مشخصی از زمین را معین کند که اجزای آن با هم فرقی ندارد و بگوید: «روی یک جریب از این قطعه به نحو کلی در معین - با تو مزارعه می کنم» ظاهر آن است که صحیح است. و اختیار در مشخص شدن آن جریب، برای صاحب زمین است.

هفتم آنها - این که معین کنند که تخم و سایر مخارج (آن) به عهده کدام یک از آنها می باشد در صورتی که متعارفی نباشد.

مسئله ۲ - در مزارعه لازم نیست که زمین ملک مزارعه دهنده باشد، بلکه کافی است که مالک منفعت آن و یا انتفاع از آن به اجاره و مانند آن باشد و شرط هم نشده باشد که خودش بدون واسطه انتفاع ببرد، و یا آن را از مالک آن به عنوان مزارعه گرفته باشد، و یا زمین خراجیه باشد که آن را از سلطان یا غیر او تقبل نموده باشد در صورتی که شرطی که گذشت (که خودش مباشرتاً استفاده کند) در میان نباشد. و اگر برای او هیچ حقی در زمین نباشد و سلطنتی اصلاً بر زمین نداشته باشد مانند زمین موات، به مزارعه دادن آن صحیح نیست؛ اگر چه ممکن است با دیگری در کشت زمین و حاصل آن شریک گردد در صورتی که در بذر آن شریک باشد، لیکن این مطلب مزارعه نمی باشد.

مسئله ۳ - وقتی مالک زمین یا مزرعه اذن عام دهد به این که هر کس آن را زراعت کند

٦٠٨ ————— في ما يعتبر في المزارعة

فله نصف الحاصل مثلاً فأقدم شخص عليه استحق المالك حصته.

مسألة ٤ - لو اشترط أن يكون الحاصل بينهما بعد اخراج الخراج أو بعد إخراج البذر لبأذله أو ما يصرف في تعمير الأرض لصارفه فان اطمأنا ببقاء شيء بعد ذلك من الحاصل ليكون بينهما صح، وإلا بطل.

مسألة ٥ - لو انقضت المدة المعينة ولم يدرك الزرع لم يستحق الزارع إبقائه ولو بالأجرة، بل للمالك الأمر بإزالته من دون أرش، وله إبقاؤه مجاناً أو مع الأجرة إن رضي الزارع بها.

مسألة ٦ - لو ترك الزارع الزرع حتى انقضت المدة فهل يضمن أجره المثل أو ما يعادل حصة المالك بحسب التخمين أو لا يضمن شيئاً؟ وجوه، أو جهها ضمان أجره المثل فيما إذا كانت الأرض تحت يده وترك الزراعة بتفريط منه، وفي غيره عدم الضمان، والأحوط التراضي والتصالح، هذا إذا لم يكن تركها لعذر عام كالثلوج الحارقة أو صيرورة المحل معسكراً أو مسبعة ونحوها، وإلا انفسخت المزارعة.

مسألة ٧ - لو زارع على أرض ثم تبين للزارع أنه لا ماء لها فعلاً لكن أمكن تحصيله بحفر بئر ونحوه صحت، لكن للعامل خيار الفسخ، وكذا لو تبين كون الأرض غير صالحة للزراعة إلا بالعلاج التام كما إذا كان الماء مستولياً عليها و يمكن قطعه، نعم لو تبين أنه لا ماء لها فعلاً ولا يمكن تحصيله أو كانت مشغولة بمانع لا يمكن إزالته ولا يرجى زواله بطل.

مسألة ٨ - لو عين المالك نوعاً من الزرع كالحنطة مثلاً فزرع غيره ببذره فان كان التعيين على وجه الشرطية في ضمن عقد المزارعة كان له الخيار بين الفسخ والامضاء، فان أمضاه أخذ حصته، وإن فسخ كان الزرع للزارع وعليه للمالك أجره الأرض، وأما إذا كان على وجه القيدية فله عليه أجره الأرض و أورش نقصها على فرضه.

نصف حاصل آن مثلاً مال او باشد، پس شخصی به آن اقدام نماید، مالک حصه اش را مستحق می باشد.

مسئله ۴ - اگر شرط کنند که، بعد از بیرون کردن (و پرداختن) خراج یا بعد از بیرون کردن (و دادن) بذریه کسی که آن را داده، و یا (بعد از دادن) آنچه را به مصرف آباد کردن زمین رسیده به کسی که خرج کرده، حاصل بین آنها (مشترک) باشد، پس اگر اطمینان داشته باشند که بعد از آن چیزی از حاصل باقی می ماند تا بین آنها باشد صحیح است، و گرنه باطل است.

مسئله ۵ - اگر مدت تعیین شده (مزارعه) بگذرد و زراعت نرسیده باشد، زارع مستحق ابقای آن ولو با اجرت نمی باشد؛ بلکه مالک حق دارد دستور به از بین بردن آن بدهد بدون آنکه ارشی متوجه او باشد. و می تواند آن را مجاناً یا با اجرت، در صورتی که زارع به اجرت راضی باشد، ابقاء بدارد.

مسئله ۶ - اگر زارع زراعت را ترک کند (و اصلاً کشت نکند) تا این که مدت بگذرد آیا اجرة المثل یا آنچه را که به حسب تخمین معادل حصه مالک است ضامن است یا چیزی را ضامن نیست؟ چند وجه است: که موجه ترین آنها در جایی که زمین تحت اختیار او بوده و از روی کوتاهی آن را نکاشته است این است که اجرة المثل را ضامن باشد؛ و در غیر آن ضامن نیست. و احتیاط آن است که رضایت همدیگر را مراعات و مصالحه کنند. این در صورتی است که زراعت نکردن بخاطر عذر عمومی نباشد مانند برفهای سنگین غیر عادی، یا اینکه زمین منطقه نظامی یا محل درنده ها گردد و مانند اینها و گرنه مزارعه خود به خود فسخ می شود.

مسئله ۷ - اگر روی زمینی مزارعه کند، سپس برای زارع معلوم شود که زمین فعلاً آب ندارد لیکن تحصیل آب با کندن چاه و مانند آن ممکن باشد، مزارعه صحیح است؛ اما عامل، اختیار فسخ دارد. و هم چنین است اگر معلوم شود زمین برای زراعت صلاحیت ندارد مگر با فعالیت و علاج کاملی، مانند این که آب بر آن مسلط باشد و قطع آن امکان داشته باشد. ولی اگر معلوم شود که زمین فعلاً آب ندارد و تحصیل آن هم ممکن نباشد، یا آنکه مانعی در زمین باشد که از بین بردن آن ممکن نیست و امید زوال آن نمی رود، (مزارعه) باطل است.

مسئله ۸ - اگر مالک یک نوع کشت را تعیین کند، مانند گندم مثلاً پس او غیر آن را با بذری خودش بکارد، پس اگر تعیین آن بطور شرط در ضمن عقد مزارعه باشد، مالک میان فسخ و امضاء اختیار دارد. پس اگر آن را امضاء نماید حصه اش را می گیرد، و اگر فسخ کند زراعت مال زارع می باشد و اجرت زمین برای مالک به عهده او است (که بپردازد). و اما اگر (تعیین آن) بطور تقید به آن باشد مالک به گردن زارع حق اجرت زمین را دارد، و برفرض خرابی زمین، حق گرفتن ارش (را هم دارد).

٦١٠ . في عدم بطلان المزارعة بموت أحد المتعاقدين

مسألة ٩ - الظاهر صحة جعل الأرض والعمل من أحدهما والبذر والعوامل من الآخر، أو واحد منها من أحدهما والبقية من الآخر، بل الظاهر صحة الاشتراك في الكل، ولا بد من تعيين ذلك حين العقد، إلا إذا كان هناك معتاد يغني عنه، والظاهر عدم لزوم كون المزارعة بين الاثنين، فيجوز أن تجعل الأرض من أحدهم والبذر من الآخر والعمل من الثالث والعوامل من الرابع، و إن كان الأحوط ترك هذه الصورة، وعدم التعدي عن اثنين، بل لا يترك ما أمكن.

مسألة ١٠ - يجوز للزارع أن يشارك غيره في مزارعته بجعل حصة من حصته لمن يشاركه، كما يجوز أن ينقل حصته الى الغير ويشترط عليه القيام بأمر الزراعة، والناقل طرف للمالك، وعليه القيام بأمرها ولو بالتسبيب، وأما مزارعة الثاني بحيث كان الزارع الثاني طرفاً للمالك فليست بمزارعة، ولا يصح العقد كذلك، ولا يعتبر في صحة التشريك في المزارعة ولا في نقل حصته اذن المالك، نعم لا يجوز على الأحوط تسليم الأرض الى ذلك الغير الا باذنه، كما أنه لو شرط عليه المالك أن يباشر بنفسه بحيث لا يشاركه غيره ولا ينقل حصته الى الغير كان هو المتبع.

مسألة ١١ - عقد المزارعة لازم من الطرفين، فلا يفسخ أحدهما الا اذا كان له خيار، وينفسخ بالتقاييل كسائر العقود اللازمة، كما أنه يبطل وينفسخ قهراً بخروج الأرض عن قابلية الانتفاع بسبب مع عدم تيسر العلاج.

مسألة ١٢ - لا تبطل المزارعة بموت أحد المتعاقدين، فان مات رب الأرض قام وارثه مقامه، وإن مات العامل فكذلك، فاما أن يتموا العمل وهم حصة مورثهم، واما أن يستأجروا شخصاً لا تمامه من مال المورث ولو الحصة المزبورة، فان زاد شيء كان لهم، نعم لو شرط على العامل مباشرته للعمل تبطل بموته.

مسألة ١٣ - لو تبين بطلان المزارعة بعد ما زرع الأرض فان كان البذر لصاحب الأرض كان الزرع له، وعليه أجرة العامل والعوامل ان كانت من

مسئله ۹ - ظاهر آن است که قرارداد زمین و کار را از یکی از آنها، و تخم و حیوان از دیگری، یا (قراردادن) یکی از آنها را از یکی - از مالک و زارع -، و بقیه را از دیگری، صحیح است، بلکه ظاهر آن است که شرکت داشتن (هر دو) اشتراک در همه چیز صحیح می باشد، و باید آن را در وقت عقد، تعیین نمایند، مگر این که در آنجا معمول و عادت باشد که از تعیین آن بی نیاز کند. و ظاهر آن است که لازم نیست مزارعه بین دو نفر باشد، پس جایز است که زمین از یکی از آنها و بدر از دیگری و کار از سومی و گاو کار از چهارمی باشد. اگر چه احتیاط آن است که این صورت را ترک نمایند و از دو نفر تجاوز نکنند؛ بلکه تا ممکن است این احتیاط ترک نشود.

مسئله ۱۰ - برای زارع جایز است که دیگری را در مزارعه اش شریک کند به این ترتیب که سهمی از حصه اش را برای کسی که با او شریک می شود، قرار دهد. کما این که جایز است حصه اش را به دیگری منتقل کند و با او شرط کند که به امر زراعت پردازد و (البته) طرف مالک خود او می باشد و باید به کار زراعت ولو با واسطه بپردازد، و اما مزارعه دادن به شخص دوم بطوری که زارع دوم طرف مالک باشد، مزارعه نمی باشد، و چنین عقدی صحیح نیست، و در صحت شریک نمودن (دیگری) در مزارعه و در منتقل ساختن حصه اش (به او)، اذن مالک معتبر نیست. ولی بنا بر احتیاط تسلیم زمین به آن دیگری جایز نیست مگر با اذن مالک، کما این که اگر مالک با او شرط کند که خودش مباشرت کند بطوری که دیگری با او شریک نشود و حصه اش را به دیگری منتقل نکند باید همان را تبعیت نمود.

مسئله ۱۱ - عقد مزارعه از هر دو طرف لازم است؛ پس با فسخ یکی از آنها فسخ نمی شود، مگر این که حق حیار فسخ داشته باشد. و با اقاله نمودنی که از هر دو طرف باشد مانند سایر عقدهای لازم فسخ می شود، کما این که اگر زمین به سببی از قابلیت بهره بردن بیفتد و علاج آن ممکن نباشد، عقد مزارعه قهراً فسخ و باطل می شود.

مسئله ۱۲ - مزارعه با موت یکی از دو طرف عقد باطل نمی شود؛ پس اگر صاحب زمین بمیرد ورثه اش جای او می نشیند و اگر عامل بمیرد (نیز) همچنین است. پس یا کار را تمام می کنند و حصه مورث آنها مال آنها می باشد و یا شخصی را برای تمام کردن آن از مال مورث ولو از حصه مزارعه اش اجیر می نمایند. پس اگر چیزی زیاد آمد مال آنها می باشد. البته اگر بر عامل شرط شده باشد که خودش مباشرت در کار داشته باشد، با موت او باطل می شود.

مسئله ۱۳ - اگر بعد از آنکه زمین را کاشت معلوم شود که مزارعه باطل بوده است پس اگر بذره مال صاحب زمین بوده، زراعت مال او می باشد و اجرت عامل حیوانات کار در صورتی که از عامل باشند، به عهده او است مگر این که بطلان (آن) مستند به قراردادن همه حاصل آن برای

العامل، الا اذا كان البطلان مستنداً الى جعل جميع الحاصل لصاحب الأرض، فان الأقوى حينئذ عدم أجره العمل والعوامل عليه، وان كان من العامل كان الزرع له وعليه أجره الأرض، وكذا العوامل إن كانت من صاحب الأرض إلا إذا كان البطلان مستنداً إلى جعل جميع الحاصل للزراع، فالأقوى حينئذ عدم أجره الأرض والعوامل عليه، وليس للزراع إبقاء الزرع إلى بلوغ الحاصل ولو بالأجرة، فللمالك أن يأمر بقلعه.

مسألة ١٤ - كيفية اشتراك العامل مع المالك في الحاصل تابعة لتجعل الواقع بينهما، فتارة يشتركان في الزرع من حين طلوعه وبروزه، فيكون حشيشه وقصيله وتبنه وحبه كلها مشتركة بينهما، وأخرى يشتركان في خصوص حبه إما من حين انعقاده أو بعده إلى زمان حصاده، فيكون الحشيش والقصيل والتبن كلها لصاحب البذر، ويمكن أن يجعل البذر لأحدهما والحشيش والقصيل والتبن للآخر مع اشتراكهما في الحب، هذا مع التصريح، وأما مع عدمه فالظاهر من مقتضى وضع المزاغة عند الاطلاق الوجه الأول، فالزرع بمجرد طلوعه وبروزه يكون مشتركاً بينهما.

ويترتب على ذلك أمور: منها - كون القصيل والتبن أيضاً بينهما، ومنها - تعلق الزكاة بكل منهما إذا كان حصة كل منهما بالغاً حد النصاب وتعلقها بمن بلغ نصيبه حده إن بلغ نصيب أحدهما، وعدم التعلق أصلاً إن لم يبلغ النصاب نصيب واحد منهما، ومنها - أنه لو حصل فسخ من أحدهما بخيار أو منها بالتقاييل في الأثناء يكون الزرع بينهما، وليس لصاحب الأرض على العامل أجره أرضه، ولا للعامل عليه أجره عمله بالنسبة إلى ما مضى.

وأما بالنسبة إلى الآتي إلى زمان البلوغ والحصاد فان وقع بينهما التراضي بالبفاء بلا أجره أو معها أو على القطع قصيلاً فلا إشكال، وإلا فكل منهما مسلط على حصته، فلصاحب الأرض مطالبة القسمة وإلزام الزارع بقنع

مُصاحِب زمین باشد؛ پس در این صورت اقوی آن است که اجرت کار و گاوها بر مالک زمین نمی باشد. و اگر بذرا عامل باشد زراعت مال او است و اجرت زمین به عهده او است؛ و هم چنین است (اجرت) گاوها در صورتی که از صاحب زمین باشند؛ مگر این که بطلان (آن) مستند به قرارداد هم حاصل برای زارع باشد که در این صورت اقوی آن است که اجرت زمین و گاوها بر او نمی باشد، و زارع حق ندارد تا رسیدن زراعت ولو با اجرت، آن را (در زمین) باقی بدارد. پس مالک حق دارد دستور به کندن آن بدهد.

مسأله ۱۴ - نحوه شریک بودن عامل با مالک در حاصل زمین، تابع قرارداد است که میانشان هست. پس گاهی در زراعت از وقت بیرون آمدن و پیدایشش، شریک می باشند بنابراین گیاه سبز و چیده و کاه و دانه آن - همه اش - مشترک بین آنها می باشد. و گاهی در خصوص دانه اش شریک می باشند. یا از وقتی که دانه بسته می شود، یا بعد از بسته شدن آن تا زمان دروی آن؛ پس گیاه و سبزه چیده و کاه، همگی مال صاحب بذری می باشد. و ممکن است که (مقدار) بذری مال یکی از آنها و علف سبزه چیده و کاه مال دیگری باشد، با این که در دانه شریک باشند. این وقتی است که تصریح شده باشد؛ و اما با نبود تصریح ظاهر آن است که مقتضای قرار مزارعه در صورت اطلاق، وجه اول است پس زراعت به مجرد بر آمدن و پیدایشش، (همه چیز آن) مشترک بین آنها می باشد.

و بر آن اموری مترتب می شود. از جمله آنها اینکه: سبزه چیده و کاه هم بین آنها مشترک است. و از آن جمله اینکه: در صورتی که حصه هر کدامشان به حد نصاب رسیده باشد، به هر دوی آنها زکات تعلق می گیرد. - در صورتی که نصیب یکی از آنها (به حد نصاب) رسیده باشد. به کسی که نصیب او به حد نصاب رسیده زکات تعلق می گیرد و در صورتی که نصیب هیچ یک از آنها به حد نصاب نرسیده باشد اصلاً زکات (به هیچ یک) تعلق پیدا نمی کند. و از آن جمله این که: اگر به جهت خیار از ناحیه یکی از آنها، یا اقاله طرفین، از ناحیه هر دو، در اثنای (آن) فسخی حاصل شد، حاصل (مشترک) بین آنها است، و صاحب زمین حق اجرت زمینش را بر عامل ندارد و عامل هم حق اجرت کارش را نسبت به آنچه گذشته است از صاحب زمین ندارد.

و اما نسبت به آینده تا زمان رسیدن (زراعت) و چیدن (آن)، پس اگر به بقای آن بدون اجرت یا با اجرت یا بریدن آن به حالت سبزه چین رضایت پیدا کنند، که اشکالی نیست، و اگر نه هر کدام از آنها بر حصه اش مسلط می باشد. پس صاحب زمین حق دارد خواستار تقسیم شود و کشاورز را به بریدن حصه اش الزام نماید؛ کما این که زارع حق دارد خواستار تقسیم شود تا

حصته، كما أن للزارع مطالبتها ليقطع حصته.

مسألة ١٥ - خراج الأرض و مال الاجارة للأرض المستأجرة على المزارع لا الزارع إلا إذا اشترط عليه كلاً أو بعضاً، و أما سائر المؤن كشق الأنهار و حفر الآبار و إصلاح النهر و تهيئة آلات السقي و نصب الدولاب و الناعور و نحو ذلك فلا بد من تعيين كونها على أي منها إلا إذا كانت عادة تغني عن التعيين.

مسألة ١٦ - يجوز لكل من الزارع والمالك عند بلوغ الحاصل تقبل حصة الآخر بحسب الخرص بمقدار معين من حاصله بالتراضي، والأقوى لزومه من الطرفين بعد القبول و إن تبين بعد ذلك زيادتها أو نقيصتها، فعلى المتقبل تمام ذلك المقدار ولو تبين أن حصة صاحبه أقل منه، كما أن على صاحبه قبول ذلك و إن تبين كونها أكثر منه، وليس له مطالبة الزائد.

مسألة ١٧ - لو بقيت في الأرض أصول الزرع بعد جمع الحاصل و انقضاء المدة فنبتت بعد ذلك في العام المستقبل فإن كان القرار الواقع بينهما على اشتراكهما في الزرع و أصوله كان الزرع الجديد بينهما على حسب الزرع السابق، و إن كان على اشتراكهما فيما خرج من الزرع في ذلك العام فهو لصاحب البذر، فإن أعرض عنه فهو لمن سبق.

مسألة ١٨ - تجوز المزارعة على أرض بائرة لا يمكن زرعها إلا بعد إصلاحها و تعميرها على أن يعمرها و يصلحها و يزرعها سنة أو سنتين مثلاً لنفسه ثم يكون الحاصل بينهما بالاشاعة بحصة معينة في مدة مقدرة.

حصه اش را بُرد.

مسئله ۱۵ - خراج زمین و مال الأجاره ای که برای زمین اجاره ای است، بر مزارعه دهنده است نه زارع؛ مگر این که همه یا بعضی از آن را بر زارع شرط کرده باشد. و اما سایر مخارج مانند کشیدن نهرها و کندن چاهها و اصلاح (ولایروبی) نهر و تهیه وسایل آبیاری و نصب وسیله آب کشی و مانند اینها، پس باید تعیین کنند که به عهده کدامشان می باشد مگر این که عادت مشخصی باشد، که (آنان را) از تعیین کردن بی نیاز نماید.

مسئله ۱۶ - برای هر کدام از زارع و مالک در وقت رسیدن حاصل، جائز است که حصه دیگری را به حسب تخمین، به مقدار معینی از حاصل زراعت با رضایت هم، قبول نماید. و اقوی آن است که بعد از قبول، از دو طرف لازم می باشد؛ اگر چه بعد از آن معلوم شود که حصه اش زیادتر یا کمتر می باشد. پس کسی که قبول کرده، تمام آن مقدار به عهده او می باشد؛ ولو این که معلوم شود که حصه صاحبش کمتر از آن است. کما این که برطرفش لازم است که آن را قبول کند اگر چه معلوم شود که حصه اش بیشتر از آن است. و حق مطالبه زیادی را ندارد.

مسئله ۱۷ - اگر ریشه های زراعت بعد از جمع کردن حاصل و گذشتن مدت در زمین بماند و بعد از آن در سال آینده سبز شود، پس اگر قراری که بین آنها بوده بر این باشد که در زرع و ریشه آن (هم) شریک باشند، زراعت (و حاصل) جدید به حسب زراعت سابق بین آنها مشترک می باشد. و اگر قرارشان بر این بوده است که در زراعت همان سال شریک باشند، پس زراعت (و حاصل) جدید مال صاحب بذراست؛ که اگر از آن اعراض کنند، مال کسی می شود که به آن سبقت بجوید.

مسئله ۱۸ - زمین بایری را که کاشتن آن جز بعد از اصلاح و آباد کردن آن ممکن نیست، جایز است به مزارعه دهد بنا بر این که آن را آباد کند و اصلاح نماید و یک یا دو سال مثلاً برای خودش بکارد سپس حاصل آن بطور مشاع به حصه معینی در مدت مشخصی، بین آنها مشترک باشد.

كتاب المساقاة

وهي المعاملة على أصول ثابتة بأن يسقيها مدة معينة بحصة من ثمرها وهي عقد يحتاج إلى إيجاب كقول صاحب الأصول «ساقيتك» أو «عاملتك» أو «سلمت اليك» وما أشبه ذلك ، وقبول نحو «قبلت» وشبهه، ويكفي فيهما كل لفظ دل على المعنى المذكور بأي لغة كانت، والظاهر كفاية القبول الفعلي بعد الإيجاب القولي، كما تجري فيها المعاطاة على ما مر في المزارعة، ويعتبر فيها - بعد شرائط المتعاقدين من البلوغ والعقل والقصد والاختيار وعدم الحجر لسفه فيهما ولفنس من غير العامل - أن تكون الأصول مملوكة عيناً أو منفعةً أو يكون المتعامل نافذ التصرف لولاية أو غيرها، وأن تكون معينة عندهما معلومة لذيها، وأن تكون مغروسة ثابتة، فلا تصح في الفسيل قبل الغرس ولا على أصول غير ثابتة كالبطيخ والخيار ونحوهما، وأن تكون المدة معلومة مقدرة بما لا يحتمل الزيادة والنقصان كالأشهر والسنين، والظاهر كفاية جعل المدة إلى بلوغ الثمر في العام الواحد إذا عين مبدأ الشروع في السقي وأن تكون الحصة معينة مشاعة بينهما مقدرة بمثل النصف أو الثلث ونحوهما، فلا يصح أن يجعل لأحدهما مقدراً معيناً والبقية للآخر، أو يجعل لأحدهما أشجاراً معلومة وللآخر أخرى، نعم لا يبعد

کتاب مساقات

و مساقات، معامله ای است روی ریشه درختهایی که ثابت و ماندنی است به این ترتیب که تا مدت معینی در برابر حصه ای از میوه های آنها، آنها را آب بدهد، و آن عقدی است که نیاز به ایجاب دارد، مانند قول صاحب درختها: «مساقات می کنم با تو» یا «معامله می کنم با تو» یا «تسلیم می کنم به تو» و آنچه که شبیه اینها است؛ و (نیاز) به قبول (نیز دارد) مانند «قبول کردم» و شبیه آن. و در ایجاب و قبول هر لفظی که دلالت بر این معنی بکند، از هر لغتی باشد، کفایت می کند. و ظاهر آن است که قبول فعلی بعد از ایجاب قولی کفایت می کند، کما این که معاطات (که ایجاب و قبول هر دو با عمل باشد) در آن جاری می شود؛ طبق آنچه در مزارعه گذشت. و در مساقات - بعد از شرایط متعاقدين، از بلوغ و عقل و قصد و اختیار و محجور نبودن به جهت سفاهت در هر دو طرف، و (محجور نبودن) به جهت بی پولی در مورد غیر عامل - (شرایط دیگری هم) معتبر می باشد، (یکی) این که: عین یا منفعت درختها مملوک باشند و یا آن که تصرف شخص متعامل (که درختها را به مساقات می دهد) به جهت ولایت و غیر آن، نافذ باشد و (شرط دیگر) این که درختها نزد آنها معلوم و معین باشند، و (دیگر) این که کاشته شده و پابرجا باشند؛ پس در نهال قبل از کاشتن، و روی ریشه هایی که ماندنی نیست مثل (بوته) خربزه و خیار و مانند اینها صحیح نیست. و (دیگر) این که مدت معلوم و مقدارش، بطوری که احتمال کم و زیاد در آن نرود مشخص باشد؛ مانند چند ماه و چند سال (معین) و ظاهر آن است که هرگاه مدت را تا رسیدن میوه در یک سال قرار دهند در صورتی که مبدأ شروع به آبیاری تعیین شود، کفایت می کند. و (شرط دیگر) این که حصه (هر یک) معین مشاع بین آنها باشد، و به مثل نصف یا ثلث و مانند اینها مشخص شود؛ پس صحیح نیست که برای یکی از آنها مقدار معینی قرار داده شود و بقیه مال دیگری باشد، یا برای یکی از آنها درختهای معلومی قرار داده شود و برای دیگری درختهای دیگر. ولی بعید نیست جایز باشد که شرط نمایند چند درخت

جواز أن يشترط اختصاص أحدهما بأشجار معلومة والاشتراك في البقية، أو يشترط لأحدهما مقدار معين مع الاشتراك في البقية إذا علم كون الثمر أزيد منه و أنه تبقى بقية.

مسألة ١ - لا إشكال في صحة المساقاة قبل ظهور الثمر، وفي صحتها بعد الظهور وقبل البلوغ قولان، أقواهما الصحة إذا كانت الأشجار محتاجة إلى السقي أو عمل آخر مما تستزاد به الثمرة ولو كيفية، وفي غيره محل إشكال، كما أن الصحة بعد البلوغ والادراك بحيث لا يحتاج إلى عمل غير الحفظ والاقتطاف محل إشكال.

مسألة ٢ - لا تجوز المساقاة على الأشجار غير المثمرة كالخلاف ونحوه، نعم لا يبعد جوازها على ما ينتفع بورقه أو ورده منها كالتوت الذكر والحناء وبعض أقسام الخلاف ذي الورد ونحوها.

مسألة ٣ - تجوز المساقاة على فسلان مغروسة قبل أن تصبح مثمرة بشرط أن تجعل المدة بمقدار تصير مثمرة فيها كخمس سنين أو ست أو أزيد.

مسألة ٤ - لو كانت الأشجار لا تحتاج إلى السقي لاستغنائها بماء السماء أو لمصها من رطوبات الأرض ولكن احتاجت إلى أعمال أخر فالأقرب الصحة إذا كانت الأعمال يستزاد بها الثمر، كانت الزيادة عينية أو كيفية، وفي غيرها تشكل الصحة، فلا يترك الاحتياط.

مسألة ٥ - لو اشتمل البستان على أنواع من الشجر والنخيل يجوز أن يفرد كل نوع بحصة مخالفة للحصة من النوع الآخر، كما إذا جعل النصف في ثمرة النخيل والثلث في الكرم والربع في الرمان مثلاً، لكن إذا علما بمقدار كل نوع من الأنواع، كما أن العلم الرافع للغرر شرط في المعاملة على المجموع بحصة متحدة.

مسألة ٦ - من المعلوم أن ما يحتاج إليه البساتين والنخيل والأشجار في إصلاحها وتعميرها واستزادة ثمارها وحفظها أعمال كثيرة، فمنها ما يتكرر

معلوم مختص به یکی از آنها باشد و در بقیه (هم) شریک باشند. یا برای یکی از آنها مقدار معینی شرط شود و در بقیه هم شریک باشد، در صورتی که معلوم باشد که میوه زیاده از آن است و بقیه ای می ماند.

مسئله ۱- قبل از پیدا شدن میوه، اشکالی در صحت مسابقات نیست، و در صحت آن بعد از پیدا شدن و قبل از رسیدن، دوقول است که اقوای آنها در صورتی که درختها محتاج آبیاری یا کار دیگری باشد که میوه به واسطه آن ولو از جهت کیفیت زیاد می شود، صحت است، و در غیر این صورت محل اشکال است.

کما این که صحت مسابقات بعد از بلوغ و رسیدن میوه بطوری که احتیاج به کاری غیر از نگهداری و چیدن، نداشته باشد، محل اشکال است.

مسئله ۲- مسابقات بر درختهایی که میوه نمی دهد؛ مثل درخت بید و مانند آن جایز نیست؛ ولی بعید نیست از میان آنها، مسابقات بر درختهایی که از برگ یا گل آنها استفاده می شود مثل توت نرو و حناء و بعضی از اقسام درخت بید که دارای گل است و مانند آنها، جایز باشد.

مسئله ۳- مسابقات بر نهال های کاشته شده قبل از آن که میوه ده شود جایز است به شرط آن که مدت را مقداری قرار دهند که درختها در آن مدت، میوه بدهند مانند پنج یا شش سال، یا بیشتر.

مسئله ۴- اگر درختها احتیاج به آب نداشته باشند برای آنکه به واسطه آب آسمان، (و باران) بی نیاز می شوند و یا برای آن که از رطوبات زمین می مکند، ولیکن احتیاج به کارهای دیگری دارند اقرب صحت (مسابقات) است در صورتی که آن اعمال موجب زیادی میوه باشند. چه عیناً زیاد شوند یا در کیفیت. و در غیر آن، صحت (آن) مشکل است پس احتیاط ترک نشود.

مسئله ۵- اگر باغ مشتمل بر انواع مختلفی از درختها و نخیل باشد جایز است هر نوعی جداگانه به حصه ای قرار داد شود که مخالف حصه نوع دیگر باشد؛ مثل این که در میوه درخت خرما، نصف، و در (میوه) درخت انگور، ثلث، و در انار، ربع مثلاً قرار داده شود؛ لیکن در صورتی که مقدار هر نوع از انواع را بدانند، کما این که علمی که رافع غنر باشد در معامله (مسابقات) بر مجموع آنها به یک حصه، شرط است.

مسئله ۶- معلوم است که آنچه باغها و درختان خرما و سایر درختها در اصلاح و آباد کردنشان و زیاد نمودن میوه هایشان و نگهداریشان، بدان احتیاج دارد، کارهای زیادی است؛ بعضی از آنها کاری است که هر ساله تکرار می شود مثل اصلاح و آماده ساختن زمین، و لایروبی نهرا،

٦٢٠ ————— فيما يجوز فيه المساقاة وما لا يجوز

في كل سنة مثل إصلاح الأرض، و تنقية الأنهار، وإصلاح طريق الماء، وإزالة الحشيش المضر، و تهذيب جرائد النخل والكرم، و التلقيح، والتشميس و إصلاح موضعه، و حفظ الثمرة إلى وقت القسمة وغير ذلك، ومنها - ما لا يتكرر غالباً كحفر الآبار والأنهار، وبناء الحائط والدولاب والدالية ونحو ذلك، فع إطلاق عقد المساقاة الظاهر أن القسم الثاني على المالك، و أما القسم الأول فيتبع التعارف والعادة، فما جرت على كونه على المالك أو العامل كان هو المتبع، ولا يحتاج إلى التعيين، ولعل ذلك يختلف باختلاف البلاد، وإن لم تكن عادة لابد من تعيين أنه على أيهما.

مسألة ٧ - المساقاة لازمة من الطرفين لا تنفسخ إلا بالتقاييل أو الفسخ بخيار، ولا تبطل بموت أحدهما، بل يقوم وارثهما مقامهما، نعم لو كانت مقيدة بمباشرة العامل تبطل بموته.

مسألة ٨ - لا يشترط في المساقاة أن يكون العامل مباشراً بنفسه، فيجوز أن يستأجر أجيراً لبعض الأعمال أو تمامها و تكون عليه الأجرة، و كذا يجوز أن يتبرع متبرع بالعمل و يستحق العامل الحصة المقررة، نعم لو لم يقصد التبرع عنه ففي كفايته إشكال، و أشكل منه لو قصد التبرع عن المالك، وكذا الحال لو لم يكن عليه إلا السقي و يستغنى عنه بالأمطار ولم يحتج إليه أصلاً، نعم لو كان عليه أعمال أخر غير السقي و استغنى عنه بالمطر و بقي سائر الأعمال فان كانت بحيث يستزاد بها الثمر فالظاهر استحقاق حصته، وإلا فحل إشكال.

مسألة ٩ - يجوز أن يشترط للعامل مع الحصة من الثمر شيئاً آخر من نقد و غيره، و كذا حصة من الأصول مشاعاً أو مفروزاً.

مسألة ١٠ - كل موضع بطل فيه عقد المساقاة تكون الثمرة للمالك، و للعامل عليه أجرة مثل عمله حتى مع علمه بالفساد شرعاً، نعم لو كان الفساد مستنداً إلى اشتراط كون جميع الثمرة للمالك لم يستحق الأجرة حتى مع جهله بالفساد.

و اصلاح راه آب، و برطرف کردن گیاه‌های مضره و موبری شاخه‌های درخت خرما، و انگور، و تخم افشانی خرما آفتاب دادن و اصلاح جای آن و نگهداری میوه تا وقت تقسیم آن و غیر اینها. و بعضی از آنها کاری است که غالباً تکرار نمی‌شود مانند کندن چاهها و نهرها و ساختن دیوار و چرخ و دلو و مانند اینها.

پس در صورت مطلق بودن عقد مساقات، ظاهر آن است که قسم دوم بر عهده مالک می‌باشد، و اما قسم اول تابع عرف و عادت است.

پس آنچه که عادت و معمول آن است که به عهده مالک یا عامل باشد باید به همان عمل کرد و احتیاج به تعیین ندارد، و شاید این عادت و معمول در شهرهای مختلف فرق کند. و اگر عادت و معمولی نبود باید تعیین کنند که به عهده کدام یک از آنها است.

مسأله ۷- مساقات از هر دو طرف لازم است و فسخ نمی‌شود مگر با اقاله نمودن هر دو طرف یا با خیار فسخ، و با مرگ یکی از آنها باطل نمی‌شود بلکه وارث آنها جای آنها می‌باشد؛ ولی اگر مقید به مباشرت خود عامل باشد، با مرگ او باطل می‌شود.

مسأله ۸- در مساقات شرط نیست که عامل خودش مباشرت داشته باشد پس جایز است برای بعضی از کارها یا تمام آنها، اجیر بگیرد و اجرت اجیر به عهده عامل است.

و هم چنین جائز است که متبرعی به صورت تبرع (برای او) کار کند و عامل حصه قراردادی را مستحق می‌باشد. ولی اگر قصد تبرع از او را نکنند در کفایت آن اشکال است. و مشکل‌تر از آن است اگر قصد تبرع از مالک بنماید.

و هم چنین است حال (و محل اشکال است) در صورتی که به عهده عامل بجز آبیاری نباشد و با آب باران از آن بی‌نیاز شود و هیچ احتیاجی به آبیاری نداشته باشد؛ ولی اگر به عهده او کارهای دیگری غیر آبیاری باشد و با آب باران، از آبیاری بی‌نیاز شود، و سایر کارها باقی بماند پس اگر طوری است که میوه بواسطه آنها زیاد می‌شود ظاهر آن است که مستحق حصه اش می‌باشد و گرنه محل اشکال است.

مسأله ۹- جایز است برای عامل با حصه ای از میوه، چیز دیگری از نقد و غیره (نیز) شرط شود؛ و هم چنین است حصه ای از درختها، بطور مشاع باشد یا جدا شده.

مسأله ۱۰- هر جایی که در آنجا مساقات باطل باشد، میوه مال مالک است و عامل حتی با علم به بطلان شرعی آن، حق اجرت مثل کارش را بر ذمه مالک دارد.

ولی اگر بطلان آن مستند به این باشد که همه میوه برای مالک شرط شده است، (عامل) مستحق اجرت نمی‌باشد حتی در صورتی هم که جاهل به بطلان باشد.

مسألة ١١ - يملك العامل الحصة من الثمر حين ظهوره، فإن مات بعده قبل القسمة و بطلت المساقاة من جهة اشتراط مباشرته للعمل انتقلت حصته إلى وارثه، و تجب عليه الزكاة لو بلغت النصاب.

مسألة ١٢ - المغارسة باطلة، وهي أن يدفع أرضاً إلى غيره ليغرس فيها على أن يكون المغروس بينهما، سواء اشترط كون حصة من الأرض أيضاً للعامل أولاً، و سواء كانت الأصول من المالك أو من العامل، و حينئذ يكون الغرس لصاحبه، فإن كانت من مالك الأرض فعليه أجره عمل الغارس، وإن كانت من الغارس فعليه أجره الأرض، فإن تراضيا على الإبقاء بالأجرة أولاً معها فذاك، و إلا فلمالك الأرض الأمر بالقلع، و عليه أرش النقص إن نقص بالقلع، كما أن للغارس قلعه، و عليه طم الحفر و نحو ذلك مما حصل بالغرس، و ليس لصاحب الأرض إلزامه بالإبقاء ولو بلا أجره.

مسألة ١٣ - بعد بطلان المغارسة يمكن أن يتوصل إلى نتیجتها بادخالها تحت عنوان آخر مشروع يشتركان في الأصول، إما بشرائها بالشركة ولو بأن يوكل صاحب الأرض الغارس في أن كل ما يشتري من الفسيل يشتريه لهما، ثم يؤاجر الغارس نفسه لغرس حصة صاحب الأرض و سقيها و خدمتها في مدة معينة بنصف منفعة أرضه إلى تلك المدة أو بنصف عينها، أو بتمليك أحدهما للآخر نصف الأصول مثلاً إن كانت من أحدهما، و يجعل العوض إذا كانت لصاحب الأرض الغرس والخدمة إلى مدة معينة شارطاً على نفسه بقاء حصة الغارس في أرضه مجاناً إلى تلك المدة، و إذا كانت من الغارس يجعل العوض نصف عين الأرض أو نصف منفعتها إلى مدة معينة شارطاً على نفسه غرس حصة صاحب الأرض و خدمتها إلى تلك المدة.

مسألة ١٤ - الخراج الذي يأخذه السلطان من النخيل والأشجار في الأراضي الخراجية على المالك إلا إذا اشترط كونه على العامل أو عليها.

مسئله ۱۱- عامل در وقت پیدایش میوه، مالک حصه اش می شود، پس اگر بعد از آن و قبل از تقسیم، بمیرد و از جهت شرط مباشرت او در عمل، مساوات باطل شود، حصه اش به وارثش منتقل می شود، و اگر به حد نصاب رسیده باشد، زکات بر او واجب است.

مسئله ۱۲- مغارسه باطل است، و آن عبارت است از این که زمینی را به دیگری بدهد تا در آن بکارد، بنابراین که آنچه کاشته شده بین آنها (مشترک) باشد، چه شرط شود که حصه ای از زمین هم مال عامل شود یا نه؟ و چه درختها از مالک باشد یا از عامل؟ و در این صورت، آنچه کاشته شده مال صاحبش می باشد.

پس اگر از مالک زمین باشد، اجرت کارکسی را که کاشته است بر عهده اوست، و اگر از عامل باشد اجرت زمین بر عهده اوست.

پس اگر به بقای آنها با اجرت یا بدون آن راضی شوند، که همان است، و گرنه مالک زمین حق دارد دستور به کندن آنها بدهد. و اگر در اثر کندن نقصی (در نهالها) پیدا شود ارزش نقص به عهده اوست.

کما این که کسی که آنها را کاشته حق کندن آنها را دارد و پرکردن گودیاها و مانند آن از چیزهایی که در اثر کاشتن حاصل شده است به عهده اوست صاحب زمین حق ندارد او را ملزم به باقیماندن درختها، ولو بدون اجرت، کند.

مسئله ۱۳- بعد از آن که مغارسه باطل است ممکن است که (از راهی) به نتیجه آن رسید، به این ترتیب که آن را تحت عنوان دیگری که مشروع است در آورد که در درختها شریک شوند: یا با خریدن درختها بطور اشتراکی، اگر چه به این صورت که صاحب زمین، غارس را وکیل کند تا هر چه نهالی را که می خرد برای هردویشان بخرد، سپس غارس خود را برای کاشتن حصه صاحب زمین و آبیاری و خدمت آن در مدت معینی در برابر نصف منفعت زمین او تا آن مدت، یا در برابر نصف عین زمین، اجیر او نماید. یا به اینکه یکی از آنها نصف درختها را مثلاً- در صورتی که درختها مال یکی باشد- به دیگری تملیک نماید. و عوض آن را- در صورتی که درختها مال صاحب زمین باشد- کاشتن و خدمت آنها تا مدت معینی، عوض آنها قرار دهد برخودش شرط کند که حصه غارس از درختها تا آن مدت مجاناً باقی بماند.

ولی اگر درختها از غارس باشند، نصف عین زمین یا نصف منفعت آن را تا مدت معینی عوض (نصف درختها) قرار می دهد و برخودش شرط می کند که حصه مالک را بکارد و تا آن مدت به آنها خدمت نماید.

مسئله ۱۴- خراجی که سلطان از درختهای خرما و سایر درختها، در زمینهای خراجیه می گیرد بر عهده مالک است مگر این که شرط کنند که بر عهده عامل یا بر هر دو باشد.

٦٢٤ - في بطلان المغارسة

مسألة ١٥ - لا يجوز للعامل في المساقاة أن يساقى غيره إلا باذن المالك ، لكن مرجع إذنه فيها إلى توكيله في إيقاع مساقاة أخرى للمالك مع شخص ثالث بعد فسخ الأولى، فلا يستحق العامل الأول شيئاً، نعم يجوز للعامل تشريك غيره في العمل على الظاهر.

مسأله ۱۵ - در مسابقات، برای عامل جایز نیست که با دیگری مسابقات کند مگر (این که) با اذن مالک (باشد)، لیکن برگشت اذن دادن مالک به مسابقات به این می شود که عامل را در واقع ساختن مسابقات دیگری برای مالک با شخص سومی، بعد از فسخ مسابقات اول، وکیل می کند، و در نتیجه عامل اول مستحق چیزی نمی شود، ولی ظاهراً برای عامل جایز است که دیگری را در کار شریک نماید.

كتاب الدين

والقرض

الدين مال كلي ثابت في ذمة شخص لآخر بسبب من الأسباب، ويقال لمن اشتغلت ذمته به المديون والمدين، و للآخر الدائن والغريم، و سببه اما الاقتراض أو أمور أخر اختيارية، كجعله مبيعاً في السلم، أو ثمناً في النسيئة، أو أجرة في الاجارة، أو صداقاً في النكاح، أو عوضاً في الخلع وغير ذلك ، أو قهرية كما في موارد الضمانات ونفقة الزوجة الدائمة ونحو ذلك ، وله أحكام مشتركة و أحكام مختصة بالقرض.

القول في أحكام الدين

مسألة ١ - الدين إما حال فللدائن مطالبته و اقتضاؤه، و يجب على المديون أدائه مع التمكن واليسار في كل وقت، و إما مؤجل فليس للدائن حق المطالبة، ولا يجب على المديون القضاء إلا بعد انقضاء المدة المضروبة و حلول الأجل، و تعيين الأجل تارة يجعل المتدينين كما في السلم والنسيئة، و أخرى يجعل الشارع كالنجوم والأقساط المقررة في الدية.

کتاب دین و قرض

«دین»، مالی است کلی، که در ذمه شخصی برای شخص دیگر به سببی از اسباب، ثابت است. و به کسی که ذمه اش به آن مشغول (وبدهکار) است، «مدیون و مدین»، و به دیگری (که طلبکار است) «دائن و غریم» گفته می شود. و سبب آن یا قرض کردن است، و یا امور اختیاری دیگری است؛ مانند این که آن مال کلی در سلم، مبیع و یا در نسیه، ثمن و یا در اجاره، اجرت و یا در ازدواج، صداق و یا در خلع، عوض قرار داده شود و غیر اینها. و یا (سبب آن) امور غیر اختیاری و قهری است؛ کما این که در موارد ضمانات و نفقه زوجة دائم و مانند اینها می باشد. و دین احکام مشترکی دارد، و احکامی (هم) که اختصاص به قرض و وام دارد.

گفتاری درباره احکام دین

مسئله ۱- دین، یا «حال» است (که وقت پرداختنش رسیده است) پس دائن حق مطالبه و درخواست پرداخت آن را دارد. در صورت تمکن و دست باز بودن برمدیون واجب است در تمام اوقات، آن را ادا کند. و یا سررسیددار است، پس دائن حق مطالبه آن را ندارد، و دادن آن بر مدیون واجب نیست، مگر بعد از گذشت مدتی که قرار داده شده، و رسیدن سررسید آن؛ و تعیین سررسید گاهی به قرارداد دائن و مدیون است، همانگونه که در سلم و نسیه است، و گاهی با

مسألة ٢ - لو كان الدين حالاً أو مؤجلاً وقد حلّ أجله فكما يجب على المدين الموسر أدائه عند مطالبة الدائن كذلك يجب على الدائن أخذه وتسلمه إذا صار المدين بصدد أدائه و تفرغ ذمته، و أما الدين المؤجل قبل حلول أجله فلا إشكال في أنه ليس للدائن حق المطالبة، و إنما الاشكال في أنه هل يجب عليه القبول لو تبرع المدين بأدائه أم لا؟ وجهان بل قولان أقواهما الثاني، إلا إذا علم بالقرائن أن التأجيل لمجرد إرفاق على المدين من دون أن يكون حقاً للدائن.

مسألة ٣ - قد عرفت أنه إذا أدى المدين دينه الحال يجب على الدائن أخذه، فإذا امتنع أجبره الحاكم لو التمس منه المدين، ولو تعذر إجباره أحضره عنده و مكّنه منه بحيث صار تحت يده و سلطانه عرفاً، و به تفرغ ذمته، ولو تلف بعد ذلك فلا ضمان عليه، ولو تعذر عليه ذلك فله أن يسلمه إلى الحاكم و به تفرغ ذمته، و هل يجب على الحاكم القبول؟ فيه تأمل و إشكال، و لو لم يوجد الحاكم فهل له أن يعين الدين في مال مخصوص و يعزله؟ فيه تأمل و إشكال، و لو كان الدائن غائباً ولا يمكن إيصاله إليه و أراد المدين تفرغ ذمته أوصله إلى الحاكم عند وجوده، و في وجوب القبول عليه الاشكال السابق، و لو لم يوجد الحاكم يبق في ذمته إلى أن يوصله إلى الدائن أو من يقوم مقامه.

مسألة ٤ - يجوز التبرع بأداء دين الغير حياً كان أو ميتاً، و به تبرأ ذمته و إن كان بغير إذنه بل و إن منعه، و يجب على من له الدين القبول.

مسألة ٥ - لا يتعين الدين فيما عينه المدين، ولا يصير ملكاً للدائن ما لم يقبضه، وقد مرّ التأمل والاشكال في تعيينه بالتعيين عند امتناع الدائن عن القبول في المسألة الثالثة، فلو كان عليه درهم و أخرج من كيسه درهماً ليدفعه إليه وفاءً عما عليه و قبل وصوله بيده تلف كان من ماله، و بقي ما في ذمته على حاله.

مسألة ٦ - يحل الدين المؤجل بموت المدين قبل حلول أجله لا موت الدائن، فلو مات يبق على حاله ينتظر ورثته انقضاءه، فلو كان الصداق مؤجلاً إلى مدة

مسئله ۲- اگر دین، حال یا سررسیددار باشد که سررسید آن رسیده باشد، همانطور که بر بدهکار متمکن، ادای آن در وقت مطالبه طلبکار، واجب است، هم چنین تحویل و گرفتن آن در صورتی که مدیون در صدد پرداخت آن و فارغ کردن ذمه اش باشد، واجب است. و اما دین سررسیددار پیش از آنکه سررسیدش برسد، پس اشکالی نیست که طلبکار حق مطالبه آن را ندارد، ولی اشکال در این است که اگر بدهکار، تبرعاً اقدام به ادای آن کرد آیا بر طلبکار قبول آن واجب است یا نه؟ دو وجه بلکه دو قول است که اقوای آنها دومی است (که واجب نیست)؛ مگر این که از قرائن معلوم باشد که سررسید قرار دادن، تنها به خاطر ارفاق بر بدهکار بوده است، بدون آن که حقی برای طلبکار باشد.

مسئله ۳- تحقیقاً دانستی که وقتی مدیون، دین حال را ادا کند، گرفتن آن بردائن واجب است. پس اگر (از گرفتن) خودداری نمود، در صورت درخواست مدیون، حاکم شرع او را مجبور به قبول می کند، و اگر اجبار او غیرممکن بود بدهی را نزد طلبکار حاضر می کند و او را نسبت به آن متمکن می سازد به طوری که عرفاً در تحت اختیار و تسلط او قرار بگیرد و با این کار، ذمه اش فارغ می شود؛ و اگر بعد از آن تلف شود ضمانتی بر او نیست. و اگر این کار غیرممکن باشد پس حق دارد آن را به حاکم شرع تسلیم نماید و با آن ذمه اش فارغ می شود. و آیا بر حاکم (شرع)، قبول (آن) واجب است یا نه؟ در واجب بودنش تأمل و اشکال است. و اگر حاکم پیدا نشد آیا حق دارد که دین را در مال مخصوصی تعیین کند و آن را کنار بگذارد؟ در آن تأمل و اشکال است. و اگر طلبکار غائب باشد که رساندن بدهی به او ممکن نیست و بدهکار بخواهد ذمه اش را فارغ سازد در صورت بودن حاکم، بدهی را به او می رساند و در وجوب قبول بر حاکم، همان اشکال سابق است. و اگر حاکم یافت نشود در ذمه اش باقی می ماند تا آن را به طلبکار یا کسی که جای او است، برساند.

مسئله ۴- ادای دین دیگری تبرعاً (و بدون توقع) جایز است - زنده باشد یا مرده - و ذمه او با آن بری می شود اگر چه بدون اذن او باشد بلکه اگر چه از آن منع کند. و بر کسی که بدهی، ملک او است قبول آن واجب است.

مسئله ۵- بدهی در آنچه که بدهکار آن را تعیین می کند مشخص نمی شود و (همچنین) ملک طلبکار نمی شود مادامی که آن را قبض نکرده باشد و در مسئله سوم گذشت که وقتی که طلبکار از قبول خودداری کند، در مشخص شدن آن با تعیین مدیون تأمل و اشکال است. پس اگر یک درهم به ذمه او باشد و از کیسه اش درهمی را در آورد که به عنوان پرداخت آنچه به ذمه دارد به او بدهد و قبل از آنکه به دست او برسد، تلف شود از مال مدیون می باشد و آنچه در ذمه اش بوده به حال خودش باقی می ماند.

مسئله ۶- دین سررسیددار با مردن مدیون، پیش از رسیدن سررسیدش، حال می شود. - نه با

٦٣٠. في عدم جواز بيع الدين بالدين
معينة و مات الزوج قبل حلوله استحققت الزوجة مطالبته بعد موته، بخلاف ما
إذا ماتت الزوجة، فليس لورثتها المطالبة قبل انقضائه ولا يلحق بموت الزوج
طلاقه، فلو طلقها يبقى صداقها المؤجل على حاله، كما أنه لا يلحق بموت المديون
تحجيريه بسبب الفلوس، فلو كان عليه ديون حالة و ديون مؤجلة يقسم ماله بين
أرباب الديون الحالة، ولا يشاركهم أرباب المؤجلة.

مسألة ٧ - لا يجوز بيع الدين بالدين على الأقوى فيما إذا كانا مؤجلين و إن حل
أجلهما، و على الأحوط في غيره، بأن كان العوضان كلاهما ديناً قبل البيع، كما
إذا كان لأحدهما على الآخر طعام كوزنة من حنطة و للآخر عليه طعام آخر
كوزنة من شعير فباع الشعير بالحنطة، أو كان لأحدهما على شخص طعام و للآخر
على ذلك الشخص طعام آخر فباع ما له على ذلك الشخص بما للآخر عليه، أو
كان لأحدهما على شخص طعام و للآخر طعام على شخص آخر فبيع أحدهما
بالآخر، و أما إذا لم يكن العوضان كلاهما ديناً قبل البيع و إن صار أحدهما أو
كلاهما ديناً بسبب البيع كما إذا باع ما له في ذمة الآخر بثمن في ذمته نسيئة
مثلاً فله شقوق و صور كثيرة لا يسعها هذا المختصر.

مسألة ٨ - يجوز تعجيل الدين المؤجل بنقصان مع التراضي، و هو الذي يسمى
في لسان تجار العصر بالنزول، ولا يجوز تأجيل الحال ولا زيادة أجل المؤجل
بزيادة.

مسألة ٩ - لا يجوز قسمة الدين، فإذا كان لاثنين دين مشترك على ذمم
متعددة كما إذا باعاً عيناً مشتركة بينهما من أشخاص أو كان لمورثهما دين على
أشخاص فورثاه فجعلاً بعد التعديل ما في ذمة بعضهم لأحدهما و ما في ذمة
آخرين لآخر فانه لا يصح، نعم الظاهر كما مر في الشركة أنه إذا كان لهما دين
مشترك على أحد يجوز أن يستوفي أحدهما منه حصته، فيتعين له و تبقى حصة
الآخر في ذمته، و هذا ليس من قسمة الدين.

موت طلبکار پس اگر طلبکار بمیرد، دین به حال خود باقی می ماند و ورثه اش منتظر سپری شدن وقت آن می شوند. پس اگر مهریه زن، مدت دار تا مدت معینی باشد و شوهر قبل از رسیدن آن فوت کند زن بعد از مرگ او، مستحق مطالبه آن می باشد، به خلاف این که زن بمیرد. که ورثه او قبل از انقضای آن مدت، حق مطالبه ندارند. و طلاق دادن شوهر به مردن او ملحق نمی شود، پس اگر زن را طلاق بدهد مهریه مدت دار، به حال خود باقی می ماند. کما این که محجور نمودن بدهکار به سبب بی پولی، ملحق به مرگ وی نمی شود. پس اگر بدهی های حال و بدهی های مدت دار داشته باشد، مال او بین طلبکارهای دین های حال تقسیم می شود و طلبکارهای دین های مدت دار، شریک آنها نمی باشند.

مسئله ۷- بیع دین به دین در جایی که هر دو مدت دار باشند اگر چه وقتشان رسیده باشد، بنابر اقوی جایز نیست و در غیر آن بنابر احتیاط (جایز نمی باشد)؛ به این که عوض و معوض - هر دو - قبل از بیع، دین باشند، مثل این که برای یکی از آنها به ذمه دیگری طعامی باشد، مانند یک وزنه گندم، و برای دیگری به ذمه او طعام دیگری باشد، مانند یک وزنه جو پس جو را به گندم بفروشد. یا برای یکی از آنها به ذمه شخصی طعامی باشد و برای دیگری به ذمه این شخص طعام دیگری باشد پس آنچه را که برای او به ذمه آن شخص است به آنچه را که برای دیگری به ذمه او است بفروشد. یا برای یکی از آن دو به ذمه شخصی طعامی باشد، و برای دیگری طعامی به ذمه شخصی دیگر باشد، پس یکی از آن دو طعام به طعام دیگر فروخته شود. و اما وقتی که عوض و معوض - هر دو - قبل از بیع، دین نباشند اگر چه یکی از آنها یا هر دو به سبب بیع، دین شوند، مانند این که آنچه را که برای او در ذمه دیگری است به ثمنی در ذمه همان شخص به نحو نسبه مثلاً بفروشد، پس دارای شقوق و صورتهای زیادی است که این مختصر گنجایش آن را ندارد.

مسئله ۸- شتابان ساختن دین مدت دار (و قبل از سر رسید پراختن آن) در برابر کم کردن (از آن) با رضایت همدیگر، جایز است و این همانی است که در زبان تجار این زمان به «نزول» نامیده می شود، ولی مدت دار نمودن دین حال و زیادتر نمودن مدت دین مدت دار در برابر زیاده ای جایز نیست.

مسئله ۹- تقسیم دین جایز نیست، پس وقتی دو نفر طلب مشترکی بر ذمه چند نفر داشته باشند مثل این که وقتی عینی را که میان آنها مشترک است به چند نفر بفروشند، یا مورث آنها دینی به ذمه چند نفر داشته باشد و این دو نفر آن را ارث ببرند، پس بعد از برابر ساختن، آنچه را در ذمه بعضی از آنها است برای یکی شان و آنچه را که در ذمه دیگری ها است برای دیگری قرار بدهند، پس قطعاً اینکار صحیح نیست؛ البته همانطور که در (کتاب) شرکت گذشت، ظاهر آن است که وقتی برای هر دوی آنها دین مشترکی به ذمه یکنفر باشد جایز است یکی از آنها حصه

٦٣٢ — في عدم جواز بيع الدين بالدين

مسألة ١٠ - يجب على المديون عند حلول الدين و مطالبة الدائن السعي في أدائه بكل وسيلة ولو ببيع سلعته و متاعه و عقاره أو مطالبة غريم له أو إجارة أملاكه و غير ذلك ، و هل يجب عليه التكسب اللائق بحاله من حيث الشرف والقدرة؟ وجهان بل قولان، أحوطهما ذلك خصوصاً فيما لا يحتاج إلى تكلف و فيمن شغله التكسب، بل وجوبه حينئذ قوي، نعم يستثنى من ذلك بيع دار سكناء و ثيابه المحتاج إليها ولو للتجمل و دابة ركوبه إذا كان من أهله و احتاج إليه، بل و ضروريات بيته من فراشه و غطائه و ظروفه و إنائه لأكله و شربه و طبخه ولو لأضيافه مراعيًا في ذلك كله مقدار الحاجة بحسب حاله و شرفه، و أنه بحيث لو كلف ببيعها لوقع في عسر و شدة و حزاة و منقصة، و هذه كلها من مستثنيات الدين لا خصوص بعض المذكورات بل لا يبعد أن يعد منها الكتب العلمية لأهلها بمقدار حاجته بحسب حاله و مرتبته.

مسألة ١١ - لو كانت دار سكناء أزيد عما يحتاجه سكن ما احتاجه و باع ما فضل عنه، أو باعها و اشترى ما هو أدون مما يليق بحاله، و إذا كانت له دور متعددة و احتاج إليها لسكنائها لا يبيع شيئاً منها، و كذلك الحال في المركوب و الثياب و نحوهما.

مسألة ١٢ - لو كانت عنده دار موقوفة عليه تكفي لسكناءه و لم يكن سكناء فيها موجباً لمنقصة و حزاة وله دار مملوكة فالأحوط أن يبيع المملوكة.

مسألة ١٣ - انما لا تباع دار السكنى في أداء الدين ما دام المديون حياً، فلو مات و لم يترك غير دار سكناء أو ترك و كان دينه مستوعباً أو كالمستوعب تباع و تصرف فيه.

مسألة ١٤ - معنى كون الدار و نحوها من مستثنيات الدين أنه لا يجبر على بيعها لأجل أدائه، ولا يجب عليه ذلك ، و أما لو رضي به لقضائه جاز للدائن أخذه، نعم ينبغي أن لا يرضى ببيع مسكنه، ولا يصير سبباً له و إن رضي به،

خودش را از او بگیرد، و متعیناً مال او می شود و حصه دیگری بر ذمه او باقی می ماند، و این از باب تقسیم دین نیست.

مسئله ۱۰- هنگام رسیدن وقت دین و مطالبه طلبکار، بریده کار واجب است به هر وسیله ای در ادای آن سعی نماید ولو این که با فروختن سلعه و کالا و مزرعه اش باشد یا مطالبه کردن از کسی که به او بدهکار است و یا اجاره دادن املاکش باشد و غیر اینها. و آیا کسب کردنی که از نظر شرف و توانایی شایسته او است بر او واجب است؟ دو وجه بلکه دو قول است، که احوط آنها همین واجب بودن است، خصوصاً در جایی که نیازی ندارد خود را به زحمت اندازد و خصوصاً در مورد کسی که شغلش کسب کردن است. بلکه وجوب آن در این صورت، قوی است؛ البته خانه مسکونی و لباسش که ولو برای آراستن خود به آن احتیاج دارد و چار پای سواری اش در صورتی که اهل سوار شدن آن باشد و به آن محتاج باشد. بلکه ضروریات منزلش از فرش و پوشش و ظروفی که برای خوردن و آشامیدن و پختنش ولو برای میهمانهایش است، - (همه اینها) استثنا می شود؛ و باید در همه اینها رعایت مقدار نیازش بر حسب شخصیت و حال خودش را بنماید، و اینکه وی به طوری باشد که اگر مکلف به فروش اینها شود در سختی و شدت و مشقت و کمبود قرار گیرد. و همه اینها از مستثنیات دین می باشد نه خصوص بعضی از مذکورات، بلکه بعید نیست که کتابهای علمی برای اهل آن بمقداری که به حسب حال و مرتبه او، مورد نیازش باشد جزء استثنای دین شمرده شود.

مسئله ۱۱- اگر خانه مسکونیش بیشتر از آنچه احتیاج دارد باشد، باید در آن مقداری که مورد نیازش است ساکن شود و اضافی را بفروشد. یا خانه را بفروشد و پائین تر از آن را که مناسب حالش است، بخرد؛ و اگر دارای چند خانه باشد که برای سکونت به همه آنها احتیاج دارد، هیچ کدامشان را نمی فروشد. و همچنین است حال سواری و لباسها و مانند اینها.

مسئله ۱۲- اگر نزد او خانه ای باشد که بر او وقف شده و برای سکونت او کفایت می کند و سکونتش در آن موجب منقصت و شکست نمی باشد، و خانه مملوکی هم داشته باشد احتیاط آن است که خانه ملکیش را بفروشد.

مسئله ۱۳- خانه مسکونی وقتی به منظور پرداخت بدهی فروخته نمی شود که مدیون زنده باشد، پس اگر بمیرد و غیر از خانه مسکونیش چیزی نگذاشته باشد، یا چیزی گذاشته باشد ولی دین او همه را فراگیرد، و یا همچون فراگیر باشد، باید خانه فروخته شود و در آن مصرف گردد.

مسئله ۱۴- معنای این که خانه و مانند آن از مستثنیات دین است این است که برای ادای دین، مجبور به فروش آن نمی شود و فروختن بر او واجب نیست. و اما اگر برای پرداخت بدهی، راضی بفروش آن باشد برای طلبکار جایز است آن را بگیرد؛ البته سزاوار است که راضی به فروش مسکنش نشود و او سبب فروش آن نگردد اگر چه بدهکار به آن راضی باشد. که در خبر

٦٣٤. في كون مماثلة الدائن مع القدرة معصية
ففي خبر عثمان بن زياد قال: «قلت لأبي عبد الله (ع): إن لي على رجل ديناً و
قد أراد أن يبيع داره فيقضي، فقال أبو عبد الله عليه السلام: أعيدك بالله أن
تخرجه من ظل رأسه» بل الاحتياط والتورع في الدين يقتضي ذلك بعد قصة ابن
أبي عمير رضوان الله عليه.

مسألة ١٥ - لو كان عنده متاع أو سلعة أو عقار زائداً على المستثنيات لا
تباع إلا بأقل من قيمتها يجب بيعها للدين عند حلوله ومطالبة صاحبه، ولا يجوز
له التأخير وانتظار من يشتريها بالقيمة، نعم لو كان ما يشتري به أقل من قيمته
بكثير جداً بحيث يعد بيعه به تضييعاً للمال وإتلافاً له لا يبعد عدم وجوب بيعه.
مسألة ١٦ - كما لا يجب على المعسر الأداء يحرم على الدائن إعساره بالمطالبة
والاقتضاء، بل يجب أن ينظره إلى اليسار.
مسألة ١٧ - مماثلة الدائن مع القدرة معصية، بل يجب عليه نية القضاء مع
عدم القدرة بأن يكون من نيته الأداء عندها.

القول في القرض

وهو تمليك مال لآخر بالضمان بأن يكون على عهده أدائه بنفسه أو بمثله
أو قيمته، ويقال للمملك المقرض، وللمتملك المقرض والمستقرض.
مسألة ١ - يكره الاقتراض مع عدم الحاجة، وتخف كراهته مع الحاجة، و
كلما خفت الحاجة اشتدت الكراهة، وكلما اشتدت خفت إلى أن تزول، بل
ربما وجب لو توقف عليه أمر واجب كحفظ نفسه أو عرضه ونحو ذلك، والأحوط
لمن لم يكن عنده ما يوفي به دينه ولم يتربح حصوله عدم الاستدانة إلا عند
الضرورة أو علم المستدان منه بحاله.
مسألة ٢ - إقراض المؤمن من المستحبات الأكيدة سيما لذوي الحاجة لما فيه

عثمان بن زیاد است که می گوید: «به ابی عبدالله (علیه السلام) گفتم: برای من به ذمه مردی دینی است و او می خواهد خانه اش را بفروشد و به من بدهد؛ پس حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: تو را به پناه خدا می برم از این که او را از سرسلیه اش بیرون کنی»^۱. بلکه بعد از داستان ابن ابی عمیر (رضوان الله علیه)^۲ مقتضای احتیاط و پرهیزکاری در دین همان است.

مسئله ۱۵ - اگر متاع یا سلعه یا مزرعه ای زیادتر از مستثنیات داشته باشد که جز با کمتر از قیمت به فروش نمی رود، واجب است در وقت حلول دین و مطالبه صاحب آن، آنها را برای ادای دین بفروشد. و برای او تأخیر انداختن و انتظار کسی را کشیدن که آن را به قیمت بخرد، جایز نیست، ولی اگر مبلغی که به آن فروش می رود خیلی زیادتر از قیمت آن کمتر باشد به طوری که فروش آن به آن مبلغ تضييع و اتلاف مال حساب شود، بعید نیست فروش آن واجب نباشد.

مسئله ۱۶ - کما این که بر شخص تنگدست، ادای دین واجب نیست، بر طلبکار هم حرام است که با مطالبه و خواستن طلب، او را در تنگنا و زحمت قرار دهد بلکه واجب است او را تا یسر و توانایی پیدا کردن مهلت بدهد.

مسئله ۱۷ - سهل انگاری در ادای دین طلبکار، با داشتن قدرت (بر اداء) معصیت است، بلکه در صورتی که توانایی پرداخت هم ندارد، واجب است که نیت ادای آن را بنماید به این که تصمیمش این باشد هر وقت متمکن شود آن را پردازد.

گفتاری درباره قرض (وام دادن)

و آن عبارت است از اینکه مالی را به ضمان ملک دیگری نمایند، به این که به عهده او باشد که خود آن مال یا مثل یا قیمت آن را پردازد. و به تملیک کننده «مقرض = وام دهنده» و به قبول کننده ملک «مقترض = وام گیر» و «مستقرض = وام خواه» گفته می شود.

مسئله ۱ - وام گرفتن بدون احتیاج مکروه است و با داشتن نیاز، کراهت آن سبک می شود و هر اندازه نیاز سبک تر شود، کراهت شدت پیدا می کند، و هر چه نیاز شدید شود کراهت (آن) سبک می شود تا این که به کلی از بین می رود؛ بلکه چه بسا قرض کردن واجب است در صورتی که امر واجبی بسته به آن باشد، مانند حفظ جان یا عرضش و مانند آن. و برای کسی که چیزی ندارد که با آن دینش را وفا کند و انتظار حصول آن را (هم) ندارد، احتیاط آن است که وام نخواهد مگر در وقت ضرورت؛ یا وقتی که کسی که از او وام خواسته، حال او را بداند.

مسئله ۲ - قرض دادن به مؤمن، مخصوصاً برای صاحبان نیاز، از مستحبات مؤکد می باشد به

(۱) وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۹۴.

(۲) من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۱۷.

من قضاء حاجته و كشف كربته، فعن النبي صلى الله عليه وآله «من اقترض أخاه المسلم كان بكل درهم أقرضه وزن جبل أحد من جبال رضوى و طور سيناء حسنات، و إن رفق به في طلبه تعدى به على الصراط كالبرق الخاطف اللامع بغير حساب ولا عذاب، و من شكا إليه أخوه المسلم فلم يقرضه حرم الله عزوجل عليه الجنة يوم يجزي المحسنين».

مسألة ٣ - القرض عقد يحتاج إلى إيجاب، كقوله: «أقرضتك» أو ما يؤدي معناه، و قبول دال على الرضا بالإيجاب، ولا يعتبر فيه العربية بل يقع بكل لغة، بل تجري المعاطاة فيه باقباض العين و قبضها بهذا العنوان و يعتبر في المقرض والمقترض ما يعتبر في المتعاقدين من البلوغ والعقل والقصد والاختيار وغيره.

مسألة ٤ - يعتبر في المال أن يكون عيناً على الأحوط مملوكاً، فلا يصح إقراض الدين ولا المنفعة. ولا ما لا يصح تملكه كالخمر والخنزير، و في صحة إقراض الكلي بأن يوقع انعقد عليه و أقبضه بدفع مصداقه تأمل، و يعتبر في المثليات كونه مما يمكن ضبط أوصافه و خصوصياته التي تختلف باختلافها القيمة والرغبات، و أما في القيميات كالأغنام والجواهر فلا يبعد عدم اعتبار إمكان ضبط الأوصاف، بل يكفي فيها العلم بالقيمة حين الإقراض، فيجوز إقراض الجواهر و نحوها على الأقرب مع العلم بقيمتها حينه و إن لم يمكن ضبط أوصافها.

مسألة ٥ - لا بد أن يقع القرض على معين، فلا يصح إقراض المبهم كأحد هذين، و أن يكون قدره معلوماً بالكيل فيما يكال والوزن فيما يوزن والعد فيما يقدر بالعد، فلا يصح إقراض صبرة من طعام جزافاً ولو قدر بكيلة معينة وملاً إناء معين غير الكيل المتعارف أو وزن بصخرة معينة غير العيار المتعارف عند العامة لا يبعد الاكتفاء به، لكن الأحوط خلافه.

مسألة ٦ - يشترط في صحة القرض القبض والاقباض، فلا يملك المستقرض المال المقترض إلا بعد القبض. ولا يتوقف على التصرف.

خاطر خصوصیتی که در آن است که (به وسیله آن) نیاز او برآورده و گرفتاریش برطرف می شود. که از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است: «هر کسی به برادر مسلمانش قرض دهد، در مقابل هر درهمی که به او قرض داده به وزن کوه احد از کوههای رضوی و طور سیناء، برای او حسنه است. و اگر در مطالبه اش با او مدارا کند به خاطر این مدارا مانند برق جهنده فروزان، بدون حساب و عذاب از روی صراط می گذرد. و هر کس برادر مسلمانش نزد او شکایتی برد و به او قرض ندهد خداوند عزوجل در روزی که نیکوکاران را جزا می دهد، بهشت را بر او حرام می کند»^۱.

مسئله ۳- وام دادن، عقدی است که احتیاج به ایجابی مانند قول او: «قرض دادم به تو» یا آنچه که این معنا را برساند. و به قبولی، که دلالت بر رضایت به ایجاب کند، دارد؛ و عربی بودن در آن معتبر نیست بلکه با هر لغتی واقع می شود، بلکه با دادن عین و گرفتن آن به این عنوان (وام) معاطات در آن جاری می شود و آنچه که از بلوغ و عقل و قصد و اختیار و غیر آن در دو طرف عقد اعتبار دارد در وام دهنده و وام گیرنده معتبر می باشد.

مسئله ۴- بنا بر احتیاط معتبر است که مال عین مملوک باشد؛ پس، نه وام دادن دین و منفعت، و نه آنچه که تملک آن صحیح نیست، مانند شراب و خوک، صحیح نمی باشد. و در اینکه وام دادن چیز کلی صحیح باشد، به این که عقد بر کلی واقع شود و آن را با دادن مصداقی از آن به او تحویل دهد، تأمل است. و در مثلی ها معتبر است از چیزهایی باشد که ضبط اوصاف و خصوصیات آن، که قیمت و تمایل ها با اختلاف آنها مختلف می شود، ممکن باشد. و اما در قیمی ها، مانند گوسفندها و جواهرات بعید نیست که امکان ضبط اوصاف آنها معتبر نباشد، بلکه همین که در وقت قرض دادن، قیمت آن معلوم باشد کفایت می کند. پس قرض دادن جواهرات و مانند آن با علم به قیمت آنها در وقت قرض دادن بنابر اقرب، جائز است اگر چه ضبط اوصاف آنها ممکن نباشد.

مسئله ۵- باید که قرض بر معین واقع شود؛ پس قرض دادن مبهم صحیح نیست مانند «یکی از این دو تا». و (باید) که مقدارش با پیمانه در چیزهایی که پیمانه می شود و با وزن در چیزهایی که وزن می شود، و با شماره در چیزهایی که با شمردن اندازه گیری می شود معلوم باشد. پس قرض دادن انباشته ای از طعام به صورت گزاف صحیح نیست. و اگر با پیمانه معینی اندازه شود و ظرف معینی پر شود که غیر پیمانه متعارف باشد یا با سنگ معینی وزن شود که غیر وزنه متعارف نزد مردم باشد، بعید نیست به آن اکتفا شود؛ لیکن احتیاط، خلاف آن است.

مسئله ۶- در صحت قرض، تحویل گرفتن و تحویل دادن شرط است؛ پس وام خواه مالی را

(۱) وسائل، ج ۱۳، باب ۶ از اعیان دین، ج ۵.

٦٣٨. في كون القرض عقدًا لازماً

مسألة ٧ - الأقوى أن القرض عقد لازم، فليس للمقرض فسخه والرجوع بالعين المقترضة لو كانت موجودة، ولا للمقترض فسخه وإرجاع العين في القيمات، نعم للمقرض عدم الانتظار ومطالبة المقرض بالأداء ولو قبل قضاء وطره أو مضي زمان يمكن فيه ذلك .

مسألة ٨ - لو كان المال المقرض مثلياً كالحنطة والشعير والذهب والفضة ثبت في ذمة المقرض مثل ما اقترض، ويلحق به أمثال ما يخرج من المكائن الحديثة كظروف البلور والصيني، بل وطاقات الملابس على الأقرب، ولو كان قيمياً كالغنم ونحوها ثبت في ذمته قيمته، وفي اعتبار قيمة وقت الاقتراض والقبض أو قيمة حال الأداء وجهان، أقربهما الأول وإن كان الأحوط التراضي والتصالح في مقدار التفاوت بين القيمتين.

مسألة ٩ - لا يجوز شرط الزيادة بأن يقرض مالاً على أن يؤدي المقرض أزيد مما اقترضه، سواء اشترطه صريحاً أو أضمره بحيث وقع القرض مبنياً عليه، وهذا هو الرأى القرصي المحرم الذي ورد التشديد عليه، ولا فرق في الزيادة بين أن تكون عينية كعشرة دراهم باثني عشر أو عملاً كخياطة ثوب له، أو منفعة أو انتفاعاً كالانتفاع بالعين المرهونة عنده، أو صفة مثل أن يقرضه دراهم مكسورة على أن يؤديها صحيحة، وكذا لا فرق بين أن يكون المال المقرض ربوياً بأن كان من المكيل والموزون وغيره بأن كان معدوداً كالجوز والبيض.

مسألة ١٠ - لو أقرضه وشرط عليه أن يبيع منه شيئاً بأقل من قيمته أو يؤجره بأقل من أجرته كان داخلاً في شرط الزيادة، نعم لو باع المقرض من المقرض مالاً بأقل من قيمته وشرط عليه أن يقرضه مبلغاً معيناً لا بأس به.

مسألة ١١ - انما تحرم الزيادة مع الشرط، وأما بدونه فلا بأس، بل تستحب للمقرض حيث أنه من حسن القضاء، وخير الناس أحسنهم قضاءً، بل يجوز ذلك إعطاءً وأخذاً لو كان الإعطاء لأجل أن يراه المقرض حسن القضاء، فيقرضه أ

که وام می گیرد جز بعد از قبض مالک نمی شود و (مالک شدنش) متوقف بر تصرف نیست.

مسئله ۷- اقوی آن است که قرض، عقد لازم است؛ پس وام دهنده حق فسخ آن و رجوع به عین قرض داده شده را اگر موجود باشد ندارد. و وام گیرنده هم حق فسخ و برگرداندن عین را در قیمی ها ندارد. ولی وام دهنده حق دارد مهلت ندهد و از وام گیرنده بخواهد که پردازد و لوقبل از برطرف شدن خواسته اش یا گذشتن زمانی باشد که چنین چیزی در آن ممکن است.

مسئله ۸- اگر مالی که وام داده شده مثلی باشد مانند گندم و جو و طلا و نقره، در ذمه وام گیرنده مثل آنچه که وام گرفته ثابت می شود. و آنچه که از کارخانه های صنعتی جدید بیرون می آید مانند ظرفهای بلور و چینی، بلکه و توپ های پارچه بنابر اقرب، به مثلی ملحق می شود. و اگر (وام) قیمی باشد مانند گوسفند و مثل آن قیمت آنها در ذمه گیرنده ثابت می شود. و در این که قیمت وقت وام گرفتن و قبض معتبر است؟ یا قیمت وقت پرداخت آن دو وجه است که اولی آنها اقرب است اگر چه احتیاط در مقدار تفاوت بین دو قیمت مصالحه و رضایت دادن است.

مسئله ۹- شرط زیاده (در وام) جایز نیست، به این که مالی را به وام بدهد به شرط این که وام گیرنده او بیشتر از آنچه که وام گرفته پردازد؛ چه صریحاً شرط کرده باشند یا آن را در نیت و باطن داشته باشند، به طوری که قرض بر آن پایه واقع شود، و این همان ربای قرضی حرامی است که سختگیری و شدت فراوان نسبت به آن (در شرع) وارد شده است. و بین این که زیاده عینی باشد، مانند ده درهم به دوازده درهم یا این که کاری باشد مانند دوختن لباس برای او، یا منفعت و یا انتفاع بردن باشد مثل استفاده کردن از عین رهنی که نزد او است، یا صفتی باشد مثل این که درهم های شکسته را به او قرض بدهد به شرط این که درهم های سالم به او بدهد، (زیاده با هر کدام از اینها باشد) فرق نمی کند. و هم چنین فرقی نیست بین این که مالی که قرض داده شده، ربوی باشد به این که از مکمل و موزون باشد و (یا) غیر ربوی باشد، به این که معدود و شمردنی باشد مثل گردو و تخم مرغ.

مسئله ۱۰- اگر به او قرض بدهد و با او شرط کند که چیزی را به کمتر از قیمت به او بفروشد یا به کمتر از اجرت به او اجاره دهد، این شرط، داخل در شرط زیاده است. ولی اگر وام گیرنده به وام دهنده مالی را به کمتر از قیمتش بفروشد و با او شرط کند که مبلغ معینی به او قرض بدهد، اشکالی ندارد.

مسئله ۱۱- زیاده تنها، با شرط کردن حرام است، و اما بدون شرط اشکالی ندارد. بلکه دادن چیز زیاده ای به قرض دهنده، برای قرض گیرنده مستحب است؛ چون که از خوب ادا کردن دین است. و بهترین مردم کسی است که ادا نمودنش از همه بهتر باشد. بلکه دادن و گرفتن آن در صورتی که دادن زیاده به خاطر این باشد که قرض دهنده او را خوب ادا کن ببیند و در نتیجه هر

٦٤٢ _____ في ما بصرح شرطه في القرض

فالمقرض الامتناع ولو تساوى في القيمة، بل ولو كانت الدينانير أعلى، كما أنه لو أراد المقرض أن المقرض الامتناع ولو كانت الدينانير أرخص، وإن كان قيمياً فقد مر أنه تشتغل ذمته بالقيمة، وهي النقود الرائجة، فأداؤه الذي لا يتوقف على التراضي باعطائها، ويمكن أن يؤدي بجنس آخر من غير النقود بالقيمة، لكنه يتوقف على التراضي، ولو كانت الغين المقرضة موجودة فأراد المقرض أو المقرض أداء الدين باعطائها فالأقوى جواز الامتناع.

مسألة ١٥ - يجوز في قرض المثل أن يشترط المقرض على المقرض أن يؤدي من غير جنسه، ويلزم عليه ذلك بشرط أن يكونا متساويين في القيمة أو كان ما شرط عليه أقل قيمة مما اقترض.

مسألة ١٦ - الأقوى أنه لو شرط التأجيل في القرض صح ولزم العمل به، وليس للمقرض مطالبته قبل حلول الأجل.

مسألة ١٧ - لو شرط على المقرض أداء القرض وتسليمه في بلد معين صح ولزم وإن كان في حمله مؤونة، فإن طالبه في غيره لم يلزم عليه الأداء، كما أنه لو أداه في غيره لم يلزم على المقرض القبول، وإن أطلق القرض ولم يعين بلد التسليم فلو طالبه المقرض في بلد القرض يجب عليه الأداء، ولو أداه فيه يجب عليه القبول، وأما في غيره فالأحوط للمقرض مع عدم الضرر وعدم الاحتياج إلى المؤونة الأداء لو طالبه الغريم كما أن الأحوط للمقرض القبول مع عدمهما، ومع لزوم أحدهما يحتاج إلى التراضي.

مسألة ١٨ - يجوز أن يشترط في القرض إعطاء الرهن أو الضامن أو الكفيل و كل شرط سائغ لا يكون فيه النفع للمقرض ولو كان مصلحة له.

مسألة ١٩ - لو اقترض دراهم ثم أسقطها السلطان وجاء بدراهم غيرها لم يكن عليه إلا الدراهم الأولى، نعم في مثل الأوراق النقدية المتعارفة في هذا الأزمنة إذا سقطت عن الاعتبار فالظاهر الاشتغال بالدراهم والدينانير الرائجة.

مساوی باشند بلکه ولو دینارها گرانتر باشند. کما این که اگر قرض دهنده آن را بخواهد قرض گیرنده حق امتناع دارد ولو این که دینارها ارزانتر باشند. و اگر (وام) قیمی باشد تحقیقاً گذشت که ذمه او به قیمت مشغول می شود و قیمت نقدها و پولهایی است که (در معاملات) رائج است، پس پرداختن این پول ها است که متوقف بر رضایت دادن به پرداخت آن نیست، و ممکن است که از غیر پول ها با جنس دیگری به قیمت (قرض را) ادا کند لیکن متوقف بر تراضی است. و اگر عینی که به قرض داده شده عین موجود باشد پس قرض گیرنده یا قرض دهنده بخواهند که با دادن آن، ادای دین شود بنابر اقوی، امتناع از آن جایز است.

مسئله ۱۵- در قرض مثلی جائز است که قرض دهنده بر قرض گیرنده شرط کند که از غیر جنس آن بدهد، و این شرط بر او لازم است، به شرطی که هر دو در قیمت مساوی باشند یا آنچه بر او شرط شده از آنچه قرض گرفته، قیمت کمتری داشته باشد.

مسئله ۱۶- اقوی آن است که اگر سررسید در قرض شرط شود صحیح است و عمل به آن لازم است و قرض دهنده قبل از رسیدن سررسید حق مطالبه ندارد.

مسئله ۱۷- اگر بروام گیرنده شرط کند که وام را در شهر معینی پرداخت و تسلیم نماید، صحیح و لازم است اگر چه در حمل آن هزینه ای باشد. پس اگر در غیر آن شهر، مطالبه کند، بر او لازم نیست بپردازد؛ کما این که اگر وام گیرنده در غیر آن شهر آن را بپردازد بروام دهنده، قبول (آن) واجب نیست. و اگر قرض مطلق باشد و بلد تسلیم را معین نکنند پس اگر قرض دهنده در شهری که قرض داده از او مطالبه کند پرداختن بر او واجب است، و اگر قرض گیرنده در آن شهر اداء نموده قبول آن بر قرض دهنده واجب است. و اما در غیر آن شهر، در صورتی که طلبکار مطالبه کند و ضرری برای قرض گیرنده پیدا نشود و احتیاج به خرج هم برای او نداشته باشد، احتیاط برای قرض گیرنده آن است که آن را اداء کند، کما این که برای قرض دهنده هم - در صورت نبود ضرر و خرج - احتیاط آن است که قبول نماید و اگر یکی از آنها لازم آید، احتیاج به تراضی است.

مسئله ۱۸- در قرض جایز است که دادن رهن یا ضامن یا کفیل و هر شرط جایزی که در آن نفع قرض دهنده نباشد ولو این که برایش مصلحت باشد، شرط شود.

مسئله ۱۹- اگر درهم هایی را قرض کند سپس سلطان (دولت) آنها را از اعتبار ساقط کند و درهم های (جدیدی) را که غیر آنهاست بیاورد (و رائج نماید) بر عهده او بجز درهم های اولی نیست ولی در مورد مثل اوراق (و اسکناس های) نقدی که در این زمانها متعارف است، وقتی از اعتبار ساقط شود ظاهر آن است که (ذمه اش) به درهم ها و دینارهای رایج پیدا می کند.

٦٤٤ _____ في ما يصح شرطه في القرض
نعم لو فرض وقوع القرض على الصك الخاص بنفسه بأن قال: أقرضتك هذا
الكاغذ المسمى بالنوط كان حاله حال الدراهم، وهكذا الحال في المعاملات
والمهور الواقعة على الصكوك .

الى هنا تم الجزء الأول من كتاب تحرير النوسيلة
من هذه الطبعة المزدانة، وبه تم كتاب الدين
والقرض بحمد الله و منته و يتلوه
الجزء الثاني في كتاب الرهن
إن شاء الله تعالى

ولی اگر فرض شود که قرض بر چک (واسکناس) خاصی - به خصوص خود آن - واقع شود به اینکه بگوید: قرض دادم به تو این کاغذ را که نوت نامیده می شود وضع آن همان وضع و حال درهم ها است. و هم چنین است حال و وضع معاملات و مهرهایی که بر چکها (واسکناسها) واقع می شود.

پایان ترجمه تحریر الوسیله جلد دوم

فهرست مطالب

۵	کتاب زکات
۷	و در اینجا دو مقصد است، مقصد اول در زکات مال است و کسی که زکات بر او واجب است
۱۱	گفتاری، در مورد چیزهایی که زکات در آن واجب و (یا) مستحب است
۱۳	فصل اول در زکات چهار پایان - گفتاری درباره نصاب
۱۷	گفتاری در مورد «سوم» یعنی چریدن
۱۹	گفتاری در مورد سال
۲۳	گفتاری در مورد آخرین شرط - حیوانی که برای زکات گرفته می شود باقی مانده است
۲۵	فصل دهم در زکات طلا و نقره است
۲۹	فصل سوم در زکات غلات است
۳۱	«سخن در مورد زکات غلات ضمن چند مطلب قرار می گیرد» - مطلب اول
۴۱ - ۴۵	مطلب دوم - مطلب سوم
۴۷	گفتاری در مورد اقسام مستحقین زکات و مصرف های آن
۵۷	گفتاری در مورد شرایط کسانی که مستحق زکاتند
۶۱	گفتاری در مورد احکام دیگر زکات
۶۷	مقصد دوم در زکات بدن - فطره - گفتاری در مورد کسی که زکات فطره بر او واجب است
۷۱	گفتاری در مورد جنس فطره
۷۳	گفتاری در مورد مقدار زکات فطره
۷۵	گفتاری در مورد وقت وجوب فطره
۷۷	گفتاری در مورد مصرف زکات فطره
۷۹	کتاب، خمس - گفتاری در مورد چیزی که در آن خمس واجب است
۱۰۵	گفتاری در مورد تقسیم خمس و مستحقین آن
۱۰۹	گفتاری در مورد انفال
۱۱۵	کتاب حج
۱۱۷	گفتاری در مورد شرایط وجوب حجة الاسلام
۱۴۷	گفتاری در مورد حج با نذر و عهد و قسم
۱۵۳	گفتاری درباره نیابت (حج)
۱۶۳	گفتاری درباره مصیبت به حج

۶۴۷	فهرست مطالب
۱۷۳	گفتاری درباره حج مستحبی - اقسام عمره
۱۷۵	گفتاری در مورد اقسام حج
۱۷۹	گفتاری درباره صورت فشرده حج تمتع
۱۸۵	گفتاری در مورد میقاتها
۱۸۹	گفتاری درباره احکام میقاتها
۱۹۳	گفتاری درباره کیفیت احرام
۲۰۳	گفتاری درباره تروک احرام
۲۲۳	گفتاری درباره طواف
۲۲۵	واجبات طواف
۲۳۷	گفتاری درباره نماز طواف
۲۳۹	گفتاری درباره سعی
۲۴۳	گفتاری درباره تقصیر
۲۴۵	گفتاری درباره وقوف در عرفات
۲۴۷	گفتاری در مورد وقوف در مشعر الحرام
۲۵۱	گفتاری در مورد واجبات منی
۲۶۵	گفتاری درباره آنچه بعد از اعمال منی واجب است
۲۷۱	گفتاری درباره ماندن شب در منی
۲۱۳	گفتاری درباره رمی جمره های سه گانه
۲۷۹	گفتاری در مورد صد و حصر
۲۸۵	کتاب امر به معروف و نهی از منکر
۲۸۷	گفتاری در مورد اقسام امر به معروف و نهی از منکر و کیفیت وجوب آنها
۲۹۱	گفتاری در مورد شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر
۳۱۱	گفتاری در مراتب امر به معروف و نهی از منکر
۳۲۳	پایانی (برای بحث) که در آن چند مسأله است
۳۲۷	فصلی در دفاع - سخن در مورد قسم اول
۳۳۱	یک سخن در مورد قسم دوم
۳۴۳	کتاب مکاسب و متاجر - مقدمه ای مشتمل بر چند مسأله
۳۶۳	کتاب بیع

۳۶۹	گفتاری درباره شروط بیع - گفتاری در مورد شرایط خریدار و فروشنده
۳۸۳	گفتاری در مورد شروط عوض و معوض
۳۸۹	گفتاری در مورد خیارات - اول خیار مجلس
۳۹۱	دوم خیار حیوان - سوم خیار شرط
۳۹۷	چهارم خیار غبن
۴۰۵	پنجم خیار تأخیر
۴۰۷	ششم خیار رؤیت
۴۰۹	هفتم خیار عیب
۴۱۳	گفتاری درباره احکام خیار و آنچه که در صورت اطلاق معامله در مبیع داخل است
۴۱۷	گفتاری در مورد قبض و تسلیم (گرفتن و واگذار کردن)
۴۱۹	گفتاری درباره نقد و نسیه
۴۲۱	گفتاری درباره ربا
۴۲۷	گفتاری درباره بیع صرف
۴۳۵	گفتاری در مورد (معامله) سلف
۴۴۱	گفتاری در مورد مرابحه و مواضعه و تولیه
۴۴۵	گفتاری در مورد فروش میوه جات
۴۵۳	گفتاری در مورد فروش حیوان
۴۵۵	گفتاری در مورد اقاله
۴۵۷	کتاب شفعه
۴۶۹ ۴۸۵	کتاب صلح - کتاب اجاره
۵۱۳ ۵۲۳	کتاب جعاله - کتاب عاریه
۵۳۱ ۵۴۹	کتاب ودیعه - خاتمه
۵۵۳ ۵۸۱	کتاب مضاربه - کتاب شرکت
۵۹۱	گفتاری در مورد قسمت کردن
۶۰۵	کتاب مزارعه
۶۱۷	کتاب مساقات
۶۲۷	کتاب دین و قرض - گفتاری درباره احکام دین
۶۳۵	گفتاری درباره قرض (وام دادن)